جلد اول

ظفرنامه

از تاليفات

مولانا شرف الدين علي يزدي



بتصحيح و تحشيهٔ سالک مسالک صدق و سداد خيرخواه عباد

مولوي محمد الهداد

سابق مدرس بهرهٔ عربي مدرسهٔ کلکته



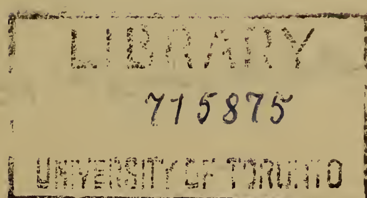
حسب الحکم اهالي حل و عقد اشياتک سوسايتي بنگاله

در

بپتست مشن پريس واقع کلکته

چاپ شد

١٨٨٧ ع



ظفرنامه



بســـــم الله الرحمن الرحيم

حمد اكثيرا مباركا لمن يوتی الملک من يشاء و ينزع الملک ممن يشاء و صلوة طيبة دائمة علی خاتم الانبياء و سيد الاولياء محمد و آله الاصفياء و اصحابه النجباء و عترته البررة الاتقياء



مقاله اول در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحب قراني انار الله برهانه

* نظم *

بنام خدائي كه از نام او است * كه مارا توانائي گفت و گو است

خداوند كل آشكار و نهـــان * نهان آشكارا بنـــزدش عيـــان

طرازنـــدهٔ پيكـــر آفتـــاب * نگارندهٔ نقش مارا بر آب

خدائي كه هستي مراورا سزا است * بجز هستي او فنا درفنا است

جهان مي نمايد كه هست ارچه نيست * بجز ظل هستي حق دان يكيست

زهي صنع کامل که از یک وجود * پدیدار شد هرچه هست انچه بود
زیک خم بر آورده صد گونه رنگ * فلک با شتاب و زمین با درنگ
زیک شاخ رست انچه بیني ببار * ز نرمي گل تا درشتـــي خار
اگر طالبـــي آفریننده را * میالا بغیرش دو بیننـــده را
که هستي غیرش برای صواب * خیالیست همچون فریب سراب
یقین است کاول خدا بود وبس * درین خود نیفتد بشک هیچکس
مکن سهو کاخر همان اول است * ولی دیدهٔ عقل ما احول است
سوی ذاتش اندیشه را راه نیست * کزان عقل فرزانه آگاه نیست
سخن چون بذاتش رسد لب بدوز * بذکر صفاتش روان بر فروز

مالک الملکي که عون عنایت بي نهایتش مطعون من یفسد فیها و یسفک الدماء را بر سریر مصیراني جاعل فی الارض خلیفة سروري آفرینش بفضیلت دانش و بینش کرامت نمود و اولاد امجادش را بتاج موفور الابتهاج و لقد کرمنا بني آدم سرفراز گردانید و دربحر و برعالم مکنت تملک و تصرف واستعمرکم فیها ارزاني فرمود ولله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین توانائي که رایت اقتدار سلاطین کامگار باوج فرمان دهي و کشور ستاني بر افراخت و صفحه[1] شمشیر مصقول پادشاهان جهان کشای را آینه چهره نمای عروس فتح و نصرت

(۱) در سه نسخه موجوده همچنین است و در دو نسخه موجوده بجای صفحه صحیفه است *

ساخت نضارت ریاض شریعت را بآبیاري تیغ آتشبار مجاهدان منوط گردانید و سرسبزي نهال اسلام را بسرخ روئي حسام خون آشام غازیان مربوط فرمود قادري که قهرمان تقدیرش سحاب عنبرین نقاب را بچتر داري سلطان پیغامبران فرمان داد و حامي (۲) حمایتش عنکبوت مبهوت را در معماري حصار سرور انبیاء و رسل مکنت و توانائي بخشید * * نظم *

شهي چتر او ابر مشکین پرند * سر سدره از پای تختش بلند
جهان داوري یثربش بارگاه * بشرق و بغرب امتش پادشاه
بعهدش زرفعت شده فرش عرش * پیٔ کرد نعلین او عرش فرش
شجاعي که چون دست آرد بجنگ * کفش ریزهٔ سنگ سازد خدنگ
خدنگش بکوري دشمن روان * رباید ز اعدای ملت روان
بنزد انتقامش زکفار حیف * قوي داشت دست نبوت بسیف
هزاران هزار آفرین و درود * زجان آفرین خالق هست و بود
برو باد و بر آل و اولاد او * بر اصحاب و احفاد امجاد او

اللهم صل علی سیدنا محمد و آله وصحبه بارک وسلم کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون قال الله جل وعلا وربک یخلق ما یشاء و یختار و ماکان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون پادشاه بي انباز و ملک عالم و عالمیان بي تاویل و مجاز عظم سلطانه و بهر برهانه قادر مختار

---

(۲) در همان دو نسخه بعد لفظ حامي (که) است *

است و مطاع برنهان و آشکار هرچه خواهد آفریند و از آفریده هرکرا خواهد برگزیند سابقه عنایت ازلي چون رقم اختصاص بر صفحه حال برگزیدهٔ کشد مقالید مقاصد و مرادات بقبضه اقتدار او سپارد و رابطه ارادت لم یزلي چون برفعت منزلت سروري تعلق گیرد عروج بر مدارج معالي بپای مکنتش آسان گردد و پرتو آفتاب تاییدات رباني چون بر ساحت سعادت مقبلي تابد انوار آثارش بسایه ابري که از بخار پندار معاندان در هوای خیال محال بندد پوشیده نگردد و نسیم رضا و رحمت صمداني اگر بر چمن اقبال دولت منده‌ي وزد طراوت بهار گیتي نگارش بآسیب خزاني که از دم سرد حسودان خیزد نقصان وذبول نپذیرد و نهال دولتي که پرورده جویبار توفیق الهي بود از تند باد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتي که بر افراخته لطف نامتناهي باشد بمنجنیق مکر و احتیال اختلال پذیر نگردد *

* بیت *

بزرگ کرده او را فلك نبیند خرد * عزیز کرده اورا جهان ندارد خوار

و مصداق این سیاق صورت حال حضرت صاحب قراني است که دربیان کیفیت آن شروع میرود و من الله العون و التوفیق و الهدایة الی سواء الطریق *

تشبیب سخن و ذکر شمه از مفاخر صاحب قراني

* نظم *

همایون شبي چون سواد بصر * همه ظلمتش روشني سر بسر

شبي قدرش از روز روشن فزون * مهش بدر و بدرش زكاهش مصون
كواكب همه سعد و مسعود حال * مبارك بتاثير و فرخ بفال
مرا بخت فرخنده يار آمده * مراد دل اندر كنار آمده
بپرداختم مجلس از خاص و عام * بيارستم بزم عشـــرت بكام
بر افروخته شمع از نور فكر * خرد ساقي و مى معاني بكر
فوازندۀ ساز بزم سروش * سرايندۀ نغمۀ ذوق و هوش
همه شب بدينگونه عشرت كنان * دل كاميابم به پرورد جان
چو صبح سعادت دميدن گرفت * نسيم عنايت وزيدن گرفت
خروس ظفر تاج نصرت بسر * بيفشـاند بال و بگستـرد پر
بهنگام دولت چو آواز داد * دلم مرغ انديشه پرواز داد
و زان پس چوطوطي دهن باز كرد * ز صاحب قران قصه آغاز كرد
كه آن شاه ديندار گيتي ستان * باندك زمان چون گرفت اين جهان
چو زين بر سمند سعادت نهاد * بمردي كمر بست و عالم كشاد
ز سرحد چين تا بپايان روم * چه از مصر و شام و چه از هند بوم
چه ايران چه توران چه بحر و چه بر * بجاى كه بود از عمارت اثر
بنفس شريف خود آنجا رسيد * بگيتي ستـاني چو لشكر كشيد
بهرجا سپاهش توجه نمود * نخست آن زمين نعل اسپش بسود
جهان گشت يكسر كران تا كران * چو فتح و ظفر لشكر از پى روان
بهرجا رسيد و بهر سو گذشت * بتاييد دادار فيروز گشت
خدائى جهان آفرين ياورش * همه خسروان جهان چاكرش

شده سر فرازان و را زیر دست * سپهرش پرستنده او حق پرست
فلک بندهٔ و آفتابش غلام * زمانه مطیع و جهانش بکام
مرادي که در خاطر آراستي * چنان رو نمودي که او خواستي
یقینش قوي بود و دینش درست * بجز دادگر یاري از کس نجست
بنیروی مردی وفرهنگ خویش * بگردون بر افراشت اورنگ خویش
نه رایش بتدبیر محتاج غیر * نه امضای رایش بجز محض خیر
بتدبیر کاریکه رو مي نمود * مشیرش جز الهام دولت نبود
هر آنجا که از لطف کردي نگاه * بلا را نبودي دران بوم راه
و گر آتش قهر افروختي * بیک شعله زان کشوري سوختي
بکوه ار زکین سایه انداختي * چو یخ پیش خورشید بگداختي
بخشم ار سوی چرخ کردی نگاه * شده تیره رخسار خورشید و ماه
دم از کین او کس بعالم نزد * و گر زد دگر در جهان دم نزد
خلافش در اندیشهٔ کس نگشت * که جانرا وصال تنش بس نگشت
کس ازخط فرمان اوسر نتافت * که همچون قلم تیغ بر سر نیافت
چوبختش براورنگ شاهي نشاند * بعالم جز او تاجور کس نماند
همه پادشاهان آفاق پاک * بدر گاه او بنده یا زیر خاک
چو روی زمین شد بفرمان او * جهان غرقهٔ موج احسان او
سر گنج بگشاد و دست کرم * در فتنه بربست و پای ستم
بهرکس که روزي عطایش رسید * دگر نسل او روی حاجت ندید
بعهد همایون آن دادگر * بعالم نماند از تباهي اثر

بر انداخت رسم فساد و فجور * ز گیتي بیکباره نزدیک و دور
نه در شهر و مخزن نه در کوه و دشت * خیانت در اندیشهٔ کس نگشت
زر و مال عالم دران روزگار * تو گفتي ز مرد بدو دزد مار
امان در زمانش بحدی رسید * که منسوخ شد رسم بند و کلید
ز نقش کژی لوح گیتي زدود * همین راستي رسنیش مهر بود
تو گفتي زمین سر بسر شد حرم * بر افتاد آئین ظلم و ستم
ببومي که باران عدلش بشست * دگر باره خارِ جفای نرست
ز مرآت دین زنگ بدعت زدود * ز باغ جهان خار عصیان درود
مرادش ز شاهي و فرماندهي * ز تخت بزرگي و تاج مهي
مراعات دین بود و تعظیم شرع * همین اصل دید وجز این جمله فرع
همه کوشش بهر اسلام بود * دگر چیز ها دانه و دام بود
ندیدي کس از خویش و از اجنبي * گرامي تر از اهل بیت نبي
بجان معتقد بود سادات را * همان اهل تقوی و طاعات را
کجا کاملي بودي از اهل علم * تواضع نمودي مر او را بحلم
نکو داشتي اهل دستار را * بتخصیص مفتي دین دار را
چو اندیشهٔ کاري آراستي * ز خلوت نشینان مدد خواستي
بسوی مزار بزرگان دین * باخلاص رفتي ز راه یقین
چو کار بزرگش فراز آمدي * بخلوت سرای نیاز آمدي
توجه نمودي بدادار پاک * نهادي جبین تضرع بخاک
مناجات کردي و خواهش گری * ز حق خواستي نصرت و برتري

بسوز دل و آب چشم از خدا * طلب داشتي حاجت خويش را
چو از هاتف دولتش بيخروش * صدائي اجابت رسيدي بگوش
روان سجدهٔ شكر كردي نخست * بصدقي تمام و يقيني درست
پس آنگه سر از سجده بر داشتي * لوائي كرامت بر افراشتي
ز گنجور كردي ذخائر طلب * ز بسياريش مانده گردون عجب
ببخشيدے از چند و از چون برون * كسي را كه محتاج بودي فزون
نمانده دران بوم كس را جدا * دل از شادماني زبان از دعا
چو زان پس بمقصود پرداختي * قضا انچه او خواستي ساختي
همه ميل طبعش بخيرات بود * كه روشن دل و كامل الذات بود
بسي بقعهٔ خير پرداخته * بايوان كيوان بر افراخته
چه از خانقاهات افگنده خوان * چه از مسجد جامع و غير آن
چنين بوده صاحب قرانرا حسب * در انديشه در شاه راه نسب
پدر بر پدر تا بآدم رود * همه پای بر تخت شاهي نهد
كمالات آن شاه دريانوال * فزون بوده از هرچه بندي خيال
ببالای قدرش قبای ثنا * چو تنگ است و كوته بوقت ادا
مرتب كنم حلقهٔ شاهوار * كه اخبار شاهش بود پود و تار
از اول كنم در ولادت شروع * كه كي كرد خورشيد شاهي طلوع

گفتار در ولادت همايون حضرت صاحب قراني

از نص كلام قديم پادشاه عليم عظمت كبرياوٗه و عمت نعماوٗه
حيث قال عزمن قائل فاراد ربک ان يبلغا اشدهما

و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک مستفاد میشود که چون
لطف فیاض علی الاطلاق از خزانه اعطی کل شیء خلقه ثم
هدی خلعت محبت صلاح ومیل نیکو کاري پیرایه قامت دولت
و بختیاري سعادت منديي سازد از میامن برکات آن در احوال
واوضاع اولاد و اسباط امجاد او آثار گرامي و نتایج ارجمندي بظهور
پیوندد و مضمون فرموده حضرت رسالت پناه ختمي علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات و ان صلاح الرجل لیدرک البطن
السابع بر صدق این معني دلیلي واضح است و برهاني لایح ومطابق
این اشارت و موافق این بشارت حال فرخنده مآل پدر نامدار
حضرت صاحب قرانیست که جبله کریم امیر طراغای تغمده الله بغفرانه
بر مودت و دوستي اهل صلاح وتقوی مفطور بوده چنانچه در مقدمه
سبق[1] ذکر یافته و مدت العمر بمجالست و مجاورت سعادت نشان آن
طایفهٔ عالي شان رغبتي تمام داشته و شک نیست که انس و الفتي
باین غایت بي مناسبتي ذاتي و آشنائي که در مجمع الارواح
جنود مجندة فما تعارف منها ایتلف واقع شده باشد صورت
نه بندد * * مصراع *

* با خود آورده ازانخانه بخود بر بسته *

لا جرم از برکت دانه دوستي دوستان حضرت عزت که در کشت زار

(١) همچنین است درچها رنسخه موجوده و دریك کتاب بجای سبق
سابق است *

صدق نیت آن کامگار ستوده آثار به پروش انبتها الله نباتا حسنا بر آمده بود فضای صحرای فسیح المجال آمال از خرمن دولت و اقبال و دخل کرامت و افضال ما لا مال گشت * *بیت *

چو بختش ز اقبال منشور داد * سپهرش یکي فامور پور داد

در عهد سلطنت قران سلطان خان تباشیر صبح پادشاهي از افق تاییدات الهي دمیدن گرفت و شعشعه اختر جهانباني از اوج عنایت رباني درخشیدن اغاز نهاد و بتاریخ شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایة موافق سچقان ائیل که مبدأ دور سالهای مغول است در ظاهر خطه دلکش کش از خدر طهارت مآب تکینه خاتون که بآیین شرع مطهر درحباله آن نوئین دین پرور بود آفتاب وجود حضرت صاحب قراني از مطلع ولادت فرخندهٔ آثار طالع گشت وماه غره عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع شد *

* نظم *

بر آسمان بزرگي هلالي از نوتافت * ببوستان معالي گلي ز نوشکفید
درست مغربي خورنهاد بر رویش * سپهر چونکه بآن ماه پاره در نگرید

جهاني درصورت انسانی بجهان آمد جهان نثار مقدم همایونش ساختند و عالمي درکسوت فردی قدم در عالم نهاد علم پادشاهي عالمش باوج اقتدار بر افراختند * * نظم *

* چو قدرش با سپهر افزود گردوني زیاده شد *
* چو ذاتش درجهان آمد جهاني درجهان آمد *

عابدان مجامع لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يومرون تاذات شريفش از آسيب عين الكمال محفوظ ماند بتلاوت وان يكاد الآيه مواظبت نمودند ومسبحان صوامع و الملئكة يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون لمن فى الارض تا پايه قدر رفعتش با قصي مدارج كمال ترقي نمايد با قامت و ظائف دعا مبادرت جستند *

* شعر *

که سرسبز باد این همایون نهال * که شد رستة درباغ جاه و جلال
جوان بخت باد او فیروز رای * توانا و دانا و کشور کشای
بتاج و بتختش جهان تازه باد * سر خصم او تاج دروازه باد

و از طلوع آن نیر سعادت پرتو سر حقیقت رویای صالحه که اشاره حدیث صحیح بتصحیح آن تصریح نموده بظهور پیوست و صدق خواب قاچولي بهادر که تومنای خان بتلقین (ارباب الدول ملهمون) تعبیر کرده بود و قصة آن در مقدمه مسطور است محقق شد که کوکب هشتم که بلسان تعبیر عبارت از صاحب دولتي بود از بطن هشتم قاچولي بهادر که انوار سلطنتش جهات(۱) خافقین منور گرداند و بعد از و از میامن آثار عدل و انصاف اولاد و اخلافش همچنان روشن بماند از مشرق فتح و فیروزي ظهور آغاز نهاد و زمانه از وفور سرور و بهجت زبان تهنیت بفحوای *   * نظم *

---

(۱) در بعضی نسخه بجای (جهات) وجنات و در بعضی نسخه جنبات است *

زهے خوابي که تعبیرش توباشي * خوش آن آیت که تفسیرش توباشي
بر کشاد از فرجبین خجسته اش همچو آفتاب مي تابید که سپهر
سریر سلطنت هفت اقلیم را هرچه زودتر آفتابي شود گیتي افروز
و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن که شب پریشاني
عالم عنقریب از طلوع صبح دولتش روزي گردد خرم تر از عید و نوروز
و تحقیق این سخن آنست که چون در وضع قواعد سلطنت و رفع
مباني خلافت وجود مبارک آنحضرت آساس و بنیاد دولت
دودمان ثابت ارکان صاحب قران آخرالزمان بود و در طالع چنان
بنیادي هرآینه ثبات واستقرار بغایت مناسب افتد واحوال و اوضاع
عالم را از تغییرو انقلاب چاره نیست حکمت باهره یدبر الامر من
السماء الي الارض که در کارخانه تکوین و ایجاد نقش کمخاء
حوادث جهان کون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود که طالع
همایونش برجي باشد که ثباتش منافي انقلاب نبود و متحلي باین
صفت برج جدي است که ثبات درعنصریات بخاک منسوب است
ودر فلکیات از سیارات بزحل و جدي با آنکه از بروج منقلب است
خانه خاکي زحل واقع شده واین غایت ثبات است درعین انقلاب
و دلیلي ازین قویتر براستمرار و استقرار متصور نیست چه نزد اهل
تحقیق مقرر است که نهایت کمال هرصفتي دران است که باضد
خود معانق تواند شد چنانکه از تامل در نظم اسمای حسنی تعالت
و تقدست روشن مي گردد هو الاول و الآخر و الظاهر

و الباطن و هو بكل شيء علیم وازین مقدمات لطیف غریب
بوضوح پیوست که از برای طالع حوادث کوني آنچه دران ثبات و دوام
مطلوب باشد موافق تر برجي جدي تواند بود و شمامهٔ صدق این
دعوی از حدائق حقائق از هار اسرار مقطعات حروف منزلهٔ قرآني
استنشاق مي‌توان نمود * * شعر *

مرد باید که بو تواند برد * ور نه عالم پر از نسیم صبا است
بالماس فکرت گهر سفته شد * سخن بین که در پردهٔ چون گفته شد

لا جرم طالع فرخندهٔ برج جدي اتفاق افتاد و صاحب جدي که علو
مطلق از علویات ثلاث او راست چه برتر کوکبیست از کواکب سیاره
بحسب تسویه در دهم بود که هنگام ولادت ارفع محلي آنست از فلك
دوارو لهذا خانهٔ رفعت است و اقبال و منصب و اشغال و بحسب
برجیت دریازدهم که خانهٔ اماني است و آمال تا اختر دولت خداوند
طالع چون باوج سلطنت صعود نماید بعلو قدر و رفعت منزلت برسایر
سلاطین روزگار فائق و برتر آید و صورت هر مراد که بکلك امید بر لوح
اندیشه نقش بندد برحسب دلخواه بحصول پیوندد و نیراعظم که
کوکب جلالت است و اقتدار در وتد رابع که خانهٔ مقام است و قرار
بمحل شرف خویش با عطارد چنانچه بمثابت دو آفتاب باشند
از بیست و دوم درجهٔ حمل رایت فتح و فیروزي بر افراشته و منشور
اقبال بتوقیع سعادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام
اصلي خود ظهور فرموده همانجا مقر سریر پادشاهي گرداند و آن

مملکت را در زینت و رونق و معموری و عظمت از سایر دیار و بلاد
عالم بگذراند و مشتری که ینبوع سعادت وحافظ صورت بامریخ که کوکب
قوت است و قدرت در پنجم طالع که خانه فرزند است افاضت عطیات
ارجمند را متعاضد گشته تا از کثرت اولاد واعقاب سعادت‌مند ذوشوکت
صورت دولت ابد پیوند قرنا بعد قرن باقی و پایدار ماند و سعد اصغر
که درین طالع خجسته هم صاحب عاشر است خانه جاه واعتضاد و هم
صاحب خامس خانه اولاد و احفاد بمحل شرف خویش که سوم
طالع است و خانه اقربا در شانزدهم درجه حوت ساز سعادت از پرده
ملایمت نواخته و قمر واسطهٔ وصول تاثیر علویات به سفلیات اوست
در چهاردهم درجه همان برج پرتو اتصال برو انداخته تا از موافقت
فرزندان و خویشان منقبت سلطنت و پادشاهی باقصی مدارج
کمال رسیده تا انقراض عالم از تطرق نقص و زوال ایمن ماند *

* نظم *

در احکام هفت اختر آمد پدید * که دنیا بدو داد خواهد کلید

لاجرم قابلهٔ قبول حقش بمهد سلامت و استقامت برآورد و دایهٔ
لطف ایزدش بشیر دلپذیر تربیت و رعایت می پرورد *

* بیت *

بناز دایهٔ بختش به بر در آورده * بشیر کام ز پستان لطف پرورده

و چون ایام رضاع بگذرانید و سن مبارکش بمبادی حد تمییز رسید از
ریاض حرکات و سکناتش بوی سلطنت و جهانداری چون نکهت

ریاحین از نسیم بهاري مي‌دمید و از مجاري گفتار و کردارش نور سروري و کامگاري چون بارقه برق از ابر آذاري مي درخشید *

* نظم *

ببازي اگر نیزش آهنگ بود * حدیثش ز دیهیم و اورنگ بود
بآئین فرماندهي داشت میل * شدندي برش کودکان خیل خیل
شده کودکي بر سپاهش امیر * یکي نصب گشتي برسم وزیر
ز چوب و زني آدمي ساختي * بکاري ز هر سو برون تاختي
چنان فرض کردي که فرمان نجست * بیرغو در آوردي او را نخست
چو روشن شدي جرم بر کهترش * بریدي و بر نیزه کردي سرش
سزا گفتي اینست تا کهتران * نه پیچند دیگر سر از مهتران
بجد بود مانند بازئ او * ببازي نه بد سرفرازئ او

چون در دیوان نحن قسمنا بپروانچه عنایت نفع درجات من نشاء منشور دولتش بطغرای جهان آرای و آتیناه الملک متوشح گشته بود خاطر خطیرش برکوب باد پایان گیتي نورد و ممارست سواري و مباشرت آلات و اسباب نبرد میلي تمام داشت و از ده سالگي تا عنفوان شباب روزگار بمداومت شکار و مباشرت رسوم و آئین رزم و پیکار میگذاشت *

* بیت *

شب و روز در بزم بود و شکار * دل و جان در اندیشهٔ کار زار

ذات مکارم آیاتش مظهر لطف نامتناهي الهي و مکنون ضمیر مستنیرش محض خیر و نیک خواهي بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار

قهر و سیاست درمبادي حال از بعضي اتباع و اشیاع عالم اقطاعش صدور مي یافت چنانچه شرح پذیر خواهد گشت جهت ضرورات جهانگیري و لوازم کشور کشائي بود * * بیت *

ملک را اگر قرار خواهي داد * تیغ را بي‌قرار باید کرد

دلیل بر آنکه این سخن از تکلف بیگانهٔ و از ریا بریست و نه از قبیل تصنعات منشیانه و آرایش سخنوریست سر اشارت حضرت رسالت است حیث قال صلي الله علیه و سلم الولد سر لابیه چه از سلیل صلب همایونش داد گستري بر تخت خلافت است جاودان باقي باد که اگر گویند (من المهد الی العهد) هرگز ازان حضرت موري آزرده نگشته است اهل عالم از نزدیک و دور باتفاق تصدیق نمایند * * بیت *

جهانداري که گوئي دولت او برد * سلیمان قدر و زو موري نیازرد

جوان بختي که با وجود جمعیت اسباب ترفه و کامگاري و آلات دولت و بختیاري یک لحظه اوقات قدسي ساعاتش بشیوهٔ ملاعب وملاهي چنانچه شیمه سر خوشان شراب دولت و نشوهٔ جاه باشد آلوده نگردد بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا باداى فرائض طاعات و نوافل عبادات و تلاوت قرآن وغمخواري جهان و جهانیان صرف مي‌شود و هذه المعاني اظهر من الشمس و ابین من الامس خلافت پناهي که حشمت فریدون و شجاعت اسفندیار با عفت ذوالنون وعبادت مالک دینار جمع فرموده و ابهت و اقتدار خسروان کامگار

بامتابعت سیر گوشهٔ نشینان ولایت شعار در سلک توفیق انتظام داد *

* مصراع * * خداوندا نگهدار از زوالش *

هو السلطان الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاکمل الواجب الاتباع رافع رایات الخلافة بالعدل و الاحسان راقم آیات الرحمة والرافة علی صحائف الامکنة والازمان آیة الله بین البرایا المجتهد في اعلاء کلمته العلیا مفیض النعم الظاهرة و الباطنة الموعود بلسان النبوة فی المایة الثامنة مشید مباني الشرع المبین ظل الله فی الارضین المخصوص باوفرالحظ من عنایة الاله الرحمن معین الحق و السلطنة و الدنیا و الدین ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان خلدالله تعالی سبحانه ملکه و خلافته و سلطانه * چون

خامه مشکین عمامه بعد ازین خصوصا در مقاله ثاني بذکر مناقب سنیه آنحضرت عطرسای خواهد گشت عنان بیان از شروع دران کشیده شد * ع * * کان نه بحریست که پایان و کناري دارد *

و باز از اولاد امجاد این حضرت انچه چشم امید از مشاهده آن روشن است و نه بواسطه اخبار از دیگر دیار استماع میرود یوسف طلعتي مصر مملکت سلیماني را بمقامات ابراهیمي و منزلات اسماعیلي مشحون بمکارم اخلاق مصطفوي و مآثر بسالت و شجاعت مرتضوي علی المصطفی وعلیهم الصلوة و السلام عزیز کرده و آراسته است که * * بیت *

* خجسته ذات شریفش بصورت بشرے *

* تبارک الله گوئي که رحمتیست جسیم *

سلطنت پناهي که با آنکه در حسن سیرت و نقای سریرت خلعت معاش پسندیده را بطراز الولد الرشید یقتدي بوالده الحمید مطرز داشته بلکه در کمال حلم و کم‌آزاري مصدوقهٔ حسنات الابرار سیات المقربین بظهور رسانیده ذات ملکی صفاتس جامع اصناف فضائل و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرمات است *

* شعر *

* ابکی و اضحک خصمه و ولیه *

* بالسیف والقلم الضحوک الباکی *

* الدر و الدري خافا جوده *

* فتحصنا بالبحر و الافلاک *

ذهن وقادش در ادراک دقائق حقائق و اسرار مفسر یکاد زیتها یضیٔ و لولم تمسسه نار و رای مشکل کشایش درکشف خفیات رموز وحل معضلات امور کاشف سر نور علی نور *

* نظم *

ملک سیرتي صورتش ز آب و گل * پر از هوش مغز و پر از رای دل

نپو شد ز اغیار سرِّ قدر * که رایش نگردد ازان با خبر

زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم توفیق است چون گاه تقریر بینه ان من البیان لسحرا روشن سازد *

* بيت *

* روح از نهيب آنکه مگروحی منزلست *

* اندر فتد بسجده که سبحان لم يزل *

چون از بنان گوهر افشانش که مفاتيح خزاين فضل و احسان است
در وقت تحرير آثار امتنان علم بالقلم مشاهده افتد *

* نظم *

عقل واله شود وديده بماند حيران * دل منور شود وقوت روان يابد جان
اذا قال فالدر الثمين منظم * وان خط فالوشی البديع متمم
بکلک لطائف نگار بدايع آثار که شرفات قصر شرفش بکتابه نون
والقلم وما يسطرون مزين است فحوای * * بيت *

* ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابي *

* سلطاني از اوصاف توحرفي ز کتابي *

بر در و ديوار روزگار بهر ديار بخوبتر صورتے نگاشته حاجت بيان
نيست لا يحتاج الصباح الى المصباح و حبر خامه
مکرمت صريرش در بطون اوراق مصاحف و مجلدات قراني و در
متون کتب و دروج بل بروج شموس و اقمار معالي و معاني جمال
وکمال وفي ذلک فليتنا فس المتنا فسون بر نظر ديده وران
اطراف و اکناف عالم به نيکوتر وجهي جلوه داده لاخبر بعد
المعاينة * * بيت *

چه‌گويم در اوصاف اين سرفراز * که هست آفتاب ازصفت بي‌نياز

و هرچند محقق است که * * نظم *

گر بگویم و اگر نه داند عقل * کین طراز قبای دولت کیست

اما چون قلم به نشر شمه از صفات محمدت آیاتش زبان بآب حیات
شسته اگر بذکر القاب همایون استسعاد یابد شاید * * نظم *

چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم * عجب مدار که آب حیات ازو زاید

غره جبین آفرینش و روشني دیدهٔ اهل دانش و بینش خلاصه
کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین *

* نظم *

نشانندهٔ شاه و ستانندهٔ گاه * روان گشته فرمانش بر هور و ماه

نگهدار کیهان و پشت مهان * سر تاجداران و شاه جهان

وارث ملک سلیمان سمي خلیل الرحمن المؤید من السماء
المظفر علی الاعداء مطرز شعار شرع سید المرسلین
قهرمان الماء و الطین المنظور بانظار الطاف الملک
المنان مغیث الحق و السلطنة و الدنیا و الدین ابو الفتح
ابراهیم سلطان خلد الله تعالی في مراضیه مآثر ملکه
و سلطانه و افاض علی العالمین دوارق فضله
و احسانه * * نظم *

دران قسمت که بخششها نمودند * دو ابراهیم را رتبت فزودند

یکي دولت سرای ملت آراست * یکي شد کار ملک از عدل او راست

ازان گشت آتش سوزنده ریحان * و زین نار ستم شد نور احسان

ازان شد خانهٔ در مکه پر نور * وزین ملک سلیمان گشت معمور
شکست آن یک بت آزر بچستي * و زین شد دین احمد را درستي
شد اسمعیل آنرا کیش قربان * و ز اسمعیل این قربان سر و جان
زهي نامي که هست از بخشش عام * حروف ابرویم ز آغاز و انجام
میان ابرویم زین نام ایمن * دو چشم های همت گشته روشن
جهان نامي ازین نامي بلنداست * سریر سلطنت زو ارجمند است
لا جرم زمزمه زبان حال و مقال صغار و کبار فحوای این گفتار است *

* نظم *

خدایا برحمت نظر کردهٔ * که این سایه برخلق گستردهٔ
دعا گوي این دولتم بنده وار * خدایا تو این سایه پاینده دار

چون محل آنکه پرنیان بیان بزواهر جواهر مفاخر و مآثر آنحضرت مرصع گردد مقاله سیم است عنان قلم بصوب ثبت اخبار و آثار صاحبقران گیتي ستان انعطاف مییابد ونخست کیفیت طرزونسق این تالیف و طریق ضبط وتحقیق آن باز نموده میشود و من الله العون و التایید انه حمید مجید *

گفتار در خصایص این تالیف و ذکر مزیتي چند که بآن متفرد است در میان اشباه و نظایر

تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحب قراني بروجهي که مسوده آن مکمل شده و بي تغییري دران بزیادتي ونقصان به بیاض خواهد رفت از سایر تواریخ ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و جلال که

متقدمان و متاخران بنظم و نثر نوشته اند و بتازي و فارسي در سلک بیان کشیده بسه گونه مزیت مخصوص است یکي وفور فواید و کثرت نفع چه سود بخش تر میوهٔ که در بوستان تصانیف این فن و شاخسار خصایص هر یک بانامل تامل توان چید آگاه گشتن است از غرایب احوال و عجایب اتفاقات و انقلابات که در طي اطلاقات احکام تقدیر بر دقایق حیل و لطائف تدبیرات مترتب شده باشد که هر آینه انتقاش الواح ضمایر بآن اهل کیاست و دانش را مرآتي بود صواب نمای که هنگام وزیدن ریاح دولت و فرصت در تحصیل مطالب علیه و تکمیل مراتب سنیه چهره رای صایب دران توان دید و گاه هبوب نکباء نکبت در بیرون شدن از مضایق اهوال و اخطار و تحرز نمودن از طوارق احداث روزگار عکس تدبیري منجح دران مشاهده توان کرد * * بیت *

جز عکس رای اهل سعادت گمان مبر * آئینهٔ که چهره نماید در و ظفر

و چون حضرت صاحب قراني از مبداء تاسیس کاخ سروري و ملک ستاني تا غایت ترفیع شرفات قصر سلطنت و جهانباني معظمات امور را مجموع بنفس همایون خود التفات مي فرمود و با آنکه تمام ممالک اسلام از ایران و توران جولانگاه یکران فرمان آنحضرت شده بود همت عالي نهمتش در هیچ حال از توسیع دائره حکومت و تفسیح عرصهٔ مملکت شبي یا روزي غافل و ذاهل نغنود و نیاسود در اثنای سفر بود که از زین سمند لشکر کشي و کشور کشائي

بسریر پادشاهي و فرمانروائي برآمد و با سلطنت روی زمین هم
در اثنای سفر دعوت حق را اجابت نمود و تخت شاهي بتخته
تابوت رحمت نامتناهي الهي بدل شد نور الله مضجعه با نوار
الرحمة و الرضوان لا جرم چندان بدایع وقایع که آن موید
گیتي ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاقات عجیب
که بر رایهای رزین و تدبیرات اصابت آئین آن صاحبقران سعادت
قرین ترتب پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین
و عظماء ملوک کامگار عشر عشیر آن مروي نیست * * مصراع *

* و آنکه گوید که هست گو بنمای *

و مزیتي دیگر تبیین جزویات قضایا است و باز نمودن نقیر و قطمیر
آن چه بیان کیفیت هر قضیه و تفتیش از چگونگي وقوع آن
بتفصیلي که درین صحیفه ظفر التزام رفته در هیچ نسخه از تواریخ
ملوک متقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه صاحب منظومه ترکي
گفته که بعضي از غرایب امور که آنحضرت بنفس مبارک خود
متصدي آن شده بود نگذاشت که بسلک تحریر در آید که شاید

* مصراع *

* که مردم بعد ازین باور ندارند *

و حمل پر تکلف و تصلف نمایند وبدین سبب بسیاري از بدایع
وقایع و محاربات که آنحضرت را در اوائل احوال دست داده ناگفته
ماند و هرکه از مبادي تا مقاطع این کتاب بنظر تامل و تدبر در آورد

و از طور و طرز نظاير و احوال او واقف باشد يقين داند که اختصاص
او بدين دو فضيلت که اشارت بآن رفته امريست واقعي و دران
اصلا شايبه تکلف و سخن آرائي نيست * * نظم *

محک خرد آزمايش بود * که معيار ذم و ستايش بود
خرد زان محک گزين بي‌غبار * بداند نقود سخن را عيار

و مزيت سيوم حليه صدقست و راستي و درستي قصص و اخبار
چه حضرت صاحب قران را درسفر و حضر پيوسته اعاظم ارباب
عمايم از سادات و علماء و فقهاء و اهل فضل و دانش از بخشيان
ايغور و دبيران فرس ملازم مي بوده اند و همواره جمعي از يشان
برحسب فرمان قضا جريان هرچه وقوع مي يافت از صادرات
افعال و اقوال آنحضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان
دولت همه را تحقيق نموده باهتمامي تمام قلمي ميکردند و حکم
چنان بود برسبيل تاکيد که هر قضيه چنانچه درواقع بوده باز نموده
شود بي تصرفي دران بزيادتي و نقصان بتخصيص درباب اصالت
و شجاعت هرکس که اصلا مراعات جانب و مداهنت کرده نشود
خصوصا در آنچه بشهامت و صرامت آنحضرت تعلق داشته باشد
که دران بهيچ وجه مبالغه نرود وهم باشارت عليه آنحضرت اصحاب
بلاغت و براعت آنرا کسوت عبارت پوشانيده بنظم و نثر درسلک
تاليف مي‌کشيدند بهمان شرط که درضبط آن رفته بود و بکرات
در مجلس عالي بسمع مبارک ميرسانيدند تا وثوق تمام بصحت آن

حاصل مي شد و بدين نمط منظومه تركي و مولفي فارسي هر يك
ازان مشتمل بر معظمات احوال و اوضاع آنحضرت رقم زده كلك نظم
و تاليف شده بود و بغير ازان بعضي از بندگان درگاه عالم پناه
متصدي تدوين تاريخ آنحضرت شده در تفتيش و تحقيق آن سعي
بليغ مي نمودند وفضلاى سخن پرداز در ظل تربيت و رعايت
ايشان آنرا بنظم و نثر تركي و فارسي مرتب و مكمل ساخته
و پرداخته بودند و چون درين كتاب كه سبب تاليف و كيفيت
وضع مقدمه و مقالاتش در ديباچه سبق ذكر يافته نوبت بيان
باين مقاله رسيد حضرت سلطنت پناهي كه خامه بتجديد درين
مجال بذكر القاب خجسته فالش فايز گشت التفاتي كه بذات
شريف در جمع و ترتيب اين تصنيف از اول باز ميفرمود سمت
ازدياد و تضاعف پذيرفت و مجموع نسخ مذكور را از منظوم و منثور
تركي و فارسي از تمام ممالك طلبداشته جمع آمده بود و آماده
نهاده و هنگام توجه مبارك بآن شغل فرخنده سه طايفه مردم از
خواننده و داننده و نويسنده در حواشي بساط جلالت مناط از
سر تيقظ و احتياط باقامت وظايف خدمت قيام مي نمودند
و بخشيان تركي و سخن دانان فارسي زبان هريك نسخه ازان
نسخها مي خوانند و در هر واقعه جمعي كه گاه وقوع آن حاضر
بوده اند اوضاع آنرا چنانچه براى العين ديده بودند عرضه
ميداشتند و بعد از اطلاع بر مضمون نسخ و تقرير ارباب وقوف

و خبرت و تکرار استکشاف و استفسار نقیر و قطمیر آن آنچه خاطر عاطر آنحضرت بصحت و راستي آن جزم مي نمود بزبان درربار گهر نثار ادا فرموده نویسندگان بقید کتابت در مي آوردند و بتکرار آنرا باز خوانده محقق و مقرر مي گشت و اگر جزوي امري در عقدهٔ ابهام و اشتباه مي ماند یا مخالفتي میان نسخ و راویان واقع میشد رسل و رسائل باطراف ممالک ارسال میرفت و از معتمدان صاحب وقوف که دران قضیه اعتمادي بر سخن ایشان بیشتر بود استفسار کرده میشد و بدین طریق قصه قصه تحقیق نموده در مجلس همایون قلمي مي گشت و چند نوبت باز خوانده تصحیح مي یافت چنانچه جمع این تاریخ و نسق وضع و ترتیب آن و ایراد هر قصه در محل مناسب که تالیف کتاب عبارت ازانست مطلقا از حسنات حسن التفات و نتایج خاطر فیاض آنحضرت است و بعد ازان بحسب فرمان بعبارتي که قرار بران گرفته سمت تحریر مي پذیرفت و دگر بار در مجلس عالي شرف اصغا مي یافت و بنوشته اول و نسخه اصل رجوع نموده در تصحیح آن مبالغه باقصی الغایة میرفت و اصلاحي که بخاطر همایون مي آمد کرده میشد و چون امر واجب الامتثال چنان بود که هرچه در مسودهٔ اولی که در مجلس معلی قلمي مي شد مجموع بهمان ترتیب نقل کرده شود و اصلا تغییري در اصل قصه بکم و بیش واقع نگردد و دران سواد التزام رفته که در هر واقعه جمیع

جزویات آن تا ذکر اوقات رکوب و نزول در اسفار و تعیین منازل و تبیین مقادیر مسافات مواضع و مراحل همه باز نموده شود و در ایراد آنچه بتاریخ تعلق داشته باشد تکلفي در عبارت کرده نشود تا به تطویل نه انجامد و از وقوع تکرار که متوسلان ازان اندیشند مبالاتي چندان نرفت مگر در اشعار که تکرار دران همانا بسیار نباشد و چون حوادث و وقایع عالم بیکدیگر مرتبط و مشتبک است از بهر تحقیق مبادي احوال حضرت صاحب قراني بایراد حکایتي چند احتیاج است بنابران اول شروع دران کرده میشود

و ما التوفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

* ذکر خروج امیر قزغن *

چون قزان سلطان خان ابن یسور اغلن در شهور سنة ثلث و ثلثین و سبعمایة موافق تخا قوائیل در الوس چغتای خان بر سریر خاني قرار یافت دست تسلط و تعدي بر کشاد و پای طغیان از جادهٔ عدل و نصفت بیرون نهاد و الملک یبقی مع الکفر و لا یبقي مع الظلم خلایق از آسیب ظلم او بجان آمدند و مردم از نکابت بیدادش بفغان چه سیاست و قهرها فراط داشت چنانچه امرای الوس را که بقرلتای طلب داشتي هرکس از غایت و هم در خانه خویش رسم وصیت بجای آوردي و بعد ازان متوجه شدي * نظم *

زبس جور آن خسرو سخت‌گیر * ز مردم سراسر بر آمد نفیر

امیر قزغن که از عظمای امرای عهد بود و او یماق او به بیعت با بعضي امرای الوس چغتای اتفاق نموده یاغي شد و در سالي برای تجمیع و ترتیب لشکر مشغول گشته عزم محاربه اوکرد و قزان سلطان خان چون واقف شد با لشکري متوجه دفع او گشت و از قهلغه گذشته در صحرای قریه دره زنگي بتاریخ سنه ست و اربعین و سبعمایة اتفاق محاربه افتاد و امیر قزغن را چشم زخم رسیده یک چشم او بزخم تیري که از شست قزان سلطان خان کشاد یافت تیره شد و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قزان سلطان خان بطرف قرشي باز گشت و دران زمان زمستان بود سرمای عظیم شد و اکثر چهار پایان لشکر او تلف شدند و چون امیر قزغن بران حال اطلاع یافت لشکر جمع آورده روی همت بدفع او نهاد و متوجه قرشي شد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایة با او جنگ کرد وظفر یافته اورا از میان برداشت و مدت سلطنت قزان سلطان خان در ما وراء النهر و ترکستان چهارده سال شمسي بود بعد ازو مملکتش در تحت تصرف امیر قزغن درآمد و دانشمند اُوغلن را که از نسل او گدای قا آن بود بجای او بخاني بر گزید و بعد از دو سال اورا شونقار کرده بدارالقرار فرستاده بیان قلي اُوغلن ابن سورغدو ابن دواخان را بر سریر خاني نشاند • نظم •

• شاهي که چو بر سریر خاني به نشست •

• دست و در جود وفتنه بکشاد و به بست •

• با همت او حوصلهٔ دریا تنگ •

• با رفعت او مرتبهٔ گردون پست •

ومدت سلطنت او ده سال متمادي شد و امیر قزغن بضبط مملکت و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حوایج جمهور بنوعي قیام نمود که آثار مفاخر او طراز تواریخ سلاطین رفیع مقدار زیبد و ذکر خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوک گردون اقتدار • نظم •

جهان پروري شیمه اش دین وداد • حلیم و خردمند و نیکو نهاد

ستم را زیان عدل را سود ازو • خدا راضي و خلق خشنود ازو

بروزگار فرخنده آثارش دست هیچ ظالم حلقه تشویش بر درخانه رعیتي نزده و پای هیچ ستم پیشه ساحت سرای کسي بکام مناقشه و مزاحمه نسپرده (۱) • نظم •

• هرخوشدلي کز اهل جهان فوت گشته بود •

• آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار •

• محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین •

• آخر مراد ملك روا کرد روزگار •

برجادهٔ قویم شریعت و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود وصادق دم و وضیع و شریف از مواهب بیدریغش غریق نعم

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک نسخه بجای آن (مساحت ننمود) •

و مشمول کرم و از معظمات امور که در ایام او و قوع یافت آن بود
که ازارهنگ سرای لشکر کشیده بدر هرات(۱) آمد و شرح اینحال
برسبیل اجمال آنست که چون بعد از و فات سلطان ابو سعید
در تخت ایران از نسل جنگیز خان پادشاهي ذو شوکت نافذ فرمان
استقلال نیافت و امرای ترک در خراسان عموم تسلط و استیلای
که سابقا ایشانرا بود نداشتند و در الوس چغتای خان اواخر عهد
قران سلطان خان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم
ازو بغایت رمیده و متنفر گشته چنانچه اشارتي بدان رفت ملک
معزالدین حسین پسر ملک غیاث الدین را که در مقدمه ایمای
باصل و نزاد ایشان رفته در هرات قوت و مکنتي تمام حاصل شد
و شیخ حسین خوري و امیر وجیه الدین مسعود سربدال با لشکري
آراسته از شجعان و ابطال از سبزوار متوجه او شدند و او نیز سپاه
خود مترتب داشته روی جلادت بمقابله و مقاتله ایشان آورد
و سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعماية در زاوه لشکر جانبین
بهم رسیده جنگي عظیم درپیوست و در اول شکست برسپاه ملک
افتاد و بسیار از یشان کشته شدند ملک بامعدودي چند ببالای
پشته برآمد و اشارت کرد که رایت بر افراشته طبل فرو کوفتند و از
لشکریانش که متفرق شده بودند سي صد سوار باو پیوستند ملک

---

(۱) درپنج نسخه موجوده املای آن باین صورت است (هراة) و آن
صحیح و درست نیست درعبارت فارسي کما لا یخفی *

مردم خود را دل داده گفت یک حمله دیگر مي کنیم که ایشان بغارت مشغول شده‌اند امیر مسعود را چشم بریشان افتاد روان متوجه ایشان شد و شیخ حسین از عقب او میراند دران حال از حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت ازانست شخصي هم از میان ایشان شمشیري بپهلوی شیخ حسین خوري فرو برد چنانچه ازانجانب بیرون آمد و درزمان جان تسلیم کرد و او باامیر مسعود سربدال گفته بود که اگر من درین کارزار کشته شوم توروان برگرد و اصلا توقف منمای وچون شیخ حسین بروفق فالي که خود زده بود سر در سرفضولي کرد و امیر مسعود بذابر وصیت شیخ بي توقف رو بگریز نهاد و سپاه ملک پس از شکست غالب گشته تیغ انتقام در سربداليان برگشته روز نهادند و غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و ملک بعد از حصول مراد چون بتفقد سپاه خود پرداخت هیچ دمچه نبود که کسي از یشان بقتل نیامده بود اما بحکم الامور بخواتمها خلعت فتح و فیروزي از خزانه تنصر من تشاء وانت العزیز الرحیم بر قامت سعادت اوراست آمد و چون مظفر و منصور باغنایم و فتوحات نا محصور بهرات معاودت نمود نهال اقبال او نشو و نمای بکمال یافت و از بخار پندار در هوای دماغش سحاب غرور و اعجاب تراکم پذیرفت و با آنکه آبا واجدادش مجموع از یمن التفات شاهزادگان چنگیزي و حمایت امرای ایشان حکومت هرات کرده بودند او دم استقلال زد و باظهار

شعار سلطنت چون تخمیس نوبت و رفع چتر جسارت نمود و یکران اقتدار در میدان خاني تیز کرده چند کرت لشکر کشید و تا حدود اند خود و شبرغان تاخت کرد • بیت •

چو خاني گردد از گوهر خزینه • بیا قوتي نشیند آبگینه

و چون از میامن عدالت و برد باري امیر قزغن ممالک ماوراء النهر بقرار خود باز آمد جمعي از مشایخ عظام جام که با ملک حسین قرابت سببي داشتند و از حرکات او که برتر از حد خود مي زیست راضي نبودند پیش امیر قزغن رفتند و ازو شکایت کردند و امراء ارلات و ایردی که ملک حسین با ایشان مصافي داشته بود و بسیاري از مردم ایشان را بقتل آورده بزبان تشنیع بسمع امیر قزغن رسانیدند • نظم •

مگر نسل چنگیز خان بر فتاد • که کس گوهر شاه نارد بیاد

چنان غره شد غوري بد گهر • که جز خود نیارد کسي در نظر

امیر قزغن چون بر کیفیت حال ملک حسین اطلاع یافت فرمود که تا جیک را چه راه آن باشد که دعوي سلطنت کند و از فرمان پادشاهان سر کشد باد نخوت و غرور از دماغ پر پندار او به تیغ آبدار آتش بار بیرون کنم و بسم بادپایان آتش سرعت شهر و حصار او را با خاک برابر کرده از خون پر دلانش جیحون سازیم وبدین عزم تواچیانرا باطراف ممالک فرستاد که عساکر از آب آمویه گذشته بمیعاد مقرر در بلخ جمع شوند و چون آن امر بنفاذ انجامید امیر

قزغن در رکاب بیان قلی خان روان شد و امراء الوس مثل امیر بیان سلدوز و محمد خواجه اپردی و ستلمش و امیر اولجایتو اپردی و امیر عبدالله پسر تایغو و شاهان بدخشان جمع آمدند و باتفاق روی توجه بصوب هرات آوردند و چون خبر بملک حسین رسید امیر آخر را با سیصد سوار بخبرگیری روان ساخت که تا آنجا که تواند برود و کیفیت احوال بازداند و اگر یقین شود که لشکر چغتای از آب عبور نموده است اصلا توقف نکند و سبک باز گردد و چون امیر آخر از آب مرغاب بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین از جیحون محقق شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمده عرضه داشت که *

* نظم *

قزاغن سپهدار ترکان رسید * ز توران بایران سپاهي کشید
بآلات پیکار و ساز نبرد * بگردنده گردون برآورد گرد
تو گوئي که کرده بفرمان دهي * همه ملک توران ز آمن تهي

ملک حسین سران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده صورت واقعه بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد که * * نظم *

سپاهي ز توران بایران رسید * که از گرد شان شید شد نا پدید
گروهي بر حمله کوه شکیب * گهِ حمله چون سیل اندر نشیب
نخستین مراعات جان کرده ترک * پس آنگه نهاده ز فولاد ترک

اصحاب ملک هریک را رائي رو مي‌نمود چون سپاه توران هم بعدد زیاده بودند و هم در جنگ صحرا از ایشان دلیر تر ملک یارا نداشت

که لشکر بیرون برد چه اورا چهار هزار سوار بود و ده پانزده هزار پیاده و ملک نمیخواست که از ابتدا حصار و کوچه باغ پناه سازد که دلالت بر عجز و خوف کند و مخالفان چیره گردند لا جرم رای بران قرار گرفت که هم در ظاهر شهر روی بدشمنان آورند و در مقابله و مدافعه مردانه بکوشند و از جانب شرقي شهر از پای مرغ تا کهدستان دیواري بکشیدند و خندقي فرو بردند و اسباب و ساز محاربه و مقاتله از شهر بیرون برده جنگ را آماده گشتند و ملک حسین مردم خود را بر نبرد و پیکار تحریض میکرد که *   * نظم *

بکوشیم در جنگ مردانه وار * چه اندیشه از لشکر بي شمار
دل و زور و زهره بکار آوریم * جهان بر عدو تنگ و تار آوریم

و امیر قزغن با سپاه صف شکن از راه درهٔ پاشتان در آمده بکهدستان نزول کرد و روز دیگر با خان و امیر اولجایتو و ستلمش و دیگر امراء سوار شده در دامن گازرگاه ببالای پشته بلند بر آمدند و لشکر ملک را بنظر احتیاط در آوردند امیر قزغن فرمود که این تاجیک رسوم رزم و پیکار نمي داند این محل که او اختیار کرده لشکرش زود خواهد شکست[1] از دوجهت یکي آنکه هنگام حمله و آویزش ایشانرا سر بالا مي باید آمد و سپاه مارا زیر و دیگر آنکه چون آفتاب طلوع کند بر چشمهای ایشان خواهد تافت و مقابل خود را نیک نه بینند

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یك نسخه بجای آن این عبارت است (شکست خواهد یافت) *

و از انجا بلشکرگاه خود باز گشته فرود آمدند و روز دیگر صفها راست کرده روی جلادت بشهر نهادند و چون بمعرکه رسیدند امیر قزغن بفراز پشته برآمد که تمام لشکر طرفین در تحت نظر او بود و سپاه خود را بجنگ امر فرمود بهادران توران زمین بیکبار حمله کردند و لشکر هرات نیز دست مقاومت برکشادند و جنگي عظیم در پیوست *

* نظم *

زمین از خون مردان موج زن گشت * سپرها خشت و جوشنها کفن گشت

دلیرانِ سپه درهم فتادند * صلای مرگ در عالم بدادند

تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد * همه صحرای کین دریای خون شد

لشکر ملک بعد کوشش بسیار زار و زخم دار منهزم شدند و از عقب آب در زمینها انداخته بودند اکثر دران وحل اسیر اجل شدند و سپاه ترک از پس ایشان رسیده دست بردي عظیم نمودند و شکستي فاحش بر لشکر هرات افتاد ملک بشهر درآمد و سپاهش کوچه باغ متصل شهررا بکوشش فراوان ضبط نمودند و امیر قزغن با امرا و لشکر منصور و مظفر بعسکر خویش باز گشت و بعد ازان لشکر هرات از دیوار بست بیرون نمي‌آمدند روز دیگر امیر قزغن بنزدیک شهر آمد و بمحاصره مشغول شد و سپاه ظفر پناه هر روز بجنگ پیش مي رفتند و تا شب هنگام نیران محاربه و قتال اشتعال مي یافت *

* نظم *

بدینگونه چِل روز پیکار بود * زمین پر ز خون و هوا تار بود

و چون ملک از مضیق محاصره در تنگ بود اکابر و اشراف شهر را در میان داشت که قضیه بمصالحت رسانند مبني برآنکه ملک درین مجال ایشانرا خدمتي کند و سال دیگر احرام اخلاص بسته بدرگاه خان و امیر قزغن رود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته بخواهد و چون امیر قزغن حاکم عادل رحیم دل بود و دانست که رعایا وعجزه در زحمت اند و خرابي تمام بحال آن ولایت راه یافته بصلح رضا داد * * نظم *

رعایای مسکین به تنگ آمدند * ز تنگي بکام نهنگ آمدند
نه کاریست پیکار وخون ریختن * نگشته درو کردن و بیختن

ملک حسین برسم پیشکش و ساوري(۱) بسي چیز از اسپان آراسته و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیرآن بیرون فرستاد و وعده کرد که چون امیر بمبارکي مراجعت نماید وبتختگاه فرود آید بنده متوجه احراز سعادت زمین بوس گردد و این معني را بعهود و مواثیق موکد گردانید و امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت فرمود و این وقایع درشهور سنة اثنین و خمسین و سبعمایة که صورت حرفي آن ذنب باشد موافق توشقان ائیل اتفاق افتاد و بعد ازان واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و وقعي که در خاطرها داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوري بودند

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه و در یک نسخه بجای آن (ساوی) است منسوب بساو بمعني باج و خراج *

بغایت مسلط شدند بقصد او اتفاق نمودند که اورا گرفته برادرش
ملک باقررا بجای او نصب کنند و ملک این معنی دریافت
وقدرت بر دفع آن نداشت و خود را بصنعت(۱) نگاه میداشت
غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتی
نگاهدارند و او را بگیرند روزی ملک از بستان سرای خود سوار شده
بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر فکری و عزیمتی دارند تفرس
نمود که همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعی از بادغیس آمده
بودند و اسپی چند در بازار کرده و غلبه بسودا و خرید و فروخت
آن جمع شده بودند درین حالت ملک را نظر بر ایشان افتاد غوریانرا
گفت این جماعت را بغارتید غوریان از غایت حرص بتاراج مشغول
شدند ملک فرصت غنیمت دانسته کوچه غلطی بایشان داد
و متوجه قلعهٔ اشکلچه شد که اجداد او در جلگاے هرات بطرف
جنوبی مایل بغربی شهر ساخته بودند و درانوقت معمور بود
و مشحون بذخایر بسیار و در شهور سنهٔ ثلث و خمسین و سبعمایهٔ
ملک بر حسب وعده که کرده بود از اشکلچه عازم ما وراء النهر شد
و چون بآنجا رسید امیر قزغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود
و بانواع نوازش مخصوص گردانیده نوید داد که هرات را که غوریان
ببرادر او ملک باقرداده بودند بازستانند وباو ارزانی دارد لیکن
امرای الوس با ملک بد بودند و در هر وقت امیر قزغن را بران

(۱) چنین است درچهارکتاب و دریك نسخه بجای آن (بحیله) است •

مي داشتند که او را بگیرد و چون امیر قزغن سخن ایشان نمي شنید اتفاق نمودند که ملك را بقتل آورند که بعد از وقوع کسي از ایشان باز خواست نخواهد کرد و چون امیر قزغن ازانحال آگاه گشت ملك را طلب کرد و از قصد و اندیشه امرا خبر داده فرمود که مصلحت آنست که هم امشب متوجه دیار خود گردي تا گزندے بتو نرسد ملك وظیفه دعا و ثنا بجاے آورده او را وداع کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب در آمد سوار شده روی توجه بصوب هرات نهاد وچون بدانجا رسید بي دهشت بشهر درآمد و در حصار بمسند حکومت نشسته کس فرستاد و ملك باقررا گرفته محبوس کرد و از جمله وقایع که هم درین آیام وقوع یافت آن بود که امیرزاده عبد الله پسر امیر قزغن از سمرقند لشکر مرتب داشته بخوارزم رفت و آنرا تسخیر کرد و امیر قزغن زمستان شالي سرای را مخیم اقامت ساختي و در بهار بگلزار قرانور پرداختي و تا بستان و خزان در شهر مونك رایت توطن افراختي و بیشتر اوقات صید کردي و جانور انداختي روزي از مراعات حزم ذاهل و از محافظت شرایط احتیاط و تقیظ غافل با ده پانزده کس بي سلاح از شالي سرای سوار شد واز جیحون عبور نموده در ارهنگ آهنگ جانور انداختن کرد شاهانه شاهین صید آئین را بشکار طیور طیار پرواز مي داد ناگاه شاهباز اجل بقصد مرغ روح او از مکمن اینما تکونوا یدرککم الموت کمین برکشاد و قتلغ تمور بورالدای

که او یماقش اوزنات بود و هم داماد امیر قزغن و از دیرگاه باز
در مکمن کمین کین انتهاز فرصتي چنین مي نمود مجال یافت
و با گروهي غدار برسراو شتافت و آن نامدار عدالت شعار را
به تیر غدر انداخته بتیغ ظلم شهید گردانید واز امرا و خواص امیر
قزغن طایفه که * * نظم *

رهورسم شان رزم و کین ساختن * هوس ریزشِ خون و خوتاختن
زره جامه شان روز وشب جای زین * زمین پشت اسپ وهوا گردکین

درعقب قتلغ تمور تاخت کرده و درحوالي قندز باو رسیده اورا
درمیان گرفتند و بشمشیر انتقام گذرانیدند * * نظم *

سر انجام غدار نبود نکو * بود بد کُنِشْ را جهان کینه جو

و امیرقزغن را بشالي سرای نقل نموده دفن کردند * مصرع *

روانش بمینو پراز نور باد *

و این وقایع در شهور سنه تسع وخمسین و سبعمایة موافق ایت ائیل
دست داد *

ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن

بعد از حادثه امیر قزغن امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده
متصدي منصب پدر گشت و امراء بمتابعت و مطاوعت
او اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلي را برقرار سابق
بخاني مقرر وممکن داشت و چون در زمان حیات پدر مدتي
بسمرقند بسربرده بود و بمتنزهات دلکش آن دیار فردوس وش

خو پذیر شده خواست که مرکز رایت دولتش همانجا باشد
عازم سمرقند شد و بیان قلیخان را با خود به بود و هر چند
امیر قوتغو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از راه نصح و دولت
خواهي عرضه داشتند که مقام اصلي را گذاشتن از رعایت حزم
دور است اصلا سودمند نیفتاد * * نظم *

* آنکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و درانجا هم دران سال بنابر غرضي فاسد و نظري که با حرم بیان
قلیخان داشت بقتل او اقدام نمود وتمور شاه اوغلن پسر بیسون
تمور خان را بجای او بخاني به نشانه و نعش بیان قلي خان را
ببخارا نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ العالم شیخ سیف الدین
باخرزي قدس سره دفن کردند * * مصرع

* مرقدش پرنور باد از شمع رضوان جاودان *

ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز
و شکست یافتن امیرزاده عبدالله

بحکم و من یعمل سوءا یجز به قتل بیان قلي خان بر امیرزاده
عبدالله مبارک نیامد و امیر بیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار
شادمان متوجه سمرقند شد و چون بحدود کش رسید امیر حاجي برلاس
بن بورلقي بن قموکه بن یسومنکا بن قرا چار باتمامت سپاه خویش باو
پیوست و باتفاق برسر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را

براندند برادرانش تمور شاه را که بخانی برداشته بود از میان برداشتند * * نظم *

چو بدکردي مباش ایمن زآفات * که واجب شد طبیعت رامکافات

و امیرزاده عبدالله گریخته و از جیحون گذشته ببالای بقلان به اندراب رفت و درانجا بسر مي برد تا وفات یافت اتباع و اشیاع امیر قزغن مجموع متفرق شدند و امیربیان سلدوز و امیر حاجي برلاس که از نوئینان کامگار و امراء نامدار دران روزگار بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند مملکت را درحوزهٔ تصرف آورده متصدي ضبط امور و نسق مصالح جمهور گشتند و امیربیان سلدوز مردي حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغفي تمام داشتي و مانند غنچه و لاله بي صراحي و پیاله روزگار نگذاشتي چنانچه درسالي هفته هشیار نبودي و بغیر از نقش * * مصرع *

* جز باده که یاد نیست دیگر باد است *

در آئینه پندار نه دیدي لاجرم باندک زماني انیاب ذیاب شروشور تیزشد وهرج مرج بحال مملکت راه یافت و از امرا و نوئینان هرکس در مقامي که بود بکلک پندار نیرنگ پیشوائي و فرمان روائي برصفحه تصورنگاشت و رایت استقلال و استبداد برافراشت هرکه تیغي داشت مرغ خیالش در آشیانه دماغ بیضه اندیشه سروري و کردن فرازي نهاد و هرکرا قوتي بیشتر بود شهباز آرزویش درهوای سودای سلطنت طیران مي نمود شهرکش با توابع و لواحق که از سوالف ایام

با زتعلق بآبا و اجداد حضرت صاحب قراني و امير حاجي برلاس
داشت برقرار در تصرف ايشان بود و خجند در تصرف امير با يزيد
جلاير وبعضي از ولايات در تصرف امير حسين بن مسلا بن امير قزغن
و او باخيل و حشم تلاش منصب پدر ميكرد و اولجاي بوغاي سلدوز
در بلخ با قوم خود دم استقلال ميزد و در شيورغان محمد خواجه
اپردي كه اويماق او نايمان بود همين طريق مي سپرد و شاهان بدخشان
در كوه هاي خويش سربديگري فرو نمي آوردند و كيخسرو و اولجايتو
اپردي در ولايت ختلان وارهنگ همين سبيل داشت و امير حضر
يسوري كه يورت قديم او سرپول و تا تكشت از نواحي سمرقند بود مجموع
يسوريانرا جمع آورده ديگري را در حساب نمي گرفت و درميان اين
طوايف مختلف بكرات و مرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسيار
عرضه تلف گشتند ازانجمله محمد خواجه اپردي با امير ستلمش كه حاكم
قهستان بود و از قصد و محاربه ملك معز الدين حسين به تنگ آمده
بماوراءالنهر رفته بود و ازانجا باز گشته و بامير محمد خواجه پيوسته و ميان
ايشان صداقتي عظيم حاصل شده بايكديگر عهد كردند كه باتفاق لشكر
بسر ملك حسين كشند بامضاے آن عزم لشكري عظيم ترتيب كرده
متوجه هرات شدند و ملك نيز لشكر خود جمع آورده باستقبال ايشان
روانه شد و محمد خواجه و ستلمش از غايت غرور و پندار با خود مقرر
كرده بودند كه چون ملك را به بينند بر او حمله كنند و تا سرش
از تن جدا نكنند عنان باز نه پيچند و چون ملك از آب مرغاب گذشته

در صحراے بیغو لشکر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملك بر مقتل آن دو سردار آمد و هردو بر خاک هلاک افتادند و هیچ آفریده دیگر را گزندي نرسید * * نظم *

نه خاکي بخونِ کس آغشته شد * نه یک مور در زیر پي کشته شد

و لشکري بآن کثرت و شوکت منهزم و پریشان گشت القصه بسبب هرج و مرج الوس چغتاي آتشِ بلا بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشاني مبتلا و گرفتار ماندند *

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمور خان بمملکت ماوراء النهر

چون اوضاع ممالك ماوراء النهر از حدوث وقایع مذکور بهم برآمد توغلوق تمور خان بن اُوغُلْ خواجه بن دواخان از نسل چغتاي خان که پادشاه جته بود و اورا بحسب نسب سلطنت آن ممالك میرسید حشم و اتباع خود جمع آورده لشکر برآراست و در ربیع الثاني سنه احدی و ستین و سبعمایة موافق سُچْقان ائیل برسم کشورکشائي روي آرزو بسوي ماوراء النهر نهاد و از زمان وفات ترمه شیرین خان تا باین وقت که سي و سه سال بود درین قرن هشت خان در الوس چغتای خان پادشاهي کردند و چون توغلوق تمور خان بموضع چناق بلاق رسید که بقرب آب خجند واقع است از صحاري تاشکند با امرا و

ارکان دولت جانقي کرده صلاح امر دران دیدند که الغ تغتمور که اویماق او کرایت و حاجي بیگ که اویماقش از کنوت و بیکیجک که اویماقش قا نغلي بود برسم منغلای از پیش روان شوند امراء ثلث بامتثال فرمان مبادرت نمودند و چون از آب خجند عبور کردند امیر بایزید جلایر قدم متابعت در راه موافقت نهاده با قوم خود بایشان پیوست و باتفاق روی عزیمت بصوب شهرسبز آوردند امیر حاجي برلاس لشکرکش و قرشي و آن نواحي را گرد آورده بعزم مدافعه و معارضه ایشان سوار شد و چون امضاء آن عزم مصلحت ندانست پیش از آنکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بصوب خراسان تافت

* نظم *

همي تا برآید بتدبیر کار * طریق سلامت به از کارزار

گفتار در مشورت حضرت صاحب قران با امیر حاجي برلاس و مراجعت نمودن از لب جیحون و ملاقات کردن باامرای توغلوق تمور خان

* نظم *

الراي قبل شجاعة الشجعان * هواول وهي المحل الثاني
فاذا هما اجتمعا لنفس حرة * بلغت من العلياء كل مكان

حکمت بالغه قادر حکیم تعالی و تقدس که وقوع هر امري بوجود سببي منوط گردانیده و حصول هر مقصودي بتوسط وسیله مربوط ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبه الوهیت است بدو

خصلت از خصال پسندیده انساني باز بسته اول رای ثاقب که
چون شب حادثه نیک تیرة شود به پرتو انوارش راه بمامن
نجات توان برد * * نظم *
برائي لشکرے را بشکني پشت * بشمشیري یکي تاصد توان کشت
و دوم شجاعتي کامل که هنگام تلاطم امواج حروب و فتن بقوت
قلب و سکون حشا پای جلادت و ثبات توان فشرد * * بیت *
بجائي که کار اندر آید به تنگ * جگر باید انجا و لختي درنگ
و بحسب رتبت رای بر شجاعت اقدم است و افضل و فواید تدبیر
از عواید شمشیر و تیراتم است و اشمل تیغ اگرچه به تیز زباني
آیتي است آیت فتح مبین از تلقین رای رزین اموزد سنان هرچند
بایوان میدان شمع سان درخشان است شمع ظفر از پرتو تدبیر
صواب افروزد حکم شمشیر اگر به پروانچه رای مستقیم نفاذ یابد
قبول آن بگردن دشمنان فرود آید و پیغام تیر اگر از تقریر تدبیر باشد
در دل خصم جایگیر افتد روشني دیدۀ اقبال از غبار معرکه افزاید
و در تاریکي معرکه روشني رای مستنیر دستگیر آید * * نظم *
بهنگام تدبیر یک رای نیک * به از صد سپاه چو دریای ریگ
مصداق این سیاق آنست که چون امیر حاجي برلاس از توجه
سپاه جته متوهم شد و یورت قدیم را مهمل گذاشته عازم خراسان
گشت و از چول عبور نموده بکنار آب جیحون رسید حضرت صاحب
قراني * * نظم *

جهاندار جم قدر گردون شکوه * قیامت فهیب و ستاره گروه
فلک قدر تیمور دریا نوال * که بادا برو رحمت ذوالجلال
به یقین دانست که اگر بیش ازین خویشتن داري مي کند وطن اصلي بیکباره زیر و زبر خواهد شد و مقام موروثي سمت قاعًا صفصفًا خواهد گرفت چه پدرش امیر طراغای دران سال بجوار رحمت حق پیوسته بود * * نظم *

پدر رفته و عم گریزان شده * ز بیگانه کشور پریشان شده
مخالف مسلط اُلُسْ در خطر * کشاده عقابِ بلا بال و پر

و در چنین حال با وجود آنکه سن مبارکش هنوز از حدود بیست و پنج سالگي تجاوز نه نموده بود و آئینه ضمیر منیرش از صیقل تجارب روزگار جلا پذیر نگشته رای مشکل کشایرا که مطرح انوار تاییدات الهي و مهبط اسرار عنایات نامتناهي بود بر کشف آن واقعه ها یله گماشت و سنت سنیه و شاورهم فی الامر کاربند گشته برسم مشورت بر صفحه ضمیر امیر حاجي نگاشت که مملکت اگر بي حاکم بماند البته خللهاے فاحش باوضاع آن راه یابد و سکان و اهالي آن از صدمات قهر و غدر مخالفان بکلي مستاصل گردند *

* نظم *

ملک بي‌سر چون تنِ بیجان بود * حال تن بیجان یقین ویران بود

صواب آن مي نماید که چون شما بجانبِ خراسان خواهید رفت من بطرف کش باز گردم و الوس را استمالت داده ازانجا بخدمت

خان روم و امراء و ارکان دولت را به بینم تا ولایت خراب نشود
و رعایا که ودایع حضرت افریدگار اند بزحمت و تشویش نیفتند
امیر حاجي ازین سخن که نتیجه الهام رباني بود روائح سعادت
و اقبال استشمام کرد و آن رای را استحسان فرمود حضرت صاحبقران
عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته روان شد وچون بموضع خزار
رسید حاجي محمود شاه یسوري را دید که منغلای لشکر جته
را غجرجي شده گروهي انبوه بتعجیل هرچه تمام تر مي آمدند
دندان طمع بنهیب و غارت آن ولایت تیز کرده و کیسهاے آز و آرزو
از پي ذخایر و اموال آن حدود و نواحي دوخته حضرت صاحب
قران بیاري دولت روزافزون او را تسکین فرمود که شما چندان
توقف نمائید که من بروم و با امراء ملاقات کنم و باستصواب ایشان
انچه یراق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد کلام شریف آنحضرت
چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسماني بود چون حکم قضا
هرگز در هیچ باب بارد مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شغفي
که برفتن داشتند هما نجا بایستادند و حضرت صاحب قران بسعادت
روان شد و چون بکش رسید امراء جته نیز بآنجا رسیده بودند
بامیران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارقه فرّ ایزدي در جبین
مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را بانواع اعزاز و اکرام
گرامي داشتند و اورا بر اظهار متابعت خان ستایشها نمودند وتومان
امیر قراچار و ایالت ولایت کش با توابع و لواحق براو مقرر شد

و از میامن رای عقده کشایش سیل قهر و بلا که روبآن دیار نهاده بود باز گشت و باران لطف و احسان که امید ساکنانش ازان گسسته بود باریدن آغاز نهاد و مضمون * * نظم *

غم از قِبَل تو شادمانی گردد * عمر از نظر تو جاودانی گردد
گرباد بدوزخ برد ازکوی توخاک * آتش همه آبِ زندگانی گردد

بظهور پیوست مردم کوته نظر را تصور آن بود که این معنی دولتی عظیم است که آن حضرت را رونموده اما قضا بهزار زبان باداا میرسانید که * * نظم *

بوی تو نکرده است صبافاش هنوز * تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز

حضرت صاحب قران از پیش امراء جته مراجعت نمود و سایه التفات بر ضبط و محافظت الوس انداخت و بجمع لشکر از شهر سبز تا بکنار آب جیحون فرمان داد باندک زمانی سپاه بسیار جمع آمد و ازانجا نهضت فرموده بامیر خضر یسوری پیوست درین اثنا میان امراء جته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش ازان نواحی کوچ کرده باز گشتند و باردوی توغلوق تمور خان پیوستند و امیر بایزید جلایر با اتباع خود بحضرت صاحب قران و امیر خضر یسوری ملحق شد *

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بعزم رزم امیر بیان سلدوز * و مدد خواستن از امراء *

امیر حسین نبیره امیر قزغن درین ولا از کابل توجه نموده آهنگ

جنگ امیر بیان سلدوز کرد و بترتیب و تجهیز لشکر مشغول شد و ایلچي روان داشته از حضرت صاحبقراني و امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوري مدد طلبید ایشان بعد از مشورت صلاح دران دانستند که حضرت صاحب قراني و امیر خضر یسوري ملتمس امیر حسین مبذول دارند و امیر بایزید متوجه توغلوق تمور خان شود تا امراء جته را مجال بدگوئي و بد فرصتي نماند امیر بایزید بامضای آن رای مبادرت نمود و چون بولایت خجند رسید خبر شنید که توغلرق تمور خان با مجموع لشکر باز گشته است و در کنار آب جو باغرق خود پیوسته ازان اندیشه که داشت ایمن گشت و همان‌جا توقف نمود و ازان جانب حضرت صاحبقران و امیر خضر با لشکري آراسته * نظم *

بگهِ وقفه یک بیک صف دار * بگهِ حمله سر بسر صفدر
چرخ از زخم تیغ شان بفزع * مرگ از نوک رمح شان بحذر
با هزبران بیشه هم بالین * با پلنگان کوه هم بستر

روی توجه بمعاونت امیر حسین آوردند و از قهلغه که آنرا در بند آهنین گویند گذشته بامیر حسین رسیدند و باتفاق عازم حصار شادمان گشتند که امیر بیان سلدوز آنجا بود و چون او قوت مقابله با ایشان در حیز مکنت خود ندید بضرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب بدخشان آورد و ایشان در عقب او روان شدند و چون به بدخشان رسیدند شاه بهاء الدین که والی آنجا بود بگریخت و مملکت در تحت

تصرف امیر حسین در آمد و بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر
کیخسرو ختلانی را بیاساق رسانید و چون صحیفه آمال امیر حسین
از میامن امداد صاحب قران و امیر خضر بنقوش دولت و اقبال
زینت پذیرفت مراسم منت و سپاس داری بتقدیم رسانید و ایشان
بعزم معاودت روان شده روی سعادت بولایت خویش نهادند *

* نظم *

ظفر هم عنان نصرت اندر رکاب * ز بخت جوان خرم و کامیاب

و چون گذار امیر خضر بر ولایت و دیار حضرت صاحب قرانی بود
مکارم خسروانه اقتضای آن کرد که مراسم مهمانداری بنوعی که لایق
آئین پادشاهان باشد بتقدیم رسد در موضع کشم بدخشان از پیش روان
شد و ازانجا تا بشهر سبز که پانزده روزه راه بیش است بچهار شبانروز
قطع فرمود و هنگام چاشت در الغ میدان که از ییلاق کش است نزول کرده
بترتیب طوی فرمان داد و چون امیر خضر بنزدیک رسید حضرت
صاحبقرانی اشارت حدیث نبوی را علیه الصلوة و السلام که اکرموا
الضیف امتثال فرمود و مهمان را استقبال نمود و انچه از لوازم اکرام
و اجلال تواند بود باقصی الغایة بجای آورد بندگان حضرت صاحب
قرانی اسباب طوی را مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انس
و عشرت را مقدمات بهجت و مسرت انتظام داده * * نظم *

شد آراسته مجلس ارجمند * مهیا درو هرچه باشد پسند
خورش خورده شد جام برداشتند * ز جام طرب کام برداشتند

و بعد از طوي امير خضر بولايت خود توجه نمود و حضرت صاحبقران
در مقر ابهت و جلال خويش استقرار يافت و آفتاب مرحمت
و احسانش بردر و ديوار روزگار صغار و كبار آن ديار تافت • نظم •

منور شد از نور عدلش جهان • رعايا همه شاد و ملك آبدان

ذكر مدد خواستن امير حسين از حضرت صاحب قراني نوبت ثاني

در اثناى اين احوال امير توغاغ سلدوز با امير حسين آغاز مخالفت
نهاد و تيغ تمرد و عناد از بى آبي آب داد امير حسين را چون پشت
دولت باستظهار حضرت صاحب قراني گرم بود معتمدي فرستاد و صورت
واقعه با راى مشكل كشايش درميان نهاد و امير بايزيد و امير خضر
يسوري را نيز ازان حال آگهي داد حضرت صاحب قران از فرط
فتوت و مردى كه شيوهٔ آن خسرو كامگار بود فى الحال بجمع سپاه
فرمان داد و گروهي كه در بزم رزم شمشير زمرد فام را لب لعل
خوبان طراز انكارند و تاب و پيچ كمندرا حلقه و چين زلف ماه‌رويان
چين شمارند • • نظم •

همه سپر تن و شمشير دست و تيرانگشت
همه سپه شكن و ديو بند و پيل شكار
بسان دريا ليكن بحمله صاعقه فعل
كه ديد هرگز دريای صاعقه كردار

و باچنين لشكر جرار روى شوكت و اقتدار بصوب معاونت امير

حسین آورد و در موضع قهلغه امیر خضر با سپاه خود بموکب همایون پیوست و باتفاق روان شده در حصار بامیر حسین رسیدند دشمن چون پشه که پیش از رسیدن باد گریزد و مانند دیوار بی بنیاد که سیل بآن نارسیده از هم فرو ریزد گریخته بود امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را بانواع اعزاز و اکرام تلقی نمود و رسم طوی و اغرلمشي اقامت کرده هریك را بمستقر دولت خویش روانه داشت صاحب قران چون از در بند آهنین بگذشت خبر بمسامع جلال پیوست که امیر حاجي برلاس که هنگام یاس از هراس امراء جته بخراسان رفته بود باز آمده است و با امیر با یزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع کرده بسر خضر یسوری روند و امیر حاجي از پیش بکش آمده تا سپاه آن جانب را گرد آورد و چون رای عالم آرای ازین خبر آگاهي یافت با لشکری که بسعادت ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کش عبور نموده بامیر خضر پیوست و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوري با امیر حاجي برلاس و شکست یافتن او

چون امیر حاجي از توجه صاحب قران و خضر یسوری وقوف یافت سپاه جمع کرده از کش روان شد و جنگ را آماده گشت و در موضع اقیار لشکر طرفین بهم رسیدند * نظم *

پراز نالهٔ کوس شد مغز میغ * پراز آب شنگرف شد جان تیغ

دهاده برآمد ز هر دو گروه * بیابان نَبُد هیچ پیدا زکوه
دلیران همه درهم آویختند * چو رود روان خون همي ریختند
بهادران هردو سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و
اسفندیار شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر
بزینهار آمده و از اعیان امرا اردوان بخشي عرضهٔ شمشیر فنا گشت
و عاقبة الامر صبح ظفر از مطلع اقبال حضرت صاحب قران بي همال
بدمید و نسیم فیروزي بر رایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید
و امیر حاجي ازانجا گریخته رو بجانب سمرقند نهاد و بامیر بایزید
ملحق شد حضرت صاحب قران بالشکر شهرسبز و امیر خضر و یسوریان
عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند در اثنای راه لشکرکش
باجمعهم جادهٔ سعادت از دست داده پای جسارت به پی راه
ضلالت نهادند و گریز بی‌هنگام نموده بامیر حاجي پیوستند و بغیر از
امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شرغه بن قراچار نویان
کسی پیش حضرت صاحب قران نماند امیر خضر این معني را
حمل بر مواضعه کرد و توهمي بی وجه بخاطر خود راه داد و چهرهٔ
مصادقت و مصافات را بناخن بد گماني بخراشید چنانچه آثار آن
از مجاري گفتار و کردارش مي ترابید حضرت صاحب قران را چون
یقین گشت که امیر خضر یسوري هرچند بخضر معروف است
راه صواب گم کرده ازو کناره جست وصلهٔ رحم را ملاحظه فرموده
با امیرجاکو روانه شد و بامیر حاجي بولاس ملحق گشت و باتفاق

پیش امیر بایزید رفتند امیر بایزید از مقدم خجسته آنحضرت بغایت مبتهج و شادمان گشته رایت افتخار و استظهار بر افراشت و از اقامت وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعي نگذاشت و لاغرو * • بیت *

آزاد بندهٔ که بود در رکاب تو * خرم ولایتي که تو آنجا سفر کني

گفتار در محاربه حضرت صاحب قراني با امیر خضر یسوري

حضرت صاحب قران چون مدتي بامیر خضر طریق مودت و مصادقت مسلوک داشته بود و از دقایق مراعات و محافظت جانب او در هیچ باب هیچ نکته فرو نگذاشته دران ولا که خدمتش از بدگماني خویش غدر و مکرے که اصلا پیرامون ضمیر منیر آنحضرت نگشته بود بر صفحه حال او کشید خاطر خطیرش از اندازه از و آزرده گشت چنانچه حمیت خسروانه بهیچ وجه تحمل آن غبن رخصت نمي داد و امیر با یزید و امیر حاجي خود آهنگ قصد او داشتند دریحال باتفاق لشکري گران ترتیب کرده متوجه امیر خضر شدند و حضرت صاحب قراني * * نظم *

آنکه چون آتش سنانش را * باد حمله دهد سرافرازے

فتح بیني که با زبانهٔ او * چون سمندر همي کند بازے

بورسم منغلای از پیش روان شد و چون از عقبهٔ کش عبور فرمود در موضع سروش تلاقي لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هرچند

میدانست که سر رشته دولت بخطا از دست داده است و روزگار
برگشته اش دم بدم بگوش جان فرو میخواند * * نظم *

سالها جام جم بدست تو بود * چون تونشناختي کسي چه کند
برده بودي و داوت آمده بود * چون توکج باختي کسي چه کند

اما ندامت را فایده نبود بتکلف جلادتي اظهار کرد و سپاه خود را
مرتب داشته در مقابله بایستاد از طرفین کُورگه و کوس فرو کوفتند
و دلاوران با نعره و خروش در هم آویختند * * نظم *

برچرخ برده بادهوا خاک معرکه * برباد داده آب حیات آتش سنان
پیکان چوعشق درحرمِ دل گرفته جای * حربه چون عقل قبهٔ سر ساخته مکان
گه تیر همچو غمزهٔ دلدار دلربا * گه نیزه همچو قامت جانانه جان ستان
بر کشتگان معرکه بر رسم تعزیت * چشم زره چو دیده عشاق خون فشان
تا بر فوات جیش بنالد سپرده مي * رخسارش از زبان سنان گشته پرده هان

هوای معرکه از گرد سپاه سیاه شد و زمین نبردگاه از خون دلیران
لعل فام گشت امیرخضر چون طاقت مقاومت نداشت همچون
روزگار دولت خود پشت برگردانید و مانند بخت برگشته روی
فرار بصوب ادبار آورد * * بیت *

پلنگِ دمان گرچه باشد دلیر * نیارد زدن پنجه با نره شیر

و امیربایزید از میامن اقبال حضرت صاحبقراني در مسند حکومت
متمکن گشت و امیرحاجي نیز حاکم قوم خود شد * * نظم *

ظفر جوئي بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

اما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهي مضمراست وعقول بشري از فهم حکمت آن قاصر و بیخبر درین اثنا طریق صواب از نظر بصیرت امیر با یزید پوشیده داشت و روز دیگر از بي دولتي خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قراني غدري سگالد رای انور آنحضرت چون پیوسته مطرح انوار الهامات رباني بود بحکم اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله در مجلس آن شعبده را بفراست دریافت و ببهانه رعاف دست پیش بیني گرفته بیرون آمد و فی الحال سوار شد و بر پشت اسپ ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست و روی توکل به بیابان نهاده ازان ورطه مخوف خود را بکنار انداخت آنرا که حامي حفظ الهي محافظت نماید از آسیب غدر معاندان گزند نیابد و طایر دولتي که از آشیان عنایت ازلي پرواز کرد بدام مکر و حیله بد فرصتان پای بند نگردد * * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگي تا نخواهد خدای

و چون امیر حاجي برلاس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد از پي او کس فرستاد و رای عقده کشایش را آگاهي داد که خبر رسیده که عبد الله تایغو و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي لشکر فراهم آورده اند و اندیشه مخالفت و عصیان در سر دارند از آب عبور ننمایند و لشکر چول را جمع آرد و ازینجانب نیز چوغام را با انبوهي تمام از عقب خواهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده

آتش فتنه بالا نگیرد * * مصرع *

* علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد *

و چوغام پسر ایلادوار بن اوچار بن لالا بن قراچار نویان بود و حضرت صاحب قران چون بر کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه چول بي آنکه انتظار وصول چوغام کشد روی سعادت بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید از جلکاي کش مراجعت نموده بخجند رفت و چون حضرت صاحب قراني بحوالي ترمد رسید شیخ علي جرجرجي پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بالشکری پیش آمد و درموضع انکار اتفاق پیکار افتاد رسیدن لشکر بیکدیگر همان بود و شکست یافتن مخالفان همان دلاوران موکب ظفرپناه بحمله اول ایشانرا برداشتند و تا ترمد کهنه دوانیده متفرق و پراگنده گردانیدند و چون ازان جنگ به پرداختند ترمد کهنه را مخیم نزول همایون ساختند *

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمورخان بولایت ماوراءالنهر نوبت دوم

چون توغلوق تمورخان را داعیه سلطنت ماوراءالنهر دیگربار دامن همت گرفت لشکر بیقیاس جمع آورده جمادی الاول (١) سنه اثنین و ستین و سبعمایة موافق اودائیل (٢) روی توجه بان دیار نهاد و چون بخجند

(١) همچنین است در پنج نسخه موجوده چنانکه مشهور نزد عوام است و آن خطا صواب (جمادي الاولی) است (٢) و در بعضی نسخه بجای آن (لُوی ئِیل) *

رسید امیر بایزید جلایر کمر متابعت بر میان انقیاد بست و امیر بیان سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال تا بسمرقند بیامد و امیر حاجي برلاس با آنکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل شعار خود ساخته پیش خان رفت و در اثنای این حال خان بگرفتن امیر بایزید و کشتن او فرمان داد و امیر حاجي برلاس وهم و هراس بخود راه داده فرار اختیار کرد و رو بولایت کش نهاد و بعضی از الوس خود را کوچانیده از آب جیحون بگذرانید و از سپاه جته کشمیر با غلبه بتگا مشي او از عقب بیامدند و جنگي واقع شد و چوغام برلاس کشته شد و امیر حاجي متوجه خراسان گشت و چون بخوراشه رسید که قریه ایست در بلوک جوین از ولایت سبزوار جمعي از اشرار آنجا اورا با ایدکو برادرش بیخبر گرفته بقتل آوردند و عنقریب بعد از فتح خراسان از آثار انتقام صاحب قران گیتي ستان بعد ازان که جماعتي ازیشان به تیغ قهر کشته شدند آن قریه بسیورغال از اقطاع وارثان امیر حاجي گشت وتا غایت اهالي آنجا بارکش و کارگذار ایشانند و از امراء جته امیر حمید که اویماقش کرلکوت بود و از اقران و امثال خویش بکمال عقل و مزید کیاست و کفایت ممتاز پیش خان راهی تمام داشت و هرچه برسبیل نصیحت و نیکو خواهي با خان گفتي مقبول مي افتاد درین حال شمه از کمال شهامت و صرامت حضرت صاحبقران بعرض خان رسانید و درباب ولایتي که بحسب ارث تعلق بآن حضرت داشت امان طلبید خان سخنان اورا بسمع رضا اصغا نمود

و ایلچي روان کرده حضرت صاحب قرانرا طلب فرمود و چون آنحضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع تربیت و نوازش گرامي داشت و ایالت ولایت کش و تومان موروثي باتوابع و لواحق باو ارزاني فرمود و خان دران زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده متوجه او شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب وَخْش بیامد و آن موضع را مخیم عساکر خویش ساخت و چون خان از دربند آهنین گذشته بآن جا رسید و سپاه طرفین سپاهي یکدیگر دیده صفها آراستند کیخسرو ختلانی با اتباع خود از امیر حسین رو گردان شد و صف ویران ساخته بلشکر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود روي بهزیمت نهاد و خان مظفر و منصور از عقب او روان شد و از جیحون گذشته تا بقندز بیامد و لشکریانش اِیل و الوس آن حدود و نواحي را تا عقبه هندوکش غارت کردند و بهار و تابستان دران اطراف و نواحي بگذرانیدند *

ذکر مراجعت توغلوق تمور خان بتختگاه خویش

چون پاییز درآمد متوجه سمرقند شد و در راه فرمان داد تا امیر بیان سلدوز را بیاساق رسانیدند و چون به سمرقند رسید و تمام ممالک ماوراء النهر به تحت تسخیر و تصرف در آمده بود مجموع امرا و نوییندان اطراف بکام و ناکام سربرخط فرمان نهاد جماعتي را که از فساد ایشان اندیشناك بود بیاساق رسانید و بعضي را که محل اعتماد بودند بعنایت و ترتیب اختصاص بخشید و پسر خود را الیاس خواجه اُغْلَن بحکومت آن دیار

نصب فرمود و غلبهٔ تمام از امرا و لشکریان جته مقدم بر همه بیکیجک
را بملازمت او نام زد کرد و حضرت صاحب قرانرا بصنوف تربیت
و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از مجاري
احوال و اوضاع آن حضرت آثار شهامت و صرامت تفرس مي نمود
ضبط امور آن ممالک را برای رزین او مفوض فرمود و خود درعین
جلالت و کامگاري بمستقر سریر سلطنت باز گشت * * نظم *
ظفر ملازم و نصرت قرین و دولت یار * قوي بطالع فرخنده پشت استظهار

گفتار در توجه نمودن حضرت صاحب قران بطلب امیر حسین

قال الله تبارک و تعالی سنة الله التی قد خلت من
قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا حضرت ملك علام که
ذوالجلال و الاکرام است گلزار لطف دلفروزش بي خار قهر جگردوز
نیست و انوار انعام عامش خالي از شوایب ظلام انتقام نه * * شعر *
یصرفهم فی قبضتین ولا ولا * قبضة تنعیم و قبضة شقوة
فراز اوج توتی الملک را نشیب حضیض و تنزع الملک
در مقابل است و کشادگي فضاي یبسط الرزق لمن یشاء
را بستگي مضیق و یقدر له معادل * * مصراع *
گنج و مار و گل و خار و غم و شادي بهم اند
لاجرم سنة الله جاری شده که چون عنایت بي علت بعلوشان

برگزیدهٔ تعلق گیرد اورا در مبادي احوال بانواع شدايد و بلا آزمايش نمايند و چون ظهور سر ان الارض لله يورثها من يشاء در مظهر جلوه گری اغاز نهد اورا باصناف مشقت و عنا پرورش دهند * نظم *

اول شکسته باش که اوج سریر ملک
یوسف پس از مجاورت قعر چاه یافت

آدم علي نبينا و عليه الصلوة و السلام که پدر همه است تا برهنگي ينزع عنهما لباسهما نکشيد خلعت گران مايه فاجتباه ربه بطراز فتاب عليه مطرز نشد و حضرت خاتم انبياء عليه افضل الصلوات و اکمل التحيات که بهترين همه اوست چون برکربت غربت و زحمت مهاجرت مصابرت فرمود منشور بلند پايه انا فتحنا لک فتحا مبينا بتوقيع و ينصرک الله نصرا عزيزا موشح گشت * نظم *

وصال دوست طلب مي‌کني بلاکش باش
که خار و گل همه با يکدگر تواند بود
کسي بگردن مقصود دست حلقه کند
که پيش تير بلاها سپر تواند بود

و از نظاير اين تشبيب مجاري احوال حضرت صاحب قراني است که چون توغلوق تمورخان از ديار ماوراء النهر باز گشت و تقدم امرا و مردم جته بامير بيکيجك مسلم داشته بود و کفايت مصالح اهالي آن مملکت بحسن تدبير حضرت صاحب قراني باز گذاشته امير بيکيجک برحسب فرموده خان نمي زيست دست تظلم و بي‌داد برکشاد

و از سر بي‌باكي پاى جسارت براه عدوان و طغيان نهاد و حضرت صاحب قراني چون مشاهده فرمود كه ياساق خان برقرار نماند و حال ملک باختلال خواهد انجاميد اقامت دران ديار مصلحت نديد عزم طلب داشتن امير حسين جزم كرد و روى همت بلند جناب براه آورد و چون از امير حسين خبرى ظاهر نبود بتفحص حال او در بيابانها و چولها ميگشت تا در برابري خيوق بسر چاه ساغج باو رسيد و ازانجا باتفاق پيش تكل حاكم خيوق رفتند آن بد نهاد و غدار خواست كه ايشانرا بگيرد * نظم *

كز سرشتِ بد نيايد جز بدي * از بدان دوري گزين گر بخردي

ايشان بران مكر واقف شدند و ازانجا سوار گشته با شصت نفر روى توكل بطرف پاياب نهادند تكل با هزار سوار مكمل از عقب ايشان تاخت آورد و چون برسيد از اول روز جنگ در پيوست زبان تيغ آيت كل من عليها فان بگوش جان ميخواند و صفير تير پيغام كل نفس ذائقة الموت بنزديک و دور مي رسانيد از اتباع حضرت صاحبقران امير طغي بوغا برلاس و امير سيف‌الدين را بعد از كوشش بسيار اسپ از كارباز ماند و هردو دران ريگستان پياده بماندند و ايلچي بهادر را نيز اسپ از پا درآمد و همچنان از غايت مردانگي روى از پيكار نمي‌تافت و تير در كمان نهاده پياده ميرفت

* نظم *

خروشان چو شيرو پلنگ و نهنگ * پياده درآيند هر سه بجنگ

حضرت صاحب قران که جبلهٔ مبارکش بمحافظت و غمخواری زیردستان مجبول بود کمان از دست او بستد و زه را پاره کرد تا دست از جنگ بازدارد و از آسیب غدر آن بی‌باکان عرضه تلف نگردد و دلاوران هردو طرف تا بحدی کوشیدند که از هزار کس که با تکل بود پنجاه سوار بیش با او نماند و ازینجانب که شصت نفر بودند هفت سوار ماند امیر حسین دست جلادت برآورده برسر تکل تاخت و بشمشیر صاعقه کردار * نظم *

دُرَفش تکل را بدو نیم کرد * دل رزم جویان پراز بیم کرد

و چون سپاه تکل بر امیر حسین ریختند حضرت صاحب‌قران با تیغ ظفر پیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق گردانیده امیرحسین را بیرون آورد و چون روان شدند آن مدبران دیگرباره مجتمع گشتند و از عقب ایشان درآمده بجنگ مشغول شدند و اسپ امیرحسین را بزخم تیر بیندا‌ختند و چون او پیاده ماند خاتونش دلشاد آغا پیاده شد و اسپ را باوداد و حضرت صاحب قران که *

* نظم *

زهامون شب تیره بر چرخ پیر * کشد سرمه در چشم سوزن به تیر
عقابیست تیرش که در مغز ترگ * بچه فتح باشد ورا بیضه مرگ
روی شجاعت بلشکر دشمن آورده * * بیت *

* روان راست خم کرد و چپ کرد راست *
* فغان از خم چرخ چاچي بخواست *

* چو پیکان ببوسید انگشت شاه *
* گذر کرد بر دیدهٔ کینه خواه *
* قضا گفت گیرو قدر گفت ده *
* فلک گفت احسنت و مه گفت زه *

تیر نخست برروی رزمه (۱) آن سپاه زدو از (۲) پشت زین برروی زمین انداخت و دیگران را بسهم پیکان جانستان از مسافت سر تیر چون مور برروی قیر برجای باز داشته امیرحسین را سوار ساخت و ازانجا روان گشته بچول در آمدند بعدد اختر سیاره هفت نفر دران هفت سه کس از نحس اکبر منحوس تر و شبانه که نزول کردند سرّ لطف خفي که عطارا بصورت بلا فرا نماید و حلاوت شفا را در دواء تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضي آن شد که بقیهٔ اسباب صوري بکلي از میان بر خیزد تا دستِ توجه از سرِ اخلاص بی‌غبارِ واسطه در دامنِ فضل و رحمتِ پروردگار آویزد * * نظم *

* خدای عز و جل را بضمن هرچه کند *
* لطیفه ایست که کس را ازان خبر نبود *

از همراهان سه نوکر خراساني بل سه غول بیاباني درصورت انساني

---

(۱) همچنین است در اکثر نسخه لیکن در بعضے کتاب بجای آن (زمرة) دیدة شد و همین صواب معلوم میشود (۲) چنین است در اکثر نسخه و دریک نسخه این عبارت است (ویکي را از پشت زین الخ) بزیادت (یکي را) بعد و او عاطفه و همین صحیح است کمالا یخفی *

بودند در چنان حالتي اسپانِ ايشانرا گرفته بگريختند و خاكِ چنين
ننگي بر فرق نام خود ريختند * * مصرع *

* كم است از سگي آنكه نشناخت حق *

حضرت صاحب قران كه اين همه نقشهاى بوالعجب طلسم گنج دولت
بي پايان او بود اصلا ازان واقعهٔ دهشت و حيرت بخاطر خود راه نداد *

* نظم *

* عالم علوي و سفلي زير و بالا گر شود *

* او نه آن كوهي كه هرگز ترسد از زلزال خويش *

با دل قوي و خاطر كشاده رفقا را تسلي داد و الجاى تركان
آغا را كه خواهر امير حسين و حرم محترم آن صاحب تاييد بود
همراه كرد با يك نوكر روي توكل نگويم براه بلكه بفضل بي انتهاي اله
نهاد و چون از چول بيرون آمد بجوفي رسيد كه يورت فوجي از
تركمانان بود اهل حشم بانگ شرارت بر يكديگر زده گرد شدند و سر راه
بگرفتند حضرت صاحب قران از وفورِ غيرت و حميتِ خسروانه حرمِ
عفت پناه را در پناه حفظ الهي بچاهي كه غله دران ريزند پنهان كرد
و نهنگِ درياے فتح و نصرت را يعني شمشيرِ آبدار آتش كردار * نظم *

* كز بس كه دل شگافت گرفت است نور دل *

* وز بس كه جان ربود گرفت است لطف جان *

از ميان بركشيد و روان بي انديشه رو بايشان آورد يكي ازان جماعت
حاجي محمد نام حضرت صاحب قراني را بشناخت و تركمانانرا از

جنگ منع نمود و اسپي مناسب کشیده آنحضرت را سوار کرد وباتفاق ترکمانان آن شب منزل خویش را از فرّوجود همایونش غیرت فزای بزمِ سپهر ساخت و وظیفه خدمتگاري بقدر وسع بجای آورد روز دیگر حضرت صاحب قراني که * بیت *

* به بخشش کف او ساعتي وفا نکند *

* اگر ستاره درم گردد و فلك ضراب *

دستِ همت بنوازش ایشان کشاد ویک قطعه لعل گران بها و دوتومغاء بافته از لولوی لالا که قیمت آن خراج مملکتي بود بایشان داد حاجي محمود مذکور سه سر اسپ و ما یحتاج مهیا داشته غجرجي نامش سارق قولانجي ملازم کرد و حضرت صاحب قران پیش امیر حسین مراجعت فرمود و اورا سوار ساخته بموضع محمودے برفتند دران چول چاهي که از ترشح آبش نهال حیات را تازه توان داشت فرود آمدند و قریب دوازده شبانروز دران منزل توقف نمودند *

* بیت *

* در رنج توان یافت بزرگي و بلندي *

* نرگس شرفِ تاج زر از رنجِ سهریافت *

ذکر غدر علی بیگ جون غربانی با امیر حسین و صاحبقرانی (۱)

دران وقت که امیر حسین و حضرتِ صاحب قراني در موضع

---

(۱) همچنین است درسه نسخه و در دو نسخه بجای آن (جاني قرباني)

محمودے بودند علي بيگ بن ارغونشاه چون غرباني از وضع ايشان آگاهي يافت و چون خامه جف القلم بما هو كاين بر جريده حال آن لئيم بد فعال نگاشته بود كه بانواع عقوبت و نكال گرفتار آمده به بدترين وجهي نيست شود و شامت قبح سيرتش باتباع و اشياع او سرايت كرده همه در ذل آوارگي و بيچارگي تلف و ناچيز گردند سرنوشت بد اورا بران داشت كه شصت سوار مسلح را مرتب ساخت و بتاخت برسر امير حسين و حضرت صاحب قران فرستاد و بيخبر ايشانرا گرفته بماخان بردند و در خانهٔ تاريک كه از اسباب وحشتش چندان كيک بود كه راندن آن بپاي مردي دست اصلا ميسر نمي‌شد بند كرده باز داشتند گوهر شاهوار تا چند گاه درحبس صدف بسر نبرد پاي مراد بر گوشهٔ تاج سلاطين كامگار نتواند نهاد و لعل آبدار تا مدتي در زندان كان پرورش نيابد دست مقصود در كمر سروران رفيع مقدار نتواند زد و گل احمر نكهت جان پرور در تنگناي غنچه يابد و مشک اذفر شمامه عطر گستر از بستگي نافه كسب كند * * بيت *

* شمشير را ز حبس چه بازار بشكند *

* آئينه را چه عيب ز آئينه دان بود *

* عمريست تا برابري زر همي كند *

* آهن ازان شرف كه چو آخر زمان بود *

* اورا چنان بلند شود دست اقتدار *

كو پاي بوس حضرت صاحب قران بود *

محمد بیگ برادر بزرگ علي بیگ چون ازان حرکت ناپسندیده آگاه شد بیقین دانست که نتیجهٔ آن جسارت وخامتِ عاقبت و پریشانیِ روزگار تواند بود و شاخِ آن گستاخي البته روزی ثمرهٔ ندامت و خسارت بار آورد * * بیت *

گر از کوه پرسي بیابي جواب * که شاخِ خطا میوه ندهد صواب

از حدود طوس برای امیر حسین و حضرت صاحب قران تحف و هدایا فرستاد و برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در زمان ایشانرا رها کرده عذر خواهي نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطر جوئي بجای آورد اما چون علي بیگ را پردهٔ شقاوت بدیده بصیرت فرود آمده بود چهره صواب را مشاهده نتوانست کرد * * نظم *

* نصیحت همه عالم چو باد در قفص است *

* بگوش مردمِ نادان چو آب در غربال *

و از لوم طبیعت آن تحف و هدایا را که برادرش فرستاده بود خود برگرفت و پس از شصت و دو روز ایشان را بیرون آورده رها کرد و در خوردناءت همت خود اسپي لاغر و شتري عنکبوت پیکر بداد *

* نظم *

گرد پیري نشسته بر پشتش * کثرتِ سن شکسته دندانش

شبِ مولد اوانِ دعوتِ نوح * روزِ پیری زمانِ طوفانش

دران ولا مبارک شاه سنجری بارشاد دولت با حضرت صاحب قران

طریقه اخلاص و هواداري مسلوک داشته با فرزندان پیش آنحضرت آمد و تمهید معذرت نموده اسپان نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای آورد نه پس از دیر ازان دانه نیکوکاري که بر زمین سعادت پاشید ریاض دولتش بسبزه پیروزي آراسته گشت و ازان ممر بمناصب ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد * * نظم *

* چون همان بد روی البته که خواهي کِشتن *
* برتو بادا که همه تخم نیکوئي کاري *

حضرت صاحبقران تمام آن اسپانرا پیشکش امیرحسین کرد *

* نظم *

* اگر بزرگ عطا بود ازو غریب مدان *
* نهاد بحر بزرگ است ازان بزرگ عطاست *

گفتار درجدا شدن حضرت صاحبقران از امیرحسین و توجه نمودن بطرف کش

بعد ازان امیرحسین و صاحبقران برسبیل مشورت اندیشه کردند رای ایشان بران قرار گرفت که امیرحسین بطرف گرمسیر هیرمن روانه شود و حضرت صاحبقران بصوب ولایت و الوس خویش مراجعت نماید و موعد ملاقات گرمسیر هیرمن باشد پیش تومن و او امیر هزاره نکودري بود برحسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله بامضاي آن عزم نهضت نمودند و امیرحسین روی توجه بجانب

گرمسیر هیرمن آورد و حضرت صاحبقران بصوب ولایت کش روان شد و چون از آب گذشته ببخار زندان که از قرای بخاراست رسید مهد عصمت پناهي اولجاي ترکانرا درانجا باز داشت و بحکم آنکه ماه دولتش در سپهر سلطنت هنوز هلال روزافزون بود حال اقتضای سیر پنهاني میکرد پوشیده ازانجا روانه گشت و بمیان ولایت و ایل درآمد تموکه قوچین از وصول آنحضرت آگاه شد و باده پانزده کس باحراز سعادت پایبوس شتافت صاحبقران کامگار بآن جماعت عازم خزار گشت و صبح گاهي که خسرو سیارگان از کمین گاه مشرق پرتو انداخته مراکب کواکب را از مرغزار سپهر براند گله اسپ از بالای خزار براندند و نماز دیگر باقوبي رسانیدند و از آب جیحون گذرانیده بچول وریگستان در آمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایه جنگل مدت یك ماه توقف نمودند و درانجا مهد اعلی الجای ترکان از بخار زندان توجه نموده بحضرت صاحب قران پیوست و بعد از یکماه ناگاه سیاهي سپاهي از دور پیدا شد حزم که رعایت آن بر ذمهٔ همت ارباب دولت واجب است اقتضاے آن کرد که از آب بگذرند صاحب قران کامگار بعون پروردگار سوار شد و بادپاے همایون در آب جیحون راند *

* نظم *

بآب اندر افگند مرکب روان * بتایید حق شاه صاحب قران
همان مرکب مهد عصمت پناه * درآمد بآب از پي اسپ شاه
همه بندگان نیز در تاختند * فرس را بجیحون در انداختند

چوگشتي همي راندند اسپ را * بنیــــروی شاهِ مظفــــر لوا
گذشتند مجموع ازان رود بار * باقبــــالِ کیخســــروے روزگار
جهانرا فلک مژده داد از نوے * که شد تازه آئین کیخسروے
کسي را که ایزد نگهدار اوست * سعادت بخشک و بتریار اوست
و من یتوکل علي الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بچول
در آمدند و چند روزی به نشستند تا ایل و الوس از ییلاق مراجعت
نمود و آنجا خالي ماند حضرت صاحب قران میل ییلاق فرمود
و مدت یک ماه دران موضع توقف نمود و ازانجا عنان عزیمت بصوب
سمرقند انعطاف داد و چون برسید در خانه خدر معلی قتلغ ترکان
آغا که خواهر کلان آنحضرت بود بسعادت نزول فرمود و موافق عدد
(حم) چهل و هشت روز آنجا بگذرانید و چون بعضي مردم را برحال
فرخنده مآلش اطلاع افتاد و زمانه بافشای آن سر زبان برکشاد بیتوقف
سوار شد و بجلکهٔ کش درآمده در دهي اچغي نام قطب وارساکن
شد تا فلك الافلاک چهل و هشت نوبت دیگر گرد عالم برآمد و بعد
ازان بدولت و اقبال بر نشست و شب درمیان بکنار آب آمویه راند
و درانجا باتمور خواجه اغلن و بهرام جلایر بهم رسیدند و برحسب
وعدهٔ که حضرت صاحب قران بامیر حسین فرموده بود باتفاق عازم
قندرهار شدند و تقدیر موافق تدبیر آمده درهیرمن پیش تو من
که وعده گاه بود بامیر حسین پیوستند و بهرام جلایر گریخته بطرف
هندوستان رفت *

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحب قران بجانب سیستان

درینوقت والي سیستان دشمني داشت که مقابله و مقاتله باو در حیزِ قدرت و مکنتِ خود نمي دید از سرِ عجز و انکسار دست تضرع و اضطرار بدامنِ دولت و اقتدار امیر حسین و صاحب قران کامگار استوار کرده صورت واقعهٔ خود عرضه داشت کرد ایشان بحکم آنکه فریاد رسي ضعفا و در ماندگان بر ذمهٔ همتِ صاحب دولتان واجب است باهزار مرد آراسته هریک دربیشه کارزار شیري زیان و در دریای معرکه نهنگي جانستان متوجه صوب سیستان گشتند والي آنجا باقامتِ رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایطِ خدمت متقبل شد که اگراز میامنِ امدادِ ایشان اساسِ شوکتِ دشمنش انهدام پذیرد وجانِ تاریک او ازان ورطهٔ هایل خلاص یافته شمع دولتش درگیرد مبلغي خطیر از نفایسِ جواهرو کرایمِ اموال بشکرانه در نظر آورد و مدت‌العمر رهین منت و درمقامِ خدمت باشد ایشان برحسب اشارت اغاثة الملهوفین صدقة عنان عزم بجانب رزم دشمن تافتند و به تیغ آبدار دمار از روزگار مخالفان بر آوردند و اگرچه والي سیستان را حوصله آن نبود که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آرد *

* نظم *

زهرکس ناید این کز ابرِ همت * نهالِ عهد را سر سبز دارد

و چون امیر حسین و حضرت صاحب قران ازان باز گشتند سپاهي
گران از سکزیان برسر راه آمده پای جسارت از طریق ادب بیرون نهادند
و دست بی‌باکي بمحاربه و قتال برکشادند * * نظم *
دِهادِه خروش آمد و دار و گیر * هوا دامِ کرگس شد از پرِ تیر
تو گفتي زمین موج خواهد زدن * وز و موج بر اوج خواهد زدن
حضرت صاحب قران * * نظم *
که چون دست بردي بتیر و کمان * نرستي کس از تیر او بی گمان
بشهابِ ناوکِ دیده دوز جگر سوز بسي از سکزیان دیوسار را بخاك
هلاک انداخت * * نظم *

* بهر تیری از شست صاحب قران *
* تنِ جنگ جوی بپرداخت جان *
* کسي را که زد تیغ سندان شکاف *
* دو پیکر نمود از سرش تا بناف *
* کسي را که زد گرز بر فرق سر *
* گله خود کرد از شکم سر بدر *
* بنوکِ سنانِ گره بر گره *
* بسي کرد خفتان گرد آن زره *
* ز بادي که آمد ازان گرز و دست *
* بسي گُرد را پشت و گردن شکست *

ایشان بیکبارگي روی قصد بآن حضرت آوردند و باتفاق تیرباران کردند

و دست مبارک آنحضرت که مقدر بود که بوسه جای لب پادشاهان عالم و منبع فیض ارزاق بني آدم باشد از زخم تیري آزرده گشت والحق چنان دستي را ازآسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم الله را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون کرامتِ واضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء مدّخر بود نخست از شعلهٔ آتش کافري بسوخت * * نظم *

* هر دست که از خار جفا زخم نبیند *
* از شاخ اماني گل مقصود نچیند *

جهان فغان * * شعر *

مهلا فتلک ید تعود بطنها * فیض النوال و ظهرها تقبیلا

برآورده نزدیک بود که اشک نجوم از دیده سپهر فرو بارد و قضا مرهم جراحت دستي ازان دست همان دانست که زمام حل و عقد امور عالم مطلقا بقبضهٔ اختیار و اقتدار او سپارد و عنقریب چنان شد ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و چون سپاه سکزیان از صدمات حمله دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق شدند امیر حسین و صاحب قران بگرم سیر معاودت فرمودند آنحضرت جهت معالجه دست مبارك در مُخیّم تومن توقف نمود امیر حسین با نود کس متوجه بقلان شد و چون بحوالي آنجا رسید آجوني که برادر کوچک بیکیجک بود با لشکر بسیار راه بر او به بست و جنگ در پیوست و سپاه امیر حسین از انبوهي گروه دشمن بستوه آمده

بشکست و امیر حسین باضطرار فرار اختیار کرده با دوازده کس چهار
سوار و هشت پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود *

گفتار در صحت یافتن حضرت صاحب قران و توجه نمودن بصوب ارصف

چون چشم زخمي که دست مبارک صاحب قراني را دست داده
بود بپایمردي و اذا مرضت فهو یشفین بسر آمد و جراحت
براحت و زحمت برحمت مبدل گشت آنحضرت با تمور خواجه
اغلن و بیست وچهار مرد دیگر روی توجه بصوب ارصف نهاد و چون
بکهمرد رسید و خبر امیر حسین و کیفیت حالات او استماع کرد نوکري
سونبخ نام را پیش او فرستاد تا مژدهٔ صحت سلامت رسانیده مقرر
سازد که در ارصف اتفاق ملاقات افتد و در اثناي راه میان ارصف
و کهمرد صدیق برلاس که از نسل ایلدر بن قراچارنویان بود و با پانزده
چاکر دیگر بعزم ملازمت حضرت صاحب قراني مطیه توفیق دربادیه
طلب رانده بودند بمقصود رسیدند آنحضرت صدیق را بجانب
امیر حسین روانه داشت که هرچه زود تر مي باید آمد و خود بسعادت
براند در اثنای طریق از طرف ارصف سیاهي صد سوار بنمود
حضرت صاحبقران پیادهٔ جست بر گماشت تا حال ایشان باز داند
و چون خبرگیر معلوم کرد که قزانچي پسر حسن است که آوازه آمدن
امیر حسین بنواحي بقلان شنیده است و متوجه شده روان ببالاے
پشته برآمد و چرخي زد رای نکته دان صاحبقران ازان حرکت تفرس

نمود که آن جماعت موافق اند نه مخالف از طرفین بتعجیل براندند
و بعد از تلاقي مجموع در رکاب همایون آنحضرت عازم ارصف گشتند
و بعد از وصول و نزول در ارصف جمعي را بقراولي فرستاد صبحگاهي
خبر آوردند که از دور سیاهي جمعي سواران مي نماید حضرت
صاحبقراني بتایید رباني سوار شد و از پس ایشان گشته ازطرف
راست درآمد و سوال فرمود که شما چه کسانید گفتند که فوجي از
نوکران فلان کسیم یعني صاحبقران آنحضرت پیش راند توغلوق خواجه
برلاس و امیر سیف‌الدین و آتشه و توتک و جماعتي دیگر از متعینان
بودند قریب هفتاد نفر که بعزم ملازمت آنحضرت روی اخلاص براه
خدمتگاري نهاده بودند چون بدانستند که مصدوقه * نظم *
گر در رهِ عاشقي قدم راست نهي * معشوقه باوّل قدمت پیش آید
روی نموده پیاده گشته مراسم زمین بوس بتقدیم رسانیدند و چون
آنحضرت بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر از طرف کهمرد
گروهی پیدا شد و بعد از تفحص شیر بهرام بود که هنگام توجه
حضرت صاحب قران از مخیم تو من درانجا تقاعد نموده بود و بعد
ازان پشیمان شده و از عقب روان گشته و چون صدیق و سوبخ بشارت
صحت و نهضتِ حضرت صاحب قران بامیر حسین رسانیدند اورا از
گلبن آمال غنچهٔ اقبال شگفیدن گرفت و از چمن اماني نسیم شادماني
وزیدن آغازید و بي‌توقف کمر عزیمت بسته سوار شد و درخدمت او
لم غولي بود با صد و سي سوار و محمود کلي با صد و پنجاه پیاده در

ارصف بآنحضرت بهم رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته بر بساط انس و الفت قرار جستند و بتذکار احوالی که هریک را در مدت غیبت روی نموده بود سخن در پیوستند و چون آگاهي یافتند که منکلي بوغا سلدوز در قلعهٔ اولاچو نشسته و دل درعداوت بسته قصدِ آن حصار کردند شیر بهرام بواسطه صداقتي که با منگلي بوغا داشت تقبل نمود که برود و اورا نصیحت کرده بیاورد و باین معني امضاء آن قصد در تعویق انداخته خود روان شد و چون منگلي بوغا بران حال اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت و مقارن این حال سیصد مرد از قوم دولان جاون که هزار خلم است و از قدیم باز درعداد اتباع و اشیاع دودمان حضرت صاحب قران بوده برسیدند و در سلک دیگر ملازمان انتظام یافتند و مواد شوکت و اعتضاد لشکر سمت ازدیاد پذیرفت و ازان محل روان شده در دره صوف نزول کردند واملس پسر تومن با دویست کس تاخت آورده بود بآن حوالي که اسپان ولایت بلخ را براند چون از حال امیر حسین و حضرت صاحب قران وقوف یافت بایشان ملحق شد آنحضرت تموکه را با سه کس بطرف قهلغه فرستاد تا خبری باز داند او چون از معبر ترمذ گذشته بقهلغه رسید دید که لشکر جته ولایت را غارت کرده مي گشتند و تموکه بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دوچار خورد و بعد از رسم آغوش و پرسش اورا خبر دادند که خانه و فرزندانت بهمین نزدیکي فرود آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود رود

و زماني فرزندان و كسان خويشتن را به بيند آن صادق مردانه اصلا قبول نكرد كه چون مخدوم از خانه دور است خدمتگار را نشايد كه بخانه خود درآيد * * نظم *

* از چنين طايفه آموز آدب خدمت را *

* كه بهر كام كه خواهي برسي از خدمت *

و امير حسين و حضرت صاحبقران از درۀ صوف كوچ كرده بدرۀ كز آمدند و بميدان اولجي بوغا نزول فرمودند و درانجا استماع افتاد كه امير سليمان برلاس و امير موسى و امير جاكو برلاس و امير جلال الدين برلاس و امير هندوكه برلاس با جماعتي خبر حضرت صاحبقران شنيده اند و با جته مخالفت نموده از ميان ايشان بيرون آمده اند و بترمذ رسيده تولان بوغا را روانه كردند تا شبگير كرده از جيحون بگذرد و ايشانرا كيفيت احوال اعلام نمايد و چون ازانجا كوچ كرده بجلكاے بلخ درآمدند امير ابوسعيد پسر تايغو و منگلي بوغا سلدوز كه از قلعه اولاچو گريخته بود و پيش ابو سعيد مذكور كه داماد او بود رفته و حيدر اندخودي هرسه با شش هزار مرد مكمل كمر عداوت بسته و دست جلادت كشاده صبحگاهي بمعسكر ظفر پناه رسيدند و برلب آب سياه كه درميان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفين گذار آب را گرفته كمين كردند صاحب قران ظفر تيغ برحسب اشارت الحرب خدعة بنفس مبارک بكنار آب رفت و بهرگونه سخنان هوشمندانه و حكايات فريبنده آب تسكين بر آتش صولت و حدت

ایشان ریخت و هرآینه کاردان صاحب تایید هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید که از دست اقتدار هزار شمشیرزن خنجرگذار بر نیاید * * نظم *

* کارها راست کند عاقلِ کامل بسخن *

* که بصد لشکرِ جرّار مُیَسَّر نشود *

سپاه آنطرف لب آب درهٔ کز گرفته می رفتند و لشکر نصرت شعار کنار بکنار جوی قوت میراندند و از جانبین محل گذار می جستند و مجال جنگ را مترصد فرصت بودند تا برابر بلخ رسیدند *

گفتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحبقران موید مظفر با ابو سعید و منکلی بوغا و حیدر

چون عساکر طرفین بمقابل بلخ رسیدند از هر دوجانب جوی عبدالله را درمیان گرفته صف برکشیدند و میمنه و میسره و قلب مرتب داشته جنگ را آماده گشتند و از امارات دولت دران حال امراء که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحب قران پیوستند و تموکه نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آنروز از وقت پیشین تابشب آتش حرب و قتال سمت التهاب داشت و اشتعال و میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق بود و وصال مبارزان هردوطرف بریکدیگر تیر باران کردند که از زخم پیکان رخنه درخانه حیات بسیاران افتاد * * نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تنی را زپیوندِ جان باز کرد

و دران روز تموکه زخم دارشد و شب هنگام * * نظم *

که در پردهٔ کوه رفت آفتاب * سر روز روشن درآمد بخواب

فرود آمدند از دوجانب سپاه * یزک را نشاندند بر پاسگاه

روز دیگر که شهسوار پیروزه مضمار سپهر از قنطره افق گذشته سپاه انجم را هزیمت داد و لشکر جانبین باز درجوش و خروش آمده صدای غریو کورگه و کوس درخم این طاق آبنوس افتاد حضرت صاحبقران بعون تائید آسماني حمله کرد و از پول گذشته روی قهر و کین بآن لشکر جنگجوی نبرد آئین آورد و ایشان هرچند بعدد بسیار و هنگام پیکار پیل افگن و شیر شکار بودند باسطوت حمله آن موید کامگار جز فرار چاره ندیدند و گروه چنان انبوه از یک حملهٔ خسروِ گردون شکوه بستوه آمده ازهم فرو ریختند و چون شبِ روسیاه از پیشِ تیغِ آفتاب بگریختند * * بیت *

* ستاره گرچه بود بیشمار پشت دهند *

* چو مهر یک تنه روی آورد سوی پیکار *

امیر حسین و صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار عرض سپاهي که ملازم بودند باز دیدند دو هزار سوار در شمار آمد حضرت صاحب قران با جمعي از ایشان ازپیش روان شد و چون بکنار جیحون رسید از معبر ترمذ بکشتي گذشته قراول بجانب قهلغه فرستاد تا خبری باز داند و لبِ آب را مخیم نزول همایون ساخت قراولانرا تعب و کوفتگي راه از رعایتِ شرایطِ حزم ذاهل گردانید و خواب

برایشان غالب شد تا لشکر آجونی[1] برادر کوچك بیکیجک برسید و ازیشان بگذشت حضرت صاحبقران باعتماد قراول منتظر نشسته و سپاه بخیمهای خود غافل آسوده ناگاه یاغی با قراول بهم آمیخته برسیدند * * نظم *

جهان جو چو سازد قراول روان * نزیبد بجز مردمِ کاردان
دلیر و سبک حمله و تیز هوش * بهر کار سر تا قدم چشم و گوش
وفا باشد و راستي کیش شان * بود کاهلي کافري پیش شان

لشکر را دران حال چون مجال آن نشد که فراهم آمده بمقابله مخالفان درآیند بضرورت بکشتي درآمدند و خیمها را گذاشته از آب می گذشتند و حضرت صاحبقران با چند کس در جزیره بمحاربه و مدافعه مشغول گشت و چندان توقف نمود که لشکریان تمام از آب بگذشتند و بعد ازان خود عبور فرمود * * نظم *

که پیوسته آن شاهِ عالم پناه * بهرحال بودی پناهِ سپاه

و مدت یکماه ایشان ازینطرف آب و لشکر مخالف ازان طرف آب در مقابل یکدیگر به نشستند و پس از ماهي حضرت صاحبقران بسوختن کشتیها فرمان داد و ازانجا کوچ کرده متوجه خَلُم شد که از حدود بلخ است و دران محل با امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسیدند *

گفتار در توجه نمودن امیرحسین و حضرت صاحب‌قران

---

(۱) همچنین است در ۴ نسخ و در یك نسخه بجای آن (آچولی) *

بجانب طالقان(۱) و بدخشان و صلح کردن پادشاهان

امیر حسین و حضرت صاحب قران باتفاق عازم قندز گشتند
و درانجا ایل و الوس بورلدای را جمع آورده عنان عزیمت بجانب
بدخشان تافتند و چون بطالقان رسیدند و آب شور مذاق نفاق را
از چاشني و الصلح خیر شیرین ساختند پادشاهان بدخشان
از درِ مصالحت در آمدند و تلخي وحشت و مخالفت که هرآینه
موجب ترش روی دولت تواند بود بکلي مرتفع شد و ازانجا بطرف
ارهنگ باز گشتند و درانجا از آب بجانب سالي سراے عبور نموده
متوجه ختلان شدند و بچول درآمدند و از چول گذشته موضع دشت
کولک مخیم نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم و جعل اللیل سکنا
طباع میل آرمیدن کند بعد ازانکه حضرت صاحب‌قران بعزم استراحت
تخفیف جامه فرموده بود پای مبارکش از سآمت صحبت موزه
پرداخته امیر حسین باستدعای حضور آنحضرت کس فرستاد و چون
متوجه شده بمجلس درآمد از حاضران پولاد بوغا بود و شیر بهرام
امیر حسین با حضرت صاحب قران شکوه شیر بهرام آغاز نهاد که در
چنین وقتیکه بدشمن رسیده ایم عزم اَیل خود کرده جدائي مي‌جوید
و بپای مروت و وفا طریق موافقت و ولا نمي پوید صاحب‌قران کامکار
اورا انواع نصیحت فرموده و سرزنش نمود اما جواب او بر فحوای * ع *

* من گوش استماع ندارم لمن یقول *

---

(۱) در اکثر نسخه (طایخان) است بجای طالقان *

محصور بود امیر حسین را هرچند ازان لجاج و استبداد نایرهٔ غضب اشتعال مي یافت بحسب مقتضای حال تحمل اولي دانست *

* نظم *

هرچند توانا بود و قادر مرد * هم گاه گهي خشم فرو باید خورد

آخرالامر شیر بهرام بصوب بلجوان روان شد درینحال خبر بتحقیق پیوسته بود که توغلغ(۱) سلدوز و کیخسرو لشکر جته را سرکرده باپسي امراء جته پیش آمده اند و تمور پسر تویکان و ساریق و شنکوم و توغلوق خواجه براد رحاجي بیگ و کوچ تمور پسر بیکیجک و دیگر امراء هزاره وقوشون با بیست هزار مرد از سرجالا تا پول سنگین نشسته اند و ازین جانب بیش از شش هزار مرد در معسکر همایون حاضر نبود صاحب قران موید پاک اعتقاد مصدوقه کم من فیة قلیلة غلبت فیة کثیرة باذن الله بگوش صدق و اخلاص از هاتف توفیق مي شنید و در آینهٔ دولتِ روز افزون که بصیقل تائید آسماني جلاي ظفر یافته بود بدیده یقین مي دید * * نظم *

که گر بحر گیتي شود پر نهنگ * وگر کوه و صحرا بود پر پلنگ

کسیرا که یار است بخت بلند * نیابد ازان یک سر مو گزند

باد و هزار مردِ دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورده از پیش روان شد و در سرِ پول سنگین سپاهِ جانبین بهم رسیدند از وقتِ چاشت که رایتِ سلطنت و الضحي برافراشتند تا آن زمان که پرچمِ سَنْجُق

(۱) همچنین است در اکثرنسخ و در بعضی (توغلوق) و در بعض (توغلق) *

و الليل اذا سجى شانه زدند آتش پيکار از زبانه نار حامية حکايت ميکرد و زمينِ کروفر پياده و سوار تفسير اذا زلزلت الارض زلزالها ميگفت صفير تير صداى فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان مي انداخت وبريق سنان صورت يکاد البرق يخطف ابصارهم بر ديده دل جلوه ميداد زبانِ تيغ تحقيق معني مسحا بالسوق و الاعناق برهاني قاطع بادا ميرسانيد و از واقعه گران وقع چماق درشان نزول القارعة ماالقارعة حجتي واضح باقامت مي پيوست و آن روز تا بشب دلاورانِ رزم آزماے از هردو جانب درسرِ پول تا بحدى کوشش نمودند که نمِ طاقت در جگر جلادت هيچ بهادر نماند شب که از طرفين بموافقت شهسوار گردون عنان از ميدان برتافتند و کثرتِ سپاهِ مخالف بيش از اندازه بود حضرت صاحب قران بالهام دولت متيقن شد که شمشير شجاعت را تا بصيقل راى روشن نزدايند چهره ظفر دران نتوان ديد و تير جلادت اگر نه از شست تدبير کشاد يابد از صداى صفيرش بشارت نصرت نتوان شنيد خاطر خطير براندیشه تدارك آن واقعه گماشت تا کلک تائيدش صورت بهبود برلوح ضمير منير نکاشت *

گفتار درگذشتنِ حضرت صاحب قراني از آبِ پول سنگين وگريختنِ لشکر جته

حضرت صاحب قران امير موسي و امير مويد ارلات و اوج قرابهادر

را با پانصد مرد که یکي از هزار باز نخورده بي برهرِ پول سنگین
در مقابله لشکر خصم باز داشت و بنفس مبارک با هزار و پانصد سوار
که غبار عرصهٔ پیکار را سرمه دیده آرزو دانستندی در ضمان اقبال روی
سعادت از بالای آب بمیدان اسن نهاد و درمیان اسن میدان ورسن‌کش
نیم شب از آب بشناه بگذشتند و روی بکوه آوردند روز دیگر قراول
یاغي را از اثر پای اسپان معلوم شد که لشکر از آب گذشته است و ازان
معني دغدغه در ایشان پیدا شد و چون شب درآمد * * نظم *

جهان درسر آورد کحلي پرند * سرمه درآمد بمشکین کمند

حضرت صاحب قران کشور کشای عدو بند فرمان داد تا بر بالاي
کوهها بلند آتش بسیار افروختند سپاه مخالف را از مشاهده آن
ترس و هراس غالب شد و پای ثبات و قرار از جای برفت و ازسر
دهشت پای خوف بمرکب فرار نهادند و عنان عزم بدست اضطرار
داده روي ادبار بصوب گریز آوردند و بعون پروردگار چنان لشکر جرار
که در مقابل یک سوار ده جنگ‌جوی تیغ زن نیزه گذار پیش بود
بي کلفتِ رزم و پیکار ازهم فروریخت و الله یوید بنصره من یشاء
زهي فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار که ازپرتوِ آتشي که از دور
افروزد خرمنِ شوکت و شکیبائي جهاني مخالف کینه دار با چندین
اُمراء و سردار بسوزد * * نظم *

آنجا که یک پیاده فرو کرد حزم[1] او * ملکی توان گرفت بنیروی یکسوار

(۱) همچنین است دراکثر نسخه و دریک نسخه (حزم جنگ) و دربعض (پای حزم) *

و نه عجب آنرا که عنایت باری یاوری کند که با او برابري کند و برگزیدهٔ که عزیز کردهٔ پروردگار باشد بدخواه او بضرورت خوار و برگشته روزگار بود * * نظم *

بداندیش آن شاه گیتي فروز * نباشد مگر خوار و برگشته روز

و چون دشمنان بهم برآمده رو بگریز نهادند حضرت صاحبقران بالشکر نصرت نشان چون شیرژیان و سیل بیپایان خروشان و جوشان از بالای کوه فرو تاختند و تا میدان گجرات تکامشي کرده به تیغ عمر فرسای و رمح جانگزاي دمار از روزگار ایشان برآوردند * * نظم *

دران ره ز بس کز عدد کشته شد * بیابان همه پشته برپشته شد

ودران محل مظفر و منصور بشادماني و سرور نزول فرمود وامیرحسین نیز با بقیه لشکر از عقب برسید از میامن نسایم این فتح ارجمند نهال اقبال بلند و شاخ دولت قوي گشت و روضهٔ آماني و آمال را طراوتي تازه و نضارتي بي‌اندازه بنُمِوي روی نمود رایت استظهار همگنان باوج اقتدار برآمد و شوکت و شکوه شاه و سپاه یکي در هزار شد * بیت *

سپه را همه دست ودل شد قوي * باقبال صاحب‌قران از نَوِي

وچون رتبت بیشي و برتري در میدان سلطنت و سروري حضرت صاحبقران را مقدر و مقرر شده بود باز با دو هزار مرد از پیش روان شد و چون بقهلغه رسید اهالي کش و آن حوالي فوج فوج گریخته مي‌آمدند و بملازمان سعادت‌مند می‌پیوستند آنحضرت از جمله دوهزار مرد که همراه آورده بود سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون ساخته

روی عزیمت براه آورد و دیگرانرا بتوقف درانجا فرمان داد و ازان سیصد سوار دویست مرد با امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و بهرام جلایر و امیر جلال الدین برلاس و امیر سیف الدین و یولتمور بصوب کش روان ساخت و فرمود که چهارقوشون شوند و هرسواری دو بند شاخ بسیار برگ از هردو پهلوی اسپ در آویزد تا غبار انگیزد و گرد فراوان برخیزد و داروغه اگر آنجا باشد بگریزد ایشان برحسب فرموده کاربند شدند و تدبیر موافق تقدیر افتاد چون بجلکای کش درآمدند داروغه جته ازان غبار ترسیده بود و گریخته ایشان بشهر کش درآمده بضبط آن مشغول شدند زهی عنایت بینهایت الٰهی در باره آن مشید ارکان پادشاهی گاه از افروختن اخگری لشکری شکسته میشود و گاه از انگیختن غباری دیاری مسخر میگردد * * مصراع *

* چشم بد دور که بالا ترازین ممکن نیست *

و دران حال مخیم اقامت الیاس خواجه خان تاش آریغی بود که در چهار فرسنگی کش واقع است اعیان امراء نامدار مجموع ملازم و سپاهی بیرون از حد و شمار در سلک اجتماع منتظم و دران وقت توغلوق تمور خان در مستقر سریر خانی خویش در گذشته بود و الغ توق تمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بالوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب قران با صد سوار که بسعادت ملازمت مستسعد بودند شبگیر کرده بخزار آمد و چون روز شد و پویندگان از رسیدن جمشید بجانب مشرق آگاه گشته در حرکت

آمدند مردم از وصول همایون آنحضرت خبر یافته باحراز دولت زمین بوس شتافتند آنحضرت بجمع سپاه خزار و کش فرمان داد و تا خواجه سالبریرا چَغْدَاوُل ساخت و با عساکر گردون مآثر بطرف جکدالیک بازگشته روان شد و چون بآنجا رسیده بسعادت نزول فرمود شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت قوشون لشکر بآنحضرت پیوست و دران محل هفت روز توقف افتاد و امیر حسین و سپاه آنچه با او بودند و آنچه حضرت صاحب قران در قهلغه گذاشته بود برسیدند و شیر بهرام که در دشت کولک جدا شده و بایل خود رفته بالشکر ختلان بعد از چهل و سه روز غیبت هم درانجا ملحق شد امیر حسین و حضرت صاحبقرانی باتمامی لشکر ازانجا کوچ کرده متوجه خزار گشتند و درانجا بمزار متبرک خواجه شمس(۱) (طاب مثواه) در آمدند و از روح مقدس آن بزرگ دین استمداد همت نموده عقد موافقت بعهد و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق دوستی و اخلاص را با لواحق یگانگی و اختصاص موکد ساختند * * مصراع *

* آری باتفاق جهان میتوان گرفت *

گفتار در خواب دیدنِ حضرت صاحبقرانی و بآن تفاول نمودن و آهنگِ جنگ الیاس خواجه خان کردن

قال النبی صلی الله و علیه و سلم الرویا الصالحة جزء

(۱) در چهار نسخ (رمس) بجای شمس *

من ستة و اربعين جزءا من النبوة ارادت قديم ازعنايت عليم
حكيم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصيهٔ اخلاص صاحب
دولتي كشيده قامت اقبالش را از خزانه انا جعلناك خليفة فی
الارض بخلعتي فاخر بيارايد آيينه ضمير منيراورا بصيقل توفيق
زدوده بانوار تحقيق منور سازد تا عرايس اسرار غيبي درانجا چهره
نمايد و مخدرات مغيبات امور در نظر شعورش پيش از وقوع وظهور
نقاب اشتباه بكشايد و از دريچهای عالم غيب كه روح انساني
ازان ممر كيفيت احوال آينده پيش ازانكه واقع گردد تواند ديد
روزن خيالست چنانچه از مضمون حديث مبارك كه ثبت افتاده
مستفاد ميگردد * * نظم *

* ز نقش بند خيالم خوش آمد اين معني *
* كه صورتي بنگارد بشكل دلبر ما *

يوسف صديق علي نبينا وعليه الصلوة و السلام صورت اذعان اخوة
و ابوين كه نص كريمه و رفع ابويه علی العرش و خروا له
سجدا ازان خبر ميدهد بسالها پيش از وقوع ازين دريچه ديده بود
و بشارت فتح مكه شرفها الله تعالی كه مضمون همايون لقد صدق
الله رسوله الرويا بالحق بهبيان آن ناطق است بر ضمير وحي
پذير سلطان پيغمبران عليه و عليهم الصلوة و السلام هم ازان ممر نقش
بسته بود و اين كرامت بحسب مهمات ملكي و مصالح پادشاهي
اساطين سلاطين و اعاظم ملوك و خواقين را از راهِ وراثتِ خلافت صوري

دست میدهد چنانچه حضرت صاحب قراني را روی نمود چه
دران حالت که کاری چنان هولناک پیش آمده بود و به لشکری
از سپاه دشمن بسیار کم با ایشان مقابله و مقاتله مي بایست کرد
روزی وقت چاشت دران باب تاملی مي نمود درا ثنای آن اندیشه
خوابش در ربود آوازی شنید صریح بزبان فصیح که شاد باش
و غم مخور که خدای تعالی شما را نصرت و فیروزي کرامت فرمود
و چون از خواب انتباه یافت از برای دفع اشتباه از حاضران پرسید
که درینوقت هیچ کس اینجا سخني گفت همه گفتند نه بیقین
پیوست که آن سخن از هاتف غیب بگوش هوش او رسیده
و آن نسیم بشارت شمیم از گلشنِ لطفِ عمیم الٰهي وزیده اعتمادش
بعون تایید رباني واثق ترشد و با دلِ قوي و خاطرِ کشاده پیش
امیر حسین آمد و صورت واقعه باز نمود و همگنانرا از استماعِ
این بشارت مواد استظهار و استبشار سمت تضاعف پذیرفت
و دلِ تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود ازین آگاهي چون گل
از نسیم صبح گاهي بشگفت * * نظم *

زفکر خاطرِ شاه و سپاه بود نژند * ازان بشارتِ فرخنده شادمان گشتند

گفتار در محاربه امیر حسین و حضرت صاحبقران بالشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان

امیرحسین و حضرت صاحب قران بعد از اقامتِ وظایفِ شکر

و ستایش پادشاهِ پادشاهان اجل و علا بسعادت سوار شدند و در ترتیب
و تعبیهٔ لشکر شرایطِ حزم رعایت نموده دو قُول مرتب داشتند
امیر حسین دست راست آراسته بیَرقِ ظفر پیکر بر افراخت
و حضرت صاحب قران چون هنگامِ نبرد همه دل بود جانب چپ
مرکز رایتِ نصرت شعار خویش ساخت و باین آئین صفها راست کرده
روان شدند و لشکرِ دشمن که در تاش آریغي بود بهمین منوال
دو قُول تعیین کرده میسره از فرّ الیاس خواجهٔ خان و امیر حمید
زینت یافت و میمنه را بشکوه امیر توق تمور و امیر بیکیجک
آذین بست و از جانبین لشکر یسال کرده روی کینه و پرخاش
بسوي قصد یکدیگر نهادند * * بیت *
بجنبش درآمد زمین و زمان * تو گفتي بخواهد پریدن جهان
ز آوازِ اسپان و گردِ سپاه * نه خورشیدِ تابنده روشن نه ماه
سپه یکسره نعره برداشتند * سنانها بابر اندر افراشتند
در موضع قبْبي[(۱)] متن سپاه طرفین بهم رسیدند و غریو کَورُگَه با نعره
دلیران در گنبد گردون پیچید اول از مقابل حضرت صاحب قراني
هراولانِ لشکر مخالف از غروري که بر بسیارے و کینه گذاري خود
داشتند مرکبِ مبارزت در میدانِ مسابقت جهانیدند آنحضرت
قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون آساسِ دولتِ خویش استوار
گردانید و رکابِ نصرت انتساب گران داشته سبک دستِ تائید

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو کتاب (قبا) *

به تیر و کمان بازید و چپ را الف و راست را دال ساخته *

* نظم *

خدنگش الف از خمِ نون و دال * روان کرد بر سینهٔ بد سگال

و سپاه بموافقت شاه چون ستاره در خیل ماه از چرخ کمان شهاب پیکان آتش فشان بجان دشمنان روان گردانیدند کلک تیر تفسیر و جعلناها رجوما للشیاطین بخون پردلان چنان تحریر کرد که از حال ایشان بتصویر مودای و خروا له سجدا مثنی گشت بهادرانِ لشکرِ مخالف که از حدت آتش کینه چون باد می آمدند مانند آب باران رو بمرکزِ خاک آوردند بعضی آبِ حیات بر بادِ فنا داده و چندی از تابِ زخمِ پیکانِ آتشبار سینهٔ پر کینه بر خاک نهاده * * نظم *

جنگ جو کز باد پندار آتشِ کین بر فروخت

زخمِ پیکان آبرویش همچو خون برخاک ریخت

از مشاهیر کشتگان دومسا بود از قومِ بهرین که در بحرِ کین نهنگی مردم خوار بود و در بیشه پیکار شیری پیل شکار و چنپو از خاصگان ملک خان که شاه و سپاه او را ماده استظهار دانستندی و مایه اعتضاد و افتخار و از افتادگان توق تمور بهادر بود و بیکی برادر بیکیچک و دولت شاه و دو شاهزاده دیگر که هریك سرور لشکری و پناه سپاهی بودند * * نظم *

نماند از دلیران کسی بر قرار * همه کشته یا خسته افتاده زار

سپاه طرفین بیکبارگي بارگي برانگیختند و درهم آویختند و هوای کارزار برکارِ زار مخالفان چون زره بهزار دیده خون میریخت *

* نظم *

* برفتند از جای یکسر چو کوه *
* دِهادِه بر آمد ز هر دو گروه *
* بیابان چو دریای خون شد درست *
* تو گفتي ز روی زمین لاله رست *

و چون صدمات حمله رزم آزمایان متواتر شد و امواجِ بحرِ بلا متلاطم گشت بموجب وعدۀ مبشرِ غیبي با حضرت صاحب قراني اولیای دولت را میامن الحمد لله الذي صدقنا وعده شامل روزگار گشت و اعداء وافر شوکت را معني ثم ولیتم مدبرین صورت حال آمد چنان لشکرِ جرار که بکثرتِ شمار از قطراتِ امطار و اوراقِ اشجار نشان میداد از اندک لشکري چون اوراقِ خزاني و قطراتِ بارانِ نیساني باطراف و اقطار متفرق و پراگنده گشت ما النصر الا من عند الله الیاس خواجه خان و امیر بیکجک و اسکندر اغلن و امیر حمید و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما خان را وفاداري که در جبله اتراک مرکوز است دستگیر آمد و تني چند از لشکر که او را گرفته بودند بشناختند و بي آنکه سرداران سپاه را خبر شود او را با بیکیجک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتگان در قید اِسار گرفتار بماندند و همان شب صاحب قران شبگیر کرده

تا آبِ یام براند و درانجا باز سرِ راه بر دشمنان بگرفت و بسیاری از ایشان کشته شدند * * نظم *

* ز خون آب در جوی چون باده شد *

* بکهٔ کهربـــا لعل و بیجـــاده شد *

و امیر جاکو و امیر سیف الدین برحسب فرمان متوجه سمرقند شدند و این فتح ارجمند در شهور (سنة خمس و ستین و سبعمایة) موافق لُوي ئِیل اتفاق افتاد صاحبقران کامگار که همتِ بلندش در هر کار تا آنرا بمنتهای مراد نرسانیدی نیارمیدی بمشورت امیر حسین با شیر بهرام ایلغار کرده در عقب روانه شد و از آبِ خجند گذشته تاشکنت را مخیم نزول همایون ساخت و از برای دفع عین الکمال چند روزی نیل عارضهٔ مزاجي بر رخسار دولت کشیده شد * * بیت *

هرچه را چشم در پسند آرد * چشم زخمي بدان گزند آرد

و حضرت صاحب قران و امیر حسین را هریک در محلي که بودند اندک مرضي طاري گشت و عن قریب از شفاخانه و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین مبدل گشت و مهد علیا اولجای ترکاني بسعادت و کامراني از گرمسیر آمده * * مصراع *

* بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز *

و حضرت صاحب قراني بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرمود و بقصد شکار جَرگه رخت اقامت چند روزی انداخت و امیرحسین

نیز در موضع دزق(۱) بمیل شکار و ترتیب جرگه موافقت نمود و از هر دو طرف روان شده در آقار قمارمشي کردند و روزی چند برحسب * مصراع * وقت را غنیمت دان آن قدر که بتواني * بعشرت و کامراني بگذرانیدند و ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند معاودت نمودند و آن خطه فردوس آئین را بفرّ قدوم بهجت افزای مملکت آرای آذین بستند دیده امید اهالي آن دیار از غبار موکب همایون ایشان روشنائي پذیرفت و کسری که از لکدکوبِ حوادثِ روزگار بحال صغار و کبار راه یافته بود از مراهم مراحم و نوشداروی استمالت و نوازش مومیائي یافت *

* شعر *

الحمد لله علی انعامه * قد رجع الحق الی مقامه

گفتار در قورلتای کردن امیر حسین و حضرت صاحب قراني و برداشتن کابلشاه اوغلن را بخانی

چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء قوم جته مستخلص شد اعیان امراء بزرگ و نویان رفیع مقدار حکومت و فرمان دهي یکدیگر را گردن اذعان و انقیاد نمي نهادند و چون هریک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت استظهار بکثرت اتباع و اشیاعِ خویش گرم بود مجموع سرِ اطاعت و فرمان برداري بیک کس فرو نمي آوردند و سنة الله جاریست که هرکثرتي را که

---

(۱) در بعض نسخه (دزق) و در بعض (زرق) و د ر بعض (ورق) *

جهت و حدتي نباشد که حافظ آن بود زود بفساد انجامد و هر مملکت را که والی نبود که مجموع اهالي آن امتثال اوامر و نواحي او را واجب و لازم شمرند و از حکم و فرموده او بهیچ وجه تجاوز روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذیرد * * نظم *

* جهان بی جهانبان تنِ بی سراست *
* تنِ بی سر از خـــاک ره کمتراست *

بنابرین امیرحسین و حضرت صاحب قران با یکدیگر مشورت کرده مصلحت دران دیدند که از نسل چغتای خان یکی را بخاني بردارند و جهت امضای آن عزم هم دران سال (سنة خمس و ستین و سبعماية) جمیع اُمراء و نویان را جمع آورده قورلتای کردند و درباب سلطنت و کفایتِ مهماتِ مملکت سخن راندند و رای بران قرار گرفت که کابلشاه اوغلن پسر دورجي بن ایلچیکدي بن دواخان را که از دَهْمِ آسیبِ تقلبات روزگار بحصار شعار فقر و لباس درویشي در آمده بود ازان کسوت بیرون آرند و قامت اقبالش را بخلعت عالي طراز خاني بیارایند و از براي اتمام این مهم * * نظم *

* یکی جشن کردند با زیب و ساز *
* که در وصفِ آن قصه گردد دراز *
* ز سیـم و زر و نعمت و خواستـه *
* همه صحن گیتي بُدْ آراسته *

باتفاق کابلشاه اوغلن را برتخت سلطنت نشاندند و برسمي که آیین

سلاطین ترک است او را کاسه داشته *   * نظم *

همه سرفرازان و گردن کشان * بیکبار نه بار زانو زدند

و امیر حیدر اندوخودي را که دربند بود بزنده حشم سپردند
وهمان شب کار او بساخت و نخت وجودش را از والي حیات
بپرداخت *   * نظم *

نخیزد دگر چون درآید بسر * کسي کز حدِ خود نهد پا بدر

و چون آن دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحب قران و دودمان
عالیشان او بود مکارم ملکات ملکانه اقتضاء اکرام اضیاف میکرد
امیرحسین را طوي داد و گماشتگان حضرتش جشني آراستند
که زهره رامشگر از نظاره آن ساز حیرت نواخته باداء این نوا
مترنم گشت *   * نظم *

* این چه بزم است مگر گلشنِ کامست اینجا *
* خضر در آرزوي جرعهٔ جامست اینجا *
* نعمت آماده و اسبابِ تنعم وافر *
* مجلسِ خاص و طرب خانهٔ عامست اینجا *
* نغمهٔ سازِ سعادت طرب افزا شب و روز *
* گردشِ ساغرِ انعام مدامست اینجا *

عاطفت شاملش همگنانرا بنوازش های در خور مراعات فرمود
و امیرحسین را پیشکش هاے لایق کشید *   * نظم *

زهر چیز کان بود شایسته تر * ز اسپ و زتیغ و کلاه و کمر

و چون پدر امیر حمید را با پدر حضرت صاحب قران سوابق مودت
و دوستي ثابت بود بحکم (مودة الآباء قرابة الابناء) دران طُوی
با امیر اولجایتو اپردے که آینه خرد و کیاستش از کبر سن بصیقل
تجربهٔ گوناگون جلا یافته بود و همگنان هنگام سوانح امور بررای
مشکل گشایش رجوع نمودندی در باب خلاص امیر حمید و اسکندر
اوغلن مشورت فرمود و ابقای مهجهٔ ایشانرا از امیر حسین التماس
نمود و امیر حسین هرچند مقتضای رایش فحوای این نظم بود *

* نظم *

دشمن چو بدست آمده از پای درآور * تا باز بدندان نبُري دستِ ندامت

لیکن از برای خاطرِ شریف آنحضرت دستِ رد بسینه آن ملتمس
بازنه نهاد و بخلاص ایشان رخصت داد و با اینهمه چون ایشانرا
وعده لکل اجل کتاب نزدیک رسیده بود آن معنی مفید نیفتاد
و چون امیر حسین بعزم یورت قدیم متوجه سالي سرای شد
حضرت صاحبقران سعادت قرین امیر داود و امیر سیف الدین را
بفرستاد تا امیر حمید را بند برداشته باعزاز و اکرام بیاورند بایزید
و ایمن که امیر حمید در دست ایشان بود چون امیر دوگانه را
از دور بدیدند گمان بردند و بعض الظن اثم که ایشان از برای
کشتن امیر حمید مي آیند مبادرت نموده یکي گرزی زده اورا و یکے
شمشیرے و امیر حمید شهید را از شهد نجات که بلب امید رسیده
بود زهرِ ممات بکامِ جان فرو رفت لامرد لقضاء الله ولا معقب

لحکمه
* نظم *

* ز جوی هرکه قضا باز بست آب حیات *
* ز جام خضر نه بیند مگر خمار ممات *

و چون امیر حسین ازین حال آگاه گشت گفت کار نوکر و کهتر درین قضیه از مهتر بهتر و ایلچي را بتعجیل روان ساخته اسکندر اوغلن را طلب داشت و بیاساق رسانید * * مصراع *

* باتیرِ قضا سپر نباشد *

و دران زمستان امیر حسین و حضرت صاحبقران هریک بمستقر دولت و کامراني خویش آرام جستند مجارے امور و احوال بروفق اماني و آمال و کؤس اماني و آمال از زلال دوستکامي و اقبال مالامال والحمد لله المنعم المفضال *

گفتار در جنگ لاي و شرح کیفیت آن

از چمن خار نمای گل آرای موداى عسى ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم نسیم بشارت بمشام جان شکستگان معرکه مکاره و احزان میرسد که حکمت قاهره الٰهي تواند بود که عرایسِ مطالب و مقاصد بکسوتِ مکاره و شداید جلوه دهد و لطایفِ نعمت و عطارا در مایدهٔ نقمت و عنا پیش آرد * * نظم *

* عاشقي کاگاه گشت از لطف پنهاني دوست *
* هرچه پیشِ راهش آید خار یا گل خیر اوست *

بسیار دولت که سببِ ظهور او آثارِ نکبت باشد و بسي جمعیت

و کامراني که موجبِ آن نامرادی و پریشاني بود * * نظم *

بسا رخنه که اصلِ محکمیهاست * بسا اندُه که در وی خرمیهاست
بسا قفلي که بندش ناپدید است * چو وابیني نه قفل است آن کلید است

و از اشباه و نظایر این احکام مجاري احوال حضرت صاحبقرانیست درین مقام که چون فصل زمستان که آن حضرت در مستقر دولت خویش قرین سعادت و اقبال آرمیده بود بآخر رسید و قهرمانِ بهار سنجقِ لاله برافراخته سپاهِ سبز خفتان نباتي را بمیدان باغ و بستان کشید * * نظم *

* لشکر کشید بادِ صبا سوے جو یبار *
* و آماده ساخت آلت و اسبابِ کار زار *
* پیکان ز غنچه کرد مرتب سپر ز گل *
* داده زره بآب و سنان نیزه کرده خار *

خبر آمد که لشکر جته باز عزیمت اینجانب کرده متوجه شده اند حضرت صاحب قران روی همت بجمع لشکر آورده کس فرستاد و امیر حسین را ازان حال آگاهي داد امیر حسین بفرمود تا پولاد بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي و ملک بهادر باسپاه ایلغار کرده هرچه زودتر بحضرت صاحب قراني ملحق شوند و چون ایشان بآنحضرت پیوستند بالشکری که گاهِ حمله گردون صولت و هنگامِ سیر سیّاره نهضت باتفاق روی توجه بسوی دشمن نهادند و چون بموضع آقار رسیدند ملاحظه حالِ خیول و دوابّ کرده

چند روز دران علف زار توقف نمودند و ازانجا کوچ کرده روان گشتند و از آبِ خجند گذشته فرود آمدند و امیرحسین سپاهي گران جمع آورده از عقب ایشان بشتافت و چون بکنار آب رسید و ازان جانب منغلای لشکرمخالف نزدیک شده بود حضرت صاحب قران درمیان چیناس و تاشکنت لب آب را مخیم نزول ساخت و سپاه را فرمان داد که به توراوچر جای خود را مستحکم گردانیده شرایط حزم و احتیاط بجای آورند و امیر حسین با تمامي لشکر در عقب بودند از آب سیحون عبور نمودند و بمورچلِ خود فرود آمدند و ازان طرف نیز سپاهِ مخالف بکنارِ آب بادام رسیده نزول کردند امیر حسین و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده روان شدند و چون قراول طرفین یکدیگر را دیدند بترتیب لشکر مشغول شده صفها بیاراستند بردستِ راست امیرحسین رایتِ شوکت بعیّوق برافراشت و قنبلش تبلانجي ارلات بود و هراول اولجایتو اپردی و شیربهرام و پولاد بوغا و فرهاد اپردی و ملک بهادر و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحبقران که جان عالم بود دل کردار درجانبِ چپ ماهچهٔ سنجقِ ظفر پیکر را ثالث نیرین گردانید و در قنبل امیر ساربوغا را با قومِ قبچاق تعین فرمود و در هراول تمور خواجه اوغلن مقرر شد و امیر جاکو و امیر سیف‌الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر بهادرانِ شمشیر گذار درقول بداشت و باین آئین *

* نظم *

لشکرِ کین کش و جلادت کیش * بشمار از سپاهِ دشمن بیش

پیش راندند اما بر وفق و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم از عقاب اعجاب سالم نماندند چه جته در مصاف قبچي متن با آنکه بکثرت افزون بودند از سپاه این طرف شکستي عظیم یافتند این نوبت که لشکر اینجانب بیش ازیشان بودند بنیاد کار برحیله نهادند و بسنگ جده که خاصیت آن از بدایع صنع افریدگار است توسل جسته جِدَه گردند * * نظم *

نبُد لشکرِ جته را تابِ جنگ * با فسون گري چاره‌جستند وسنگ

بسنگ جده مرد افسون پژوه * جهان ساخت از باد و باران ستوه

بغرّید ابر و فغان کرد باد * یکي صاعقه در جهان اوفتاد

و باآنکه آفتاب در جوزا بود ناگاه سپاه سیاه جوشن ابر * * نظم *

باد در زیر ران سلیمان وار * رعد غران و برق آتش بار

از کمین گاهِ قضا بمیدانِ هوا تاخت و غریو کورگهِ رعد در طاق نگون نیل گون گردون انداخت ناوکِ برق از کمانِ رعد بهرسو کشاد داد و از باران تیر ساخته تیر باران آغاز نهاد روزگار را دران ایام عشق فتنه و آشوب تازه گشته بود چندان آب از دیده سحاب فرو ریخت که طوفان بر خواست * * نظم *

طوفان ازان دیار برآمد تو گفتي ابر * آندم شنیده بود صدای دعای نوح

از بسِ آب و نم که بخاك فرو رفت گاو زمین چون ماهي در آب شناور شد و دست و پای اسپانِ معرکه پیمای چنان درلای نشست

که پوستینِ شکم شان با پشت زمین رو و استر گشت از غلبهٔ رطوبت پی براستخوانِ کمان علتِ استرخا پیدا کرده برعشه انجامید و چون مفلوج لقوه زده سست شد و اطرافش بگردید طایر تیر را پر فروریخته و منقار از کار افتاده و از کثرتِ نم پوشیدنی و دیگر اسباب چنان گران شده که نه سوار قوت حرکت داشت و نه پیاده و باوجود این حال سپاهِ این طرف از فرطِ حمیت و دلاوری پیش میرفتند و لشکرِ مخالف برجاے خود قرار گرفته نمدها بر سر کشیده بودند و بقدر امکان جامه و سلاح را از وصول باران محافظت مینمودند و چون لشکر بایشان رسیدند نمدها از سر بینداختند و با سپانِ آسوده و سلاحِ محافظت نموده چنک در جنگ آویختند *

* نظم *

غووها و هوا از دولشکر بخاست * جهان پرده‌هاده شد از چپ و راست
خروشِ یلان و دمِ کره نای * چنان شد که چرخ اندر آمد ز پای
بدان رستخیز و دمِ زمهریر * خروشِ یلان بود و بارانِ تیر
زجان سوزیِ بیلکِ موشکاف * نهان گشت در مهرهٔ پشت ناف
ز دلجوئیِ ناوکِ دیده دوز * نَفَس در مجاریِ تن سینه سوز

حضرت صاحب‌قران بتایید ربانی از میسره حمله کرد و میمنه مخالف را که قنبلِ آن شنگوم نویان برادر امیرحمید بود بشکست و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال رو بگریز نهاد اما چون زمانه پای از راستی بیرون نهاده بود چپِ لشکرِ مخالف نیز

که قذبلش شیراول و حاجي بیگ بود بر راست این جانب غالب آمد و تبلانجي و زنده حشم را رانده با میرحسین رسانید قول او بهم برآمده متفرق شدند و روی بگریز آوردند شیر بهرام و پولاد بوغا پای ثبات استوار داشته دادِ مردي دادند و چون حاجي بیگ میمنه این جانب را پیش کرده میراند فرهاد و اورنگتمور از مشاهده آن حال متحیر بایستادند ازان طرف امیر شمس الدین نیز با کروهي انبوه دست جلادت از آستین تهور برآورده کوششهاے مردانه نمودند حضرت صاحبقران را نایره حمیت اشتعال یافت و بدست مقدرت مآب تایید انتساب * * نظم *

ز تیغ آتشي برکشیده چو آب * کزو خیره شد چشمهٔ آفتاب
روان کرد مرکب چو غرنده شیر * ز آهن کلاه اژدهائي بزیر

با هفده قوشون برایشان تاخت و از بادِ حمله آتشِ بیم در خرمنِ قرار ایشان انداخت امیر شمس الدین از هراسِ صولتِ آنحضرت عنان اقتدار از صوب پیکار برتافته روی عجز و انکسار بجانب فرار نهاد و لاغرو * * نظم *

هرکرا شد یقین که حملهٔ اوست * پای هستیش برکمان باشد

امیرحسین را از ظفر حضرت صاحب قران پشت استظهار قوي گشت و باز سپاه خود را جمع کرده باستاد * * نظم *

ز پیروزئ شاهِ لشکر شکن * سپه را دگرجان درآمد بتن

حضرت صاحب قران تابان بهادر نوکر خود را پیش امیر حسین

فرستاد که صلاح وقت دران مي‌نماید که امیر پیش آید و باتفاق
حمله کرده ارکان شوکت دشمنان متزلزل سازیم که ایشانرا قوت مقابله
و مکنت معارضهٔ اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحب قران
سعادت مآل کوکب اقبال امیر حسین آغاز رجعت نهاده بود
و روز دولتش بشام نکبت نزدیک شده بر حسب نص ان الله
لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم درین ایام طبیعت او
از قرار معهود تغیر یافته بود اخلاق ناپسندیده و افعال نکوهیده
ازو بظهور مي پیوست چون تابان بهادر بنزد او رسید بعد از سفاهت
زباني او را چنان بزد که بیفتاد حضرت صاحب قران باز ملک
و همدمي را که از بهادران امیر حسین بودند بسوے او روانه داشت
که البته پیش مي‌باید آمد تا فرصت فوت نشود دیگربار چون
پیغام شنید ایشانرا بزد و دشنام داد و زبان تجبر و استبداد بوعید
و تهدید برکشاد که مگر من گریخته ام که مرا پیش مي خوانید اگر شما
غالب مي‌شوید و اگر دشمن گمان مي‌برید که کسي از دست انتقام
من جان خواهد برد ملک و همدمي آزرده خاطر از نزد او برگشتند
و پیش حضرت صاحب قران شتافته در عنان همایونش آویختند که
اصلا درکار این پیکار سعي نمي باید نمود و درین باب بیش ازین
نکوشید آنحضرت از سخن ایشان تجاوز نفرمود و دست اهتمام باز
کشید و چون میسرهٔ هردوطرف مقابل خود را رانده بود و از پی روان
شده لشکر از هم گذشته بودند و سپاه هردو جانب بجای یکدیگر رسیده

هرکس آنجا که بود فرود آمد * * نظم *

جهان جو فرود آمد از بارگي * همان لشکرش نیز یکبارگي
بتدبیر آسایش آورد رای * نجنبید تا روز روشن زجای

و دران شب امیر حسین چند نوبت باستدعای حضورِ صاحب قران کس فرستاد و چون خاطرِ مبارک آنحضرت از حرکات بیجایگاه او باز مانده بود اجابت ننمود و التماس مبذول نیفتاد * * نظم *

دگر روز کین ترک سلطان شکوه * ز دریای چین کوهه برزد زکوه
گراینده شد هردو لشکر بخون * علم برکشیدند چون بے ستون
دمِ نای برخاست چون رستخیز * سنان مرگ آسوده را گفت خیز
قضا با سرِ نیزه انباز شد * نهنگِ بلا را دهن باز شد

و چون دلاوران نبرد آزمای از جانبین بهم ریختند و در یکدیگر آویختند شکست بر لشکر جته افتاد پشت بدادند و رو بگریز نهادند و سپاهِ این طرف از پی گریختگان چون جان ایشان از تنِ ناتوان روان گشت و چون روزگار هر آشفته کاري داشت درین حال توق امیر شمس الدین که از وجدا مانده بود با فوجی سپاه که سرگشته مي گشتند پیدا شد و لشکرِ این جانب که از عقب گریختگان مي شتافتند عنان بر تافتند و روی توجه بآن توق نهادند و سپاه شکسته باز جمع شد و یکباره حمله آورده زلزله در زمین و زمان افتاد * نظم *

ز هر سو تکاور بر انگیختند * بشمشیر در یکدیگر ریختند
ز پیکان همه خودها شد زره * سنان در دل و دیدها شد گره

زمانه چنانچه رسم بی ثباتي اوست رايتي که از دولت بر افراخته بود به نکباء نکبت نگونسار کرد و لشکرِ این جانب بعد ازانکه غالب گشته بود رو بگريز نهاد * * نظم *

سپهرِ تند را هست اینچنین کیش * نماید راحت و رنج آورد پیش

در آشوبِ تگ و تازِ هزیمت خلقي بسیار در لای و گل فرو ماندند و دشمنانِ زبون شده چیره گشتند و تیغِ کین بمرادِ دل براندند و قریب ده هزار کس عرضهٔ تلف گشت و کان امر الله قدرا مقدورا و این واقعه در اول رمضان سنه (ست و ستین و سبعمایة) موافق ییلان ایل روی نمود و بحسب اتفاق قران هشتم از قرانات مثلثه هوائي که در برج عقرب واقع شد و منجمان آنرا قران مسترقه خوانند دران نزدیکي شده بود و این سخن از برای تتمیم قصه ثبت افتاد نه بقصد اسنادِ آثار باوضاعِ فلکي اذ لا موثر فی الوجود الا الله

چون امراء ازانجا باز گشته بکش رسیدند و هر کس ازیشان عزم آن کرد که ایل خود را از جیحون بگذراند امیر حسین حضرت صاحب قران را گفت که خانه و ایل از آب گذرانیدن مصلحت است آنحضرت جواب فرمود که ایشان بعزم گذشتن رفته اند اما مراهمت رخصت نمي دهد که ولایت را بگذارم که بکلي لگدکوبِ غدر و بیداد بیگانگان گردد یکبار دیگر سپاه جمع آورده با مخالفان در معرض مقابله خواهم آمد و امیرحسین ازانجا متوجه سالي سرای شد و چون برسید تمام ایل و اتباع خود را کوچانیده از آب عبور کرد و از پشتها

و عقبها گذرانیده بموضع شبرتو اقامت نمود و خبر گیران برگماشت تا اگر از توجه سپاه جته آگاه گردد بجانب هندوستان رود و صاحب قران کامکار چون دانست که امیر حسین از کش روان شد روی همت بجمع لشکر آورد و بحسن تدبیر دوازده قوشون مرتب ساخت و تمور خواجه اوغلن و چاورچي[1] و عباس بهادر را با هفت قوشون ازان برسم منغلای روانه سمرقند گردانید و درانجا چاورچي بشرب مشغول شد و سورت شراب در و تاثیر کرده برحسب * شعر *

* الراح كالريح ان مرت على عطر *
* طابت وتخبث ان مرت على الجيف *

نیران شرارت که در کانون اندرونش افروخته بود از روزن دهان زبانه زدن گرفت و داؤد خواجه و هندوشاه را تخویف کرد که فلان کس یعنی حضرت صاحب قران بخاطر دارد که شما را گرفته پیش امیر حسین فرستد و اوبی توقف شما را نیست خواهد ساخت ایشانرا خوف و هراس غالب شد و فرار اختیار کرده بجانب دشمن شتافتند و چون بموضع کوکنگ رسیدند از لشکر جته کبک[2] تمور پسر الغ توق تمور و شیراول و انکرچاق پسر حاجي بیگ برسم منغلای پیش آمده بودند ایشانرا غجرجي شده بسر تمور خواجه اوغلن و چاورچي و عباس آوردند و ایشانرا هزیمت داده عقد جمعیت آن سپاه از هم فروگسست حضرت صاحب قران چون ازان حال آگاه

---

(۱) در بعضی نسخه (چاورجي) ● (۲) در بعضی کتاب (کیپک) ●

گشت دانست که درکار دولت هنوز عقدهٔ تعویق باقیست و سخت
کوشي فایدهٔ نخواهد داد * * شعر *

* علی المرء ان یسعی لتحسین حاله *
* و لیس علیه ان یساعده الدهر *

از آب آمویه عبور فرمود و بلخ را مخیم نزول همایون ساخت تومان
و ایل خود را که متفرق شده بودند جمع آورد و تومان کبک خان و تومان
اولجي بوغای سلدوز را نیز گرد آوري فرمود و جمعي را بضبط
و محافظت کنار آب نامزد کرد تا شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته
از سوانح امور بنقیر و قطمیر با خبر باشند و تمور خواجه اوغلن را بجریمهٔ
تقصیریکه ازو صدور یافته سیاست فرمود و بانتظار طلوع آفتاب
دولت و جهانباني بصبوح عشرت و کامراني مشغول گشت * نظم *

* هردم که تواني که بعشرت گذراني *
* فرصت شمرای خواجه درین عالمِ فاني *

ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را

چون لشکر جته بسمرقند رسید و دران وقت حصاري نداشت
مولانا زادهٔ سمرقندي و مولانا خردك بخاري و ابو بکر کلوي نداف
اهل شهر را تحریك نموده بکوچه بند و محافظت شهر مشغول
گشتند و مدتي بی شکوه پادشاهي قاهر آن رعیت مردانه با چنان
لشکرِ جرار غدار دادِ گیر و دار دادند و بمقابله و مدافعه مخالفان
بنوعي قیام نمودند که دستِ تسلط و استیلای ایشان بدامنِ عِرض

و مال اهالي آن شهر نرسيد و چون مردم از تمادي ايام محاصره
نيک تنگ آمده بودند لطف چاره ساز درماندگان تبارک و تعالی
فريادرسي فرمود و نسيم روح بخش فان مع العسر يسرا از مهبّ
رحمت الهي وزيده وبا در اسپان جته افتاد و چندان اسپ هلاك
شد که از چهار سواريکے را پيش الاغ نماند و بدان سبب عاجز
و متحير مانده از همانجا بضرورت باز گشتند و اکثر ايشانرا ترکش
برپشت بسته پياده مراجعت بايست نمود و چون محافظت
ملک و مقابله با چنان لشکرے که امثال آن کارها درخورِ همت
ملوك و حوصله نايبان ايشان تواند بود از دست رعايا برآمد
جمعي را که قوت و اختيارے بيشتر داشتند بادِ غرور در سرِ پندار
افتاده پای جسارت از پايهٔ خود بر تر نهادند و دستِ تغلب وتعدي
بخونريزي و فساد انگيزي برکشادند • مصرع •

• يارب مباد آنکه گدا معتبر شود •

و دران وقت که لشکر جته آهنگ باز گشتن کرده بودند حضرت
صاحب قران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع جته بقهلغه
فرستاده بود و احوال ايشانرا بعد از تفتيش و تحقيق بصورتيکه
گفته شد عرضهٔ داشت آن حضرت کرد و چون رای عالي بر مراجعت
سپاه جته اطلاع يافت پيش امير حسين کس فرستاد تا او را ازان
حال آگاهي داده باز نمايد که عزيمت اين طرف مي بايد کرد
و چون فرستاده خبر برسانيد امير حسين را بهجت و سروري بيش

از حد روی نمود فی الحال از شبرتو کوچ کرده متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحب قران خانه و ایل خود را از آب گذرانیده بیورت قدیم فرستاد و بعزم استقبال امیر حسین سوار شد و در سر جلکای بقلان اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته رسم مراعات از جانبین بتقدیم پیوست و از گذشته و آینده سخنها گفته شد و درباب حال ماضي و مستقبل گهرها بالماس مشورت سفته گشت و رای بران قرار گرفت که اول بهار باتفاق متوجه سمرقند شوند و حضرت صاحب قران بسعادت معاودت نمود و از جیحون گذشته و منازل طی کرده بقرشي نزول فرمود و سبب اشتهار آن شهر بقرشي آن شد که کبک خان در دوفرسخي نسف و نخشب قصرے بنا نمود و مغول قصر را قرشي خوانند و آن حضرت فصل زمستان درانجا توقف اختیار نموده بعمارت حصار قرشي فرمان داد و بفردولت روز افزون هم دران زمستان تمام شد * * نظم *

هرچه دلش خواست قضاراست داشت * رست روان تخم امیدي که کاشت

گفتار در نهضت ارجمند امیر حسین و حضرت صاحب قران سعادت‌مند بجانب سمرقند

اول بهار که جمشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ناهید نهضت نموده سایهٔ وصول به بیت الشرف خویش انداخت وضحاک فیروزه‌تخت گل با لشکرِ سبزه و ریاحین حدود و اطراف

حدایق و بساتین را مخیم نزول ساخت • • نظم •

• چهار سوی چمن لشکرِ بهار گرفت •
• بنفشه رنگ و سمن بوی وگل نگار گرفت •
• صبا نقاب ریاحین مشک بیز کشاد •
• درخت مروحهٔ شاخِ سیم بار گرفت •

امیر حسین و حضرت صاحب قران بر حسب وعده که داشتند رایت عزیمت بصوب سمرقند بر افراشتند و چون با وفور جلالت و تمکین ظاهر آن خطه فردوس آئین را مضرب خیام نزول ساختند اهمِ مهماتِ دولت و دین دفع سربدالانِ بے باک شناختند که درین مدت عرصهٔ خالي را باقدام بغي و طغیان پیموده بودند و بانواع حرکات شنیع از قتل و نهب و غیرِ آن اقدام نموده فرمان بگرفتن مجموع ایشان نفاذ یافت رای صواب نمای حضرتِ صاحب قران کشور کشای خلاص مولانا زاده را مصلحت دانست و او را از آسیب قهر امیر حسین در گذرانید و دیگرا نرا در کان کل که معسکر ظفر قرین درانجا بود به تیغ سیاست بگذرانیدند و چون در دیوانِ قضا به پروانچه قدر مثبت و مقرر شده بود که چنانچه ظهور آفتاب بعد از خفای کواکب مي باشد آفتاب سلطنت حضرت صاحب قراني بعد از زوال و انعدام امیر حسین طلوع نماید درین وقت اسبابِ ادبار و نکبتِ امیر حسین روز بروز دست فراهم مي داد ازانجمله حرص و آز و خِسّت و نیاز که اصلا نه لایق

طور سروران گردن فراز است در نهاد او غالب شد و بهمگي همت جمعِ مال و اندوختنِ ذخاير را طالب آمد تا بحدی که بر امراء و ملازمانِ حضرت صاحب قران چشمِ طمع سیاه کرد و باسم امیر جاکو و امیر سیف الدین و اقبوغا و ایلچي بهادر و دولتشاه بخشي مبلغی خطیر رقم زد و باستخلاص آن محصل گماشت و چون بآن نزدیکي واقعه جنگ لای گذرانیده بودند و بیشتر اموال و ذخایر عرضه تلف و تاراج گشته بود دستِ مکنتِ ایشان بتدبیرِ تمامي وجهی که او کیسه طمع بران دوخته بود نمیرسید همتِ خسروانه حضرت صاحب قران اقتضاء آن کرد که ایشانرا مساعدتی فرماید مبلغی عظیم از زر و سیم بوجه مطالبه ایشان مبذول داشت و ازانجمله یاره و گوشواره مهد اعلی اولجای ترکان آغا بود و چون امیر حسین آنرا بدید باز شناخت که ازان خواهرِ اوست اما نعلِ حرمش چنان بر آذر بود که حق برادري و خواهري فرو گذاشت و دست ازان باز نداشت * * نظم *

* با چنین همت نیاید راست کارِ مروري *

* پست همت در جهان هرگز نیابد برتري *

و با این همه سه هزار دینار ازان وجه که رقمزده بود باقي ماند صاحب قران دریا نوال بازاء آن اسپان خاصه خویش پیش کش کرد امیر حسین چون دانست که اسپان خاصه آنحضرت است قبول نکرد و تمهید معذرت نموده گفت من بسالی سرای میروم

و پیش نهاد خاطر آنست که از نقود مبلغی لایق جهت
خواستاری دختر بخوارزم فرستم پیش حسین صوفی اگر برسم
مساعدت این وجه را نقد کرده از عقب من روانه گردانی
شاید و چون امیر حسین بجانب سالی سرای روانه گشت
حضرت صاحب قرانی درکش که مستقر دولت روز افزون بود
اقامت فرمود و آن وجه را نقد کرده از عقب امیر حسین بفرستاد
و بعزم شکار سوار شد *

گفتار در وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحب قران بواسطه افساد مفسدان

بعد ازان شعبده باز روزگار طرح بازی از نو در انداخت
و بمهرهٔ مکر در عرصهٔ تزویر منصوبهٔ تازه بساخت چه خاطر مردم
بواسطهٔ حرکت بےقانون از امیر حسین متنفر شده بود و نهال
کینهٔ اش از ریاض سینها سر بر زده و همه میدانستند که تا حضرت
صاحب قران با او متفق است هیچ کس قدمِ جسارت در راهِ
مخالفت او نتواند نهاد لا جرم افساد آغاز نهادند و امیر موسی
و علی درویش پسر بایزید جلایر که برادر زن او بود و فرهاد باتفاق
سرِحلقهٔ مکر و حیل بر کشادند و به اُردهٔ خاتون سخن کرده مکتوبی
نگاشتهٔ کلکِ کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند و اُردهٔ خاتون
از خواتین ترمشیرین خان بود و دخترِ او که ما درِ علی درویش

بود در حبالهٔ امیر حسین و مضمون آن تزویر نامه که سمت ما هذا الا افک مفتری داشت آنکه فلان کس یعني صاحب قران نسبت با خان و با تو که امیر حسیني اندیشهٔ مخالفت و جدال دارد و بنا خن نخوت سرِ سرکشي و استقلال مي خارد از کردار و گفتارِ تو بغایت آزرده خاطر است و ملول و عزمِ رزم جزم کرده است و بترتیبِ مقدمات آن مشغول و چون امیر حسین بران نوشته بے حقیقت واقف شد آن صورت وحشت انگیزرا با خان درمیان نهاد و به یرلیغ او کسي فرستاد تا حضرت صاحب قران و جمعی که آن معني باز نموده اند بسمرقند پیش آرده خاتون جمع آیند و بغور آن سخن رسیده حقیقت امر باز نمایند حضرت صاحب قران چون ساحت حالش از غبار آن افترا مبرا و معرا بود هیچ اندیشه ازان ننمود و بے توقف متوجه سمرقند شد و امیر موسی و علي درویش و فرهاد چون از توجه آنحضرت خبر یافتند از بیمِ فضیحت و نکال و خوفِ خجالت و انفعال روی ازان هنگامه برتافتند و روان بجانب خجند شتافتند *

* نظم *

بهر جا که رو آورد راستي * فروغِ دروغ آورد کاستي

اما چون آن سخن گوش زده امیر حسین شده بود و تحقیق نا کرده بماند صاحب قران موید دانشور برای انور که از تلقینِ الهامِ دولت بر دقایقِ امور و خفیاتِ اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد

که بحکم من یسمع یخل اختر هر خبر که از افق گوش بر آمده پرنوش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکسش بر پیشگاه ضمیر افتد و دل ازان اثر یابد و اگر نیز جای گیر نیاید و نپاید وساوس هواجس نفسانی ترانه اگر و مگر سراید و امیر حسین را خود در اصل مزاج تلونی تمام هست شاید که ازان معنی حزازهٔ در خاطر او مانده باشد و بی‌شک ریش را اگرچه سر فراهم آید اثرش بماند بعد ازین بر جانب او اعتماد کردن بفتوای حزم که امتثال امرش بر ارباب دول واجب است حرام می نماید بنا بران خاطر خطیرش دران باب تاملی می نمود و بگام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه می پیمود و شیر بهرام و بهرام جلایر خود بر امیر حسین اعتماد نداشتند و پیوسته در معامله او نقش چاره بر لوح تدبیر می نگاشتند تا روزی حضرت صاحب قران مکنون ضمیر منیر با ایشان درمیان نهاد و درِ آرزو بر روی امید ایشان باز شد و رازی که پیشتر از خوفِ آنحضرت در سینهٔ انتظار پنهان میداشتند بی‌حجاب بزبان آوردند که امیر حسین را دل با هیچ یک از ما راست نیست و رای صواب درین باب بر مخالفت او منحصر است هرچه زود تر بترتیب لشکر اشتغال می باید نمود که البته او بر قصد ما جازم است و بعد از فوت فرصت پشیمانی چه سود * نظم *

* آن کس که پندِ عقل بسمعِ رضا شنید *

* پل پیش ازان به بست که سیلاب در رسید *

و چون ایشان برین معنی اصرار نمودند و مبالغه فزودند دغدغهٔ
که حضرت صاحب قران را از خاطر مبارك سر برزده بود اشتداد
یافت و با ایشان در مخالفت امیرحسین اتفاق نموده عهد
بستند و قرار بران شد که شیر بهرام بختلان رود که یورت اصلی
او بود و بجمع سپاه مشغول گردد و حضرت صاحب قران درین
طرف بترتیب و تجهیزِ لشکر قیام نماید و شیربهرام هنگام توجهِ
ختلان شخصی عادل نام از نوکران صاحب قران گردون غلام
همراه ببرد و از مردمِ خود تات(۱) خواجه را باز داشت تا هرگاه
که عادل بیاید تا خواجه برود و سپاه طرفین از حال یکدیگر
آگاهی یابند و چون شیربهرام بختلان رسید لشکر خود را جمع کرد
و ببالای ییلاق پس ترك برآمد و درانجا متحصن شده اظهارِ
مخالفتِ امیرحسین آغاز نهاد امیرحسین با او طریق مکر و فریب
پیش گرفت و او را بعهدے از اساس دولت خود سست تر
ازان بالا فرود آورد و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت
صاحب قران ازان معنی خبر یافت بشیربهرام مکتوبی نوشت
محصلش آنکه بنیادِ مخالفت تو نهادی و یاغی گری آغاز کردی
و اکنون باو پیوسته خود را نیک مرد می‌سازی زود باشد که
جزای توهم او دهد و پشیمانی فایده ندهد و همچنان شد و ازین
جانب حضرت صاحب قران بهرام جلایر و امیر جاکو و عباس

---

(۱) همچنین است در دونسخه و در اکثر نسخ (تا خواجه) •

بهادر را لشکر داد و بطرف خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط کنند
و امیر موسی و علي درویش پسر بایزید را که سببِ این مخالفت
افساد و تزویرِ ایشان بود بگیرند و چون ایشان ازین معني آگاه شدند
بگریختند و بهرام الوس جلایر جمع آورد و بر ولایت خود حاکم شد
و از خوفِ آن که از عهدهٔ مخالفتِ خان و امیر حسین مشکل
توان بیرون آمد بےوقوف حضرت صاحب قران با جماعتی
که یک جهت او بودند سوار شد و مردم علي درویش را بقتل
آورده ایل خود را براند و بطرف جته روان شد *

گفتار در رفتن صاحب قران فیروزي اثر بسمرقند جهت جمع آوردن لشکر

حضرت صاحب قران سعادت قرین بجانب سمرقند نهضت
فرمود تا لشکر آن طرف جمع آورد و درین اثنا امیر سلیمان
و چاورچي که اول تحریک سلسله مخالفت با امیر حسین ایشان
مي کردند گریخته پیش او رفتند و چون امیر خضر یسوري
وفات یافته علي برادرِ او و الیاس و حاجي محمود شاه با مجموع
یسوریان کمرِ اطاعت و انقیاد بسته در سلکِ بندگان حضرت
صاحب قران انخراط یافتند و آن حضرت قراو هندوکه برلاس را
در سمرقند داروغه گذاشت و بعزم معاودت سوار گشته بسعادت
روان شد هندوکه از بخت هندو صفت واژون بگریخت و پیش

امیرحسین رفت و قرا چون از ضبط و نسقِ کار عاجز بود خود را بدیوانگي داد * * مصراع * * چارهٔ کو بهتر از دیوانگي *
و دران وقت که حضرت صاحب قران بعزم جمع سپاه از دولتخانه روان شد مهد علیا اولجای ترکان آغا عارضه مزاجی داشت و درین مدتِ مفارقت جانِ نازنینش بموافقتِ آنحضرت از خانه تن غیبت نموده بود و بجوارِ رحمتِ آمرزگار پیوسته و زمانه در وصف حالش بهزار زبان بادا رسانیده که * * بیت *

* جای آنست که حوران بهشت از دیده *
* بر سرِ او همه بادام سیاه اندازند *
* چون به بینند تنِ نازکش اندر تابوت *
* سنبلِ زلف ببرند و براه اندازند *

خاطرِ بزرگوار صاحب قران کامکار از وقوعِ آن حادثه اندوه آثار بغایت پریشان گشت و دیدهٔ واقعه دیده‌اش چون دستِ دریا نوالش گوهر افشان شد * * نظم *

* از سیلِ اشک بر سرِ طوفان واقعه *
* خونابه قطره قطره بشکلِ حباب شد *

وچون تدبیرِ آن کار از حَیّزِ اقتدار و اختیارِ اخیار و اشرار بیرون است دستِ وقار و اصطبار بحبلِ متین انا لله و انا الیه راجعون استوار داشت * * نظم *

بهرکاری از نیک وبد چاره هست * بجز مرگ کش چاره ناید بدست

و از اعقاب سلطنت انتساب صاحب قران کامیاب دُرِّ دُرج ابّهت و تمکین سلطان بخت بیگم از صدفِ عفت و جلالت آن بانوی بلقیس آیین است * * نظم *

بهشت برین باد ماوای او * دران روضه آراسته جای او

و چون امیرحسین خبر این واقعهٔ پر وحشت که فی الحقیقة مقدمهٔ ماتمِ دولت و آغاز انهدامِ بنیان رفعت او بود بشنید هم از جهت میل و محبت طبعي که لوازمِ قرابتِ نسبي است خارِ مصیبت و اندوهش در جانِ غمگین نشست و هم ازان جهت که علاقهٔ خویشي سببی که با حضرت صاحب قراني داشت بکلي گسسته شد پشتِ امیدواري و استظهارش بشکست حال پریشانش بزبانِ تحسر و درد بفحوای این نظم نوحه گري آغاز کرد * * نظم *

* خواهر بخاک رفت و برادر پر[(۱)] آذر است *
* بادش بدست و دستش ازین نوحه[(۲)] برسراست *
* و آنکس که خویش بود و باو پشتِ دل قوي *
* بیگانه گشت و این غم ازان غصه بدتر است *

گفتار در لشکرکشیدن حضرت صاحب قران بعزم رزم امیرحسین

(۱) چنین است دریک نسخه و در پنج (بر) بجای پر (۲) چنین است در پنج نسخ و دریک (غصّه) بجای نوحه *

در پاییز (سنة سبع و ستین و سبعمایة) موافق ایت ایل حضرت صاحب قران لشکري گران * * بیت *

همه شیر در بیشهٔ کار زار * نبرد آزمایان خنجر گذار

ترتیب کرده بآهنگِ جنگِ امیر حسین سوار شد و امیر سیف الدین را با گروهی انبوه منغلای ساخته در مقدمه روان گردانید و امیر حسین چون شیر بهرام را بمکر و حیله فریفته در دام تلبیس انداخت و مطیع و منقاد ساخت تصور مي کرد که با حضرت صاحب قران نیز همان منصوبه توان باخت هیهات هیهات * * بیت *

جهان پهلوان شاهِ گردون غلام * ببازیچه سر در نیارد بدام

دریناولا ملک بهادر و عبد الله پسر (۱) او را با عهد نامه پیش آنحضرت فرستاد و سخنان فریب آمیز پیغام داد که تا غایت باتفاق یکدیگر بکلیات امور اشتغال نمودیم و از میامنِ اتفاق گوی تقدم از میدان اقران و امثال ربودیم چنان سزد که فیما بعد همان طریق سپرده شود و برین عهدنامه اعتماد کلي نموده هیچگونه دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور از قهلغه گذشته بایسون مخیم نزول گشت ملک بهادر و عبد الله برسیدند و بشرفِ بساط بوس استسعاد یافته پیغام امیر حسین و عهدنامهٔ او عرضه داشتند و درخواست صلح و آشتي آغاز نهادند صاحب قران

(۱) در بعض نسخ (زبیررا) بجای (پسر او را) *

سعادت قرین از الهام دولت فرصت آیین دانست که * ع *

* تکیه بر عهد وی و باد صبا نتوان کرد *

آن عهدنامه را وقعی نه نهاد و آن سخنان بسمع قبول راه نداد اما یسوریان از بیم آنکه حکایت مصالحت شاید که بجائی رسد اندیشناک شدند و خواستند که از موکب ظفر پناه تخلف نمایند دران حال امیر جاکو و امیر عباس که با بهرام جلایر بخجند رفته بودند برسیدند و باتفاق دیگر امراء مصلحت دران دانستند که کلان تران یسوریان را که اندیشهٔ مخالفت کرده بودند بگیرند رای آفتاب اشراق حضرت صاحب قران که از تایید آسمانی پرتو انوارش در هر کار جز بربهبود نیفتادی بآن معنی رضا نداد و زبان دولت به بیان حکمت بر کشاد و محصلش آنکه این قضیه در صبحِ نهارِ سعادت و اقبال و غرهٔ بهارِ سلطنت و استقلال ما واقع شده اگر بگرفتنِ ایشان گردِ نسبتِ غدر بدامنِ احوالِ ما نشیند دیگران پناه باین درگاه نیاورند و کارِ کشورستانی و جهانبانی چنانچه باید انتظام نیابد کاخِ دولت اگر بر آساسِ نیکوکاری بنا کنند کنگرهٔ قدرش از طاق مقرنس گردون بگذرد و نهالِ اقبال اگر از جویبارِ عدل و احسان آب خورد شاخِ رفعتش میوهٔ کامرانی بار آورد و سایه سعادتِ دو جهانی گسترد و بعد از ارشاد بندگانِ هوا خواه یسوریان را استمالت و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و دیگر لشکریانرا

ببازگشتن رخصت داد و ازانجا بسعادت معاودت نمود قرشي ازفرّ نزول همایونش رتبت سپهر برین یافت و امیر حسین لشکری انبوه جمع آورده با شیر بهرام متوجه آنجانب شد مبارکشاه و شیخ محمد پسر بیان سلدوز روی دل بقبلهٔ اخلاص حضرت صاحب قراني داشتند اما چون سپاه امیر حسین بتعجیل در رسیدند بضرورت با ایشان پیوستند *

ذکر مکر و حیله امیر حسین و فرستادن خضر خزانه دار را بمصالحت جستن

امیر حسین خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود پیش حضرت صاحب قران فرستاد که مخالفت میان ما موجب ویراني مملکت و پریشاني رعیت است و یقین میدانم که جبلت تو بر نیک خواهي مسلمانان و مرحمت با زیر دستان مفطور است و آن معني روا ندارد صلاح دران مي بینم که لشکرِ این جانب در چغانا توقف نمایند و ازان طرف در خزار و هریک با صد مرد در تنگ چکچک بهم رسیم و تجدیدِ عهدِ مصادقت و موالات کرده نوعی شود که بعد ازین مفسدانرا میان ما مجال مداخلت و افساد نماند و تا ما بیکدیگر نمیرسیم مملکت قرار نخواهد یافت صاحب قران صایب تدبیر بنور رای منیر مي دانست که نقد آن عهد را بر محک امتحان عیاري و بنیاد آن پیمان را هنگام آزمایش اعتباری نخواهد بود * * بیت *

زبان مي دهد مار در زینهار * ولی هست دندانِ او زهر دار
لیکن چون امراء متفق الکلمه بران بودند که مصلحت درمصالحت
است و بهبود در موافقت بروفق رای ایشان بنیاد معامله برعهد
و میعاد امیرحسین نهاد و لشکررا درخزار بگذاشت و سیصد
مرد کاردیده مکمل را با اسپان اعتمادی اختیار فرموده روان شد
بعزم آنکه دویست سوار ازبرای رعایت حزم بَدِهٔ نو بگذارد و با صد
کس به تنگ چکچک رود که وعده گاه است و ازان طرف امیر
حسین درنوندالك شیر بهرام را بکشت و همان شد که حضرت صاحب
قران فرموده بود * * نظم *

* تفسیر قضا است قول ارباب دول *
* دیگر نشود هرانچه ایشان گویند *

وسه هزار سوار گزیده بایلغار روانه جانبِ صاحب قران گردانید
تاجیکی ازغلامانِ آنحضرت درمیان ایشان بود بگریخت و بتعجیل تمام
بشتافت که صورت حال بعز عرض همایون رساند و چون آنحضرت
بَدِهٔ نو نزول فرمود آن تاجیک شامگاهي برسید و اتفاقا بردرِ منزل
مبارک نوکري بهرام نام حاضر بود که در تجربه وقایع و حوادث
ممارستی نداشت چون صورت با او بگفت از قلت خرد و خُبرَت
آنرا وقعي ننهاد و پنداشت که چون امراء همه در صلح میکوشند
و این خبر موجب وحشت است نباید رسانید آنشخص را
بزد و براند و خود دم درکشید و سواران امیرحسین سحرگاه چون

سیل شتابان در رسیدند حضرت صاحب قران از حسن اتفاق پیش از وصول ایشان بعزم توجهِ وعده‌گاه سوار شده بود چون از رسیدنِ لشکر آگاه گشت روان براند و چون به تنگ حرم رسید مردمِ خود را گذرانیده راه بر دشمنان ببست و جنگ در پیوست * نظم *

برآمد خروشِ ده و دار و گیر * چو باران ببارید زوپین[1] و تیر

شد از آب گلرنگ شمشیرِ شاه * همه لاله گون خاکِ ناوردگاه

و چون بزخم تیغِ آبدار و قوت بازوی کامگار آن لشکرِ غدار را باز داشت ازانجا روان شد و باز دشمنان حمله آورده جنگ کنان میرفتند تا بموضع قاتلش که هردو آب چکدالیک آنجا بهم میرسد وازانجا مخالفان را یارای پیش آمدن نماند * ع *

* خایبًا خاسرًا باستادند *

و چون خبرِ این غدر بخزار رسید لشکر که آنجا بودند مجموع متفرق شدند * نظم *

* ندانم که این چـرخ گردنده را *
* خم آورده پشتِ شتـا بنـده را *
* چه شد کین شتر کربها درخور است *
* خَرِف گشت یا خود بخواب اندر است *

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك نسخه بجای زوپین (شمشیر) است زوپین بروزن چوبین نیزهٔ کوچک که سرآن دوشاخ باشد و در قدیم بآن جنگ مي کردند *

حضرت صاحب قراني با اندک مردمي که پيش او مانده بودند
از خزار گذشته بقرشي نزول فرمود و با امراء مشورت نموده
مصلحت دران دانستند که از براى محافظتِ حريمِ حرمت
که مدار ناموس و حميت بران است کوچها را نقل کنند بماخان
و در جوار سنجريان که ايشان با حضرت صاحب قران سوابق
هوا خواهي و خدمتگاري داشتند و بر اخلاص و يک جهتي ايشان
وثوق حاصل بود بگذارند و بعد ازان از سرِ فراغِ خاطر روي
همت بتدبير کار دشمنان آرند و چون راى بران قرار گرفت شب
هنگام همان روز چاهِ اسحق را که در برون بوردااليغ واقع است
وعدهگاه ساخته هرکس بمحل و ماواى خود شتافت و مهمات
ضروري را کفايت نموده هم دران شب با کوچ روان شد روز ديگر
لشکرِ امير حسين بقرشي رسيدند و امير موسى و امير هندو شاه
بحصار درآمده بساطِ اقامت بگستردند و چون صاحب قراني
بچاهِ اسحق آمد چندان توقف فرمود که خواص و خدم که وعده
داشتند جمع شدند و ازانجا کوچ کرده بطرف ماخان روان گشتند
و از آب آمويه گذشته بچول درآمدند حضرت صاحب قراني پيش
هريك از ملك هرات و محمد بيگ جون قرباني ايلچي فرستاد
تا بر احوال ايشان اطلاع يابد که در چه مقام اند و از رفتن ايلچيان
تا باز آمدن دو ماه و نيم سرچاهِ شور آب را مخيم نزول همايون
ساخت و دران مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ماوراء النهر

بود و آنجا رسید باز داشت و چون ایلچیان مراجعت نمودند
از لطایف تدبیر که در خاطرِ خطیر نقش بست آوازه انداخت
که ملک هرات ما را طلب کرده است و کاروانیانرا اجازت رفتن داد
و هم دران حال سوار شد و برابر ایشان روی توجه بصوب هرات
نهاد بازرگانان چون بقرشي رسیدند خبر دادند که ایشان بهرات
رفتند پیش ملک امیر موسي بران خبر که جماعتی بی غرض
باتفاق از دیده باز مي گفتند اعتماد نمود و از قلعه قرشي بیرون
آمده لشکررا جمع آورد و با هفت هزار سوار بموضع بیمراغ نزول
کرد و عزم داشت که باوزکند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرای
قوشون و پنج هزار سوار قروناس از پیش امیر حسین آمده بودند
و از خزار گذشته در قرغاشون توپه و گنبد لولي نشسته *

گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشی

قال الله سبحانه و تعالی و من یتوکل علی الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره و قد
جعل الله لکل شیٔ قدرا

مجاري امور عالم و هرچه واقع مي گردد از نیک و بد
و بیش و کم نتیجه تقدیر ملک قدیر است و در حیز تسخیر پادشاه
بی وزیر و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر

* نظم *

اگر پای پیل است و گر پرِ مور * ازو یافت هریک ضعیفي و زور

چو نیرو فرستد بتقدیر پاك * بموري زماري برآرد هلاک

گلِ هر مراد در گلزار اماني از نسیم عنایت رباني شگفتن گیرد و دیگر اسباب درمیانه بهانه و طغرای ظفر و نصرت بر فتح مانه هردولت خامهٔ تایید ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم رقم زند و کثرت لشکر و وفور شوکت درین کارخانه افسانه * * نظم *

* این مستیٔ تومستیٔ مستِ دگر است *

* وین هستيِ توهستیٔ هستِ دگراست *

* رو سر بگـــریبـــان تفکـــر در کش *

* کین دستِ توآستینِ دستِ دیگر است *

پس هرکرا دیده بصیرت از سرمه توفیق روشنائي یابد و پرتو انوارِ این معاني برجامِ فرجام نمای ضمیرِ منیر او تابد بهرکار که پیش آید و بهر مهمِّ خطیر که رو نماید دستِ اعتصام در حبل متین توکل استوار سازد و رایت عزم بقوت بازوی و افوض امري الی الله برفرازد * * نظم *

بیزدان پناهد بهر نیک و بد * بدرگاهِ او استعـــانت برد

هرآینه برحسب و هو حسب من یتوکل علیه بر درِ هر مراد که حلقه آرزو بجنباند بی توقف بکشاید و روی امید بهر جانب که آرد وفودِ مقصودش دو اسپه استقبال نماید *

* نظم *

نشد کس بر اسپِ توکل سوار * که او را نشد صیدِ دولت شکار

دليلي روشن بر درستي و راستي اين سخن صورت حال خجسته مآل حضرت صاحب قراني است كه چون كاروانرا كه توقيف نموده بود اجازت رفتن فرمود و بحضور ايشان متوجه بصوب هرات شد بعد از روان گشتن ايشان بمنزل مبارك مراجعت فرمود چندان توقف نمود كه كاروان ازانجا بقرشي تواند رفت و بعد ازان عزمِ انتقام دشمنان جزم كرده كمرِ كوشش و اجتهاد برميان مردي بست و درانحال زياده از دويست و چهل و سه كس ملازمِ آن حضرت نبودند بر حسبِ اشارت فاذا عزمت فتوكل على الله از كمالِ اخلاص و صدقِ نيت توكل بر خداي نصرت بخش كرده با آن نفر اندك متوجه قرشي شد كه در حوالي آن دوازده هزار سوار با چندين امراء و سردار در كمينِ كين آماده رزم و پيكار نشسته بودند و اين امريست وراى طورِ شجاعت و دلاوري و بيش از اندازه پهلواني و بهادري * نظم *

* هست مخصوصانِ درگاهِ الٰهي را بسي *

* حالهاى بوالعجب كان در نمي يابد كسى *

و چون شبگير كرده بكنار آب آمويه رسيد هم دران شب بنفس مبارك با چهل كس اسپ در آب رانده بشناه بگذشتند و قريه خستار را در ميان گرفتند تا كسى خبر بجائي نبرد و ازانجا كشتيها گرفته بآن طرفِ آب فرستاد تا بقيه لشكر بكشتي عبور نمودند و از خواص دلاوران كه دران يورش ظفر كردار ملازم بودند

سیور غتمش اوغلن بود و امیر داؤد که اویماقش دوغلات بود
و کلان تر خواهرِ حضرت صاحب قرانی قتلغ ترکان آغا در حِباله
داشت و امیرجاکوبرلاس و امیر موید ارلات که دیگر خواهرِ آنحضرت
شیرین بیگ آغا درحِباله او بود و امیرساربوغا جلایر و حسین
بهادر و امیرسیف الدین تکوز و عباس بهادرقبچاق و آقبوغا بهادر
نایمان و محمود شاه بخاري و چون ازانجا روانه شدند شب
به بوردالیغ رسیدند و ایلچیان امیر موسی آنجا بودند ایشانرا
بگرفتند و آن شب بوردالیغ را مرکزوار احاطه کرده آنجا توقف
نمودند و روزدیگر ایوار کرده روی جلادت براه آوردند ودرشب بموضع
قرد کهنه فرود آمدند روز دیگر راهها ضبط نموده کمین کردند وهر
که آمد تا آب بردارد او را موقوف داشته باز نگذاشتند و شب هنگام
بسعادت سوار شده بشیرکنت آمدند امیر جاکو درانجا عرضه داشت
که مصلحت دران مي بینم که متوکلانه بر امیر موسی شبخون
بریم اگر او را بدست آوریم ساحت مراد بپای کامگاري سپریم
حضرت صاحب قراني بترجماني ملهم تایید آسماني فرمود که
مردمِ مابس اندک اند اگرنعوذ بالله چشم زخمي رسد باز جمع
شدن مشکل باشد شما همین جا توقف نمایید تا من بقرشی روم وجای
درآمدن و برآمدن احتیاط نمایم ویراق کاراندیشیده بیایم از هاتف
دولت بگوش همت مي شنید * بیت

چون مهر بخود سپه شکن باش * یاري دهِ خویش خویشتن باش

في الحال بسعادت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله را ملازم
خود ساخته چون برقِ خاطف بقرشي راند و بلبِ خندقِ قلعه
فرود آمد و آبِ خندق بسیار بود اسپانرا بمبشر سپرد و از ممرّ ترناوی
که بر بالای خندق انداخته آب بقلعه میرفت بنفس مبارک
تا بزانو بآب در آمد و دریائي در مختصر آبي روان شده بخاک
ریز بر آمد و عبدالله نیز از عقب شتافته دوم آن یگانه آفاق شد
و چون بدروازه رسیدند که در جانب خزار است صاحب قران
سر افراز دست بر در زد و معلوم شد که پشتش بخاک انباشته اند
باز گشت و اطراف و جوانب بارو را بنظر احتیاط در آورده جائیکه
دیوارش پست تر بود باز جست و عبدالله را نمود که محل
نردبان نهادن اینجا است و هم ازان ممر که آمده بود معاودت
نمود و بتعجیل هرچه تمام تر پیش لشکر شتافت و باز با ایشان
هم دران شب بقرشي راند و چهل وسه کس را بمحافظت اسپان
باز داشت و صد مرد را با نردبانها که از بوردالیغ آورده بودند
از همان راه که فرموده بود بحصار فرستاد و با صد مرد دیگر بدروازه
مترصد فتح الباب دولت باستاد دلاوران که بر حسبِ رای اصابت
شعار بخاک ریز حصار بر آمده بودند در همان محل که عبدالله را
نموده بود نردبانها نهادند و ببالای بارو بر آمدند و با شمشیرهای
کشیده بصوب دروازه شتافتند و چون آنجا رسیدند نگاه بانان را مانند
چشم و دلِ معشوق و عاشق مست و خراب یافتند تیغ ازیشان

دریغ نداشتند ویکی را زنده نگذاشتند و درویش[1] بکه بند دروازه را به‌تبر شکست و حضرت صاحب قران فرمان داد که برغو کشیدند *

* نظم *

بفرمود تا دل پر از کین کنند * دم اندر دمِ نای روئین کنند

و بے توقف باسپاه در قلعه تاختند و به غریو دار و گیر زلزله دران حصار انداختند اهالي قرشي را از نفیر برغو خواب از چشم جسته دود تحیر بمغز بر آمد و تیرِ تدبیرِ صاحب قران کشور گیر از کشاد دولت بر نشانهٔ ظفر آمد لشکرِ منصور بضبط قلعه مشغول گشته زن و فرزند امیر موسی و اتباع او را دستگیر کردند و مردان را در چاه و زندان مقید گردانیدند و محمد بیگ پسرِ امیر موسی که حضرت صاحب قران اورا بعد ازین بشرفِ مصاهرتِ خویش سرافراز گردانید خرد سال بود آنحضرت فرمود که پوشیده مجال گریز دهند تا چون بپدر رسد لشکرش از بیم و هراس پراگنده شوند محمد بیگ در همان شب بپدر ملحق شد اما ایشان ازین معني انهزام بخود راه ندادند و متفرق نشدند امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر کس فرستاد و او را از صورت واقعه آگاهي داد و بیك دیگر پیوسته لشکرها جمع آوردند و باتفاق روان گشته چون روز به‌نیمه رسید با دوازده هزار سوار حصار را مرکز وار درمیان گرفته بودند امیر

---

(۱) چنین است در پنج کتاب و در یک نسخه بجای آن این عبارت است (قفل دروازة را به تبر بشکستند) *

موسی که اوماقش (۱) تایجوت بود مقابل دروازه شهر فرود آمد و ملک با لشکر قروناس محاذي دروازه طرف خزار نزول کرد و حضرت صاحب قران بنفس مبارک محافظت دروازه شهر را متصدي گشت و امیر ساربوغا ملازم بود و امیر داؤد و امیر موید و امیر سیف الدین را بضبط دروازه خزار فرمان داد و سیور غتمش اغلن و امیر عباس و حسین بهادر و آقبوغا و دیگر امراء را دربارو و برجها باز داشت امیر موید ارلات باسي مرد از دروازه بیرون رفت و بران سپاه کینه گذار زد و به تیغِ آبدار آتشبار دادِ مردے داده کارنامه رستم و اسفندیار را در نظرِ روزگار خوار کرد و شصت سر اسپ ازیشان گرفته بحصار در آورد • بیت •

• بفرِشاه برون رفت و رزم ساز آمد •
• سوار کُشته و اسپان گرفته باز آمد •

درین اثنا دورکه بهادر چون دولت از مخالفان روی بر تافته بقلعه درآمد و درسلک بندگان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحب‌قران عزم کرد که همان روز بیرون فرماید و بقوت بازوی کامکار و زخم شمشیر ظفر نگار دشمنان را بروز ستاره بنماید امیر سیف الدین را از قواعدِ نجومي و احکامِ رمل وقوفي بود عرضه داشت که امروز توقف نمودن اولی مي نماید فردا وقت چاشت ساعتي بغایت مسعود

---

(۱) چنین است در شش نسخه موجوده لیکن از لغت ترکي و غیره محقق میشود که قبل میم یای حطي ساکن باید •

است آن سخن محلِّ قبول یافت و عزمِ بیرون رفتن موقوف ماند و از جانب مخالف تیزکجي بهادر با دویست کس همه درها[1] و سپرها برداشته بنزدیک دروازه آمدند و رعایت حزم را شب آنجا بودند و چون رایتِ صبح از کمین گاهِ افق برافراختند ایلچي بوغا بهادر و آقتمور بهادر پول دروازه را بیند اختند و با پنجاه مرد از قلعه بیرون آمده بي‌خبر بر سرِ دشمنان ریختند و به تیغِ سرافشان و خنجرِ جانستان خاک معرکه با خون بر آمیختند * * بیت *

چکا چاکِ خنجر بگردون رسید * ز قرشي روان خون بجیحون رسید

بفرمانِ حضرت صاحب قران علي شاه و درویشک برغوچي با بیست سوار بمعاونت پیادگان سوار افگن از حصار بیرون تاختند و آتشِ کین و رایتِ فتحِ مبین * * مصرع *

* بر افروختند و بر افراختند *

از مخالفان طغي بوغا بهادر با شمشیر کشیده حمله کرد و آقتمور بهادر راه او گرفته بیك ضربش از پا در آورد و در سپاه امیر موسی جواني اوزبکي بود بغایت متهور و دلاور پندارِ پهلواني در دماغ و غرورِ جواني در سر گرزي که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدي در چنگ آهنگِ جنگ کرد قران بوغا از سرِ تهور پیش رفته هردو دست او را چنان بگرفت که پای از جای نتوانست داشت

---

(۱) چنین است درپنج نسخ و دریك نسخه بجای آن (درعها) صحیح کرده شده است *

تا یکی دررسید و او را بشمشیر هلاک بگذرانید * * نظم *

هرآنکو بمردیٔ خود دل نهاد * زناگه غرورش دهد سر بباد

و امیر ساربوغا و ایلچی بهادر کمانِ کین بزه در آوردند و از بالای دروازه تیرباران کردند * * نظم *

زشستِ خدنگ افگنان خاست جوش

کمـــان گوشهـــا گشت همـــراز گوش

هوا پر ز زنبـــــور شد تیــــر پر

خدنگیـــن تن و آهنیـــن نیشتر *

تیرِ بهادران از بالای حصار چون کارِ دشمنان رو به نشیب آورد و جانِ مخالفان از نقبی که پیکان می‌زد بیرون جسته عزمِ عالم بالا میکرد *

* نظم *

ز پیـــکان دلِ جنـگ جویان بخست

ز انبـــوهِ جان راهِ گردون به بســـت

سپاهِ دشمن از بیم تورها انداخته کیپنگها[1] در سر کشیده بجستند و بخندقی که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر منصور ایشانرا ازانجا نیز رانده از خیمهای شان بگذرانیدند و در کوچهای شهر دوانیدند * * نظم *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یك نسخه بجای کیپنگها (کبکها) است کیپنگ لفظ ترکی است بمعنی جامه و کَبَل مرادف کَوَل است بمعنی پوستینی که از گوسپندِ پیر سازند *

گریزان شدند از دلیران همه • چو از شیر غرنده آهو رمه

باز از سپاهِ دشمن توکل با صد مرد از طرفي دیگر حمله آورد و پیادگانِ مخالف دستِ جلادت به تیر باران کشاده لشکرِ ظفر قرین را برگردانیدند صاحب قران کامکار با پانزده سوار از حصار بیرون تاخت و سپهر از بیم بلرزید و فرّ دولتش بهادران را قوتي تازه و شوکتی از نو بخشید ایلچی بوغا و بهرام متوکلانه روی بتوکل نهادند و او پاره دیوار را پناه ساخته بود و نشسته ایلچي بوغا از بالای دیوار شمشیر برو حواله کرد و او سر کشیده رو بگریز نهاد دران حال از جمله دلاورانِ لشکر منصور خراساني نادانسته شمشیر فرود آورد و روزِ حیاتِ بهرام از آسیبِ حسامِ او بشام رسیده کارش تمام شد

ولا مرد لقضاء الله • • نظم •

گر نیست اجل دشمنِ جان یار ملك خوست
چون وعده رسد دوست چو دشمن بکُشَد دوست

آخر الامر از فرِ دولتِ روز افزون امیر موسی با هفت هزار سوار که درین جانب بباد حمله پیاپي آتشِ پیکار افروخته بودند آب روی ناموس ریخته و خاکِ عار برفرقِ روزگارِ خود بیخته از پیش اندك نفری از عساکرِ گردون مآثر پشت دادند و رو بگریز نهادند و مجموع پراگنده و متفرق گشتند اما ملک بهادر با پنج هزار مرد از لشکر قروناس از طرف دروازه خزار هنوز استاده بودند حضرت صاحبقران موید مظفر گیتي ستان با شصت کس روی شجاعت بسوی ایشان

آورد ملک چون دید که آنحضرت متوجه انتقامِ اوست پای قرارش
از جای رفته دستِ عجز در دامنِ فرار آویخت و بی آنکه شمشیر
بر کشد سپر انداخته روان بگریخت و بقبتول خود شتافت که در
گنبد لولي بود حضرت صاحب قران عنان دولت بآن صوب تافت
و چون شیر غران از عقبِ او روان شد ایشان چون سپاهي سپاهِ
آنحضرت از دور بدیدند درانجا هم نتوانستند ایستاد متفرق و پریشان
گشته رو بگریز نهادند زهے عنایتِ بے نهایتِ الٰهي و زهے فیضِ
فضل و رحمتِ نا متناهي که یک کس را بمزید لطف مخصوص
گردانیده آن مایه قوت و شجاعت ارزاني دارد که با دویست
وچهل و سه مرد باختیار نه برسبیل اضطرار روی مقابله و مقاتله
بدوازده هزار سوار خون خوار همه دشمنان کینه دار نهد
وچون برسد بدو شبانه روز شهر و حصار ازیشان بستاند و اهل
و عیال اسیر کرده مال و منال بتالاند(۱) و همه را بزخمِ تیغِ آبدار
آتشبار متفرق و پراگنده گرداند و همچنان بنفسِ مبارک درپي
ایشان تازد و بهادران را اندازد و اسیر سازد و این حکایتي است
واقعي که صحتش بتواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضي ازان
مردم که براے العین این احوال مشاهده کرده اند بي مداهنت
تقریر مي کنند نه از قبیل لاف و گزاف که فردوسي درشاهنامه
برای سخنوری و فصاحت گستری بربعضي مردم بسته و درنظمِ

---

(۱) یعني غارت و تاراج کند و دریک نسخه بجای بتالاند (غارت کند) است ٭

قصه یوسف علي نبينا و عليه الصلوة و السلام خود معترف شده وانصاف داده که * * نظم *

زهر گونهٔ نظم آراستم * بگفتم دران هرچه خود خواستم
اگرچه دلم بود ازان بامزه * همي کاشتم تخم و بيخ بزه
ازان تخم کشتن پشيمان شدم * زبان را ودل را گره بر زدم
که آن داستانها دروغ است پاک * دوصد زان نيرزد بيک مشت خاک
برين مي سزد گر بخندد خرد * زمن خود کجاکي پسندد خرد
که يک نيمهٔ عمر خود گم کنم * جهاني پر ازنام رستم کنم
چه باشد سخنهاي برساخته * شب و روز انديشه پرداخته

و الحق اين معذرت وانصاف ازان بديع مقال بي همال هم ازدلايلِ وفورِ فضل و کمالِ اوست * * نظم *

که جاويد فردوسي آسوده باد * بجائي که نامش بآن مژده داد

القصه چون بنيروي اقبال فرخنده فال رايتِ شوکت و اقتدارِ معاندان که باوج تجبر و استکبار برافراشته بودند نگونسار شد و نقوشِ مباهات و افتخارِ معارضان که باستظهار کثرتِ اعوان و انصار برلوحِ تصور و پندار نگاشته داشتند بآبِ تيغِ آتشبار بکلي شسته گشت لشکرِ مخالف يکبارگي پشت عجز بهزيمت داد و امير و نوکر و سردار و لشکر روي اضطرار بصوبِ فرار نهادند حضرت صاحبقران امير جاکو و امير حاجي سيف الدين را فرمود تا تنگ چکچک تکامشي کرده از گريختگان آنچه توانند بدست آورند ايشان دران باب اندک توقفي

روا داشتند صاحبقران کامیاب چون آفتاب که بي لشکر بر حشر اختر زند و چون شیر که بسر پنجهٔ قوتِ خویش شکار افگند بي درنگ از پي مخالفان تاخت کرد و امیر داوٗد چون ظفر در مقدمه روان شد و از طرفِ یاغی صد سوار دلاور که قفاي لشکرِ خود را نگاه میداشتند از آمدن ایشان آگاه گشتند و دو قوشون شده جُرُنغارِ شان ایلچي بوغا را رانده بر گردانیدند و بُرُنغار بر صاحبقران کامکار حمله آورد نهنگ مردم خوار یعنی شمشیر آبدار آتش کردار در دریاي دستِ حضرت صاحب قراني آغاز سرافشاني کرد ایشان چون پشه از پیشِ باد صرصر چنان گریزان شدند که از مشاهدهٔ آن سپاهِ جرنغار نیز که جلادتي نموده بودند و ایلچي بوغارا رانده از بیم في الحال بگریختند و کوتلها و اسپان ایشان همه بدیگر غنایمِ عساکرِ منصوره مضاف شد * نظم *

بهر جا که رو کرد صاحب قران * ظفر تاخت با او عنان در عنان

و آرزو ملک آغا که دخترِ امیر بایزید جلایر و خاتونِ امیر موسي بود با ملک بهادر همراه گشته گریخته میرفتند صاحب قران فلک اقتدار از عقبِ ایشان روان شد و ملک را آواز داد که از سرِ خون تو اگرچه ریختني است گذشتم عورات را از خود جدا گردان ملک چون مژدهٔ امانِ جان شنید بامتثال فرمان مبادرت نمود و قضیه من نجا براسه فقد ربح را غنیمت شمرده ازیشان جدا گشت و چون باد بشتاب برفت عورات همچنان مي تاختند و صاحب قران سپهر اقتدار یک تنه آفتاب وار ازپي ایشان میرفت و با ایشان نوکري بود عاشق تاز

نام کمان و تیر در دست وگرچه دران کار دستی نداشت و چون
حضرت صاحب قران نزدیک میشد تیر در کمان نهاده مي کشید
و نمي انداخت آنحضرت از اندیشه آنکه او تیر اندازي نیک
باشد و اگر زخمي رسد محل ملامت و سرزنش بود که از براي طمع
در زن و مال زخم خورد احتراز می کرد و بسیار پیش نمیراند
ناگاه از قضا بار گیر جهان نوردش را جوگرفت و برجاي بماند
و دران حال دولتشاه بخشي برسید وسپر در سر کشیده از پي
عورات بدوانید آن شخص که کمان داشت بضرورت تیري بینداخت
و عیب وعارش دران کار ظاهر شد دست از کوشش باز داشت
و با زنان رو بگریز نهاد ودولت شاه هرچند ازعقب ایشان تاخت
نرسید و دران وقت آرزو ملک آغا حامله بود نه ماهه بقومان
آغا و همانا سعادت آن فرزند ارجمند بود و السعید من سعد في
بطن امه که دست تعرض قاصدان بایشان نرسید چه در محکمه
قضا عقد ازدواج آن بانوي عالي شان با حضرت صاحب قران رقم
تقدیر یافته بود چنانچه مشروح بوضوح خواهد پیوست و آنحضرت
از آقوبي که قریب قزلقاق است مراجعت فرموده معسکر ظفر پناه
را از فر نزول همایون بیاراست و امیر جاکو وامیر سیف الدین ازان
توقف که در امتثال امر نموده بودند خجلت زده و پشیمان شدند و تا
فرمان قضا جریان بجا آورده باشند ببالای آب جکدالیک در عقب
دشمنان تا تنگ چکچک بتاختند و هزاره جلایر و جمعي دیگر را

که گریخته مي رفتند باز گردانیده بیاورند * * نظم *

بر هرطرف که چشم نهي جلوهٔ ظفر * و زهرجهت که گوش کني مژدهٔ سرور

حضرت صاحب قران آن زمستان قرشي را بسعادت و سلامت محل
توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان بر حال اهالي
و سکانِ آن دیار انداخت رعایا را استمالت نمود و بسعي درباب
عمارت و زراعتِ ولایات اشارت فرمود ومحمود شاه را بحکومت بخارا
فرستاد تا آن طرف راضبط کرده معمور گرداند و خراج و اموالِ آن
بخزانه عامره رساند و نیکپي شاه را که در خراسان پریشان مي گردید
نشان فرستاده طلب نمود وآمویه را با توابع باو ارزاني داشت واز
میامنِ تربیتِ آن حضرت حاکم جاي خود گشته بضبط آن مشغول شد
و علي یسوري که با یسوریان سرگردان مي‌گشت در بخارا بمحمود شاه
که دامادِ او بود پیوست حضرت صاحب قران چند نوبت علي
و یسوریان را تفقد فرموده طلب داشت و ایشان بسعادتِ امتثال
مستسعد نگشتند و امیر موید حرم خود را شیرین بیگ آغا بطرف
ماخان روان کرد و ترمچي بخشي نیز کوچ خود را با ایشان بفرستاد
و در اثناء طریق راه غلط کردند وبسي اسپ و آلاغ ازان سبب
تلف شد تا کسي را که خبیر بود دران راه بفرستادند و ایشانرا سرکرده
در ماخان به اغرق همایون رسانید *

ذکر لشکرکشیدن امیرحسین بجانب حضرت صاحب‌قراني

چون امیر موسي از صدمهٔ جلادتِ بهادرانِ حضرت صاحب قران

هزیمت یافت با سپاهِ شکسته بسوی امیر حسین شتافت و صورتِ
واقعه را درست باز راند امیر حسین ازان معنی متعجب بماند
و بغایت هراسان و اندیشهٔ ناک شد و بتعجیل هر چه تمام تر لشکر
خود را جمع آورده از سالی سرای متوجه آن حضرت گشت و امیر
اولجایتو اپردی و جهانشاه پسر تایغو و پولاد بوغا و ده هزار مرد
قروناس با امیر موسی از پیش روان ساخت و ایشان از قهلغه
گذشته به نزدیك تنگ چکچك فرود آمدند و به ترتیب کارِ رزم
و پیکار مشغول شدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع
یافت بعزم شبخون متوجه ایشان گشت و از راه یلغوز باغ
که در دشت وراغ در فراز و نشیب آن * * مصرع *
* گفتی که لقمه ایست جهان در دهانِ برف *
بآهن نعل اسپانِ خاره سم سیم برف بر سندان زمین کوفته سکهٔ
چستی و چالاکی زدند و چند کس را از راهِ بالا بزبان گیری ارسال
فرمود تا کیفیتِ احوال دشمنان بتحقیق باز دانند ایشان بیست مرد
از طرف یاغی گرفته بیاوردند و بعد از استکشافِ خبرِ لشکر چنان
معلوم شد که ایشان در شب از تنگ چکچک عبور کرده در جکدالیک
فرود آمده اند صاحب قران کامگار رعایت حزم را باز کسی فرستاد
و بعد از تحقیق به یقین پیوست که امیر موسی و امیر اولجایتو
و دیگر امراء ده هزار سوار مکمل را ترتیب داده بر بالای آق‌قیا صفها
کشیده استاده اند حضرت صاحب قران را دران وقت زیاده از

دویست کس ملازم نبود به نیروی شجاعت صفِ لشکر بر آراست و روی توکل بر ایشان نهاد و چون لشکر یکدیگر را بدیدند از طرفین سورن انداختند حضرت صاحب قراني از الهامِ تایید آسماني اندیشه فرمود * * نظم *

کس از آزمایش نیابد جواز * نشیب آیدش چون رود بر فراز

بعد از چنان فتحي نامدار که تا انقراضِ عالم طغرای کار نامه پادشاهانِ گردون اقتدار و دیباچهٔ مناقبِ جهانداران در هر روزگار خواهد بود اقدام بر چنین جنگي نمودن مصلحت نیست علی الخصوص در مبادي حال چه بتجربه که آئینه یقین نمای عقل است روشن شده که هر دولتِ عظیم که آستینِ مآثرش بطرازِ ثبات مزین و نامه مفاخرش برقمِ دوام مُعَنون خواهد بود مبادي آنرا از تقلباتِ گونا گون چاره نباشد بدر عالم افروز فتح بدر را در عقبِ هلال واقعه جگر سوز احد از کوه بر آمد و آفتابِ جهان تاب سلطنت سلیماني را ابر استیلاء دیو کبر به پیش درآمد * * نظم *

دولت آن به که اُفت و خیز بود * دولتِ تیز رست خیز بود

لا جرم آن حضرت دران حال چون دشمن آگاه شده بود و مجال شبیخون نمانده مراجعت اولي دانست از راهِ کوردنک روانه شد ولشکرِ مخالف بآن غلبه و کثرت اگرچه معاینه دیدند که ایشان اندك نفري بیش نیستند اصلا از جای خویش پیش نیامدند و کس از عقبِ ایشان نرفت حضرت صاحب قران بقرشي معاودت

فرمود و ازانجا متوجه بخارا گشت علی یسوري و محمود شاه اقامت رسمِ استقبال واجب دانستند و بقدمِ عبودیت پیش آمده وظیفه خدمتگاري بجای آوردند و موکبِ همایون بسلامت و سعادت بشهر بخارا نزول فرمود امیر جاکو بسبب آنکه پیش ازین محمود شاه را بردمِ اسپ بسته دوانیده بود و پیش و پس چوب زده ادبي بلیغ کرده بر جانبِ او اعتماد نداشت و بصورتِ دولت خواهي برخاطر خطیر حضرت صاحب قراني مي نگاشت که مصلحت وقت توجه صوب خراسان است و هرچند مبالغه نمود آنحضرت قبول نفرمود امیر جاکو و امیر سیف الدین وعباس بهادر متفق شدند و بے استجازه بطرف خراسان بماخان رفتند بعد از چند روز خبر ببخارا رسید که مغلاني امیر حسین امیر موسی و امیر اولجایتو با لشکرِ گران نزدیك رسیده اند حضرت صاحب قران با علي یسورے و محمود شاه فرمود که صلاحِ دولت و مملکت و مقتضاے شجاعت و جلادت آنست * * نظم *

که ما لشکر از شهر بیرون بریم * بران جنگ جویان شبیخون بریم

ایشانرا قوتِ ارتکاب آن امر خطیر نبود اتفاق ننمودند و عرضه داشتند که ما بندگان مصلحت دران مي بینیم که جای را نگاه داریم و چون دشمن برسد بدفع و معارضه ایشان قیام نماییم حضرت صاحب قران چون آثارِ خوف و بد دلي ازیشان مشاهده فرمود و بر ثباتِ قدمِ ایشان نیز وثوقي نداشت ازانجا نهضت نمود و عازم خراسان شد

و چون بلبِ آب آمویه رسید از اتفاقات حسنه ده کشتي از بالای
آب مي آمد فرمان داد تا آن کشتیها بگرفتند و از آب عبور کردند
و بچول درآمده و از مرو گذشته در ماخان بسعادت و اقبال
به اغرق همایون پیوست *

ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را

چون امیر حسین با لشکر ببخارا رسید علي و محمود شاه باستظهارِ
معاونت اهالي شهر بضبط و محافظتِ حصار مشغول شدند
و لشکرِ بیرون حصار را درمیان گرفته جنگ درانداختند و مردمِ
شهر جلادت نموده از دروازهٔ کلاباد بیرون آمدند و روی جسارت
بمحاربه ایشان نهادند امیرحسین از راهِ خداع و مکر با لشکر هزیمت
نموده تا مزارِ شیخ عالم سیف الدین باخرزي قدس سره باز گشتند
مردمِ تاجیک بتصور آنکه لشکر گریخته میرود بی‌تحاشی با اسلحه
و تبر و فلاخن از پي ایشان بشتافتند لشکر باز گردید و بیک حمله
همه را تا دروازه رانده بسیاری ازان زیاده سر انرا بدست قهر از پا
درآوردند و بقیة السیف که بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون بردند
و تیر و کمان انداخته بسوراخها و کاه دانها خزیدند و دم در کشیدند *

* نظم *

* هر سر سبک که او نه نشیند بجای خویش *

* از دستِ روزگار به بیند سزای خویش *

علي و محمود شاه خواستند که باز حشري جمع آورند و بمحافظت شهر قيام نمايند هرچند دران باب سعي نمودند و مردم را طلب داشتند کسی بسخن ايشان التفات نکرد شب بضرورت دروازه باز کرده بيرون جستند وراهِ ماخان پيش گرفتند آستينِ دولت از دستِ فرصت داده بودند دامنِ عجز بدندانِ اضطرار گرفته ازپی مي بايست دويد *

* نظم *

* شوربختي که دهد دامنِ اقبال ازدست *

* زود باشد که ازان غصه گريبـــان بدرد *

امير حسين بکاول ازعقبِ ايشان روان کرد و تا کنارِ آب تاخته بيشتر نوکران ايشانرا فرود آوردند و تمام اموال و چهارپايان باز گرفتند علي و محمود شاه سوار و جمعی نوکران پياده به بسی مشقت جان بيرون بردند و از آب عبور نموده بچول درآمدند و از مرو گذشته در ماخانِ بسعادتِ بساط بوس حضرت صاحب قران مستسعد گشتند از هرگونه تقصيراتِ خويش منفعل و شرمسار و بلطف و مرحمتِ آنحضرت خوشدل و اميدوار مراحم خسروانه جرايم ايشانرا رقم عفو کشيده نوازش بسيار فرمود و باسپ و جامه سرافراز گردانيد و بعزمِ شکار سوار شده ايشانرا در سلک ملازمان انتظام بخشيد و امير حسين را چون بخارا مسخر شد چند روز درانجا توقف نمود و بعد ازان امير خليل را با ديگر امراء و لشکرے غلبه بمحافظت آنجا باز داشت و بسالی سرای مراجعت نمود و حضرت صاحب قران فرمان داد

تا نیستانهای ماخان را آتش زده بسوختند و چون باز از نو سبز شد اسپانرا فربه گردانیدند *

گفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قران از آب آمویه و گرفتن نیکپي شاه و تاخت فرمودن بر لشکرِ قروناس و شکستنِ ایشان

درین اثنا بمسامع آن حضرت رسید که نیکپي شاه که از میامنِ التفات بندگانِ حضرت از ذل آوارگي خلاص شده و در آمویه و توابع که جای اصلي اوست بعز حکومت تمکن یافته بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی پای از جاده اطاعت بیرون نهاده و سر بطغیان وعصیان بر آورده و هرکرا میداند که احرامِ توجه این حضرت بسته از نوکرانِ آنحضرت وغیرهم مي گیرد ومحبوس داشته نمي گذارد که بگذرد حضرت صاحب قران را از استماعِ این خبر نایرهٔ غضب اشتعال یافت و از راهِ تورت کول با شش صد مرد شبگیر کرده روان شد و چون بلب جیحون رسید هنگام آب خیز بود و سیل بغایت بسیار و نیز *   * نظم *

* بدیدار کُه موج و دریا نشیب *
* بتگ چرخ کردار و طوفان نهیب *
* چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش *
* چو مار از شکنج و چو شیر از خروش *

آن حضرت بنفسِ مبارک محل گذر طلب کرد و نظر احتیاط

بهر طرف آورده و برده از پایان بوردالیغ جای گذار اختیار فرمود و امراء را فرمان داد که با چهارصد سوار بطرفِ نشیبِ آب روان گردند و خود با دویست کس چاشتگاه بر آب زده آخر پیشین ازان جانب بشناه بیرون آمدند و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه اطراف و جوانب آمویه که نیکپی شاه آنجا بود فرو گرفتند و او مردي دلیر بود پهلوان و چابک سوار تیر انداز سخت کمان دستِ جلادت از آستینِ کوشش برآورد اما شامتِ کفران نعمتش دامنِ دولت گرفت و سعادت یاري نکرد اول تیرکه بینداخت زه کمانش بگسست و تیرش بر سپرِ خطای[1] بهادر آمد و دورکه و خطای بهادر در رسیدند و اورا دستگیر کردند سبحان الله زه کمان گوئي از تارِ پیمان خود تافته بود که بس زود بگسست و تیر مکر از چوبهٔ تدبیرِ خود تراشیده بود که بسپرِ خطا باز خورد حضرت صاحبقران فرمان داد تا کشتیها بآن طرف روان کردند امراء با چهارصد مرد که بر حسب فرمان بآن طرفِ آب بودند بکشتي بگذشتند حضرت صاحب قران را در اثنای این احوال معلوم شد که لشکرِ قروناس در نواحی بخارا نشستنه اند همتِ عالي اقتضای آن کرد که بعطفه عناني خرمنِ جمعیتِ ایشان ببادِ تفرقه بر دهد به نیروي تایید شبگیر کرد و بموضع بیرمس بایشان رسید * بیت *

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در سه کتاب دیگر بجای آن (ختای) بتای قرشت است *

دو لشکر چنان درهم آویختند * که از آهن آتش فرو ریختند

تو گفتي هوا لاله کارد همي * ز پولاد بیجاده (۱) بارد همي

بادِ حملهٔ سپاهِ نصرت پناه از گرد راه خاك ادبار بر دیدهٔ شوکتِ مخالفان پاشید و نسیم فتح از مهبِّ عنایت الٰهي بر رایتِ ظفر پیکر وزید امیر خلیل که مقدّمِ لشکر قروناس بود مقهور و مغلوب شد و تمام لشکر متفرق و پراگنده شدند * نظم *

* دولتش بسیار ازینها کرد و تا باشد کند *

* کین هنوز از پرتوِ صبحِ جمالش لمعه ایست *

موکبِ همایون ازانجا مظفر و منصور در کهف حفظ ملک غفور بسعادت معاودت فرمود و از آب گذشته مدت یکماه بر سر چاههای موضع قراول توپه توقف نمود و ازانجا عازم ماخان گشت و نیکپي شاه نقد روان جان بحواله دیوان قهر و انتقام از وجه جنایتِ کفران نعمت بقابض ارواح فرود آورد * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنینش آید پیش *

و هرآینه * نظم *

* هرکو ولي نعمتِ خود روی بتـابد *

* روزی بکشد کیفــرش و چاره نیابد *

گفتار در فرستادن صاحب قران گردون جلالت امیر جاکو را پیش ملک حسین برسالت

(۱) بیای مجهول - سنگریزهٔ ایست سرخ که ما نند کاه‌ربا جذب کاه کند *

چون حضرت صاحب قران از مرو گذشته ماخان مضربِ
خیام نزول همایون گشت امیر جاکو را برسالت پیش والي هرات
ملک حسین فرستاد ملک مَقدَمِ او را باعزاز و احترامِ تمام تلقي
نموده از شرایطِ مراعات و محافظتِ جانب او هیچ دقیقه فرونگذاشت
و نسبت با حضرت صاحب قراني اظهار هواداري و محبت جاني
کرده درباب موافقت و مظاهرت مبالغه ها نمود و استدعا فرمود که
من بسرخس مي آیم اگر ایشان ازان طرف تشریف آرند بنیادِ
مودت و موالات استحکام پذیرد و عقدِ موافقت و ارکانِ معاضدت
بعهد و پیمان موکد و مشید گردد و چون امیر جاکو مراجعت نموده
آن سخنانرا بعرض رسانید و حضرت صاحب قران پیش ازان
مصاحب امیر حاجي برلاس بآن طرف رسیده بود و برعادتِ
ناپسندیده و شیمه غدر که ازان دودمان در هر زمان بظهور آمده اطلاع
یافته چه امیر نو روز پسر ارغون آغا که در زمانِ سلطنتِ قران خان
صاحبِ حَلّ و عقد ممالکِ خراسان بود عمِ ملک حسین ملک
فخرالدین که پدرش ملک شمس الدین کرت او را در قلعه خستار غور
بند کرده بود از پدرش طلب داشت و از قلعه خلاص کرده تربیت
فرمود و دخترِ برادرِ خود را امیر حاجي باو داد و حکومتِ هرات
باو تفویض فرمود و کارِ او ازان تربیت بالا گرفت و چون مزاج
قران خان بافساد بدگویان بر امیر نو روز متغیر شد و برادر و خویشان
اورا در آذربایجان بقتل آورد و امیر قتلغ شاه منکغوت و دیگر امراء را

بقصد امیر نو روز بخراسان فرستاد او بنابر حقوق بسیار که بر ملک فخرالدین داشت و پیوند که با او کرده بود از طوس پناه بهرات برد و ملک فخرالدین با او تجدید عهد کرده بغلاظ ایمان موکد گردانید و با این همه چون امیر قتلغ شاه بدر هرات رسید ملک فخرالدین غدر ورزید و امیر نو روز را بدو سپرد و بقتل آوردند و برادر ملک فخرالدین ملک غیاث الدین که پدرِ ملک حسین بود در عهدِ سلطان ابو سعید با امیر جوپان سلدوز که مربي او بود همان طریقه سپرد و او را و پسرش را جلاو خان که از سلطان ابو سعید گریخته پناه بدو برده بودند و بایشان عهد کرده به بیداد بکشت و عجب تر آنکه امیر جوپان پیوسته نکوهش رای امیر نو روز کردي که بطایفهٔ غدار پناه برد وسعتِ پشتِ اسپ بضیقِ چهار دیوار حصار بدل کرد و خود عاقبت همان کرد که اوکرد بعینه همان دید که اودید اذا جاء القضا عمی البصر * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

واین حکایت در مقدمه بتفصیل گزارش پذیرفته غرض آنکه حزم و کارداني حضرت صاحب قراني بعد از اطلاع برین معاني رخصتِ ملاقات و مخالطت با ملک نمي داد و محاسنِ خصالِ خسروانه روا نمي داشت که مباسطت و توددِ او بعدم التفات واعراض کلي مقابل گردد بنا برین فرزند ارجمند نُور حَدَقه سلطنت و جهانداري و نَور حدیقه ابهت و کامگاري امیر زاده جهانگیر را مبارک شاه سنجري ملازم

کرده پیش ملک فرستاد و بروفق اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها سخنان محبت امیز مهر انگیز اورا جوابي مناسب آن پیغام داد که چون بر دین داري و نیکو کاري ملک وثوق و اعتماد حاصل است فرزند را پیش او فرستادیم و متعلقان را با اغرق درین مملکت خواهیم گذاشت و درخاطر چنان است که عنان عزیمت بصوب دیار اصلي معطوف گردد یقین که دررعایت و محافظت ایشان انچه مقتضاے مکارم ملکانه باشد بظهور خواهد پیوست * * ع *

* نباید از بزرگان جز بزرگي *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قراني بماوراء النهر و شکستنِ لشکرِ امیرحسین

چون سابقهٔ عنایت رباني منشور سعادت حضرت صاحب قراني را بطغرای فحواي بهجت افزاي و جعلناکم خلایف فی الارض موشح گردانیده بود همتِ بلند جنابِ آنحضرت سر نهمت بآن فرو نمي آورد که همچون سلامت جویان بمامضی قرار گرفته بمجرد انتظام اسباب دولت و کامراني قناعت نماید و مانند آسایش پرستان فرصتِ عیش غنیمت شمرده لَذّاتِ جسماني طلبد و بزمِ عشرت و شادماني آراید * * شعر *

نحن اناس نعشق المکارما * لسنا نحب الشعر والمباسما

درین وقت باوجود آنکه تمامت ممالک ماوراء النهر در حوزهٔ تصرف و تسلطِ مخالفان و معاندان بود و در هر موضعی گروهي انبوه از لشکرِ

دشمن ممکن یافته هرکس جاي خود را بجد تمام محافظت مي نمود
صاحب قران سپهر اقتدار عزم آن دیار جزم کرده باستظهار عون پروردگار
سوار شد و باشش صد کس شب گیر کرده روي توکل براه آورد وچون
از آبِ جیحون بگذشتند شبگیر کرده نزدیك صبح به نیستان رسیدند
وان روز دراندرون چهار باغي کمین کرده توقف نمودند تا اسپان از رنجِ
راه برآسودند وازموضع جویباري شبگیر کردند وازطرف خزار قرشي
را درمیانِ گرفتند وجمعي ازنوکرانِ امیر موسیٰ آنجا بودند همه را
دستگیر کرده در قید اسار در آوردند خویشان قیصر وانا بخلك و کوده
و اردو شاه باقوم خود بگریختند ودورکه وشیخ علي بهادر بابا زرگانان
بتصور آنکه از یاغیانند جنگ کردند وغالب شده چهارتنگ کمخا
غنیمت گرفته پیش حضرت صاحب قران آوردند آنحضرت فرمان داد
تا تمام آنرا بصاحبانش باز گردانیدند و بکم و بیش دران تصرفي نرفت
وازلشکرِ قروناس پنج هزار مرد درموضع قوزی مذاق نشسته بودند
وامیر سلیمان یسوری بایشان ملحق شد وبراتخواجه و هندو شاه نیز
بالشکر بایشان پیوستند وانا بخلك وکوده از نزدیك خزار گذشته پیش
ایشان رفتند وحضرت صاحب قراني ازین احوال آگاهي نداشت
آفتاب زردی از قرشي بسعادت سوار شد ونیم شب به نوقت رسید
ودرانجا خبرِ لشکر قروناس وکثرتي که پیش ایشان جمع آمده بشنید
وجانب حزم رعایت نموده في الحال از میان عمارات و دیوارها بیرون
فرمود و آن شب در ظاهر نوقت بصحرا توقف نمود * * نظم *

دگر روز چون گنبدِ لاجورد * بر آورد و بنمود یاقوت زرد

رایتِ نصرت شعار ازانجا بسعادت روان گشت درین اثنا امیر جاکو از اسپ بیفتاد و چنان آزرده و مجروح شد که مزاجش از نهجِ استقامت انحراف یافت حضرت صاحب قران سي سوار مکمل همراه او کرده بماخان فرستاد و روی همت راسخ آساس بجنگ قروناس آورد امراء و بهادران همه دران عزم متفق و یکدل شدند مگر علي یمورى که آن رای را مستصوبِ نبود و مصلحت نمي دانست خویشانش این معني بعرض صاحب قران رسانیدند و آن حضرت اورا بجبر تکلیف کرده سوار ساخت و شیخ علي بهادر و آقبوغا بهادر را با شصت مرد برسم منغلای روان گردانید و از جانبِ مخالف هندو شاه با سیصد سوار مقدمهٔ لشکر بود منغلای جانبین بهم رسیده دریکدیگر آویختند و ببادِ حمله آتشِ پیکار افروخته بآبِ تیغ خاکِ معرکه با خون بر آمیختند * * نظم *

چو ابر و هوا درهم آویختند * چو باران زتن خون فرو ریختند

زخونِ دلیران و گردِ سپاه * زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

تاییدِ آسماني سپاهِ حضرت صاحب قراني را با قلتِ عدد فتح و فیروزی کرامت فرمود و منغلای دشمن را رانده بقُول ایشان رسانیدند وچون این فتح روی نمود آنحضرت فرود آمد و اسپانرا آسایش دادند و در همان روز وقت پیشین بسعادت سوار شد وشش صد مرد را هفت قوشون ساخت و چون سپاهِ ظفر پناه از معارضان بعدد بسیار

کم بودند لشکریان را دل داده استمالت نمود و جهتِ ترغیب ایشان بکوشش و نبرد بلفظ گوهر بار در آورد که امروز روزِ بزم و عشرتِ مردان است * نظم *

* بزمِ مردان عرصهٔ رزم است و عشرت داروگیر *

* باده خونِ دشمن و جامِ دمادم تیغ و تیر *

و امیر داؤد و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر سیف الدین و عباس بهادر و آقبوغا بهادر و هندو و ایلچي و دورکه و شیخ علي بهادر و علي یسوری و جوبین و محمود شاه هریك را بجاي خود باز داشت و بنفس مبارک بقراولي پیش رفت و چون یاغي نزدیك رسید جرنغار و برنغار تربیت داده قُوْل را بفرِّ شکوه خویش بیاراست و فرمود که هنگام جنگ باید که سه جوق شده حمله بریم و چون سپاهِ طرفین دستا دست شدند مولانا بدر الدین و پسرش بگریختند و علي یسوری با دو نوکر رو بگریز نهاد حضرت صاحب قراني بتایید رباني حمله کرده * نظم *

در افگند خود را دران کارزار * چو شیری که گور افگند در شکار

چو خورشید تیغش درخشنده شد * عدو چون ستاره پراگنده شد

کسي را که ایزد بود کارساز * زیاریٔ لشکر بود بي نیاز

شکست آن جهان جوی نصرت پناه * چنان لشکری را باندک سپاه

لشکری بآن کثرت و شوکت ساعتي داد مقاومت ندادند و ازیك حمله صاحب قران گیتي ستان پشت فرار نموده رو بهزیمت نهادند سپاهِ

ظفر پناه نگامشي کرده تا جکدالیك برفتند و کلانتران ایشانرا بدست آورده بسي غنایم از چهار پاي و غیرِ آن بگرفتند *

* بیت *

جو آن بدسگالان هزیمت شدند * سپه بي نیاز از غنیمت شدند

ازانجمله اولجایتو طایخاني وپولاد که با حضرت صاحب قراني سوابق دوستي و اخلاص داشتند درینولا با مخالفان موافقت نموده آمده بودند لشکریان ظفر قرین ایشانرا به تیغ کین بگذرانیدند و سرها بریده پیش صاحب قران آوردند و وقوع این حال از کمالِ مرحمت و افضال بر خاطرِ همایونش گران آمد و فرمان داد تا جسد ایشانرا بشهر کش نقل کنند وعلماء وصلحای آنجا برایشان نماز گزارند وبا وجود عداوت و عصیان که ازیشان بظهور انجامیده بود حقوق دوستي سابق باین مرتبه رعایت کرده شد *

* نظم *

بروزگار همایونِ او محقق شد * که چیست معني لفظِ مکارم الاخلاق

و بعد ازان فتح ارجمند همت عالي عزم آن کرد که دشمنان را مجال نداده برانند و بجلکای حصار رسانند و لشکرِ آنجا جمع کرده رو بجنگ امیر حسین آورند قوتِ قلبِ امراء برفعتِ همتِ آن حضرت وفا نمي کرد باتفاق زانو زده عرضه داشتند که درخواست هواداران دولت خواه و صواب دید بندگانِ درگاه آنست که این عزیمت فسخ پذیرد و عنان توجه بصوب سمرقند معطوف گردد عواطف خسروانه سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قراني بجانب سمرقند بسعادت و كامراني

صاحب قران كامگار لشكر كش و نواحي آن جمع آورده متوجه سمرقند شد و ترماجوق ايغور و طغي شاه را در ولايت كش باز داشت تا بضبط اموال ديواني قيام نموده بسويّت و راستي از رعايا مستخلص گردانند و چون رايت نصرت شعار بحوالي سمرقند رسيد اوج قرا بهادر باسپاه امير موسى بيرون آمد و كنار آب رحمت گرفته باستاد حضرت صاحب قران لشكر ظفر قرين را مرتب داشته ميمنه و ميسره بياراست و بنيروي دولت قاهره بيك حمله همه را متفرق گردانيد و آقتمور بهادر از عقب اوج قرا شتافته شمشيري زد اورا كه تمام تيرهاش قلم شد و اوج قرا بهادر از بالاي زين خود را پيچيده شمشير حمايل دار فرود آورد وبرسر اسپ آقتمور بهادر زد چنانچه اسپ از پاي درآمد و سوار پياده ماند و اوج قرا گريخته بشهر درآمد صاحب قران نصرت قرين بموضع رتين نزول فرمود و اوج قرا يكهزار و پانصد مرد مرتب و مكمل ساخته بآهنگ جنگ بيرون آمد سپاه ظفر پناه صاحب قران گردون اقتدار چون شير غران ببوي شكار روى جلادت بايشان نهادند ايشان ازغايت خوف و هراس پيش از جنگ بگريختند * * نظم *

نيارست دشمن توقف نمود * رخ ازدور بنمود وبرگشت زود

وچون لشكر گريخته بمحلهاى شهر رسيدند ودربندها را تنگ كرده بودند و كوچها را چوب انداخته چنانچه سوار را مجال گزار نبود از

غایتِ دهشت و ترس اسپان را با زین بتعجیل مي کشیدند و تمام زینها شکسته شد و نکبت زده و مقهور بشهرِ در آمدند * * نظم *

چونکبای نکبت بایشان وزید * گریزنده هرکس بکنجی خزید

حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال چند روزی در سغد جنت مثال بموضع فرین کذت و ساغرج توقف فرمود درین اثنا استماع افتاد که اولجایتو و پولاد بوغا با لشکرِ قروناس متوجه شده مي آیند بعد ازین خبر طغي شاه از کش گریخته رسید و تقریر کرد که جمعي بی خبر بر سرِ ترماجوق تاخته او را گرفته اند و بقتل آورده حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نمود و با لشکرِ بهرام انتقام بکنار آب یام فرود آمد و ارغون شاه بوردالیغي که اورا بخبر گیری فرستاده بود بیامد و یکي را گرفته بیاورد و چون ازو خبر پرسیدند زانو زده جواب داد که اولجایتو و پولاد بوغا بآب توم نشسته اند و امیر حسین با لشکرِ گران بقرشي رسیده در آینه رای صواب نماے حضرت صاحب قران که بصیقل توفیق جلا یافته بود مصلحتِ وقت چنان روی نمود که بحکم الامور مرهونة باوقاتها چند روزي با روزگار سازگاري کرده شود تا هنگامِ آن در رسد که دشمنانرا بحسام انتقام سزای لایق درکنار توان نهاد و ما ذلک علی الله بعزیز * نظم *

یاقوت همي قیمت ازان افزاید * کز سنگ بروزگار بیرون آید

بنابرین لشکریرا که از کش و آن نواحي جمع آورده بود رخصتِ مراجعت ارزاني داشت و با شش صد سوار که ازان سوی آب

باز ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بطرف پایان آب سمرقند روان
شد و امیرحسین پیش ازین بامیرموسی پیغام کرده بود که سرِ راه
حضرت صاحب قرانی بگیرد و امیر موسی و اوج قرا بهادر با لشکر
در کوکلدار آچیغی فرود آمده بودند و جنگ را آماده گشته و چون
آنحضرت برسید لشکرِ فیروزی آثر حمله کردند و ایشان چون پشه از
پیش باد صرصر جسته رو بگریز نهادند و بهزار حیله خود را بسمرقند
انداختند حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت شبگیر کرده بساغرج
راند و سحرگاه اسپان را آسایش داده سوار شد وشب هنگام درقرچق
فرود آمد زمانی برآسود و ازانجا کوچ کرده وقت صبح در موضع
توه پونی نزول فرمود و چاشتگاه ایوار کرده شب در میان بکوکنك
رسید و از آبِ خجند گذشته شب آنجا توقف فرمود و چون کیخسرو
وبهرام جلایر که پیش خانِ جته رفته بودند ازانجا کوچون تمور وشیراول
را سر کرده هفت هزار مرد جته آورده بودند و در تاشکنت نشسته
حضرت صاحب قران روی توجه بآن صوب آورد و چون فرمانِ خان
نفاذ یافته بود که لشکر وایل آن ولایت پیش بهرام جمع شوند او
بحکم یرلیغ دران ولایت مستولی شده بود و چون هوای تاشکنت از
غبار موکب همایون آن حضرت عطرسا گشت وبهرام پیش ازین
نسبت با حضرت صاحب قرانی دم از موافقت و هوا داری میزد
و بر مخالفتِ امیرحسین با آن حضرت عهد بسته بود و بتقویت
و معاونتِ بندگان حضرت صاحب قران بر ایل و تومان خود حاکم

شده و بر معارضان غالب آمده درین ولا تصورِ بندگان حضرت آن بود
که او حقوق سابق مرعي دارد و بعهدِ خود وفا نموده در معامله
معارضه و مقابله با امیر حسین بجان بکوشد و او خود اصلا ازان در
در نیامد و نسبت با حضرت صاحب قران رسم خدمتی لایق بتقدیم
نرسانید و با این همه مواضعي که دران نواحي بخاصه شریفه
آنحضرت تعلق داشت بعلت آنکه مال از برای خزانه خان جمع
مي کنم تصرف مي نمود * * نظم *

گفتم که لب تو جان فزائي گندم * افسوس که طرهٔ تو دل نیز ببرد

لا جرم غیرتِ حضرت صاحب قران زبان عتاب باو برکشود و فرمود
که من بسبب موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین آغاز
کردم و بسي خرابي ازان ممر بولایت راه یافت و رعایت جانب
دوستي نموده ترا ازان حال که خود میداني بحکومت رسانیدم و بر
معارضان غالب و مسلط گردانیدم و امروز که اندک قوتيِ داري
باعتماد عهد و پیمانِ تو اینجا آمدم و مروت و مردي تو این است
امید بکرم خدای مراد بخش دارم که ترا دگرباره بر درِ خود خوار
و محتاج به بینم وعن قریب چنان شد * * مصراع

* و آن خود چه مراد بود کو جست و نیافت *

و امیر کیخسروِ از مقدمِ حضرت صاحب قران مبتهج و شادمان گشته
آنحضرت را بخانه برد و طوي داد وآنچه از وظایف هوا خواهي
و جانب داري تواند بود بجای آورد و امیر کیخسرو دران وقت

که پیش توغلوق تمور خان رفته بود خان او را بدامادی خود گرامی
گردانیده بود و تومان قتلغ دخترِ عم زادهٔ خود بیسون تمور خان
ابن ابوکن را باو داد و او را ازان حرمِ محترم صبیهٔ بود رقیه خانیکه
نام حضرت صاحب قران درین ولا او را برای فرزند ارجمند امیر زاده
جهان گیر خواستاری فرمود و بساط عیش و کامرانی گسترده مدت
یکماه بعشرت و شادمانی گذرانیدند *

ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت صاحب قران و شکسته باز گشتنِ ایشان

درین وقت خان و امیر حسین با لشکری بے قیاس
از قرونقاس از شهر سبز گذشته سالار بلاق را مخیم نزول ساخته بودند
و امراءِ معتبر مثل امیرموسیٰ و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و اولجایتو
پسر اپردی و دیگر بهادران را با بیست هزار سوار بعزم رزم حضرت
صاحب قران از پیش فرستاده و ایشان از سمرقند عبور نموده در کنار
آب بلنغور فرود آمده بودند و چون امیرموسیٰ و دیگر امراء و بهادرانِ
آن سپاه بکرات از حضرت صاحب قران دست بردها دیده بودند
و هراسِ لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته سه فوج لشکر از پیش
روان کرده بودند تا هر گروهی بر سرِ راهی نشسته بمحافظت آن طریق
قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد بموضع سوزن گران آمده بود
و آن را نگاه می داشت و جهانشاه با هزار و پانصد سوار در رباط
ملک بود و خرمس با هزار مرد در موضع دزق راه تبي قذق محافظت

مي نمود صاحب قران گردون اقتدار چون همگي استظهار بعون عنايت پروردگار داشت از بسياری سپاهِ دشمن انديشه نمي كرد *

* نظم *

چو سرسبزيش داد يزدانِ پاک * ورا از سپاهیِ دشمن چه باک
يکی تن که با او بود کردگار * نبايد که انديشد از صد هزار

درين حال باتفاق کيخسرو دو هزار مردِ جته همراه کرده روی توکل بدفع مخالفان نهادند و آن حضرت با پانصد مرد از پيش روان شد و ازموضع خاوص بيرون آمد و از آبِ خجند گذشته شبگير کرد و برجهانشاه و سپاهِ او شبخون آورد و ايشان را متفرق و پريشان گردانيد و هم دران روز بموضع دزق تاخت و خرمن را رانده وکوفته تمامي اموال ايشانرا ببادِ تاراج برداد و درانجا زماني توقف فرمود تا اسپان بياسايند و سيصد مردِ جته را با غنيمتها که فتوح روزگار شده بود همانجا بگذاشت و بياری تاييد رباني پای عزم در رکاب توکل آورد و با دويست کس روی همت ملکانه بسوی ملک بهادر نهاد و سي مردِ جلد کار ديده از پيش روان ساخت و دوکس را از طرفِ دست راست و دوکس بطرف چپ بقراولی بفرستاد و بنفس مبارک با صد و شصت و شش سوار در عقب ايشان براند مخالفان چون سي مرد آراسته ديدند که بي انديشه مي آيند انديشناک شدند و گمان بردند که مگر لشکرِ مغول رسيد وغلبه درعقب است سپاه ملک بهم برآمد و روی بگريز نهاد لشکرِ منصور از پی ايشان تاخته دران چول بسياری از ايشان

را فرود آوردند و چون گریختگان با میر موسی و شیخ محمد و اولجایتو رسیدند ایشانرا بیم و هراس صاحب‌قران در دل وجان قرار گرفته بود *

* مصرع * * گلِ نم دیده را آبی تمام است *

با وجود آنکه بیست هزار مرد مکمل داشتند خوف برایشان غالب گشت و هم دران شب بی توقف شبگیر کردند حالت یوم یفر المرء من اخیه صورت حال ایشان شده کس بکس ناستاد وهر یک از بیم جان بیخود ولرزان می‌تاختند تا پیش امیر حسین دریندولا امیر کیخسرو از عقب حضرت صاحب قرانی کس فرستاد که لشکرِ جته مسلمانان را غارت کرده و برده گرفته از دزق باز گردیدند و من باصد مرد در رباط منتظر شما نشسته‌ام از وصولِ این خبر گرد ملال بر خاطرِ مبارک آنحضرت نشست و روان بازگشته بامیر کیخسرو پیوست وفرمود که مسلمانان را در دست کافران اسیر گذاشتن روا نباشد و چون رای عقده کشایرا بر تدارک آن واقعه گماشت صلاح دران دید که شصت مرد گزیده کاردان را بفرستد تا از طرفِ کوه خود را بلشکرِ جته نمایند باشد که ایشان متوهم‌شده بشتاب بگریزند واسیران را بآسان تر وجهی از ربقه تسلطِ کفار خلاص توان کرد آن تدبیر صورت تقدیر بود که خامه عنایت پروردگار بر لوحِ ضمیر آن موید کام گار نگاشت همان که آن شصت مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه بنمودند لشکرِ جته اسیرانرا باهرچه غارت کرده بودند بگذاشتند و بی‌توقف بتاخت بگریختند سپاهِ منصور اسیرانرا با غنایم بی زحمتی بدست آورده

مراجعت نمودند و بدان تدبیرِ لطیف اسیرانِ مسلمانان از تعرض استیلاء کافران خلاص یافتند * * نظم *

نه بر حدیقهٔ رایش وزیده باد غلط * نه بر صحیفهٔ عزمش نشسته گرد فتور

حضرت صاحب قران بعد ازان نهضت فرمود و از آبِ سیحون عبور کرده در موضع خمرک نزول فرمود چون امراء و لشکریانِ امیر حسین شکسته و برسوائی خسته و پریشان و تازان پیش او رسیدند آتشِ خشمش بر افروخته رایتِ ملامت و زجر بر افراخت و ایشان را سر زنشها کرده گناه گار ساخت و خود از سرکین چون شیر غرین باخان روان شد و چون بآق کوتل رسید از تمام لشکر ده هزار مرد نام دار که در شجاعت و مردانگي هریک خود را ثالثِ رستم و اسفندیار مي دانستند بتعیین برگزید و ایشانرا بر جنگ تیزکرده این سخن گسترید * * نظم *

که باید که مردانه جنگ آورید * جهان برجهان جوی تنگ آورید

و برسم منغلای روان ساخته مبالغه کرد که بتعجیل از آبِ خجند بگذرید و آتشِ کین را بباد حمله افروخته با دشمن نبرد آورید * نظم *

سرا سر همه دل پر از کین کنید * زکین ابروان را پر از چین کنید

گفتار در گریختنِ لشکر امیرحسین از هیبتِ حضرت صاحب قرانی و بازگشتنِ امیرحسین

چون خبرِ توجه لشکر امیر حسین بحضرت صاحب قران رسید

شامگاهي بود جهان از فراقِ آفتاب و ترا کم حجاب چنان تاریک
که فلک با چراغِ ماه راه نمي‌دید وسحاب از دیده ودم حسودِ
دولت روز افزون مایه گرفته برقي عظیم مي بارید هوا چون راي
مخالفان تیره تر از قار و ابر چون دستِ دریا نوال صاحب قران
سیم بار *   * نظم *

* هوا پرز میغ و زمین پرز برف * زلب ره نبردي سوی گوش حرف *

عالي حضرت گردون صولت *   * بیت *

دران حال شد بي توقف سوار * به نیروے تایید پروردگار

و امیر کیخسرو چون دولت درین کاریار و باتفاق با پانصد مرد روے
توکل براه آورده نیم شب بگذار بارسین رسیدند و گذارها را گرفته
فرمان شد تا برغو کشیدند و چون قوتِ دولت آسماني هیبتِ حضرت
صاحب قراني در دلها انداخته بود چنان لشکري بآن کثرت و شوکت
چون رَمَه وحش بمجرد آوازي بهم بر آمدند وهم دران شب از کنارِ
آب شبگیر کرده بازگشتند و پیش امیر حسین رفتند *   * نظم *

سپه گشته پیشِ سِپَهبُدْ خجل * سِپَهبَد هم از بختِ خود منفعل

و درین اثنا بهرام جلایر بي اشارت و استصوابِ حضرت صاحب قران
کامیاب و کیخسرو از تا شکنت با لشکر جته باز گشت و بجانب
سیرام رفت و چون اغرق صاحب‌قران و ازان[1] کیخسرو پیش بهرام بود

---

(۱) چنین است در پنج نسخهٔ و در یك نسخهٔ لفظ (ازان) قبل
کیخسرو نیست *

ایشان نیز از عقب با مردمِ خود عنان عزیمت بآنصوب تافتند و چون بسیرام رسیدند در قریه چمي کنت اغرق خود را یافتند و بهرام پیش از وصول حضرت صاحب قران ازانجا رفته بود آنحضرت ساربوغا و آقبوغا بهادررا بجانب جته پیش امیرشمس الدین و حاجي بیگ فرستاد بطلبِ لشکر وبعد از تامل واستشاره در اختیار موضعِ قشلاق کیخسرو باترار رفت و حضرت صاحب قران با شش صد مرد خاصه بازگشته زمستان بسعادت و اقبال در تاشکنت که فردوسي در شاهنامه آنرا بهشتِ کبك خوانده وچاچ و شاش نیزکویند بگذرانید خانِ وامیر حسین چون درین مدت هرچند کوشیدند دست سعي شان بدامن مراد نرسید ودر عرصه معارضه هرمنصوبه که از وفورِ شوکت وکثرتِ سپاه به نشاندند به بیذق تدبیرے که دولت حضرت صاحب قرآني فرو کرده ازهم برشد درین هنگام که لشکرِ زمستان هجوم کرد و بساط کافوري برف در بسیط گیتي بگسترد بضرورت باز گشتند و در سمرقند پولاد بوغارا با جمعی بهادران بضبط آنجا بگذاشتند وخود باخان بارهنگ سراي رفتند و فصل زمستان دران جا بسر بردند *

گفتار در مصالحت امیرحسین و حضرت صاحب قرانی

چون فصل شتا بآخر انجامید و رسولان صبا وشمال آوازهٔ رسیدنِ لشکربهار دراند اختند ونصیحت گویان قمري وهزار درباب مصالحتِ

گل با خار فصلها پرداختند سار بوغا و آقبوغا بهادر که حضرت صاحب
قران ایشان را بجانب جته فرستاده بود باز آمدند و خبر آوردند
که از جته لشکري انبوه میرسد وچون آنحضرت بحقیقت صاحب
قران بود و موید من عند الله و درهر وقت باندك سپاهی لشکرهاي
گران مي شکست وبی کثرتي کارهای بزرگ از پیش مي برد
وامور غریب از دولتش بظهور مي پیوست امیرحسین را دایماً دل
درتدارک خاطر او بود و درباب مصالحت با او سعي مي نمود وچون
اول بهار شد وخبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت خواهد
آمد اندیشه کرد که اگر از جانب جته لشکري به سپاه او پیوندد کوه
آهنین بمثل پیش باد حمله اش پره کاهي نسنجد و مارا بکلي
دست از جهان ببایدشست ودل از جان برگرفت * * نظم *

* آنکه بي لشکر ازین گونه جهان برهم زد *

* چون سپاهش برسد خود که تواند دم زد *

وصلاح دران دانست که بعلماء و مشائخ خجند و تاشکنت توسل
جسته ازیشان استدعاء نمود که باتفاق با حضرت صاحب قراني ازدرِ
دینداري و مسلماني درآمده معارضه ومجادله که درمیان
ایشان است بموافقت ومصالحت رسانند و غبارِ وحشت و آتشِ
فتنه که درمیان برخاسته وبر افروخته است بزلال موعظت و نصیحت
فرو نشانند اصحابِ درس و فتوی و اربابِ زهد و تقوی بمقتضای
نص وان طایفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما

دُرّاعهٔ موافقت پوشیده دست صلاح از آستین صدق بر آوردند و بپای
اخلاص پیش آن سرور صاحب قران آمدند و بعد از تقدیم مراسم دعا
و ثنا عرضه داشتند که چون بندگان را کمال دانش و دین داری
و مرحمت و نیکو کاري حضرت صاحب قران بیقین معلوم است
به درخواست حاجتي که متضمن خیرو صلاح دنیوي و اخروي
مسلمانان مي دانند جسارت مي نمایند حال آنکه مخالفت
میان شما و امیرحسین خود موجب ویرانی مملکت و پریشاني
رعیت است و چون ستیزه بجای رسد که شما لشکر بیگانه را درین
دیار راه دهید دستِ تعرض کفار بخون و مال مسلمانان دراز شود
و اگر ایشانرا غلبه و استیلائی که مبادا هرگز دست دهد با شما
هم وفا نکنند * * نظم *

ستیزه بجائي رساند سخن * که ویران کند خاندانِ کهن

امید بتوفیق الٰهي که پیوسته رفیق حال شما بودهٔ و خواهد بود
چنان است که بر حسب فرموده والصلح خیر زنگ کدورتي که بر
آینه مصادقت و دوستي طرفین نشسته بمصقل مصالحت جلا
پذیرد تا عرایسِ مصالحِ ملک و ملت و سلامت وامنِ لشکري و
رعیت در صفای آن چهره بنماید واز حسنِ اتفاق دران نزدیکي
حضرت صاحبقران بخواب دیده بود که در آبِ خجند سیل بسیار
درآمده بود و او درمیان آب بر سرِ چوب پاره نشسته بودی و بسجده
درافتاده و از فریادرس درماندگان خلاص و نجات طلبیدی و از غایت

دهشت از خود غایب شده و چون چشم باز کردي خود را بساحل
آب دیدي از طرف سمرقند و در عقب نظر کردي دریا همچنان
جوشان مشاهده نمودي و چون از خواب برآمد رای مبارکش بالهام
دولت آن سیل جوشان را بلشکر تعبیر فرمود و صورتِ نجات که در
جانب سمرقند دیده بود دانست که آنچه مراد است هم ازان طرف
بحصول خواهد پیوست در خاطرِ خویش روی توسل و امیدواري
از جانب جته بکلي گردانید چون درین هنگام آن گروه گزیده مصالحت
التماس نمودند و دران باب مبالغه فرمودند در محکمه رای صواب
نمای آنحضرت بدو گواه عدل ثابت شد که خیر در سلوک جادهٔ
موافقت و مصالحت است و چون خاطر شریف بران نهاد اندیشه فرمود
که اگر جمعی درمیان آمد و شد نمایند و گفت و گو کنند این کار
مدتی در حیز توقف و تاخیر بماند همان به که خود پیش امیرحسین
روم و بحثی که باشد رو برو گفته و شنیده هرچه زودتر غبارِ کدورت
از میان برخیزد *   * بیت *

هزبراني که شیرانِ شکارند * پیامِ خود بپای خود گذارند

لاجرم نوکري پنجشنبه نام را جهت اعلام قصدی که فرموده بود
پیش امیرحسین فرستاد و بنفس مبارک چنانکه شیمه و وارِ آن
موید کامگار بود که کارهای کلي همه بنفسِ همایونِ خود ساختي
روی صدق بسوی کعبهٔ صفا نهاده بی توقف و اندیشه روان شد و از
سیحون عبور کرده متوجه سمرقند شد و چون بآنجا رسید و آفتاب

غرهٔ مبارکش ظاهر شهر سمرقند را منور گردانید وقت طلوعِ آفتاب
بود خواست که بشهر در آید شخصی از شهر بیرون آمد و خبری
غیر واقع رسانید که امیر حسین وفات یافته است حضرت صاحبقران
بعد از استماع آن سخن بشهر در آمدن مصلحت ندانست عنان توجه
بصوب شادمان تافت و چون بشادمانی بشادمان رسید با چند
قوشون از لشکرِ امیرحسین که از مقابل می آمدند دوچار خورد
و چون روی قصد بآن حضرت نهادند دفع صایل را بنیروی تایید
حمله کرد و ایشانرا رانده منهزم و متفرق گردانید و ازانجا بآبِ یام آمده
نزول فرمود و زمانی توقف نمود تا اسپان چریده سیر شدند وبسعادت
سوار شد و چون بموضع نیازي رسید امیر موسی هزاره غانچي
که تعلق بخاصه او داشت و دیگر سپاه جمع آورده با لشکری پیش
آمد بهادرانِ این طرف او را از قصد و نیتِ حضرت صاحب قران
خبر دادند که عزم ملاقات امیرحسین دارد تا کدورتی که درمیان آمده
بصفا مبدل شود امیر موسی بکثرت لشکر مستظهر بود آن سخن
مسموع نداشت غافل ازانکه عمده درباب محاربه و جنگ مردي
و مردانگي سردار است نه بسیارے لشکرِ جرار * مصراع *

* پشتِ سپه گران سواري دارد *

و با آنکه چند بار خود را آزموده بود باز لشکر آراسته آهنگ جنگ
کرد حضرت صاحب قران امیر سیف الدین و خطای بهادر را با
پنجاه مرد فرستاد که از عقبِ ایشان درآمده حمله آورند و بنفس

مبارک با هفتاد کس پیش ایشان بگرفت لشکرِ امیر موسی چون دیدند که سپاه از پس و پیشِ ایشان درآمد و دست برد این سپاه بکرات دیده بودند و مرارتش چشیده فی الحال منهزم شدند کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة متفرق و پریشان گشتند لشکرِ منصور از پی ایشان روان شده بسیاری را بتیغِ قهر بگذرانیدند بسی را فرود آورده از قتل در گذرانیدند و درین اثنا حضرت صاحب قرانی جهت تفقدِ دولتخانه ارغون شاه بوردالیغی را با بیلاکاتِ لایق بجانب ماخان روان فرمود و درین حال از پیش خبر آمد که لشکرِ امیر حسین رسید حضرت صاحب قرانی مراجعت نمود و همان شش صد مرد را مرتب داشته بر بلندی باستاد و لشکرِ قروناس سی قوشون سواران گزیده میمنه و میسره آراسته در رسیدند و در مقابل صفها برکشیدند و از جانبین سورن انداختند * نظم *

خروشی برآمد ز هردو طرف * که لعلی شد از بیم دُر در صدف

حضرت صاحب قران با سپاهِ ظفر پناه زمانها توقف نمودند تا آن بهادران بکاری که این راه از برای آن پیموده اند و زحمت کشیده در آیند و دست بکشایند کسی سر بر نیاورد و پای پیش نه نهاد آنحضرت ایشان را بگذاشت و با دلاورانِ خویش مراجعت نمود و شبگیر کرده از آبِ کوهک بگذشت و سحرگاه بقینار شقشار نزول فرمود چون پیش ازین نوکری پنجشنبه نام بسالی سرای پیش امیر حسین فرستاده بود که سخن مصالحت برساند دران موضع

بانتظار معاودتِ او توقف نمود چون پنجشنبه باميرحسين رسيد و خبری که پیوسته گوشِ امید او بر راه انتظارِ آن بود برسانید آن معني را غنیمت شمرد و بر التزامِ موافقت و ترکِ مخالفت سوگند یاد کرده عهد بست و توران شاه را با پنجشنبه بفرستاد تا عهد ازین جانب نیز مستحکم شود حضرت صاحب قران عباس بهادر را با توران شاه روان کرد و امیرحسین با عباس بهادر تجدید عهد کرده پیمان را با یمان موکد گردانید و امیر موسی و اولجایتو را با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطرِ فلان کس یعني حضرت صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعي نموده البته نوعی سازید که میانِ ما ملاقات شود و چون ایشان از قهلغه و کش گذشته در پایان سمرقند بقریه کمش‌کنت که مزار متبرک علي اتا قدس سره آنجاست فرود آمدند حضرت صاحب قران بعلي‌آباد سغد نزول فرموده بود ایشان بدرخواست مصالحت کس فرستادند و آنکس از آبِ کوهك عبور کرده پیش حضرت صاحبقران آمد و بشرف بساط بوس استسعاد یافته حکایتِ درخواستِ امراء درباب مصالحت بعرض رسانید و قرار بران شد که آنحضرت با صد کس و امیر موسی و امیر اولجایتو با صد کس بهم رسند و ملتمس ایشان مبذول افتاده صلح کنند و چون این سخن بامراء رسید فی الحال سوار شده با صد مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران با دویست مرد توجه نمود و چون بیکدیگر نزدیك شدند ملازمان آنحضرت عرضه داشتند

که امراء صاحب وجود امیرحسین اینها اند که بپای خود بدام آمده اند اگر اینها را بدست آوریم دیگر اورا قوت مقاومت با ما نماند و بکلی ویران و مستاصل شود گردشِ چرخ نقشی موافق نموده فرصت غنیمت می باید شمرد همتِ عالی آن حضرت آن سخن را تمکین نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست * * بیت *

* از عهده عهد اگر برون آید مرد *
* از هرچه گمان بری فزون آید مرد *

و چون امیرموسی و امیراولجایتو بحضرت صاحب قران رسیدند زبان انصاف بعذر خواهي بر کشادند و از جانبین عهدِ مودت و دوستي تازه کرده وحشت و کدورت بکلي از میان برخاست و حضرت صاحب قران تسلي خاطر ایشانرا بوثاق امیرموسی فرود آمد و بقاعده سابق بساطِ انبساط و یگانگي مبسوط گشت و بعد ازان لشکرِ خود را اجازت داده باز گردانیدند و خود نیز بخانهای خویش معاودت نمودند و آنحضرت بجانبِ کش توجه نموده بسعادت واقبال دران خطه جنت مثال نزول فرمود اصول و اهالي آنجا باحراز دولتِ پای بوس مبادرت نموده بانواع عنایت و نوازش سرافراز گشتند * * نظم *

باقبال به نشست صاحبقران * ز فرشِ همه مملکت شادمان

ذکر لشکر کشیدنِ امیرحسین بجانب بدخسان

دران وقت شاهانِ بدخشان با خان وامیرِ حسین یاغي بودند

امیر حسین لشکر کشیده بسرِ ایشان رفت و شاهان نیز سپاهِ خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر به نشستند و چون ملك حسین والي هرات از مخالفتِ شاهانِ بدخشان و توجه امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکری گران بطرف بلخ روان کرد تا ایل والوس آنجا را غارت کنند حضرت صاحب قران را بران حال اطلاع افتاد از کش با سپاهِ ظفرپناه روی توجه بدفع ایشان نهاد لشکرِ ملك را چون از توجهِ آنحضرت خبر شد شُبُرغان و بلخ را تاخَلُم تاخت کرده بتعجیل باز گشتند حضرتِ صاحب قران از معبر ترمذ عبور فرمود و چون خراسانیان باز گشته بودند عزم دیدنِ خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین را از توجهِ آنحضرت آگاهي دادند با شاهانِ بدخشان صلح کرده روان باز گردید و در قُندُز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته غبار وحشتی که درمیان بود بکلي مرتفع شد و چند روز متصل طویها کرده بعیش و عشرت مشغول شدند وازانجا نهضت فرموده به ییلاق اشکمش رفتند و حضرت صاحب قران بماخان کس فرستاد تا امیر زاده جهانگیر با اغرق بخطه دلکش کش توجه فرماید *

* نظم *

* روان گشت فرمانِ صاحب قران *
* که اغرق بسوی کش آید روان *

گفتار در لشکر کشیدنِ امیر حسین و حضرت صاحب قران بکابلستان

چون دران وقت پولاد و آقبوغا بیسود پشتِ استظهار بحصار کابل باز گذاشته پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از ربقهٔ اذعان کشیده دم از مخالفت میزد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکرے گران مرتب داشته بعزم توجه آن جانب سوار شدند و چون از عقبهٔ هندوکش گذشته بکابل رسیدند پولاد و آقبوغا مقابله و معارضه را آماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکرِ اینجانب حصار را مرکزوار درمیان گرفته جنگ در پیوستند * * نظم *

چو بارانِ نیسان بهنگام جنگ * ببارید ازان باره سنگ و خدنگ

تو گفتي شد آن باره ابرِ مُطیر * تگرگش همه سنگ و بارانش تیر

حضرت صاحب قران روی همتِ عالي بقهر دشمنان آورده ایشانرا عاجز و مضطر گردانید وبهادرانِ نصرت پناهش داد مردي و مردانگي داده خطای بهادر و شیخ علي بهادر بابسی دلاوران دران جنگ زخم دار شدند و چون آن حضرت بنفس مبارک متصدي کارزار شده بود مخالفان را بضرورت کارزار گشت و لشکرِ ظفر قرین حصار را بحرب و ضرب بکشادند و پولاد و آقبوغا را دستگیر کرده به بستند * * نظم *

سپه را چو صاحب قران پشت بود • نگینِ سعادت در انگشت بود

خدا داد شان از عنایت ظفر * بر اعدای بیسود کوته نظر

و بعد از فتحِ حصار و قهرِ مخالفان و ضبطِ دیار مظفر و کامگار

باز گشتند و درین اثنا امیر حسین با حضرت صاحب قرانی بر سبیل
مشورت سخن راند که داعیه دارم که بلخ را نشستن جای سازم و قلعهٔ
هندوان را که در وقت معموری پاسبان بامش با هندوی فلک همراز
بودی و از ترشح آبِ خندق عمیقش گاو زمین در شناوری با ماهي
هم باز * * نظم *

* گردون چو خاک و خاك چو گردون همي نمود *
* از پستي و بلندی آن خندق و حصار *

بحال عمارت باز آورم حضرت صاحب قران بحکم المستشار موتمن
اورا از امضای آن رای منع فرمود و قصه عمش امیر عبدالله یادداد
که بعد از واقعه امیر قزغن عزم توطن سمرقند جزم کرد و اُمراء و
دولتخواهانش عرضه داشتند که ولایت خود را گذاشتن و درمیان
بیگانگان وطن ساختن از طریقِ حزم دور است چه اگر کارے افتد
مردم بیگانه بکار نیایند و مدد گاري ننمایند واو نصیحتِ نیک‌خواهان
را نشنید و عاقبت بسخن ایشان برسید و دید آنچه دید * بیت *

* هرکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سرِ انگشت ندامت *

و این اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد و عاقل بعد از
چندان تجربه چنین فکرها درخیال نیارد * * مصرع

* مکن مکن که پشیمان شوي و سود ندارد *

امیر حسین این سخنان را مسلم داشت و معترف شد که منشاء

نصیحت محض شفقت و نیك خواهي است اما توفیق قبولش رفیق نگشت و فحوای * بیت *

بسا شمع روشن که دودے نداشت * نمودم بدار او سودي نداشت

وصف الحال آمد و بعزم آن کار ناکردني که از جمله اسباب نکبت و ادبار او بود روي توجه ببلخ نهاد و با وجود آنکه مقرر چنان بود که از مراجعت کابل حضرت صاحب قران بمستقر دولت خویش فرماید ازانحضرت التماس موافقت کرد و همراه ببلخ برد و همین که آنجا رسید عمارت حصار هندوان و حفر خندق آن پیش گرفت و یساق انداخته تمامت رعایا و لشکري بجدے هرچه تمام‌تر مشغول گشتند واهالي و متوطنان شهر بلخ را مجموع بقلعهٔ در آورد وشهر خراب بماند و این قضیه درشهور سنه (تسع وستین وسبعمایة) موافق بیچین ئیل بود درین اثنا خبرآمد که لشکر جته باز متوجه این طرف شده مي‌آیند امیر حسین میدانست که ظلمت امثال این واقعه بانوار آثار شهامت وصرامت حضرت صاحب قراني انکشاف یابد توجه او را بصوب ماوراء النهر ضرورے دانسته گفت *

* نظم *

کي بجائي رسد چنین کارے * بی زد و گیر چون تو سرداري

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بمحاربه سپاه جته

چون توجه سپاه جته متحقق شد حضرت صاحب قران متوجه

ماوراء النهر گشت وبا امیر موسی از جیحون عبور نموده روي جلادت
بدفع دشمنان آوردند و لشکرِ جته بتاشکنت رسیده بودند و چون
زمستان دررسید همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران با امیر
موسی از سمرقند گذشته در مقرقرا قشلاق کردند و امیر حسین نیزبا
باقي لشکر از عقب آمده درجلکا ي کش بنشستند و از اتفاقاتِ حسنه
میان امراءِ جته اختلاف افتاد قمرالدین که اویماقش دوغلات است و
کبک تمور و شیراول با بعضی لشکر بقصد حاجی بیگ ارکنوت متفق
گشتند وحاجی بیگ بران اطلاع یافته بآهنگِ جنگِ ایشان برنشست
و ایشان نیز سوار شدند و چون نزدیک بیکدیگر رسیدند با هم هم سخن
شده باز گردیدند و قمرالدین و کبک تمور حیله کردند و با اتباعِ خود
باز گشته بگریختند و حاجي بیگ بسرِ شیراول رفت و او را بقتل
آورد وازین جهت لشکرِ جته بهم برآمده متفرق شده باز گشتند وآن مهمِّ
خطیر از میامنِ دولت حضرت صاحب قران بی کلفت زحمتي
کفایت شد * * بیت *

چو در لشکرِ دشمن افتد خلاف * تو بگذار شمشیرِ خود در غلاف

بعد ازان حضرت صاحب قران و امیر موسی پیش خان و امیرحسین
کس فرستادند که چون لشکرِ جته پریشان و پراگنده باز گشتند مصلحت
آنست که از عقبِ ایشان بشتابیم وچون دران زمستان شاهانِ بدخشان
تا خت آورده بودند و قندز را غارت کرده باز گشتند امیر حسین
عزیمتِ صوب بدخشان وسرانجامِ معاملهٔ آن طرف کردن اولی دانست

* نظم *

چو داریم در کشورِ خود عدو * بدیگر دیار از چه آریم رو

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان

چون بنیروی دولت از اندیشهٔ سپاهِ جته فراغت حاصل شد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکر از نو مرتب داشته متوجه بدخشان شدند و چون از جیحون عبور نموده و قول و منغلاي آراسته از طایخان و کلاوکان بگذشتند و کشم که از توابع بدخشان است مضربِ خیام نزول گشت حضرت صاحب قران چنانچه مقتضایِ تقدم ذاتي آنحضرت بود از پیش بایلغار روان شد امیر حسین پسرِ خود جهان ملک را همراه آنحضرت بفرستاد وخود باخان درکشم توقف نمود و از انجانب بدخشانیان عقبه گرگس را گرفته پیاده شدند و باستادند بتصور آنکه بعقاب تیر مرغ را نگذارند که ازانجا گذار یابد و بمجرد آنکه سیاهي سپاهِ حضرت صاحب قران بدیدند وهم بر ایشان غالب شده رو بگریز نهادند *

* نظم *

غبارِ موکبِ منصورش از دور * شکست آرد بخصم ار هست فغفور

و باز در عقبه جرم جلادتي نموده باستادند و چون رایتِ ظفر پیکر بنزدیک رسید آنجا هم توقف نیارستند کرد فرار اختیار کردند و از آبِ جرم گذشته پول را خراب ساختند و گذارهای آب را گرفته باستادند حضرت صاحب قران از دگرجای محلِّ گذار جست و فوجي از مردمِ

خود را به پنهانی بگذرانید وچون ایشانرا ازگذشتن لشکر خبر شد پای
قرارِ شان ازجای برفت و بطرف بالای بدخشان گریختند و دردره
ازتنج که جای بغایت تنگ است ودو آب عظیم آنجا بهم می‌پیوندد
چپرها بستند ومجموع شاهان دران محل باستادند وچون عساکرِ گردون
مآثر روی شجاعت بآنجا نهادند ایشان پشت داده ازان محل نیز
بگریختند و بطرف قنعرالنک رفته از سراب جیحون بگذشتند و
گذارهای آب را گرفته باستادند منغلای لشکر ظفرقرین از عقب ایشان
بشتافتند و چنگ جلادت بجنگ یازیده آن سراسیمگان را ازانجا
هم براندند و شاه شیخ علی بدخشانی را دستگیر کردند و گلهاے
اسپ وگوسفند ایشان را گرفته مفصل آنرا بعرض نواب حضرت صاحب
قرانی رسانیدند وجماعتی از بدخشانیان گریخته بودند و دردره جمع
شده آنحضرت جهان ملک را با انبوهی از لشکر بفرستاد و ایشانرا
غارت کرده اولجهٔ بسیارگرفتند وچون باز گشتند بدخشانیان درتنگنائی
سرِراهِ ایشان گرفته جنگ در پیوستند و نیرانِ قتال اشتعال یافت
جهان ملک بگریخت و مخالفان چیره گشته هرچه ایشان غارت کرده
بودند باز گرفتند و بعضی را بقتل آوردند و شش صد وسی سوار را فرود
آورده اسپ و جبه ازهمه بستدند و چون ایلچی بشتاب تاخته صورتِ
این حال بعرض صاحب قران رسانید نایره حمیت خسروانه برافروخت
و بی توقف بنفسِ مبارک سوار شد و ببالای کوه برآمد و از هولِ
خبرآن واقعه هایله بیشتر لشکر منهزم گشته از موافقت کردن دران امر

خطیر تخلف نمودند صاحبقران موید کامگار با سیزده کس سرِ راهي تنگ که ممرِّ ایشان بود بگرفت و دستِ شجاعت از آستین تایید آسماني برآورده دست بردے نمود که فلک دوار حیران و مریخ خنجر گذار را انگشتِ تعجب در دندان بماند * * نظم *

گرآن جنگ رستم بدیدي بخواب * شدي از نهیبِ ویش زهره آب

خدا هرکرا سرفرازی دهد * مپندار کانرا ببازي دهد

و بعد از کوششِ بسیار بزخم تیغ ظفر نگار لشکریانرا از آسیبِ استیلاے مخالفانِ چیره گشته باز رهانید و از زبان مبارک آنحضرت که ترجمان ملهم دولت بود منقول است که این همه جنگ که من کرده ام وکارها که مرا پیش آمده است بسختي آن جنگ ندیده ام و ازان جانب دگر باره پنجاه پیاده سپرها بر سر کشیده رو بآنحضرت نهادند و بنزدیک آمده تیرباران که برجانِ مخالفان مي بایست سوي صاحب قران روان کردند و دویست مرد دیگر بامدادِ ایشان از عقب مي آمدند قوت طالع صاحب قران ایلچي بوغا را نیرو بخشید و پیاده درمیان ایشان دوید وچند تاجیك را سیلي برگردن زد و بنکته داني و چرب زباني بایشان گفت آن شخص را که مي بینید فلان کس است یعني صاحب قراني واسیران شمارا خلاص کرده باز مي دهد این جنگ بیهوده چرا مي کنید اگر کشته شوید یا اسیر گردید گناه در گردن شما خواهد بود تادانید(۱) پیادگان چون نام همایون آنحضرت بشنیدند دستِ

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك کتاب (تادانید) نیست *

جسارت از جنگ باز داشتند و سرِ مسکنت فرود آورده لبِ ادب را باقامتِ رسم زمین بوس بیاراستند دوکس ازیشان بپای بیچارگي پیش آمده بتضرع وزاري از حضرت صاحبقراني امانِ جان طلبیدند اشارت عَلِیّه نفاذ یافت که آنچه از اسپ و جبه لشکریان گرفته اید همه را جمع کرده علی‌الصباح بیارید و بسپارید تا اسیرانِ شما را بشما بخشیم ایشان اطاعت فرمان را انگشتِ قبول بردیده تسلیم نهادند * * نظم *

که ما بندگانیم و فرمان تراست * سخن بر سر و حکم بر جان تراست

وظیفه دعا وثنا بجای آورده باز گشتند و صاحب قران گردون اقتدار مظفر و کامگار * * نظم *

فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار * در سایهٔ محافظتِ لطف کردگار

بمعسکرِ همایون نزول فرمودند بدخشانیان تمام آنچه از سپاهِ اینجانب ستده بودند جمع کردند و بسي پیش کش از تقوزهای اسپ مرتب ساختند و روز دیگر همه را بر داشته * * ع *

* جگر از نهیب خونین و لب از امید خندان *

متوجه آستان نصرت آشیان حضرت صاحب قران شدند و بعد ازانکه مراسم بندگي اقامت کرده غنایم را باز رسانیدند و پیشکشها بکشیدند مرحمت خسروانه بخلاصِ اسیرانِ ایشان فرمان داد و آنچه لشکرے غلبه که بغیر از کشته وخسته شش صد وسي سوار از ایشان اسیر گشته بباد گم ناموسي داده بودند آن موید کامگار بسیزده کس از مخالفان ظفریافته چهره شده بضرب شمشیر باز ستد و پیشکشها بغرامت بر سر * * نظم *

چگویم ازان خسرو و کارِ او * که بیش از شمار است آثارِ او
سعادت که اقبال را رهبر است * عنانش بدستِ عنایت درست
بلشکر نه بسته است فتح و ظفر * که هست آن عطیه زجائي دگر

و بعد ازان بسعادت و فیروزي ازانجا مراجعت نمود و چون در ظلِّ حفظ و حمایت رحیم رحمان در شهر بدخشان نزول فرمود تیرکجي جلایرو بعضي مردم که گریخته بودند و آنجا رسیده در معرضِ خطاب و عتاب افتادند امراء خواستند که یرغوي ایشان موقوف مانده بعد از معاودت پرسیده شود غیرتِ خسروانه تحمل نفرمود و با حضارِ ایشان فرمان داد بعد از پرسشِ گناه همه را پس و پیش چوبِ یاساق زدند * مصراع *

* و آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

در اثناي توقف حضرت صاحبقراني در بدخشان امیرحسین پیش او کس فرستاد که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو آمده واتباع و اشیاعِ خود را جمع آورده اند و رایتِ مخالفت برافراشته و فرونشاندنِ آتشِ این فتنه * نظم *

کار شمشیرِ آبدارِ تو است * شیوهٔ بخت کامگار تو است

امیدوار که درین کار توقف روا نداري و بتعجیل بیائي و خود با خان بسالي سراے باز گشت *

گفتار در مراجعت صاحب قران از بدخشان

چون خبرِ جسارت و مخالفتِ شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو بحضرت صاحب قران رسید بعزمِ مراجعت از بدخشان سوار شد و بسعادت

و اقبال روان گشت و چون همه میدانستند که مرکزِ مدارِ دولت و ظفر رایتِ فتح آیتِ حضرت صاحب قرانی است * * مصرع *

* بهر جانب که باشد نصرت آنجا است *

شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو نیز دستِ امید بدامنِ دولتش دراز کرده مکتوبی بآنحضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته درخواستِ مدد و معاونت کرده و آن مکتوب در راه بدست امیرحسین افتاده بود وحضرت صاحبقرانرا ازان معنی آگاهی دادند وچون بارهنگ رسید و درکنارِ آب با امیر حسین ملاقات فرمود امیرحسین اظهار بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکریم هیچ دقیقه فرو نگذاشت اما حضرت صاحب قرانرا در خاطرآنچنان بود که چون بنای مصادقت و مصافات بعهد و پیمان موکد شده امیرحسین آن مکتوب را درمیان آرد و ما فی الضمیر خود را پنهان ندارد که از نشانه صفای خاطر باز نمودنِ راز است * * شعر *

* الخل کالماء یبدی ما فی ضمایره *
* مع الصفاء و یخفیها مع الکدر *

* بیت *

دوست چون آب است اگر صافی بود اسرار خویش
می نماید روشن و چون تیره شد پنهان کند

امیر حسین اصلا اظهارِ آن نکرد و هیچ ازان بزبان نیاورد و حضرت صاحبقران را ازین معنی حزازه در خاطرِ مبارك پدید آمد و چون

بمنزل فرخنده باز گشت سه کس درآمدند باتفاق عرضه داشتند که امیر حسین غدري بخاطر آورده قصد گرفتنِ شما دارد و هرچند این سخن موجبِ زیادتي حزازه شد اما ازانجا که کمال تمکّن و قوتِ نفس آن موید صاحب دولت بود هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و این حکایت را وقعي ننهاد و از عقبِ آن شخصي بیامد و مکتوبي رسانید که عادل سلطان که دران وقت خانِ او بود بحضرت صاحبقران نوشته بود مضمونش آنکه امیر حسین بامیر موسیٰ گفته است که فرصت نگاهداشته هنگام مجال ترا بگیرد با وجود اَمارات و علاماتِ سست عهدي و غدر اندیشي امیر حسین که از چندین وجه بظهور رسید همچنان حضرت صاحب قران از قوتِ تاییدِ آسماني اضطراب بحالِ خود راه نداد و آن مکتوب را پنهان داشته خاطرِ مبارک را تسلي فرمود که اگر امیر حسین را غدري بخاطر بودي هم در مجلسِ اول بنفس خود اقدام نمودي امثالِ امیر موسیٰ را کجا قدرتِ آن باشد که مرا تواند گرفت * نظم *

* روبه چگونه شیر غرین را کند شکار *

* زنهار ازین حدیث دلِ خود دژم مدار *

و بعد ازین اندیشه بعزمِ ملاقاتِ امیر حسین سوار شد تا حقیقتِ آن سخن را بمشافهه ازو باز داند و بیحجاب از کیفیتِ آن استفسار نموده دغدغه مرتفع گرداند و چون بامیر حسین رسید او هم سوار بود و بکنارِ آبِ جیحون استاده و مقارنِ وصولِ آنحضرت ازان

طرفِ آب کشتي رسید و شخصي بتعجیل بیرون آمده آهسته بامیر حسین گفت که یاغي نزدیك رسیده لشکر آماده می باید داشت امیر حسین چون آن سخن بشنید غیر از روان کردن حضرت صاحب قران چاره ندید صورت واقعه بآنحضرت درمیان نهاد و گفت تدبیر این قصه همانست که بے توقف باسپاهِ خود از آب بگذري و لشکرِ منغلای را مرتب داشته بدفع دشمنان قیام نمائي که زنده حشم و دیگر سرداران که از پیش رفته اند از عهده آن کار چنانچه باید تفصي نمي توانند نمود * * نظم *

* نه هرکسي که کُلَه کج نهاد و تند نشست *

* کلاه داري و آیین سروري داند *

حضرت صاحب قران بالشکرِ خود از آب بگذشت و آنچه دلخواهِ او بود بحصول پیوست و چون بزنده حشم و سپاهِ منغلای رسید لشکر آراسته و صفها مرتب داشته روی همت بدفع و قهرِ دشمنان نهاد ایشان چون از توجهِ آنحضرت واقف شدند روان روی گردانیده پشت بهزیمت دادند * * نظم *

گور چندان زند ترانه دلیر * که بنالد بقهر پنجهٔ شیر

کیخسرو گریخته براه تیرتکین بطرف الای رفت و زنده حشم در عقبِ او تگامشي نموده روان شد و شیخ محمد بیان سلدوز براهِ زری بجانب خجند گریخت و حضرت صاحب قران تگامشي فرموده او را تا خجند براند و او از سیحون گذشته بطرف تاشکنت

و انرار شتافت و رایتِ فتح آیتِ آنحضرت ازانجا بمعادت معاودت نموده مظفر و منصور درکش نزول فرمود و بعونِ تایید اِلٰهي در مستقر دولت روز افزون قرار گرفت * * نظم *

* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *

* مراد حاصل و دشمن زبیم در غمِ جان *

و امیر حسین چون از آثارِ دولت و یمنِ مساعدتِ حضرت صاحب قران از شرِّ استیلای دشمنان امان یافت از ارهنگ ببلخ آمد و حصارِ هندوان را مرکزِ رایت دولت خویش ساخته ساکن شد *

گفتار در سببِ مخالفت حضرت صاحبقران با امیر حسین نوبت ثاني

طوطی نطق وحي پرداز همراز فاوحی الی عبده ما اوحی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ازمصران هو الا وحي یوحی شکرِ این گفتار هدایت آثار در کامِ جان امتِ بلند رتبت نهاده اذا اراد الله شیأ هیاء اسبابه یعني چون ارادتِ باري تعالی و تقدس ببودنِ چیزي و پیدا شدنِ حالي تعلق گیرد اسبابِ وقوعِ آن آماده و مهیا گرداند و مقدماتِ حصولش مرتب و پرداخته سازد * * نظم *

هرآن کار کانرا درآید زمان * مهیا شود جمله اسبابِ آن

براه اربود نوعي از بستگي * کشایش پذیرد بشا یستگي

وچون در دار السلطنة و جعلناکم خلایف في الارض منشي

جف القلم بما هو کاین به پروانچه نصیب برحمتنا من نشاء منشورِ خلافتِ روی زمین باسم همایون رسم صاحب قران سعادت قرین نوشته بود و به نشان ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها رسیده و بقانون قویم ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم مقرر شده که از میامنِ سلطنت و جهانبانی خانواده بزرگوارش جهان و جهانیان در سایه عدل و احسان و ضمانِ امن و امان تا دامنِ آخر الزمان آسوده و شادمان روزگار گذرانند اسبابِ پادشاهی و استقلالِ آنحضرت از مکمن غیب بنوعی روی می نمود که دیدهٔ بصیرتِ عقل دران حیران و اندیشه عقلای عالم در فهمِ حکمتِ آن سرگردان می ماند

* نظم *

بنوعی شدی کارِ او ساخته * مرادش ز هر گونه پرداخته
کز اندیشه اش عقل حیران شدی * چه هرچیز کو خواستی آن شدی

و چون برحسبِ فرموده السلطان ظل الله في الارض منزلت عظیم الشان سلطنت سایه مرتبه الهي است و لا اله الا الله وحده لا شریک له اقتضای سِرِّ این معني چنانست که شغلِ خطیرِ سلطنت اصلا شرکت بر نتابد و منقبتِ جلیل جهانداري بانبازي تمشّي نیابد * بیت *

بزم دو جمشید مقامي که دید * جای دو شمشیر نیامي که دید
تنگ بود مملکتي بر دو شاه * کس نشنیده فلکي با دو ماه

بنابرین سنة الله جاري شده که چون فیاض موهبت انا مکنا له في الارض ارادت فرماید که رایتِ دولت صاحب شوکتي باوج شاهي بر افرازد و میدانِ ربع مسکون جولانگاه یکرانِ فرمانِ او سازد نخست هرسرکه در و مجال سودای سروري باشد به تیغ فنا بر دارند و هرکس را که اندیشه سرکشي و برتري بخاطر راه یابد زنده نگذارند * * بیت *

سر نکشد شاخِ نواز سرو بن * تا نزني گردنِ شاخِ کهن

تا نشود رهگذرِ چشمه پاک * آب نزاید ز دلِ چشمه خاک

و در هنگامِ طلوعِ تباشیر صبح سلطنت و مبدأ ظهورِ ابهت و جلالت حضرت صاحب قراني قوي ترکسی دران اطراف و اکناف که داعیهٔ حکومت و سروري داشت امیر حسین بود لا جرم اسبابِ زوال او هم از اخلاق و افعالِ او باندک مدتي دست فراهم داد اولاً حرصِ مال و امساک بغایت کمال بر مزاجِ او غالب بود و تند خوئي و درشت گوئي با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرد * * نظم *

رهِ مردمي نزدِ او خوار شد * دلش بندهٔ گنج و دینار شد

و باین واسطه خاطرِ مردم بکلي از و متنفر گشت و روی دلها از راهِ مودت و موالاتِ او بر گشت * * بیت *

کمر بستهٔ آزو جویای کین * بگیتي زکس نشنود آفرین

و تا رکن شوکتش بموافقتِ حضرت صاحب قران قوي بود مردم

را سازگاري با او ضروري بود چه هرکه اظهارِ مخالفتِ او کرده
پا ی جلادت پیش نهاد سرازدستِ انتقامِ آنحضرت جز ازراهِ
گریز بیرون نتوانست برد و درهرکارکه او را پیش آمد و هرحال
که رونمود آنحضرت با او طریقِ موافقت و معاونت حسب
الامکان بپای مردي و مردانگي مي سپرد تا غایتي که چون عادل
سلطان خان از امیرحسین متوهم شده مي گریخت و او را گذار
برحوالي کش بود حضرت صاحب قران ازعقبِ او شتافته
و جنگ کرده اورا بگرفت و پیش امیرحسین فرستاد و میانِ ایشان
نسبتِ صداقت و دوستي بعلاقه قرابت و خویشي موکد شده بود
اما باطنِ امیرحسین ازغایله مکر و غدر اندیشي خالي نبود
وبا وجود آنکه ازمخالفتي که پیش ازین میانِ او و حضرت
صاحب قراني واقع شده بود بسی پشیماني کشید وبچندین
وسیله باز بمصالحت رسانید وعهد و پیمان بغلاظ آیمان موکد
گردانید درین هنگام دگرباره از تلونِ مزاج خویش و افسادِ پولاد
بوغا که خویش او بود و امیرخلیل عهد و سوگند را یکسو نهاده
مکرو حیله آغاز کرد وکس فرستاد که ازایل والوس آنحضرت
هرکرا اسمي باشد ازکش وآن نواحي کوچانیده ببلخ نقل کنند
و بعلت آنکه امیرموید درسرِشراب پسرچاورچي را زده هلاک
گردانید و بگریخت کسي را فرستاد تا حرمِ او شیرین بیگ آغا را
که خواهرِ حضرت صاحب قراني بود ببلخ برد و امیرزاده جهانگیر

را که حضرت صاحب قراني پيشِ او گذاشته بود بفرستاد و بآنحضرت پيغام داد که امير موسي را با کوچ پيش ما بفرست حضرت صاحب قراني را خود از حکاياتِ قصدِ او که هم بمشافهه و هم بکتابت رسانيده بودند و نهان داشتنِ مکتوب کيخسرو و شيخ محمد بيان سلدوز که مصدق آن سخن بود حزازه بخاطرِ مبارك راه يافته بود و چون اين حرکات با آمارات و علاماتِ سابق جمع گشت راى عالي را روشن و محقق شد که امير حسين خاطر گردانيده است و انديشه قصد و غدر دارد و بيش ازين مساهله و مدارا کردن مصلحت ندانست * * بيت *

نبايد غنودن چنان بے خبر * که ناگاه سيلي در آيد بسر

بجائي نخسپد عقابِ دلير * که آبي توان هشت اورا بزير

سنتِ سنيه مشاورت را رعايت نموده با امير موسي و خواصِ محرمان و دولت خواهانِ خويش درميان نهاد که امير حسين باز آغاز مکر و حيله کرده فکرهاى عجب مي انديشد و ازو غافل بودن مقتضاى حزم نيست حاضران چون اين سخن بشنيدند امير موسي و امراء و ارکانِ دولتِ آنحضرت مثل امير داؤد و امير ساربوغا و امير جاکو و امير مويد و حسين بهادر و امير سيف الدين و عباس بهادر و امير آقبوغا و ايلچي بهادر و شيخ علي بهادر و دولتشاه بخشي ايغور همه باتفاق زبان برکشادند که بر عهدِ امير حسين اصلا اعتماد نيست و او در بندِ قصد و غدر است و مبادا که چون فرصت فوت شود تدارکِ

آن نتوان کرد و ندامت فایده ندهد البته در مخالفت با او یک دل و یکجهت مي باید شد وبهمگي همت متوجه تدبیرِ کار او بودن

* نظم *

بپاسخ کشادند یکسر زبان * دعا و ثنا کرده زیبِ بیان
که چون غدر شد (۱) دردلِ کینه خواه * چه خار و خسکش بر آید براه
تو نیز آتشِ کینه را برفروز * که فرخ بود آتشِ کینه سوز
بداندیش تو هست بیدادگر * به پیچد رعیت ز بیداد سر
قلم در کش آیین بیداد را * کفایت کن از خلق فریاد را

و امیر جاکو و دولت شاه بخشي دران معني مبالغه از حد گذرانیدند حضرت صاحب قران سخن ایشان مسموع داشت و امیر موسی بآنحضرت عهدِ هوا داري و یکجهتي تازه کرد و مجموع دل بر مخالفتِ امیر حسین نهادند و بحکم اقتضای وقت علی برادرِ خضر یسور یرا بیاساق رسانیدند و الخیرة فیما یقضی الله *

گفتار در لشکرکشیدنِ حضرت صاحب قرانی و ظفر یافتن بر امیر حسین بعونِ عنایت رباني

چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که امیر حسین نقضِ عهد اندیشیده باز قصدِ غدر دارد و طبلِ شعبده در زیر گلیمِ نفاق مي‌زند تا فرصت یافته مرادِ خود بحیله بدست آرد حضرت صاحبقران را بحکم وجوبِ دفع صایل که بشرع ثابت شده ضرورت

---

(۱) چنین است دریك نسخه و در اکثر نسخه (جوشد) بجاي (شد در)

گشت که در تدبیرِ کارِ او سعي فرماید و پیش از انکه اختیار نماند
بآنچه تواند قیام نماید و چون همتِ بلند جنابش رخصت نمي‌داد
که بنیاد کار بر حیله و نفاق که منشاء آن عجز و اضطرار ست
نهد پشتِ توکل بعون عنایت رباني قوي داشته روی همت بدفع
امیرحسین نهاد ومردانه اظهارِ مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد
شیخ محمد بیان سادوز که گریخته از آبِ سیحون گذشته بود و به اترار
رفته هند و قرقره قبچاق را بطلب او فرستاد و چون سپاهِ نصرت پناه
برحسبِ فرمان قضا جریان بدرگاهِ سپهر اشتباه آمدند قول ومنغلای
را ترتیب کرده امیر موسی را در قول بداشت و بنفسِ مبارك در
خجسته تر زماني و فرخنده تر طالعي ازکش نهضت فرمود و با
گروهي از بهادران از پیش روان شد * نظم

* ظفرقرین و فلک بنده و ملک داعي *
* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *
* فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار *
* سپهر پیش رکاب و زمانه زیرعنان *

و چون بخزار رسیدند امیر موسی چنانچه عادتِ او بود توهمی
بی جایگاه بخود راه داده پیمان بشکست و گریخته بجانب سمرقند
بازگشت حضرت صاحب قران سایه التفات بکار او نینداخت و سیور
غتمش اغلن را با امیر موید و حسین برلاس و جمعي از دلاوران
برسم منغلای از پیش روان ساخت وقول را بفرِ شکوه همایون آراسته

روان گشت و چون منغلای از قهلغه گذشته بترمد رسید منغلای لشکر امیرحسین که هند و شاه و خلیل سرکرده پیش آمده بودند سپاهی ایشان را دیده رو بگریز نهادند و از آبِ آمویه گذشته متوجه بلخ شدند و چون حضرت صاحب قران قرین تایید آسمانی بموضع بیا که در سه فرسخی ترمد واقع است نزول فرمود عالی جناب نقابت قباب مرتضی اعظم اکرم المستغني بکمال جلالته عن الاوصاف و الالقاب سید برکت که از عظمای شرفاء مکه معظمه بود و دران عصر غرهٔ جبین سادات روی زمین و واسطه عقد زمرهٔ گزین آل طه ویس ذات شریفِ او بود * • شعر *

شمس ضحیها هلال لیلتها * در تقاصیرها زبرجدها

بی قصد و عده و مواضعه دران منزلِ همایون بمحض اتفاق پیش آمد و طبل و علم که اظهرِ علامات سلطنت و پادشاهی است مهیا و آماده هدیه حضرت صاحب قرانی ساخت و بتلقین ملهم توفیق زبانِ سعادت کشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت * * نظم *

که حفظ الٰهي نگهبان تست * جهان از کران تا کران آن تست

بزن گوی دولت که میدان تراست * خدای جهان را چنین است خواست

و زبانِ مبارکش دران حال گویا ترجمان تقدیر الٰهي و واسطهٔ تقریر عنایتِ نا متناهي بود که مضمون بشارتش نه تغییر پذیرفت و نه در حیز تاخیر افتاد * * نعم *

چو صاحبقران خیمه زد در بیا * قضا گفت بادولتِ او بیا

بیامد روان دولت و زد رقم * که زان آستان بر ندارد قدم
چو دولت رخ شاهِ فرخنده دید * جوان شد که دولت بدولت رسید
نه ازدولت آن شاه شد ارجمند * که شد پایهٔ دولت ازوی بلند
چو دولت ازین خاندان شد تمام * نه دولت بود گر رود زین مقام
زهی دولتِ دولتِ نیك بخت * که‌گشت ازقضا وقف‌این‌تاج‌وتخت

حضرت صاحب قران ازان اتفاق غریب که در فاتحه دولت روز افزونش رو نمود برطبق اشارت الفاتحة ام الکتاب بحصول غایات امانی و اقبال درهرباب واثق و مستظهر شد و دستِ تولا و اعتصام در دامنِ اعلامِ دولت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا استوار کرده مقدم آن شعبه دوحه نبوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نمود واز صدق نیت و صفای طویتِ آنحضرت میان ایشان انس و الفتی پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمامِ ایام حیات همچو دولتی که مژدهٔ وصولش خود آورده بود مصاحبت و مجالستِ آنحضرت باختیار اختیار فرمود و بهیچ حالِ ازان امر تخلف ننمود و بعد از وفات هردو دریك قبه آسوده و روی بی ریای حضرت صاحب قران همچنان بجانب اوست یعنی *

* نظم *

* فردا که هرکسی به‌شفیعی زنند دست *
* مائیم و دست و دامنِ اولاد مصطفی *

اللهم صل علی المصطفی و آله و اصحابه و احبابه

و بارک و سلم و حسن عقیده و کمال اخلاص که حضرت صاحبقران
را نسبت با مطلق اهل بیت بوده اشهر و اظهر ازانست که بشرح
محتاج باشد و شرح آن خود کجا توان داد و آثار آن خصلت گرامي
که مزد رهانیدنِ خلایق از ظلمات ضلالت و رسانیدن بنور هدایت که
رهیدن ازشقاوتِ ابدی و رسیدن بسعادتِ سرمدي ازان توان یافت
بنص قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی منحصر
است دران الحالة هذه بحمدالله در خانواده بزرگوارش باقیست
و امید برحمت بی نهایت پروردگار جلّ و علا چنانست که چون
آبِ دولت درین جوی که بحر احسان است ازان چشمه سار
جاري شده بقای جریانش تا انقراضِ عالم بادوامِ دولتِ دین
ایمن از نسخ و انصرام متصل و مستدام باشد ان شاء الله بحق
محمد و آله علیه و علیهم السلام * نظم *

چو از دولتي دین بود استوار * سزد گر بماند چو دین بر قرار

القصه حضرت صاحبقران از بیا نهضت فرموده بطرف جغانا بالاے
آب جغان رود روان شد و چون درجغانا بسعادت نزول کرد امیرجاکو
را بجمع لشکر اطراف فرمان داد او بامتثال امر مبادرت نموده
متوجه شد سپاه آن نواحي را از سلدوز و غیرهم جمع آورده روانه
اردوی همایون ساخت و خود عازم جانبِ ختلان گشت تا قضیه
لشکرِ آنجا نیز سرانجام کند و چون رایت نصرت شعار بگذار اوياج
رسید شیخ محمد بیان با هندوی قرقره رو بصوب فرمان نهاده

آنجا بموکب همایون پیوستند و بسعادتِ دست بوس مبارک سرافراز گشتند و چون از آبِ جیحون عبور فرموده موضع خلم مخیم نزول فرخنده گشت هزارهٔ آنجا بمعسکر همایون پیوستند و امیر اولجایتو که امیر حسین اورا درقندز گذاشته بود و شاه شیخ محمد والي بدخشان که حضرت صاحب قران کسی را بطلب او فرستاده بود با لشکر برسیدند و بعز نوازشِ آنحضرت استسعاد یافتند و چون همه را خاطر از امیر حسین رمیده بود واز و ایمن نبودند از توجهِ حضرت صاحب قران بدفع او بغایت خرم و شادمان بودند و بشاشتها اظهار کرده ستایشها نمودند که *

* بیت *

* زخصمت همه مملکت گشته سیر *
* بخصم افگني پای ورنه دلیـــر *
* تو سروِ نوی خصم بیدِ کهن *
* کجـــا سر کشد بید با سروِ بن *
* به دیبا ی این دولتِ تازه عهد *
* عروسِ جهان را بیارای مهد *

و امیر کیخسرو که ولایتِ خود ختلانرا گذاشته و از بیم امیر حسین بطرف الای گریخته بود چون از عزم صاحب قران آگاه گشت فرحان و شادمان بمعسکرِ ظفر پناه پیوست و امیرجاکو نیز بالشکرِ ختلان برسید *

* نظم *

* بفرمان ز هر کشورے مهترے *
* بدرگهٔ رسیدند با لشکرے *
* دران دشت جائی نشستن نماند *
* همان موضع اسپ بستن نماند *

و تمام اُمراء و نوینان الوس چغتای کمرِ مطاوت و انقیادِ
حضرت صاحبقران بر میانِ جان بسته بتقدیمِ مراسمِ هواداري
و خدمتگاري اتفاق نمودند * * نظم *

* کمربسته گردن کشان بندهوار *
* بدرگاهِ آن خسروِ کامگار *

حضرت صاحبقران جمعی بهادران کاردان را برسم منغلای
از پیش روان ساخت وازجانب امیرحسین نیز جماعتی
پیش آمده بودند شیخ علي بهادر که * * نظم *

* بنوک سنان پیل برداشتي *
* سپاهی بیک حمله برگاشتي *

چون ایشانرا بدید تیغ کین برکشید و چون شیرغرین حمله کرد *
* نظم *

* به پیوست رزمی گران کز سپهر *
* گریزنده شد ماه و بگریخت مهر *
* برآمد دِهٔ ودار وگیر و گریز *
* ز هرسو سرافشان شد و ترک ریز *

و خطای بهادر که * * نظم *

* در آهنگ چون شیر غرنده بود *

* که در جنگ شمشیر برنده بود *

از طرف دیگر حمله آورد و سپاه مخالف را از جای برداشته براندند و شیخ علي بهادر جوپان سربدال را دستگیر کرده بیاورد و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده آن لشکرِ انبوه گروه گروه از دامن کوه شادیان شادمان و ثنا خوان *

* نظم *

همه دل پر از مهر صاحب قران * کمر بر میان و ثنا بر زبان روان شدند و بلبِ آب درهٔ کز نزدیک قلعه اربز فرود آمدند و حضرت صاحب قران سیورغتمش اغلن را باسم خاني موسوم گردانید و لشکر مرتب ساخته بسعادت و فیروزي متوجه شهر بلخ شد و زنده حشم پسر محمد خواجه منغلاي لشکر اپردي از شبرغان رسیده بمعسکرِ ظفرپناه پیوست و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانبِ شهر درآمدند و قلعه بلخ را که بهندوان مشهور است درمیان گرفته کورگه زدند و سورن انداختند * * نظم *

چو شاهِ جهانگیر گردون نهیب * در آورد لشکر زبالا بشیب سپاهي چو مور و ملخ بی شمار * رسیدند ناگه بشهر و حصار غریوی بر آمد ز توران گروه * که لرزان شد از هولِ شان دشت و کوه و از قلعه نیز سوار و پیاده بسیار بعزمِ رزم و پیکار بیرون آمدند

و ازهردو جانب حمله کرده جنگ درپیوست * * نظم *

سواران روان درهم آمیختند * پیاده بکین درهم آویختند
زمین گشت خَرد وجهان شد سیاه * بلرزید مهر و بترسید ماه
نگارنده از خون سِنانها زمین * کشاینده مرگ از کمانها کمین
برین گونه تا شب نیامد فراز * نپیده کسی دامن از جنگ باز

و دران روز امیرزاده عمر شیخ با آنکه درسن شانزده سالگي بود مرکب جلادت درمعرکه رانده آثار شجاعت ونجابت بظهور رسانید و ازکشاد قضا تیری بر پشت پایش آمد که از زیرقدم سر بدر کرد * چابکدستانِ صنعتِ جراحي سیخی گرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از دیگر طرف بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور با وجود صِغرِسن هیچ اضطراب بخود راه نداد * * مصرع *

* وزان پرهنر بی هنر چون بود *

روزدیگر که خسرو سپاه سیّاره بعزم تسخیر قلعهٔ فیروزه پارهٔ گردون رایت صبح از جانب مشرق برافراخت و حشری که بربالای آن حصار خود نمائي مي کردند همه را بیکبارگي ازعرصهٔ ظهور گم ساخت * * نظم *

گرفته خسروِ فیروزه اورنگ * حصارِ هندوانِ (۱) ظلمت آهنگ

ازجانبین دگرباره بعزم جنگ کمرکینه تنگ به بستند * * نظم *

---

(۱) چنین درپنج نسخه و دریک نسخه (هندوان را) بزیادت را قبل ظلمت •

* لشکرِ نصرت قرین از درِ صاحبقران *
* عون الهي معین فتح مبین هم عنان *

برنشستند و غریو کوسِ نبرد و غبار جولان اسپان میدانِ نَوَرد گوش و دیدهٔ کیوان و بهرام خیره و تیره گردانید * * نظم *

بغرید برکوس جـــرمِ هزبر * دمِ نای رویین برآمد بابر
پر از اژدها کشت گردون زِگرد * پر از شیر غرندهٔ هامون ز مرد

از قلعه جمعی از خاصگان امیرحسین جلادتي نمودهٔ بیرون آمدند و از باد حملهٔ دلاوران نیرانِ محاربه وقتال اشتعال یافت

* نظم *

* یکي را تن افتادهٔ بی پا و دست *
* یکی را سر و مغز از گرز پست *
* عقیقی شد از خون بفرسنگ سنگ *
* فرو ریخت از چنگ خرچنگ جنگ *

امیرحسین ازمشاهدهٔ آن کارزار کارِ خود را زار دید و تدبیرِ واقعه بیرون از حیزِ قوت و اقتدار * * نظم *

* زدهشت درِ قلعه برخود به بست *
* فروشسته از دولت و ملک دست *

حضرت صاحب قران پیش او کس فرستاد که اگر برجانِ خود بخشایشی میکني طریق آنست که قدم برجادهٔ انقیاد نهادهٔ بیرون آئي امیرحسین را کار بحدِّ اضطرار رسیدهٔ بود اذعان نمود

پسرِ بزرگ را با خان که برگزیده بود بیرون فرستاد که سلوک جادهٔ متابعت را کمر مطاوعت بسته‌ام التماس آنست که از سرِ خونِ من درگذري و متعاقب آن دیگری بفرستاد حضرت صاحب قران را بزبان عجز و مسکنت پیغام داد که چون دولت از من برگشته است و قرین روزگار تو گشته * * نظم *

* نصیبِ تو ملک است و فرمان روائی *

* مرا بهره از بخت بد بی نوائي *

بکلي دل از ملك و مال و حشمت و اقبال برداشته ام و خاطر بر تحملِ رنج و عنا و مشقت و بلا گماشته درخواست همین است که مرا راه دهي تا بیرون روم و بجانب کعبهٔ معظمه توجه نمایم حضرت صاحب قران ملتمس اورا مبذول داشته بفرمود که هیچ آفریده متعرض او نشود تا بیرون آید و هرجا که خواهد برود امیرحسین دیگرباره پیغام فرستاد که فردا بیرون میروم و دل خواهم آنست که عهد کنید که کسی قصدِ جانِ من نکند حضرت صاحب قران برحسبِ دلخواه او عهد کرد و قضیه بران قرار یافت که روز دیگر بیرون آید و بسلامت برود و چون امیرحسین را نقض عهد درنهاد بود و مقرر است که *

* مصراع * * هرکس همه را چو خویشتن مي داند *

بران سخن اعتماد ننمود و هم دران شب پیاده با دو نوکر از قلعه بیرون آمد * * نظم *

نه عزمِ درست و نه رائي صواب * دلِ پر نهیب و سری پر شتاب
از غایت وهم و حیرت ندانست که کجا میرود و بشهر کهنه افتاد
و چون روشنائي صبح آغاز غمازي نهاد از بیمِ جان بمناري
که درمیان مسجد آدینه بود بر آمد و پنهان شد و فحوای نظم
مولانا جلال الدین رومي قدس سره * * بیت *

* بسر مناره اشتر رود و فُغان بر آرد *
* که نهان شدم من اینجا مکنید م آشکارا *

وصف الحال آمد و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمهٔ
قضا بنشان لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون مسجل شده
در رسیده بود کوشش مفید نیامد و بحسب اتفاق شخصے را
اسپی گم شده بود و بهر طرف در طلب آن مي شتافت و نمي
یافت در خاطرش افتاد که ببالای مناره بر آید و اطراف
و جوانب را احتیاط نماید باشد که گم شده خود را بازیابد
و چون بمناره بر آمد امیرحسین را دید و بشناخت امیرحسین
که در زمان رفاهیت و امن دیناری بخنجر گذاري و نانی
به پهلوانے نمي داد از خوفِ سریك مشت مروارید براه آن
شخص نهاد و تقبل نمود که اگر ازان ورطه خلاص یابد رعایت
او حسب المقدور بجای آورد و بزارے درخواست کرد
و سوگند داد که حال او باکسي نگوید و پنهان دارد آن کس
او را بعهد و پیمان ایمن گردانید و روان از منارهٔ فرود آمد و دوان

پیش حضرت صاحب قران شتافت و صورت واقعه و حکایت
وزاری ودرخواست امیرحسین بتفصیل باز راند و عذر خود
تمهید کرد که چون بنده را قوتِ پنهان داشتنِ این معنی نبود
بعز عرض رسانیدم و چون امراء و سپاه ازان حال آگاه گشتند سوار
و پیاده بتعجیل رو بمسجد نهادند امیرحسین چون از بالای
منار توجه مردم مشاهده کرد دستِ امید از جانِ شیرین شسته
بپای دهشت ازانجا فرود آمد وهم در مسجد از سرِ خوف
بسوراخی پنهان شد و از بخت پشت برکرده گوشهٔ از جامه اش
بیرون بماند - طلب گارانش درجست وجو شرایط احتیاط
مرعی داشته پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحب قران
آوردند دولت برسم ثنا زبان برکشاد که * * نظم *

* کسے که گردن از امرت کشید گردونش *
* بآستان تو اکنون کشان کشان آورد *

و اقبال بر سبیل دعا ندا در داده که * * نظم *

* سری که از تو به پیچد بریده باد چو زلف *
* دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال *

حضرت صاحب قران نخواست که بهیچ وجه از عهد تجاوز نماید
با امراء گفت من از خونِ او گذشته ام و بساطِ انتقامِ او در نوشته
و چون او را از مجلسِ همایون بیرون بردند امیر کیخسرو ختلانی
زبان تظلم برکشاد که امیر حسین برادرِ من کیقباد را کشته است

بفرمایند که اورا بمن سپارند تا بمقتضای شرع اورا بقصاص رسانم حضرت صاحب قران کیخسرو را تسکین فرمود که ازین دعوی بگذر که خون برادر تو او را نخواهد گذاشت * * بیت *

تو بد کنندهٔ خود را بروزگار سپار * که روزگار ترا چاکریست کینه گذار

و در اثنای این حالات تذکرِ حقوق مصادقت و موانستِ قدیم و یادِ وصلت و قرابت که بواسطه مهد علیا اولجای ترکان میان حضرت صاحب قران و امیرحسین واقع شده بود شعله حزن و اندوه در کانون اندرون آنحضرت بنوعی برافروخت که بر حسب *

* مصرع *

* هرگه که بسوزد جگرم دیده بگرید *

آبِ تحسّر از دیدهٔ مبارکِ آنحضرت چکیدن گرفت پیرکار دیده چاشنی روزگار چشیده امیر اولجایتو از مشاهده آن حال اندیشه کرد که چون حضرت صاحب قران درین مقام است امیرحسین ازین ورطه جان خواهد برد و مبادا که چون فرصت از دست برود روزے دستِ ندامت باید گزید * * بیت *

سنگ در دست و مار برسرِ سنگ * نه ز دانش بود فُسوس و درنگ

پنهان با میر کیخسرو و امیر موید اشارت کرد و ایشان از مجلس بیرون آمدند و بے طلبِ رخصت از حضرت صاحب قرانی سوار شده بتاختند و کارِ امیرحسین بساختند و تنِ او را از جان و جانِ خود را از اندیشه بغی و طغیانِ او بپرداختند و چون آن قصاص

بحکم شرع متوجه او بود حمایت حضرت صاحب قرانی مفید
نیفتاد و زبانِ حالِ آنحضرت را درین قضیه این دو بیت
پسند آمد * * بیت *

نمیخواستم تا بران بے وفا * زهولِ سپاهِ من آید جفا
ولی هرکه اودل دگرگون کند * سزدگر سپهرش جگرخون کند

و امیرحسین را در گنبد خواجه عکاشه دفن کردند و لشکرِ منصور
روی تسلط و استیلاء بقلعه هندوان نهاده آنرا بتحتِ تصرف در
آوردند و دو پسرِ امیر حسین خواند(۱) سعید و نو روز سلطان را بآتشِ
کردارِ او سوخته آبِ حیات شان برخاکِ هلاک ریختند و خاکِ
وجودِ شان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگرش جهان ملك و خلیل
سلطان بجانب هندوستان رفتند و هم درانجا نیست شدند و خانی
را که امیرحسین نصب کرده بود به تیغ هلاک خونش ریختند *

* مصراع *

* آتش چو درگرفت تر و خشک را بسوخت *

و خواتین و متعلقان امیرحسین را با تمامت خزاین و دفاین
که بدستِ حرص و امساک جمع کرده بود و اندوخته پیش
حضرت صاحب قران آوردند * * نظم *

آنکه با مهرخا زنش روید * هرچه زاجناس بحروکان باشد
وآنکه با داغ طاعتش زاید * هرکه زابنای انس وجان باشد

---

(۱) دربعض نسخه (خاوند) و دربعض (خاند) است بجای (خواند) *

حضرت صاحب قران از خواتین امیر حسین سرای ملك خانم
دختر قران سلطان خان و الوس آغا دختر بیان سلدوز و اسلام آغا
دختر خضر یسوری و طغي ترکان خاتون را رقم اختصاص کشید
و سونج قتلغ آغا دختر ترمه شیرین خان که حرم بزرگ امیر حسین
بود به بهرام جلایر داد و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملك دختر
کیقباد ختلاني را بامیر جاکو و دیگر قمکانرا هریك بکسی نام
زد فرمود و دخترش را بایلچي بوغا برادر تابان بهادر داد و فرمان
جهان مطاع نفاذ یافت که اهالي شهر که با امیر حسین درقلعه
بودند باز بشهر کهنه روند و درانجا عمارت کرده توطن سازند
و قلعه را بجاروب غارت پاک رفته ویران کردند و خانهای امیر حسین
را چون نهال آمال و اقبالش ازبیخ بکندند * * نظم *

نشان از در و برج و بارو نماند * مرآن درد را هیچ دارو نماند
سرای سپنجي برین سان بود * یکی خوار و دیگر تن آسان بود
یکی برفراز و یکی بر نشیب * یکی با فزوني یکی با نهیب
بیا تا ز دنیای دون بگذریم * بدانش جهاني بدست آوریم
که شادي آن جاوداني بود * نه چون این غم آباد فاني بود

اللهم وفقنا لما تحب و ترضي و جنبنا عما تکره
و تسخط والحمد لله رب العالمین *

گفتار در جلوس حضرت صاحب قراني بر تخت
سلطنت و جهانباني

قال الله تبارک و تعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور مالک الملک بارگاه کبریا جل و علا که امضای حکم توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بپروانچه لطف و قهر او است ملک و دین را در مشیمه حکمت توامان و در مهدِ قدرت رضیع لبان گردانیده چمن ملک را طراوتِ سعادت جز از چشمه سار میامنِ دین چشم نتوان داشت و چشمه سار دین را زلالِ احکام بے حسامِ سیاست نیام والیانِ ملک جریان نیابد * * نظم *

* سر سبزي نهال سعادت بباغِ ملک *
* بے چشمه سار شرع مطهر طمع مدار *
* لیکن زلال چشمهٔ دین کي شود روان *
* بے سایهٔ سیاستِ شاهانِ کامگار *

بنابرین شایسته سریر سلطنت و جهانداري وسزاوار افسر فرمان دهي و کامگاري صاحب دولتي تواند بود که پیش نهاد همتِ عالي رتبتش تقویتِ دین مستبین بود و نصب العین ضمیر منیرش تمشیتِ احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین سعادتمندي که چون درختِ بختش در گلشن سلطنت بالا کشد بهترین میوه اش اقامتِ مراسم امر معروف و لوازمِ نهي منکر شنا شد و چون نهالِ اقبالش از جویبار حکومت و فرمان روائي

سرسبز و شاداب گردد تازه ترین نوباوه اش ایصالِ خیر و نفع و استیصالِ شرّ و ضرّ شمارد آینه دولتش چون صیقل توفیق بزداید در و جز صورتِ نیک خواهي و نیکوکاري ننماید و شمع جلالش چون از لمعه عنایت رباني برشود پرتوِ انوارش بشارع شرع مستقیم را هبر آید بباد حمله آتشِ پیکار ازان برافروزد که بیخ ظلم و ستمکارے بسوزد و به تیغِ آبدار ازان برخاکِ معرکه خون ریزد که غبارِ فتنه از هر گوشه برنخیزد زبردستي ازان جوید که زیر دستان را حمایت نماید و بیشي برهمه از براى آن طلبد که در باره کم مایه عنایت فرماید سرافرازي دران داند که از پاى افتادۀ را دستگیري تواند کرد و پاى در طلب سروري بآن قصد کشاید که تا چاره کار سرگشته از دستِ قدرتش برآید نهالِ کامگاري در جویبار اقتدار از براى آن نشاند که تا در بهارِ معدلت شگوفۀ مکرمت شگفاند و گلبنِ پادشاهي را بآبیاری تیغ ازان سرسبز دارد که تا بدستِ مرحمت خار بیداد از پاى مظلومان برآرد * * نظم *

بود کامش از شاهي و برتري * رعیت نوازي و دین پروري
باحسان کند خاطرِ خلق شاد * جهان یکسر آباد دارد بداد

لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امراء و نویانانِ الوس چغتاى که آنجا جمع آمده بودند مثل امیر شیخ محمد سلدوز و امیر کیخسرو ختلاني و امیرِ اولجایتو اپردي و امیرداود دوغلات و امیر ساربوغا جلایر

و امیر جاکو برلاس و زنده حشم ایردي و امیر موید ارلات و شاه شیخ محمد والي بدخشان و حسین بهادر و دیگر امراء و سرداران باتفاق اعاظم ساداتِ روزگار که فرموده؛ اني تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مشعر است بوجوب ملاحظه جانب ایشان مثل سید برکت و خانزادگان ترمد خان زاده ابو المعالي و برادرش خانزاده عليِ اکبر همه یکدل و یک زبان گشته حضرت صاحب قراني را که در تقویتِ دین و تمشیتِ مسلماني از سلاطین عصر ممتاز بود سایشته پادشاهي و جهانباني دانسته سرِ انقیاد بر خطِ فرمان نهادند و باتفاق بآنحضرت بیعت تازه کرده میان و زبان بچاکري و ثنا گستري به بستند و بکشادند *

* نظم *

که ای فَرِّ فرخنده ات زیب گاه * ترا زیبد آیین تخت و کلاه

دلِ ما یکایك بفرمان تست * همه جانِ ما زیرِ پیمان تست

سزاوار شاهیِ کیهـــان توئي * گزینِ دلیران و شیران توئي

تو شستي بشمشیر هندي زمین * بآرام بهنشین و رامش گزین

و در زماني که جهان از جور استیلای قهرمان شتا خلاص یافته سلطانِ گردون سریر آفتاب بتخت شرف برآمد و در ممالک بساتین از برای خسرو ریاحین اورنگ فیروزه فام گلبن را به فیروزي بیاراستند فراشِ ظفر بترتیب آئین جلوس همایونش قیام نموده عرصهٔ گیتي را از غبارِ وحشت و اندوه پرداخته سراپرده بسطتِ جاه را پیرامون بسیط ربع مسکون در کشید و قبهٔ بارگاهِ رفعت و جلال را از سایه بانِ سپهر

گذرانیده بساطِ امن و امان بگسترید سریرِ سلطنت را بچهار قایمه دوام و قرار و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخت و تاج شاهی بجواهر عزت و شوکت و یواقیت حشمت و عظمت مرصع کرده بپرداخت * * نظم *

بروزیکه نیك اختري یار بود * نمودار دولت بدیدار بود
گزیده ترین روزی از روزگار * چو عیدِ همایون بفصلِ بهار

مهندس تایید آسماني تقویمِ سعود سعادت را از جداول زیجِ عنایت استخراج نموده باصطرلاب فتح و فیروزي ارتفاع اختر خجسته فال اقبال باز جست * * نظم *

و زان پس بفرخنده تر طالعي * سعودش عطا بخش بی مانعي
برافراخت صاحب قران تاج زر * بر افروخته تخـــت شاهي بفر
کمر بســـت با فرِ شاهنشهـــي * جهان سربسر گشت او را رَهيْ
بدان را زبد دست کوتاه کـــرد * روان را سوئي روشني راه کرد

نوینان و امراء رعایت رسومي که در جلوسِ سلاطین میان ایشان متعارف است بتقدیم رسانیده باتفاق زانو زدند و زبان به تهنیت و ثنا بر کشادند * * نظم *

زر و گوهرش بر سر افشاندند * و را شاه صاحب قران خواندند

و دران زمان سن مبارك آنحضرت بسي و چهار سال شمسي ترقي نموده بود و این اتفاق همایون در روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارك رمضان الذي انزل فیه القران (سنة احدي و سبعین و سبعمایة)

موافق ایت ائیل چنانچه ناظم جوش و خروش بتلقین سروش هوش زیور گردن و گوش روزگار ساخته * * نظم *

زهفتصد فزون رفته هفتاد و یك * قضا گفت شه را که الملک لک
جهانراکه میداشت پستی خراب * برآمد ز مشرق بلند آفتاب
مهی را که پرتو زکش می‌نمود * فلك داد رفعت که خورشید بود
تمور آمدش نام یعنی حدید * و من شانه فیه باس شدید
تمورِ طراغي[1] شهِ شیــر مرد * خدیوِ جهان گیر گیتي نورد
وزان پس جهان گیر شرقي نژاد * جهان را جوان کرد ازعدل وداد
قضا شمع اقبالِ او برفروخت * عطارد کمربند جوزا بسوخت
قدربخت اورا جوشد مشتري * بیاموخت ناهید خنیاگري
دمش با مسیحا چوهمخانه شد * برو شمع خورشید پروانه شد
درخشنده شمعي برآمد زمیغ * زخور تاج بستد زمریخ تیغ
سعادت قران همچو برجیس شد * زرفعت مکانش چوادریس شد
زمین را سراسر همه صحن خاک * بششت آب شمشیرش ازظلم پاک
تبر تیشهٔ تیغِ او بی گزند * زباغِ جهان بیخِ آفت بکند
شکوهِ سپاهش بگرزِ نبرد * برآورد از کوه البرز گرد
چوکاف اربحدّت برد نام قاف * پذیرد زتیغِ زبانش شگاف
عدوکو برو خون گري زهرخند * کزو پایهٔ تخت شد سر بلند
درین باغ هرشاخ کو سرکشید * سرش زد بشمشیرو بیخش برید

---

(۱) چنین است درچهارنسخه و در دونسخه (طراغای) استبجای طراغي *

در اول عزیمت سوی بلخ کرد * همه عمر دشمن ز غم تلخ کرد
سر و پای خصم و سرا و وطن * زر و سیم اعدا و فرزند و زن
بخست و ببست و بکند و بسوخت * گرفت و نهاد و خرید و فروخت

و از بدایع اشارات و کرایم بشارات آنکه اساس تاریخِ این جلوسِ همایون بر چهار رکن عظیم از حروف منزله قدیم واقع شده که صدر سورة البقره که سنام کلام ملك علام افتاده موشح است بآن درضمنِ این اتفاقِ حسنه بسی امیدواریست عالم و عالمیان را بدوامِ ایام این دولت و خلودِ روزگار این سلطنت که بی تکلف و مداهنه نسبت با دیگر روزگار و ازمنه راست چنانست که حریم حرمِ شریف نسبت با دیگر دیار و امکنهٔ بسیط زمین و زمان ببساط امن و امان آراسته و ریاضِ احوال عباد و بلاد از خارِ تعرض و تغلبِ اهل فساد و عناد پیراستهٔ نهالِ آمالِ خلایق از رشحاتِ عدل و احسان میوهٔ مقصود بار آورده و سایهٔ رفاهیت گسترده و کشت زار امانی و آمالِ خاص و عام از قطراتِ غمامِ انعام دانه هر مراد در خوشه آرزو پرورده از کژی و ناراستی جز در ابرو و زلفِ خوبان اثری نمانده و از فتنه و آشوب غیر غمزه و طرهٔ ماه رویان از جانبی خبری نرسیده * بیت *

* گردون فروکشاد کمند از میان تیغ *
* و ایام برگرفت زه از گردنِ کمان *

ایزد تعالی و تقدس کافهٔ اهل اسلام را از میامنِ نَصَفَت و مرحمتِ
این دودمان نامدار * * مصرع *

* تا چرخ را مدار بود ارض را قرار *

متمع و برخوردار داراد بحق محمد و آله الاطهار و چون حضرت
صاحب قران تختِ سلطنت و جهانباني را بفر شکوهِ همایون
زینت بخشید و بشارت * * بیت *

* سریرِ سلطنت اکنون کند سر افرازي *
* که سایه بر سرش افگند خسروِ غازي *

گوش زمانه از زبانِ قضا شنیـــد * * نظم *
سرِ گنج بگشاد صاحب قران * نه چندانکه آنرا شمردن توان
به بخشید چندانکه شد آز سیر * ز بخشش نترسد خدیوِ دلیر
مجموع کلان تران و سردارانِ الوس چغتای را از امراء و ارکانِ
دولت بانواع نوازش و تربیت سرافراز گردانید و منزلت
برافراخت و تمامت ذخایر و نفایسِ امیرحسین را علاوه
جزایلِ مواهب وعطایای بی دریغ ساخت و همه را اجازت
انصراف ارزاني داشت تا هرکس بمقام خویش بازگردد
و شاهین عدل و نصفت را در هوای آن دیار پرواز دهد *

گفتار در مراجعت صاحب قران موید ارجمند از بلخ و انشاء فرمودن قلعه و حصار سمرقند

رای عالم آرای حضرت صاحبقران مراد پسر چوغام برلاس را

بحکومتِ بلخ و توابع نصب فرمود و عزمِ مراجعت جزم کرده
در ضمان حفظ الهي * * مصراع *
روشن دل و داد گستر و شاد * روی توجه بصوب کش نهاد
و بر آبِ جیحون که از بلخ تا بدانجا هشت فرسخ است بکشتي
پول بسته بسعادت بگذشت و در جلگای دل کش کش بر لبِ آب
خشکا مرغزار خشمش را مخیم نزول همایون ساخت دیدهٔ اولیای
دولت را نورِ بهجت و سرور افزوده و سینهٔ اعدای مملکت را
نیرانِ ویل و ثبور فرسوده شاهِ عالم پناه مدت دو ماه * * نظم *
* بعز و ناز دران منزلِ بهشت آیین *
* که هست غیرتِ نزهت سرای خلد برین *
توقف فرمود بساطِ عیش و عشرت چون سماطِ فضل و مکرمت
علی الدوام بکام گسترده و گوهرِ هر مراد که در بحرِ امید کنجد
در صدفِ دولت برحسبِ آرزو پرورده * * نظم *
بفرخ تر زمان شاهِ جوان بخت * بدار الملك خود شد برسرِ تخت
جهان را از عمارت داد یاري * ولایت را ز فتنه رستگاري
و در اثنای آن خواص بندگان و هوا داران که درین مدت
بوظایف خدمتگاري و جان سپاري قیام نموده بودند و اسامي
ایشان مکرراً ذکر کرده شد همه را بعواطف و مراحمِ پادشاهانه
اختصاص بخشید و بصنوفِ مواهبِ سنیه گرامي داشته بمراتب
و مناصب علیّه رسانید * * نظم *

ز دریا دلی شاهِ گردون شکوه * نوازش بسی کرد با آن گـروه
سرانِ سپه را که بردند رنج * بخروارها داد دینار و گنج
غني کرد شان از زر انداختن(۱) * ز نو هرزمان خلعتی ساختن(۲)
و هرکسی را برحسبِ حال تومان و هزاره مقرر گردانید و بقدر قابلیت و استعداد خلعتِ منصبي بر قامتِ استحقاق برید ازانجمله امیر داؤد را ضبط و داروغگي سمرقند علاوهٔ عمارت و منصب دیوان و دیگر تربیتها فرمود و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیرعباس و اسکند و عالم شیخ و علقه قوچین وارد شیرقوچین و قماري ایذاق برادر تموکه قوچین را امارت لشکر و تواجي گري که تالي منصبِ سلطنت است پیش اتراک تفویض فرمود و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر آقبوغا و حاجي محمود شاه و ایلچي بهادر و دولت شاه بخشي را امیر دیوان ساخت و ختای بهادر و شیخ علي بهادر و آقتمور بهادر و تابان بهادر و دکنه و بختیشاه و قراهند و تکتك و اپاچی کلته و قزان بوغا ارسلان و دورا بهادر را مقدم سپاه گردانید و ختای بهادر و شیخ علي و آقتمور را بزرگ و کلان تر بهادران ساخت و برین منوال هرکسی باندازهٔ رتبت و استیهال بشغلی لایق و راهی مناسب مخصوص گشت * * نظم *

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك کتاب (اندوختن) (۲) چنین است در پنج کتاب و دریك نسخه (دوختن) است بجای ساختن *

تاييد الٰهيش چو ياريها كرد * عالم بگرفت و كامگاريها كرد
هربنده كه در ركابِ اوروزى رفت * بر مركب سرورى سواريها كرد
و هم در خلالِ آن احوال بسعادت و اقبال روي ابهت و جلال
و سلطنت و استقلال بخطه فرخنده فال فردوس مثال سمرقند
آورد و آن شهرگزيده را كه از شهرتِ نزاهتِ دشت و طراوتِ
اشجار و حصانت عمارات و سلاست انهار طيره هرديار و غيرت
فزاى سايربلاد و امصاراست مركزِ رايتِ دولت گردانيده
پاے تخت ساخت و به بناء قلعه و حصار و انشاء عمارات عالي
و قصور زرنگار فرمان داد و سركارها بر امراء بخش فرموده امير
آقبوغا را بصرف اهتمام در اتمامِ آن شغل نصب فرمود و چون
مجاري امور سلطنت بر وفق مرام انتظام يافت همت كيوان
رفعت آن حضرت بتداركِ خللها كه در ايامِ سابق بواسطه ترك
تاز حوادث روزگار باحوالِ آن ديار راه يافته بود التفات نموده
نسيمِ مرحمت و رافت از مهبِّ نَصَفَت و عدالت وزيدن گرفت
و سحابِ انعامش كه چون انعامِ سحاب عام بركشت زار اميد
همگنان باريدن آغاز نهاد و باندک مدتى سمرقند بميامنِ
مكرمت و معدلتِ آن جهاندار دين پرور از غايتِ آباداني
و كثرت اهالي و سكان و بسيارے صادر و وارد از اطراف و اكنافِ
كيهان بمرتبه رسيد كه از آوازهٔ آن مصر بامنقبت اهبطوا مصرا
فان لكم ما سالتم جامه رشك در نيل زد و بغداد را هرچند

بدار السلام که لقب بهشت است موسوم شده از سرشك حسد و غیرت پیوسته سیلي بر چهره روانست * * بیت *

از پی رشك بر سمرقندش * دجله اشکیست بر رخ بغداد

و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحب قران بجانب بلخ در راه چون نکبت از موکب همایون تخلف نموده باز گشت چون خبر فتح آن حضرت بشنید گریخته بطرف ترکستان رفته بود در اثنای این احوال حضرت صاحبقران چنگي قوچین را بطلب او فرستاد و چون باو رسید قضیه بجنگ انجامید و امیر موسی شکست یافته بگریخت و بتنگي بالا رفته در ییلاق و کوهستان سر گردان میگشت تا دگر باره امیر قزلغاج برادر حسین بر حسب فرمان قضا جریان با جماعتي متوجه او شد و چون امیر موسی سپاهي ایشان بدید بی توقف بگریخت و امیر قزلغاج در پی او شتافت اما بد و نرسید و امیر موسی باد و حرم خود از آب جیحون گذشته بشبرغان پیش زنده حشم رفت و آغاز اغوا و افساد نهاد و بآنجا رسانید که زنده حشم عنقریب زنده نماند و حشمش در تحت تصرف دیگران در آید * * نظم *

* از صحبت بد بد نرهم صحبت بد باشد *

* وین نکته یقین داند آنرا که خرد باشد *

گفتار در قورِلتای حضرت صاحب قراني در عین اقبال و کامراني

در تیرماهِ همین سال حضرت صاحبقران جهان کشای جهت قورلتاي بجمع آمدن امراءِ تومانات و هزارجات مثال داد مجموع برحسبِ فرمان چون اقبال و دولت و ظفر و نصرت روي بدرگاه عالم پناه آورده جمع آمدند * نظم *

ز اطرافِ شاهان و گردن کشان * رسیده بدرگاهِ صاحب قران

مگر زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي که چون دولتش بر گشته بود چون نکبت تخلف نمود آنحضرت ایلچي فرستاد تا او را از وبالِ عصیان ترسانیده بقُرِلْتای طلب دارد و چون ایلچی بدو رسید و سخن برسانید که اگر درمقام اطاعت و انقیادي بی توقف بآستان سلطنت آشیان مي باید شتافت زنده حشم زبان تملق باظهار ایلچی برکشاد که * بیت *

* من بندهٔ فرمانم گر خواند و گر راند *

* شمشیر و کفن برکف گرمیکشد او داند *

و ایلچي را اعزاز و اکرام تمام کرده باز گردانید قرار برآنکه او نیز از عقب روان شود اما بآن وعده وفا نکرد و ازان جانب کسی آمد و از سرِ وقوف بمسامع علیّه رسانید که زنده حشم بتحقیق از جادهٔ انقیاد بر گشته و پیشتر ازین امیر بیرم شاه ارلات و پسرش تیلانچي که با امیر حسین درمقام یاغي گري بودند چون خبرِ فتح حضرت صاحبقران شنیدند مبتهج و شادمان گشته از طرفِ خراسان روي اطاعت و هواداري بدرگاهِ سلطنت

پناه نهادند و چون زنده حشم ازان معنی آگاه گشت از طریق مکر و غدر با اسبابِ صحبت و عشرت از ساوري و شراب و ما یتعلق بهذا الباب بسرِ راهِ ایشان آمد و در موضع دلیه ییلاق ایشان را طوي داد و در حالِ استیلای سورتِ شراب پدر و پسر را بگرفت و بند برپاي نهاده بدست برادرِ خود پیر محمد سپرد و بحضور مردم با او گفت که ایشان را ببارگاهِ حضرت صاحب قران رسان و درخفیه با برادر مواضعه داشت که ایشان را نیست سازد پیر محمد هردو را نیم روزه راه ببرد و در شب کارِ ایشان ساخته همان شب باز گردید و پیش برادر آمد چون صاحبقراني برین احوال اطلاع یافت امیر اولجایتو را فرمود که برو و خویشِ خود را ملامت و سرزنش کرده نصیحت کن و بیاور تا نهالِ حیاتش بجنبش صرصرِ قهر از بیخ بر نیاید پیرکارد یده قماش خود را مي‌شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من ازان مي اندیشم که نصیحت با او سودمند نیفتد و مرا درمیان خجالت باید برد اگر رای عالي صواب بیند پسرم خواجه یوسف بکفایت این مهم کمربندگي بندد حضرت صاحب قران عذر او را مسموع داشته تابان بهادر و خواجه یوسف را بفرستاد تا زنده حشم را طریق صواب ارشاد کرده بیاورند و چون ایشان بشبرغان رسیدند آن خود رای عاقبت نااندیش ایشانرا بگرفت و مقید گردانید *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بجانب شبرغان

چون حضرت صاحب قران از جسارت نمودنِ زنده حشم دران قضیه و بی باکي او آگاهي یافت آتش خشم از کانونِ حمیت پادشاهانه زبانه زدن گرفت و با تمام لشکر از کش متوجه او شد پرچمِ رایت همایون را مشاطه عون رباني پیراسته و بازوی دولت روزافزون بتعویذ تاییدات آسماني آراسته و چون از آبِ جیحون عبور نموده خاکِ شبرغان از شرفِ بوسیدنِ نعل بادپایانِ لشکر منصور سر بگردون کشید زنده حشم بقلعه آنجا که در شاه‌نامه بسفید دِژ مذکور است تحصّن جست و روی رای خطا از صوب صواب گردانیده پشت تمنع بآن حصن حصین باز گذاشت * نظم *

زان حصاري که طرف بارهٔ او * در علو از ستاره دارد عار
صحن(۱) او حصن اختر ثابت * بومِ(۲) او بام گنبذِ دوّار

عساکر گردون مآثر غران و جوشان گرد قلعه بر آمده کورگه فرو کوفتند و از غریو کوس و کره نای و نعره و خروشِ بهادران نبرد آزمای زمین و زمان چون بید از تند باد و زان بلرزید زنده حشم

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در دو نسخه (صحن او صحن) و در یك نسخه (حصن او حصن) (۲) چنین است در دو نسخه و در سه کتاب (بوم او بوم) و در یك نسخه (بام او بام) •

را از مشاهدهٔ آن حال دود تحیر بسر برآمد و آتشِ خوف و هراس
در خرمنِ تمکن و ثبات افتاد چاره همان دید که دستِ عجز
و مسکنت در دامنِ تضرع وزاري آویخت و با میر اولجایتو توسل
نموده او را شفیع انگیخت * * بیت *

عذر به آنرا که خطائي رسید * آدم ازان عذر بجائي رسید

امیر اولجایتو بپایه سریرِ سلطنت مصیر آمد و در موقفِ اعتذار
و استغفار ایستاده بگریه و زاري درخواست کرد که جریدهٔ جریمه
زنده حشم چون قدم در دایرهٔ ندم نهاده و از ناداني و تبه کاري
خویش پشیمان شده مرقوم رقم عفو و اغماض گردد و سپاهِ ظفر پناه
بسعادت معاودت نمایند تا بعد از تسکین غلبه حیرت و دهشت
بقدم خدمتگاري و طاعت گذاري با شمشیر و کفن بدرگاهِ گردون
اشتباه آید و در سلک دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحب
قران فرموده البرکة في مشایخکم ملاحظه نموده شفاعت
و درخواست امیر اولجایتو را بقبول تلقي فرموده و از خونِ زنده حشم
درگذشت زندهٔ حشم امیر موسی را که تیغ مخالفتش تیز کرده
فسانِ افسونِ او بود بیرون آورد و به بندگان حضرت سپرد و اسلام
برادرِ کوچک خود را بملازمتِ موکب همایون فرستاد و حضرت
صاحب قران پای عزم برکابِ معاودت درآورد و لشکریان را
اجازت مراجعت بمواضع خویش ارزاني داشت و چون بفتح
و فیروزي بشهر سبز باز آمده بمستقرِ دولت و اقبال نزول فرمود

نقوشِ جرایم و زلات امیر موسي را بزلالِ عفو گناه سوز فرو شسته جامي لطف پادشاهانه بمراسمِ استمالت و اعزازِ او قیام نمود و اورا طوي داده بخلعتهاے فاخر سرافراز گردانید و ایالت ایل اورا باو تفویض فرموده بمنتهای امید رسانید و لاغرو * بیت *

* ز ابتداءِ عهدِ عالم تا بدورِ پادشاه *
* از بزرگان عفو بود است از فرودستان گناه *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران لشکر را بجانب ترمد و بلخ

چون زنده حشم را سابقهٔ قضا رقمِ وخامت عاقبت بر صحیفهٔ قسمت کشیده بود با وجود چنان مرحمتي که حضرت صاحب قران نسبت با او کرامت فرمود باز وسوسهٔ دیو غرورش از راهِ موافقت ببرد و پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده عنانِ آرزو از سرِ بیهوشی بدست پندار سپرد و العجب که خانزاده ابوالمعالی دران کار که روزگار بهزار زبان هر زمان باد ا میرسانید *

* مصراع *

* مکن مکن که پشیمانیت ندارد سود *

با او متفق شد و نه عجب * * نظم *

چو گمراهي حوالت آید * معجز سببِ ضلالت آید

و باتفاقِ الوس بلخ و ترمد را بغارتیدند و چون پرتوِ خبرِ این

خطا که ازیشان واقع شد بساحتِ ضمیر منیر حضرت اعلی افتاد
خطای بهادر و ارغون شاه بوردالیغي را با لشکري * * نظم *
همه بادلِ شاه و با سازِ جنگ * همه گیتي افروز و با نام و ننگ
همه رزم جویان و نیزه گزار * همه جنگ جو از درِ کارزار
گرایندهٔ تاج و زرین کمر * نشانندهٔ شاه بر تختِ زر
با یلغار بفرستاد تا بدفع شر وفساد ایشان آثار مردي و مردانگي
بظهور رسانند و دامنِ احوالِ رعایا که ودایع پروردگارانند از خارِ
تعرض متغلبانِ ستمگار ایمن گردانند و چون امراء با سپاهِ ظفرپناه
بترمد رسیدند مردمِ آن طرف برآبِ آمویه از کشتیها پول بسته
بودند وجماعتی از مخالفان در شب گریخته از پول گذشته بودند
و پول را ازان سر ویران ساخته و چون یاغي سیاهي لشکر نصرت
قرین بدیدند روی زرد گشته از بیم بگریز نهادند و ازهولِ جان
عنان بجانب پول تافته بشتافتند و ازسر گذشت شبانه غافل روان
به پول راندند و چون بمیان پول رسیدند آن طرف پول خراب
یافتند و بهادرانِ لشکر منصور ازعقبِ ایشان رسیده دستِ تایید
بتیر باران کشادند و آن روز بر گشتگانرا * * نظم *
زپس تیر و ازپیش دریای آب * روان درنهیب و اجل درشتاب
نه امید رحم و نه برگِ ستیز * نه یارای بودن نه راهِ گریز
بسیارے از ایشان بزخم تیغ سپري شدند و بسیارے در آب ریخته
از جان بري گشتند و اندکي ازیشان چنانچه از ده یکي نبودي

بمشقت بسیار جان بکنار انداختند و زنده حشم گریزان بشبرغان در آمد و آنرا محکم کرده پشت استظهار از روی پندار بدیوار حصار باز داد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان امیر جاکو را بمحاصره شبرغان

حضرت صاحب قران چون از تحصن زنده حشم در قلعه شبرغان آگاهي یافت امیر جاکو را بمحاصره آنجا نام زد فرمود و او با لشکر از آب گذشته پیرامون حصار شبرغان فرو گرفتند و برسم محاصره گرداگرد حصار فرود آمده زمستان آنجا بگذرانیدند و زنده حشم چون مار مرده در سوراخ مانده سر بیرون نتوانست کرد و چون کوکبهٔ سپاه بهار دررسید * * نظم *

کردند نظاره را عروسان چمن * سرها ز دریچهای چوبین بیرون

زنده حشم سابقه دوستيي قدیم که با امیر جاکو داشت وسیله ساخت و از قلعه بیرون آمد و دست عجز و اضطرار بدامن حمایت او استوار کرد و سر خجالت را از گریبان ندامت بر آورده بپای اعتذار و استغفار بایستاد و امیر جاکو اورا بنوید مرحمت حضرت اعلی امیدوار گردانیده همراه خود کرد و روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امرا از آمدن ایشان وقوف یافتند صورت حال بعز عرض حضرت صاحب قران رسانیدند و چون زنده حشم برسید تمام امراء مقدم اورا

بمراسمِ اعزاز و اکرام تلقي نمودند و امیر جاکو او را باتفاق
امراء و نوینان بشرفِ بساط بوس حضرت اعلی رسانیده لطف
و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساختند زبانِ عفو حضرت
صاحبقران اورا بتشریفِ خطاب گرامي داشته فرمود که ما
از سرِ گناهانِ تو گذشته خون ترا بخشیدم تو هم برجان خود
ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت
خلعتی است که از دولتخانه یختص برحمته من یشاء
هرکس را که خواهند پوشانند دستِ آرزوی هرکس بسعي
و کوشش بدامنِ آن نرسد * * نظم *

* هر سرے شایستهٔ تاجِ بزرگي کی بود *

* گر نسازی باقضا سر در سرِ سودا کني *

و بعد ازان که سرش را بکلاه امان از گزند وگوشش را بگوشواره
نصیحت و پند بیاراست و او را نوازش فرموده انواعِ مواهب
و رغایب از کمرِ زرین و اسپ تازي و شتر بسیار و استر قطار و گوسفند
بی شمار در بارهٔ او ارزاني داشت و مرتبهٔ او را بلند گردانید
و او کمرِ خدمتگاري بسته در سلکِ ملازمان انخراط یافت *

گفتار در نهضتِ همایون حضرت صاحب قران بجانب جته

در سنه (اثنین و سبعین و سبعمایة) مطابق تنگوز ئیل حضرت
صاحبقران یورش جانب جته پیش نهاد همت عالي ساخت

* نظم *

با سپاهی ظفر طلیعهٔ آن * کارسازش مهیمنِ دیّان

بسعادت نهاد روي براه * نصرتش هم عنان بعون اِلٰه

و چون از سیحون عبور فرمود کمزه و اورنگ تمور ایل شده حلقه بندگي و خدمتگاري در گوشِ انقیاد و طاعت گذاري کشیدند و چون آن ایل و الوس بتحتِ تصرف و تسخیرِ بندگان حضرت درآمد صاحب قران کامگار کیك تمور را بضبط و نسق آنجا نصب فرمود * * نظم *

بسعادت قرین و فتح و ظفر * عون و تایید ایزدي یاور

بمستقر سریرِ سلطنت و مسندِ خلافت معاودت نمود و درهمان ایام خبر رسید که کیك تمور بکفرانِ نعمت اقدام نموده باقدامِ جسارت بساطِ سرکشي و یاغي گري مي سپرد و دران وقت بهرام جلایر بموجبی که درتاشکنت هنگام عتاب بزبان تمنای حضرت صاحب قران گذشته بود درسلك بندگان درگاه جهان پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباه انخراط داشت فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که او و امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علي بهادر بعزم رزم کیک تمور روان شوند وآتشِ عصیان و طغیان او را بآبِ تیغ جان ستان فرونشانند امراء و بهادران بامتثال امر مبادرت نموده روی جلادت براه آوردند و چون بیاغي رسیدند و در مقابل یکدیگر صف کشیدند ایل بهرام جلایر باتفاق

امیر صدهٔ ایشان تیرکجي که عداوتِ قدیم داشت با بهرام غدر اندیشیده خواستند که اورا بگیرند بهرام را بران حال اطلاع افتاد وبا امراء که همراه بودند درمیان نهاد و شرایط احتیاط مرعي داشته ناوک قصد ایشان به نشانه مقصود نیامد وهم دران حال که سپاه جانبین صف کشیده استاده بودند ختای بهادر با شیخ علي بهادر درباب مصلحت جنگ و رعایتِ حزم سخنی گفت شیخ علي آنرا مسموع نداشت ختای بهادر از تصور آنکه مگر پهلوان سخن اورا حمل بربد دلي کرده آتشِ غضبش اشتعال یافت و شمشیرکشیده و از آبِ عایشه خاتون عبور نموده بیك تنِ تنها برصفِ دشمنان زد و چندی از ایشان را بینداخت وچون ایشان بسیار بودند شیخ علي بهادر نیز از عقب او درآمد و بر دشمنان حمله برد و ختای بهادر را بتکلف ازمیانِ مخالفان بیرون آورد و هردو بسلامت بلشکرِ خویش پیوستند و امثالِ این امورکه درواقع ازبدایع وقایع است جز ازآثارِ دولت موید صاحب قران نتواند بود *

* مصرع *   * بدولت توان کرد این کارها *

و امراء در همان کنار آب با دشمنان صلح کرده بازگشتند و دراثنای راه جماعتي از ایل جلایر که دربارهٔ بهرام غدر اندیشیده بودند بیاساق رسانیدند وچون بسعادتِ بساط بوس استسعاد یافتند حضرت صاحب قران ازمصالحت و مراجعت

ایشان غضب فرمود *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحبقرانی بجانب جته نوبت ثاني

چون بر حسب فرموده ان الله تعالی یحب معالی الهمم و یبغض سفسافها همت بلند جناب صاحب قران کامیاب در هرکاری که شروع افتادی جز بحصولِ غایت و نهایتِ آن رضا ندادی از مساهله که امراء با مخالفان کرده بودند وعرصه معارضه و محاربه بصلح ریخته استنکاف داشت یعني * * نظم *

* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *
* که با شیر صلحش بود روز جنگ *

لاجرم بنفس مبارک عزم آن صوب جزم فرموده یرلیغ همایون درباب جمع آمدنِ سپاه بهرطرف روان شد و عساکرِ منصور ازاطراف و اکناف درحرکت آمده * * نظم *

سپاه انجمن شد بدرگاهِ شاه * نبرد آزمایان نصرت پناه
زریگِ بیابان فزون از شمار * برزم اندرون شیر دشمن شکار
سپاهي سراسر چو غرنده میغ * بجنگ اندرون همچو برنده تیغ
روان کرد لشکر شهِ نیک بخت * چو ریگِ بیابان و برگِ درخت
بجنبش درآمد سپاهي که کوه * گدازان شد ازگرمیِ آن گروه

و رایت ظفر نگار بسعادت از سیرام و نبکي بگذشت از میامن

تولاي که آنحضرت بدودمانِ مبارك مصطفوي علیه و علیهم الصلوة و السلام داشت از کرامت نصرت بالرعب مسیرة شهر محظوظ گشته لشکرِ مخالف بمجرد آوازهٔ توجه آنحضرت از هم فرو ریخته بگریختند صاحب قران کامگار با لشکرِ جرار تا موضع سنکریغاج برفت و سپاهِ ظفر قرین را اسیر بسیار و غنیمت فراوان بدست افتاد و رایتِ فتح آیت با کرایمِ غنایم بیرون از حصر و شمار در کنفِ حفظ پروردگار باز گشت و در موضع آدون کوزي امیر موسی و زنده حشم با وجود سوابقِ الطاف و لواحقِ اعطاف که حضرت صاحب قران در بارهٔ ایشان بکرات ارزاني داشته بود باز آغاز مکر و غدر اندیشی کردند و با پسر خضر یسوري ابو اسحاق دران باب مشاورت نموده عهد بستند و بمصحف سوگند خوردند که چون بموضع قراسمان رسند حضرت صاحبقران را در هنگام شکار بحیله بگیرند با آنکه عقل بر ایشان و آن اندیشه پریشان مي خندید * * نظم *

مکن تیره رائی که شیرِ حَرون * برو باه بازي نگردد زبون

و خانزاده ابوالمعالی ترمذي و شیخ ابو اللیث سمرقندي که پیشتر ازین در بابِ مخالفت آنحضرت با یکدیگر سخن کرده بودند با ایشان اتفاق نمودند کسی که ازان معني آگاهي داشت صورت حال را بکلك عرض بر صحیفه ضمیر منیر حضرت صاحب قران نگاشت فرمان قضا جریان باحضار ایشان نفاذ

يافت و همه را در مقام خطاب بزانو درآورده سخن پرسيدند
و عصيان و غدر انديشي ايشان ثابت شد و چون مهد عليا
سراي ملك خانم خواهر زاده اميرموسى بود و مخدرهٔ تتق
عصمت وابهت عكه بيگي نامزد پسرِ او شده بود حضرت صاحبقران
با او گفت كه گناهی عظيم است كه از تو بظهور پيوسته ليكن
چون ميانِ ما و تو پيوند است آنرا رقمِ عفو كشيديم و از انتقامِ آن
گذشتيم * * نظم *

مراعات پيوند و ريشِ سفيد * ترا داد بر زندگاني اميد
وگرنه بفرمودمی تا سـرت * بد انديش كردي جدا از برت

و خانزاده را فرمود كه چون سلسلهٔ نَسَبت متصل است با
اهل بيت رسول الله صلوات الله و سلامه عليه و عليهم اجمعين
بهيچ حال روا نداريم كه غبارِ آسيبی بدامنِ روزگار تو نشيند
و تو ترکِ فضولي نمي كنيِ مَصلحت آنست كه ازين ولايت
بيرون روی و شيخ ابو الليث را بسفر حجاز امر فرمود و پسر خضر
يسوري چون برادرِ زن اميرسيف الدين بود بشفاعت و درخواستِ
او ازان ورطه خلاص يافت و نقوشِ جرايمِ او بزلالِ مراحم
خسروانه شسته گشت و يرليغ لازم الاتباع صادر شد تا زنده‌حشم را
بند كرده بسمرقند بردند و در محبسي باز داشتند كه راه بيرون
آمدنش مسدود بود كه * * نظم *

عدو كشته يا بند و زندانه به * بكين بيخ و بنياد آن كنده به

چه از دیدهٔ دوربین عقل که کشایندهٔ بندِ شك و نمایندهٔ راه یقین است پوشیده نماند که مار در جیب داشتن و دشمن را دوست انکاشتن از حساب حزم و عاقبت اندیشي دور است *

* نظم *

نکند از درندگي توبه * گرگ تا نشکنند دندانش
نکند مار ترك زخم زدن * تا نکوبند سر بسندانش

و چون حضرت صاحبقران بسمرقند که مقر سریرِ سلطنت ابد پیوند بود معاودت نموده باقبال و سعادت نزول فرمود حکومت شبرغان و جای زنده‌چشم را به بیان تمور پسر آقبوغا داد *

* نظم *

* سعادتش بهمین گونه رود(۱) روي زمین *
* ز خسروان بستاند و به بندگان بخشد *

گفتار در ایلچي فرستادن حضرت صاحب قراني پیش والي خوارزم حسین صوفی

چون حضرت صاحبقران بعون تاییدات رباني مملکت را از قبضهٔ تسلط و استیلای مخالفان استخلاص فرمود و بضبط ونسق الوس چغتای اشتغال نمود و از مدتِ پنج شش سال باز کات و خیوق را والي خوارزم حسین صوفي پسر ینغدای

(۱) چنین است در چهار نسخه و در یك نسخه (ملك) و در بعضی کتاب (جمله) بجای (رود) است *

که او یماقش غونکغرات(۱) بود تصرف مي نمود همت خسروانه سایه التفات بران حال انداخت و علقه تواچي را با جمعی برسم رسالت پیش او فرستاده پیغام داد که کات و خیوق نعلق بالوس چغتای دارد و درین مدت آنرا بے خداوند یافته در حوزهٔ تصرف آوردهٔ اکنون مي باید که آنرا با تمام توابع و لواحق بتصرف گماشتگانِ این جانب بازگذاري تا طریقِ مودت و دوستي بین الجانبین کشاده ماند و اسبابِ موافقت و معاضدت آماده گردد علقه تواچي چون بخوارزم رسید و به تبلیغ رسالت قیام نموده مودای پیغام را چند نوبت بعرض رسانید حسین صوفي در میدان خالي گوی مراد زده بود و از چیره دستي شهسواران میدانِ دولت غافل جواب گفت که من این ولایت را به تیغ مسخر کرده ام هم بتیغ از من توان ستد *

* نظم *

* عروس ملک که مهرش بریده اند بتیغ *

* مگر به تیغ مر او را طلاق بتوان داد *

و چون فرستاده مراجعت نمود و آن جواب نا صواب در پایهٔ سریر سلطنت مآب معروض افتاد حمیت خسروانه داعیه توجه بجانب او در خاطر خطیر آنحضرت انداخت ورع و مسلماني مولانا جلال الدین کشی رحمة الله علیه که با کمالِ علم و تقوی

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای آن (قونکغرات) است *

و فضیلتِ درس و فتوی شرفِ ملازمت حضرت صاحبقرانی را طرازِ خلعت سایر مفاخر ساخته بود روا نمی داشت که بواسطه یك کس اهل مملکتی درمعرض تفرقه و تشویش افتند ازان حضرت بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا رخصت طلبید که بخوارزم رود و حسین صوفی را بهر گونه موعظت و نصیحت از خوابِ غفلت بیدار کرده نوعی سازد که خون و مال مسلمانان عرضه تلف نگردد حضرت صاحبقران ملتمسِ او را مبذول داشته اجازت رفتن ارزانی فرمود مولانا جلال الدین روی نیك خواهی بخوارزم نهاد تا برفق و آزَرْم آن مهم را کفایت فرماید و چون بآنجا رسید وظایفِ نصیحت و خیراندیشی چنانچه از علماءِ دانشور و ایمه دین پرور سزد بتقدیم رسانید و درتسکینِ مادهٔ آشوب و اطفاءِ نایره فتنه سعی بلیغ نمود و آن معانی را بهرگونه مواعظِ دل پذیر موکد ساخت و بشواهدِ آیات و احادیث موید گردانید اما چون محل قابل نبود فصاحت و براعتِ قایل سودمند نیفتاد و نتیجه نداد *

* مصراع *

* چو گوش هوشِ نباشد چه سود حسنِ مقال *

حسین صوفی از قبولِ سخن ابا کرد و بحبسِ آن بزرگ حقانی در حصارجرات نمود و چون این خبر بمسامع علیّه رسید * بیت *

بفرمود تا جمع گردد سپاه * بفرخنده درگاه عالم پناه

گفتار در نهضتِ همایون صاحبقران بعزم رزم بجانب خوارزم

دربهار سنه (ثلث و سبعین و سبعمایة) موافق سچقان ئیل که سلطان طبیعت از ادرار ابر آذاری لشکرِ الوس بساتین و صحاری را غرقِ انعام عام گردانید وسپاه نباتي را که از سعي تواجیان نشو ونما و ترددِ جارچیان شمال و صبا از هرطرف درحرکت آمده بودند * ع *

* خلعتِ رنگ رنگ پوشانید *

حضرت صاحب قران لشکر گیتي ستان را جمع آورده اُوکلکا(۱) داد *

* نظم *

درِ گنج بگشاد و روزي بداد * بآئین کشورکشایان داد

و از سمرقند نهضت نموده درصحاري قرشي شکار فرموده قبي مقن را معسکر ظفر قرین ساخت و ملک غیاث الدین پیرعلي پسر ملک معزالدین حسین که بعد از وفاتِ پدر در ذي قعده (سنة احدى و سبعین و سبعمایة) حاکم هرات و غور و قهستان و توابع آن شده بود حاجي وزیر را با تحف و هدایاى فراوان از اسپان تازي و استران رکابي و قطار و مهار و اقمشه و رخوت بسیار برسم پیشکش پایه سریر اعلى روانه داشت و ازانجمله اسپي بود نقره

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض (اولکا) و در بعض (کلکا) و در بعض (اکلکا) *

خنگ موسوم بخنگ اغلن بازین زر * * نظم *

بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر * به پستی چو سیل و ببالا چو ابر
ز آسیب گوش و سُمُش گاه تک * نشان بر رخِ ماه و پشتِ سمک
هر آنجا که در خاطر آرد سوار * کند پیش از اندیشه آنجا گذار

و حاجي وزیر درین محل برسید و بعز بساط بوس استسعاد یافته صورتِ اخلاص و هواداري و یک جهتي و خدمتکاري ملک بعز عرض رسانید عواطف پادشاهانه فرستاده را بخلعت و انعام سرافراز گردانید و بملک نوازشنامه بانواع عواطف و مراحم نوشته با خلعت و بیلاک مصحوب معتمدي همراهِ او گردانید ورای مملکت آرای امیر جاکو برلاس را بحکومت قندز و بقلان و کابل و آن نواحي فرستاد و جمعي از لشکریان با او همراه ساخت و ایل بورالدای را که یورت ایشـــان آنجا بود باو داد و امیر سیف الدین را بمحافظت سمرقند و رعایتِ مصالح آنجا بازداشت و بنفسِ مبارک با سپاهِ ظفر پناه در کنفِ حفظ اِلٰه متوجه خوارزم شد * * نظم *

همي رفت منزل بمنزل چو باد * سري پر ز کینه دلي پر ز داد
ظفر هم عنان و سعادت قرین * غجرچي همه راه فتحِ مبین

و چون رایتِ فتح آیت از بخارا گذشته برلبِ آبِ جیحون بموضع سه پایه رسید قراولِ دشمن پیش آمده بودند قراولِ لشکر منصور حمله برده ظفر یافتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند

و بمفتوحه فتح بیاساق رسانیدند *   * نظم *

که اندازه گیرند کار آگهان * ز آغازِ هر کار فرجامِ آن

و چون ازانجا بسعادت روان شده بحصار کات رسیدند بیرم یساول و شیخ موید که از قِبَلِ حسین صوفي یکی درانجا داروغه بود و یکی قاضي باتفاق دروازه حصار را استوار کردند و بضبط و محافظتِ آن مشغول گشتند و عرّادها بر افراشته و خرد را بکارے که بهیچ کار نمي آمد وا داشته سپاه نصرت پناه گرد حصار بر آمده دست قلعه کشائي از آستین توانائي بیرون آوردند و پای جلادت بسعادت پیش نهادند *   * نظم *

چو از هردو رو جنگ پیوسته شد * درِ آشتي برجهان بسته شد

و زان سو برین لشکرِ تیز جنگ * ز قلعه همي تیر بارید و سنگ

و لیکن نیـــامد یکی کار گر * که یاري دهِ شاه بُد داد گر

غیرتِ پادشانه حضرت صاحبقران فرمود که مناسب نباشد که غلام حسین صوفي را بگذاریم که روز بشب رساند و او را بدست نیاریم و فرمان داد تا لشکریان هیمه و خاشاک جمع آورده خندق را به پنباشتند و خود بنفسِ مبارک بکنار خندق آمد و کوچه ملک را اشارت فرمود تا بخندق در آید و چون او از غلبه و هم نتوانست که بآن کار اقدام نماید خماري (۱) یساول را اشارت فرمود و او بے توقف بخندق در آمد *   * نظم *

---

(۱) چنین است درچهارنسخ و دردو کتاب بجا یش (قماری) است *

دلاور کند کار در کار زار * ز بد دل نیاید هنر وقت کار

و مبشر و تا خواجه نیز از عقبِ او برفتند لشکریان چون این صورت مشاهده نمودند روان بخندق در آمده رو بفصیل نهادند اول شیخ علي بهادر دست در دیوار فصیل زده خواست که بر آید مبشر پای اورا بگرفت تا او نیز بر آید و نتوانست و هردو بخاک ریز افتادند شیخ علي دگر باره متوجه شد و بفصیل بر آمد و یکی ازان جانب نیزه بدستِ او زد جهان پهلوان نیزه را بگرفت و بشکست و تیغ بر سرِ او راند و سپاهِ نصرت پناه از هر طرف راه کرده بحصار در آمدند و کلانتران ایشان را بگرفتند و بشمشیرِ آبدار آتش بار دمار از روزگارِ مخالفان باد پیمای خاکسار بر آوردند * نظم *

بسی تن که بے سر شد از تیغ تیز * نه دستِ نبرد و نه پای گریز

هر آنکو نشد کشته از تیغ و تیر * ببردند غارت گرانش اسیر

زن و بچه و خان و مان هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زود

روز دیگر مرحمت جبلي حضرت صاحبقران بخلاصِ اسیران فرمان داد و ازانجا بسعادت کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد و کوچه ملك را بغرامت تقصیري که در خندق رفتن کرده بود چوب یاساق زدن فرمود و بردُمِ خر بسته بسمرقند فرستاد و غیاث الدین ترخان از نسلِ قشلیق که چنگیز خان اورا ترخان کرد بود و خواجه یوسف اولجایتو هردو را منغلای لشکر ساخته بادیگو

بهادران از پیش روان گردانید ایشان چون بجوی کرلن رسیدند
منکلی خواجه و کلك باجوقي از سپاه یاغي آنجا بودند بهادران
بباد حمله آتش پیکار بر افروختند و منغلای حضرت صاحب قران
بیمن دولت قاهره چنانچه عادتِ معهوده آن سپاهِ نصرت پناه بود
غالب آمدند و مخالفان را هزیمت داده در پی کردند و بسیاری
ازیشانرا بدست آورده از پای درآوردند صاحبقران گردون
اقتدار لشکرِ ظفر شعار را فرمان داد تا ازانجا ایلغار کرده
باطراف و جوانب روان شدند و تمام ولایاتِ خوارزم را غارت
کردند * * نظم *
سپاهش چو آهنگِ ایلغار کرد * ولایات یاغي نگونسار کرد
بغارت گري چون کشادند چنگ * بیفتاد آن کشور از آب و رنگ
حسین صوفي از مقاومت عاجز بود محافظتِ نفس خود را
غنیمت دانسته بحصار خوارزم درآمد و کس بیرون فرستاده
بتضرع و استکانت امان طلبید و باشارتِ رای صواب مي‌خواست
که در استرضاء خاطر بندگانِ حضرت بجان کوشیده آتشِ فتنه را
فرو نشاند کیخسرو ختلاني را مادۀ عداوت و حسد که در باطن
داشت و بحکم ضرورت پردۀ نفاق بران مي پوشید در حرکت آمد
و قاصدي پوشیده پیش حسین صوفي فرستاد که اصلا اعتماد
منمای و دردوستي مکشای و لشکر مرتب داشته از دروازه
بیرون آی تا من ازینجانب برگشته با تومانِ خود بتو پیوندم

حسین صوفي بآن سخنانِ بی حاصل که محض افساد و اضلال بود فریفته شد و از لشکری و رعیت کثرتي تمام از شهر بیرون آورد و کوس و نقاره فرو کوفته سورن انداختند و برلبِ جوی قاون که در دو فرسخي خوارزم واقع است صف کشیده رایتِ عناد بر افراختند و دران حال بیشتر عساکر گردون مآثر از هر طرف بحیقون (۱) رفته بودند حضرت صاحب قران باقي لشکرکه حاضر بودند ترتیب داد و کورگه و برغو زده متوجه شد و میمنه و میسره را آراسته بکنارِ آب قاون که درمیان فاصل بود مقابل دشمن باستاد * نظم *

دو لشکر برابر کشیدند صف * دلیران همه برلب آورده کف
بیاراسته میسره میمنه * کشیدند نزدیک دریا بُنه
ززخمِ تبرزین و کُوپال و تیغ * ز دریا بر آمد یکی سرخ میغ

اپاچي کلته و پشائی و سقار جرغتو مرکب در آب راندند و اسپان کشتي سان درزیر ران آن دلاوران روان شده ازانجانب بیرون آمدند و لشکرِ یاغي نیز حمله آورده جنگ درپیوست و شیخ علی بهادر نیز با پنج نوکر از آب بگذشت و بر خواجه شیخ زاده حمله برده او را بگریزانید و امیر موید و ختای بهادر و آقتمور بهادر بهمان طریق از آب عبور نمودند و ایلچي بهادر نیز مي گذشت اما چون مدتِ عمر مقدرش تمام گشته بود غرق شد و مودای

---

(۱) چنین است در پنج نسخ و در یك نسخه بجایش (بحیقول) است *

و کان من المغرقین صورت حال او گشت حضرت صاحبقران کامیاب می خواست که باد پای آتش آهنگ ازسطح خاک بآب راند شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمد * نظم *

کزین پس همه نوبتِ ماست رزم * ترا جای تخت است و هنگامِ بزم

و خود روان اسپ در آب راند و شناه کنان بسلامت ازان طرف بیرون رفت و خانزاده ترمذ ابو المعالي نیز ازعقب همین طریق سپرد و آن دلاوران ظفر پیشة از اطراف و جوانب حمله بردند و دشمنانرا رانده و درپی کرده بدروازه رسانیدند * نظم *

سپاهِ بد اندیش برگشت زار * گریزان همي رفت سوی حصار
پس اندرسپاهِ جهاندارشاه * دمان و زنان برگرفتند راه

مخالفان ازبیم جان پناه بحصار جستند و دروازه به بستند و لشکرِ ظفرقرین بفتح و فیروزی پیرامن شهرفرود آمدند و عساکرِگردون مآثر که بحیقون رفته بودند با غنایم بسیار و مال و اسباب بی حدّ و شمار باز آمدند و قلعه را محاصره کرده بنشتند و حسین صوفي دراندرون حصار پشیمان و پریشان روزگار مانده دران چند روز * بیت *

* چنان دستِ غم حلقِ جانش فشرد *
* کزان درد نادیده درمان بمرد *

و بعد از وفات حسین صوفي برادرش یوسف صوفي بجای او متمکن گشت * بیت *

یکی چون رود دیگر آید بجای * جهان را نمانند بی کد خدای

گفتار در مصالحت حضرت صاحب قران با یوسف صوفی و خواستاری نمودن خانزاده از برای امیر زاده جهانگیر

چون از یوسف صوفي تا غایت ترک ادب با بندگان حضرت صادر نشده بود وسائل انگیخت و دستِ ضراعت در دامنِ موافقت و متابعت آویخت و براد رِ او آق صوفي پسرینغدای را از شکربیگ دخترِ خان اوزبك دختری بود سوین[1] بیگ نام بخانزاده مشهور * * نظم *

که تا مهرِ آدم بحوا فتاد * چنان بانوازنسلِ ایشان نزاد
زد ریای خانيِ گزین گوهری * فرشته نهادی پري پیکری

رای جهان آرای حضرت صاحب قران آن لولوي صدف شاهي را با گوهرِ کان پادشاهي امیرزاده جهانگیر درسلكِ ازدواج کشیدن مناسب دانست و قران ناهید سپهر خاني با برجیس آسمانِ سلطنت وجهان باني را دلیلِ حصولِ سعادت وکامراني شناخت سخنی که فرستادگان یوسف صوفي درباب اظهار انقیاد بعز عرض رسانیدند بقبول تلقي فرمود و بنیادِ مصالحت و مصافات بران پیوندِ همایون نهاد یوسف صوفي آن معنی را

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در بعض بجایش (سون) و در بعض نسخه (سوسن) و دربعض کتاب بجایش (شیرین) است *

غنیمت شمرده برغبتی تمام تقبل نمود که آن کریمه خدرِ عصمت
و ابهت را اسبابِ فراخور مهیا ساخته هرگاه که اشارت علیه بنفاذ
پیوندد روانهٔ درگاه عالم پناه گرداند وقضیه بران قرار یافته مجاد له
وعناد بمجامله و وداد مبدل شد و رایت نصرت شعار مظفر
و کامگار ازانجا مراجعت نمود و چون حضرت صاحبقران در ضمان
حفظ ملك دیان تعالی و تقدس بجلکهٔ خاص نزول فرمود یرلیغ
عالم مطاع بنفاذ پیوست که درهمان روز کیخسرو ختلاني را
گرفته بدیوان مظالم حاضرکنند و نوینان و امراء یرغوي اورا
بپرسند و چون بامتثالِ امرقیام نموده قضیهٔ اورا نیکو تحقیق
و تفتیش نمودند ازجهت قاصدي که پیش حسین‌صوفي فرستاده
بود و اورا برمخالفت و عصیان داشته چنانچه ذکرکرده شد و از
دیگرجهات گناهان او ثابت شد وبعد ازثبوتِ چند گناه اورا
بند کرده بسمرقند بردند و بنوکران امیرحسین سپرده ایشان او را
بقصاص امیرحسین بقتل آوردند و تومان ختلان را حضرت
صاحب قران به پسرشیربهرام محمد میرکه که خویش کیخسرو
بود ارزانيِ داشت وحضرت صاحبقران آن زمستان در مقر
سریرِ سلطنت بدولت و عشرت بگذرانید و بساط عدل و احسان
بربسیط زمین و زمان بگسترانید * * نظم *

* خرم زبختِ خویش بتایید ذوالمنن *
* گیتي زیمنِ معدلتش فارغ از محن *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت ثانی

خاتمه کتاب مجید آسماني که مشتمل بر استعاذه از شرِ وسوسه شیطان سیرتان انسان صورت دلیلي روشن است برین معني که از امهات مفاسدِ عالم جلیسِ سو و همنشینِ بد است و از مویدات و شواهدِ این سخن آنست که دران هنگام که کیخسرو ختلاني را بگرفتند سلطان محمود پسر او و ابو اسحق پسرِ خضر یسوري و محمود شاه بخاري گریخته بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفي و در مجلسِ او راه سخن یافته آغاز اغوا و افساد نهادند و خاطرِ او را بهرگونه وسوسه از طریقِ مستقیم مودت و ولای حضرت صاحب قران بگردانیدند و او از شامتِ وساوسِ ایشان بشکستنِ عهد و پیمان که نه شیمهٔ بزرگان و نه وارِ مردان است اقدام نمود وهم دران پاییز تاخت کرده ولایتِ کات را خراب کرد واهاليِ آنرا پراگنده گردانید و روزگار بزبانِ تعجب بگوشِ او میرسانید * * بیت *

مي دانستم که عهد و پیمان را تو * در هم شکني ولے بدین زودي نه

بنابرین چون سپاهِ ستمگار ظالم نهاد شِتا پشت بنمود و سلطانِ عدالت شعار بهار اظهار آثارِ شوکت و اقتدار آغاز نهاد حضرت صاحبقران در رمضان سنه (اربع و سبعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل[1] بظاهر قرشي که در نخشبِ کش واقع است لشکرِ اطراف

---

(۱) چنین است در بعض نسخه و در همه نسخه بجایش (اوی) است *

و جوانب جمع آورد * * نظم *

سپاهی ز ریگِ بیابان فزون * و ز اندیشهٔ هر محاسب برون
گروهی نه پردل که یکباره دل * نه پوشیده آهن که آهن کسل

و بسعادت و اقبال روی اُبَّهَتْ و جلال بصوب خوارزم آورده روان شد و چون از ریگستان گذشته یوسف صوفي را خوف و هراس غالب شد و از کردار نکوهیدهٔ خویش پشیمان گشت و از هرگونه وسیلها انگیخته بتضرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که مخدره تُتُقِ عصمت و جلالت خانزاده را اسبابِ تجمل و حشمت چنانچه باید و لایق آید آماده داشته هرچه زودتر روانه دارد حضرت صاحب قران از مکارمِ ملکات ملکانه صحایفِ جرایمِ او را رقمِ عفو کشید و بسعادت ازانجا معاودت فرمود و چون بسمرقند که مستقر سریرِ سلطنت و مرکزِ رایت خلافت بود محفوف بحفظ الهي و صنوفِ الطاف نامتناهي اتفاق نزول افتاد بترتیب مقدماتِ زفاف و تهیه اسباب طوي مثال داد *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران امراء را بطلب مهد اعلی خانزاده بجانب خوارزم

درشوال (سنة خمس و سبعين و سبعماية) موافق بارس ئیل هنگام بهار که سلطانِ هفت اقلیم گردون مستقرشرفِ خویش را

* مصرع *

* بفرِ طلعتِ گیتي فروز آذین بست *

و قهرمان طبیعت سرافرازان قوای نامیه را بآوردنِ عروس گل سوري نامزد کرد * * مصراع *

* مهد فیروزهٔ گلبن بصد آیین آراست *

حضرت صاحب قران امیر یادگار برلاس که از نسل لالاء بن قراچار بود و امیر داؤد وزنِ امیر اولجایتو را * * بیت *

سرفرازان زاد فرزانه * با هدایای پادشاهانه

روانه جانب خوارزم گردانید تا مهد اعلیِ خانزاده را مصحوب وفودِ سعادت و اقبال مبدرق بجنود عون و تایید ذوالجلال بسمرقند آورند و چون امراءِ مذکور بخوارزم رسیدند یوسف صوفي مقدمِ ایشانرا بمراسمِ اعزاز و تکریم و لوازمِ اجلال و تعظیم تلقي نموده از شرایطِ حرمت و جانب داري هیچ دقیقه نامرعي نگذاشت * * بیت *

ز جانب داري و تعظیم و اعزاز * فرو نگذاشت چیزي آن سرافراز

و ایشان برعایتِ رسم طوي بنوعیکه شایسته چنان قضیه تواند بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات که همراه داشتند * * نظم *

ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر * ز دیبای زربفت و خز و حریر
ز چیني نسیج و خطائي پرند * گذشته ز اندازهٔ چون و چند
زر و زیور و گوهرِ شاهوار * و زان گونه چیزي که آید بکار
بسي جامهای گرانمایه نیز * پرستنده و اسپ و هرگونه چیز

برسانیدند یوسف صوفي نیز جشني خسروانه مرتب داشته

طوي داد و خانزادة را مشايعت نموده بصوب درگاهِ عالم پناه روان داشت با ترتيبي لايق و تجملي فراخور * * نظم *

چه از تاج پر مايه و تخت زر * چه از ياره وطوق وزرين كمر
بسی زيور از گوهـــرِ شاهوار * بسی خاتم و ياره و گوشوار
بسي درج وصندوق با قفل زر * پراز لعل و ياقوت و در و گهر
ز پوشيدني و ز گستردني * ز هرچيز كان بود آوردني
كَت وخيمه و خرگه وكُنْدُلان * ز هرگونه چند انكه صد كاروان

و امراءِ مذكور كسی را بتعجيل روانه سمرقند گردانيدند تا خبرِ توجه ايشان بعرض ماثلان پايه سريراعلی رسانند و چون صورتِ حال عز ملاحظه حضرت صاحب قراني يافت كرايم اخلاقِ خسروي باعث اعزاز مقدم شريف آن نهال روضه خاني شد قرتقا خاتون كه عروس پسر قيدو خان بود با ديگر خواتين و مجموع نوئينان و امراء را باقامتِ رسمِ استقبال اشارت فرمود * * نظم *

پذيره شدندش همه سركشان * بشادي درم ريز و گوهر فشان
هوا سربسر مشك سارا گرفت * زمين مرج تا مرج ديبا گرفت

و سادات وقضاة وعلماء و مشايخ وسايراكابرواشراف و اعيانِ مملكت تا موضع كات استقبال نمودند * * نظم *

مِهانِ جهان كارساز آمدند * پرستنده از پيش باز آمدند
جهان سربسر گشته آراسته * همه راه پر نُزْل و پرخواسته

زمین باغ فردوس دیدار شد * هوا ابر بارنده دینار شد
و درباب رعایت ترحیب و تکریم وصولِ همایونش بعد از تقدیم
وظایفِ ضراعت و ادب رسوم طوي و نثار و پای انداز منزل
بمنزل متصل بآیینی کرده شد که تا حجله سپهر از جمال عروس
ناهید زینت یافته نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد * * نظم *
بهر منزلي مجلسی ساختند * بهشتي نو آیین به پرداختند
سران پیش پایش برآموده جنگ * هوا پرگهر شد زمین رنگ رنگ
و چون خاطرِ اهالي و ساکنانِ آن دیار که باطنِ مملکت عبارت
از آنست از میامنِ عدل و مرحمت حضرت صاحبقران بنور امن
و حضور و زیور بهجت وسرور آراسته بود مناسب نمود که
بموافقتِ آن اتفاقِ مبارک ظاهر آن دیار موافق باطنش گردد
و صورت مطابق معني شود دار السلطنت سمرقند را بانواعِ
تکلفات غریب و تجملاتِ لطیف عجیب آذین بستند * * نظم *
پذیره شدن را چو برخاستند * همه کوی و برزن بیاراستند
و چون کافه مردم را دل که سلطانِ کشور بدن است در پناهِ آن دولت
روز افزون از اندیشه ترک تاز حوادث روزگار فراغت یافته بود
اعضا نیز که رعایای کارگذار آن کشور اند وسر ایشان دران شغل
دست از تکلیفِ کسب و زحمت کارباز رستند و دَرِ دکانها
یکبارگي بستند بستگي که پیس ازان در کار مردم بودی دران
ایام فرخنده فرجام حواله درکارخانها شد وکشادگی که وقتي

دستِ ستم داشتي دزان فرصت روزني دهانِ قرابه ولبِ پیمانه گشت ونام ونشان غم چنان گم شد که باده غم گسار بيي کار ماند

• مصراع • • ولیکن شب و روز درکار بود •

زشادي وفرح چنان غالب وعام افتاد که کسی را بمفرح یاقوتي میل نمي شد • مصراع •

• مکر آنکه از لعل دلدار بود • • نظم •

همه شهر جشن و همه سور سور • بهر گوشه صحبت بهر جا حضور

همه مملکت گشته عشرت سرای • مُغَنِّي زهر پرده عشرت سرای

سرائی جهان را نوائي سرود • فرستاده هر دم بشادي درود

و مهد قیدافه عهد خانزاده مرصع بجواهر الطاف الٰهي و مکلل بحلل تاییدات نامتناهي بمبارك نرطالعي سمرقند را از فرّق دوم سعادت گستر غیرت تختگاه بلقیس گردانید • • بیت •

• ازبس پرند چیني و دیبای زرنگار •

• وز کثرت جواهر و دینار بی شمار •

که برسم های انداز و نثار بگسترده و برافشانده زمین و آسمان از دیده جهان بین نظارگیان پوشید و پنهان ماند • • بیت •

بُخارِ نثارش زدریای دست • چو بر شد هوا از گهر ابر بست

ذکرِ زفاف امیرزاده جهانگیر با خدر معلی سوین بیگ خانزاده

کمربستگانِ درگاه سلطنت پناه بترتیب مقدماتِ طوي و تهیه

اسبابِ آن قیام نمودهٔ چندان سرا پردهٔ و خیمه و خرگاهٔ و سایبانِ طناب در طناب کشیدهٔ شد و فرشهای گونا گون گستردهٔ گشت

* نظم *

همه پشتِ زمین شد روی دیبا * همه زیرِ فلک بالای خیمه

و جهت بزم خاص و مجلس زمرهٔ اختصاص * * نظم *

و ناقیٔ مدور بسانِ سپهر * سپهری پر از ماه و ناهید و مهر

درون و برونش مغرق بزر * مرصع بیاقوت و درّ و گهر

ز دیبا تتق بسته کرد اندرش * پر از کوی[1] عنبر سر و چنبرش[2]

یکی تخت زرین گوهر نگار * نهادند در خرگهِ شهر یار

زده تکیه صاحب قران کام یاب * چو بر طارمِ چارمین آفتاب

شهانِ و مِهان و سرانِ سپاه * شدهٔ انجمن بر درِ پادشاهٔ

زمین سر بسر شیرهٔ در شیرهٔ شد * جهان گشته حیران فلک خیرهٔ شد

کرشمه ساقیانِ شیرین کار با نشوهٔ شراب تلخ مذاق خوش گوار یار شدهٔ دست بغارت گری عقل و هوش بر آوردند و نغمهٔ سرود مطربانِ خوش آواز با آهنگ نوای هرگونه رود و ساز راست گشته پردهٔ دری عشاق مدهوش آغاز نهادند * * نظم *

دران بزم گه شادي آراستند * مِهانرا بخواندند ومي خواستند

نمودند مهر و فزودند کام * گزیدند یا رو گرفتند جام

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و دریک نسخه بجایش (بوی) است

(۲) چنین است در اکثر نسخ و دریك نسخه بجایش (گردنش) *

هوا گشت از دودِ عود آبنوس * زمین چون لبِ دلبران جای بوس
جهان دار صاحب قران کام ران * به نیروی دولت به بختِ جوان
زر و جامه و گوهرِ شاهوار * ببخشید بیرون زحدّ و شمار
بدین گونه چندی ببزم شهي * همي کرد هر روز گنجي تهي

و درانثناء آن چون اسباب و مقدمات چنانچه سزد و زیبد در غایتِ کمال و نهایتِ جمال دور از آسیب عین الکمال آماده و مرتب بود * * نظم *

بفرمود تا موبدان و ردان * ستاره شناسان و هم بخردان
شوند انجمن پیش تختِ بلند * ز راز سپهرش پژوهش کنند

بعد از رعایتِ احتیاط در اختیارِ وقت در مجلسی خاص مشحون باکابر و خواص از اعیانِ مملکت و ارکانِ دولت آن مخدره تتقِ عفت و ابهت را با میرزاده جهانگیر بموجب شرع مطهر مصطفوي علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکي و طالع سعد عقد نکاح بستند و هرسو زبانِ تهنیت و دستِ نثار بثنا خواني و گوهر افشاني برکشادند * * بیت *

همه سرفرازان و گردن کشان * ز هرسو ثنا خوان و گوهر فشان

وچون خسرو انجمِ انجم بخلوت خانه خاور خرامید و جهان معجر کحلي مرصع شب در سر کشید * * نظم *

شبي کز صفا چون شبِ قدر بود * ز صد ماه و سالش فزون قدر بود
همي کرد بخشش سعادت سپهر * مه و زهره بودند ناظر بمهر

کواکب بخوبي بهم متصل • مزاج چهار اُسْطُقُس معتدل خلوت خانه زفاف سعادت اتصاف که از فیضِ فضل الٰهي بجواهر الطائف و حللِ اعطاف آراسته بود محل اجتماع نیرین سپهرِ سلطنت وبرج مقارنهٔ سعدین آسمانِ ابهت و جلالت گشته

• بیت •

دهانِ ناشتا از لقمه پر شد • صدف شایستهٔ یکدانه در شد
لب از یاقوت شاهي چون برآسود • ز راندر بوته رفت[1] وسیم پالود
چو مرغِ تشنه زد بر چشمه منقار • از و آبِ حیات آمد پدیدار

واین جشن فرخنده و قضیه مبارک دراواخر سنه (خمس وسبعین وسبعمایة) اتفاق افتاد والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین

گفتار در نهضتِ همایون حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت سیوم

در روز پنجشنبه غرهٔ شعبان سنه (ست وسبعین وسبعمایة) حضرت صاحبقران لشکرِ ظفر قرین جمع آورده بتایید رب العالمین متوجه جانب جته شد چون رباطِ قطعان محلِ نزول همایون گشت آفتاب از غایت برودتِ هوا سر در سنجاب سحاب کشید و ابر از دستِ دریا نوال شاه گوهر افشاني و سیم باري آموخته پیوسته باران و برف مي بارید • • بیت •

(۱) چنین است دریك نسخه و در پنج نسخ بجایش (برد) است •

• هرگز کسی نداد بدین سان نشانِ برف •
• گفتی که لقمه ایست جهان در دهانِ برف •
• مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است •
• اجرام کوهها شده پنهان میان برف •

شدتِ سرما بمرتبه رسید که قوای بدنی از کار ماند نه دست را داد وستد از دست برمي خاست نه پای در آمد شد قدم مي توانست کشود و مردم از محافظتِ چهارپایان عاجز گشتند که جانِ شیرین در خطر بود وبدین واسطه مردم بسیار بمردند و بسی از چهارپایان تلف شد حضرت صاحب قرانی را مرحمت و اشفاق بران داشت که ازانجا مراجعت فرمود و مدت دو ماه در سمرقند توقف نمود تا سورتِ برودتِ هوا بشکست و باز در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ایل تشحیذ حدود عزیمت فرمود و عساکر منصور را مرتب داشته جبه دید و متوجه جانب جته شد و امیر زاده جهانگیر را برسم منغلای از پیش روان گردانید و شیخ محمد بیان سلدوز و عادل شاه پسر بهرام جلایر که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران ایالت ایل جلایر را باو تفویض فرموده بود ملازم موکب ظفرقرین شاهزاده ساخت و چون از سیرام گذشته بموضع جاروُن رسیدند یکی را از جته گرفته پیش حضرت صاحب قران فرستادند و چون کیفیتِ حالِ قمرالدین که او یماقش دوغلات بود ازو پرسیدند خبرداد که او لشکرِ خود

جمع کرده در موضع کوک توپه نشسته است و انتظار حاجی بیگ
می کشد واز توجه لشکرِ شما آگاه نیست فرمان اعلی بنفاذ
پیوست که منغلای بی توقف روان شوند وخود نیز بتعجیل از عقب
براند و چون قمرالدین از رسیدنِ عساکر گردون مآثر واقف شد توقف
نتوانست نمود بمحلی حصین که آنرا برکه غوریان خوانند پناه
جست و آن سه دره است بغایت مغاک و سه رود خانه عظیم
آنجا جاریست قمرالدین با سپاهش از دو دره گذشته در دره سیوم
فرود آمدند و راهها استوار گردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکرِ
عدوبند کشور کشای را یاسامشی کرده بر سر او راند و طنطنهٔ
صدای کورگه و نقاره در طاس گردون انداخته بهادران پیش
رفتند و عقابِ روح شکار تیر را از آشیانِ کمان پرواز دادند و بعد
ازان که بزخم پیکانِ جان ستان بقیه نیروی بازوی کامکار خویش دردل
دشمنان بنشادند در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین را
پیغام تیر در خاطر نشسته بود چون شب درآمد مجموع رو بگریز
نهادند چنانچه هنگامِ صبح از لشکر جته هیچ کس آنجا نمانده بود
بهادرانِ فتح آیین تکامشی کرده بسیاری ازان لشکرِ بی دین را بقتل
آوردند و چون خسروِ سیارگان رایت ارتفاع برافراخت حضرت
صاحب قران با باقی لشکر رسید امیر داؤد و حسین واوج قرا بهادر
را از پی یاغی بفرستاد وایشان برحسب فرمان بنشیب آب ایله روان
شدند و حسین درآبی غرق شده شعله حیاتش فرو نشست و چون

بایل یاغی رسیدند ایشانرا غارتیده مال و منال و چهارپایان ایشانرا بگرفتند و هزارها که ایل شدند کورن کرده بسمرقند فرستادند حضرت صاحب قران بقصد استیصال مخالفان تا موضع پای تاق(۱) عزیمت بفرمود و امیرزاده جهانگیررا با فوجی از سپاه نصرت پناه بفرستاد تا در طلب قمرالدین و دفع او سعی بلیغ نموده او را بدست آورد شاهزاده برحسب فرمان روان شد هزارهای جته را که در موضع اوج فرمان مقام داشتند بغارتیدند و قمرالدین را در کوهستان یافته درپی کردند و ازایل و الوس رانده و بیرون کرده تمام مواضع و منازل او را بتاختند و ازجمله خاتون امیر شمس الدین تویان(۲) آغا و دختر او دلشاد آغا را بگرفتند شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعز عرض حضرت صاحبقران رسانید آن حضرت ازمدت پنج ماه و سه روز بازدران مقام توقف اختیار فرموده بود و چون این خبر بهجت افزای بمسامع علیه رسید ازانجا کوچ کرده ببالای قراقسماق برآمد و امیرزاده جهانگیر بسعادت معاودت نموده دران محل بشرف پای بوس سرافراز گشت و غنایم بسیار از برده و اسپ و گوسفند پیش کش کرد ودل شاد آغا را بدولت بساط بوس حضرت اعلی جوان بخت

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ و دریک کتاب بجایش (طاق) باطای حطی است (۲) چنین است دراکثرنسخ و دریک نسخه بجایش (بویان) بیای موحده است *

و دل شاد گردانید • • بیت •

که پیوسته صاحبقران شاد باد • هزارش کنیزک چو دل شاد باد

و با وجودِ صغرِسن از فرِاقبال صاحبقران چنان کاری بزرگ از دستِ
او بر آمد • • مصرع •

وزان دولت اینها نبا شد غریب

و حضرت صاحبقران ازانجا نهضت فرموده بآت باشي فرود آمد
و ازانجا بصحرای اربه یازي نقل نموده چند روز بعشرت و کامراني
توقف فرمود و مبارک شاه مکریث که از امیران هزاره بود و از
هوا خواهانِ قدیم آنحضرت مراسم طوي و تقوز بتقدیم رسانیده
بانواعِ خدمتهای شایسته تقرب جست • • بیت •

کمر بسته دربندگي استوار • بدرگاه فرمان دهِ کامکار

و عاطفتِ پادشاهانه ایل سالار اغلن وحسین را که درین سفر
سپری شده بود به پسرش خداداد ارزاني داشت •

گفتار در زفافِ همایون حضرت صاحب قران فرمان روا باسرادق ابهت پناه دلشاد آغا

قال الله تبارک و تعالی فانکحوا ماطاب لکم
من النساء مثنی و ثلث و رباع چون سعتِ رحمت الهي
جوازِ تعدد انکحه وجمع میان ازواج بصیغه امر کرامت فرموده
صاحب قران جوان بخت را دران منزل خجسته و صحرای
دل کشای داعیه امتثالِ امر تناکحو تکثروا دامن همت گرفت

و همای رغبتش سایه سعادت بر شعبهٔ دوحهٔ امارت دلشاد آغا
انداخت بندگان درگاه بترتیب اسباب طوي و اقامتِ مراسمِ
آن قیام نمودند * * نظم *

یکی جشن فرخنده آراستند * می و رود و رامشگران خواستند
فروزنده جشنی که خورشید و ماه * نظاره شدند اندران جشن گاه
بروزی که طالع برومند بود * نظرها سزاوار پیوند بود
جهان جوی برزسم آبای خویش * پري چهره را کرد همتای خویش

زمانه زبانِ بهجت به تهنیت کشوده و فلک از برای رسمِ نثار
دامان بزواهرِ جواهر برآموده * * نظم *

* تا درین بزمِ همایون گوهر افشاني کند *
* آسمان از بدو فطرت پر جواهر داشت جام *

دولتِ شادکام خاص و عام را صلای عشرت درداده و از اسبابِ
عیش و کامراني هرچه درخیالِ آمال و اماني گنجد بمرادِ دل
مهیا و آماده بهرطرف که دیدهٔ آرزو نگاه میکرد * * بیت *

گلی بی آفتِ بادِ خزاني * بهاري تازه برشاخِ جواني

ساغرِ زرنگار پراز شرابِ ارغواني برکف نهاده آیاق مي داشت
و بهرجانب که گوشِ هوش باز میشد * * بیت *

یوسف صفتي نبوده درچاه * برده رخش آبِ زهرهٔ و ماه

سازي بقانون عشرت ساز کرده صدای نوای این سرود دربزمِ
ماه و عشرت سرای زهره مي انداخت * * بیت *

که صاحب قران جاودان شاد باد * دلش خرم و ملکش آباد باد
و بعد ازان ازان مقام نهضت فرموده و از یسی دبان عبور
نموده اوزکند مضرب خیام نزول همایون گشت و مهد علیا
قتلغ ترکان آغا با حواشي و نویئان و امراء از سمرقند استقبال
نموده دران محل بعز بساط بوس استسعاد یافتند و مراسم
تهنیت و نثار بتقدیم رسانیده بطوی و عشرت مشغول شدند
و چون از اوزکند روان شده بخجند رسیدند عادلشاه پسر بهرام
جلایر کمر خدمتکاري بدست ضرورت بسته حضرت صاحب
قرانرا طوي داد و اسپان راهوار کشید و بحسب ظاهر خدمات
پسندیده بجای مي آورد امادل دگرگون کرده مي خواست
که در اثنای طوي غدر ي اندیشد حضرت صاحب قران را چون
حفظ رباني در همه حال نگهباني میکرد بالهام دولت از آثار
و علامات و اوضاع مجلس آن مکر پوشیده را تفرس نمود و از
مجاري حرکات و سکنات غدر اندیشان خبث باطن ایشان
دریافت در حال از مجلس برخاسته سوار شد و باردوی همایون
معاودت فرموده فرود آمد و دران وقت که آن حضرت متوجه
قمرالدین بود شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه جلایر و ترکن
ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت صاحب
قرانرا بگیرند * * ابیات *

و آنرا که خدا نگاه دارد * آسیب کسی برو نیارد

کارش همه وقت[1] نیک سازد * و ز غصه حسود جان گدازد

لا جرم آنحضرت قرین عنایت ازلي و تایید لم یزلي بمستقر سریر سلطنت بسلامت و سعادت معاودت فرمود و لشکریانرا اجازتِ انصراف ارزاني داشت و بنفسِ مبارک بزنجیر سرای که در دو منزل قرشي واقع است بجانب غربي نزول فرموده درآنجا قشلاق کرد و در همین زمستان عادل شاه احرام بساط بوس بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بروفق فاعترفوا بذنبهم صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند بزبانِ خود بعرض رسانید حضرت صاحبقران چون بران معاني اطلاع یافت از رای صایب و حسنِ تدبیر آن را ناشنیده انگاشت و عادلشاه را بعنایت بادشاهانه سر افراز گردانید و چون زمستان بآخر انجامید و یوسف آفتاب را یونس وار مضمون فالتقمه الحوت صورت حال آمد یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که سپاهِ ستاره عدد مریخ رزم بعزم یورش خوارزم بدرگاهِ خلافت پناه جمع آیند و چون تمام نوئینان و امراء با لشکرها از اطرافِ وجوانب توجه نموده * نظم *

سپه شد بدرگاهِ شاه انجمن * نبرد آزمایانِ لشکر شکن

حضرت صاحب قران بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز و پرسیدن یرغوی او فرمان داد و چون بعد از پرسش گناهِ او روشن

(۱) چنین است دریک نسخه و درپنج نسخ بجایش [بخت] است *

گشت روز بختش تاریک و رشته عمرش باریک شد و او را ببرادر هری ملک سلدوز که خویش او بود و به تیغ بیداد او هلاک شده سپردند تا او را بقصاص برادر همان شربت چشانید و فحوای * مصرع *

* یکروز بخر آنچه فروشي همه سال *

بشنوانید و دو پسر بایزید جلایر علي درویش و محمد درویش را نیز بیاساق رسانیدند وهل نجازي الا الکفور وایالت تومان سلدوز و ضبط و نسق آن بشهامت و صرامت آقتمور بهادر مفوض گشت *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب خوارزم نوبت سیوم و هم از راه مراجعت کردن بواسطه یاغي شدن ساربوغا و عادلشاه بهرام جلایر

در اول فصل ربیع سنه (سبع و سبعین و سبعمایة) مطابق لوی ئیل که از فرمان سلطان طبیعت سپاه گیاه از هرطرف جنبیده در روش افتادند و سردار شگوفه بمحافظت شهر و حصار باغ و اشجار نصب گشته لشکر سبزه روی فیروزي بصحرا نهادند *

* نظم *

لشکر سبزه به فیروزي سلطان بهار * سوی صحرا زده رایات همایون آثار
آب غرق زره از صنعت زرّادِ صبا * گل سپر ساخته و خار شده نیزه گذار

حضرت صاحبقران بتلقین دولتِ اقبال آیین خویش و تدبیر
رای دوربین عاقبت اندیش * * بیت *

عزم خوارزم جزم کرد بحزم * همتش برگزیده رزم به بزم

امیر آقبوغا را بضبط سمرقند بازداشت و امیرسار بوغا و عادل
شاه جلایر و ختای بهادر و ایلچي بوغا و دیگر امراء هزاره را
با سي هزار سوار بجانب جته فرستاد و فرمان داد که در طلب
قمرالدین سعي و کوشش بلیغ نموده هرجاکه یابند اورا نیست
گردانند * * بیت *

ز گُردان وجنگ آوران سی هزار * برفتند جویندهٔ کار زار

و رایت نصرت شعار در ضمانِ حفظ افریدگار متوجه خوارزم
گشت * * نظم *

با سپاهی برون ز حیّزِ حصر * در شجاعت همه یگانهٔ عصر

تند شیران بیشهٔ پیکار * صفدر و تیز جنگ و تیغ گذار

و چون در کنار آب جیحون موضع سه پایه از وصولِ ماهچه
رایت سپهر فرسایش رشک طارم چهارم گشت ترکن ارلات
بالشکرِ خود ازان سوی آب متوجه معسکر همایون بود و چون
مسافتِ عمر مقدرش بپایان رسیده بود باندیشه ناصواب
باز گشت و بطرف کرزوان بیورتِ خود گریخت حضرت صاحب
قران پولاد را با جماعتی درعقب او بفرستاد و ایشان شب و روز
رانده و ازانده خود گذشته برلبِ آبِ فاریاب باو رسیدند ترکن

و برادرش ترمش با اتباعِ خود لبِ آب گرفته بجنگ مشغول
شدند * نظم *

باستاد دشمن که کوشد دلیر * همان کوششِ گور بانره شیر
بجائي که شیران برآرند چنگ * چه یارای روبه که استد بجنگ

و چون شکست برایشان افتاد پراگنده و گریزان گشتند و لشکرِ
ظفرقرین از عقب ایشان روان شدند پولاد تنها به ترکن رسید
و اسپ ترکن باز مانده بود روان فرود آمد و اسپِ پولاد را
بیك چوبه تیر بینداخت و پیش از انکه راست با یستد تیری
باو حواله کرد و از کلاه خودش بگذشت چنانچه آسیبي بسرش
نرسید پولاد تیز گشته روی جلادت باو نهاد و درهم آویختند
و پولاد بفرِاقبال صاحب قران ترکن را بر زمین زده سرش از تن
جدا کرد * بیت *

سرِ کینه جو از تنِ بد نهاد * بخنجر به برید و برگشت شاد

و امان سربدال درپی برادرش ترمش تکامشي کرده او را
بدست آورد و کارش بساخت * بیت *

سرش را همان دم زتن باز کرد * دد و دام را از تنش ساز کرد

و سرِ هردو را بپایۀ سریر اعلی رسانیدند آری آستان سلطنت
آشیان حضرت صاحب قران حواله گاه سرِ سروران دوران بود

* نظم *

هرسرکه بپای خود نبردند آنجا * بدستِ دیگران رسانیده شد

* بيت *

* سری که نیست بران آستان جبین فرسا *

* حوالهٔ اش نکند چرخ جز بسنگ جفا *

و از جماعت امراء که حضرت اعلی ایشانرا بجانب جته فرستاده
بود سار بوغا و عادل شاه چون ولایت خالي یافتند اندیشهٔ خطا
کرده ختای بهادر و ایلچي بوغا را بگرفتند و همدمی(١) که حضرت
صاحب قران اورا در اندگان بداروغگي گذاشته بود با یشان
موافق شد و ایشان ایلِ خود جلایرو قبچاق را جمع آورده عازم
سمرقند شدند و حصارِ شهررا محاصره آغاز نهادند اهالی شهر
بزخمِ تیر دیده دوز و ناوكِ جگرسوز نگذاشتند ایشانرا که گرد
شهر بگردند امیر آقبوغا که در شهر حاکم بود صورت واقعه را
عرضه داشت استادگان پایه سریرسلطنت مصیر کرد و موکب
همایون از کات گذشته بخاص رسیده بود که این خبر بمسامع
علیه پیوست و از همانجا مراجعت نمود و امیرزاده جهانگیر را
منغلای ساخته از پیش روان گردانید و بنفسِ مبارک با قولِ
لشکر از عقب توجه نمود و چون ببخارا رسید عساکر گردون مآثر
را ترتیب داده و آراسته ازانجا نهضت نمود و برباط ملک نزول
فرمود و شاهزاده بموضع کرمینه بدشمنان رسید و از جانبین
صفها بر کشیده جنگ در پیوست * * نظم *

---

(١) چنین است دراکثر نسخ و دربعض کتاب بجایش [معتمدي] است *

پر از نالهٔ کوس شد گوش دهر * بیفشاند شمشیر کین زهر قهر
تو گفتی که الماس مرجان فشاند * چه مرجان که در کین همه جان فشاند

امیرزاده جهانگیر بیاری تایید نعم النصیر که پیوسته در ضمان فتح و نصرت این دولت ابد پیوند بوده و هست بر مخالفان غالب آمد و ایشان گریخته بدشت قبچاق رفتند و به ارس خان پناه بردند و ملازمِ آن درگاه شدند و حضرت صاحبقران مظفر و کامیاب بمستقر سریر سلطنت مآب بسعادت نزول فرمود و الوس جلایر را بامراء قسمت کرده متفرق و پراگنده ساخت و امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندگان فرستاد عادلشاه و سار بوغا بملازمت ارس خان قیام نمودند و آخر الامر عِرق شرارت و فساد شان بحرکت آمد و در وقتیکه اُرُس خان به ییلاق رفته بود عزم گریز کرده تیغ غدر را از نیام بی وفائي بر کشیدند و با اوچي بی که گماشته خان بود جنگ کردند و اورا بقتل آورده ازانجا بگریختند و به الوس جته پیش قمرالدین رفتند و اورا بر فتنه و فساد تحریص نمودند * * بیت *

از جوهرِ بد همه تباهي خیزد * شور و شر و افساد و مناهي خیزد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جته نوبت چهارم

چون سار بوغا و عادلشاه بقمرالدین ملحق شدند و در هروقت آتش کینه دیرینه که درنهاد او بود و بباد اغوا

وافساد تیز میکردند قمرالدین لشکرکشیده بولایت اندگان در آمد وهزاره قداق از امیرزاده عمرشیخ روگردان شده باو پیوستند وشاه زاده درکوه متحصن گشته شخصی دانشمند نام را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و صورت حال عرضه داشت که یاغي با غلبه تمام برسید و اندگان را زیر و زبر گردانید آنحضرت را از استماع آن خبر نایره غضب اشتعال یافت و درحال عازم آن طرف گشته بتعجیل براند وچون قمرالدین از توجه آن حضرت آگاه شد پای قرارش ازجای رفته بی‌توقف بازگردید و از موضع آت باشي ایل و خانه را گریزانیده خود با چهار هزار سوار آراسته در کمین گاهی توقف نمود چون حضرت صاحب قران بآن موضع رسید و از کمین قمرالدین آگاهي نداشت امراء را با تمام لشکر از عقب دشمن روان گردانید و از نامداران سپاه پنج هزار مرد با جمعي سرداران مثل امیر موید و ختای بهادر و شیخ علي بهادر و آقتمور بهادر بماندند ختای بهادر و شیخ علي بهادر درباب استیصال مخالفان سخنی مي‌گفتند و حکایت منجر شد ببهادري و پهلواني و شعلهٔ عصبیّت افروخته گشت وایشان نیز از پی دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحب قران زیاده ازدویست کس نماند درین حال قمرالدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کینه‌دار

تیغ گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین بی محابا کشیده
روی انتقام بحضرت صاحب قران نهاد آن حضرت را ملهم
دولت روزافزون مصدوقه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله بگوشِ جان رسانیده هیچ گونه وهم واضطراب
بخاطرِ مبارکِ او راه نیافت و مردمِ خود را استمالت نموده
دل باز داد که ظفر و فیروزي از بخششِ ملك وهاب
است نه از بسیاريِ لشکر و اسباب مردانه مي باید کوشید
که اگر اندک سستي پیش آریم کار از دست برود * نظم *
بگفت این و برکرد مرکب زجای * بمیدان درآمد بعونِ خدای
همي زد بتیغ و بگرزِ گران * همي تافت درحمله هرسو عنان
بهر حمله خیلی فگندي نگون * بهر زخم جوئي براندي زخون
بهم شان بر افگند یکبارگي * همي راند تا قلب گه بارگي
بدین گونه آن خسروِ ارجمند * بگرز و به تیغ و سنان و کمند
شکست و برید و فگند و به بست * سرانرا سر و گردن و پا و دست
و چون صاحب قران کامگار دران کارزار بنفسِ مبارکِ
خود مبادرت نموده کوششی فرمود که امثال آن جز نتیجهٔ
تاییدات آسماني نتواند بود سپاهِ نصرت پناهش نیز دادِ
مردی و مردانگي دادند و باندك نفری چهار هزار سوارِ
نامدار کینه گذار را برهم شکسته منهزم و پراگنده گردانیدند *

* بیت *

* نباشد چنین کارها سرسری *
* که یزدان دهد نصرت و برتری *

واگر در مجاري احوال واوضاع آنحضرت و غرایب اطوار وآثار از سر خبرت و وقوف تامل کرده شود بیقین پیوندد که ظاهر و باطن آن بزرگوار گردون اقتدار مطرح انوار تاییدات الهي بوده چه آنروز که بحسب ظاهر از اعضاء و جوارح صوري آن حضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن شبانه که دریچهای حواس بحکم و جعلنا النوم سباتا بپرده خواب بسته ماند و نفس قدسي سرشت متوجه باطن گشت از صفای آئینه ضمیر منیر صورت شیخ برهان الدین قلج رحمة الله و رضوانه علیه بطریق رویای صالحه که یک جزء از چهل و شش جزء است از نبوت مشاهده نمود و بادب تمام پیش او رفته درباب فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت نمود که پسرم را از خدای تعالی در خواه شیخ فرمود که با خدا باش و اصلا متعرض ذکر فرزند نشد وچون از خواب درآمد دانست که آن قضیه نه بر وفق دلخواه خواهد بود و از غایت نگراني خاطر یول قتلغ راکه دبیر خاص آنحضرت بود با نوشته بتعجیل از سنگ کول بفرستاد تا خبری بتحقیق بیاورد و چون او روانه شد باز دربارۀ فرزند خواب پریشان دید ملال خاطر

مبارکش زیاده گشت امراء و ملازمان را فرمود که گمان مي برم
که از فرزندِ خود یکبارگي جدا مانده ام حالِ او از من مپوشید
ایشان بزانو در آمده بغلاظ و شداد سوگند خوردند و بطلاق
و عتاق موکد گردانیدند که ما بندگان را ازان معني وقوف
نیست و از حالِ شاهزاده خبر نداریم و چون ازانجا کوچ
کرده روان گشتند در سنکریغاج باز به قمرالدین رسیدند و جنگ
در پیوست و دیگر باره هزیمت یافته بگریخت و امیراوچ قرا
او را تکامشي کرده از عقبِ او روان شد و چون پارهٔ
راه برفتند قمرالدین با هشت نوکر باز گشت و او را در
میان گرفته اسپش را بزخم تیر بینداختند و او را نیز زخم
بسیار رسید و عاقبت پیاده و خسته بجان امان یافت
و دستِ پولاد بهادر دران جنگ از زخم تیر مجروح گشته
بود از قضا آتشي دران راه افتاده بود پولاد بهادر خواست
که آن آتش را باز نشاند و از کثرتِ حرکت زحمتِ
جراحتش زیاده شد بآن رنج در گذشت *

ذکرِ وفات امیرزاده جهانگیر

چون حضرت صاحب قران از اتاقم مراجعت فرموده
و از سیحون عبور نموده بدارالسلطنة سمرقند رسید تمام ارکان
دولت و اعیان مملکت و اکابر و اشراف * * نظم *

* همه جامه کرده سیاه و کبود *

* زخونِ دل از چشمها رانده رود *

* همه برسر افشانده از غصه خاک *

* چو جامه همه سینها کرده چاک *

برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلایق همه سرها برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته از شهر بیرون و از گریه در موجِ خون آمدند خروش و ولوله * بیت *

* دریغ آن جهانگیر با دین و داد *

* که شد همچو گل در جوانی بباد *

از ایوان کیوان گذرانیده و صدای نوحه * * بیت *

* دریغ آن چنان خسروِ کامگار *

* که رفت و سر آمد برو روزگار *

بگوشِ سبحه طرازان گنبد گردون رسانیده حضرت صاحبقران را از مشاهده آن حال آنچه بگواهي ضمیر الهام پذیر گمان مي برد بیقین پیوست * * بیت *

* چو آگه شد از مرگِ فرزند شاه *

* جهان بر جهان بینِ او شد سیاه *

* دو رخساره پر اشك و تن سوگوار *

* دژم کرده بر خویشتن روزگار *

سر تا سر مملکت که از فرِ قدوم حضرت صاحبقران گلشنِ

بهجت و سرای سور و سرور بایستی از هولِ آن واقعه جان
گداز دل سوز محلِ ماتم و انجمنِ شیون گشت * * بیت *

* بمــــاتم نشستنــــد یکســــر سپاه *
* همــه جامهــا شان کبــود و سیاه *
* سرِ سرکشان گشت پر تیره خاک *
* همه دیده پر خون و دل چاک چاک *
* همه انجمـــن زار و گریان شدند *
* چو بر آتشِ نیـــز بریان شدند *

حضرت صاحب قران ازین واقعه بحکم اولادنا اکبادنا
بغایت محزون و کوفته خاطر شد اما چون رای عالي
محیط بود برآنکه فنای هر ممکني از قبیل واجبات است
و دوام و بقاء هر محدثی از مقوله ممتنعات اشارت بشارت
آئین و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا
انا لله و انا الیه راجعون مرهمِ آن جراحت ساخت و رَوحِ
رُوح شاهزاده سعید مرحوم را انواعِ خیرات و مبرات تقدیم
فرمود و اصنافِ صدقات بمستحقان رسانیده رسمِ آش
و اطعام فقراء و مساکین با قامت پیوست و کالبدِ شریف او را
بکش نقل کرده درانجا مدفون ساختند و عمارتي بغایت عالي
و دلکش بپرداختند * * بیت *

ز بهرش گزین مرقدی ساختند * بآئیــن شاهان بپرداختند

مدت عمرش بیست سال بود و ازو دو پسر ماند امیرزاده سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری که بعد از وفات شاهزاده مرحوم بچهل روز بوجود آمد و واقعه وفات او در سنه (سبع و سبعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل دست داد و امیر سیف الدین را از وقوع این حادثه خاطر از کار و بار این جهان غدار ناپایدار متنفر گشت واز حضرت صاحب قرانی اجازت طلبیده متوجه حجاز شد ٭

گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران ظفر قرین بسر قمر الدین

چون حضرت صاحب قران بواسطهٔ ملال واقعه فرزند سایه التفات از تدبیر مصالح سلطنت و ضبط امور مملکت باز گرفت ٭ ٭ نظم ٭

که این دنیای[1] دون نیرزد بآن ٭ چه از بهر آن رنجه دارم روان
برای یکی توده خاکی نژند ٭ چرا داشت باید دل خود بهبند
چرا بهر کاری چنین مختصر ٭ دوانید باید بهر بوم و بر

اعیان امراء و نوئینان درپایه سریر خلافت مصیر حاضر شده زمین عبودیت بلب اخلاص بوسیدند و بزبان دولت خواهی عرضه داشتند که حکمت قادر جهان آفرین تعالی و تقدس نظام

---

(۱) در بعض نسخه بجای (دنیای دون) (راز دنیا) است ٭

عالم را بوجود پادشاهانِ کامکار منوط گردانیده و واسطهٔ امن و امان بنی آدم که مقصود از آفرینش ایشانند معدلت و سیاستِ جهانداران رفیع مقدار ساخته * * نظم *

اگر خنجرِ شه بود در نیام * ز عالم برافتد حلال و حرام
وگر تیغ سلطان شود تیره رنگ * بپوشد رخ آئینهٔ دین بزنگ
بود پادشه سایهٔ ذوالجلال * وزان سایه باشد جهان را جمال
فروغی ز عدلِ شهِ کامیاب * جهانرا به از پرتوِ آفتاب
فلک تا بود سجده گاهِ ملک * بود نیک و بد اقتضای فلک
همه نقد گیتی نثارِ تو باد * عروسِ جهان در کنارِ تو باد

اگر پیش نهاد خاطرِ همایون رضای پروردگار است آنرا هیچ وسیله به از داد گستری و رعیت پروری متصور نیست چه اکمل و اعلمِ اولین و آخرین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات حاصل یک ساعت از عمر که بداد دادن صرف کرده شود بر عبادت شصت ساله و هفتاد ساله ترجیح فرموده * * بیت *

عدل کن زانکه در ولایتِ دل * در پیغمبری زند عادل

حضرت صاحبقران سخنِ بندگان را چون منشاء آن محض اخلاص و هوا خواهی بود بسمع قبول تلقی نمود و روی همت بتدبیرِ مصالح مملکت آورده بترتیب و تجهیزِ لشکر فرمان داد درینولا خبر رسید که عادلشاه جلایر با چند کس در کوهستان قراجق سرگشته می گردد حضرت صاحب قران برات خواجه

کوکلتاش و ایلچي بوغا را با پانزده سوار بطلب او فرستاد
و ایشان از سمرقند شبگیر کرده روان شدند و چون با ترار رسیدند
ازانجا جماعتی بیرون کرده دران کوهها بجست و جوی عادلشاه
اشتغال نمودند اورا در موضع آق سوما بدست آورده بیاساق
رسانیدند و آق سوما میلي است که دربیني کوه قراجق ساخته‌اند
جهت دید باني که ازانجا بطرف دشت قبچاق احتیاط
مي نمایند و ساربوغا که با او ازجاده صواب انحراف نموده
یاغي شده بود و گریخته بعد از دوسال بهدایت عقل راه
نمای باز بدرگاه عالم پناه آمد و مراحم پادشاهانه جرایمش
را عفوفرموده ایالت قوم او بدو ارزاني داشت ورای
عالم آرای امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوغا و ختای
بهادر و دیگر امراء امر فرمود که بقصد قمرالدین روان
شوند ودر قلع وقمع او بجد تمام کوشیده حسب المقدور
دران باب سعي نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند
و بتعجیل هرچه تمام تر روان گشته در بیابان قوراتو بقمرالدین
رسیدند و بیمن دولت قاهره تیغ زمرد فام را در جنگ او
گونه یاقوت رماني دادند و مخالفان را چهره ازبیم کهربائي
گشته چون کاه از صدمهٔ تند باد وزان متفرق و گریزان شدند و چون
قمرالدین بگریخت لشکر منصور ایل والوس او را غارت کرده
با اولجه و بردهٔ بسیار باز گشتند ٭ بیت ٭

سپاهِ شاهِ رعیت نواز خصم گداز * بهر کجا که رود با غنیمت آید باز

گفتار در نهضتِ همایون با صولت گردون وکثرت انجم بجانب جته نوبتِ پنجم

چون سپاهِ نصرت شعار با غنایم بسیار از یورش طرف جته باز آمدند حضرت صاحبقران دران سال دگر باره عزیمت آنجانب فرمود و محمد بیگ پسرِ امیر موسی که بشرفِ مصاهرتِ آن حضرت سرافراز بود و امیر عباس و آق تمور بهادر را برسمِ منغلای روان ساخت ایشان برحسب فرمان شب و روز رانده در بوغام آسي کول بقمرالدین رسیدند و بیلك جنگ مردانه او را گریزانیده ایلش را ببادِ تاراج بردادند و مردمش را اسیر کرده برده گرفتند و صاحب قران کام گار بنفسِ مبارکِ خود تا موضع قوچقار تگامشي کرده برفت و دران موضع بمسامع علیّه رسانیدند که توقتمش اغلن از اروس خان متوهم شده روی امید بدرگاهِ عالم پناه آورده است و میرسد حضرت صاحب قران امیر تومن تمور اوزبك را باقامتِ رسم استقبال فرمان داد تا اورا باعزاز واکرامِ تمام بیاورد و خود بسعادت از راه ایناغو مراجعت نموده در اوزکند فرود آمد و ازانجا عزیمت کرده قرین دولت و اقبال بسمرقند

نزول فرمود و امیر تومن تمور توقتمش اغلن را بیاورد و امراء و ارکان دولت او را بحضرت صاحب قران رسانیدند آنحضرت مقدمِ او را عزیز و گرامي داشته مکارمِ اخلاق پادشاهانه در بابِ ترحیب و تکریمِ او هیچ دقیقه نامرعي نگذاشت و بعد از اقامتِ رسم طوي چندان مال از زر و جواهر و خلعت و کمر و اسلحه و اقمشه و اسپ و شتر و خیمه و خرگاه و کوس و علم و خیل و حشم و سایر اسبابِ حشمت و بزرگي باو و اتباعِ او داد که * مصراع *

* وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم *

و او را از غایتِ احترام و اهتمام پسر خواند *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران توقتمش اُغلن را بحکومتِ اترار و صیران

عالي همت صاحب قران دریا نوال تمام صیران و سغناق را بتوقتمش اغلن ارزاني داشت و چون توقتمش درانجا متمکن شد قتلغ بوغا پسرِ اُرُس خان لشکري گران بسرِ او کشید و میان ایشان جنگ واقع شد و از طرفین کوشش بسیار نمودند و باوجود آنکه قتلغ بوغا در مصاف تیر خورد و بآن زخم هلاک شد شکست برجانبِ توقتمش افتاد و ایل او را غارت کردند و او گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد آن حضرت اورا زیاده از نوبتِ اول

اعزاز و اکرام فرموده تمام اسبابِ شوکت و شاهي مرتب داشته باز گردانید و چون بصیران رسید ازان جانب توخته قیا پسرِ بزرگ ارس خان باچند شاهزاده جوجي نژاد و علي بیگ و دیگر امراءِ معتبر لشکري بی قیاس ترتیب داده روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند * نظم *

سپاهی گران یکدل و کینه جوی * سوی توقتمش اُغلَن آورده روی
زانبوه و کثرت چو مور و ملخ * گرفتند کوه و بیابان و شَخ
بمیدانِ کین فوج فوج آمدند * چو دریای جوشان بموج آمدند

و چون توقتمش اغلن لشکرِ خود را آراسته بمقابله ایشان در آمد و جنگ در پیوست سپاهش هزیمت یافته رو بگریز نهادند و او گریخته بکنارِ آب سیحون رسید و از بیمِ جان جامه بیرون کرده خود را در آب انداخت و قرانجي بهادر در پی او کرده بکنارِ آب رسید و دستِ او را به تیر مجروح گردانید و او از آب بشناه گذشته برهنه و بی کس و زخم دار بجنگلي در آمد و بر روی خاک و خاشاك بیفتاد و از غرایبِ اتفاقات حضرت صاحبقراني آیدِکُو برلاس را بجانبِ او روان کرده بود که او را نصیحت کند تا در کارِ ملک مردانه و دلیر باشد و در دفعِ دشمن رعایتِ حزم بجای آورده صوبه خود را ضبط نماید از قضا امیر آیدِکُو را بحسب اتفاق شب دران جنگل گذار افتاد

و آوازِ ناله بگوشِ او رسید و چون تفحص نمود توقتمش را
دید برهنه و مجروح بی خود افتاده * * بیت *

* ز خاکش بستر و خاشاك بالین *
* بتلخی شسته دست از جانِ شیرین *

روان فرود آمد و مراعاتِ او و غمخواري جراحتش بواجبي
نموده ما حضري موافق حال او از ماکول و مشروب و ملبوس
پیش آورد و حسب المقدور آنچه وظیفه اهتمام و دل بستگي
بود مرعي داشت واو را بحضرت صاحب قران رسانید
و آنحضرت دران وقت ظاهر بخارا را محلِّ اقامت گردانیده
بود و چون برحالِ توقتمش اطلاع یافت بتجدید آنچه از
مراحمِ پادشاهانه چنان صاحب قران سزد کرامت فرمود
و اسبابِ حشمت و کامگاري او را دگربارة کما ینبغي مرتب
داشت دَرین اثنا آیدِکُو که او یماقش منغوت بود و از امراءِ
الوس جوجي از اُرُس خان گریخته بیامد و خبر رسانید که
ارس خان لشکرها جمع کرده متوجه این جانب است و توقتمش
رامي طلبد و مقارن آن حال ایلچي ارس خان کبک منغوت
و تولوجان نیز رسیدند و پیغام ارس خان رسانیدند محصّلش
آنکه توقتمش پسرِ مرا کشته است و گریخته بولایتِ شما آمده
دشمنِ مرا بسپارید واگرنه محل جنگ تعیین کرده * * مصراع *

* روان روسوی کارزار آورید *

حضرت صاحبقران زبانِ همت خسروانه بجواب برکشاد که او پناه بمن آورده است و من او را نخواهم داد * * نظم *

هرآن کز غمِ جان و بیمِ گناه * بزنهارِ این خانه آرد پناه

اگرجان رود برسرِ کارِ او * ندارم روا رنج و آزارِ او

و اما حکایتِ جنگ اسبابِ آن آماده و مهیا است * * نظم *

برو از من بگو پیشِ اُرُس خان * زباران مرغ آبي را مترسان

دلیرانِ مرا جنگ است پیشه * که شیرانند و دشتِ رزم بیشه

نترسد مرد کار از پیشهٔ خود * نه شیرِ خشمناک از بیشهٔ خود

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بجانب اُرُس خان

حضرت صاحب قران چون ایلچیان ارس خان را باز گردانید همت عالي را بر تجهیز و ترتیب لشکر گماشت و امیرجاکو را جهت ضبطِ تختگاه سمرقند باز داشت تمامي الوس چغتای را جمع آورده هم در اواخرلوی ئیل متوجه ارس خان شد * * نظم *

زبس جنبشِ لشکـــرِ بی‌کران * زمین گشت جنبان تر از آسمان

ز انبوهي لشکرِ دستِ چپ * شده روز روشن چو تاریک شب

ززخمِ سُمِ لشکرِ دست راست * زکوه وکمر بانگ و فریاد خواست

سپاهي که شد قلب از و ارجمند * که داند خود او را که چون بود و چند

نوان ریگهای بیابان شمرد * ولی لشکرِ شاه نتوان شمرد
و چون از سیحون گذرکرده صحرای اترار مخیمِ عساکرنصرت شعار
گشت ازان طرف ارس خان تمام الوس جوجي رافراهم آورده
بسغناق که تا اترار بیست و چهار فرسخ است رسیده فرود آمد *

* نظم *

* سپاهي شمارش برون از حساب *
* کران تا کرانِ جهان چون سحاب *
* سرآگنده از خشم و دل پر زکین *
* بابرو ز تندي برآورده چین *

روزگار خواست که گردِ آن فتنه فرو نشیند وگرمي آتشِ کین
تسکین پذیرد ابری برانگیخت * * ع *

* از کران تا کران فرو بسته *

و چندان برف و باران بباريد که اگر نه آب از شدتِ سرما
بهم بستي از جمیع جوانبِ زمین سیل بمحیط پیوستي *

* بیت *

آب شد بسته ورنه گوی زمین * همچو لولودرآب جستي چرخ
برودتِ هوا بغایتي رسید که اعضاء و جوارحِ حیوانات مطلقا از
ناطق و عجم از جنبش باز ماند و این حال قریب سه ماه
متمادي گشت و آن دو لشکرِ جرار بلکه دو بحربي کنار برابر
یکدیگر نشسته دران وقت کس را مجال حرکت نشد حضرت

صاحب قران یارق تمور و ختای بهادر و محمد سلطانشاه را که از ملکِ هرات گریخته پیش حضرت صاحبقران آمده بود فرمود که بتعجیل تمام برسرِ دشمن شبیخون برند و ایشان برحسب فرموده با پانصد مرد بتاختت روان شدند و شب در راه با پسرِ ارس خان تمور ملک اغلن دوچار خوردند و با او زیاده از سه هزار سوار بود و هم دران شب نزدیک صبح جنگ درپیوست *

* نظم *

* پراز بیم شد مغز و پرکینه دل *
* زدل خواست خون و زخون خاست گل *
* سرِتیغ چون خون فشان میغ شد *
* دلِ میغ پرتابشِ تیغ شد *

و لشکرِ منصور برقرار معهود ظفر یافته دشمنان را منهزم و مقهور گردانیدند و از دست وکشاد شست ایلچي بوغا پای تمور ملک اغلن بزخم تیري مجروح گشت و دفع عین الکمال را دران مصاف امیر یارق تمور و ختای بهادر هرد و شهید شدند و چون لشکرِ ظفر قرین بفتح و فیروزے مراجعت نمودند یرلیغِ عالم مطاع نافذ شد که محمد سلطان شاه بخبر گیري بشتابد و او امتثالِ امرنموده شخصی را بگرفت و بیاورد و امیر مبشرنیز بهمین شغل ما مورگشت و او هم شخصی را گرفته بیاورد و چون کیفیتِ حال تفحص کرده شد معلوم گشت که از جانب

مخالف دو بهادر نام ایشان الغ سایقین[1] و کیجیك[2] سایقین[1]
با صد مرد بخبر گیري باین طرف فرستاده اند ودرینولا
آقتمور بهادر والله داد بهادر در شهر اترار بودند ولشکررا
تغار مي دادند وایشان را در بیرون شهر با جماعت یاغي که
بخبر گیري باین طرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد
وبا آقتمور زیاده از پانزده کس نبود آقتمور بهادر به
پشت گرمي دولت قاهره صاحب قران روی جلادت
بایشان نهاد وچون جنگ در پیوست فریب مخالفان را
هزیمت اختیاري نموده عنان ازجنگ برتافت تادشمنان
از پیش روان گشته تیز شدند وصف یسال کرده ایشان بهم
بر آمد بعد ازان تیغِ پندار سوز از نیامِ انتقام برکشید
ورو باز کرده برسرِ ایشان تاخت ودوکس ازنامداران
را بینداخت وایشان را برهم شکست وانچه بپای مردي
اسپ جان بیرون بردند خود را در جَرْها وجویها انداختند
وکپکچي یورتچي برادر زاده آقتمور بهادرِ ساتقین کوچك
را بقتل آورد و ساتقین بزرگ را هندوشاه دستگیر کرده
زنده پیش حضرت صاحب قران آورد ومعلوم شد که ارس
خان منهزم باز گشته است وقراکیبك را بجای خود

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ ودربعض بجایش (ساتقین) است (۲) چنین
است دراکثرودربعض نسخه بجای آن (کجك) ودربعض (کجیك) است ٭

گذاشته حضرت صاحب قران هندو شاه را بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانیده بنفس مبارک متوجه دشمن شد و قراکیبک نیز رفته بود و چون کسی از مخالفان دران نواحي نماند بسعادت و اقبال ازان یورش با سپاه مراجعت نموده در جلکه کش به اردوی همایون خویش نزول فرمود و درانجا هفت روز توقف نمود * * بیت *

بخت جوان همدم و نصرت قرین * دولت فرخنده اثر همنشین

گفتار در تاخت کردن حضرت صاحبقران بالوس اروس خان

صاحب قران گیتي ستان بعزم رزم اروس خان بسعادت و اقبال ثابت ارکان سوار شد و توقتمش اغلن را غجرجي ساخته روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز راند پس از پانزده روز صبح دوشنبهي بجیران قمش رسید و ایل دشمن بی خبر نشسته بودند لشکر منصور ایشان را غارت کرده غنایم بسیار از اسپ و شتر و گوسفند و برده گرفتند و از حسن اتفاق ارس خان بی کلفت کوشش بندگان حضرت درگذشته بود و خار مخالفت او از شاهراه دولت اقبال آیین برخاسته و پسر بزرگ او توخته قیا بجای او نشسته و او نیز درین اثنا از پی پدر برفت حضرت صاحب قران توقتمش اغلن را تقویت و تمشیت فرموده پادشاهي تمام دشت قبچاق و الوس

جوجي بدو ارزاني داشت و او را مجموع اسباب سلطنت
و کامگاري مهيا و مرتب ساخته دران مملکت بازگذاشت
و اسپ خنگ اغلن نام که برق آتش پای از رشك سرعت
سیرش سوختي و باد گیتي نورد جهان پیمای از سبك خیزی
او جستن آموختي * * نظم *

از اندیشهٔ دل سبك پوی تر * زرائی خردمند ره جوی تر
شتابنده از پیش و رهبر زپس * جهنده رهان و گریزنده رس

باو بخشید و فرمود که برین اسپ گاه فرصت بدشمن مي رسي
و وقت گریز کس بتو نمي رسد و عنان عزیمت بصوب سمرقند
معطوف داشته باقبال و سعادت از دشت قبچاق معاودت
نمود و بدولت و کامراني در اوایل ایلان ئیل (سنة ثمان وسبعین
و سبعمایة) بمستقر سریر جهانباني نزول فرمود وبعد از مراجعت
حضرت صاحبقران از جانب دشت تمور ملك اغلن بخاني
نشست و با لشکرگران متوجه توقتمش خان شد و بعد از مقابله
و مقاتله بسیار شکست برجانب توقتمش خان افتاد وبران اسپ
که حضرت صاحب قران باو ارزاني داشته بود جان بدربرد
و پس از مشقت بسیار یك سواره تنها بآنحضرت رسید و از یمن
نظردور بین صاحب قران کامگار آن اسپ نامدار سبب نجات
آن شاهزاده شد همت پادشاهانه حضرت صاحب قران سایه
اهتمام برتدارک حال توقتمش اغلن انداخت و بتاریخ اواخر

(سنة ثمان و سبعين و سبعمایة) موافق ایلان ئیل اسباب حشمت و شاهي اوکما ینبغي مرتب داشته امراء بزرگ مثل تومن اوزبک و بختی خواجه پسرش و اوزبکتمور و غیاث الدین ترخان و نبکی قوچین همراه او بسغناق فرستاد تا او را بخاني بردارند امراء بامتثال امر مبادرت نموده توقتمش اغلن را در سغناق بتاریخ مذکور برتخت خاني نشاندند و رعایت رسم بجای آوردند *

* مصرع *

* نثارش بآیین برافشاندند *

گفتار در طلوع اختر شاهي از مطلع فضل نامتناهی الهی یعنی ولادت همایون حضرت خلافت پناهی امیر زاده شاهرخ

در اواسط همین سال ایلان ئیل که ریاض سلطنت حضرت صاحب قران از رشحات چشمه تایید ملک دیّان سبحانه و تعالی نضارت و طراوتي تمام یافته بود و نهالِ اقبالش از ترشح زلال افضالِ ذوالجلال بحدّ اعتدال و نشو کمال رسیده چنانکه خان نشان گشته بلبلِ سعادت بر گلبنِ منقبت بنواے * * بیت *

شاه صاحبقران که بندهٔ او * در جهان پادشه نشان باشد

مترنم شد درختِ بختش در جویبار دولت فرخنده آثار میوه مراد بار آورد و از تخم آرزو که دهقان امید درکشت زار

فهب لی من لدنک ولیاً افشانده بود دخل انا نبشرک بغلام
بحصول پیوست و میامن اتفاق لم نجعل له من قبل سمیا
شامل اسم همایون آمده کرامت و آتیناه الحکم صبیا وحنانا
من لدنا و زکوة و کان تقیا بران مرتب گشت و بتاریخ یوم
الخمیس چهاردهم ربیع الآخر سنه (تسع و سبعین و سبعمایة) که
مفتتح ایامِ فرمان دهي و کشورستاني و غرهٔ روزگارِ خلافت
وجهانباني بود دیدهٔ دولت حضرت صاحب قراني از فیضِ
فضل رباني در بلده محفوظه سمرقند که مستقر سریر سلطنت
و کامراني بود بنور طلعت فرخنده فرزند ارجمند روشن گشت
که واسطهٔ بقاء دودمان جاودان امتدادش وجودِ مبارک او
شد و رابطه دوام ایامِ دولت ابد میعادش ظهور خجسته فرجامِ
او *   * نظم *

چو از مادرِ مهربان شد جدا * سبک تاختندش برِ پادشا
جهان‌بخش رالب پراز خنده گشت * که خورشید اقبال تابنده گشت
جهاني گرفتند پروردنش * برآمد بناز و بزرگي تنش
پرستندهٔ کش به برداشتي * زسر تا قدم درگهر داشتي
روان بر سرش چتر دیبا بُدي * بزیرِ پیش مشک سارا بُدي
از جبین آفتاب آیینش چون شعشه نور از چهره خورمید رخشید

* نظم *

که میمون کند تخت را زیر تاج * فرستندش از هفت کشور خراج

در آفاق کشور کشائي کند * جهان در جهان پادشاهي کند
همايون نظر کوکبي سعد بود * که از برج اقبال شه رخ نمود
صورت اوضاع فلکي در وقت ولادت خجسته اش چنان افتاده
که اهلِ احکام نجومي از ملاحظه آن بحصولِ غايات اماني
و آمال و وصول باعلي مدارجِ عظمت و جلال بی ترددي
استدلال نمايند چه نوبت ظهور از افقِ شرقي که طالع را مي
باشد نخستين دولت خانه سعد اکبر که از منظرِ سعادتش دريچه
نظر تمام دوستي از يکطرف بر تخت سلطانِ هفت اقليم گردون
کشاده است و از يکطرف به بيت الشرف او رسيده و صاحب
طالع که سعد اکبراست تا افاضت تمام سعادت را ضامن تواند
شد سعد اصغر را با خود يار کرده هر دو باتفاق در خانه اميد که
ميزان مجموع دفعاتِ مقاصد دنيوي و اخروی همان است
جمع آمده تا صاحب طالع را محفوف بشرف سلطنت و عز
و جلالتِ هرمراد که از طريق آرزو قدم در ساحتِ اميد نهد
بی توقف با حسنِ صور و ايسرِ وجوه بر منصه حصول جلوه گر
آيد چنانچه هرکس از نزديک و دور بديده يقين مشاهده مي
نمايد و نير اعظم که کوکبِ سلطنت و جلالت است عالي تر
مجلي در فلك دران حال که آنرا وتدِ عاشر خوانند و خانه جاه
و پادشاه را همان دانند مقرِّ سرير سلطنت ساخته و افسر رفعت
بوسط السما برافراخته و صاحب آن منزل که دستورِ ممالک

افلاک است درانجا که نسبت باوهم خانه است و هم شرف
در غایت قوت و بهجت بخدمت حاضر و آثار این معاني برکافه
عالمیان بی شبهه روشن است و ظاهر زحل که اخترِ ثبات و وقار
است درو تد رابع که خانه مسکن و قرار است قرار گرفته و آرمیده
و قمر که واسطهٔ وصول اثر علوی برسفلي او را شمارند هم درانجا
باوجِ استقبال برآمده و بکمالِ بدري رسیده تا پیوسته درمقامِ
عزت و مقرِ خلافت دراوج رفعت و کمال حشمت وابهت بی
تزلزلي و تشویشي متمکن تواند بود و صحتِ این حکم نیز از
غایت ظهور مستغني است از گفت وشنود و مریخ خنجردار
شمشیر گذار درو تدِ سابع که مقابل طالع است و خانه شریک
و منازع تیغ انتقام بزهر قهر آب داده تا هرکه پای ازجادهٔ
مطاوعت بیرون نهاده سرِ مقابله و معارضه برآرد بی توقف جوهرِ
روح بدستِ قابض ارواح سپارد و هرکه درین معنی شکي بخاطر
آورد هم درِ آیینه حال خود صورت یقین مشاهده کند و از جوهرین (۱)
عقدهٔ راس که ارباب این صناعتش ینبوع فزایش و افزوني
شناسند دربیت المال واقع شده و عقدهٔ ذنب که مایه کاهش
وکمي دانند درخانه خوف و بیم و وقوع این اثر نیز بغایت
واضح است ذلک تقدیر العزیز العلیم و گمان نمي افتد که در
هیچ وقت اهلِ احکام نجومي را بردرستي قواعدِ خویش

(۱) چنین است دریک نسخه و در پنج کتاب بجایش (جوزهرین) است *

دليلي چنين بين بوده باشد و سخن در سهام و ديگر امارات
كه امهاتِ آثار را مستند بآن سازند نه مقتضای اين مقام
است با آنكه اينها همه نشانه چند است كه مردمِ صورت بين
از روی قياس و تخمين بعضی امور جزوی از و استنباط
نمايند اما آنچه درين محل بوی انسي بمشامِ جان اصحاب
معنی رساند از گفتار هدايت آثار عندليب شاخسار او تيث
جوامع الكلم چشم توان داشت حيث قال صلی الله عليه
وسلم ان الله يبعث لهذه الامة علی راس كل ماية
سنة من يجدد لها دينها و چون محلِ ثبت تفاصيلِ مواقف
و مآثرِ آن حضرت مقاله دوم است و مقصود درينجا ذكر مولد
همايون اين حديث در اول آن مقاله اعاده خواهد يافت كه
شمه از شرح آن گذارش پذيرد ومن الله العون والتوفيق *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران توقتمش خان را بجنگ تمور ملك خان و ظفر يافتن برو

درِ نوبتِ اول كه توقتمش اغلن ازارس خان رو گردان
شده روی التجا بحضرت صاحب قراني آورده اوزوكتمور[1] با او
آمده بود و بعنايت حضرت صاحب قراني اختصاص يافته

---

(۱) چنين است دراكثر نسخ و در دو نسخه (اورونك تمور) و در
بعض كتاب (اوزبك تمور) است *

و در غیبت اوارس خان هزاره اورا مدتي سیور غال کرده
بود و دران وقت که توقتمش از تمور ملک منهزم شد اوزوکتمور
در جنگ افتاده آنجا بماند اورا گرفته پیش تمور ملک بردند
و تمور ملک خون اورا بخشیده رها کرد و بعد از مدتي که
درمیان ایشان بغلاکت بگذرانید روزی پیش تمور ملک خان
زانو زده درخواست کرد که ایل و کسان اورا باز دهید
تا خانرا کوچ دهد تمور ملک ملتمس اورا مبذول نداشت و با
او گفت که اگر میخواهي بایست و اگر میخواهي برو و اوزوکتمور
درهمان زمستان گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد و در
سمرقند بعز بساط بوس فایز گشته بعنایت پادشاهانه سرافراز
شد و کیفیتِ اوضاع تمور ملک عرضه داشت که شب و روز بشرب
خمر مشغول است و تا چاشتگاه در خواب مي باشد و اگر صد مهم
ضروري مي باشد کس را مجال آنکه اورا از خوابِ غفلت بر آرد
نیست و ازین سبب مردم را امید واري باو نمانده و مجموع
الوس جوجي توقتمش خانرا جویانند حضرت صاحب قران
کسی را بسغناق فرستاد پیش توقتمش خان که روان برسرِ تمور
ملک خان رود و تمور ملک خان دران زمستان در قراتال
قشلاق کرده بود و توقتمش خان برحسب فرمان لشکر آراسته
متوجه او شد و چون بآنجا رسید میان ایشان جنگی عظیم واقع
شد و از میامنِ اقبال حضرت صاحب قران شکست بر طرفِ

تمور ملك افتاد و توقتمش خان غالب آمده در دشت قبچاق
بجای پدران برتخت نشست وارس خواجه را برسانیدن
خبرِ فتح بحضرت صاحب قران فرستاد آنحضرت از وصولِ آن
خبر مبتهج و شادمان گشته چند شبا نروز بعشرت و شادمانی
گذرانید و ازبرای تعمیم سرور مجموع محبوسان و بندیان را
خلاص فرمود و ارس خواجه را بانواعِ عنایت و عاطفت
مخصوص داشته بخلعت وکمرسرافراز ساخت * * بیت *
فرستاده را اسپ ودینار داد * زهر گونهٔ چیز بسیار داد
و او را باز گردانید و توقتمش خان بسغناق باز آمد وقشلاق
آنجا کرد و چون قهرمانِ بهار دررسید و سپاهِ سبزه و ریاحین
بسوی باغ و بساتین کشید توقتمش خان لشکرِ بی کران مرتب
ساخته روان شد و مملکت سرای وایل مماق مسخرگردانید
و شوکت و حشمت او روی در ترقي نهاد و ازمیامنِ تربیت
حضرت صاحب قران تمام الوس جوجي بحوزه تصرف و اقتدار
او درآمد * * بیت *
شَرَف خواهي بگردِ مقبلان گرد * که زود ازمقبلان مقبل شود مرد

گفتار در ایلچی فرستادنِ حضرت صاحب قران گیتی ستان بخوارزم

دران سال که حضرت صاحب قران زمستان در اترار

مقابل ارس خان نشسته بود یوسف صوفي ازمآلِ حال نیندیشیده به فرصتی کرد و لشکر بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت را بتاختند و هرچه یافتند عرصه تاراج و غارت ساختند حضرت صاحب قران جلارتي را با یلچي گري پیش یوصف صوفي فرستاد و پیغام داد که بعد از اتفاق خویشي و پیوند موجب مخالفت چیست یوصف صوفي ایلچي را بگرفت و محبوس گردانید و چون حضرت صاحب قران ازان کردار نا پسندیده آگاه شد *

* نظم *

دبیرِ هنرپیشه را پیش خواند * بفرمود کز خامه گوهر فشاند
سرِنامه کرد آفرینِ خدای * که او بود و باشد همیشه بجای
کسی را که اوکرد فیروز بخت * بماند برو کشور و تاج و تخت
کرا خوار گیرد بماند نژند * نتابـــد برو آفتـــابِ بلنـــد
وزان پس چنان راند پاسخ دبیر * چو از مشك تر زد رقم برحریر
کز آیین شاهان و رسمِ مهان * مگراین قدر داند آن نکته دان
که بر ایلچي کشتن وبند نیست * جزاین هرکه گوید خردمند نیست
زگوشتْ نیاید بسوی دماغ * زقرآن مگرنصّ الا البلاغ
فرستاده راکن روان بی‌درنگ * مکن شکرِعیش خود را شَرَنگ
مپرور نهالي که خار آورد * پشیماني و رنج بار آورد

وچون مکتوب بمهر مبارک موشح گشته قاصد مراحل نورد بیوسف صوفي رسانید او بي مشورتِ عقلِ صواب اندیش آن

فیچ را نیز بند کرد و باز دستِ جسارت بتحریک سلسله فتنه بکشاد و توی بوغای دزد را باجمعی به فرستاد و شتران ترکمانان را که در نواحي بخا را بودند براندند و ببردند * * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار

ودرانثنای آت ذیل امیر حاجي سیف الدین از سفر حجاز معاودت نموده باستیلام عتبه حریم دولت و اقبال صاحب قران بی همال استسعاد یافت و احوال و اوضاعِ ملوکِ طوایف را که دران عصر بر ممالکِ ایران استیلاء یافته بودند بعز عرض همایون رسانید و درهمین سال حضرت صاحب قران مهد اعلی تومان آغا را که سلیل صلب امیر موسی بود بر مقتضای شریعت غراء بعقد نکاح در آورد * * بیت *

جهان را ازین عقد فرخنده فال * بیفزود صد گونه جاه و جلال

وکمالِ عاطفت آنحضرت مقتضی آن شد که ازبرای تطییب خاطر آن ملکي نهاد حوراء نژاد نزهت آبادی بهشت مثال ترتیب کرده شود فرمان قضا نفاذ صدور یافت و درجانب غربی سمرقند بعدد خانهای کواکب دوازده باغ را بهم انداختند و یکی ساختند ودران قصری عالي برافراختند وبپرداختند و جهتِ مطابقت اسم و مسمي بباغ بهشت موسوم گشت و حضرت صاحب قران زمستان در زنجیر سرای قشلاق فرمود *

گفتار در لشکرکشیدنِ حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت چهارم و فتح آن

چون یوسف صوفي پای جرأت از طریق مراعات بیرون نهاد واز سرِ غرور دستِ تطاول بهرگونه بی حفاظي برکشاد حضرت صاحب قران را ضربان عرق حمیت باعث قصد انتقام گشت ودر شوال سال هفت صد و هشتاد هجري مطابق اول قوي ئیل * * بیت *

وقت تحویل آفتاب بحوت * این شده درج و آن شده یاقوت

لشکرِ فتح آیین را بعزم رزم خوارزم ترتیب داد * * نظم *

* لشکري آن را ظفر لشکر کش (۱) و نصرت یزک *

* نه یقین برطول و عرضِ آن سپه واقف نه شک *

* از سنانِ نیزها شان در خطر روي سماک *

* وز گزندِ نعل اسپان رخنه بر پشتِ سمک *

و چون بسعادت و اقبال از قشلاق زنجیر سرای درضمان حفظ ذوالجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکرِ نصرت شعار از اسکي اکوز عبور نموده شهر را درمیان گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و برحسبِ فرمان رعایت احتیاط را حصاري دیگر برافراختند و از جمیع جوانب سوبهای خود محکم گردانیدند

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك نسخه بجایش (شکن) بدون واو بعد شکن است

و هر صبح و شام سورن انداخته هردو روز از نهیب جنگ و پیکار زلزله در زمین و زمان می افتاد و برحسب یرلیغ عالم مطاع چندی از سپاه ظفرپناه باطراف و اکناف آن دیار تاخت کرده غنیمت بسیار از دختران گلعذار و اسیران کارگزار و اسپان راهوار و شتر و گوسفند بیرون از اندازه حصر و شمار بیاوردند و درین اثنا یوسف صوفی نوشته بحضرت صاحبقران فرستاد مشتمل بر آنکه تا چند مردم از طرفین در عذاب باشند و بواسطه دوتن چندین هزار مسلمانان عرضه تلف گشته عالمی خراب گردد وظیفه آنکه ما هردو قدم در میدان مردی نهاده *

* نظم *

توکل بلطف خدائی کنیم * بکوشیم و بخت آزمائی کنیم
به بینیم تا این شتابان سپهر * درین داوری بر که گردد بمهر
ز بازیچهٔ چرخ گیتی فروز * که پیروز گردد که برگشته روز
که برگردد از رزمگه سربلند * دلِ دوستانِ که گردد نژند

حضرت صاحب قرانرا این معنی بغایت ملایم مزاجِ مبارك افتاد و مبتهج و مسرور گشتة فرمود که من از خدای تعالی همین می خواستم و بی تعلل و توقف از سرِ صدق و توکل *

* نظم *

بپوشید صاحب قران ساز جنگ * نشست از برِ بارگي بی درنگ
بخفتان بیاراست فرخ برش * یکی مغفرِ خسروی برسرش

و شمشیر بسته سپر حمایل کرد و بسعادت سوار شده روی توجه بسوی حصار آورد نویینان و امراء پیش آمدند وزانو زده درخواست کردند که رفتنِ بندگي حضرت مصلحت نیست صاحب قران نامدار بسخنِ ایشان التفات نفموده روان گشت امیر حاجي سیف الدین را غایت اخلاص و هواداري عنان تماسك ازدستِ وقار دررَبود و بی اختیار زانو زده دست درعنان آنحضرت زد و بزبان دولتخواهي عرضه داشت که تا بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگي حضرت بنفسِ مبارک خود مباشر جنگ شود * بیت *

چو خسرو بتنها کند کارزار * چه باید درین دشت چندین سوار

حضرت صاحب قران را نایره غضب برافروخت و اورا دشنام داده شمشیر برکشید و حواله کرد امیرحاجي سیف الدین دست ازعنان بازداشت وپای بازپس نهاد وآن حضرت ازسرِ وثوق و استظهار بتاییدِ اِلهي تنها براند تا بکنار خندق وآواز داد که یوسف صوفي را بگویید که برحسب التماسِ تو آمده ایم بقول خود وفا نمای و بیرون آی تا به بینم که خدای رهنماي کرا نصرت مي بخشد یوسف صوفي بترسید و از گفته پشیمان گشته دم درکشید حضرت صاحبقران تحریک او را دگر باره آواز داد که هرکه بقولِ خود وفا نکند او را مرگ به از زندگاني و هرچند ازین مقوله سخنان تعییرامیز گفتند تا باشد

که ناموسش دامن گیر شده بیرون آید یوسف صوفي را محافظت
جان از رعایت ناموس اولی نمود و الحق درین معنی معذور
بود * * نظم *

که گر لشکرِ جمله عالم بجنگ * همه پیل گردند و شیر و پلنگ
چو از دور بینند فرهنگِ او * نیارند رفتن سوی جنگِ او

از غایت شرمندگي روی جواب هم نداشت صاحبقران کامگار
زمانها توقف نمود و چون کس از بالای بارو دم نمي زد بمعسکرِ
همایون معاودت نمود جهانیان از کمالِ شجاعت و دلاوري
آنحضرت متعجب مانده ستایشها نمودند * * نظم *

همه یکسره خواندنـــد آفرین * که بی تو مبادا زمان و زمین
همه سودمندي زگفتار تست * خور و ماه روشن زکردار تست

و هم در اثنای آن احوال از طرف ترمد خربزه نوباوه بحضرت
صاحب قران آوردند مکارمِ اخلاق ملکانه فرمود که یوسف
صوفي برابر ما نشسته است نصیبی ازین نوباوه بر طبقی زرین
نهاده پیش او فرستید امراء عرضه داشتند که طبق زرین ضرورت
نیست بظرفی چوبین بفرستیم همت پادشاهانه رخصت نداد
و چون برحسب فرموده آنرا بطبق زرین نهاده بکنار خندق
بردند از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست برنده گفت
خربزه نوباوه است که حضرت صاحب قران برای یوسف
صوفي فرستاده است و آنرا برکنارِ خندق گذاشته بازگشت

ایشان آنرا پیش یوسف صوفي بردند واو از رکاکت رای خربزها را فرمود که از بالای بارو در آب انداختند و طبق را بدربان بخشید بعد ازان سردازي حاجي نام دروازه باز کرده با لشکری مستعد پیکار از مردان کار بیرون آمد امیرزاده عمر شیخ با بهادراني که ملازم رکاب همایون او بودند شمشیرها کشیده حمله کردند و از آب بشناه گذشته آتش پیکار برافروختند *

* نظم *

بهرجا که ایشان نهادند پی * تو گفتی درافتاد آتش بنی
سر تیغ در چرخ مه تاب داد * سنان باغ کین را زخون آب داد
زمین را زخون بازنشناختند * همي اسپ بر کشتگان تاختند
ز چاک تبرزین و جرکمان * زمین گشت لرزان[1] تر از آسمان
همه رزمگه گشته بد کوه کوه * بهم برفگنده ز هر دو گروه
چنین تا فرو شد سپهری درفش * ز شب گشت زربفت گردون بنفش

بهادران نبرد آزمای از هردوجانب داد مردي و مردانگي دادند و بسی از سواران بخاک هلاک افتادند و مردم بسیار از طرفین زخم دار شدند و آخر الامر لشکر خوارزم ستوه آمده رو بهزیمت نهادند و بحصار درآمدند و ایلچي بوغا و انوشیزوان پسر آقبوغا کوششهای مردانه نموده هردو را زخم رسید و چون ایشانرا بلشکرگاه همایون آورده بمعالجه مشغول شدند ایلچي بوغا

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (گردان) است

صحت یافت وانوشیروان درگذشت بعد ازان عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قضا جریان منجنیق ترتیب کرده بر افراختند و بضرب سنگ قصر یوسف صوفي را ویران ساختند یوسف صوفي را از مشاهدهٔ این حال وهم و هراس مستولي شده بجای دیگر نقل کرد و مدتِ محاصره سه ماه و شانزده روز متمادي شد اما روز بروز آثارِ دولت و علاماتِ غلبه و نصرتِ عساکرِ منصور بظهور مي پیوست یوسف صوفي را از استیلای عوارض نفساني از اندوه و حیرت و خوف و ضجرت مزاج از جادهٔ صحت واستقامت منحرف گشت و مرضي مهلک طاري شده بان درگذشت * * بیت *

* زبس خوف و غیرت(۱) زغم جان برد *
* سراسیمه گشـت و بزاري بمـرد *

و این قضیه هم از نوادرِ اتفاقات دولت حضرت صاحب قراني است چه دران روز که آنحضرت بنزدیك حصار تنها فرموده بود تا با یوسف صوفي جنگ کند و او بیرون نیامد بر زبانِ مبارك راند که هرکه بقولِ خود وفا نه نماید او را مرگ به از زندگاني و هم دران چند روز تقدیر الهي وفات او بر حیات او ترجیح نهاد و چون گرگِ فنا پیراهنِ حیات یوسف صوفي را پاره کرد شیرانِ بیشهٔ ظفر و پلنگانِ قلهٔ مردي و هنر یعني بهادرانِ

---

(۱) چنین است درچهار نسخ و در دو نسخه بجایش (حیرت) است *

لشکر صاحب قران تاجور در روز چهار شنبه روی شجاعت و جلادت بشهر نهادند و از اطراف و جوانب جنگ درانداخته حصاررا رخنها کردند و درآمدند * نظم *

چوکردند گرم آتش رزم را * فگندند باروی خوارزم را
جهانی که نام وی از گنج بود * پراز درو گوهر یکی گنج بود
مسخر شد ازسعی کُند اوران * به نیروی اقبال صاحب قران
شمال و جنوب و صبا و دبور * بهبرد این بشارت بنزدیک ودور
زمه تا بماهی برآمد غریو * که پیروز شد شاه گیتی خدیو

عساکر منصور دست تسلط به نهیب و غارت برکشادند و هرچه اسم مال بران افتد از صامت و ناطق بباد تاراج برده‌اند *

* نظم *

بقتل و بغارت برآورده دست * سرای سران جمله کردند پست
زن وکودکان شان ببردند اسیر * بکشتند جمعی به شمشیر و تیر

عماراتش را مضمون عالیها سافلها صورت حال آمد و از اماکن و مساکنش مصدوقه اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد * نظم *

لب بام کرده زمین بوس در * ستونها زهیبت برفته زجا
سرآورده دیوار سوی سجود * چو عابد که ترسد زقهر خدا
دراز منع مردم شده توبه کار * امان رفته از قفل و گنجینها

وتمام اشراف از دانشمندان وموالي وحفاظ واصناف

پیشه کاران را خانه کوچ بشهرکش فرستادند * * بیت *

زن و کودک و مردم پیشه کار * ببردند با خویشتن بی شمار

و این فتح نامه اردر قوی ئیل موافق سنه (احدی و ثمانین و سبعمایة) دست داد حضرت صاحب قران گیتی ستان مرکب تیز گام دولت زیرران و ظفر در رکاب و نصرت همعنان روی معاودت بمستقر سریر سلطنت و خلافت نهاد و چون بمحل عظمت و جلال بسعادت و اقبال نزول فرمود آن زمستان در زنجیرسرای اتفاق قشلاق فرمود * * بیت *

* حاصل شده ز دولت انواع کامرانی *

* آماده و مهیا اسباب شادمانی *

گفتار در بنای حصار شهرکش و عمارت آقسرا

از بعضی کتب تواریخ منقول است که مدینه کش در سوالف ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده و از محدثان نامدار سه امام بزرگوار دران دیار توطن فرموده اند ابو محمد عبدالله بن حمید بن نصر الکشي و عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي السمرقندی و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاري رضی الله عنهم و رضوا عنه و دران روزگار اهل عالم از برای اقتباس انوار فضایل از اطراف و جوانب بدان بلده طیبه توجه می نمودند ازانجمله ابو الحسین مسلم بن حجاج

القشيري النيشاپوري بآنجا فرموده و از عبدالله بن حميد الكشي استفاده نموده وبسياري از ايمه و افاضل درانجا بوده اند همه را مجلس درس وافاده بود و ازين جهت كش را قبة العلم والادب لقب شد وبواسطه طراوت ونضارت بساتين و مرغزار كه هنگام بهار تا بام وديوار آن شهر وديار سبزه مي رويد بشهر سبز اشتهار يافته ودر اواخر سنه (احدي وثمانين وسبعماية) موافق بيچين ئيل اوايل فصل ربيع كه معمار بهار قواى ناميه را بعمارت شهر سبز و مرغزار بر گماشت و قصر گلبن را شُرفات اغصان باوج رفعت برافراخته بنقوش فيروزه كار اوراق وشمسهٔ زرنگار گل بنگاشت * * نظم *

معمار چمن فگنده بنياد حصار * پيرامن شهر سبز گلزار زخار
وآنگاه دران مملكت خلد آثار * پرداخته قصر گل بصد زيب ونگار

حضرت صاحب قران كامگار جاكهٔ دلكش كش را كه * * نظم *

* هواى فضايش چو خلد برين *
* گواهي دهد عقل و دانش برين *
* گلش مشك سارا وآبش گلاب *
* خوشا در چنان جاى عهد شباب *

مقر سرير سلطنت گردانيده به بناى حصار شهر سبز فرمان داد وآنرا بر امراء ولشكريان قسمت كرده * * مصراع *

* بطالعي كه بناى حصار را شايد *

بنياد نهادند و درانداندرون شهر برحسب فرمان قضا نفاذ قصرى اساس افگندند كه چون برافراخته وپرداخته گشت *

* نظم *

* علو كنگرهٔ آن بغايتى برسيد *
* كه آسمان را از چشم اختران افكند *
* شب سياه فروغ بياض ديوارش *
* موذنانرا از صبح در گمان افگند *
* بخود فروشد صد بار وهم دوراندیش *
* كه تا كمند نظر چون بران توان افگند *
* چو خشت عرصهٔ او داشت رنگ فيروزه *
* فلك بمغلطه خود را دران ميان افگند *

عمارتى رفيع بآئينى بديع كه تا معمار قدرت والسماء بنيناها بايد وانا لموسعون ازابداع والارض فرشناها فنعم الماهدون پرداخته مهندس سال خورده گردون بنائي چنان با آنكه بارها گرد جهان گرديده نديده *

* بيت *

اززمين سركشيده سوى سما * گشته نام شريفش آق سرا

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران ظفرقرين امير حاجي سيف الدين را بهرات بطلب ملك غياث الدين

حضرت صاحب‌قرانی از قشلاق ایلچی پیش ملک غیاث‌الدین پیرعلی فرستاده بود که اول بهار امراء و نوئینان بزرگ بقرلتای جمع خواهند شد ملک نیز می باید که حاضر گردد و چون فرستاده آنجا رسید ملک با او طریق ادب و رعایت جانب مرعي داشته تعللی نمود که اگر امیر حاجی سیف الدین تشریف دهد بنده دستِ استظهار بفتراک مصاحبت او زده بخدمت شتابد بظاهر این سخنان می گفت ودرواقع بغایت ترسان و لرزان بود حضرت صاحب قران ملتمس اورا مبذول داشته امیر حاجی سیف الدین را در شهور سنه (احدي وثمانین وسبعمایة) بفرستاد وچون بهرات رسید ملک مقدم اورا بترحیب وتعظیم تمام تلقی نموده اورا مدتی ببهانه ترتیب پیش کش و تهیه اسباب سفر توقیف کرد وبجد بلیغ از اطراف قلعه بحصار می کشانید و بیک سال پیش ازین پیرامون هرات شهربندي دوران دو فرسخ از نو بنیاد کرده بود و بجدِّ تمام در اتمام آن سعي مي نمود چنانچه بسی محلات و باغات که بیرون حصار قدیم بود داخل اندرون شهر شد بتصور آنکه مکر تیر تقدیر را بسپرِ کوشش و تدبیر دفع توان کرد هیهات هیهات * * مصراع *

* با ناوکِ دیده دوز تقدیر *

سپر آهنین با کاغذ نم یافته و حصارِ سنگین با پردهٔ عنکبوت بافته

سمت مساوات دارد * * رباعي *

* با تیر قضا سپر نجوید هوشیار *
* با حملهٔ تقدیر چه صحرا چه حصار *
* خفتان ز رضا گزین حصار از تسلیم *
* با خیل حوادثت چو افتد پیکار *

و چون امیر حاجي سیف الدین آنچه ملك بکلك اندیشه برلوحِ خیال مي نگاشت از صحیفه احوال و اوضاعِ او برخوانده اورا بحالِ خود رها کرده روی معاودت بپایه سریر اعلی آورد و آنچه از احوالِ ملك تفرس نموده بود عرضه داشت وهم در اثنای این حالات علي بیگ بن ارغون شاه جون غرباني بر حسب اشارت صاحبقراني کمربندگي بسته بدرگاهِ عالم پناه آمد ومراحم پادشاهانه باوجود سوابق جرایم که از وصدور یافته بود نقوشِ زلات او را بزلال عفو واغماض فروشسته مقدم او را گرامي داشت وبانواعِ نوازش والطاف اختصاص بخشید ودخترِ اورا ازبرای امیرزاده محمد سلطان رقم قبول کشید وطوی داده بکرات خلعت پوشانیده وبا او درباب توجه بجانب هرات برسبیل مشورت سخن پیوست و قرار بران شد که اول بهار جهت یورش هرات حاضر شود علي بیگ این معني را التزام نموده بعهود و مواثیق موکد گردانید مرحمت

حضرت صاحبقرانی اورا بصنوف عنایت و تربیت سرافراز داشته رخصتِ مراجعت کرامت فرمود و او بمحلِ خود معاودت نمود * * بیت *

چو زانعامِ خسرو سرافراز شد * بمنزلگهِ خویشتن باز شد

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را بخراسان

ازانوار مشکات کلمات نبوی مصطفوی حیث قال صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یحب معالی الهمم و یبغض سفسا فها روشن می شود که همای همت برگزیدگان حضرت عزت سایه التفات جز بر عظایم امور و کرایم مهمات نیندازد و در هرمقصد ازمقاصد غایتِ کمال آن مطمحِ نظرِ قصد و نیت ساخته به فرود ازان رضا ندهد و نسازد ازکوهِ شکوه بلند همتانِ صاحب تایید صدائی جز فحوای *

* شعر *

* و نحن اناس لاتوسط عندنا *

* لنا الصدر دون العالمین او القبر *

بر نیاید و ازاوتارِ اوطار و اقتدارِ ذوی الاقتدار نوائی غیر از مودای * * نظم *

گردن چرا نهیم جفای زمانه را * همت چرا کنیم بهرِ کار مختصر

دریا و کوه را نگذاریم و بگذریم * سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر
یا با مراد بر سر گردون نهیم پای * یا مرد وار بر سر همت کنیم سر
بگوش روزگار نرسد لاجرم چون مدارج دولت حضرت
صاحب قراني بعون تاییدات صمداني بمراقي ومعارج
پادشاهي و جهانباني عروج نمود علو همت و غیرت سلطنت
بحکم سر السلطان ظل الله روا نمي داشت که دیگریرا دران
منقبت متعالی منزلت مشارکت و مساهمت تواند بود
و از السنه و افواه استماع افتاده که بر زبان همت عالي
نهمت آنحضرت بسیار گذشتی که عرصه ربع مسکون درخور آن
نیست که آنرا دو پادشاه باشد * * بیت *

* سلطان یکی سزد که خدای جهان یکی است *
* دنیا به نزد همت فرزانه اندکي است *

و دران روزگار بایران زمین در هر مملکتی طایفهٔ خروج
کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتمادي ایام
فرصت قوت و مکنتی تمام یافته و رایت استقلال و استبداد بر
افراخته بنا برین چون دولت روزافزون آنحضرت از تسخیر
و ضبط ممالك توران بپرداخت و تمام الوس چغتائی و الوس
جوجي در تحت تصرف گماشتگان کامیابش قرار گرفت روی
عزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورد و در خریف همین
سال بیچین موافق سنه (اثنتا و ثمانین و سبعمایة) فرزند ارجمند

امیرزاده میرانشاه را با آنکه هنوز در سن چهارده سالگي بود بحکم الشبل في المخبر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد فرمود و امیرجهانگیر برادر امیرحاجی برلاس و امیرحاجی سیف الدین و امیرآقبوغا و امیرعثمان عباس و محمد سلطان شاه و قماري برادر تموکه و تابان بهادر و ارس بوغا برادر ساربوغا و بیرحسین برلاس و حمزه پسر امیرموسی و محمد قزغان و ساریق اتکه و مظفر پسر اوچ قرا و دیگر امراء با پنجاه قوشون هوارکه از لشکر نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم موکب همایون گردانیده همه را خانه کوچ بصوب خراسان روان ساخت * * شعر *

* قاد الجياد لخمس عشرة حجة *
* ولداته اذ ذاک في اشغال *

* بیت *

شهنشه چو شایسته بیند پسر * سزد گر بر آرد بخورشید سر

شاهزاده عالمیان برحسب فرمان بآن سپاه گران در ضمان امان وحفظ یزدان عنان یکران ظفرجولان بجانب ایران معطوف گردانید * * نظم *

زتوران دلیران پرخاش جو * شتابان بایران نهادند رو
سپاهی چو مور و ملخ بی شمار * همه تیغ داران خنجرگذار
چو لشکر سوی رود جیحون رسید * غبار سواران بگردون رسید

بفرمان شهزادهٔ دادگر * مهندس برآورد دست هنر
بکشتی پلی برگذار کلف * کشیده چو بر آب مدّ الف
ز جیحون بران پل بعون اِله * گذشتند بی وهم توران سپاه
پاییز و زمستان در بلخ و شبرغان شادمان و کامران بگذرانیدند
و در اواخر زمستان از ولایت ملک بادغیس را بتاختند و مال
بسیار و اسپ و نعمت بی شمار فتوح روزگار عساکر نصرت
شعار شد * * نظم *
شد از فرّ آن شاه نوخاسته * زبس خواسته لشکر آراسته
ز اسپ و زمال و ز گستردنی * سپه گشت ازبس غنیمت غنی
وچون آفتاب به نیمه حوت رسید علی بیگ ایلچی فرستاده
در پایه سریر اعلی عرضه داشت که اگر بر حسب فرموده رایت
ظفر پیکر بطرف هرات توجه نماید بنده میان بخدمتگاری بسته
عساکر منصور را غجرجی باشد * * بیت *
غلامی کنم لشکر شاه را * بمژگان بروبم همه راه را

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران سعادت قرین بایران زمین

در اوایل تخاقوئیل مطابق اواخر سنه (اثنتا و ثمانین و سبعمایة) بقرب فصل بدیع ربیع که سلطان عدالت شعار بهار لشکر آراسته ریاحین و ازهار را درعرضه گاه فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها احضار فرموده

و تمام روی زمین را از کران تا بکران بتایید صنع و انبتنا فیها من کل زوج بهیج تسخیر فرموده * نظم *

* سلطانِ ربیع را چو عدل است آیین *
* بگرفت بخرّمی همه روی زمین *
* در هرطرف از سبزه سپاهی آراست *
* و ز معدلتش گشت جهان خلد برین *

حضرت صاحب قران گیتي ستان عزم توجه ایران جزم فرموده با حضار عساکر و کتایب از اطراف و جوانب فرمان داد و پیش از جمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بمبارک تر طالعي روان شد * بیت *

* اسپِ دولت زیرران چترِ ظفر بالای سر *
* فتح و نصرت پیش و پس عونِ الٰهي راهبر *

و عساکرِ منصور از هرطرف و هرجانب متوالي و متعاقب بموکبِ همایون مي پیوست * نظم *

چو دشت از گیا گشت چون پرنیان * به بستند گُردانِ توران میان
سپاهی بیامد ز ترکان گزین * همه تیغ دارانِ خاور زمین
ز ختلان و از ترمد و ویسه گرد * ز هر سو شده لشکر کس گرد
ز خاور بجنبید تا باختر * تو گفتی که گیتي برآورد پر
زمین آن سپه را همي بر نتافت * بران بوم کس جای رفتن نیافت

و چون بعد از چند کوچ * نظم *

سوی جیحون رسید با لشکر * شاه صاحب قران دین پرور
کاردانان بکشتی و زورق * جسر بستند بر کنار ذُرق(۱)
زآبِ جیحون گذشت وآمد تیز * در خراسان فگند رستاخیز
تمام عرصه دشت و صحرا از خیام واعلام وطویله وسپاه و بُنَه
و بارگاه مالا مال شد * * نظم *
زبس کثرتِ خلق و جوشِ سپاه * سرا پردهٔ و خیمه و بارگاه
چنان گشت گیتی ز نزدیك ودور * که ره بسته شد برصبا و دبور
زمین گشت جنبان چوابرِسیاه * تو گفتی همي بر نتابد سپاه
وچون حضرت صاحب قران باند خود رسید ازصدق نیت
وصفای طویت بدیدن بابا سنکوکه از زمرهٔ اولیاء و اصحاب
جذبه بود فرمود و او از سرِ جذبه و جنون که داشت سینهٔ گوشت
بطرف آن حضرت انداخت آن حضرت آنرا بشگون گرفته گفت
خدای تعالی خراسان را که سینه روی زمین گفته اندبما ارزانی
خواهد داشت و همچنان شد و ازانجا بسعادت و اقبال
روان گشت ازکوچ و نزول آن کثرت بی اندازه مصدوقه
ان زلزلة الساعة شيء عظيم هرروز از تازه مشاهده
مي رفت واز خروش کوس وکرنای وغریو کورگه وفغان
جلاجل وروییندرای صدای فحوای یوم ینفخ فی الصور
ففزع من فی السموات ومن فی الارض در گوش

---

(۱) دربعض نسخه بجایش (گذار دَرَق) ودربعض (گذارِ دزقَ است •

کیوان می افتاد و ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در
قلعه سرخس بود چون از توجه رایت کشورکشای واقف
گشت احرام اخلاص بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بعز بساط
بوس فایز شده بانواع نوازش و سیورغامشي شرف اختصاص
یافت و چون بعد از قطع مراحل و منازل از مرو رود که
بمرغاب اشتهار یافته گذشته در جکدالیک که یازده فرسخی
هرات است نزول فرمود و کس بطلب علي بیگ فرستاد تا
سپاه خود جمع آورده هرچه زودتر بموکب ظفرقرین ملحق
گردد علي بیگ چهره عهد را بناخن بیوفائی بخراشید و در
اطاعت فرمان تعلل و تهاون ورزید و پای جسارت از سر
غرور برتر از حدّ خود نهاد و با آنکه خود نیامده فرستاده را
نیز اجازت مراجعت نداد و چون ملک غیاث الدین پیرعلي
بآن زودي نیشاپور را از سربداران انتزاع نموده بود و بسیاری
از لشکر او دران جانب بودند حضرت صاحب قران عنان
عزیمت بصوب جام و کوسویه تافت تا لشکر آنجانب بملک
ملحق نتواند شد و چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی که سردار
آنجا بود استقبال نموده بعز بساط بوس سرافراز گشت
و اهالي آنجا را از عبور عساکر گردون مآثر ضرری
نرسید و صاحبقران دین پرور پاک اعتقاد بعزم زیارت
مولانا اعلم اورع زین الدین ابوبکر تایبادي که از علماء

متورع آن روزگار بود بتایباد نزول فرمود و بصفای نیت و خلوص طویت صحبت آن یگانه روزگار دریافت و مولانا مشار الیه زبان نصیحت کشاده آن حضرت را سخنان سود مند فرمود و آنحضرت او را وداع کرد و بسعادت و اقبال باز گشته متوجه هرات شد *

گفتار در تسخیر قلعه فوشنج

چون رایت فتح آیت بقلعه فوشنج رسید عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قلعه را مرکزوار درمیان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بود سه روز توقف کرده بترتیب اسباب پیکار و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند * نظم

* بروز چهارم که سلطان مهر *
* که تاجش زنور است و تختش سپهر *
* بتسخیر این قلعهٔ سبز فام *
* برآورد تیغ شعاع از نیام *

یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که هرکس از مقابل خویش روی قوت و اقتدار بحصار آورده آتش پیکار برافروزند و به تیغ آبدار آتش بار دشمن خاکسار باد پیما را بشعله قهر بسوزند * نظم *

* سپه کار پیکار بر ساختند *
* کورگه زده سورن انداختند *

* چو غرنده شیر و چو برنده تیغ *

* کسی را نبُد جان ز فرمان دریغ *

بهادران سپاه بسنا چها (۱) و چوبها چون باد و زان از آب خندق گذشته بخاك ریز حصار برآمدند و آتش فنا در خرمن هستی مخالفان زده آب حیات شان بر خاك هلاك ریختند و خاك وجود شان بباد نیستی بردادند حضرت صاحب قران که پیوسته بجوشن توکل و مغفر توفیق آراسته بود بی جبه بیک دگله گرد حصار میگردید و دلاوران نبرد آزمای را برجنگ تحریض فرموده فرّ حضور مبارکش ایشانرا قوتی تازه و قدرتی بی اندازه می بخشید و از بالای حصار سنگ و تیر چون قطرات باران از ابر مطیر فرو می بارید چنانچه دو تیر بر سپر حضرت صاحب قران رسید * * بیت *

ز پیکان پولاد و پرّ عقاب * سیه گشت رخشان رخ آفتاب

و امیرزاده علي پسر امیر موید که جمال منقبتش بخالی چون حضرت صاحب قران آراسته بود و ایکو تمور بلکوت و عمر پسر عباس و مبشر و دیگر بهادران * * مصرع *

* به نیروی مردی و مردانگي *

پیش رفته بفصیل رسیدند و دست جلادت در دیوارها زده بفصیل برآمدند و هرچند از طرف دشمنان تیر و سنگ برایشان بارید

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (بشاخها) است *

روی شجاعت بر نتافتند * * قطعه *

* لشگرِ خصروِ دین دار بهنگام نبرد *
* هرچه مقدور بشر هست توانستندے *
* وآنچه درجنگ ببایدهمه میدانستند *
* بجز از پشت نمودن که ندانستندے *

و شیربیشه شجاعت ومردی شیخ علي بهادر و برادرِ کوچک او سلطان وخسرویکه و میرک پسر ایلچي شمشیر کین کشیده بدست دلاورے حمله کردند وبیکبار روی بدروازه نهاده از آب خندق بگذشتند و بقوت بازوی کامگار و زخمِ شمشیرِ صاعقه کردار تا دروازه رفته با دشمنان دست و گریبان شدند وایشانرا مقهور و منکوب گردانیده درِ دروازه باز گشادند و لشکرِ منصور از اطراف و جوانب رخنها کرده بقلعه درآمدند و بقیة السیفي که از مخالفان روز برگشته مانده بودند مجموع را به تیغ انتقام بگذرانیدند و دستِ تسلط بغارت و تاراج برآورده قلعه را از هرچه بود بپرداختند وخراب ساختند * * شعر *

* دز تودهٔ خاك و اهل دز جمله هلاک *
* ای بخت خجسته احسن الله جزاک *

واین فتح ارجمند نزد زیرکان هوشمند که اشارتِ زبان رمز دریابند بشارتي بود عظیم بندگان حضرت صاحب قران راچه اول جائی که در فاتحه عزیمت ایران زمین همت آنحضرت

متوجه تسخیر آن شد - این قلعه بود و حقیقت آنکه حصني بود بغایت حصین باره اش از بلندي سر بآسمان برکشیده و فصیلی در غایت استحکام پیرامن آن گردانیده و استواریش بمرتبه که حصاری برروی زمین بآن محکمی هیچ رونده در هیچ جا ندیده بیرونش بخندقی عمیق وآب بسیار محفوف واندرونش بگروهی انبوه از مردان کاروبآلات واسباب کارزارو ذخیره بی شمار مشحون وبا این همه بجنگ اول که سپاه نصرت پناه درانداختند بآسانی مسخر شد و این معنی بروفق فرموده الفاتحة ام الکتاب علامت آنست که تمام ممالك ایران باندک زماني بی کلفت وزحمت چندان درتحت تصرف وتسخیر بندگان کامگارش قراریابد وآنچه دراول امررونموده آخرکار همان بود * * نظم *

* دیده مي باید وگرنه هرچه ظاهرمیشود *

* سرِّ عالم سربسر دروی هویدا کرده اند *

ودرین قضیه دفع چشم بد را الیاس وبعضی لشکریان هنگام جنگ درآبِ خندق غرق شدند * * نظم *

* سپند اگرچه درآتش فهند ورسم این است *

* سپند لشکرِ صاحبقران درآب بسوخت *

گفتار در تسخیر شهرهرات

چون خاطر مبارک حضرت صاحبقران ازِ اندیشه قلعه

فُوشَنْج بپرداخت عنان عزیمت بجانب هرات معطوف گشت و ملک غیاث الدین را دیو غرور باستوارے حصار و بسیاری اعوان و انصار فریفته اسباب مقاومت و مقابله مهیا و آماده گردانیده روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بآنجا رسید باغات را خراب کردند و دیوارها بینداختند و شهر را از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و یرلیغ همایون صد وریافت که درمقابله حصار خندقی رعایت حزم را فرو برده جای خود محکم سازند امر عالي را بامتثال تلقي نمودند و حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال سوار شده گرد شهر و بارو دوران مي فرمود و مداخل و مخارج آنرا بنظر احتیاط مطالعه مي نمود مخالفان کمر کین بسته دِر دروازه بگشادند و جماعتی غوریان همه مردان کار و پیل افگنان شیرشکار بیرون آمدند و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

* حدت دندان رمح زهرهٔ جوشن درید *

* صدمهٔ آسیب گرز تارک مغفر شکست *

* شست به پیغام تیر خطبه جان فتح کرد *

* دست بایمای تیغ منبرِ پیکر شکست *

امراء نامدار و بهادران تیغ گذار به تخصیص قمارشاه برلاس دران روز جنگهای مردانه کردند و دشمنانرا تا درِ دروازه رانده ایشانرا مقهور و مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل آمدند *

* نظم *

شد از کشته پرپشته بالا و پست * بتاراجِ جان مرگ بگشاده دست
بباريد چندان نمِ خون زتيغ * که باران بسالي نبارد ز ميغ
و چون جهان از ماتمِ کشتگان پلاسِ سياه شب در گردن
انداخت از بيرون و اندرون طَلايه برگماشتند و از هردو طرف
تا روز پاس داشتند و بهادران لشکر منصور نورها و چپرها گرفته
هيچ دقيقه از شرايط حزم فرو نگذاشتند * * بيت *
دگرروز چون گنبذ لاجورد * برآورد و بنمود ياقوت زرد
سپاه نصرت پناه سوار شدند و صف کشيده برابر حصار
بايستادند اما آن روز اتفاق جنگ نيفتاد * * نظم *

* چو بنوشت شب فرش زربفت راغ *
* شده چرخ طوطي صفت همچو زاغ *
* چنان تيره گيتي که از لب خروش *
* ز بس تيرگي ره نبـــردي بگوش *

فوج مخالفان از دروازه انصاري که در شهر بند نو بود بقصد
شبخون بيرون آمدند و سه کس را بقتل آورده بتعجيل باز گشتند
و سوی حصار شتافتند * * نظم *
دگر روز چون چشمهٔ آفتاب * فروشست از چشمها گرد خواب
شهِ خاور از پرده بالا گرفت * زمين از ثَرَی تا ثريا گرفت
چاشتگاه روز جمعه لشکر ظفرقرين * * بيت *

همه سر پر از خشم و دل پر زکین * با بروی مردي درافگنده چین
آهنگ جنگ کردند *

* بیت *

جهان شد پر آوای بوق و سپاه * همه بر نهادند از آهن کلاه
تو گفتي زمین شد سپهرِ روان * همي بارد از تیغ هندي روان
زگردِ سواران هوا بست میغ * درخشنده چون برق پولاد تیغ
زمین شد بکردار کشتي بر آب * توگفتي سوي جنگ دارد شتاب

امیرارس بوغا و شوریده برادرمبشر با فوجي ازلشکر نصرت شعار در زیر حصار استاده سعي مي نمودند که ببالا برآیند و دشمنان ازبالاے حصار کوششهاے مردانه میکردند و در محافظت اطراف و جوانب آثار جلادت و مردانگي بظهور مي رسانیدند صاحبقران کامگار بسعادت و اقبال سوار شده بنظاره کارزار و مشاهده کوشش نبرد آزمایان تیغ گذار توجه فرمود بهادران نصرت آئین را که همیشه در معارك و مهالک جانبازي و سراندازي عادت جلادت ایشان بود از شکوه حضور مبارک آنحضرت نیروی قوت یکي هزار شد و دست بردها نمودند که ناسخ آثارِ رستم و اسفندیار گشت فرمان قضا جریان ازانحضرت صدوریافت که از اطراف وجوانب جنگ سلطاني درانداخته حمله آورند امیرایکو تمور و مبشر و سونجک برادر ختای بهادر بي توقف پیش رفتند و دلاوران از هرطرف بپای حصار درآمدند و تیرو سنگ اهل حصار را بسپر بلکه بدوش و سرگرفته

پیش رفتند و نردبانها بربارو نهاده بالا رفتن گرفتند و چند
دلاور بنزدیك کوشک مرغني از ممري که آب آنجیل بشهر
درمي آید درآمدند و چون شهر بند بسیار بزرگ بود مردم
ازحال یکدیگر خبر نداشتند و آنروز ملك غیاث‌الدین درپشت
دروازه که درسر پول آنجیل بود کوششهای مردانه نمود اما
حرکة المذبوح بود و فایده بران مترتب نشد و از پردلان عساکر
منصور اول کسی که آن روز حایز قصب السبق مردی شد
و بفصیل برآمد خلیل یساول بود و امرای برنغار و جرنغار
هریک از مقام خود حمله آورده جنگ کنان بفصیل برآمدند
و بهادران دردروازه را چون دل دشمنان شکسته باندرون حصار
ریختند و مانند باد خزان که برگ رزان ریزاند مخالفان را از
بالای باره و سور بنشیب ماتم و ثبور انداختند * * بیت *
هرکه گردن پیچد از صاحبقران * سوراو ماتم شود سودش زیان
چون سپاه شه بکین بشتافتند * دشمنان از سور ماتم یافتند
ملک غیاث الدین ازنهیب استیلاء آن سپاه آتش آهنگ
پیروز جنگ بگریخت و بشهر اندرون درآمد عساکر منصور
قریب دو هزار کس از لشکر او گرفته پیش حضرت صاحبقران
آوردند مراحم پادشاهانه بشکرانه فتح و فیروزي خواست که
اهالي آن مملکت از آسیب قهر سپاه قیامت نهیبش امان
یافته بسلامت بمانند رقم عفو بر صحایف احوال ایشان کشید

و بفرمود تا حکم واجب الاتباع مکرر قلمی شود که هرکه
در مسکنِ خود آرمیده بفصیل و باره نرود او و اهل و اولاد
او در امان باشند و هرکه خلافِ آن ورزد هرچه بیند از خود
بیند و هرچندی ازان گرفتگان را نوشته آرزانی داده رها کنند
بندگان حضرت بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و چون آن
جماعت خلاص یافته بجای خود باز گشتند و بحصار در آمدند
و رعایا و سکان شهر ازان حال واقف شدند گوشهای کاشانه
غنیمت شمرده دست از فضولی باز داشتند و خیال بیهوده
از سر بیرون کرده پا در دامنِ سلامت کشیدند * بیت *

* سلامت ار طلبي از فضول دست بدار *

* وگرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار *

و چون ملک بحصار اندرون درآمد خواست که چاره سازد
و باز طرح مقابله در اندازد منادی داد که مردم بفصیل و باره
برآیند و در محافظتِ حصار سعي نمایند هرچند در بازار
و محلات بگردیدند و آواز رسانیدند کس التفات نه‌نمود و هیچ‌کس
سخن هیچکس نشنود ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست
همان روز مادرِ خود را سلطان خاتون دختر طغي تمور خان
و پسر بزرگ خود امیر پیر محمد را اسکندر شیخی که گویند
از نسل بیژن بود همراه کرده بحضرت صاحبقران فرستاد مکارم
اخلاق خسروانه ایشانرا بنوازش و تربیت اختصاص بخشید

و ملك زاده را بخلعت و کمر سرافراز گرد انید و ایشانرا استمالت
فرموده باز گردانید و فرمود که ملک را بگویید که بیرون آید
اگر بر مقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ گرفته شود موجب
تخریب مملکت و تضییع اموال و دماءِ اهالي آن گردد و وزر و
وبال آن در گردن ملک باشد و اسکندر شیخي را بازداشت
و احوال و اوضاع ازو استفسار نموده بر قضایایے اندرونی
چنانچه واقع بود اطلاع یافت و کوشك باغ زاغانرا بنزول
همایون مقر سریر سلطنت گردانید و ملک غیاث الدین روز دیگر
بتهیه بیرون آمدن مشغول شد و روز یکشنبه از حصار و مضیق
پندار بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس استسعاد یافت پای
ادب در جادهٔ انقیاد نهاده زانو زده و سرِ تسلیم فرود آورده
دست خضوع و خشوع در دامنِ اعتذار و استغفار آویخت *

* نظم *

* بد اندیش را چون شد آشفته بخت *
* بیامد سر افگنده تا پای تخت *
* زبانرا بپوزش بیاراسته *
* ز کردار بد عذرها خواسته *

حضرت صاحب قران اورا امان داده نوازش نمود و بخلعتِ
خاص و کمرِ مرصع مخصوص فرموده باز گردانید روز دیگر سادات
و مشایخ و ایمه و اشراف و اکابر بیرون آمدند و عز بساط بوس

دریافته بوظیفه دعا و ثنا قیام نمودند و این فتح ارجمند در محرم سنه (ثلث و ثمانین و سبعمایة) موافق توق ئیل اتفاق افتاد و رایت نصرت شعار ازانجا کوچ کرده بشرقی هرات بمرغزار کهدستان نزول فرمود و چند روز توقف نموده بنقل خزاین و ذخایر که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان داد * نظم *

زهر گونهٔ گنج آگنده بود * ز دینار و ازگوهر نابسود
ز تخت گرانمایه و تاج زر * کمرها مرصع بدرّ و گهر
ز زرینه آلات و سیمینه ظرف * زهرگونه گون تحفهای شگرف
ز دیبای زربفت خروارها * ز دیگر نفایس بانبارها
بفرمودهٔ شاه مردان کار * شترها کشیدند در زیر بار
بصحرا کشیدند آنهـــا همه * روانست حکم شبان بر رمه

و یرلیغ لازم الاتباع بتخریب حصار بیرون و اندرون هرات نفاذ پیوست * * بیت *

* چو شهـــر از خزاین بپرداختنـــد *
* حصـــارش سراسر بینداختنـــد *
* حصارے که بُد کهنه و سال خورد *
* همان را که از نو ملک راست کرد *
* همان و همین با زمین گشت راست *
* که صاحبقران را چنین بود خواست *

و برسم امانی مبلغی براهالي شهر حواله رفت و بچهار روز نقد

شد و مولانا قطب الدين پسر مولانا نظام الدين که مقدم ایمه
و علماء آن مملکت بود باد ویست کد خدای معتبر را از شهر
و ولایت تعیین کردند که با کوچ بشهر سبز روند و داروغه ترمذ
تمورتاش که برادرزاده امیر آقبوغا بود بجهت نقل ایشان
نام زد شد و دروازهای آنرا که مغرق بود بآهن و مزین بنقوش
و کتابه بکش نقل کردند و الی یومنا هذا درانجا منصوبست
و ملک را حصاری دیگر بود در غایت محکمي و استواری که
آنرا قلعه اشکلچه می خواندند و امان کوه نیز گفتندی به پسر
کوچک خود امیر غوری که اورا در دلاوری و مردانگي
و کاردانی و فرزانگی برامثال و اقران خود فایق میدانستند
سپرده بود صاحب قران کامگار اشارت فرمود که برو و پسرت را
بیاور و اگر نیاوري و تو نیز بقلعه درآئی آنچه شدني باشد
خود مشاهده نمائي ملک بموجب فرموده بپای قلعهٔ اشکلچه
رفت و اندیشه را برحل آن اشکال گماشته پسررا بحسن تدبیر
فرود آورد و بسعادت بساط بوس رسانید و او نیز از عواطف
پادشاهانه بخلعت و اعزاز گرامي و سرافراز گشت *

گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب طوس و کلات

چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران ازین قضایا به پرداخت
امیرجهانشاه جاکو را با جمعي از سپاهِ ظفرپناه جهت تسخیر

نیشاپور و سبزوار بآنجانب روانه ساخت و قضیه علي بیگ
و جهتِ همت عالي شده عنان عزیمت را بصوب کلات و طوس
معطوف داشت و چون در راه بمزار صاحب الدعوة ابو مسلم
مروزي رحمة الله علیه رسید کمالِ اخلاص و صفای عقیدت
باعث اقامت رسمِ زیارت شده فرود آمد و استمداد همت
نموده از حضرتِ حي لایموت تعالی و تقدس نصرت و تایید
خواست * * نظم *

خدای جهانرا ستایش نمود * بدرگاهِ او دستِ حاجت کشود
بهر کار ازو خواستي یاورے * کزو دید پیــروزی و برترے

وعلي بیگ را آوازه توجه آنحضرت سیل اضطراب و اضطرار
درخانه ثبات و قرار انداخته بود و با دلي درکشاکشِ امید
و بیم بد و نیم روی مطاوعت و انقیاد بمعسکر ظفر مآب نصرت
معاد آورده درین اثنا برسید و گردِ خجالت و انفعال بر چهره
حال نشسته بشرفِ بساط بوس استسعاد یافت و خواجه علي
موید سربدال سبزواري نیز چون از توجه لشکرِ منصور آگاهي
یافت بی توقف بدرگاه عالم پناه شتافت عاطفت خسروانه
هردورا بنواخت و باعزاز و اکرام مخصوص گردانیده کمر
و شمشیر داد و خلعتهای فاخر پوشانید * * نظم *

بریشان درِ مرحمـــت باز کرد * همین و همان را سرافراز کرد
کمرداد و شمشیر و تشریف خاص * بدل جوئیش یافتند اختصاص

وازانجا بسعادت واقبال سوار شده بجانب اسفراین که
گماشتگان امیرولي داشتند روان شد و مقارن وصول که مردم
هنوز بتعیین یورت ومقام واندیشه نزول وضرب خیام مشغول
بودند حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که کار شهربسازند عساکر
نصرت شعار بی توقف چپرها و سپرها گرفته روی بحصار نهادند
ورسیدن و فتح کردن یکی بود حصار را رخنها کرده درآمدند
و خلق بسیار بقتل آوردند و عمارات مطلقا از حصار و خانه
و مسکن و کاشانه با زمین هموار گشت *   * نظم *

چو قهر سپاهش برآورد دست * همه خلق شد کشته و شهر پست
حصار و بیوت و مساکن نماند * بجز نامي ازاسفراین نماند

حضرت صاحب قران ایلچي بمازندران پیش امیرولي فرستاد
محصل رسالت آنکه اگربي اندیشه باحرازسعادت بساط بوس
شتابد بعنایت و عاطفت مخصوص گشته رفعت و سربلندي
یابد و اگر تقاعد نماید و نیاید در محنت وبلا برروی خود
گشاید امیرولي در ترحیب و تعظیم ایلچي شرایط ادب بجا
آورده نوشته که همراه داشت ببوسید و برسرنهاد و اظهار
متابعت و انقیاد نموده بآمدن ودولت ملازمت دریافتن
وعده داد *   * نظم *

که ازمن ببوسي زمین شاه را * فروزنده افسروگاه را
بگسترثنا وزمن عرضه دار * کزین بر نیاید بسی روزگار

که برحسبِ فرمان صاحب قران * بیایم ببندم بخدمت میـــان
و صاحب قران کامگار ازانجا بتایید کردگار سوار شد و به ییلاق
اغولجاتو برآمد و چند روزي توقف نمود تا اسپان و دیگر
چهارپایان لشکریان • * نظم *
دران مرغزارِ چو خلد ازنوی * برآسوده فربه شدند و قوے
وزان خاطرِ لشکري شاد شد * زاندیشهٔ مرکب آزاد شد
و دراثناء این احوال ازاهالي خوراشه که پیش ازین سبق
ذکر یافته که بقتل امیر حاجی برلاس وایدکو برادرش جسارت
نموده بودند جمعی ازاشرار را بقتل آوردند و عاطفت پادشاهانه
آن موضع را بمحمد درویش پسر ایدکو وعلی درویش نبیره امیر
حاجی اززانی داشت والی یومنا هذا درتصرف متعلقان
ایشانست *

گفتار درمراجعت حضرت صاحب قران کشورکشای عدوبند بدارالسلطنة سمرقند فردوس مانند

حضرت صاحبقران بمبارکي و طالع سعد ازانجا نهضت فرمود
و ممالک خراسان را که بتحت تسخیر و تصرف درآمده بود
ضبط و نسق نموده ملک هرات و دیگر حکام آن ولایات را هریک
بجای خود مقرر داشته باز گردانید و امیر شیخ سبزواری را
که پیش از فتح خراسان ازملك گریخته بود و پناه به بندگانِ

حضرت صاحبقران آورده و سالها بدولتِ ملازمت رکاب همایون استسعاد یافته منصب پیش وائي سبزوار ارزاني داشت وتابان بهادر را داروغه آن ولایت ساخت وروی توجه بتخت سلطنت پناه آورده کیوان در هفتم ایوان سپهر بمهر غبار از پرچم رایت رفعت آیتش مي افشاند وبرجیس درششم پایه منبرِ اخضر گردون دفع چشم بدرا وان یکاد مي خواند شحنه پنجم حصار فیروزه کار آسمان بدخواه دولت پایدارش را ازدارِ هلاك وبوار مي آویخت وجمشید خورشید درچهار بالش چرخ چهارمین زواهرِ جواهر اجلال وتمکین برفرق روزگار همایون آثارش برسم نثار میریخت ناهید نغمه سرای درسیوم عشرت سرای سما پرده سه گاه[1] راست کرده عشاق وار آوازه نوای تهنیتِ این فتحِ بزرگ درداده * * بیت *

* رسید خسرو صاحبقران سوے توران *
* خجسته رایت ورای وگزیده نام ونشان *
* جهان بکام وفلك بنده وملک داعي *
* امید تازه ودولت قرین وبخت جوان *
* فتوح سوی یمین وسعود سوي یسار *
* سپهر پیش رکاب وزمانه زیر عنان *

وپیر دبیر ازبالای دوم سریرِ فلك زبانِ قلم وقلم زبان بتحریر

(۱) چنین است دراکثر نسخ ودریك نسخه بجایش (گانه) دیده شد *

و تقریر ثنا و دعا بر گشاده که * * بیت *

* خراسان چه باشد جهان را درست *
* بصاحب قران داده اند از نخست *
* جهان هفت کشور و را بنده باد *
* سرش برتر از ابر بارنده باد *
* همي روز روشن (۱) فزون باد بخت *
* بد اندیش اورا نگون تاج و تخت *

برید تیزگام ماه از نخستین کشور هفت اقلیم علوي ناچخ زرین و سپر سیمین هلال و بدر تعظیمِ جلال وقدر اورا ساخته وطنطنهٔ طَرِّقوا طَرِّقوا در عالم انداخته تا رایت ظفر پیکرش باین آئین و تمکین بشهر سمرقند در آمد غبار موکب همایونش دیدهٔ امید اهالي آن دیار را روشنائی بخشید و فیض بی دریغ عدل و احسانش تا طبقهٔ سکان و قطان مملکت را فرا رسید * * بیت *
کس از اهل شهر و ولایت نماند * که منشور احسانِ او بر نخواند
و زمستان ببلدهٔ فاخرهٔ بخارا فرموده بساطِ اقامت بسعادت وسلامت بگسترد و قشلاق درعین کامرانی وشادمانی آنجا کرد * * شعر *

* بر کف نهاده جامِ میِ آرزو مدام *
* دستِ امید در خمِ زلفِ عروس کام *

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در دو نسخه بجای روشن (روزش) است *

و امیرزاده میرانشاه که برحسب فرموده بسرخس رفته بود برادر ملک غیاث الدین ملک محمد را گرفته بسمرقند فرستاد و قشلاق آنجا کرد *

ذکر وفات اکه بیگي

زمانه را از طراوتِ گلشن آراسته آن دولت و حشمت و نضارتِ روضهٔ پیراسته آن بهجت و عشرت عِرق غیرت درحرکت آمد و برسم اوضاع عالم که بحکم تقابل اسماء الهي سرور بی غم و سور بی ماتم نمي باشد * مصراع *

گنج ومار و گل و خار و غم و شادي بهم اند

گردِ ملال برساحتِ احوال آن فرخنده فال نشاند حضرت صاحب قراني را درپسِ پرده عصمت دختری بود طغی شاه نام که او را بزبان عطوفت و نازا که بیگی خواندی گوهر ذات شریفش را با محمد بیگ پسر امیرموسی درسلک ازدواج کشیده و بانوئي بآن جمال وکمال چشم زمانه و گوش روزکار درهیچ عصرا زاعصار ندیده و نشنیده * نظم *

بهشتي بُد آراستـــه پرنگار * چو خورشید تابان بخُرّم بهار
روانش خرد بود وتن جان پاك * تو گفتی که بهره ندارد زخاک

حسن سیرتش که بازیبای صورتش جمع بود در ریاض خاطر فیاض حضرت صاحب قران همه تخم محبت و مهرباني کاشتی لاجرم آن حضرت او را بیش ازانداره دوست داشتی و در

اثناء آن احوال نهالِ مزاج غنچهٔ گلبن واقبال وشعبهٔ دوحهٔ سلطنت وجلال از نهجِ اعتدال انحراف یافته عرضِ مرضي صعب طاري گشت ووجودِ شریفش ازحلیه صحت وحله سلامت عاطل وعاري ماند وچون وقتِ نزول امري که شاه وگدا وعاجز وتوانا در وجوبِ قبول آن یکسانند رسیده بود هرچند در معالجه سعي نموده شد مفید نیفتاد وودیعت حیات عاریتي را بمقتضای اجل موعود بازداد انا لله وانا الیه راجعون

وازو یک پسرماند نام او سلطان حسین * * نظم *

جهان تا به پرورد یش درکنار * وزان پس ندادي بجان زینهار
نهاني ندانم ترا دوست کیست * برین اشکارا بباید گریست

حضرت صاحب قران که قوت وتمکینش هنگام وقوع وقایع ومصایب فحوای * * نظم *

* عالمِ علوی وسفلي زیر وبالا گر شود *
* من نه آن کوهم که هرگز ترسم از زلزالِ خویش *

بزبان راستي ودرستي بادا رسانیدي از حدوثِ این واقعهٔ هایله چنان متالم ومتغیر شد که یکبارهٔ عنان التفات از دنیا وما فیها برتافت جهاني ازان مصیبت جگرسوز اندوه اندوز جامه چاک وتارک پرخاک ساختند وپلاسِ سیاه درگردن افگنده از بس گریستن ونوحه کردن خون درجگر کوه سنگین دل انداختند * * بیت *

خونِ شفـــق از دیدهٔ گردون بچکیـــد *
* مه روی بکند و زهرهٔ گیسو ببرید *
* شب جامه سیه کرد دران ماتم و صبح *
برزد نفسِ سرد وگریبان بدرید *
و بر آیین شرع مطهر ترتیب تجهیز و تکفین فرا خور کرده *

* نظم *

تنِ شهسوارش[1] بتختی ززر * مرصع بهر گونه دُر و گهر
بشستند و خود پاك بود آن سرشت * نهالیست گفتی ز باغِ بهشت
کفن کرده از پرنیان و حریر * بر آموده کافور و مشک عبیر
نهاده بتابوتی از چوبِ عود * سپرده برضوانِ ربِّ ودود
بکش برده آن نعشِ رحمت نگار * نهادند در مدفنِ نام دار
ز نورِ رضا باد روشن روان * بخلدِ برین شادمان جاودان

حضرت صاحب قران بعد از اقامت رسم و آیین تعزیت و اطعام فقراء و مساکین ترویح روح نازنین آن مرحومه را انزلها الله من الفرادیس فی اعلی علیین دستِ تصدق بصدق برگشاد و غمام انعام عامش باریدن گرفته از فیض خیرات و مبرات بکافه ارباب استحقاق آن مایهٔ خواسته نا خواسته رسید که بوسیله تقریر و تحریر شرح عشر عشیر آن نتوان داد * * نظم *

نه چندان عطایا بدرویش داد * که از چند وچونش توان کرد یاد

---

(۱) چنین در دو نسخه و در دو نسخه بجایش (شاهوارش) دیده شد *

و درین اثنا از طرف خراسان خبر آمد که علي بیگ با امیر ولي متفق شده او را بران داشته است که لشکر بدِر سبزوار کشیده و علي موید را محاصره میدهد حضرت صاحب قران را از واقعهٔ فرزند عزیز صورت بی ثباتي و کم اعتباری دنیا بنوعي در نظر بصیرت نقش بسته بود که تمام عالم بحذافیرها بردیده همتش هیچ مي نمود تا بعربده یك دو بدمست که از نشوه شراب غرور دربزمِ پندار و هوس بیخودے کنند چه افتد *

* مصراع * آیا تو کجاو ما کجائیم

اصلا آن حکایت ملتفت الیه رای منیرش نگشت و از ورودِ آن خبر در حالِ سعادت مآلش هیچ گونه تبدیل و تغییر راه نیافت *

* بیت *

سرائي که باید شدن زان برون * نیرزد بچندین فُسوس و فسون

و چون از مشیمه مشیت ازلي دین و ملک توامان آمده اند و ضبط امور آن برادر بی معاونت این خواهر متمشي نمي گردد مهد علیا قتلغ ترکان آغا که خواهر حضرت صاحب قران بود و ازوبس بزرگتر قوتِ تحمل این اوضاع نداشت در حضرت برادر زبان اشفاق بنصایح دلپذیر برگشاد که چون واقعهٔ ضروري که سبب ملالت و سآمت خاطر خطیر است بهیچ تدبیر تدارک پذیر نخواهد گشت جانب رعایت مصالح مملکت بیکبارگي فرو گذاشتن کهِ هرآینه بفساد بلاد وتفرقه وپریشاني عباد مفضي

شود از کسوت صواب عاري مي نمايد دل مبارک ازان اندیشه
مي بايد پرداخت و ضبط امور مملکت و کفايت مهمات سلطنت
را وِجهۀ همت بلند جناب ساخت و بجانب مازندران وکلات
نهضت نموده جمعي را که ازسرِغرور پاي جسارت از جادهٔ
مطاوعت بیرون نهاده دست بي باکي بر آورده اند بهر عقوبت
که ازان صعب تر نباشد از قتل و نهب و تخریب اماکن و مساکن
ادبی چنان کردن که عبرت و پند دیگران گردد تا هم گناه گاران
بجزای خود رسیده باشند و هم بي گناهانِ نیک بخت بموجب
السعید من یتعظ بوعظ غیره بوسوسهٔ دیو غرور از راه
نروند و خود را و دیگران را در معرض بلا و عنا نیندازند *

* بیت *

برو دشمنان را چنان کن ادب * که یابند امان دیگران از غضب
بدي را جزا هرکه بیند که چیست * بکردار خویشش بباید گریست
مود ای این کلمات چون منشأش محض نیک خواهي و مهرباني
بود در خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر تاثیر کرد و دواعي نهمت
پادشاهانه در حرکت آمده حدود عزیمت صوب خراسان
و مازندران تشحید فرمود * * بیت *

پیل را هندوستان آمد بیاد * باز آغاز جانگیهوري نهاد

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بایران زمین نوبت ثاني

حضرت صاحب قران درمیان همان زمستان بجمع سپاه فرمان داد و لشکر آسمان جنبش ستاره عدد برآراسته باز روی سعادت ازبخارا بصوب ایران نهاد نسیم فیروزي از طره پرچم رایت نصرت شعار چون باد نوروزي از روایح گلزار مشام روزگار را مشک آگین کرده انوار فتح و ظفر از ماهچه اعلام ظفر پیکرش مانند بارقهٔ حسن از چهرهٔ سرو قدان ماه منظر دیده دولت را روشنائي بخشیده * * نظم *

زتوران برآمد دگرباره جوش * بایوان کیوان رسیده خروش
سپاهي بجنبید گز حصرِ آن * یقینم که عاجز بماند گمان
زهرسو شده انجمن فوج فوج * چودریا که خیزد زهرگونه موج
گروهي دلاور چو شیرِ ژیان * همه دل پراز کینِ ایرانیان
چنین لشکرے با چنان پادشاه * روان شد شتابان بعونِ اله
چو آمد بآمویه لشکر ز دشت * که آنجا زجیحون بباید گذشت
بکشتي در آمویه پل ساختند * هنر پیشگانش به پرداختند
چو از بستنِ پل گشادند راه * ازان آب بگذشت شاه و سپاه
جهانگیر صاحب قران سرفراز * بایران زمین لشکر آورد باز
نهیبِ سپاهش بهر مرز و بوم * فتاده زچین تا باقصای روم
گراوکردي از مشرق آهنگ حرب * عدو خواب آشفته دیدي بغرب

چون ازراهِ ماخان عبور نموده حوالي کلات مخیم عساکر گردون مآثر گشت امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفرپناه از

سرخس آمده بمعسکر همایون پیوست و ملک غیاث الدین بالشکر از هرات توجه نموده باردوي همايون ملحق شد و علي بیگ پیش از وصول رایات نصرت آیات تعلقات خود را با اهل ولایت بحصار کلات در آورده بود * * بیت *

* ز بیم سپاه آنچه بودش یلَه *
* هَیونان و از گوسفندان گلَه *
* ز خیل و حشم آنچه زان داشت باک *
* بحصنِ کلات اندر آورد پاک *

صاحب قران کامگار را ملاحظه علاقه پیوند تحریك سلسلهٔ عاطفت کرده نخواست که علي بیگ و ولایتش مصبِّ سیل قهر و سخط گردد پیش او کس فرستاد که سببِ این خوف و هراس چیست مي باید که اندیشه خطا اصلا بخاطرِ خود راه ندهد و باستظهار تمام بی تعلل بیاید تا قضیه بمخالفت نینجامد و اگرنه هرچه بینند از خود بینند لقد اعذر من انذر علي بیگ را چون هنگام فرو نشستن چراغِ دولت بود بانوارِ مصباح آن نصایح که از مشکات مرحمت تافته بود راه بجادهٔ صواب نبرد و بر وفق ساوي الی جبل یعصمني پشتِ پندار و منی بحصانت و محکمي حصار[1] کلات باز گذاشتِ و باحراز سعادتِ ملازمت نشتافت * * بیت *

---

(۱) در چهار نسخ بجایش (کوه) بنظر آمد .

کسی را که روزِ بد آید به پیش * به پیچد سر از راهِ بهٔ بود خویش

حضرت صاحب قران از صوب کلات مراجعت نموده به کرن که از توابع ابیورد است نزول فرمود و بلشکر منصور جای رسانید که عنان عزیمت بجانب ولی معطوف خواهد گشت و پی غلط داده بیخبر بکلات راند * * نظم *

* چو بهمن بزابلستان خواست شد *
* چپ انداخت آوازه وزراست شد *

علي بیگ و اتباعش را از مراجعت رایت فتح آیت ازانصوب و آوازه توجه بجانب مازندران امني حاصل شده بود و مجموع گله و رمه و اسپ و گوسفند و دیگر چهارپایان از حصار بیرون آورده و در علف خوارها(۱) رها کرده تمامت آن عرضهٔ غارت و تاراج گشته فتوح روزگار لشکر ظفر شعار شد و در مقابل دروازهٔ کلات که مشهور است بدروازه چهارده(۲) جهت نزول همایون شاه قبه بارگاه باوج * * مصراع *

* سقف فیروزه فام گلشنِ ماه *

برافراخته شد و رمح سنجق ظفر پیگرش د رساحت دولت فرو زده پای قرارش چون خار پرکار بمرکزِ زمین استوار گشت * * بیت *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجایش (زارها) دیدم

(۲) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (چهار) است *

فروزد بماهي و برزد بماه * بن نيزه وقبۀ بارگاه

وسپاهِ فتح آثار کلات را چون حوادثِ روزگار از اطراف وجوانب
فرو گرفتند امیرزاده میرانشاه در برابر دروازۀ دهچه نزول
فرمود و امیرزاده علي که پسر امیر موید ارلات بود در گذار
لهره فرود آمد و امیر حاجي سیف الدین دربند ارغون شاه را
محل نزول ساخت و امیرزاده عمر شیخ بدروازه دیگر رایت
جلادت برافراخت نهیب صولت آن دلاوران قیامت آشوب
ارکان تمکن علي بیگ را متزلزل گردانید و از سرِ عجز و اضطراب
بپایه سریر اعلی عرضه داشت که از افعال ناپسندیدۀ خود
خجلت زده و شرمسارم و دلیري آنکه بی تمهید معذرتي
بخدمت شتابم و سعادتِ بساط بوس دریابم ندارم اگر مراحم
پادشاهانه مسامحت نماید و آن حضرت با نفري اندک بدروازه
تشریف فرماید بنده بدولت پای بوس سرافراز گشته دستِ
ضراعت بدامنِ عفو گناه سوز یازیده جرایم و زلات را باعتذار
و استغفار تدارک نماید حضرت صاحب قران از کمالِ مرحمت
بی پایان ملتمس او را باسعاف مقرون گردانید و روزي
تعیین فرموده با پنج سوار بدرِ حصار تشریف حضور ارزاني
داشت و آن حصار را راهي بود باریک و تنگ در دره هولناک
که تیغِ کوهش در سَمَک از سِماک گذشته بود و در عمق بسَمَک
رسیده و مسافت میان نشیب و فرازش از ثری تا بثریا

کشیده * * بیت *

بیخش به نشیب برده آهنگ * زان سوی سمک هزار فرسنگ

تیغش بفراز برده خرگاه * زان سوی فلک بسالها راه

علي بیگ را چون آمدنِ آنحضرت باندک نفری معلوم شد

شرارتِ نفس و خبثِ طبیعت بلکه عدمِ دولت و قلتِ سعادت

اورا بران داشت که اندیشه غدر و مکر کرده جمعي بدفعل

را درکمین گاهها برگماشت که اگر مجال یابند از سرِبی باکي

دست یازي کنند و خود بعهد وفا ننمود و بیرون نیامد غافل

ازین معنی * * بیت *

* کانرا که هست حفظِ الٰهي نگاه بان *

* ازگردشِ سپهر نیاید برو زیان *

* کاخِ سعادتی که شد از فضل حق بلند *

* از منجنیقِ حیله نیاید برو گزند *

حضرت صاحب قران بعد از زمانها که درو عده گاه توقف نمود

مراجعت فرمود و از حمایتِ عنایت رباني برحسب

و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا

فاغشیناهم فهم لا یبصرون بداندیشان کورگشته کس را

مجالِ آن نه شد نه درآمدن و نه درباز گشتن که دست از پا

خطا کرده بیلك سرِمو آسیبي رسانند * * نظم *

آنرا که خدا نگاه دارد * گر سنگ زآسمان ببارد

حاشا که باو رسد گزندی * و آشفته شود زنا پسندی

لاجرم آنحضرت بسعادت و سلامت بمعسکرِ همایون باز آمد *

* نظم *

جهان جو فرود آمد از کوه بر * برفتند گردان با نبوه بر
گرفتند یکیک برو آفرین * که ای نامور شهریارِ گزین
چه بهزانکه باز آمدی تن درست * بآبِ مژه رخ نبایست شست

و چون نقض عهد و غدر اندیشي علي بیگ بظهور پیوست نایرهٔ غضب حضرت صاحب قران برافروخت و یرلیغِ همایون بنفاذ پیوست که لشکرِ منصور جنگ در اندازند و اشارت علیه صادر شد که بهادران دلاور از محلي چند معین بحصار کلات بر آیند سپاهِ ظفرپناه امتثالِ فرمان را کمرِجان سپاری به بستند و هرکس از موضع خویش پیش رفته آنچه در وسع مکنت و مقدرتِ او بود کوشش نمود و در اوایلِ ربیع الاول سنه (اربع و ثمانین و سبعمایة) موافق ایت ئیل شبِ سه شنبه جماعتی از مکرتیان و لشکرِبدخشان که ایشان درکوه رَوی با کبك دري برابري کردن عار شمارند و در کمرگردی از پهلوی مساوات زدن با رنگ و پلنگ ننگ دارند فرمان شد که بحصار برآیند آن گروه فی الحال روی جلادت براه نهاده همدران شب بکوه برآمدند و جمعي دیگر نقاره فرو کوفته و یرغو کشیده بدروازه رسیدند *

* نظم *

زبانگِ تبیره میانِ دوکوه * دلِ کرگس اندر هوا شد ستوه
سوار و پیاده بزرین کمر * همه تیغ دار و همه نیزه ور
روان اندر آمد گروها گروه * دلیران رسیده میانِ دو کوه

حضرت صاحب قران جمعي از دلاوران لشکر را اختیار فرموده از پیش خود روانه داشت و جماعتي از بهادران و مقربان مثل آقتمور بهادر و ایکو تمور از راه لهره بکمر کوه برآمدند وآقتمور دشمنان را رانده بقله برآمد که بر مخالفان مشرف بود و ایکو تمور بسرِ خصم که در مقابل او بود نیزه رسانید و دیگر بهادران و رزم آزمایانِ لشکرِ ظفرقرین هرکس از جای خود حمله کرده مقابلِ خود را براندند و ببالای کوه برآمدند * * نظم *

زبس نعره و نالهٔ کره نای * توگفتي جهان اندر آمد زجای
همه سنگ مرجان شد و خاک خون * بسي سروران را شده سرنگون
ز خون چشم گیتي همي نم گرفت * زبس کشته پشتِ زمین خم گرفت

و عمر عباس و مبشر با چند کس پیش رفته بودند و در کمري ایستاده دشمنان برایشان حمله کردند حضرت صاحب قران جمعي از دلیرانِ لشکر را بفرستاد تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار و نیروی بازوی کامگار منهزم و متفرق گردانند و عساکرِ منصور چون آفتاب وقت ظهور از کوه برآمدند و دشمنان مقهور منکوب گشته بتضرع و زاری امان طلبیدند علي بیگ را کارد اضطرار باستخوان رسید و باز از درِ استکانت و انکسار در آمد و کس پیش حضرت

صاحب قران فرستاده و بتشفع و تضرع درخواست کرد که لشکر منصور دست استیلاء و ستیز از جنگ و خون ریز باز کشند تا من فردا بپای اطاعت و انقیاد بیرون آمده زمین عبودیت را سجده گاه جبین ضراعت و مسکنت سازم و برین معنی عهد و پیمان بست و پیمان را بایمان مغلظه موکد گردانید و نیک روز و محمد شیخ حاجي را که از اعیان امراء جون غربان بودند با دخترش خوانده سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان شده بود بفرستاد و ایشان در مقام ادب زانو زده زبان تضرع بشفاعت بر کشودند عواطف پادشاهانه درخواست او را بحسن قبول تلقي نمود و باز عهد علی بیگ را در محل اعتداد و اعتبار آورده فرمان داد که سپاه نصرت پناه دست کین از پیکار باز داشته تیغ انتقام را درحریم نیام آرام دهند و ازانجا موید و مظفر بمعسکر نصرت مقر معاودت نمود و بسعادت نزول فرمود و نیک روز و محمد ملازم رکاب همایون بلشکرگاه ظفر پناه آمدند روز دیگر چون سلطان سیارگان بر سبز خنک فلک سوار شده افسر استعلاء و اقتدار برافراخت و مخالف سیاه روی شب خوار و زار گشته معجر مشکین از سر بینداخت * بیت *

خور از کوه بفراخت زرین کلاه * شب از سر بینداخت شعر سیاه

حضرت صاحب قراني محفوف بتائید آسماني سوار شد و در دروازه کلات را از فر حضور سعادت گستر غیرت حصار فیروزه کار

چرخِ اخضر گردانید علي بیگ بپای ضرورت و اضطرار از حصار چون مار از پوست بیرون آمد و روی تضرع بخاکِ استکانت نهاده بگناهانِ خود اعتراف نمود و بحامي مراحم پادشاهانه توسل جسته امانِ جان طلبید و چون منشورِ آن حاجتش در دیوانِ عفو بتوقیع انجاح موشح گشت و دل از جان برداشته را دگرباره برِامیدِ زندگاني بست زبان معذرت بخواهش گري برکشاد که امروز از ملازمتِ رکاب همایون معاف باشم تا فردا باردوی اعلی شتابم و سعادتِ بساط بوس دریابم سعتِ مرحمت حضرت صاحب قران آن ملتمس را نیز رقم اسعاف کشید و عنانِ سعادت بصوب معاودت پیچیده بمنزل مبارک خویش فرمود علی بیگ را چون روز اقبال بشام زوال رسیده بود بخت برگشته بهیچ حال نمي گذاشت که قدم توفیق برطریقِ صواب استوار دارد * * بیت *

* هرکرا از بختِ واژون روز دولت شد سیاه *
* طالعِ شوریده نگذارد که آرد سر براه *

باز اندیشه خطا پیش نهادِ پندار باطل کرده درشب راهِ لهره و دیگر ممرها که عساکرِ منصور ازانجا برآمده بودند محکم گردانید و کَشَف کردار سر در حصار سنگین کشیده دیگر عهد بشکست و یاغي شد من لم یجعل الله له نورا فماله من نور حضرت صاحب قران بعد از چهارده روز ازانجا کوچ کرده

بحصار قهقهه که درمیان باورد و کلات واقع است و خراب بود فرمود و بعمارتِ آن فرمان داد سپاهِ ظفرپناه بدو شبانه روز آنرا معمور ساختند و حاجي خواجه را باجماعتی ازمردان کار آنجا به نشاند سیور غتمش خان و امیرزاده علي وکلانتر بهادران شیخ علي را با تومانهای خود ازجانبی دیگر بمحافظتِ راههای کلات تعین فرمود تا از جمیع جوانب راهِ آمد و شد بر ایشان بسته آن حصار را لحد کردار محبسي سازند که نه هیچ کس بیرون تواند آمد و نه هیچ کس پیش ایشان تواند رفت تا چیزی تواند برد * * بیت *

* آن را که دل زصدق و صفا زندگي نیافت *

* در گور به وگرچه دمي سرد مي زند *

ذکر در فتح قلعه ترشیز

حضرت صاحب قران چون حصار کلات را بحسنِ تدبیر مدفنِ مخالفان مرده دل ساخت کمندِ اندیشه صواب انجام را برکنگرهٔ فتح قلعه ترشیز انداخت و روي عزیمتِ مبارک بآنصوب آورده رایتِ نهضت همایون برافراخت و ازیسي دبان گذشته بخیوشان درآمد و مهد علیا دلشاد آغا را بواسطه عارضه مزاجی که طاري شده بود بجانب سمرقند باز گردانید و در ضمانِ حفظ افریدگار * * نظم *

بفرخنده ترطالعي شد سوار * جهاندار صاحب قران کامگار

بدولت روان گشت با لشکرش * سپهر و سپهر آفرین یاورش
چو جوشنده بحر و خروشنده سیل * بترشیز و آن بوم و بر کرد میل
بعون الٰهی چو آنجا رسید * سپه گرد قلعه زده بر کشید
قلعهٔ ترشیز حصنی بود نامدار و حصاری بغایت محکم و استوار
در ولایت قهستان بلندی باروی آن بمرتبهٔ که پاسبانش اگر
بکنگره برآمدی از آسیب شیر فلک در خطر بودی و ژرفی
خندقش بحیثیتی که اگر در بُنش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین
امان نیافتی از پنهای خندقش عقاب بیک پرواز نتوانستی
گذشت و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی رسید از شدت حرارت
آفتاب نتوانستی نشست * • نظم *

* فلک مثال حصاری که سدّ اسکندر *
* بُدی به نسبت او نسج عنکبوت نزار *
* بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست *
* کمند فکر فگندن بظرف بام حصار *
* ز محکمی بطریقی که منجنیق سپهر *
* بسنگ حادثه کاهش نکندی از دیوار *

و محافظان حصار دران روزگار سدیدیان بودند که ملک
غیاث الدین آن قلعه را با میرعلی سدیدی سپرده بود و سدیدیان
جماعتی غوریان بودند ببهادری و حصارداری مشهور و در واقع
ایشان طایفه بودند در شیوه شجاعت و بهادری بحد کمال

و در دلاوري و پهلوانی بی شبه و مثال و قلعه از کفایت و تدبیر ایشان از ذخیره بسیار و انواع آلات حرب و اسباب پیکار مالا مال و گروهی انبوه درانجا متحصن شده مستعد و آماده قتال و جدال • • نظم •

• چنین حصارکه یارد[1] گشاد جز ملکی •
• که پیش خدمت او بست روزگار کمر •
• چنین سپاه که یارد کشید جز شاهي •
• که شد درست بد و رسم و دین پیغمبر •

صاحب قران کامگار ملک غیاث الدین را فرمود که اینها نوکران تو اند واین قلعه تو بدیشان دادهٔ چون تو مطیع امر و حکم ما شدي ایشان چرا سرباز مي زنند ملک غیاث الدین گفت از بی عقلي و ملک بهای حصار رفت و چند انکه ایشانرا نصیحت نمود بسخن ملک از قلعه بزیر نیامدند فرمان قضا جریان نفاذ یافت و لشکر گیتي ستان قلعه را مرکزوار درمیان گرفته فرود آمدند و تومانات و هزارجات صوبهای خود را مرتب و مستحکم گردانیده بجنگ مشغول شدند وبا آنکه آتش میوهٔ زمستانست ایشان دو تابستان که مردم از شدت حرارت هوا مي سوختند پیوسته آتش پیکار مي افروختند و حضرت صاحب قران هرروز سوار شده گرد قلعه برمي آمد و مداخل

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در بعض بجایش (داند) است •

و مخارج آنرا احتیاط مي فرمود مهندسان کاردان برحسب فرموده منجنیقها بساختند و عرادها راست کرده برافراختند و فرمان شد تا نقبچیان چیره‌دست نقب درخندق ببرید و آنرا از آب خالي ساختند و در زیر حصار نقبها بنیاد انداختند عساکر گردون مآثر از اطراف جنگ در پیوسته دست برد هاي مردانه مي نمودند و اهل حصار نیز در مقابله کوششهاے دلاورانه نموده آنچه غایتِ شجاعت و نهایتِ مردانگي و جلادت تواند بود بتقدیم میرسانیدند * نظم *

گردها کرده چشم گیتي کور * کوسها کرده گوش گردون کر
تیغ چون مور و کشته چون لاله * روی چون گل شده چو نیلوفر
خارپشتي شده ز نیزه و تیر * اجل جان شکار عمر شکر

آخرالامر اعوانِ دولت روزبروز زیاده بزخم سنگِ منجنیق و عراده بارو و فصیلِ حصار را چنان درهم شکستند که مصدوقه فجعلنا عالیها سافلها مشاهده افتاد سدیدیان را ازان حال پشت دل بشکست و دریافتند که اقبال حضرت صاحب قران امریست آسماني و مقاومت با آن دولت بجلادت و پهلواني ممکن نیست از درِ عجز و ناتواني درآمده بجان امان خواستند وزبان تضرع و انکسار بپوزش و اعتذار بیاراستند عواطف خسروانه ایشان را امان بخشید و بعنایت و استمالت ایمن و امیدوار گردانید ایشان از قلعه بیرون آمدند و بسعادتِ بساط بوس

استسعاد یافته بمراسم بندگی و خدمتکاری قیام نمودند صاحب قران چون در ایشان آثار مردانگی و فرزانگی مشاهده فرمود همه را بانواع تربیت و نوازش مخصوص داشته سیورغالات و انعامات پادشاهانه ارزانی داشت و برضبط و محافظت حصارها و قلعهای سرحد ترکستان نامزد فرمود • نظم •

چو سلطان کند بندهٔ را پسند • میان بزرگان شود سربلند

و چون ایشان بخانه کوچ روانه آن جانب شدند داروغگی ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسارق اتکه مفوض گشت •

ذکر رسیدن ایلچی فارس

درین ولا والی فارس جلال الدین شاه شجاع که غرهٔ جبین دودمان مظفری و واسطه عقد ملوک آن دیار در ان روزگار او بود از ارشاد ملهم دولت بعرض اخلاص و هوا داری بندگان پایه سریر اعلی مبادرت نمود عمرشاه که از وجوه امرای او بود با مکتوبی مضمونش بعد از دعا و ثنا عرض ضراعت و اخلاص و اظهار دولت خواهی و اختصاص روانه درگاه عالم پناه گردانید و برسم پیشکش بسی ظرایف و تحف از جواهر نامدار و لآلی شاهوار و قناطیر مقنطره از زر و دینار مقرون بصنوف اقمشه فاخره و تنسوقات و اجناس ثمین و اسپان تازی با برگستوان و استران راهوار با زینهای زرین و اشتر رکاب و قطار با رخوت نفیس و آلات گزین و سراپردهٔ سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایه بان

همه از نفایس اقمشه در غایتِ تکلف و تزیین مصحوبِ آن فرستاده بفرستاد و چون عمرشاه بدرگاه سلطنت پناه رسید وبشرفِ بساط بوس مستسعد گشت رسم انجا مشی بجای آورد و مکتوبی که همراه داشت بعز مطالعه نواب کامیاب رسانیده تحف و هدایا که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت گرد صاحب قران کامگار اورا بنواخـــت و بانواعِ احســان بیدریغ از زر وخلعت و اسپِ گرامي بلند پایه ساخت و جوابِ مکتوب مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرموده اورا مقضی الاوطار و امیدوار باز گردانید وکسِ خود را با بسی تحف و هدایا همراهِ او پیش والي فارس فرستاد تا او را بعواطف و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخته مخدره پرده عصمتش را جهت فرزند ارجمند امیر زاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر خواستاري نماید واساسِ مودت ومصادقت که درمیان آمده بقرابت و مصاهرت موکد گشته استحکام پذیرد و استمرار یابد ٭ بیت ٭

محبت به پیوند چون شد قوي ٭ شود تازه شاخِ امید از نوي

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب مازندران

چون حصارِ ترشیز برحسبِ دلخواه بندگان حضرت در سلك تسخیر انخراط پذیرفت ودر تحت تصرف گماشتگان

انضباط یافت رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار بصوب مازندران روان شد * بیت *

* از صف لشکر فگنده جنبش اندر دشت وکوه *

* و ز تف خنجر فگنده جوشش اندر بحر و بر *

و چون از راه رو غي عبور نموده کبود جامه و شاسمان مخیم نزول همایون گشت والي مازندران امیر ولي از اطلاع بران معني دهشت و حیرت شامل حال خود یافت و از مقربان خود امیر حاجي و دیگر نزدیکان را با نواع پیش کشها از نقود وتحف و هدایا بفرستاد و بساط اعتذار باقدام تخشع و انکسار سپرده بعاملان دیوان لطف پادشاهانه عرضه داشت که همگي درخواست همین است که بنده را درین مجال معاف داشته عساکر منصور در ضمان تایید رب غفور عنان توجه ازین دیار بر تابند تا کمینه را سکینه امن و اطمینان حاصل شده بخاطر کشاده احرام کعبه اقبال دربندد و از عقب شتافته زمین عبودیت را بجبین اخلاص بفرساید و بقیه عمر کمر خدمتگاري را زیور میان بختیاري ساخته بمراسم جان سپارے قیام نماید * بیت *

یکی بنده باشم بدرگاه شاه * بخدمت به بسته میان سال وماه کرم بی دریغ آن حضرت صحیفه ملتمس او را رقم اسعاف کشهد و از خزانه سماحت خسروانه قامت حاجتش را خلعت قبول پوشانید * بیت *

کرم بین که دشمن چو کرد التجا * مرادِ دلش سربسر شد روا

درهمان اثنا از کلات خبر آمد که شیخ علي بهادر کمرها و ممرهای آن قلعه را تحقیق کرده شبی بی آنکه امیرزاده علي را آگاهي دهد با جندي از نوکرانِ خاصهٔ خود نهفته بحصار کلات بر آمد و چون هوا از غبارِ ظلمتِ شب تیرگي داشت راه گم کرده بکمري بلند باز خورد و دشمنان واقف گشته بشتاب درآمدند و کمرها و گذارها گرفته مدافعه و مقابله را آماده شدند جهان پهلوان روی شجاعت بایشان نهاد و از طرفین سورن انداخته جنگي عظیم در پیوست * نظم *

* زبس خروش برافتاده کوه را لرزه *
* زبس نهیب فرو رفته آسمان را دم *
* زبانِ گردان چون زلفِ دلبران درتاب *
* دهانِ مردان چون چشمِ سفلگان بي نم *

تا درآشیانِ ترکشها از طایرِ تیرنشاني مانده بود زاغِ کمان ازهوای دستِ دلاوران گوشه گیر نشد و تا زبانِ تیغ درکامِ انتقام سراسر دندان نگشت بهادران را سخني جزدِه و دار و گیر دلپذیر نیفتاد * نظم *

تیر جان یافته زوصلِ کمان * تیغ باریده خون ز هجرِ نیام
آن نشسته چو نورِ دراحداق * وین روان همچو روح دراجسام

و چون جعبها از تیر چون کفِ کریمان از دنانیر خالي ماند و تیغ

و سپر چون دلِ اهل هنر و احوالِ مردم دانشور شکسته و مُبَتَّر گشت و بسیارے از مردمِ طرفین سپري شدند جمعي از سرِخیر اندیشي پای صلاح درمیان نهاده بدست یاري توفیق آب تسکینی بر آتشِ فتنه افشاندند و غبارِ بلا که ببادِ حمله پرخاش جویان از خاکِ معرکه برخاسته بود فرو نشاندند و ازجانبین عهد مصافات بسته علي بیگ و شیخ علي بهادر ملاقات کردند و برسمِ مصالحت یکدیگررا درکنارگرفتند و وحشت و کدورت از میان برخاسته از عناد و ستیزه کنار جستند و علي بیگ اورا بخانه خود فرود آورده آنچه از لوازمِ اعزاز و جانب داري تواند بود بجای آورد وبا او طرح مصاحبت شبا روزي در انداخته چشم آن داشت که بوسیله شفاعتِ او عفو حضرت صاحب قران گناهان اورا درگذارد * * بیت *

* زین محترم شفیعي آنرا که کرد یاري *
* شاید که با گناهش باشد امیدواري *

حضرت صاحب قران چون التماس والي مازندران که از درِ اطاعت و انقیاد در آمده درخواست کرده مبذول داشت بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده از راه شملغان و چرمغان عبور نموده مرغزار رادکان را مضربِ خیام سلطنت و محل سرا پرده عظمت گردانید و درانجا شیخ علي بهادر و جماعتي که با او بودند باردوي همایون ملحق شدند و چون شیخ علي بهادر

علي بيگ را با شمشير و كفن بشرف بساط بوس رسانيده زانو زده خون او درخواست كرد مرحمت پادشاهانه گناه او را عفو فرمود و بعنايت و نوازش مخصوص گردانيد و شيخ علي بهادر را ملحوظ نظر عنايت و تربيت گردانيده را دكان را سيورغال او فرمود و سبزوار را بعلي موید سربدال مسلم داشت و فرمان داد كه ملك غياث الدين را با فرزندان و علي بيگ را با متعلقان بسمرقند برند و مجموع جون غوربانيان را بر امراء قسمت نموده خانه كوچ بماوراء النهر نقل كنند ❊

گفتار در مراجعت صاحب قران اسلام پناه بجانب تخت گاه

چون ممالك خراسان از دغدغه مخالفان يكبارگي صافي شد و گماشتگان اميرزاده ميرانشاه بر تمامِ آن بلاد و ديار متمكن و صاحب اختيار شدند رايت نصرت نشان حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال متوجه مستقر سرير سلطنت و جلالت گشت و عساكرِ منصور را اجازت داد كه بمواضع خود باز گردند و هركس در خانه خود بيارامد و بتعجيل روان شد و چون غبار موكب همايون سرمه ديدهٔ اميد اهالي سمرقند آمد و آن مملكت از فرِ نزولِ مبارك آنحضرت غيرتِ باغ ارم و روضه جنان گشت علي بيگ و امير غوري پسر ملك غياث الدين و ملك محمد برادرش را بند كرده باندگان پيش اميرزاده

عمر شیخ فرستاد و چون غربا نیانرا بتاشکنت و ملک غیاث الدین
را با پسر بزرگش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و درین
زمستان از تصادم تقدیرات الهي درهرات حادثه موحش رو
نمود و تفصیل قضیه آنست که پسران ملک فخرالدین محمد
و برادرش درزمان استیلاء و حکومت ملک حسین و پسرش
ملک غیاث الدین اعتباري و اختیاري نداشتند و درغایت
فلاکت و بے وضعي روزگار میگذاشتند و چون حضرت صاحب
قران هرات را فتح فرمود ایشان درپایه سریراعلی حال خود
عرضه داشتند که ما بندگان با ملک حسین ابنای اعمامیم و او
و پسرش ملک غیاث الدین تمام اسباب واملاک پدران ما
بدست تغلب و تسلط فرو گرفته این بیچارگان را بکلي ضایع
و محروم بگذاشتند مرحمت پادشاهانه ایشان را بنواخت
و حکومت غور به برادر بزرگتر ملک محمد ارزاني داشت
و هم دران ولا ابو سعید اسپهبد که غوري بچه بی باك بود
و ملك غیاث الدین اورا بند کرده و ده سال بران گذشته
ازمیامن التفات آنحضرت خلاص یافت و در اواخر سنه (اربع
وثمانین و سبعمایة) که امیرزاده میران شاه باامراء بکنار
مرغاب درموضع پنج ده که به پندی مشهوراست قشلاق
فرموده بود ملک محمد از محض جنون و جهالت روی
شقاوت بتیه ضلالت آورده وبا جمعي غوریان ازو جاهل تر

متوجه هرات شدند و ابوسعيد اسپهبد نيز خر درميان گله
انداخته بايشان پيوست و چون بهرات رسيدند حشري از
ارذال واوباش سر در پی ايشان نهادند و داروغگان و محصلان
و نوکرانِ امراء که هريک بمهمي بآنجا رفته بودند باتفاق بحصار
اختيارالدين در آمدند و آن بی‌باکان عاقبت نا انديش
درشهر افتادند و دستِ تعدي و بيداد بهرگونه شر وفساد
برگشادند و از جمله بدرِ حصار آمدند و هيزمي چند جمع کرده
آتش دران درزدند جماعت ترکان که دران حصار بودند ازان
حال متوهم شدند و جريده بي چيزي که بنظر طمع شريري
درآيد خود را بزير مي انداختند که جان بسلامت بيرون
برند و از آسيبِ تعرض آن ملاعين امان نمي يافتند و چون
اين خبر با ميرزاده ميرانشاه رسيد اميرحاجي سيف الدين
و امير آق بوغا را با فوجي از لشکرِ ظفرقرين بتعجيل روانه
هرات گردانيد و خود نيز با لشکر متوجه شد و چون امراء برسيدند
غوريان بمقابله و مدافعه پيش آمده درسرِ کوچه خياوان
جنگ واقع شد و شکست بر مخالفان افتاد و بسيارے از ايشان
کشته شدند و اندکي زار و زخم دار درشهر گريختند و درشب از
هم فرو ريخته متفرق و پراگنده شدند و اميرزاده ميرانشاه نيز
برسيد و سپاه نصرت پناه تيغِ سياست از نيام انتقام کشيده
جمعي کثير از بي باکان بقتل آوردند و از سرهای کشتگان

مناره ساختند و باوج عبرت و اعتبار برافراختند * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنین آید پیش *

وچون پرتوِ این خبر در سمرقند از ممر اِنهای امیرزاده میرانشاه برپیشگاه خاطر آگاه حضرت اعلی تافت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت وملک غیاث الدین که در ارک سمرقند محبوس بود وبرادرش ملک محمد و پسرِ کوچکش امیرغوری وعلی بیگ جون غربانی درانده گان مقید بودند هر چهار عرضه چهار تکبیر فنا گشتند و ازمصدوقه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة نموداری مشاهده افتاد ولا مردّ لقضاء الله *

ذکر وفات حضرات دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا

دِرسال هفتصد و هشتاد و پنج هجری مطابق تنگوز ئیل حرمِ محترم حضرت صاحب قران دلشاد آغا از غم آباد دنیا رحلت نمود ومرغِ روحش بامتثال امر ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بال کشود و بعد از چند روز مهینِ خواهر آن حضرت قتلغ ترکان آغا که ازخواتین روزگاربانواع خیرات واصنافِ مبرات امتیاز داشت و معمارِ همتش بقاع خیراز مدارس وخوانق پرداخته ازفیضِ احسانش طبقاتِ خلایق محظوظ و بهره ور بودند دعوت حق را اجابت فرمود

و از تنگنای دار غرور بفضای دلکشای سرای سرور انتقال نمود * * نظم *

* دردا که مصر عصمت و حشمت خراب شد *
* و آن نیل فضل گسترِ دولت سراب شد *
* ماتم سرای گشت سپهـــرِ چهار مین *
* روح القدس بتعزیتِ آفتاب شد *

و اورا در جوار مزار شاهزاده قثم بن العباس رضي الله عنهما دفن کردند حضرت صاحب قران را از حدوثِ این واقعه حزني عظیم بخاطرِ مبارک راه یافت و اندوه بیش از اندازه گرد ضمیر منیر بر آمد مراسمِ تعزیت بآییني تمام اقامت افتاد و ثواب روح مطهر ایشان را از فواضل صدقات حضرت صاحب قران آن مایه مواهب بارباب استحقاق رسانید که شرح نتوان داد و چون رای عالم آرای آنحضرت از غایتِ ملال و کلال عنان اندیشه از اشغالِ دنیوي بکلي برتافت و اصلا پرتوِ التفات بر احوالِ مملکت و تدبیرِ مصالح سلطنت نمي انداخت سادات و علماء و مشایخ و صلحاء مثل سید برکت و خواجه عبد الملک و شیخ زاده ساغرجي اتفاق نموده بحضرت گردون بسطت حاضر شدند و زبان دولت خواهي بوعظ و نصایح برکشوده خاطرِ مبارکش را بلطایف و اشارات از احادیث و آیات و نوادرِ حکایات

تسلي دادند و بکفایت مهماتِ رعایا و لشکري و اشاعتِ
آثارِ معدلت و داد گستري که میامن ساعتي از زمان که
بآن صرف شود در میزانِ معرفت و ایقان برعباداتِ عمر
رجحان دارد ترغیب نمودند صاحب قران کامگار یتیمه
انا لله و انا الیه راجعون را تمیمهٔ بازوي اصطبار ساخته
روی همت بلند جناب بتدبیر مصالح ملک و ملت آورد *

گفتار در فرستادنِ لشکر بجانب جته

حضرت صاحب قران درهمان سال تنگوز امیرزاده علي
را با لشکری بقلع و قمع اشرار جته که بیشتر از حلیه اسلام بی
بهره بودند نامزد فرموده بطلب قمرالدین که برافروزندهٔ شعله
شرارت ایشان بود روانه گردانید و خود متوجه کش شد و چون
امیر زاده علي باسپاه روان شد درراه طایفه بهرین که دریای
فتنه را نهنگ و کوهِ فتاکي و بی باکي را پلنگ بودند کمین غدر
گشاده اغرق امیرزاده علي را بغارتیدند و او شکسته بازگشت
و پیش حضرت صاحب قران آمد آنحضرت شیخ علي بهادر
و سیف الملوک پسر امیر حاجي سیف الدین و اتلمش و ارغون
شاه اختاجي را با سپاهی دررزم جان ستان و سرپاش بقصد
انتقام آن بی باکان روان گردانید و چون بزودي ازیشان خبری
نیامد امیر جهانشاه جاکو و ایلچي بوغا و شمس الدین اوج قرا
و صاین تموربها درراباده هزار سوار درعقب ایشان بفرستاد

و چون با تاقم رسیدند امراء که پیشتر رفته بودند جماعت بهرین را یافته و بسیاری از یشان بقتل آورده و تالان و برده کرده و باز گشته د رانجا برسیدند و چون امیرجها نشاه مامور بود که د ر طلب قمرالدین سعي نماید ایشانرا مجموع باز گردانیده باتفاق از ایسي کول گذشته تاکول توبه بجست و جوی قمرالدین برفتند و چون اورا جائی نیافتند مراجعت نموده د ر پاییز بسمرقند رسیدند و د رپایه سریر اعلی باحراز سعادتِ زمین بوس سرِ افتخار بآسمان رسانیدند *

گفتار د ر نهضتِ صاحب قران ممالک ستان بطرف مازندران و رفتن بجانب سیستان

صاحب قران گیتي ستان د رهمان پاییز حدود عزیمتِ مازندران را تشحید فرموده روی همت بلند جناب بتجهیز و ترتیب لشکر آورد و سپاه بیکران که هنگامِ حمله غیرت گردون و گاهِ شمار ا زعددِ ثوابت و سیاره افزون * * نظم *

* چو شیر پردل و د ر زیر بارهای چو پیل *
* چو موربی‌حد و د ر د ست نیزهای چو مار *
* چو باد حمله برو همچو کوه حمله پذیر *
* چو رعد نعره زن و همچو برق تیغ گذار *

بر آراسته بمبارکی و طالع فرخنده سوار شد و د رضمان حفظ و تایید

ملک دیان بصوب مازندران روان گشت و ماهچه سَنجُق ظفر پیکرش باوج سپهر افراخته ثالث نیرین شد و طنطنهٔ صیت قیامت نهیبش زلزله درجهان انداخته درجنبات خافقین افتاد و چون بعد از قطع مراحل و منازل بترمذ رسید برسانیدن تغارِ لشکر فرمان قضا جریان صدور پذیرفت و بر معبرِ آنجا پل بسته عبور فرمود و چون کنارِ آب مرغاب محل نزول همایون گشت امیر جاکو که برحسب فرمان متصدی حکومت کابلستان بود از عقب آمده بسعادتِ بساط بوس مستسعد گشت و مهمات ملکی که داشت بعزعرض رسانیده باز ازجهتِ ضبط و نسق سرحد خود مراجعت نمود و چون درین اثنا خبرآوردند که تومن گرم سیرے نکودری دم از مخالفت میزند و شیخ داؤد سبزواري که عاطفت حضرت صاحب قراني او را به پیشوائي سبزوار بلند پایه و سرافراز گردانیده بود کفران نعمت پیش گرفته دستِ جسارت بقتل تابان بهادر که داروغه آنجا بود دراز کرده و یاغي شده و چون امیرزاده میرانشاه ازان حال آگاهي یافت امیر آقبوغا را از هرات با لشکر بطرف سبزوار فرستاد و امیر حاجي سیف الدین با مدادِ او ازعقب روان شد و ایشان سبزوار را محاصره کرده مسخر گردانیدند و مردم بسیار بقتل آوردند و شیخ داود گریخته ببالای قلعه بدرآباد که برقله کوهی واقع است برآمد و متحصن شد والحالة

هذه امير حاجي سيف الدين و امير آقبوغا بمحاصره آن
مشغول اند چون اين اخبار بمسامع عليه صاحب قران كامگار
رسيد و اهالي سيستان نيز مخالف بودند شيخ علي بهادر
و اوج قرابهادر را بالشكري مرتب بطرف امير ولي فرستاد تا
در مقابل او نشسته آن سرحد را ضبط نمايند و عنان توجه همايون
بصوب سيستان معطوف داشت و چون موكب ظفرقرين در
اوايل رمضان سنه (خمس وثمانين و سبعماية) بهرات نزول
فرمود و مردم آنجا با غوريان اتفاق نموده اظهار مخالفت كرده
بودند چنانكه سبق ذكر يافته مال اماني بر ايشان حواله رفت
و رايتِ نصرت شعار محفوف بعون و تاييد پروردگار متوجه
سبزوار شد و چون آن ديار مخيم نزول صاحب قران كامگار گشت
يرليغ عالم مطاع نفاذ يافت و قلعه را نقب زدند و شيخ يحيى
خراساني برسرِ نقبچيان ايستادگي نموده شيب آنرا چون خانه
زنبور مجوف ساختند و قلعه بنوعي از هم فرو ريخت كه بيشتر
مردم كه درانجا بودند هلاك شدند و شيخ يحيى نيز بزير ديواري
بماند و قريب دو هزار كس را اسيركرده زنده بر بالاي يكديگر
نهادند و بگل و خشت استوار كرده منارها برآوردند تا
عالميان از سطوت قهر آگاهي يافته خود را بوسوسه ديو غرور
درچاه ويل و ثبور نيندازند و چون خاطرِ خطير صاحب قران
جهانگير ازان قضيه به پرداخت عساكرِ گردون مآثر مرتب

داشته مغولای بجانب سیستان روان فرمود و از عقب ایشان
با لشکر نصرت پناه روی ظفر براه آورده * * نظم *
بشبگیر برخاست آوای کوس * شد از گردِ لشکر سپهر آبنوس
همي رفت آن لشکرِ نامدار * سواران شمشیرزن صد هزار
خروشان و جوشان گروها گروه * گَهِ حمله باد و برِ حمله کوه
شاه جلال الدین والي فراه هواخواهي بندگان درگاه را گوشوار
افتخار ساخته از حصار بیرون آمد و رایتِ فرخنده فال را بقدم
استعجال استقبال نمود و پیشکشهای لایق نسبت با غایت
قدرت و مکنت امثال خویش از ملوک و حکام نه نظر با علو
رتبتِ محل و جلالتِ قدر و مقام * * مصراع *
* که آن برنیاید ز دستِ کسی *
بعرض گاه اخلاص و اختصاص آورد و قبای بندگي
و خدمتگاري را که آرایش قامتِ اقبالش بود بکمر اطاعت
و جان سپاري بیاراست و چون حضرت صاحب قران با فتح
و نجاح فی جیش من الافراح از فراه روان شد و گرد موکب
کشورکشایش در تنِ گیتي بجای روان آقتمور بهادر را با جمعي
از امراء قوشونات فرمان داد که حوالي سیستان را تاخت
کرده غارت کنند و چون بامتثال امر بشتافتند تا درِ دروازهٔ
سیستان بباد تاراج بررفت و اموال و غنایم بسیار فوق الحساب
مزید سعت و جمعیت معسکر سعادت مآب گشت و چون رایتِ

تایید پرچم از موضع اوک عبور نموده آن لشکرِ جوش در تیغ گذار بقلعه و حصار زره رسیدند برحسب فرمان قضا جریان جنگ در انداخته درهمان روز مسخر کردند و از مخالفان پنج هزار کس در اندرون جمع شده و از تفرقه جان گذاشته جنگي عظیم کردند و بیشتر بزخم تیر و شمشیر سپرے شدند و ازکشته پشته برهم انداختند و ازسرها منارها ساختند * نظم *

* در دستِ اسپ پاره شد ازکشته پارها *
* و آویخت قدِ نیزه ز سر گوشوارها *
* تا کار خصم نیز شد از دولتش بلند *
* از کشته پشتها و زسرها منار ها *

گفتار درمحاصره شهر سیستان وفتح آن

صاحب قران گیتي ستان از حوالي حصار زره لشکر بآئین یسال آراسته روان شد وبا جمعي از خواص لشکر از پیش براند و چون مسافت تا بدروازه اندکی ماند ببالای پشته از ریگ بر آمد و شاه شاهان و تاج الدین سیستاني با جمعي از پیش شاه قطب الدین بیرون شتافته ازسعادتِ پای بوس سربلندي یافتند و از درِ عبودیت و خدمتگاري در آمده بتضرع وزاري سخنِ قبول خراج وباج عرضه مي داشتند و حضرت صاحب قران با ایشان دران باب بسخن مشغول بود که ناگاه دشمنان لشکرآراسته ازدروازه بیرون ریختند و آهنگ

جنگ کرده متوجه شدند حضرت صاحب قران دو هزار سوار
مکمل را در کمین باز داشت و محمد سلطان شاه را فرمود که
با سپاهي اندک پیش رود و با دشمنان جنگ در انداخته
و خویشتن را گریزان ساخته بطرف دست راست روان شود
وچون برحسب فرموده کاربند شد مخالفان چیره گشته دلیر
از عقب ایشان در آمدند و بکمین گاه رسیدند آن دو هزار سوار
مکمل بر ایشان تاختند و جنگي عظیم واقع شد مخالفان پیاده
بودند و بزخمِ خنجر اسپِ بسیار مجروح ساختند و چندي
بکشتند و خلقي انبوه از ایشان از تیغِ انتقام برخاكِ هلاک
افتادند و بقیه که بماندند بزخم شمشیر براندند و بدروازه
رسانیدند * * نظم *

* زبس خون که با خاک آغشته بود *
* بچشمِ ظفر لاله زاری نمود *
* زمین را ز خون باز نشناختند *
* همي اسپ بر کشتگان تاختند *

وچون شهسوار معرکه سپهر از هولِ آن رزم گاه بحصار مغرب
شتافت و صانع تقدیر از تار و پود تاریکي و ظلام کسوت مشکین فام
و جعلنا الليل لباسا ببافت * * بیت *
لشکر از جنگ دست باز کشید * تا ز مشرق سپیده دم بدمید
باز چون آفتاب سر بر زد * بر سرِ خویش کوه خنجر زد

لشکر آراست شاه عالم گیر * بفلک بر شده خروش و نفیر

حضرت صاحب قران قول را بفر شکوه پادشاهانه بیاراست و میمنه بظل رایت فتح آیت امیرزاده میرانشاه زینت یافت وازامراء بزرگ امیر حاجي سیف الدین و آقبوغا بهادر و دیگر نوئینان ملازم بودند و قنبل میسره امیرساربوغا و در پهلوي او خداداد پسرحسین و عساکرِ منصور برتمام اطراف وجوانبِ حصار محیط گشته کورگه فرو کوفتند و برغو کشیده سورن انداختند و در پیش خود خندقي ساختند و برلب خندق منذوها (١) نشاندند *

* نظم *

بازدر وقت آنکه ظل زمین * کرد برموکبِ شعاع کمین

عرض داده سپاه انجم را * شبِ ظلمت شعار ظلم آیین

دو هزار کس از مردمِ اندرون بعزم شب خون بیرون آمدند و بحسب اتفاق در برابر امیر شمس الدین عباس و برات خواجه افتادند ایشان بگذاشتند تا آن بيِ باکان از خندق گذشته بخیمه و خرگاه رسیدند و اسپ و شتری چند را بخنجر تلف گردانیدند بعد ازان از اطراف تیرباران کردند و بسیاری ازیشان را برخاکِ هلاک انداختند و بعضي خسته و جسته در اندرون حصار گریختند روز دیگرکه جمشید منو چهر مهر بعزم تسخیر

---

(١) چنین است دراکثرنسخ و دربعض کتب بجایش (هنذ وها) و دربعض (منذ وهات) دیده شد *

حصار زبرجد نگار سپهر لواء ضیاء برافراخت و شهربند گردون را بتیغ جهان ستان عالم اقطاع شعاع از حشر اختر و مواکب کواکب بپرداخت * * نظم *

کشید از کمین تیغ کین شاه مهر * بپرداخت زانجم حصارِ سپهر

بفرمان سلطان صاحب قران * خدیو جهان بخش گیتي ستان

لشکر فیروزی اثر روی بشهر آورده از هرجانبي جنگ در انداختند و از آهنِ تیغ برسنگ دلهای بیدریغ آتش پیکار افروخته رایتِ تسخیر برافراختند امیرزاده علي با پانصد سوار حمله کرده تا دروازه که مقابل ایشان بود مخالفان را رانده درانـدرون تاختند دلاوران زاول زمین همه را چین تصور رستمي درجبینِ پنداروکین روی تهور بایشان نهاده *

* مصراع *

* دل ازاندهِ جان بپرداختند *

و جماعتی از عقب درآمدند و ازهرطرف دستِ جلادت گشاده راه دروازه بران فوج از سپاه ظفرپناه که دلخواه چرخ فیروزه جزفیروزی ایشان نبود به بستند و آن بهادرانِ نصرت آیین شمشیرکین را بدست تایید برکشیده داستان پوردستان را بیاد زاولستان آوردند * * نظم *

زآمد شدِ تیر و تیغ و سنان * روان شد پیاپی ز تنها روان

رسیده بلب جانِ جنگ‌آوران * ولي تیغ را لب رسیده بجان

دران حال آق تمور بهادر با هزار سوار هریک با جرأتِ رستم و قوتِ اسفندیار عنان ریز با هول رستاخیز بدروازه شتافتند و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مقهور و مغلوب کرده براندند وجمعی را که راه بر سپاه نصرت پناه بسته بودند متفرق ساختند و امیرزاده علي با قوشون بیرون آمدند و مظفر ومنصور بمعسکرِ همایون پیوستند شاه قطب الدین بدانست که قوت مقاومت با سپاه گردون صولت ستاره کثرت از حیز قدرت و مکنت او بیرونست ازراهِ ضرورت و اضطرار از حصار بیرون آمد و درساحتِ دولت صاحب قران کامگار روی تضرع بخاک استکانت وانکسار نهاده زبان حالش بفحوای این نظم مترنم گشت که * نظم *

گردشِ چرخ جز بکام تو نیست * کوه را تابِ انتقام تو نیست
چه کنم چون بجان رسد کارم * از تو هم سوی تو پناه آرم

مرحمت پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او گسترده او را بجان امان بخشید و بعنایتِ و نوازش مخصوص گردانید * نظم *

باعفو خسروانه چه سنجد گناهِ خصم * دریا زباد گردفشان تیره کي شود

حضرت صاحب قران یکتائی و دگله پوشیده بی جبه براسپِ کُرَنگ * نظم *

* کُه اندام و مه تازش و چرخ گرد *
* زمین کوب و دریا بر و ره نورد *

* گهِ شیهَـه رعد و گهِ پویـه برق *

* بیك تاختن طی کند غرب و شرق *

سوار شد و با پانزده کس جهت تفحصِ لشکر بطرف جرنغار توجه فرمود ناگاه بیست هزار مرد از جهالِ سیستان با وجود آنکه حاکم ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی بود به تیر و کمان بر بالای بارو بر آمدند و دست یکدیگر گرفته خود را از حصار بزیر انداختند و دستِ فتاکي بر آورده روی بی باکي بسپاه نصرت پناه نهادند صاحب قران کامگار چون آن حال مشاهده فرمود عنان یکران بصوب قول تافته متوجه ضبط لشکر شد مخالفان تیرباران کردند و اسپ صاحب قران مجروح گشت و چون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر را مرتب داشته بنفسِ مبارک عزم رزم کرد امراء بدستِ اخلاص عنان مرکب فلك شکوه گرفته زانو زدند و بزبان هوا خواهي عرضه داشتند که بندگان را سالها است که از میامن دولت ابد پیوند اسباب حشمت و کامراني مهیا و آماده گشته روزگارِ بجهت و شادماني میگذرد تا یکی از ما زنده باشد روا نمي داریم که آنحضرت مرتکب امری شود که مظنه خطر تواند بود * * بیت *

* هزار جانِ گرامي غریقِ نعمت و ناز *

* فدای شاه فلك اقتدار بنده نواز *

و چون حضرت صاحبقران بدر خواست بندگان عنان باز کشید امراء از قلب و میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و بزخم پیکان آتش بار و شمشیر آبدار دمار از روزگار آن باد پیمایان خاکسار برآوردند و اکثر ایشان را بزیر سم خاره فرسای ستوران تلف و ناچیز گردانیدند و خسته و جسته چند که بهزار مشقت از چنگال مرگ برستند بحصار گریختند و در دروازه به بستند سپاه ظفر قرین بیک حمله دیگر بفصیل بر آمده رخنها کردند و شهر را تسخیر کرده حصار را بینداختند و اماکن و مساکن را خراب و ویران گردانیده بقیه سپاهیان را که مانده بودند کار بساختند *

* نظم *

گشادند رزم آوران دست قهر * بکشتند خلق و بکندند شهر
تلف شد زن و مرد و برنا و پیر * زصد ساله تا کودکانِ بشیر

حضرت صاحب قران چند روز توقف فرمود و بنقلِ اموال و خزاینِ شاهان فرمان داد * * نظم *

زمال ای دستان و سامِ سوار * شتروارها برنهادند بار
ز دینار و از گوهرِ نا بسود * ز تخت و زگستردني هرچه بود
ز زرینه و تاجهای بزر * ز سیمینه و گوشوار و کمر
زاسپانِ تازي بسیمین سِتام * ز شمشیر هندي بزرین نیام
همان برده و بدرهای درم * ز مشک و زکافور و هر بیش وکم

و هرچه دران دیار بود از خزف تا گوهرِ شاهوار و از نفایسِ

اجناس تا میغ در دیوار بباد تاراج بررفت و برق غارت بر بیش و کم آن ولایت گرفته خشک و تر در هم سوخت *

* نظم *

زبیش وکم ونیك وبد خوب وزشت * زمانه دران بوم چیزی نهشت
نه کس ماند ونی شهر ونی خواستة * ازان بوم و بر کرد برخاسته
رسید از بر و بوم زابلستان * سوی روح رستم پیامی که هان
سر از خاک بردار وایران به بین[1] * بکام دلیران توران زمین

و این فتح ارجمند در شوال سنه (خمس و ثمانین و سبعمایة) موافق تنگوزئیل اتفاق افتاد و آفتاب درجدي بود شاه قطب الدین و کلانتران آن ناحیه را بسمرقند فرستادند و قضات و علماء و صلحاء را کوچانیده بحصار فراه روانه داشتند و بهادران رزم آزمای که از چشمهٔ تیغ آبدار نهال فتح وفیروزي را سبز و سیراب گردانیده بودند بعنایت و تربیت حضرت صاحب قران سرافراز گشته بانواعِ مواهب و عطایا اختصاص یافتند *

* نظم *

همه زابلستان بتاراج داد * مِهان را همه بدره و تاج داد
بتخصیص آنرا که مردي نمود * عطای گران داد و رتبت فزود

و حکومتِ ناحیه سیستان را بشاه شاهان ارزاني داشت *

---

(۱) دردو نسخه بجاي زمین (ببین) دیده شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب بست

رایت نصرت نشان بعد از فتح سیستان ازانجا نهضت فرموده متوجه بست شد و در راه عساکر مظفر لواء قلعه طاق را مسخر کردند و ویران ساختند و چون لب آب هیرمن (۱) مضرب خیام نزول همایون گشت از زلزلهٔ جوش سپاه تسلط نشان و آسیب صدمهٔ استیلاء تخریب ایشان لرزه بر بند رستم افتاد چنانچه مفاصلش ازهم برآمد و آنرا نیز خراب کرده ازان هم اثری نماند * بیت *

* چه رستم که با شاه صاحب قران *
* زکیخروش کس نجوید نشان *

و رایت نصرت شعار از راه کوکه قلعه روان گشت و درین اثنا خبر دادند که تومن نکودری یکران عزم جانب کیچ و مکران را تنگ کشیده رای اصابت شعار صاحب قران کامگار امیرزادهٔ میرانشاه را بطلب تومن و کفایت مهم او نامزد فرمود و امیر محمد پسر شیر بهرام که مصاهرت حضرت صاحب قرانش طراز اکمام احتشام بود و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی ارغوی برلاس و سونجک بهادر و دیگر امراء را در رکاب او روانه داشت و ایشان در ضمان

---

(۱) در بعض نسخه بجای (هیرمن) (هیرمند) است •

دولت قاهره ایلغار کرده روز و شب براندند و چون از چول گذشته بجلکای قرن درآمدند تومن با حشم نکودری دران صحرا فرود آمده بودند چون از وصولِ لشکر خبر یافت سوار شده بمعرضِ جنگ و مقابله درآمد امیر حاجي سیف الدین ملاحظهٔ آشنائي قدیم وکبرسن نموده اورا بزبان حرمت آوازداده پرسش کرد وبطریق نیک خواهي گفت که بي دهشت بپایهٔ سریر اعلي مي باید آمد که هیچ اندیشه نیست واصلا مخالفت نورزید تومن را پیمانه عمر پرشده بود نصیحت از زبان نیک خواه مسلم نداشت و بجنگ اقدام نموده باشارتِ زبان نیزه جان تسلیم کرد وسرش را بدرگاه عالم پناه فرستادند • بیت •

* آنجاست حواله گاه سرهای سران *
* هرسرکه بپای خود نیاید ببرند *

حضرت صاحب قران سمند دولت ابد پیوند زیر ران باد ریای لشکر همه نهنگان جان ستان قلب شکن ببالای آب هیرمن روان شد چین طرهٔ پرچم رایتش را تبت نافه ظفر و شعله رزم افروز دشمن سوز سنان بند گانش را فتح و فیروزي سمندر وچون وقت دولت حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که هرکه نسبت بآن حضرت باساءت ادبي جسارت نماید البته سزای آن بابلغ وجهي بیابد ملک ممقتو که هنگام

مراجعت امیرحسین و حضرت صاحب قران از سیستان تیري بدست دریانوال آن حضرت زده بود درین ولا باپیکشها بدرگاه عالم پناه آمد و همین که چشم مبارک آن حضرت برو افتاد اورا باز شناخت وچون از مجلس همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان انتقام صدور یافت واورا گرفته تیرباران کردند * * مصراع *

* وآن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

وبعبور و مرور عساکر منصور حصار ممقتو و قلعه سرخ مسخر گشت و در قلعه هزار پرازصده[1] توقانی از ایل تومن سه هزار مرد جمع آمده بودند و راههاي آن کوه را ضبط کرده درانجا متحصن شده و چون از سعادت اسلام بهره نداشتند دست فساد برآورده بودند و مسلمانان از شر ایشان بتنگ آمده لشکر مظفرلوا کشورکشا چون بدانجا رسیدند قلعه را درمیان گرفته جنگ دراند اختند * * نظم *

* شده از گرد سپه چهرهٔ ایام سیاه *

* کوه بي زلزله در زلزله[2] ز آشوب سپاه *

* بس که با خاک شد آمیخته خون تا دم حشر *

* بجز از لاله ازان گل ندهد هیچ گیاه *

بهادران کوششهاي مردانه نمودند و بمعونت دولت

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (میز) (۲) دردونسخه بجایش (لرزه) است *

روزافزون قلعه را بآن مناعت[1] و محکمي بقهر مسخر گردانیدند و متمردان که درآنجا بودند بعضي را از بالاي کوه در انداختند و بعضي را بتیغ گذرانیده از سرهاي ایشان منارها ساختند * نظم *

* کوس اذان درداد و آنگه نیزه قامت برکشید *
* شد زتکبیر زبان دشنه دشمن در سجود *
* شد زسرهای مخالف بس منـــار افراخته *
* چون بمسجد طاعتي زیشان نیامد در وجود *

و ازانجا عنان توجه همایون بقلعه دهنه تافته شد و آن قلعه را ایل تعاجي گرفته بودند و بتهمت ضبط و حیطه محافظت درآورده جیش نصرت آیین درانجا نیز کوششهای مردانه نموده قلعه را بنیروي بازوي جلادت و مردانگي بگشادند و ایشان را مجموع بقتل آورده از سرهاي مقتولان منارها ساختند تا موذن اقبال صیت اذان فتح و فیروزي درعالم اندازد و سر افرازان قامت انقیاد را درمتابعت امام صاحب قران خم داده بوظایف طاعت گذاري قیام نمایند و بعصیان نگرایند *

گفتار درپیکار جماعت اوغانیان بدکردار

پیش ازین اوغانیان ازکوه سلیمان کس فرستاده بودند

---

(۱) دردو کتاب بجایش (منانت) دیده شد *

اظهار مطاوعت(۱) کرده و شحنه طلب داشته درین اثنا خبر آمد که قدم از جادهٔ سعادت بیرون نهاده یاغي شده اند رایت نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکر منصور بآنجا رسید بر حسب یرلیغ لازم الاتباع جنگ در انداختند * نظم *

زجوش سپاه و خروش نفیر * چو اطفال ترسیده گردون پیر
شده عمرها کوته و کین دراز * دم اژدهای فلک مانده باز
خدنگ از دل جنگیان کینه دوز(۲) * سپر مغز کاف و سنان سینه دوز

رزمي عظیم واقع شد و امیرزاده علي وایکو تمور و جماعتي از سپاه ظفرپناه زخم دار شدند و نیکبي شاه پسر مبارک شاه برد اغولي عز شهادت یافت و آق تموربهادر را از مشاهدهٔ آن احوال عرق شجاعت در حرکت آمد و شعلهٔ غضب برافروخت در حضرت خدیو صاحب قران زانو زده رخصت طلبید که در راه خدمتگاري آنحضرت جان فدا کرده سربازي کند مرحمت حضرت صاحب قران را چون کمال جلادت و مردانگي او معلوم بود از اندیشهٔ آنکه خود را عرضه تلف سازد اجازت نفرمود و بسیاري از قوشونها چون طاقت مقاومت نداشتند جاي را خالي گذاشتند مگر رمضان خواجه

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (متابعت) مکتوب است * (۲) در سه نسخه بجایش (توز) دیده شد

که روي از مصاف برنا فتن محرم دانست و جان قربانِ مردي و مردانگي کردن عید انکاشت و چون کوه پا برجاي ثبات قدم نموده از محلِ خود نجنبید حضرت صاحب قران بخت خواجه اوزبک و شمس الدین عباس را اشارت کرد که حمله کنند وعید خواجه کمین کرده درپناه سنگي استاده بود چون دشمنان را برو گذار افتاد یکي از ایشان را موي گرفته فرو کشید و برزمین زد و سر از تن جدا کرده بحضرت صاحب قران آورد درسنِ کودکي چنان مردانگي بظهور رسانید و بهادران از اطراف حمله کرده دست بردي نمودند که بهرام خون آشام را از نهیب پاي ثبات ازجاي برفت و بعون تایید آسماني و فرِّ دولت غراي صاحب قراني قلعه را تسخیر کرده مجموع آن بدکرداران قاطع الطریق را ازانجا فرود آوردند و برهزارجات و قوشونات بخش کرده همه را بیاساق رسانیدند * نظم *

ازان زمرهٔ گمرهِ راه زن * یکي را نماندند جان دربدن

وصاحب قران کامگار ازانجا سوار گشته در کنف حفظ پروردگار متوجه قندهار شد و جهانشاه بهادر و مبشر و اسکندر شیخي را با سپاهي * نظم *

* شهاب صولت ودریا شکوه وباد نهیب *
* زمانه بسطت و گردون توان و کوه شکیب *

پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون ایشان بقندهار رسیدند اطراف و جوانب حصار را فروگرفته محاصره آنجا آغاز نهادند و جنگ در انداختند از میامن دولت قاهره شهر را بقهر بگشادند و سردار آنجا را بقید اسار آورده بپایهٔ سریر اعلي فرستادند و بابشارت قهرمان قهر اورا بردار کردند

* بیت *

بفرمود فرمان دهِ کامگار(۱) * که سردار بردار کردند زار

و چون صاحب قران سپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود جهانشاه جاکورا بنوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و از دریاي عطا به بخشش بي کران محظوظ و بهره ور گردانید و اورا با لشکری آراسته بحصار قلات فرستاد و چون امیر جهانشاه با سپاه بآنجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ مشغول شدند و نقبچیان چیره دست قوي بازو از اطراف وجوانب حصار و بارو درکار آمدند وحوالي آن را تمام خالي کرده بیندا ختند و چون حصار را تسخیر کرده بکلي خراب گردانیدند ازآنجا مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند ودرین ولا امیرزاده میرانشاه نیز ازراه خستارو رباط سلطان محمود بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید *   * نظم *

---

(۱) در بعض کتاب بجاي کامگار (روزگار) است *

بدرگاه باز آمد از هر دیار • بفتح و ظفر لشکر نامدار
مخالف شده طعمهٔ تیغ قهر • ممالک مسخر چه قلعه چه شهر

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران موفق سعادت مند بدار السلطنة سمرقند فردوس مانند

چون تمام سیستان و زاولستان با توابع و لواحق بتحت تسخیر و تصرف بندگان حضرت در آمد و دران نواحي از مخالفان کسي نماند و هیچ متنفس خلاف رضاي بندگان حضرت نفسي نراند • بیت •

• میان سینه و لب سالها بود در بند •
• هر آن نفس که نباشد رضای شاه بلند •

در زماني که خسرو کواکب مواکب آفتاب روی توجه بخانهٔ شرف و تمکین آورد و سلطان گل با کوکبهٔ ریاحین عازم تختگاه چمن و دار السلطنة بساتین گشت حضرت صاحب قران را داعیه معاودت بدار الملک سمرقند از همایون خاطر ارجمند سر برزد و ایالت قندهار و ضبط و نسق آن دیار بسیفل برلاس قندهاري تفویض فرمود و ایل تومن را بسیفل نکودري ارزاني داشت و چون دران زمستان امیر جاکو بجوار رحمت حق پیوست جای اورا به پسرش امیر جهانشاه مفوض فرمود و امراء لشکریان را اجازت انصراف داده ازاغرق جدا شد و پای عزیمت برکاب استعجال درآورد و بدست تایید عنان سعادت

و اقبال بصوب تخت گاه خجسته مآل معطوف داشت و در کنف حفظ ذوالجلال از انهار و جبال عبور نموده چنان مسافتی بعید را بچهارده شبانه روزکه مدت سیر ماه است از سرحد هلال تا بمقصد کمال طي کرده در مستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و تمام خواتین و نوینان و طبقات اکابر و اماجد از امراء و اشراف و اعیان بعد از اقامت مراسم زمین بوس زبان بهجت و استبشار به تهنیت فتوحات نامدارکه روی نموده بود برگشادند و رسم نثار و پیشکش باقامت رسانیدند و بشکرانه سلامت ذات بزرگوار خسرو گردون اقتدار سجدات شکر بادا رسانیده صدقها دادند درین ولا از وفق سلطنت برقی درخشید و ازآسمانِ پادشاهي شهابي ثاقب لامع شد و حضرت صاحب قران را پسری در وجود آمد و بسلطان ابراهیم موسوم گشت خواتین و امراء نثارها کردند * بیت *

هوا جمله ابرِ گهر بار شد * بسیطِ زمین فرش دینار شد

و طویهای بزرگ کرده شادیها نمودند و مدتی در بزم عشرت و شادمانی ساغرِ بهجت و کامرانی پیمودند و آن فرزند هم در سن طفولیت و دیعت روح راکه از موهبت ثم انشاناه خلقا آخر باز سپرده بودند بطهارت کل مولد یولد علی الفطرة بی آلایشی که طاری شود باز سپرد حضرت صاحب قران بعد از سه ماه که در مقر سلطنت بعظمت و ابهت بگذرانید همت

عالي نهمتش تشحيذ حدود عزيمت مازندران اقتضا نمود •

گفتار در نهضت همايون حضرت صاحب قران بجانب مازندران

در سنه (ست و ثمانين و سبعماية) موافق سچقان ئيل در ضمان حفظ و تاييد حفيظ دَيّان روي توجه با يران آورده بصوب مازندران روان شد • • نظم •

• جهان جو چو[1] هرجاکه شد کام يافت •
• ز توران دگرسوی ايران شتافت •
• سرِ رايتش بر گذشت از فلك •
• ظفرجيش فرخنده اش رايزك •
• سپه راند تا سوی ترمذ رسيد •
• هنر پيشه برآب جسری کشيد •
• بران پل چو لشکر زجيحون گذشت •
• همه ملك ايران پراز بيم گشت •

وچون قبة الاسلام بلخ مخيمِ نزول مبارك شد چند روز توقف فرمود چه برحسب فرمان قضا جريان لشكرِ اطراف وجوانب متوجه معسكر همايون بود • • نظم •

پياپي زهرجانبي لشكرے * سپاهي گرانمايه با سرورے
بدرگاه عالم پناه آمدند * همه دل پراز مهر شاه آمدند -

---

(۱) دربعضِ نسخه بجای (چو) (بهر) مكتوب است •

سپهدار وجوشن دران صدهزار * شمار، بلشکر که آمد سوار
یکی لشکر آمد زهر سو ببلخ * کزآوازه شد عیش بدخواه تلخ

و پیش ازین چنانچه در محلش یاد کرده شد دختر والي فارس جلال الدین شاه شجاع را جهت امیرزاده پیر محمد جهانگیر خواستاري رفته بود و دراوایل سنه (خمس و ثمانین و سبعمایة) اوزن اولجایتو و حاجي خواجه را برسالت بفارس ارسال فرموده که اورا بیاورد دربن وقت ایشان برسیدند خدر عصمت مآب جلالت انتساب نبیره شاه شجاع راباتجملي تمام بمرکز اعلام دولت بر دوام رسانیدند صاحب قران گردون غلام را وصول شاهزاده دران هنگام ازطریق تفاول و شکون ملایم خاطر همایون افتاد مهد اعلی خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مقدم او را باعزاز واکرام تلقي نموده نثارها کرده وطویها مرتب داشته شادیها نمودند * نظم *

سرا پرده و خیمه آراستند * می و رود ورامشگران خواستند
می ارغواني بزرین قدح * کشوده نقاب از جمالِ فرح
سرودِ مغني زآهنگ ساز * صلا داده ناهید را نوش وناز
جهان پر صدای نوای سرور * بگردون رسیده بخارِ بخور
نمانده زاندوه وغم درجهان * نشاني مگردر دلِ دشمنان

وچون حاجي خواجه دران سفرپای ازحد خود فراترنهاده بود و زندگاني نه بقاعده کرده منهیان صورت بی راهي اوبعز

عرض رسانیدند و بعد از پرسش و ثبوت گناه شحنه قهر بقتل او فرمان داد • نظم •

قدم بر تر از پایهٔ خود نهاد • ازان روسر خویش بر باد داد
بدرگاه سلطان هرآن کز ادب • به پیچد رسد روز عمرش بشب

* شعر *

* وما السلطان الا البحر عظما •
* وقرب البحر محذور العواقب •

و چون سپاه از اطراف جمع آمدند حضرت صاحب قران عرض دیده لشکر را ترتیب داد و روی سعادت و اقبال براه نهاد •

• نظم •

درِ گنج بگشاد وروزي بداد • سپه بر نشاند و بنه بر نهاد
سپاهی که دریا و صحرا و کوه • شد از نعل اسپانِ ایشان ستوه
خروشِ سواران واسپان زدشت • ز بهرام وکیوان همي در گذشت

و چون بآب مرغاب رسیدند خدر معلی خانزاده که حرم امیر زاده میرانشاه بود برسم استقبال از هرات بیامد و امیرزاده خلیل سلطان دو ماهه بود مهد اعلی سرای ملک خانم خانزاده را طویهای سنگین داد و امیرزاده خلیل ساطان را جهت پرورش بستد و صاحب قران کامکار مهد جلالت مآب تومان آغا را در اردوي همایون باز داشت و سرای ملک خانم و دیگرخواتین را بسمرقند باز گردانید و ازان موضع نهضت

فرموده براه بر که تاش درآمد و بسرخس نزول فرمود و چون از سرخس روان شده از باورد بگذشت و به نسا رسید معلوم شد که کوتوال امیرولي قلعه درون را محکم کرده با جماعتی آنجا متحصن شده اند شیخ علي بهادر و سونجک بهادر و مبشر و دیگر امراء که منغلای لشکر بودند بموضع کاوکرش بقراول امیر ولي رسیدند و صف کشیده ومیمنه و میسره آراسته جنگ در پیوستند مبشر پای جلادت پیش نهاده حمله کرد و دشمنان درمقابل تیزي انداختند که برد و دندان او آمد و بشکست و از طرف حلقش بیرون رفت آن دلاور باوجود زخمي چنان باز حمله کرد و بیک ضرب سر دشمن را بخاك معرکه انداخت و دشمنان هزیمت یافتند صاحب قران کامگار بازاء آن کار مردانه که ازو صدور یافت همان موضع کاوکرش را بهوت بري سیورغال او گردانید وچون ازانجا روان شده بقلعهٔ درون رسیدند آنرا درمیان گرفتند و ازاطراف جنگ در انداخته فی الحال مسخر گردانیدند وکوتوال و لشکریان امیرولي که آنجا بودند مجموع را بتیغ فنا بگذرانیدند * * بیت *

* قلعه و قلعه نشین از مدد داور پاک *
* آن مسخرشده بی زحمت واین گشته هلاك *

حضرت صاحب قران ازانجا روان شده ازدهستان جیلاون عبور فرمود و ازآب جرجان گذشته بشاسمان فرود آمد * * نظم *

سراپردهٔ شاه صاحب قران * کشیدند در دشت مازندران
زبس خیمه و خرگه و سایبان * ز خورشید روی زمین بی نشان
هوا نیل گون گشت و دشت آبنوس * بجوشید دریا ز آواز کوس
و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که از امراء هزاره و صده
مچلکا ستدند که از قوشوناتِ خود جدا نشوند و بی اجازت
بجائي نروند و اگرنه مستوجب قتل باشند و همچنین فرمان شد
تا برجویها و آبها پل بستند و هر روز مقدار نیم فرسخ کوچ مي
کردند و درختان بیشها را برید، راه مي ساختند * نظم *
گذرگاه لشکر چو بر بیشه بود * دلِ نامداران پر اندیشه بود
سپه را بفرمود صاحب قران * که بندند دررِه کشائي میان
چو شیران بآن بیشه پرداختند * درختان بکندند و ره ساختند
و چون قراول طرفین بهم رسیدند باد حمله دلاوران آتش پیکار
برافروخت و آب تیغ آتش بار آب حیات را بر خاکِ هلاک
ریخته خرمن زندگاني را بآتشِ قهر مي سوخت * بیت *
ز چهره بشد شرم و آیین مهر * همه گرز بارید گفتی سپهر
همه تیغ و ساعد زخون گشته لعل * خروشان شده خاک در زیر نعل
و دران جنگ از دستِ جلادت حاجي محمود شاه یسوری
آثار مردانگي بوضوح پیوست و دستش بزخم شمشیر مجروح
گشت و آقتمور بهادر و پسرش شیخ تمور جنگهای مردانه کردند
و بهرطرف که روی آوردند صف مخالف برهم زده پای ثبات

همان از جای ببردند • نظم •

قوی بود پشت و دلش هم قوی • بپیروزئی دولتِ خسروی
کسی را نبد پای با او بجنگ • اگر شیر پیش آمدی ور پلنگ

تا مدت بیست روز بدین وضع هر روز جنگی عظیم واقع میشد در روز بیستم عساکر منصور از پل درویش بگذشتند و امیر ولی جلادت نموده پیش آمد و حسب المقدور کوششهای مردانه نمود و تا نمِ قوت در جگر توانائی داشت پای ثبات در جنگ بیفشرد و چون مقابله با جنودِ سعود آسمانی و وفودِ عون و عنایت ربانی از حیز قدرت و مکنت انسانی بیرون است امیر ولی آخرالامر مغلوب گشت و پشت هزیمت نموده روی عجز بصوب گریز نهاد لشکرِ ظفرقرین از عقبِ او لجام ریز در تاختند و بسیاری از بهادرانِ لشکرِ او را دستگیر کرده برج تن از کبوترِ روح بپرداختند • نظم •

برآمد ز شورِ سپه رستخیز • نبد دشمنان را مجالِ گریز
همه راه اگر دشت اگر پشته بود • پر از خسته و جسته و کشته بود

ذکر شبیخون آوردنِ امیر ولی

چون سپاهِ نصرت پناه ازان رزم فراغ یافته فرود آمدند اشارت علیه صادر شد تا تومانات و قوشونات در ضبط و اِحکام جایهای خود شرایطِ حزم و احتیاط مرعی داشته در پیش خود خندقی فرو برند و از چپرها فصیل ساخته درپیش فصیل

سیخها استوار گردانند و چون روز بآخر رسید رای عقده کشای
حضرت صاحب قران که در لوح حال صورت وقایع مستقبل
مشاهده نمودی از لشکر فتح آیین سی قوشون اختیار فرمود
وکمین گاه تعیین نموده در انجا باز داشت و چون شب در آمد
جهان از استیلای سودا * * بیت *

* چو هندو بقار اندر اندوده روی *

* سیه کرد جامه فروهشت موی *

امیر ولي با سپاه بسیار از مازندران دیو سار بعزم شبیخون از
حصار بیرون آمد و بر دست راست لشکر که محل نزول امیرزاده
میرانشاه بود سورن انداخته با سپاه حمله کرده و بخندق رسیده
چپرها و سیخها که تعبیه رفته بود بضرب شمشیر و نیزه بیند اختند
اما بسیاری از لشکرش بربالای هم در خندق افتادند امیر
زاده میرانشاه بنفس خود حمله آورد و فرمود تا لشکر منصور
تیرباران کردند و درین حال سي قوشون که درکمین مستعد
حرب ایستاده بودند بیرون تاختند و با تیغ کین روی بایشان
نهادند و امیرولي پیشتر گفته بود تا دران راهها چاه بسیار
کنده بودند و سیخها تعبیه کرده و آب دران انداخته وازین
نوع حیلها پرداخته چون دران تیره شب لشکرش از زخم
شمشیر سپاه ظفرپناه رو بگریز آورده باز گشتند بسیاری دران
چاهها افتاده هلاک شدند و فحوای من حفر بیرا لاخیه

وقع فيه صورت حال گشت و مصدوقه ولا يحيق المكر السيئ الا باهله بظهور پيوست * بيت *

مکن بد که از بد نيابي امان * مکن چاه تا خود نيفتي دران

حضرت صاحب قران اميرايکوتمور را طلب داشت و چون حاضر نبود تفحص حال او فرمودە گفتند بنکاولي[1] ايشان در عقب روان شده است * * نظم *

سپاهِ سحر چون علم برکشيد * همان حرف شب را قلم درکشيد

بگسترد طاؤس خورشيد پر * فرو برد زاغِ گريزنده سر

لشکرِ کامياب مظفر بشهر استرآباد رسيدند * * نظم *

سپاهِ جهانگير صاحب قران * رسيدند غران بمازندران

برافراخته نيزه و گرز و تيغ * زده بر سرِ دشمنان بی دريغ

زن و مرد تا کودکِ شيرخوار * نديدند از تيغ شان زينهار

و اين محاربه در شوال سنه (ست و ثمانين و سبعماية) دست داد و اميرولي را وهم و هراس غالب شده درهمان شب با اندک نفری از سپاه زنان وفرزندانِ خود را برداشت و ازراه لنکر بطرف دامغان روان شدند و خواتين و اولاد را در قلعه کرد کوه بگذاشت و خود بجانب ري توجه نمود صاحب قران کامکار لشکری جرار با خدايداد حسيني و شيخعلي بهادر

---

(١) چنين است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجايش (بتکامشي) مکتوب است *

و عمرعباس و قماري ايناق و ديگر بهادران در عقب او
بفرستاد و ايشان بتعجيل تمام رانده دررپي باو رسيدند و او
از بيم جان خود را بولايت رستم دار انداخت كه در جنگلهاش
از تشابك اشجار نسيم راگذار بدشواري تواند بود و در قلله
كوههاش از بلندي زمزمه مسبحان افلاك توان شنيد و ولي
بواسطه حصانت آن مواضع از آسيب قهر لشكر منصور خلاص
يافت و او پسر شيخ علي بيسود بود از امراء طغي تمور خان
و دران وقت كه سربدالان دست غدر بقتل آن پادشاه دراز
كردند ولي در مجلس ايستاده بود بگريخت و بنسا رفت
و پدرش همانجا كشته شد ولي درانجا قوت گرفته با ستر آباد
آمد و آن ولايت را در تحت تصرف درآورد و مستولي
گشت و لقمان پادشاه پسر طغي تمور خان از خوف او مدتي
هراسان و گريزان ميگشت و در آخر بملازمت موكب همايون
حضرت صاحب قران استسعاد يافت مرحمت پادشاهانه
درين هنگام كه شهر استرآباد در قبضهٔ تصرف و تسخير بندگان
حضرت آمده آنجا را بوى ارزاني داشت * * بيت *

بدرگاه او هركه كرد التجا * همه كار او شد بخوبي روا

گفتار در توجه رايت منصور خسرو آفاق
بتاييد مهيمن خلاق بجانب عراق

بعد ازان حضرت صاحب قران امير آقبوغا و امير اوچ قرا

را با اغرق و لشکر تعیین فرمود که در استرآباد قشلاق کنند
و از هر ده مرد سه مرد برگزید و بملازمت رکاب همایون نام زد
کرد و بسعادت و اقبال سوار شده متوجه مملکت ري شد و چون
موکب نصرت مآب بجلکه ري درآمد سلطان احمد شیخ اویس
جلایر در سلطانیه بود همان که از توجه حضرت صاحب قران
خبر یافت پای ثباتش از جای رفت و قلعه را محکم گردانیده
جمعي از معتمدان را با پسر خود آقبوغا آنجا بگذاشت و خود
فرار اختیار کرده بجانب تبریز روانه شد و زبان زمانه را این
قول دلپذیر راست ترانه گشت * * نظم *
کای خسرو دین پرور اسلام پناه * شایسته افسرے و زیبنده گاه
یکساله ره از تو دور بگریزد خصم * از جنبش لشکرت چوگردد آگاه
و عمرعباس با شصت سوار عنان جلادت بصوب سلطانیه تافتند
و با آنکه در راه برفي عظیم و سرمای بیش از اندازه بود بآنجا
شتافتند مخالفان را چون از توجه لشکر فیروزی اثر خبر شد دانستند
که با صدمه سیل مقاومت کردن و با شیر ژیان پنجه انداختن
نه مقتضای فرزانگي است راه گریز را بصوب صواب نزدیکتر
شناختند و آقبوغا را بر داشته بطرف تبریز تاختند هنوز ایشان
از قلعه تمام بیرون نیامده بودند که عمر عباس با شصت مرد
برسید دلورانه شمشیر برکشید و از کمال شجاعت و مردانگي
بقلعه درآمد و بضبط و محافظت آن قیام نمود یرماقچي نامي

رابري فرستاد تا خبر آن فتح ارجمند را در پایه سریر اعلی عرضه دارد حضرت صاحب قران تمام زمستان درري با قبال و کامراني بگذرانید *

گفتار در نهضتِ حضرت صاحب قران بصوب سلطانیه

در اول بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه عالي محل حمل نهضت فرمود و بهادرِ تیزتاز صبا از هواداري خسروِ ربیع جهانگشا قلعهٔ غنچه را بی آنکه سنان بخون لاله رنگین گرداند بچستي و چالاکي بگشود * * نظم *

صبا بقلعه گشائي غنچه بست کمر * بفر دولتِ شاهِ ربیع عدل سیر

نکرد خارِ سنانرا بخون لاله خضاب * حصار غنچه شده فتح بان خیره زر

حضرت صاحب قراني محفوف بتایید آسماني بجانب سلطانیه نهضت فرمود و دران حال سارق عادل که از عظماء امراء شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع او را از سلطانیه با خود برده بود و بعد از وفاتِ او که درروز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه (ست و ثمانین و سبعمایة) چنانچه شماره حیف ازشاه شجاع - ازان خبر میدهد و قوع یافت ملازم پسرش سلطان زین العابدین بود عنایت حضرت صاحب قران بآمدن او اشارت علیه ارزاني داشت واو برحسب *

* مصراع *

* ازشاه یک اشارت از ما بسود ویدن *

مشیاً علي الراس ازشیراز باحراز سعادتِ بساط بوس شتافت
و بعد از وصول بمراحم پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشته
بصنوف سیورغالات و انعامات اختصاص یافت و آنحضرت
ایالت مملکت سلطانیه و آن ولایات را باو رجوع فرمود
و محمد پسر سلطان شاه را با لشکری آنجا بازگذاشت مامور
بآنکه آن سرزمین را ضبط نموده اطراف ونواحي آن را
بحوزهٔ تصرف درآورد بعد ازان حضرت صاحب قران در
شهور سنه (سبع وثمانین و سبعمایة) موافق لوي ئیل ازسلطانیه
مظفر و موید و کامکار بسعادت مراجعت فرمود و بکوهستان
رستم دار درآمد ملوک آن ولایت را نه قوت مقاومت بود
با سپاه نصرت آیت ونه توفیق ملازمت آستان کیوان رفعت
بضرورت امان جان ازگریز جستند و پیش از وصول عساکر
منصور بجستند *   * بیت *

بُدي رزم صاحب قران رستخیز * امان خانهٔ جانِ خصمش گریز
و چون ولایت بی دغدغه منازغي و معارضي میدان یکران
استیلای و تصرف بندگان حضرت صاحب قران شد ایشان
دست تسلطت و نهب و غارت یازیده *   * بیت *

هرچه آن را توان ستود ببود * دستِ تاراج ازان زمین بربود
و غنایم بسیار بیرون ازحد شمار برفتوحات عساکر گردون مآثر

فزود *   * بیت *

مدام این سپاهِ خجسته مآل * غنیمت کشد یا سرِ بد سِگال

وامیرولي ازموضع جالوس روی حیرت بدارالامان فرارآورد صاحب قران بعزم تسخیرولایت آمل و ساري عطفهٔ عنان بآن جانب فرمود و ازطرف کوهستانِ آن ولایت متوجه شد درین اثنا سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام و ولات آن دیار بودند ازدرِانقیاد و اذعان درآمده نایبان خود را بانثار و پیشکش و خراج بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند و نقدِ متابعت بسکهٔ مبایعت تمام عیار ساخته سکه و خطبه آن ممالک بفرالقاب همایون حضرت صاحب قران سکه برزرزدند و بلند آوازه گردانیدند حضرت صاحب قران ایشان را بمتابعت لقمان پادشاه که آن حضرت حکومت ولایت استرآباد باو داده بود امرفرمود تا طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته ازصواب دید تجاوز نه نمایند *

گفتار درمراجعت حضرت فرمان ده ربع مسکون بتختگاه همایون

چون تمام ممالک مازندران و ری و رستم دارتا سلطانیه درحوزهٔ تسخیرو تصرف بندگانِ حضرت قرار یافت رایت نصرت آیت ازانجا بصوب مستقرسریر سلطنت روان شد عکس ماهچه سعادت پیکرش جنبات خافقین را بانوار فتح و ظفرمنور

گردانیده و نسیم عنبر شمیم از طرهٔ پرچم مشکبارش نکهت نصرت و فیروزی باطراف و اکناف عالم رسانیده و چون موکب همایون از جیحون عبور کرده بدار السلطنة سمرقند رسید صبح سعادت و اقبال از افق امانی و آمال اهالی آن دیار بدمید حضرت صاحب قران آن تابستان آنجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و زمستان در زنجیر سرای بعشرت و شادمانی قشلاق فرمود و دران زمستان توقتمش خان لشکری گران قریب نه تومان اکثر کفار و همه بی رحم و ستمکار با دوازده اوغلن جوجي نژاد سر ایشان بیگ فولاد و از امراء عیسی بیگ و یغلي بی قزانچي و دیگر نوئینان از راه دربند به تبریز فرستاد و چون ایشان از شروان گذشته بآذربایجان درآمدند و حوالي تبریز را فرو گرفتند در شهر حاکمي صاحب وجود که در امثال این وقایع کاري ازو بیاید نبود رعایا و اهالي آنجا جهت محافظت اهل و عیال خود باتفاق امیر ولي که شکسته و گریخته آنجا رفته بود و محمود خلخالي جوانب و حوالي شهر را مستحکم گردانیده بدفع صایل که شرعاً واجب است مشغول گشتند و قریب یک هفته بمدافعه و مقابله قیام نمودند عاقبت آن لشکر غدار بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند و ولي و محمود خلخالي گریخته بخلخال رفتند و لشکریان دست استیلاء بنهب و غارت بر آوردند و از جور و بیداد و فجور

و فساد بهرچه در تصور آید اقدام نمودند و از ذخایر و اموال و نفایسِ اجناس آنچه در چنان شهری بسالها جمع آمده بود بمدت ده روز برباد تفرقه و تلف رفت *

* بیت *

* چنین است رسمِ سپنجی سرای *
* تو هرچند خواهیش می آزمای *

هم دران زمستان غارتها جمع کرده و بردها گرفته از همان راه که در آمده بودند باز گشتند و چون خبر این واقعه بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید غدر و بیدادی که بر مسلمان رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و سایه التفات بضبط ممالک ایران انداختن بر ذمتِ همتِ خود واجب دانست چه دران وقت صاحب شوکتی که فرمانش بر تمام بلاد ایران جاری باشد نبود و بواسطه اختلاف کلمه حکام دشمنان را از اطراف دندان طمع تیز می شد و امثال این بلایا بر رعایای بیچاره میرسید * * نظم *

شاه را چون عدو بود هر سوی * ملک پر فتنـــه و غـــا باشد
چون شبانان بهم در آویزند * رمه از گرگ در بلا باشـــد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم یورش سه ساله بجانب ایران

در سنه (ثمان و ثمانین و سبعمایة) موافق بارس ئیل حضرت

صاحب قران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که تواجیان بجمع سپاه ظفرپناه قیام نمایند برحسب فرمان لشکراز اطراف وجوانب روی توجه بدرگاه گردون اشتباه آوردند آن حضرت بعد ازجمع و ترتیب عساکر منصور را میرسلیمان شاه بن داؤد و امیر عباس و دیگرامراء را جهت ضبط ماوراء النهر درسمرقند بازداشت * * بیت *

* وزان پس جهاندار چرخ اقتدار *
* بفرخنده تر طالعي شد سوار *
* بتایید حق شاه صاحب قران *
* زتوران شده سوی ایران روان *
* دلیرانِ توران زمین کینه خواه *
* نهـادنـد روی شجـاعت براه *
* گروهی بدریای کوشش نهنگ *
* بمردي زرستم فزون گاه جنگ *
* زمین خُرد شد زیر سمِّ ستور *
* گرفته جهان یکسر آشوب و شور *
* شده پر ز لشکر همه کوه و دشت *
* رَوا رو ز چرخِ نهم درگذشت *

و چون ازجیحون عبور نموده و منازل و مراحل قطع کرده بسعادت و فیروزی بفیروزه کوه رسید سید کمال الدین والی ساري

پسرِ خود سید غیاث الدین را با لشکر بدرگاه عالم پناه فرستاد تا در سلک دیگر ملازمان موکب همایون منخرط باشد و چون رای مشکل کشاي آنحضرت که جام جهان نماي دولت بود از احوال و اوضاعِ وُلات و حکامِ اطراف استفسار و استکشاف مي فرمود و حکایت ملک عزالدین که حاکم لُرکوچک بود و بدکرداري و راه زنی که آن طایفه بی باک مي کردند بمسامع علیه رسانیدند و پیشتر ازین کاروانی را که متوجه حجاز بود و بولایت ایشان رسیده زده بودند و غارتیده و خبرِ آن حرکت نا پسندیده بحضرت صاحب قران رسیده و در خاطرِ خطیرخطور یافته که هنگامِ مجال انتقامِ حجاج که یاتین من کل فج عمیق ازان قاطعان طریق بکشد درین ولا که بتجدید صورت افعال قبیحه ایشان عرضه داشتند همت عالي نهمت اقتضاء آن کرد که بصاعقهٔ سیاست خرمنِ مکنت و اقتدارِ آن اشرار سوخته خارِ فساد و بیداد ایشان از راه مسلمانان برخیزد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت و تواجیان از هرده نفر لشکری دو مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند صاحب قران کامکار اغرق گذاشته بسعادت سوار شد و با آن سپاه مرتب مکمل متوجه صوب لُرستان گشته بتعجیل هرچه تمام تر براند و بعد از وصول بفرمود تا وروجرد و حوالي آنرا غارت کردند و خرم آباد را که حصنی حصین و پناه گاه متمردان و قطاع الطریق

آن سرزمین بود مسخر کرده بکلي ویران ساختند و اکثر آن دزدان را بدست آورده از سرِ کوهها فرو انداختند و دران ایام آقتمور بهادر و عمر عباس و محمد پسر سلطان شاه بواسطه عفونت هوا بلکه بحکم سابقهٔ قضا بیمار شدند و از دارِ غرور بسرای سرور رحلت نمودند و خواجه علي موید سربدال را در بعضی ازین معرکها زخمي رسید و بعد از مدتی بآن زخم سپری شد *

* بیت *

چنین است آیین گردنده دهر * نه لطفش بود پایدار و نه قهر
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مهر نرم است و در کین درشت

حضرت صاحب قران بعد از تسخیر ولایت لُرکوچک و قطع شر و فساد قطاع الطریق ازانجا نهضت فرمود و در جلگه نهاوند با غرق همایون که ازعقب مي آمد ملحق شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آذربایجان

دران اثنا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد جلایر لشکری جمع کرده از بغداد به تبریز آمده حضرت صاحب قران اغرق را با بعضی سپاه بشیخ علي بهادر گذاشته درهمان روز بسعادت سوار شد و با لشکری جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشت و چون سلطان احمد از توجه آن حضرت واقف شد مجال توقف نیافت و چون پشهٔ ضعیف نهاد که پیش ازوصول تند باد گریزد از تبریز

گریخته بجانب بغداد شتافت * * نظم *

بهر جا که صاحب قران رو نهاد * مثل زد خرد پشه و تند باد
که پیش از وصولِ شهِ کامیاب * گریزان شدی دشمن از اضطراب

حضرت صاحب قران امیر حاجي سیف الدین را با دیگر امراء ولشکریان بتکامشي در پی او بفرستاد و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند از غایتِ دهشت واضطرارِ تمام کوتل و بار و بنه گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون از ضبط مجموع اسباب وارختهٔ او بپرداختند بتعجیل هرچه تمام تر از عقبِ او روانه شده سورن انداختند و الیاس خواجه پسر شیخ علي بهادر با اندک نفری از سپاه از نخجوان گذشته در موضع نملك زار بسلطان احمد رسید و با او غلبهٔ بسیار بود جنگی عظیم واقع شد و از طرفین جماعتی مجروح شدند و از انجمله الیاس خواجه را زخمي رسید که از کوشش باز ماند و بدان سبب سلطان احمد خلاص یافته جان ازان ورطه بیرون برد و جراحت الیاس خواجه که از امراض تفرق اتصال است بسوء المزاج اصل بدن مفضي شد و بیماري صعب بر مزاج او استیلاء یافت اما از میامن دولت ابد پیوند بصحت مبدل گشت *

* نظم *

* مرض قوي و خطرناک بود لیکن یافت *
* بیمن دولتِ صاحب قران ز نو جاني *

* چو رَست از همه دردی بماند در پایش *
* بدفع آفتِ عیــن الکمــال نقصـانی *

ودران واقعه درنخجوان قتل و کوشش بسیار واقع شد ازجمله شعله آتش انتقام قماري ایناق درگنبد ضیاء الملک قریب پانصد کس بکاه دود عرضه تلف گشتند حضرت صاحب قران ممالک آذربایجــان را بتحتِ تسخیــر و تصرف درآورد وبحوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف آنجا مثل سید رضي و خواجه حاجي محمد بند گیرخطاط و قاضي غیاث الدین و قاضي عبد اللطیف وغیرهم کمربندگي بسته مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و برحسبِ فرمان مالِ امان براهالي تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن قیام نموده بتمام وکمال مستخلص گردانیدند و رایت نصرت شعار آن تابستان درتبریز و نواحي آن توقف نمود وفرمان لازم الاتباع بقتل سارق عادل نفاذ یافت واو را در زیر دیواري کرده بنه و ارخته اش را غارت کردند و از اصناف هنرمندان و پیشه کاران هرکه در قسمی از اقسام مشهور و معروف بود همه را خانه کوچ بسمرقند فرستادند ودران اثنا امیرولي راکه ازبیم جان گریخته سراسیمه مي گردید در ولایت خلخال محمود خلخالي او را گرفته بقماري ایناق سپرد و قماري ایناق او را بیاساق رسانیده سرش را بدرگاه عالم پناه آوردند

و چون فصل خریف در آمد ضبط تبریز بمحمد سلطان شاه مفوض
گشت و رایت نصرت نشان بصوب نخجوان روان شد و از مرند
و دره دز عبور نمود و از آب ارس بپول ضیاء الملک گذشته
فرود آمد و آن قنطره ایست درزیر طاق ابکون گردون طاق
افتاده وکس نظیر آن در جهان نشان نداده چه در ولایت
نخجوان بقرب قریه جولاهه که درانجا آب ارس از دامن کوهی
می گذرد پلی از سنگ تراشیده در غایت استواري و استحکام
و نهایت همواري و حسن نظام بنوعی ساخته و پرداخته اند که
مهندس عقل دراک از مشاهدهٔ آن حیران می ماند و از جمله
طاقهای آن دو طاق چنان عالي و وسیع افتاده که عرض یکی
بتخمین شصت گز باشد و زیاده وازان یکی که پاره تنگ تراست
دروقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته پنجاه و پنج گز شرعی
است چه در غیر زمان طغیان سیل تمام ارس از طاق بزرگتر
می گذرد که متصل است بکوه و فراز آنرا چنان بکوه پیوسته اند که
زیرآن خالي مانده وآن را کاروان سرای ساخته اند و از هرطرف
پل دروازه از سنگ بر آورده اند و بغایت خوبي برافراخته
و چون رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بحصار کرنی
رسید عساکر گردون مآثر جنگ درانداخته آن حصاررا بکشودند
و شیخ حسن راکه پیشوای ایشان بود گردن بسته بحضرت آوردند
و ازانجا نهضت نموده بحصار سرمالو که بکنار آب ارس واقع

است رسیدند و اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در
انداختند و به نیروی دولت قاهره حصار را بغلبه و قهر مسخر
کرده خراب و ویران ساختند تومان ترکمان را که بزرگ آن
قوم بود گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آوردند و ازانجا کوچ کرده
بقارص رسیدند و آن حصاری بغایت محکم و استوار بود تمام از
سنگ و شخصی پیروز بخت نام که حکومت آنجا تعلق باو داشت
بحصانتِ حصن و محکمی جای مغرور گشته قلعه را مستحکم
گردانیده بود و مدافعه و مقابله را آماده شده حضرت
صاحب قران فرمان داد تا لشکرِ فتح قرین اسباب و آلاتِ حرب
مهیا داشته برتمام حصار محیط گشتند و از همه جانبی کورگه
زده سورن انداختند از ان طرف نیز دستِ جلادت بر آورده
وپای مقاومت فشرده در دفع و منع ایشان هر بازیها نمودند
و جنگی در پیوست که تا بهرام خون آشام بکوتوالی قلعهٔ زبرجد
فام حصار فلك موسوم است واقعه بدان هولناکي کسی یاد
نداشت آخرالامر نسیم فیروزی از مهب دولت غراء وزیدن
گرفت ووالي آنجا ازنهیبِ صولت بهادران گردون سطوت
مضطرب و مضطر گشته از درِ عجز و مسکنت درآمد و باقدام
عبودیت وبندگي طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت
صدمهٔ قهر عساکرِ منصور آن حصار را غارتیده با زمین هموار
کردند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بغزو گرجستان

خطاب مستطاب ملك ذو الجلال با افضل و اکمل اهل فضل و کمال صلی الله علیه و علی آله خیر آل حیث قال جل جلاله عز من قایل یا ایها النبي حرض المومنين علی القتال دلیلي است قاطع بر فضیلت محاربه و مقاتله با اعداء دین و فرقه ضلال ونص و فضل الله المجاهدين باموالهم و انفسهم برهاني ساطع بر مزیت جهاد و علو رتبت غازیانِ مجاهد بنفس و مال لاجرم حضرت صاحب قران را از بدوِ حال باز پیوسته قصد و نیت ضمیر منیر غزا بود و درین ولا آن نیت از قوت بفعل آورده روی همت عالي نهمت بصوب تفلیس آورد و از قلعهٔ قارص نهضت فرموده ببالای موضع آق بغرا بر آمد در موسمي که غلبهٔ سرما بغایت رسیده بود و شدتِ برودتِ هوا بنهایت انجامیده *

* نظم *

* چرخ پوشیده رخِ خویش بسنجاب سحاب *
* درپسِ پرده شده مهرِ جهانتاب مقیـم *
* اثر آتـشِ سوزنده چنـان شد باطل *
* کاندرو گشت عیان معجزهٔ ابراهیم *
* گربرافشانده شدي سوی هوا باده و آب *

* آمدی باز یکی لعل و یکی دُرِّ یتیم *

پیوسته ابر از هوا چون دستِ کریمان سیم می پاشید و کوه از آسیب سرما چون دلِ مخالفانِ بی دین از بیم می لرزید در چنان حال موکبِ همایون از راه کیتو بشهر تفلیس رسید گرجیان کافرکیش باستواری حصار خویش مغرور گشته قلعه را استحکام تمام داده بودند و جنگ را اماده شده حضرت صاحب قران اشارت بشارت قرین قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم بسمع جان و آذان اذعان شنیده بایقاد نیران محاربه و مقاتله فرمان داد اُمراء کامگار و بهادران نامدار برحسب فرموده اسبابِ جنگ حصار مرتب داشته میمنه و میسره و قلب و جناح برآراستند و برحصار محیط گشته بغلغله تکبیر و تهلیل کوس شریعت محمدی علیه الصلوة والسلام فرو کوفتند و از اطراف و جوانب توارها و چپرها پیش برده جنگ دراند اختند * * نظم *

خسروِ دین پرور صاحب قران * چون بغزا بست کمر در میان
دست زد و تیغ ظفر بر کشید * غلغلِ تکبیر بگردون رسید

دلاورانِ لشکرِ اسلام به نیت صادق و سعی تمام کوششهای مردانه نمودند و بتاییدِ نصرت و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مومنین آن حصار بکشودند و بموجب امر اقتلوهم حیث ثقفتموهم آن کفار خاکسار را بزخمِ تیغ آبدار

آتش بار مآویهم جهنم و بیس القرار فرستادند و والي ایشان ملك بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند فرمان واجب الاتباع برطبق فشدوا الوثاق صادر شد که او را بند کرده نگاه دارند * * بیت *

چون علمِ کفر نگون سار شد * سرورِ کفار گرفتار شد
رایتِ اسلام شد افراخته * شرک ز بنیاد بر انداخته

صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار ازانجا روان شد و چون از تفلیس بگذشت خاطر مبارکش نشاط شکار فرموده برحسب اشارت علیه امراء رفیع مقدار و عساکرِ نصرت شعار از برنغار و جرنغار جرگه انداخته تمام دشت و کوه آن صحاري و نواحي فرو گرفتند و بعد از چند روز که جرگه بهم رسید چندان حیوان از گوزن و آهو و دیگر انواع بهایم و سباغ دران جرگه جمع آمده بود که صورت و اذا الوحوش حشرت قبل از وقوعِ اذا الشمس کورت برای العین مشاهده افتاد و بعد ازانکه حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نویینان به ترتیبي و اساسي که معهود است بمیان جرگه در آمده صیدي چند بیند اختند و از نشاطِ شکار بپرداختند سایر سپاه و لشکری بحلقة در آمدند و کس نماند از قوی و ضعیف توانا و ناتوان که تیر امیدش بصید مقصود نرسید و دست آرزوش بگردنِ مراد حلقه نشد و بسیارے ازان جمله بود که بی زحمت

و مشقت بدست مي گرفتند و آنچه فربه بود مي کشتند و آنچه لاغر بود رها مي کردند و از بس نخچیر که افگنده شد سپاه از حمل آن عاجز آمده بسیار ازان بگذاشتند چنانچه مدتی سباع و وحوش و طیور ازان محظوظ و بهره مند بودند *

* بیت *

مدتی وحش و طیر را پس ازان * فلک از کشته میزباني کرد

گفتار در مراجعتِ حضرت صاحب قران علی الاطلاق بطرف قراباغ از برای قشلاق

حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده در ضمان حفظ ذوالجلال روان شد و عساکرِ نصرت شعار حصن و قلعهٔ بسیار که دران گذار و حوالی آن دیار در تصرفِ کفار فجار بود بقوت بازوی کامکار و زخمِ تیغ آبدار آتش بار مسخر گردانیده آن مواضع را از خبثِ وجوه آن ملاعین بدکردار پاک گردانیدند و دستِ تسلط و اقتدار بنهب و غارت برآورده غنایم بی حد و شمار فتوح روزگار آن سپاه فرخنده آثار گشت و چون ولایت شکي مضرب خیام موکب همایون شد حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع کفار لشکرِ نصرت شعار را فوج فوج بهرجانبي روان فرمود امیر جهان شاه با بعضی امراء برحسب فرمان تمام لگزیان را

تاخت کرده بغارتیدند و بسیاری ازیشانرا بتیغ جهاد بگذرانیدند * * نظم *

بسی کافران را به تیغِ غزا * بکشت آن سپاهِ مظفر لوا
غنیمت نه چندانکه شاید شمرد * سپه با بسی برده زانجا ببرد

و امیر محمد درویش برلاس با گروهی انبوه از سپاه گردون شکوه بکوهستان شکي درآمدند و جماعتی را که قدم بجادهٔ مطاوعت ننهاده بودند دران کوهها بدست آورده اسیر و منقاد ساختند و هرچه داشتند ببادِ غارت و تاراج بردادند

* نظم *

سپاهِ مظفر دران کوهسار * برآورده ازجانِ دشمن دمار
بتاراج بردند بسیار چیز * هاولجه گرفته بسی برده نیز

و ارغون شاه اختاجي و رمضان خواجه با فوجی از لشکرِ ظفر قرین بولایت تنکغوت شتافته آثار کمال غلبه و استیلاء از قتل و اسر و غارت بظهور رسانیدند * * بیت *

کجا بود کان لشکرِ نامدار * بشد غالب ازعونِ پروردگار

و امیر محمد بیگ و امیر موسی با غلبه سوار همه شیرانِ بیشهٔ پیکار بولایت آق جب رفتند و آن مواضع را بحوزهٔ تسخیر و ضبط درآوردند * * بیت *

بهرجاکه رفتند ازان سرزمین * مظفر شدند آن سپاهِ گزین

و حضرت صاحب قران بنفسِ مبارک با سایر لشکر فیروزی

اندر دامنِ البرز کوه روان شد و فوج عنایت ربانی همعنان دولت روز افزون و جنود تاییدات آسمانی ملازمِ رکاب همایون عساکر منصور رایتِ غزو و جهاد به نیروی بازوی صدق نیت و حسن اعتقاد برافراخته و نصرت دین مبین و کوری کفرهٔ لعین را غلغلهٔ تکبیر و تهلیل در جهان انداخته *

* نظم *

* چون کوکبهٔ شاه جهانگیر در آمد *
* از هر طرفی غلغلِ تکبیر بر آمد *
* هرجا که سپاهش بسعادت گذر آورد *
* در روضهٔ دین شاخِ کرامت به بر آمد *
* روشن شد از انوارِ هدایت افقِ دین *
* تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد *

و امراء نامدار و بهادرانِ پیل افگن شیرشکار که جهت تسخیر ولایت کفار و دفع فساد و شرِّ اشرار باطراف و جوانب رفته بودند بسیاری از بی‌دینان را بتیغ بگذرانیدند و قلاع و حصونِ ایشان مسخر کرده و ویران گردانیده و غنیمت فراوان در تحت ضبط و تصرف در آورده در موضع قبله باردوی اعلی پیوستند * * نظم *

* بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد *
* سپاه خسرو غازی زهر بلاد و دیار *

* گرفته قلعه و کنده حصار و کشته عدو *

* بدست کرده غنایم فزون زحد و شمار *

و قلعهٔ سرخ را نیز مسخر کرده و با زمین هموار ساخته بقراباغ سرخاب آمد و ازانجا کوچ کرده بکنار آب کر نزول فرمود و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست تا از نی و خاشاک نوالها پیچیده بر آبِ کر پل بستند و چون صاحب قران غازي با لشکرِ منصور از آب عبور نمود عنان عزیمت همایون بجانب بردع معطوف گشت و ایل آن ولایت مسخر و ایل شد * * نظم *

بهر جا که صاحب قران برگذشت * مسخر شد و هرکه بدّ ایل گشت

جهان آفرینش که پرورده بود * جهان بحر و برنامزده کرده بود

و در قراباغ بقراط تفلیسي را که پیش ازین بقید و حبس او حکم جهان مطاع صدور یافته بود احضار فرمود و بر وفق اشارت ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبانِ مبارک مقال که ترجمان ملهم دولت و اقبال بود بمواعظِ حکمت امیز بر کشود و او را بدینِ قویم محمدي و طریق مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دعوت فرمود و ازمیامنِ انوار نصیحت و ارشادِ آن حضرت نور هدایت از روزن توفیق در درون تاریک آن گمراه تافت و از برکتِ شربت انفاس عیسوي خاصیتش بقراط که در سرسام ضلالت مشرف هلاکتِ شقاوت ابدي بود بصحت

عقیدۀ صافي فایز گشته حیات سعادت سرمدي یافت و زباني که مدة العمر از معلم فابواه یهودانه و ینصرانه تلقین ان الله ثالث ثلثة آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا شد و مضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین را تصدیق نموده باداء کلمه طیبه توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعادت مند ان کنتم خیر امة اخرجت للناس انتظام پذیرفت * * بیت *

دل از نور توفیق بینا شده * زبانش بتوحید گویا شده

بقراط زرهي که حضرت داوُد پیغامبر علي نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در زرّاد خانه و علمناه صنعة لبوس بسر انگشت و النا له الحدید پرداخته بود و باتفاق(۱) ان اعمل سابغات و قدر فی السرد مکمل و مستحکم ساخته داشت آنرا با دیگر تحف و تبرکات بحضرت صاحب قران آورده پیش کش کرد همت پادشاهانه بحکم و المولفة قلوبهم افاضت فیض عواطف و مکرمت بی دریغ درباره او واجب شناخت حکومت مملکتی که باو تعلق داشت با دیگر ضمایم و مضافات باو ارزاني فرمود و یرلیغ عالم مطاع کرامت نموده اجازت انصراف علاوه دیگرا لطاف و اعطاف ساخت و باصناف عطایا و مواهب بی پایان اختصاص بخشید چنانچه اکثر

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و دریک نسخه بجایش (بایقان) دیده شد *

اتباع واشیاع واهالي آن مملکت میل بملت حنفیه زهراء
کرده بسعادتِ اسلام استسعاد یافتند ودرین ولا والي
شروانات امیر شیخ ابراهیم که بفخامت قدر ونباهت ذکر
ومکارم اخلاق وقدمِ خاندان از ملوکِ زمان ممتاز بود
بارشاد عقل ودلالتِ دولت کمرِ عبودیت وخدمتگاري
برمیان اخلاص وهواداري بسته ازراهِ انقیاد ومتابعت
بدرگاه اسلام پناه شتافت وبمساعدتِ سعادت شرفِ بساط
بوس که مقصدِ اقصي سلاطین روزگار بود دریافته پیشکشهای
لایق وتقوزهای موافق بعزعرض رسانید واز جملهٔ لطایف
که ملهم دولتش تلقین نمود آن بود که درهنگام عرض تقوز که از
هرنوع نفایس وتبرکات نه نه مي کشید هشت مملوک زرخریده
بمحل عرض رسانید وخود درمیان ایشان استاده تقوز بنفسِ
خود تمام کرد صورتِ اخلاص اودرنظر حضرت صاحب قران
موقع قبول وارتضا یافت واورا بتربیت ونوازشِ خسروانه
سرافراز گردانیده تمام ممالك شروان باتوابع ولواحق باو
ارزاني داشت وبمیامنِ آن تربیت شروان شاه روزگار شد
وملوک کیلانات که باستظهار حصانت ومحکمی کوه وجنگل
وبسیاری آب ولای ازقرنهای بعید بازاطاعت پادشاهان
نمي کردند درین ولا نسبت با بندگانِ حضرت صاحب قران
ازدرِ متابعت واذعان درآمده پسروکسانِ خود را با تحف

و هدایا بپایه سریر اعلی فرستادند و اظهارِ مطاوعت و فرمان برداري كرده باج و خراج تقبل نمودند و درین اثنا شیخ علي بهادر كه بمحافظتِ اغرق همایون مامور بود با اغرق از راه اردبیل بقرا باغ رسید حضرت صاحب قران آن زمستان درانجا بسعادت و اقبال بلبِ آبِ ارس قشلاق فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران ببردع و رسیدنِ خبر حركت لشكرِ دشت

چون فصلِ شتا بآخر آمد و آوازهٔ هجوم لشكرِ ربیع در عالم افتاده سپاه سبزه و گیاه در حركت آمد دراوایل سنه (تسع و ثمانین و سبعمایة) موافق توشقان ایل رایت نصرت شعار صاحب قران كامگار بصوب بردع نهضت نمود و مقارن این حال آوازه در افتاد كه توقتمش خان اظهار عصیان كرده لشكری از راه دربند روان گردانیده است و صورت قضیه آن بود كه علي بیگ غونكغرات و اوروك تمور و آقبوغای بهرین كه از عظماء امراء الوس جوجي خان بمزید عقل و نیك اندیشي ممتاز بودند پیوسته توقتمش خان را بسخنان نصیحت امیز از رایهای فاسد باز داشته بطریق صواب راهنمائي میكردند و ازانجمله همواره او را بر مراعاتِ حقوق حضرت صاحب قران و سلوك جادهٔ ادب نسبت با بندگانِ آن حضرت تحریض مي نمودند كه خانرا پادشاهي الوس جوجي و جای پدران

از میامن دولت حضرت صاحب قران بقبضهٔ قدرت و اقتدار
درآمده و این بزرگي و سرافرازي که بر مزید باد مطلقا از
ممر تربیت و عنایت آن حضرت حاصل شده و انواع عواطف
و مراحم که در هر باب ارزاني داشته اند زیاده ازان است
که شرح توان داد و ظیفه آنست که این معاني را نصب العین
ضمیر گردانیده دایما بخدمات لایقه بآن حضرت تقرب نمائي
و از شرایط سپاس داري و حق گذاري هیچ دقیقه مهمل
نگذاري که هرآئینه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و بسطت
مملکت گردد و نیز بر اوضاع عالم اعتمادي چندان نیست اگر
العیاذ بالله روزي حریف دولت را پای بسنگ نامرادي
برآید بدست گیري عنایت آن حضرت پشت امید باز توان
داد و از پهلوی اقبالش جبر اختلال حال توان کرد و از
برکت اخلاص آن دولتخواهان رونق ملک و سلطنت توقتمش
خان روز بروز در ترقي بود تا اوروک تمور و آقبوغا درگذشتند
و جماعتي تلبه مغلوتیان که مخصوص توقتمش خان بودند
و قرانجي که پدر خود را کشته بود پیش او راهي تمام یافتند
و علي بیگ را با وجود تقرب مفسدان اختیاري نماند و از
شامت اغوا و افساد ایشان توقتمش خان از راه صواب بیفتاد
و پای از جادهٔ موافقت و مخالصت حضرت صاحب قران
بیرون نهاده سر بطغیان و عصیان برآورد و یاغي شد و لشکری

گران را تجهیز کرده بآذربیجان فرستاد و چون اخبار باز بمسامع علیه رسانیدند که فوجی از سپاه بیگانه را دران طرف آب گردیده اند حضرت صاحب قران شیخ علي بهادر و ایکوتمور وعثمان عباس و جمعی دیگر از امراء و لشکریان را فرمان داد که از آب کر گذشته کیفیت حال را تحقیق نمایند و فرمود که چون مارا با توقتمش خان عهد و پیمان درمیان است اگر آن گروه که دیده اند از لشکر او باشند در جنگ مبادرت منمایید و پیش دستي مکنید و چون ایشان بر حسب فرموده روان گشتند آن حضرت بتلقین ملهم دولت امیرزاده میرانشاه و امیرحاجي سیف الدین را با جماعتی امراء و لشکریان از عقب ایشان بفرستاد و چون امراء که پیش تر رفته بودند از آب کر گذشته بسپاه یاغي رسیدند و بیقین پیوست که لشکر توقتمش خان اند بنابر فرمان حضرت صاحب قران جلادت و تیز جنگي که شیمه و عادت ایشان بود بتقدیم نرسانیدند و جانب حزم فرو گذاشته حساب از جنگ برنداشتند و باز گشتند دشمنان آن معنی را حمل بر ضعف کرده چیره گشتند و روان برایشان تاخته تیرباران کردند و جنگ درانداختند ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

زهرسو چو تنگ اندر آمد سپاه * یکی ابر گفتي بر آمد سیاه

که باران او بود شمشیر و تیر * جهان شد بکردار دریای قیر

و چون امراء این جانب ازاول جنگ را در حساب نگرفته بودند جای توقف ایشان در وقت جنگ پیشه بود و آب و مجالِ کر وفر نداشتند و بدین سبب قریب چهل کس از یشان کشته شد و برخلاف معهود آن دلاوران را که سرآمده روزگار بودند چون زلف دلبران شکستی روی نمود اما بعینه چون شکست طرهٔ پرشکنج ماه رویان بود که در شکستگي سکه بردرست دل ربائي زند ودرعین پریشاني بذه جمیعت هوشمندان را بتاراج دهد و لهذا گفته اند * * بیت *

چون زلفِ بتان شکستگي عادت کن * تا صید کني هزار دل در نفسی

دران اثنا امیر زاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه ازآب کرگذشته دررسیدند بهادران نامدار ازیمین و یسار حمله آورده بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار از روزگار دشمنان برآوردند و چون مخالفان را پای قرار از جای رفته رو بفرار نهادند و لشکرِ منصور ایشان را تکامشي کرده تا آن سوی دربند یراندند و بسیاری ازیشانرا دستگیر کردند امیرزاده میرانشاه آن گرفتگان را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و شوریده برادرمبشر دران جنگ زخم دار شده بود و بعد ازانکه اورا باردوی اعلی آوردند بجوار رحمت حق پیوست و چون اسیرانِ سپاهِ مخالف را بپایه سریر

اعلی رسانیده بزانو درآوردند صاحب قران کامگار از کمال تمکین ووقار سایه التفات برجزای بدکرداري ایشان نینداخت وملحوظ نظرِ عفو واغماض گردانیده توقتمش خان را برقاعدهٔ پیشین پرسش فرمود وبزبانِ عاطفت ونصیحت راند که میان ما حق پدر فرزندیست جهت چه بود که بدین حرکت نامناسب اقدام نمود وبی موجبي لشکر باین جانب فرستاد وچندین هزار مسلمانِ بی گناه عرضه تلف گشتند مي باید که بعد ازین از امثال این کردارنا پسندیده محترز باشد وبعهد وپیمان وفا نموده فتنه که درخواب رفته بیدار نسازد واین نصیحت که بر زبان مبارک آن مؤید کامگار گذشته موافق حدیث نبویست حیث قال صلی الله علیه وسلم الفتنة نايمة لعن الله من ایقظها وبعد از گزارشِ این کلام لطایف نظام مرحمت پادشاهانه فرمان فرمود که آن اسیران را خلاص گردانیده زر وجامه بدهند وبدرقه همراه کرده از عساکرِ منصور بگذرانند وبطرف دشت قبچاق که جای ایشانست روانه سازند *

* بیت *

دوستان را کجا کني محروم * توکه بادشمنان نظرداري

وامیرزاده میرانشاه از آب کرعبور نموده درکنار آب باردوی اعلی معاودت نموده واردو ازانجا کوچ کرده رایت نصرت شعار درضمان حفظ وتایید پروردگار متوجه کوکجه تنکیز شد * بیت *

* در ضمانِ حفظ یزدان در پناهِ عدل خویش *
* لطف و قهرش گاه و بیگه نیک و بد را نوش و نیش *

ذکر قدوم اعلی سرایملک خانم از طرف سمرقند با شاهزادگان ارجمند

چون موکبِ همایون مقارنِ فتح و ظفر بکوکچه تنکیز رسید مبشر اقبال مژده رسانید که مهد اعلی سرایملک خانم با امیر زاده شاه رخ و امیرزاده خلیل از سمرقند احرامِ حرم امن و امان و قبلهٔ ملوک و سلاطینِ عهد و آوان یعنی آستان خلافت آشیان حضرت صاحب قران بسته میرسند آنحضرت را از وصولِ این بشارت ریاضِ بهجت و شادمانی نضارتی تازه پذیرفت و در حدیقهٔ آمال و امانی غنچه مسرت و شگوفه کامرانی بشگفت داعیهٔ دیدنِ فرزندان بحکم اذا دنت المنازل زاد شوقي چنان برخاطرِ مبارك مستولي شد که اغرق را در کوکچه تنکیز گذاشته برسم استقبال پای توجه در رکاب استعجال در آورده بی توقف روانه گشته در موضع مرند شمامهٔ عرار و رند وصال مشام آمال را معطر ساخت و در انجا اتفاق ملاقات افتاده دیدهٔ امید از مشاهدهٔ جمالِ مقصود منور گشت رسمِ نثار اقامت کرده چندان زر و جواهر برافشاندند که دستِ ملازمان سعادت مند از جمع آن بستوه آمد و پیشکشهای ارجمند کشیده آن مایه از اسباب و تجملات بمحل

عرض رسید که دیدهٔ سپهر از نظارهٔ آن خیره گشت صاحب قران
کامگار از انجا سوار شده بسعادت و اقبال باز گشت و بجانب قلعهٔ
النجق که گماشتگان سلطان احمد محافظ آن بودند توجه نمودند
و بعد از وصول چون سه روز بگذشت یرلیغ همایون بنفاذ پیوست
تا امراء و لشکریان د رشب بکوه برآمدند و دیگر روز جنگ در
انداخته فصیل زیرین را بغلبه و قهر بگرفتند و خراب گردانیدند
و ایشان از بیم جان گریخته ببالای قلعه برآمدند و اهل قلعه که
ازبی آبي وقلتِ حیا یا غي گري بحد گرفته انقیاد نمي کردند
ازبی آبي و تشنگـــي بجان رسیـــده د رصددِ هلاک بودند
بضرورت از درِ عجز و بیچارگي درآمدند و سوگندها خورده
عهد کردند که فرود آیند و قلعه سپارند لشکرِ منصور دست از
جنگ باز داشته ازکوه فرود آمدند و پیش از بیرون آمدنِ
مخالفان ابري پدید شد و یکشبانه روز باران عظیم بارید
و مجموع ابگیرها وحوضهای ایشان پرآب شد وچون ازان آب
انتعاش یافتند عهد شکسته بقولِ خود وفا ننمودند حضرت صاحب
قران محمد میرکه پسر شیربهرام و اوج قرا بهادر را تعیین فرمود
که قلعـــه را حصارد هند و بسعادت مراجعت نموده باغرق
همایون پیوست و پیش ازین شیخ علي بهادر را بمحاصرهٔ قلعه
با یزید فرستاده بود بعد ازان امیرحاجي سیف الدین و امیر
ایکو تمور را با لشکري بمددِ ایشان فرستاد و باتفاق قلعه را

درمیان گرفته نقب زدند و آب آنرا دزدیده از اطراف
و جوانب جنگ درانداختند و باندك زمانی مسخر ساخته
خراب وویران گردانیدند و حاکم قلعه را بسته بحضرت آوردند *

* بیت *

لشکرِ صاحب قرانِ کامگار * شاه کیوان رفعتِ چرخ اقتدار
بردرِ آن قلعهٔ گردون شکوه * چون برآشفتند وقتِ کارزار
قلعه بگشادند وویران ساختند * خصم را بستند و آوردند خوار

گفتار در توجه رایت نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد ترکمان

درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که ترکمانان دست
تعدي و طغیان بایذای مسلمانان دراز کرده قافلهٔ حجاز
و دیگر کاروانیان را متعرض مي شوند و هیچ کس بامن و سلامت
ازان راهها گذر نمي تواند کرد حضرت صاحب قران بقصد دفع
فساد آن بدکرد اران ازجلکهٔ نخجوان نهضت فرموده متوجه
ایشان شد و فرمان همایون صادر گشت که محمد میرکه که
بمحاصره النجق مامور بود بموکب گیتي ستان ملحق شود
و در راه فرمان داد که اغرق بآله طاق (۱) رفته درانجا
توقف نمایند و بنفس مبارک با لشکرِ نصرت شعار ایلغار فرمود

(۱) دربعض نسخه بجایش (بآله باق) و دربعض کتاب (بآله تاق)
و دربعض (باکه تاق) مکتوب است *

و چون بحصار بایزید که آنرا قلعه آیدین نیز گویند رسید سپاه ظفرپناه انچه از الوس آیدین دران نواحي مانده بود غارت کردند و چون ازانجا گذشته بقلعه اونیك رسیدند که مصر پسر قرا محمد آنجا بود تمام ایل وحشم ترکمان که دران حوالي ونواحي درکوه ودشت بودند بغارتیدند و چون ازانجا عبور نموده بارزروم رسیدند قلعه آنرا درهمان روز مسخر کرده کنار آب چپا چور مخیم نزول همایون گشت وایلچي بجانب آرزنجان فرستاده طهرتن را که والي آنجا بود بایلي وانقیاد دعوت فرمود چون فرستاده بارزنجان رسید طهرتن مقدم اورا به تعظیم و ترحیب تلقي نموده انچه ازلوازم ادب وجانب داري تواند بود بتقدیم رسانیده از در مطاوعت و فرمان برداري درآمده خراج قبول کرد وایلچي را بانواع رعایت و خدمت خشنود ساخته بازگردانید وحضرت صاحب قران سه فوج از لشکر ظفرقرین را گزین کرده فرمان داد که بطلب قرا محمد پدر قرا یوسف ترکمان روان شوند برحسب فرموده امیرزاده میرانشاه با گروهی از سپاه ظفرپناه *

* نظم *

* همه چو گوهر شمشیر غرق در آهن *

* دلیر و صفدر و رزم آزمای قلب شکن *

* همه به تندي چرخ و نهیب رستاخیز *

* بگاه کینه جهان سوزتر ز آتش تیز *

متوجه شده بایل وحشم آن مفسدان متمرد درآمدند و تمام اموال و چهارپایان از اسپ و شتر و گوسفند و غیرآن غارت کرده بسیارے اززنان و دختران ایشان را اولجه گرفتند و مظفر و منصور باز گشته بموکب همایون پیوستند و محمد میرکه با گروهی دیگر ازمردان کار و دلاوران تیغ گذار هم بدان مهم روان گشت و بحسب اتفاق ممر ایشان برکوهستان واقع شد و بدرهای تنگ درآمدند و دشمنان واقف شده سرِ راه بگرفتند وبعد ازجنگ وکوششِ فراوان به نیروی دولت حضرت صاحب قران ازان مضیق خلاص یافته باردوی اعلی مراجعت نمودند و شیخ علي پسر ارغوی برلاس و اقبال شاه برغوجي و تیلك(۱) قوچین * * بیت *

دلیرانِ گُرد افگنِ شیرگیر * خروشنده با جوشن و تیغ و تیر

و فوجی دیگر را از سپاه سرکرده روی جلادت بجست وجوی قرا محمد نهادند و درکوهی عظیم محکم وجای سخت باو رسیدند وبمحاربه وقتال اشتغال نموده کوششهای مردانه کردند و جنگ بسیار واقع شد ولالا خواجه دران رزم بقتل آمد و چون خصم بآن کوه عظیم برآمده بود وازجنگ فایده متصور نه امراء با سپاه بمعسکر ظفر پناه آمدند صاحب قران

(۱) در بعض نسخه بجایش (بیلک قوجني) دیده شد ٭

کامگار دیگر بار جهانشاه بهادر را با لشکری جرار بایلغار فرستاد و او با ایلِ ایشان رسیده دستِ استیلاء بغارت و تاراج برآورده مال بسیار و مراکب و اسلحه بی شمار فتوح روزگارِ لشکر نصرت شعار گشته مظفر و کامگار باردوي اعلی ملحق شدند * نظم *

* زبس غارت و الجه وچار پای *
* دران دشت شد برسپه تنگ جای *
* ز بسیارے برده و خواسته *
* سراسر شد آن لشکر آراسته *

و شاه ملک پسرغیاث الدین برلاس بی اشارت وفرمان حضرت صاحب قران بطرفی رفته بود او را دربیابانی کشته افتاده یافتند و آن حضرت ازانجا متوجه صحرای موش گشت و ایل والوس آن نواحي را غارت کرده بشهراخلاط رسید و تمامت اهالي آن ولایت را مطیع و منقاد گردانیده درحیز ضبط آورد و چون ازانجا روان شده بشهر عادل جوزرسید والي آنجا از درِ اطاعت وفرمان برداري درآمـــده باقامتِ مراسم استقبال استعجال نموده بسعادتِ بساط بوس مستسعد گشت و نثارهای فراخورکرد و پیشکشهای لایق کشید وبمساعدتِ دولت خود را درزمره بندگان درگاه منخرط گردانید و عاطفت پادشاهانه اورا بمزید تربیت و نوازش اختصاص بخشید

وولایت والوس اورا باوارزاني داشت وازانجا نهضت فرموده ازکنارکول با تمامي لشکر ازبند ماهي گذشته در آله طاق درمرغزار باقا[1] سرای با غرق همایون پیوست *

گفتار درتوجه حضرت صاحب قران بصوب وان ووسطان

رایت ظفرپیکر ازانجا متوجه وان ووسطان شد وملك عزالدین شیرا[2] زصدمهٔ لشکرقیامت نهیب بقلعه وان درآمد وآن حصاریست بغایت محکم واستواربرسرکوهی بلند واقع شد ویک طرفش بآب دارد * * نظم *

* زموج دریا سنگ بناش چون مینا *
* زتف مهرگل بارهاش چون مرجان *
* هزار سال ز باران برو زیان نرسد *
* بجای قطره اگرباره از هوا سندان *
* ملوک رازرسیدن بآن گسسته امید *
* عقاب گاه عروجش فگنده بال توان *

عساکرِمنصورروی جلادت بتسخیرآن نهاده قلعه راازجانب خشکی درمیان گرفتند وبه ترتیب اسبابِ محاصره وجنگ حصار مشغول شدند ملک عزالدین بعد ازدوروز به تعلیم

---

(۱) دریک نسخه بجای باقا (ایاق) است (۲) دردوکتاب بجای شیرو (شیرازي) است *

دولت از حصار فرود آمد و بسعادتِ بساط بوس سرافراز گشت اهل قلعه ازغایتِ غوایت و نهایتِ شقاوت طریق عصیان پیش گرفته یاغي شدند و راه حصار را استوار کرده مدافعه و مقابله را آماده گشتند * * نظم *

بوسواس شیطان و جهل و غرور * ز راهِ سعـــادت فتادند دور
کســـی را که شد تیره روزِ بهي * باد بار خود کوشد ازابلهی
شتـــابد بپای شقـــاوت روان * بسوی هلاکِ تن و فوتِ جان

سپاه مظفرلوا برحسب یرلیغ قضا مضا عراده و منجنیق ساخته وافراخته جنگ دراند اختند * * نظم *

زبس شبِ شپِ تیر و جرِّ کمان * زمین گشت لرزان تو ازآسمان
ز پرواز پیکان هوا تیره گشت * همي آفتاب اندران خیره گشت

وبه نیروی دولت قاهرهٔ حضرت صاحب قران آن حصار نامدار که شُنقار اقتدار هیچ کامگار بهیچ روزگار در هوای تسخیر آن پرواز نجسته بود بمدت بیست روز بغلبه و قهر مسخر گردانیدند وبسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند وبسی رادست و گردن بسته ازبالای کوه درانداختند وجهان راازخبثِ وجود آن بدکرداران فساد پیشه بپرداختند *

* نظم *

ز گردان جهان را به پرداختند * بسی را زکوه اندرانداختند
شد ایمن ز شر و فساد آن دیار * بیمنِ جهاندار چرخ اقتدار

ودرین اثنا ایلچي طهرتن ازارزنجان رسیده تحف و هدایای بسیار ازنقود واجناس وپیشکشهای لایق ازاسپانِ نامدار واستران راهوار بعزعرض رسانیدند مضمون رسالت اظهار بندگي وخدمتگاري ورسوخِ قدم درمقام هواداري واطاعت گذاري * * نظم *

که صاحب قران راکمین بنده ام * بخدمت کمر بسته تا زنده ام
نیاید ز من جز پرستندگي * کنم بندگانِ ورا بندگي

حضرت صاحب قران اورا نوازش پادشاهانه فرموده یرلیغ عالم مطاع ارزاني داشت که ایالت آن ولایت برقرار باو مفوض باشد ایلچیان اورا با منشورِ حکومت و خلعتِ خاص بازگردانید * * نظم *

هرکه درآمد زدرِ طاعتش * یافته شایستگي تاج و گاه
وانکه کشیدازخطِ فرمانش سر * شد چو قلم سرزده و روسیاه

وفرمان عالي بصدور پیوست که قلعهٔ وان را خراب سازند وآن قلعه ازبناهای شداد عاد است که برقلهٔ کوهی رفیع منیع به گچ و سنگ برآورده هروصله سنگ ازان بمثابه کوهی واستحکامش بمرتبه که یادگار اند خودي که ازامراء تومان بود با غلبهٔ لشکریان متصدي تخریب آن شده هرچند سعي نمود یك سنگ ازان کنده نشد * * نظم *

سپهرش بدوران نسازد خراب * وگر کوه بارد بروسالها

نوگوئي كزاقبال صاحبقران * اساسش فگند اوستادِ قضا حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت معــاودت نموده بمباركي و طالع سعد بسلماس رسيد و ملك عزالدين را بعنايت خسروانه سرافراز گردانيده ولايت كرد ستان را باو مسلم(۱) داشت وازانجا قرين عون و تاييد الٰهي بى توقف روان شد و درين اثنا حاكم ارمي تيزك بسعادتِ بساط بوس رسيد و درمقام انقياد و فرمان برداري مراسم بندگي وخدمتگاري بتقديم رسانيد عاطفت سلطان گيتي ستان كشوربخش ولايت ارمي را باو ارزاني داشت وكنيزكي صاحب جمال باو بخشيد *

* نظم *

* كافتــاب ازشــرمِ اورخ زرد بود *

* صبــح راازشوق اودم ســرد بود *

* زيــر زلفــش آفتــابِ روى او *

* كرده روشن چين يك يك موى او *

* چون گشادي درج لعل ازخنده باز *

* مردهٔ صد ساله كردي زنده باز *

وچون صاحب قران كامگار ازمراغه عبور كرده بگيلان نزول فرمود چند روزدرانجا توقف نمود وپيش ازين مراحم خسروانه كس فرستاده بود ووالي شيراز زين العابدين پسر

(۱) دربعض نسخه بجاى مسلم (ارزاني) مكتوب است *

شاه شجاع را طلب داشته که چون پدرِ مرحوم تو با ما دم از
هواداري و یك جهتي میزد و در هنگام وفات عرضه داشتي
مشتمل بر سفارش تو نوشته وجهه همت آنست که اثر آن
بنوعي ظهور یابد که عالمیان از نزدیك و دور مشاهده نمایند
مي باید که درین ولا که موکبِ ما باینجا رسیده و مسافت
نزدیك است بی توقف بیاید تا بعنایت و عاطفت مخصوص
گشته چنان بازگردد که دوستانش بلند پایه و سرافراز گردند
و دشمنانش از حسد درسوز وگداز افتند و چون سیاق سخن
بذکر مکتوب شاه شجاع منجرشد صورت آن بر سبیل استطراد
ثبت افتاد *

ذکر مکتوبی که جلال الدین شاه شجاع در حالِ وفات بحضرت صاحب قران نوشته بود

هو الحی لااله الا هوله الحکم والیه ترجعون

عالي حضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار
مکرمت آثار نوییں بزرگ کامگار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار
شهسوار مضمار عدل واحسان اعدلِ اکاسرهٔ زمین و زمان
المنظور بانظار عنایة الملک الدیان قطب الحق و
الدنیا و الدین امیر تیمور کورگان خلدالله ملکه و سلطانه
ملاذ قیاصره گیتي دار و ملجاء جبابره چرخ اقتدار باد و در تعظیم
اوامر آسماني و تحري مراضي سبحاني موفق و موید و حق

جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصدِ دینی و دنیوی باعلی مدارجِ مرادات و اقصی مراتبِ مرامات رساناد (بمنه القدیم وطوله العمیم) بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثنیه فایحه که وسیله مخلصان حقیقی باشد انها می گرداند که چون بر آرای ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان صوارف است و اصحاب عقول بزخارفِ مموّهِ آن التفات ننموده اند و نعیم باقی را برجهان فانی راجح داشته و بحقیقت دانسته که فنای هر موجودی از قبیل واجبات است و بقای هر مخلوقی از مقوله ممتنعات چند روزی که از بارگاه مهیمن بیچون عزشانه و عظم سلطانه منشور تعز من تشاء موقع بتوقیع تؤتی الملک من تشاء ارزانی داشته اَعِنّه اختیار فوجی از بندگانِ خدای تعالی بقبضه اقتدار این ضعیف نحیف دادند برحسبِ قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضاء احکام شرع مبین و اتباعِ اوامر سید المرسلین (صلوات الله و سلامه علیه الی یوم الدین) کوشیده و استقامتِ احوال رعایا و زیردستان را (خالصا لوجه الله تعالی) مطمح نظرِ همت خود ساخته بعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدور بوده معیشت با کافه خلایق بوجهی کرده شد که شمهٔ بسمع مبارك رسیده باشد و چون نسبت با جناب معدلت پناهی عهدِ مصادقت

وعقد مخالصت بروابطِ خلود منعقد شده بود فتوح روزگار دانسته در ابقاء آن راسخ دم ثابت قدم زیست و پیوسته مکنون خاطر و مکتوم ضمیر آن بوده که *   * بیت *

* بقیامت برم آن عهد که بستم با تو *

* تا دران روز نگوئي که وفای تو نبود *

و ازان حضرت علی التعاقب والتوالي زلال الطاف و سلسال اعطاف چنانچه عالمیان را مشکور و مستحسن باشد مترشح بوده و این معنی موجب مباهات مي دانست درین وقت که ازبارگاه کبریا نسیم دعوت و الله یدعوا الی دار السلام بمشام جان رسید و متقاضي ولن تجد لسنة الله تحویلا حلقه طلب بر درِ دل زد که *   * بیت *

* عرش است نشیمن تو شرمت ناید *

* کآئي و مقیم خطهٔ خاک شوي *

و بحمد الله تعالی هیچ نگراني و حسرت در دل نمانده است و با وجود انواع زلت وتقصیر و اصناف آثام و اجرام که لازمه وجود انسان است هر آز و آرزو که در مخیله تصور بشري مرتسم تواند بود از موايد احسان حضرت واهب منان که فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعین درین پنجاه و سه سال که اتفاق نزول این منزل خاک افتاده در کنار مراد نهادند *   * شعر *

* متی زدت تقصیرا یزدني تفضلا *
* کاني بالتقصیر استوجب الفضلا *

باقوافل رجای عفوِ عمیم و رواحل امل رحمت و نعیم کریم رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته نفس مطمینه را ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در داد * بیت *

* بدین مژده گر جان فشانم رواست *
* که این مژده آسایشِ جانِ ماست *

بابضاعت تحفه کلمه طیبه توحید که درسرا چه دنیا بدان زیست انقالِ احمال آمال ازدوش نهاده روی تضرع بحضرت آورد * * مصرع *

* کز دوست یک اشارت و زما بسر دویدن *

رجاء واثق و امل صادق که هرچه از حضرت مفیض الخیرات روی نماید اگرچه عین زحمت دانیم محض رحمت باشد *

* بیت *

* زهي سلام تو آسایشِ سکینۀ روح *
* زهي کلام تو مفتاحِ گنجهای فتوح *

والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا بر بقای عمرو دولت و دوست کامي و بسطتِ جاه و مملکتِ آن حضرتِ سلیمان منقبت اسکندر مرتبت برکت باد و سایۀ

معدلتش برسر خلایق پاینده (بحق الحق واهله) بنابر صدق
نیت و خلوص طویت که نسبت با حضرت معدلت پناهي از
آب صافي روشن تراست واجب دید صورت حال انها کردن
وفرزند دل بندم زین العابدین (طوّل الله عمره في ظلال
عنایتکم) * * مصراع *

* کورا بخدا و بخداوند سپردم *

و دیگر فرزندان طفل و برادرانم را بجناب مملکت پنـــاهي
سفارش نمودن احتیاج نمي داند چه بحقیقت دولتخواهي
آنحضرت پیوسته ذخرا خلاف دانسته ام تا چنانچه از سجیه کریم
و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین سزد مضمون ان حسن
العهد من الایمان کاربسته بقاعدهٔ مستمره ایشان را
با جمعهم بجانب مبارك خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق
براحوال ایشان گسترانند بوجهي که آثارِ آن صغار وکبار روزگار
دریابند و در قرنها باز گویند و حاسدان و قاصدان که سالها
است که در آرزوی چنین روز بوده اند مجال شماتت و محل
استیلاء نیابند و این معني موجب ادخار ذکر جمیل و اجر
جزیل شناسند و این دوست مخلص را که با میثاق عهد مودت
توفیق عزلت یافت بفاتحه و دعاء خیریاد فرمایند تا بیمن
همت آن صاحب دولت ازفحوای آیت یا لیت قومی
یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین

محروم نماند هذا ما عهدنا الیه و العهدة فی الدارین علیه همواره بتوفیق نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد وحق تعالی بر عمر باقیش برکت کناد بالنبي و آله الامجاد *

گفتار در توجه رایت آفتاب اشراق بجانب فارس وعراق

چون زین العابدین را روز دولت بشام رسیده بود و ایام سعادت بفرجام آنجامیده در آمدن تعلل نمود و فرستاده حضرت صاحب قرانرا موقوف داشته بازنمي فرستاد واندیشهاے فاسد که حد امثال او نبود بخاطرراه داده سلسله اقبال نا ممکن مي جنبانید رای آفتاب اشراق آنحضرت چون بران معني اطلاع یافت نایره غضب جهانسوزش اشتعال یافته عزیمت صوب فارس و عراق تصمیم فرمود ودر پائیز توشقان ایل سنه (تسع وثمانین وسبعمایة) حضرت صاحب قران روی همت عالي نهضت بتسخیر ممالك عراق و فارس آورده و لشکرِ ظفر قرین را گزین کرده منغلای تعیین فرمود و پیشتر روانه گردانید و فرمان داد که اغرق همایون بصوب ری رفته درسارق قمش قشلاق نمایند وامیرزاده میرانشاه وامیر حاجي سیف الدین و شیخ علي بهادر را بضبط ومحافظت اغرق بازداشت ورایت نصرت شعار با باقي لشکرفتح آثار

متوجه مملکت فارس گشت * * بیت *

روان شد بصوب صطخرِ گزین * وطن گاه شاهانِ ایران زمین
خجسته سمندِ ظفر زیر ران * سعادت قرین نصرتش همعنان
دلیرانِ توران زمین در رکاب * همه دل پر از کین وسر پر شتاب
یکایک بر ابرو فگنده گره * سنان داده آب وکمان کرده زه
زگردِ سواران جهان قیر گون * سپاهی برون از درِ چند و چون
همی رفت زین گونه صاحب قران * نگهبان خداوند کون و مکان

وچون ازولایت همدان گذشته بجرباذقان رسید به ترتیب لشکر فیروزے اثر التفات فرمود و ازانجا نهضت نموده بسعادت واقبال روان شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول همایون گشت سید مظفر کاشی که خال زین العابدین بود و از قبل او حاکم اصفهان با خواجه رکن الدین صاعد و سایر سادات و علماء واکابر و اشراف از راهِ استیمان و استعطاف از شهر بیرون آمدند و بشرف بساط بوس فایز گشته بعواطف و مراحم پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و عساکرِ گردون مآثر اطراف وجوانب شهر را فرو گرفتند وصاحب قران کامگار بشهر درآمد وطبرک را بفرقدوم همایون رشك حصار فیروزه کار طارم چهارم سپهر گردانید و قلعه را احتیاط فرموده امیر ایکو تمور را بضبط قلعه طبرک فرمان داد و بسعادت واقبال بیرون آمده بمنزلِ مبارک معاودت نمود و در هر دروازه جمعی از

لشکریان را بضبط و محافظت آن نصب فرمود و یرلیغ لازم
الاتباع بنفاذ پیوست که در تمام شهر از اسپ و اسلحه هرچه
باشد بخدام بهرام انتقام سپارند و چون برحسب فرمان کاربند
شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای
عساکر منصور مال امان قبول کردند و بر اهل شهر قسمت کرده
از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند و فرمان قضا
جریان صادر شد که محلات را بر امراء قسمت کرده هر امیری از
مردم خود کسی بتحصیل فرستد و از برای ضبط مال نور ملک
برلاس و محمد سلطان شاه را تعیین فرمود و اکابر اصفهان را
در اردوی همایون توقیف نموده محصلان بشهر در آمدند
و بدرست کردن وجه مشغول شدند و چون ارادت پادشاه
قهار جل جلاله بخرابي آن دیار تعلق گرفته و اذا اراد الله شیئا
هیأ اسبابه دران اثنا شبی یکی از جهال رساتیق اصفهان
که او را علي کچه پا گفتندی و از طهران آهنگران بود در
اندرون شهر دُهلي زد و حشری از اشرار عوام کالانام بل هم
اضل جمع شدند و دست بی باکي بر آورده گرد محلات بر
آمدند و اکثر محصلان را بکشتند مکرر چند محل که عقلي
و وجودي داشتند و محصلان خود را از شرِ آن مفسدان
بدکردار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت
مهماتِ خود بشهر در آمده بودند آن شب عرضه تلف گشتند

و محمد پسر خطای بهادر بقتل آمد چنانچه قریب سه هزار
کس دران از غوغاے عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد
بي باک بعد از قتل اتراک بدروازها شتافتند و از جمعی که
بمحافظت آن قیام مي نمودند باز گرفتند و بضبط و احکام آن
مشغول شده بقصور باطل و اندیشه محال بنیاد یاغي گري
نهادند روز دیگر چون کیفیتِ واقعه بسمع مبارك صاحبقران
رسانیدند آتشِ خشم جهان سوزش اشد نار الجحیم ابردها
زبانه زدن گرفت و لشکرِ نصرت شعار را بتسخیر شهر فرمان
داد دلاوران سپاه تیغِ انتقام بدستِ جلالت کشیده روی قهر
بشهر نهادند و مردمِ اندرون چون قضیه واقع شده بود
و اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بیم جان
حرکة المذبوحي مي کردند و بیان تمور آقبوغا دران جنگ
کشته شد و چون بهادران ظفرقرین حصار بکشودند و شهر تمام
مسخر شد صاحب قران کامگار جمعی را بفرستاد تا محله سادات
و کوچه موالي ترکه و خانه خواجه امام الدین واعظ اگرچه
بیك سال پیش ازین حال وفات یافته بود حمایت نمایند
و بقتلِ عام و انواعِ عقوبت و انتقام فرمان داد * * بیت *
فتادند در شهر خیلِ مغُل * برافتاد بنیاد مردم بکُل
بقتل و بغارت گشادند دست * سرای سران جمله کردند پست
و بعضی مردمِ زیرک که لشکریان را بادب نگاه داشته بودند

و از آسیب تعرضِ آن جاهلان بی باک صیانت نموده خانهای ایشان بسلامت بماند و بسی مسلمانان ازان ممر خلاص یافتند و یرلیغ شحنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات و صدجات سرکشتگان بحصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن تواجیان دیوانی علیحده بنهادند و از ثقات استماع رفته که بعضی لشکریان که نمی خواستند که بدست خود مباشر قتل شوند سر از یاساقیان می خریدند و می سپردند و در اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود و در اواخر که هرکس حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده بود وکس نمیخرید و همچنان هرکرا می یافتند می کشتند و از غوامضِ حکمت الهي آنکه جمعی که در روز ازگزندِ تیغ بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا برفی نشست و اثر پایهای ایشان دربرف بماند روز دیگر آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و ازهرجا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و بهتیغ انتقام بگذرانیدند لیقضی الله امرا کان مفعولا و ازعدد کشتگان آنچه بقلم درتحت ضبط کتابت و حساب درآمد بروایتِ اقل هفتاد هزار سر درظاهرِ اصفهان جمع شد و ازان درمواضع متعدد منارها ساختند * * بیت *

* کاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یار مرا خواست خوست[1] *

وحقیقت امر آنست که چون جاهلان عاقبت نااندیش سر اطاعت از اولوالامر ذو شوکت کشیده سه هزار مسلمان را بناحق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام عز و علا جلوه که دران زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام بتیغ گذاري موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم واین واقعه در روز دوشنبه ششم ذي قعده سال مذکور اتفاق افتاد و اگر مسلم دارند که بنابر دقایق وبدایع حکمت نامتناهي الهي حوادث و وقایع عالم کون و فساد را نوع ارتباطي با اوضاع فلکي هست این واقعه که در اصفهان دست داد قرب زماني داشت باقران یازدهم[2] از قرانات مثلثه هوائي درجوزا و قران نخستین در سرطان ذلک تقدیر العزیز العظیم *

گفتار در توجه صاحب قران دشمن گداز مسکین نواز بجانب دار الملک شیراز

چون خاطر مبارک صاحب قران کامگار از قضیه فتح

---

(۱) دربعض نسخه (خوست خوست) و دربعض (خواست خواست) و دربعض (خوشش خوشست) (۲) در دو کتاب بجایش (نهم) مکتوب است *

آن دیار بپرداخت امیر حاجي بیگ پسر امیر ساربوغا
و نونان(۱) شاه را پسالیانه بمحافظت اصفهان باز داشت
و درکنف حفظ و تایید ملک دیان بصوب شیراز روان شد
والي فارس زین العابدین چون خبر شنید * بیت *
که صاحبقران آمد و صد هزار * دلیران جنگي زتوران سوار
رو بگریز نهاد و در تستر پسر عم او شاه منصور حاکم بود
باوجود آنکه میان ایشان صفائي چندان نبود کالمستجیر
من الرمضاء بالنار با سپاه خود براه کازرون متوجه او شد
غافل ازانکه هرکه بردشمن اعتماد نماید و از غدر او حذر واجب
نداند سررشته سعادت از دست داده باشد و در ملامت
برخود گشاده و چون بکنار آب دودانکه رسید شاه منصور
مردم او را فریب داده بجانب خود دعوت نمود و چون
مزاج لشکر ایران بلك طباع نوع انسان که انه کان ظلوما
جهولا بوبی وفائي مجبول است مجموع خاک بی آزرمي
برروی وفا پاشیده بطرف او مایل شدند و زین العابدین
باندك نفری بماند شاه منصور جمعی را بفرستاد تا او را
بشهر آورده درقلعه سلاسل باغلال و سلاسل مقید گردانیدند
و آن جماعت که بي وفائي نموده ازو برگشته بودند همه را
بگرفت و تمام اموال و اسباب ایشان باز ستده محبوس

(۱) در بعض نسخه (توران) و در بعض (تویان) دیده شد *

گردانید * * بیت *

هیچ دشمن بدشمن این نکند * که کند مرد بی خرد با خود

و چون رایت همایون صاحب قران در ذی الحجه سنه (تسع و ثمانین و سبعمایة) بفتح و فیروزي بشیراز رسید مملکت فارس بی کلفتِ دفع منازعي در حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه انخراط یافت و لله درمن قال * بیت *

* دولت آنست که بی خون دل آید بکنار *

* ورنه با سعي عمل باغ جنان این همه نیست *

در ظاهر شهر شیراز حوالي تخت قراچه مرکزِ رایت نصرت آیت گشت و تمام اصول و کلان تران و کلویان باحراز سعادتِ زمین بوس شتافتند و بعد از اقامتِ رسم خاک بوسي یک هزار تومان کبکي قبول کردند که بخزانه اماني فرود آرند و ازبرای کفایت آن مهم امیر عثمان عباس بشهر درآمد و وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید عیدگاه بفر حضور حضرت گردون بسطت آرایش پذیرفت و خطبه بالقاب همایون آراسته گشت و بعد ازادای وظایف عبادت و قربان بمنزل همایون معاودت افتاد والی یزد شاه یحیی که برادرزاده شاه شجاع بود و داماد او با پسر بزرگش سلطان محمد و حاکمِ کرمان سلطان احمد برادرِ شاه شجاع

و ابو اسحاق نبیره شاه شجاع ازسیرجان و سایرحکامِ اطراف
و جوانب مثل اتابکان لرو گرگین لاري که گویند از نسل گرگین
میلاد است کمر بندگي و فرمان برادري بسته بشرفِ بساط بوس
رسیدند و پیشکشهای لایق کشیده بعنایت و عاطفت پادشاهانه
سرافراز گشتند و عساکرِ گردون مآثر بر حسب فرمان جهان
مطاع بعضی ولایت را که قدم انقیاد برجاده متابعت
ننهاده بودند تاخت کردند و چون مملکتِ فارس با تمامي
توابع و لواحق مسخر شد و در تحت تصرف گماشتگان قرار
گرفت منشیان بلاغت شعار و دبیران لطایف نگار صورت عظایم
امور و جلایل احوال که دران مدت از آثار عنایت بی غایت
پروردگار (عظمت مواهبه و جل جلاله) روی نموده بود
بنوک خامه گوهربار بر صحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها
پرداختند و مبشران را بدارالسلطنة سمرقند و خراسان و سایر
ممالک بلاد روان ساختند * * بیت *
بپرداخت منشي صاحب هنر * بسی نامه درباب فتح و ظفر
برانگیخت یکران کلك دبیر * زمیدان کافور کرده عبیر
رقم زد بسی داستانِ شریف * بخطی لطیف و اداي ظریف
بصد لطف چون گشت پیراسته * بمهرِ همایون شد آراسته
رسانید قاصد بهر کشورے * صدایش برآمد زهر منبرے
جهان شد سراسر کران تاکران * پر آوازهٔ فتح صاحب قرآن

گفتار در سببِ معاودت حضرت صاحب قرانی بمستقر سرير سلطنت و جهان باني

روزگار چون اين فتح نامدار درعين شوكت و ابهت و اقتدار مشاهده كرد دفع عين الكمال را نيل دغدغه برجمال حال فرخنده مال كشيد و از جانب ماوراء النهر چيرا يلچي بهفده روز رسيد و خبر رسانيد كه در آن طرف گرد فتنه برخاسته و توقتمش خان دگرباره خاك بد عهدی و بے وفائی بر فرقِ دولت خود پاشيده لشكري گران بماوراء النهر فرستاده است و صورت آن واقعه چنان بود كه چون لشكرِ دشت مقدم ايشان بيگ يارق اغلن و ايليغمش اغلن و عيسی بيگ و ساتقن بهادر و ديگر امراء از سغناق گذشته بصيران آمدند و بمحاصره آنجا مشغول شدند تمور خواجه آقبوغا كه محافظتِ آنجا بدو مفوض بود بمدافعه و مقابله ايشان قيام نمود و بيرونيان هرچند كوششها نمودند و جنگهای مردانه كردند كاری از دستِ ايشان برنيامد و چون از تسخير عاجز شدند ازانجا گذشته ديگر مواضع را تاخت كردند و اميرزاده عمرشيخ كه در اندگان بود لشكر آن نواحي جمع آورده بدفع ايشان روان گشت و امير سليمان شاه و امير عباس نيز سپاهي كه درسمرقند مانده بود مرتب داشته و امير لعل برادر طغي بوغاي برلاس و شيخ تمور پسر آقتمور بهادر را درسمرقند گذاشته متوجه شدند و با اميرزاده عمرشيخ پيوستند

وباتفاق از آب سیحون گذشته بصحرای جو کلک که به پنج فرسخي اترار واقع است بجانب شرقي درپائیز آن سال لشکر جانبین بهم رسیدند و صفها کشیده میمنه و میسره آراسته بر یکدیگر حمله آوردند و جنگ درپیوست * بیت *

* از بادِ حمله آتشِ حرب اشتعال یافت *
* ترکِ اجل بغارتِ جانها مجال یافت *
* از بس که کشته گشت خلایق دران مصاف *
* مرگ از پري مرده زخویش انفعال یافت *

والتهاب نیران محاربه و مقاتله تاشب هنگام تمادي پذیرفت امیرزاده عمرشیخ که درکمالِ جلادت و مردانگي یگانه روزگار بود کالبرق الخاطف والریح العاصف برقلب معرکه زدوازان سوی لشکرِ دشمن بیرون رفته از سپاهِ خود دور افتاد لشکریان چون اورا ندیدند متوهم شدند و شکست یافته متفرق گشتند و امیرعباس را دران مصاف زخم تیر رسید و امیرزاده عمرشیخ بفرِّ دولت قاهره ازمیان دشمن بسلامت بیرون آمده باندگان شتافت و بازلشکرهای متفرق را جمع آورد و دران اثنا خبر آوردند که انکاتورا برادرزاده امیر حاجي بیگ ارکنوت نیز حقوق انعام و احسان حضرت صاحب قران فراموش کرده عهد و پیمان شکسته است و با لشکرِ گران از مغولستان بسیرام و تاشکنت آمده لشکریانش دست فساد

بغارت ولایت دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ چون
بران حال اطلاع یافت لشکرِ اوزکند را فراهم آورده بخجند آمد
ودرانجا معلوم فرمود که دشمنان ازراه چقمش(۱) بصوب اندگان
روان شده اند فی الحال بعزم آنکه پیش راه ایشان بگیرد
بازگردید و درکنار آب اخسیکت که عبارت ازسیحون است
بمقابل رسید و از جانبین گذارها گرفته فرود آمدند و چند روز
کناربکنار آب در برابر یکدیگر ببالای آب میرفتند و انتهاز
فرصت را رعایت می نمودند شبي انکاتورا حیلت کرد
ودر محلي که فرود آمده بود هزارکس را بگذاشت و امرکرد
تا آتش بسیار پراگنده برافروختند و خود با باقي لشکر
ببالای آب روان شد و به تعجیل رانده محلِّ گذار پیدا کرده
و از آب گذشته صف لشکر بیاراست امیرزاده عمر شیخ
استقبال او نموده لشکر هردو جانب بهم رسیدند وجنگ
درپیوست * * بیت *

جهان شد بگرد اندرون ناپدید * کسی ازیلان خویشتن را ندید
بخون گشته آغشته هامون و کوه * زبس کشته کامد ز هردو گروه

امیرزاده عمر شیخ کوششهای مردانه نمود و چون کثرت
وافزوني دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگِ ایشان

---

(۱) دربعض نسخه (چقمیش) ودردوکتاب (چقمشن) بجای
چقمش است *

برتافته بحصار راندگان درآمد و انکاتورا با لشکر از عقب روان شده چون برسید خواست که شهر را از اطراف و جوانب فرو گرفته بمحاصره مشغول گردد شاهزادهٔ جوان بخت را عرق عبرت و حمیت ارثي درحرکت آمده از حصار بیرون شتافت و با تیغ تایید و سپر توکل روی جلادت بدشمنان نهاده جنگ در پیوست * بیت *

* بر آمد چنان از دو لشکر خروش *
* که چرخ فلک را بدرید گوش *
* ز عکسِ سرِ تیغ و برقِ سنان *
* سر از راه مي رفت و دست از عنان *
* ز زخمِ تبرزین و تیرِ خدنگ *
* همه موج خون خاست از دشت جنگ *

و چون لشکرِ جته بسیار بود و سپاه شاهزاده به نسبت اندک و او از غایت شجاعت و دلاوري بمیان درآمده چون شیر مي غرید و جگرگاه خصم بزخم نیزه و شمشیر مي درید دران حال توکل بهادر تیغ کشیده حمله کرد و عنانِ اسپ شاهزاده گرفته از جنگ گاه بیرون آورد انکاتورا نیز ایستادن مصلحت ندید باز گردید و راه کافرستان پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ لشکریان را درپی او فرستاد و قریب سه روز تکامشی کرده بسیاری از سپاه جته را که از عقب مي رفتند نیست گردانیدند

وامیر سلیمان شاه وامیر عباس واز امراء قوشون تمور تاش وبرا نخواجه وسونچ تمور وغیرهم چون از جنگ لشکر دشت که در موضع چوکلک واقع شده بود شکست یافته بازگشتند بمحافظت سمرقند مشغول شدند ومردم را باندرون حصار درآوردند وتمورتاش را به ترمذ فرستادند تا بمحافظت آنجا قیام نماید ومخالفان رسیده دیهها را غارت کرده مي گشتند وبعضي ازیشان متوجه بخارا شدند وفوجي دیگر از لشکر توقتمش که از راه خوارزم در آمده بودند چون به بخارا رسیدند هوای تسخیر آن درسر پندار ایشان افتاد وبقصد محاصره در ظاهر شهر بنشستند ودراندورن طغي بوغاي برلاس واتلمش قوچین ودزبی قوچین حصار وقلعه را محکم گردانیده بمدافعه ومقابله ایشان دست جلادت برگشاده جنگ بسیار واقع شد وچون مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شدند بضرورت ازانجا برخاستند وبخرابي ولایات ماوراء النهر مشغول گشتند وزنجیر سرای را آتش زدند ودلیل ایشان سلطان محمد پسر کیخسرو ختلاني بود وازقرشي وخزار گذشته تا کوی تن ولب آب آمویه تاخت کردند ودران ولا امیر عباس بزخم تیري که در جنگ چوکلك باو رسیده بود درگذشت انا لله وانا الیه راجعون *

گفتار در مراجعت صاحب قران دین روز

و تفویض حکومتِ فارس و عراق به آل مظفر

چون خبر وقایع مذکور در شیراز بحضرت صاحب قران رسید امیر عثمان عباس را باسي هزار سوار از دلاوران نامدار به تعجیل هرچه تمام تراز راه یزد روانه سمرقند گردانید و حکومتِ شیراز را بشاه یحیی برادرزاده شاه شجاع تفویض فرمود و اصفهان را بسلطان محمد پسر بزرگ او و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع و سیر جان را با قلعه اش که ذکرِ آن خواهد آمد بسلطان ابواسحاق نبیره شاه شجاع برسم سیورغال کرامت فرمود و مجموع را بیرلیغ و آل تمغاء لازم الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد که جناب افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتاخرین سید شریف جرجاني بدارالسلطنة سمرقند نقل فرمایند و از عظمای امرای شاه شجاع امیر علاء الدین ایناق نیز با جمعي دیگر از اکابر و اعیان بتوجه آن جانب مامور گشتند و از هنرمندان پیشه ور جماعتي را بخانه کوچ روانه آن طرف گردانیدند حضرت صاحب قرآن در اواخر محرم سنه (تسعین و سبعمایة) عزم مراجعت بجانب سمرقند جزم فرموده سوار شد * بیت *

بایمن طالع و اعزّ نصـــر * و ارفع دولت و اجلّ حال

وچون به بند امیر رسید پهلوان مهذب خراساني که حاکم ابرقوه بود کس فرستاد و عرضه داشت که شهررا بي محافظي

گذاشتن مصلحت نمي نمايد اگر داروغه بيايد بے توقف باحراز سعادتِ زمين بوس شتابم حضرت صاحب قرآن گيتي ستان توکل باورچي را بفرستاد و مهذب باستقبال موکبِ همايون استعجال نمود و بوسيله امراي کامگار بشرف بساط بوس حضرت اعلی سرافراز گشت و چون رايتِ نصرت شعار باَبرقوه رسيد مهذب کمر خدمتگاري برميان جان بسته حسب المقدور به ترتيب ترغوو ساورے قيام نمود و باندازۀ قدرت و مکنتِ خويش پيشکشهاى لايق کشيد عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته ابرقوه را باو مسلم داشت و يرليغ داد حضرت صاحب قراني ازانجا به تعجيل براه اصفهان وتخته پل روان گشت * شعر *
همي رفت منزل بمنزل روان * سعادت قرين و ظفر همعنان
زگردِ سپاهش هوا مشك فام * بيک حال روزوشب وصبح وشام
جهان را شب ازروزپيدا نبود * تو گفتي سپهـر و ثريا نبود
وچون آوازه توجۀ رايت نصرت شعار بماوراء النهر رسيد دشمنان را پاي قرار برجاى نماند و طريق فرار اختيار نموده بعضي بخوارزم و جماعتي راه دشت قبچاق پيش گرفتند رايت فتح آيت ازجيحون گذشته بدارالسلطنة سمرقند رسيد خداداد حسيني و شيخ علي بهادر و عمر تابان وديگرامراء را درعقب مخالفان روان گردانيد وايشان برحسب فرمان شب وروز رانده تا موضع بيلن تگامشي کردند و بسيارى از

مخالفان را بتیغ انتقام بگذرانیده مظفر و منصور بپایه سریر اعلی معاودت نمودند *

گفتار در پرسش نمودن حضرت صاحب قران امراء را که در ماوراء النهر گذاشته بود

چون سپاه نصرت پناه حضرت صاحب قران را از فرّ دولت و اقبال آن موید گیتي ستان در هر زمان و مکان غیر از شکستن دشمنان و برانداختن مخالفان عادت نبود صورت رزم معرکه چوکلک که لشکر توقتمش خان را اندک غلبه دست داده بود برخاطر همایون بغایت گران آمد و باحضار امراء که دران جنگ حاضر بودند فرمان داد وایشان را یرغو پرسیده و از کیفیت آن جنگ تفتیش و تفحص نموده * نظم *

بفرمود تا هرکه روز نبرد * بمیدان چو مردان نینگیخت گرد
چو زن معجرش برسر انداختند * پیاده بشهرش همی تاختند
و اگرکهتري مردئي کرده بود * ورا همچو میران نوازش نمود

برات خواجه کوکلتاش را که بشرایط مردي و مردانگي چنانچه عادت و شیمه دلاوران عساکر منصور است دران معرکه اهمال نموده بود برحسب فرمان گرفته و ریش تراشیده مواخذه عظیم کردند و گوناب و سفیداج[1] کرده معجر پوشانیدند

---

(۱) چنین است در اکثر نسخه و در بعض بجایش (سفیداب) و در بعض (سفیدات) *

وکوچه ملک چون بمراسم شجاعت و جلادت قیام نموده درپی یاغي رفته بود و با سیزده مرد درموضع یخجال ازکنار خجند برسر سی صد نفر کافر انکانورائي شبیخون برده و اسیران خجند و آن نواحی را از ذلّ اسار کفار خلاص داده بوطنهای خویش فرستاده بود اورا سیورغال فرمود و بمزید عنایت و تربیت مخصوص گردانیده حکم ترخاني ارزاني داشت و پایه قدر امیرزاده عمر شیخ که دراظهار آثار جلادت و اقتدار ید بیضا نموده بود از میامن حسن مراحم پادشاهانه از اوج عیّوق برگذشت *

گفتار درنهضتِ همایون حضرت صاحب قران بجانب خوارزم نوبت پنجم

درسال لوی ئیل مطابق سنـــه (تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران بعون تایید ملک دیان عنان عزیمت بصوب خوارزم معطـــوف داشته درموضع اکري یار نزول فرمود و کونجه اغلن وتمور قتلـــغ که از توقتمـــش خان روگردان شده التجا بدرگاه عالم پناه آورده بودند با شیخ علی بهادر وشیخ تمور بهادر برسم منغلای ازپیش روان کرد وایشان ازنهر بغداداك عبور نموده عید خواجه را بقراولی فرستادند واو برمرکبِ جلادت سوارگشته روان شد وازگله بانان ایلغمش اغلن شخصی را گرفته بیاورد وکیفیتِ حال

مخالفان ازو استفسار نموده اورا پیش حضرت صاحب قران کامگار فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان ازو باز دانست ازانجا روان شده بجوی چدریس رسید و چون ازانجا بسعادت و اقبال بگذشت ازطرف دشمن کسی گریخته آمد و خبرداد که الغمش اغلن و سلیمان صوفي سربرسریر و جان برخان اختیارکرده خوارزم را گذاشتند وگریخته روی گریز بصوب توقتمش خان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه وشمس الدین عباس و اوج قرا بهادرو ایکوتمور و سونجك بهادر را درعقب ایشان بتگامشي روان فرمود ایشان برحسب فرمان ازراه قم کنت و قیره بشتافتند و ازبرق سرعت سیر استعاره کرده بمخالفان رسیدند و بسیاري ازیشان را بتیغ قهر بگذرانیدند و با غنیمت نامحصور مظفرو منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحب قران چند روز درخوارزم توقف فرموده یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت تاتمام اهالي و سکان شهرو ولایت را خانه کوچ بجانب سمرقند روانه گردانیدند و شهر خوارزم را یکبارگي ویران ساخته جوکاشتند و تخم بدکرداري که مخالفان درکشت زار بے باکي افشانده بودند هلاك و آوارگي لشکر وزوال وخرابي دیار و کشوربارآورد * * بیت *

چوآمد بخوارزم صاحب قران * گریزان شده دشمن ازبیم جان

مسخر شد آن مملکت بی نبرد * بنقلِ اهالیِ آن امر کرد
و چون شعله خشم حضرت صاحب قران که از جسارت و
بی باکی مخالفان اشتعال یافته بود بعد از سوختنِ خرمن
شوکت و مکنتِ ایشان تسکین پذیرفت رایتِ نصرت شعار
محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت
و اقبال بمستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و حقیقت
آنکه اصل جبله مبارک آنحضرت مجبول بر عدالت و رعیت
پروری بود و وجهه همت عالی نهمت تعمیر بلاد و ترفیه عباد و
آنچه از آثار قهر و خرابی احیانا از عساکر گردون مآثر صدور
می یافت جهت ضرورت جهانگیری می بود و مصالح کشور
کشائی که بی سیاست و القای رعب میسر نمیگردد لا جرم
چون مدت سه سال از تخریب خوارزم بگذشت دَر اواخر سنه
(ثلث و تسعین و سبعمایة) هنگام مراجعت از یورش دشت
قبچاق موسیکه پسر جنکی قوچین را بفرستاد که خوارزم را
بحال عمارت با ز آورد و او محله قاآن را که چنگیز خان هنگام
قسمت ممالک بفرزندان آنرا باکات و خیوق داخل الوس
چغتای خان کرده بود حصار کشید و آبادان ساخت و الحالة
هذه معموره خوارزم همان است *

ذکر احوالی که در اثنای یورش همایون بجانب خوارزم روی نمود

چون حضرت صاحب قران عنان عزیمت فرخنده مآل بصوب
خوارزم معطوف داشته قرین تاییدات آسمانی روان شد ابوالفتح
برادر کوچک محمد میرکه از آستان دولت آشیان روگردان شده
بگریخت و شبگیر کرده خود را درچول انداخت و چون لالم بهادر
قوچین ازان حال آگاه شد او را تگامشی کرده در راه اسپ
لشکریان میگرفت وبشتاب میرفت تا در موضع حصارک باو رسید
و او درپای درخت طاق خسپیده بود چون از موجب کفران
نعمت و سبب آن حرکت ناپسندیده سوال کرد در جواب
گفت برادرم میرکه یاغی شده کسی را بطلب من فرستاده
بود من بآن واسطه فرار اختیار کرده پیش او میرفتم لالم بهادر
اورا گرفته و بسته سوار گردانید و ازانجا بازگشته دربخارا
با میرزاده عمر شیخ که آنجا رسیده بود رسانید و صورت واقعه
باز راند شاهزاده چون ازان حال آگاه شد درزمان خبر
بخوارزم پیش حضرت صاحب قران فرستاد و به تعجیل متوجه
سمرقند شد و چون بآنجا رسید و از حقیقت امر استکشاف
نمود محمد میرکه با وجود آنکه شرفِ قرابت و سعادتِ
مصاهرت حضرت صاحب قرانی یافته بود چه مهد اعلی سلطان
بخت بیگم را درحباله داشت و از میامنِ تربیت آنحضرت
ولایت ختلان وایل آن نواحی تمام درتحت فرمان او بود بحکم
ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نشوهٔ غرور شوکت

وحشمت راه سعادت و صواب از دیدهٔ بصیرتِ او پوشانیده
بسودای محال اندیشهٔ تسلط و استقلال بخاطر راه داده بود
و اگرچه خرد بهزار زبان فحوای • * بیت *
مکن آنکه هرگز نکرد است کس * بدین رهنمونِ تو دیواست وبس
بادا میرسانید سابقه شقاوتش دامن گیر آمده عزم مخالفت
جزم کرده بود و بالشکر که بسمرقند رسیده بود یاغی شد و
ازانجا بازگشته و چون از قهلغه گذشته بودند لشکریانِ ختلان
درولایت ترمذ دست بی باکی بغارت برآورده بودند
و نفس شهررا تمورتاش پسر اپاچی صوفی براد را میرآقبوغا
که داروغه آنجا بود محافظت نموده و کوچه بند کرده از
آسیبِ تعرضِ آن بدکرداران نگاه داشته بود امیرزاده عمر
شیخ را چون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت
فرموده در یلغوز یغاج نزول فرمود و لشکر را جمع کرده از عقب
میرکه روان شد واو قومِ خود را گرد آوری کرده بود و بهبیداد
خانه داد ملك برلاس و آقتمور بهادر که از گماشتگان حضرت
صاحب قران بودند در حصار غارتیده و اموال ایشان را تصرف
نموده و زرّاد خانه خاص که آنجا بود گشاده و مجموع اسلحه
و آلات جنگ را بارذال واوباش بخش کرده و اسپ و جامه
داده و حشری بی طایل باندیشه باطل فراهم آورده وکمر
مخالفت برمیان طغیان بسته مقاومت و جدال را آماده

گشته بود * * بیت *

باسباب شوکت چنان غره گشت * که خورشید در چشم او ذره گشت

غافل از آنکه اسباب صوری را در معرض تایید ملك قدیم همان حکم خواهد بود که حبال و عصی سَحَره فرعون در مقابل عصای کلیم لا جرم چون امیرزاده عمرشیخ نزدیک رسید مصدوقه فاذا هی تلقف ما یافکون بظهور پیوست و سِرّ عنایت انک انت الاعلی بجلوه در آمده از قوت دولت حضرت صاحب قران عقد جمعیت مخالفان از هم فرو گسست و بمجرد آوازه وصول عساکر گردون مآثر هزیمت یافته متفرق و پراگنده گشتند ومیرکه را چون آتش نخوت و استکبار که از باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرونشست شکسته و خاکسار از آبِ وَخْش ازتاش کبرک گذشته بجانب ختلان گریخت شاهزاده به تعجیل تمام ازعقبِ او روان شد و از حصار براه تیرکني قپچغای شتافته بکنارِ آب وخش رسید و بشناه از آب بگذشت ومیرکه روی از دولت برتافته بصوب حمایت شاه جلال الدین آورده بدره درواز رفته بود و چون حضرت صاحب قران گیتي ستان را * * بیت *

عزیزی که هرکز درش سر بتافت * بهر در که شد هیچ عزت نیافت

تعالی و تقدس بمحض عنایت بی نهایت عزیزکرده بود هرکه کفران نعمت کرده سر از هواداري او بتافت جز خواري

و نگونساری نتیجه نیافت هرآینه شاه جلال الدین دست رد
بر سینه اُمید میرکه نهاد و اورا بقلعه راه نداد چه بیقین
دانست که نهالِ حمایت و رعایت بی دولتان برگشته روزگار
جز نکبت و ادبار ثمره بار نیارد ولله درمن قال * * نظم*

* پدرکز من روانش باد پرنور *
* مرا پیرانه پندی داد مشهور *
* که از بی دولتان بگریز چون تیر *
* وطن در کوی صاحب دولتان گیر *

و چون میرکه خایب و خاسر از دره درواز بازگشت و بیشتر
نوکرانش که ملازم بودند دست ازو باز داشته سرِ خود گرفتند
و چون لشکرِ منصور درکوه و دشت از راست و چپ و پیش
و پس درطلب او بسیار بشتافتند و ازو خبری نیافتند امیرزاده
عمر شیخ درختلان بموضع قبچاق درآق سرای که قصر میرکه بود
نزول فرمود منتظر مي بود که دولت روزافزون چه لطیفه
برانگیزد تا خارِ آن دغدغه بیک بار از شارع اقبال برخیزد *

* بیت *

* که بس کارکلي بد انسان که خواست *
* ز اقبال صاحب قران گشت راست *

اتفاقاً عثمان پسر آروغ عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت و از
عقبه بوتاتو گذشته بسرچشمه رسید و پی اسپان دید که از جاده

بیرون رفته بود عون عنایت ربانی که پیوسته شامل احوال اعوان حضرت صاحب قران بود در خاطر انداخت که پی اسپان برگرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران روان شد و چون از چند پشته بگذشت محمد میرکه را دید با چهار نوکر نشسته بود و اسپان را بعلف رها کرده فی الحال اطراف وجوانب او فروگرفتند و عثمان عمر تاخته نخست اسپان را که رها کرده بودند بدست آورد بعد ازان ایشان را همه گرفته در بند کشیدند و خبر با میرزاده عمر شیخ فرستاد و اورا مصحوب خود گردانیده باز گشت و متوجه شاهزاده مشار الیه شد و اورا روز دوشنبه در اثنای راه بنا بر اشارتی که ازان شاهزاده رسید بیاساق رسانید و ابوالفتح برادرش را نیز در سمرقند همان شربت چشانیدند تا دیده وران عالم عبرت را روشن گردد که عاقبتِ غدر وخیم است و جزای کفران نعمت عذاب الیم *

* مصراع *

الالعن الرحمن من كفر النعم

وبعد از رفع این دغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه بصوب سمرقند آورد و درانجا بسعادت بساط بوس حضرت صاحبقران مستسعد گشت و درهمان وقت که محمد میرکه یاغی شد واز سمرقند باز گشت امیرجهان شاه برحسب فرمان با تمام لشکر

بورلدای[1] و طایخان و اپردي از قندز متوجهٔ معسکر همایون شده بود و چون ببلخ رسید امیر یادگار برلاس با مجموع لشکر بلخ و آن نواحي با ایشان پیوسته باتفاق مي رفتند در اثنای راه ایل بورلداي یاغي شده بازگشتند امیرجها نشاه صورت این حال بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرد خواجه یوسف بن اولجایتو و جنید برادر زادهٔ بورلداي و از لشکر بلخ پیر علي تاز را با خود همراه ساخته بازگردید و در عقب بورلداییان به تعجیل روانه شد و شبگیر کرده در بقلان بایشان رسید و کوچ و خانه آن روز برشتگان را غارت کرد و درین حال بامیرجهان شاه خبر رسید که میرکه یاغي شده است و لشکر جمع کرده در ولایت حصار نشسته است امیرجها نشاه سپاه نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف جهت ضبط لشکرِ خود بارهنگ رفت و پیرعلي تاز روانه بلخ شد تا لشکری که درانجا مانده بیاورد و مقرر کردند که درکنار آب جیحون بهم رسند و چون جهانشاه بکنار آب رسید یسال بسته با تمامي لشکر بشناه از آب بگذشت و هم آنجا توقف کرده و چون شب درآمد جنید بورلدای و برادرش بایزید و علي اکبر با تمامي لشکرِ خود یاغي شده شبیخون آوردند و ایشان

---

(۱) دربعض کتب بجایش (بورالداي) بزیادت الف بعد رای مهمله مکتوب است *

سه هزار سوار بودند و با امیر جهانشاه شصت مرد بیش نمانده بود با ستظهار دولت غرایب آثار صاحب قران کامگار هیچ گونه تزلزل و اضطراب بخود راه نداد و توکل بر خدای ظفر بخش کرده بآن نفر اندك پشت بآب آورده سپرها و چپرها و تورا ها در روی کشیده بمدافعه و مقابله مخالفان مشغول شدند و از آمد شد تیر از طرفین هوای معرکه دران تیره شب پرشهاب شد و از نهیب شمشیر و سنان جانِ بهادران رزم آزمای سراسیمه گشته در اضطراب افتاد * * بیت *

* تیغ چون وسوسهٔ عشق در افتاد بدل *
* تیر چون شعشهٔ نور در آمد به بصر *
* گرز خایسک شد و تارکِ گُردان سندان *
* دشت ناورد شده کارگه آهنگر *

دران حال خواجه یوسف نوکری را از بالای آب بسناچ در آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که در مقام جلادت پای ثبات می باید فشرد که اینك ما جنگ را آماده گشته بمعاونت و مظاهرت شما میرسیم لشکر نصرت نشان را که در مقابل دشمنان چون سدّ سکندر پای قرار استوار داشته بودند و داد مردی و مردانگی می دادند از وصولِ این خبر پشت استظهار و بازوی اقتدار قوی تر گشت و خواجه یوسف و پیرعلی تاز با صد مرد مکمل هم دران شب بشنا از آب گذشته

برسیدند و باتفاق حمله کرده کوششهای مردانه نمودند و چون
صبح صادق از افق آسمان سر برزد صبح فیروزي و ظفر از مطلع
اقبال صاحب قران دمیدن گرفت و لشکرِ دشمن بآن کثرت که
در مقابلهٔ هر نفری بیست نفر بودند پشت هزیمت نموده رو
بگریز نهادند و از آب گذشته بطرف بقلان گریختند و مصدوقه

وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مایتین

با بلغ وجهی بظهور پیوست لشکرِ منصور تکامشي کرده بسیاری
از ایشان را بقتل آوردند و امیر جهانشاه با سپاهِ نصرت پناه
در قندز بنشست و ایل و قبیله بورلدای از عقبهای هندوکش
گذشته بکابل رفتند ابو سعید بیسود چون یاغي گري ایشان
بشنود خبث طبیعتش بران داشت که با وجود سوابق
عنایت که از حضرت صاحب قراني مشاهده نموده بود کفران
نعمت روا داشته یاغي شد بحسب اتفاق آقبوغای بیسود
که دشمن ابو سعید بود حضرت صاحب قران اورا بند کرده
بمغولستان و طرف الطائی[1] فرستاده بود درین ولا ازانجا گریخته
مي آمد و اورا درراه گرفته باز بند کرده بپایه سریر اعلی
آوردند در خوارزم و چون یاغي شدن ابو سعید بمسامع علیه
حضرت صاحب قران رسیده اورا عنایت فرموده فرمان داد
که بند برداشتند و ایل والوس بیسود را بدو ارزاني داشته

---

(۱) دربعض نسخ بجایش (آله طاق) دیده شد *

پیش امیر جهان شاه فرستاد و چون صاحب قران کامگار از خوارزم بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود رمضان خواجه و دیگر بهادران را با چند قوشون از عساکرِ گردون مآثر بمعاونتِ امیر جهان شاه روانه گردانید واورا فرمان داد که هرجا که دشمنان روند از عقب ایشان بروند برحسب فرمان امیرجهان شاه و خواجه یوسف از قندز و بقلان درعقب مخالفان روان شدند و از عقبهٔ هندوکش و کابل گذشته درموضع لقمان بجنید وابو سعید رسیدند وایل و الوس ایشانرا غارت گردانیدند وآنچه از صدمهٔ قهر ایشان بجان خلاص یافتند بسند گریختند وچون امیر آقبوغا ازان حال آگاه شده بود ازهرات روی قصد بایشان نهاد و امیر سیفل قندهاري لشکرِ آنجا جمع آورده درراه باميرآقبوغا پیوست وباتفاق ازعقبها و جنگلها گذشته بآن سرگشتگان روزبرگشته رسیدند وراه برایشان به بستند * * بیت *

* گوئي بقصد دشمنِ صاحب قران بلا *

* میروید از زمین وهمي بارد از هوا[1] *

ایشان ازبیم جان سراسیمه بجنگ مشغول گشتند و بعدازآنکه بسیاري کشته شدند واندك چیزي که باایشان مانده بود عرضه

---

(۱) چنین است در اکثرنسخ ودربعض کتاب بجایش (سما) مکتوب است *

غارت و تاراج گشت جنید و بایزید و ابو سعید بهزار مشقت سر بدر برده بجانب هندوستان بدهلي رفتند وعساکرِ منصور قرین سلامت و غنیمتِ موفور بمواضع خود باز گشتند * * بیت *

* سپاهِ خسرو صاحب قرانِ بنده نواز *
* بهر کجا که رود با غنیمت آید باز *

و دران ایام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در ولایت بخارا بیمار گشته بود وبعد از چند روز شنقار شده بجوار رحمت پروردگار پیوست و نعش اورا ازانجا نقل کرده در چلکاي کش نزدیك قویقان(۱) یغاج درگنبدي که از مستحدثات او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه ودران وقت که حضرت صاحب قران از تسخیر خوارزم فراغ یافته درپاییز بدارالسلطنة سمرقند معاودت فرمود وآن خطه فردوس آیین از فرِّقدوم همایون غیرت سپهر برین گشته سلطان محمود پسر سیورغتمش خان را بجاي پدر مقرر گردانید ورای عالم آراي پرتوِ عواطف واشفاق برحال اولاد واعقاب انداخته فرمودهٔ حضرت رسالت پناه را ـ حیث قال صلی الله علیه وسلم تناکحوا توالدوا تکثروا وجه همت عالي ساخت گماشتگان جهت ترتیب طویهاي بزرگ بپاي سعي واجتهاد برخاستند و اهالي مملکت دستِ سرور و

---

(۱) دربعض کتب بجاي قویقان (تو بقان) است *

شادماني به تزيين شهر برگشاده آذينها بستند و تعبيها آراستند ودرباغ بهشت که نامش ازمحاسن صفات نشان میدهد و مشاهده صفاتش مطابقه اسم ومسمی بیان می کند سرا پرده و خرگاه فراوان بفسحت زمین و رفعت آسمان بزدند و برافراختند وآن را بفرشهای ملون و بساطهاي ملمع وهرگونه تکلف و تجمل از غرر ررو زوا هر جواهرمزين و مرصع ساختند و حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد برادرش و امیرزاده شاهرخ را باکرایم جلایل حورانژاد بطریق شرع مطهر عقد بسته درباغ بهشت بتاریخ سنه (تسعين وسبعماية) داماد کرد * * بیت *

* حبذا عقدي که عقدِ ملك را داد انتظام *
* حبذا عهدي کزوشد رونق عالم تمام *
* تادران بزمِ همایون گوهر افشانی کند *
* آسمان ازبدِ وفطرت پر جواهرداشت جام *

وبعد ازاتمام این مهام صاحب قران گردون غلام لشکرِ بهرام انتقام را اجازت انصراف داد وامیرزاده میرانشاه بخراسان رفت وامیرزاده عمرشیخ باندگان و حضرت صاحب قران آن زمستان درسمرقند باقبال وکامراني بگذرانید *

گفتار درنهضت همایون حضرت صاحب قران بجنگ توقتمش خان وظفر یافتن بعون ملک دیان

چون توقتمش خان را سرنوشت شقاوت که خامه جف القلم برپیشانی ادبار و خذلانِ او رقم زده بود بران داشت که حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحب قران فراموش کرده بر کفران نعمت اقدام نموده واز تمام الوس جوجي که از میامنِ تقویت و تمشیت آن حضرت باو رسیده بود لشکری گران جمع آورده * * بیت *

* ز روس و چرکس و بلغار و قبچاق *
* قـرم باکفـه و آلان و آزاق *
* همان از باشقـرد واز مکس هم *
* سپاهي بس گران آمد فراهم *

و با چنان لشکري از حیز شمار بیرون و از اوراقِ اشجار و قطراتِ امطار افزون بتاریخ اواخر سنه (تسعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل اول زمستان متوجه حضرت صاحب قران شد آنحضرت چون برین حال اطلاع یافت با لشکرِ سمرقند وکش از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و ساغرج را مخیم نزول همایون ساخت وتواجیان را جهت جمع و احضار عساکرِ نصرت شعار باطراف و اقطارِ ممالک روان گردانید و بحسب اتفاق آن سال شدت برودتِ هوا بمرتبهٔ بود که آسمان همواره پشت سنجاب بردوش افق کشیده بود و زمین پیوسته شکم قاقُم پوشیده * * نظم *

* ز برف گشته زمین همچو صفحهٔ کافور *

* ز ابر مانده جهان همچو گنبدِ بی نور *

* هوا ز غایتِ سرما چنان نمود اثر *

* که برد خاصیت از طبع مردمِ محرور *

دران حال خبر آوردند که منغلای توقتمش خان ایل یغمش اغلن با سپاهان گران از آب خجند گذشته درنزدیك اجوك زرنوق نشسته است حضرت صاحب‌قران فی‌الحال عزم فرمود که بتعجیل بر سر ایشان رود امراء و نوییذان زانوزده مبالغه نمودند که چندان توقف مي‌باید فرمود که لشکرها از اطراف جمع آیند نقد این گفتار در محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام ننمود واز تبعهٔ فی التاخیر آفات اجتناب واجب شناخته برحسب اشارت * * بیت *

* از امروز کاری به فردا ممان *

* چه داني که فردا چه گردد زمان *

امضای عزیمت را صواب دانست و دستِ توکل در حبل متین تایید صمداني استوار کرده جمع شدن لشکررا نپایید وبا وجود آنکه درتمام راه تا سینه اسپِ برف نشسته بود با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه گشت و شبگیر کرده *

* بیت *

روان شد باقبالِ فتح وظفر * سعادت به پیروزیش راهبر

سعودِ فلک نصرتش را ضمان * جنودِ ملک درپیش حرزخوان
و امیرزاده عمرشیخ ازاندگان لشکرآنجا مرتب داشته و ازکنار
آب خجند شتافته بموکبِ همایون پیوست صاحب قران
گیتي ستان کونچه اغلن و تمورقتلغ اغلن و شیخ علي بهادر را
با جمعی سپاه روانه ساخت تا راهِ گریز برد شمنان به بندند
روز دیگر در وقت طلوع آفتاب ماهچه رایت نصرت انتساب
ازبالای تل انبار برآمده بیاغي رسیدند و سورن انداخته
جنگ در پیوست * * نظم *
پراز نالۀ کوس شد مغزمیغ * پرازآبِ شنجرف شد جانِ تیغ
زآوازِ اسپ و خروشِ سوار * فرومانده دستِ سواران زکار
و چون آتشِ حرب از بادِ حمله دلاوران اشتعال یافت
نسیم فتح از مهبِّ اقبال حضرت صاحب قراني وزیدن
گرفت و مخالفان پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند
و بسیاری ازایشان درزیردست و پای اجل سراسیمه گشته
نیست شدند و بعضی ازبیمِ تیغِ آتش بارخود را درآب خجند
انداخته خاکِ وجود شان ببادِ فنا بررفت و آنها که ازقتل
خلاص یافته بصوب گریز مي شتافتند لشکرِ منصور که پیش تر
رفته بودند تا راه بریاغي بگیرند ازپیش ایشان درآمدند
و سپاهِ ظفرپناه از عقب روان شده ایشان را شکاري وار
از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و بزخم تیر و سنان

و شمشیر و گرزِ گران دمار از روزگارِ ایشان برآوردند و عنان حیات شان بدست قهر عزرائیل سپردند و ایدي بیردي بخشي را دستگیر کرده خواستند که سر از تن جدا کنند او از بیمِ جان نامِ خود اظهار کرد و او را زنده پیش صاحب قران گیتي ستان آوردند آنحضرت احوال و اوضاع توقتمش خان را استکشاف نموده او را خلعتِ عفو پوشانید و جامه داده بعنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و بعز ملازمت موکب همایون سرافراز گشت * * مصراع *

* آزاد بندهٔ که بود در رکاب شاه *

و ازان موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمود و در ماه صفر سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) در آقار فرود آمد و آنجا توقف نمود و چون از قدوم طلیعهٔ لشکرِ بهار سپاهِ تباه کار سرما پشت هزیمت دادند و عساکرِ بهجت آیین سبزه و ریاحین از اطراف و اکناف صحاري و بساتین در حرکت آمدند *

* بیت *

* سلطانِ گل رسید و دیارِ چمن گرفت *

* و اطرافِ جویبار سپاهِ سمن گرفت *

لشکرِ ظفر جنایب از اطراف و جوانب برسیدند امیرزاده میرانشاه با سپاه از خراسان بدرگاه عالم پناه آمد و لشکرِ بلخ و قندز و بقلان و بدخشان و ختلان و حصار و دیگر بلاد

و امصار بمعسکرِ همایون پیوستند * * بیت *

از آوازِ اسپان و گردِ سپاه * نه خورشید تابنده پیدا نه ماه
چنان شد زگردِ سواران جهان * که خورشید شد گفتي اندر نهان

حضرت صاحب قران گیتي ستان فرمان داد که امیرزاده عمرشیخ و امیرحاجي سیف الدین و ایکو تمور بروند و برآب خجند از کشتیها و عمد پل سازند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده برفتند و در چند موضع پول بستند و خبر بحضرت صاحب قران فرستادند آنحضرت بتاریخ ربیع الاول سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) موافق اول ایلان ئیل ازانجا کوچ کرده درضمانِ امن و تایید ملک دیان روان شد و چون بکنار آب رسید با فرزندانِ کامگار و تمام لشکرِ نامدار بآن پولها از آب بگذشتند و تمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منقلای تعیین فرمود و چون ایشان بر حسب فرمان روان شدند قراول از پیش فرستادند و فرستادگان قراول دشمن را دیده باز گردیدند و خبر بامراء رسانیدند و امراء با لشکر کمین کرده خود را ننمودند و مخالفان چون کسی را ندیدند و شب درآمد از سرِ فراغت چون بختِ خویش بخواب مشغول شدند غافل ازین معني که * * بیت *

نباید غنودن چنان بی خبر * که ناگاه سیلي درآید بسر

لشکرِ نصرت شعار از دولتِ بیدار سوار شده بر ایشان شبیخون بردند *

* بیت *

شبِ تیره رفتند کُند آوران * چو شیرِ ژیان بر سرِ دشمنان
بگرز و سنان و بشمشیر و تیر * بر آورده از جانِ دشمن نفیر
دران شب دلیرانِ نصرت شعار * بکشتند از ایشان فزون از شمار

و چون بیشتر لشکرِ یاغی بقتل آمدند بقیه که خسته و جسته بصد مشقت ازان ورطه سر بدر بردند و روی بگریز نهادند و از آب ارج عبور نموده بتوقتمش خان رسیدند و لشکرِ او صیران را محاصره کرده بودند و درانجا جنکرجه ولاد و قوشچی بمنع و معارضه مشغول گشته جنگهای مردانه کرده بودند و توقتمش خان بعد از عجز از تسخیر صیران بسی را غارتیده دران صحاری نشسته بود و چون او را از وصولِ سپاه منصور آگاهی دادند شاه و سپاه هرکه این خبر شنید از شکوه دولت حضرت صاحب قران پای ثبات و قرارش بلغزید و خوف و هراس بر ایشان استیلاء یافت لشکری بآن کثرتِ سوار[1] و بسیاری اهبه و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو ریخت و هرکس دستِ اضطرار در دامنِ فرار آویخت و بی توقف منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق و پراگنده شدند *

* بیت *

---

(۱) در دو نسخه بجای سوار (سواد) است *

از آوازهٔ شاه صاحب قران * فرو ریخت از هم سپاهی گران
ندیده کس از دور گردِ سوار * گزیدند یک سر طریقِ فرار
ازینها نباشد به نزدِ لبیب * زاقبال صاحب قرانی غریب

صاحب قران گیتي ستان چون ازانهزامِ مخالفان آگاهي یافت امیر حاجي سیف الدین را با اغرق بسمرقند فرستاد و بنفس مبارک ایلغار فرموده درعقب دشمنان روان شد و خواجه شیخ قوچین وتوبلاق قوچین وقراقان بهادر و امان شاه و دولتشاه جباجي با چهل مرد گزیده دواسپه بزبان گیري ازپیش بفرستاد ایشان درموضع سارق اوزن بقراول دشمن که درعقب استاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری ازایشان رابقتل آوردند وبقیة السیف بگریختند و چون بهادران نصرت قرین مظفر و منصور باز گشتند و دربیابان بقتبه ترخان که با صد خانه دارنشسته بودند دوچار خوردند وبایشان نیزداد رزم و پیکار داده به نیروی دولت قاهره قتبه ترخان را که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرده و اورا با قوم و گله و رمه بقهر و غلبه رانده بموضع آقسوما بمعسکر همایون رسانیدند حضرت صاحب قران ازان موضع نهضت فرموده براه اورنگ چقل ازچول گذشته بموضع بیلی رسید و ازانجا روان شده از ساریق اوزن و کورجون گذشته به آل قوشون نزول فرمود *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه را بخراسان

در موضع آل قوشون خبر آمد که ملوک سربدال و حاجي بیگ جون غربانی[1] و تمام لشکر کلات و طوس یاغي شده اند حضرت صاحب قران امیر زاده میرانشاه را باطفای نایرهٔ آن فتنه فرمان داد شاه زاده برحسب فرمان با لشکرِ نصرت شعارِ خود باز گردیده و بتعجیل تمام شب و روز رانده بسمرقند آمد و چون مامور بود بقطع مادهٔ فساد ممالك خراسان ملک پیرمحمد پسر ملک غیاث الدین را با دو پسر زین العابدین و محمود که در آن جا بودند شربت فنا چشانید و از نسل ملوک کرت کس نماند و شاهزاده جوان بخت ازانجا بر سبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحرآباد ملوک سربدال با فوجی از لشکر فدائي وار پیش آمدند و از سرجان گذشته بر لشکرِ شاهزاده حمله آوردند و جنگی عظیم در پیوست عساکرِ منصور جرنغار و برنغار پیش آمده ایشان را شکاري وار درمیان گرفتند و بزخمِ پیکان خاره گذار بیشتر آن اشرار را بر خاکِ هلاك و بوار انداختند و ملوک شکسته و خاکسار بمشقت بسیار نیم جان بکنار انداختند و با جوقی از سپاه بیشتر زخم دار روی فرار بصوب عراق آوردند و امیر

(۱) در بعض نسخ بجایش (جاني قرباني) مکتوب است *

آقبوغا نیز از هرات متوجه رفع آن آشوب گشته بود طوس را
بعد از محاصره تسخیر کرد و حاجي بیگ برادر کوچک علي
بیگ جون غرباني ازانجا گریخته متوجه عراق شد و چون
بسمغان رسید سادات هزاره کري اورا گرفته باز فرستادند
و به تیغ سیاست سپری شد و چون شاهزاده مشار الیه
مخالفان عصیان ورزیده را مقهور و مخذول گردانیده
عرصه آن مملکت را از خبث وجود و لوث جنود ایشان
پاک ساخت بمستقر سریر جلالت خویش فرمود * * بیت *
درختیست عصیان صاحب قران * که بارش هلاکست و رنج و هوان
کسی کارد آن شاخ نکبت ثمر * که روی نکوئي نه بیند دگر
و عزم حضرت صاحب قران گیتي ستان برقرار جزم بود که
بنفس مبارك درعقب توقتمش خان برود نویینان و امراء
اتفاق نموده زانو زدند و بزبان اخلاص و دولت خواهي عرضه
داشتند که اگر رای اعلی صواب داند اول بجانب خضر
خواجه اغلن پسر تغلقتمور خان وانکاتو را توجه نماییم و ایشان
را گوشمالي بسزا داده نوعی سازیم که دیگر باره اندیشه
جسارت و فضولي بخاطر راه ندهند و بعد از فراغ ازان مهم
روی عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت صاحب قران
سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بمغولستان

بر سرِ خضر خواجه اغلن و انکا تورا نوبت پنجم

در همین سال سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران گیتي ستان عزیمتِ جانب مغولستان مصمم فرمود و از موضع آل قوشون مراجعت نموده براه بوري باشي با لشکر و خدم و حواشي روان شد واز توپالیك قرق گذ شته بعقبه اوزناق برآمد و اسپانِ لشکریان بغایت لاغر بودند از هرده سوار سه نفر را بسمـــرقند باز گردانید و اسپانِ ایشـــان را بهفـــت نفردیگرقسمت فرمود و لشکررا د و اسپه ساخته بسعادت و اقبال روان شد وچون باتقن سوری رسید آب نبود و سپاه ازبی آبي درزحمت بودند و د و سه روز چاهها کنده آب حاصل مي کردند و مي رفتند ناگاه از رشحات فیض الهي دران بیابان درفصلِ تموز بر سرِ سبزه برف و یخ بسیار یافتند چنانچه تمام لشکریان با اسپان و چهارپایان همه سیراب گشتند وبادای شکرباري تعالی و تقدس قیام نموده روان شدند وچون بموضع توغره اوتلغ رسیدند برحسب فرموده شکار انداختند صحرای الغریالي را رانده خرگور بسیار صید کردند وهرچه فربه بود برداشتند و آنچه لاغر بود بگذاشتند و درصحرای اولن چرلیغ بموضع چپارایغر رسیده فرود آمدند و ازسپاهِ انکا تورا اولن بوغا و انیک چك با هزارسوار آمده دران صحرا بطلب قبیله بهرین مي گشتند

میرک ایلچي و پیرعلي تاز قراول دست راست لشکر منصور
بودند بایشان دوچار خورده دست جلادت و اقتدار بجنگ
و پیکار برگشادند و مخالفان بی توقف پشت هزیمت نموده
رو بگریز نهادند لشکرِ ظفرقرین شخصی ازایشان را دستگیر
کرده بپایه سریراعلی آوردند و کیفیتِ احوال ازو استفسار
نموده معلوم شد که انکاتورا درموضع اورنك یار نشسته است
حضرت صاحب قران درزمان شیخ علي بهادر وایکوتمور
را با جمعي امراء با یلغار روانه آن جانب گردانید و فرمان
داد که بتعجیل تمام رانده سعي نمایند تا بموضع اورنك یار
بانکاتورا رسند وفرمود که دران راه اصلا آتش نکنند تادشمنان
از توجه ایشان آگاه نگردند و آن حضرت با عساکر گردون مآثر
شبگیر کرده بعون ذوالجلال برسبیل استعجال درعقب ایشان
روان گشت و چون روز شد بظهور پیوست که غجرجي راه غلط
کرده بجای دیگرافتاده اند آن روزبراه قیان قازی بتعجیل
تمام رانده شب هنگام بکول سالي فرود آمدند روز دیگرراه
یافته بپای اکوزرسیدند و چون درانجا نزول کردند صاحب
قران گیتي ستان با شاهزادگان و نوبینان و امراء مشورت
فرمود که چون ما سه روز راه غلط کردیم شاید که دشمنان خبر
یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست که از دوطرف
متوجه ایشان شویم بنا برین امیر زاده عمرشیخ را با بعضی

لشکر روانه گردانید و امیر جلال پسر امیر حمید را غجرجي ایشان ساخت وبنفس مبارک باباقي سپاه براه شرا و شباد تو [1] و قوي مراغ و قوراغن وبو یورلاغو گذشته بموضع قراغوجور برآمد و امیرزاده عمر شیخ با سپاه نصرت پناه کوه و بیابان قطع کرده مي رفتند وهرجا که با قومِ دشمن دوچار مي خوردند جنگ کرده همه را مقهور و منکوب مي گردانیدند تا در موضع قوباق بانکاتورا رسیدند واز طرفیــــن سورن انداختند *

* بیت *

دلیران وشیرانِ دشمن شکار * بر افروختند آتشِ کارزار
زخون گشت پردامنِ آسمان * زبیم آب شد زهرهٔ روزکار
فرو بسته لبهای مردم زنطق * فرومانده اعضای گردان زکار

بهادرانِ لشکر نصرت شعار بعون تایید پروردگار بسیاری ازان بی دینان را بقتل آورده ایشان را بشکستند وانکاتورا را تگامشي کرده ازولایت بدرکردند واز موضع قاقمه برجی بگذرانیدند وغنایم بی شمار بدست آورده بسی دختران ماه رخسار و پري چهرگان لاله عذارا سیر گرفتند وشاهزاده کامگار بعد از قهر و طردِ مخالفان بدکردا مظفر و منصور باغنایم نامحصور بسعادت معاودت فرمود ودر موضع اختاد یکتور [2]

---

(۱) دردو کتاب بجایش (شرا دو شبا رتو) دیده شد (۲) دردو نسخه بجایش (اخته دکتور) مکتوب است •

بعز بساط بوس حضرت صاحب قراني فايز شد و چون مدتی
بود که شیخ علي بهادر و ایکو تمور بایلغار رفته بودند و هیچ
خبر از ایشان نمي آمد فرمان اعلی بنفاذ پیوست که امیر
زاده عمرشیخ با فوجی از سپاه بتفحصِ حال ایشان روان
گردد شاهزاده برحسب فرمان روی توجه براه نهاد و بعد
از چند روز شیخ علي بهادر و ایکو تمور از راهي دیگر بمعسکرِ
همایون ملحق شدند و امیرزاده عمرشیخ چون به بیابان ایت
ایچمس آله کول رسید ناگاه با هشت صد سوار از دشمنان
کلان تر ایشان قرابیان تمور دوچار خورد و دران حال
با شاهزاده پنجاه کس بیش نبود اما مجموع امراء و بهادران
بودند مثل خداداد حسیني و تمور خواجه آقبوغا و حاجي
محمود شاه یسوری و پیرحاجي ارلات و امثال ایشان بقوتِ
استظهاری که لشکر ظفرقرین * * مصراع *

* باقبالِ صاحب قران داشتند *

توکل برقادرنصرت بخش کرده بی اندیشه و هراس برایشان
حمله کردند * * بیت *

* در بیابان بی حصاری کز عدو باشد پناه *

* هریکی را در مقابل شانزده کس کینه خواه *

* لشکرِ صاحب قران دستِ جلادت برگشاد *

* دل بتاییـــدِ الهي بستـــه و اقبالِ شاه *

* تیغ کین را برکشیدند از نیـــامِ انتقام *

* روز روشن گشت بر چشمِ بد اندیشان سیاه *

شاهزاده از صدقِ نیت و حسنِ اعتقاد درجهادِ آن فرقه بغي و فساد داد مردي داده دست بردی نمود که ملك برفلک زبان تحسین گشاده بر شجاعت و جلادتِ او آفرین خواند پیرحاجي پسر تیلانجي ارلات که از شجعان و کماتِ روزگار بود نقدِ شجاعت را بسکه جلادت زد و چون شیر غرین دران دشتِ کین بسی از مخالفانِ بی دین را داغ فنا برجبین حیات نهاده تن برزمین انداخت و جان باسفل السافلین روان ساخت و رفع منزلتش را از کمینِ قضا تیری بمقتلِ او رسید و بسعادتِ شهادت فایز شد و از کرامت وَ قاتَلوا و قُوتِلوا لَاُکَفِّرَن عنهم سیاتهم بهره مند گشت

* مصراع * * زهی حیات نکونام و مردن بشهادت *

آخر الامر از مطلع وعد وَانّ جُندَنا لَهُم الغالبون اختر سعادت گسترفتح و فیروزي طلوع نمود و مجاهدانِ نصرت قرین برمخالفانِ فساد آیین ظفر یافته ایشان را منهـــزم گردانیدند و بسیارـــے را بقتل آورده هرچه داشتند از اموال و چهارپایان بغارتیدند و گلهای اسپ و گوسفند رانده سالم و غانم بمعسکرِ همایون مراجعت کردند * * نظم *

* بفرّدولتِ صاحب قران وعونِ اِلٰه *

* امیرزاده عمر شیخ و آن گزیده سپاه *

* گشاده بازوی سعي و کشیده تیغ جهاد *

شکسته دشمنِ بد کیش و کنده بیخ فساد

* بسوی اردوی اعلیِ محلِّ جاه و جلال *

* مظفر آمده با عالمی غنیمت و مال *

و چون صاحب قران گیتي ستان بموضع قراغوچور رسیده نزول فرمود اموال و غنایم که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب جمع آورده بودند بر لشکریان قسمت نمود و چندان دران موضع توقف فرمود تا اسپانِ ایشان فربه شدند و فرمان داد که امیر جهانشاه واوج قرابهادر و دیگر اُمرای با سی هزار سوار ایلغار کرده بطرف ارتیش بطلب دشمنان شتابند ایشان برحسب فرمان روان شدند و شب و روز رانده بآب ارتیش رسیدند و نیمی لشکر ازین جانب آب و نیمی ازان جانب بجست و جوی مخالفان کنار کنار آب روان شدند بهر موضع از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته پناه برده بودند چون برسیدند ایشان را بقتل و نهب و غارت دمار از روزگار برآوردند و باین طریق اسیر بسیار و غنیمت بی شمار جمع آورده مظفر و منصور باز گشتند و بموکب همایون پیوستند حضرت صاحب قران ایل و الوس مغولستان که بحوزه تصرف و ضبط در آمده بود کورنها کرده با میر لعل

برادر طغي بوغا برلاس و تيموربوغا و ديگر امراء قوشون سپرده روانه سمرقند گردانيد و ايشان آن جماعت را رانده با اموال و غنايم بسمرقند رسانيدند و حضرت صاحبقران از چول[1] گذشته و منازل و مراحل طی کرده بمحل ايمل غوچور رسيد و در سرای اوردم مبجل و معظم نزول فرمود *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران و فرستادن لشکر باطراف و جوانب مغولستان باستيصال الوس جته

و چون حضرت صاحب قران گيتي ستان که * * شعر*

* له همم لا منتهی لکبارها *

* و همته الصغری اجل من الدهر *

هرمقصد که وجههٔ همت عالي ساختی و سايه التفات بران انداختی تا باکمل طرق و اتم وجوه در حيز حصول نيامدی خاطر مبارك ازان نپرداختی درين يورش همايون با آنکه سپاه نصرت پناهش بکرات و مرات بر دشمنان ظفر يافته بودند و ايشان را مغلوب و منکوب گردانيده چنانچه بتفصيل گذارش پذيرفت بازدرباب استيصال الوس جته با شاهزادگان و نوينان مشورت فرمود و فرمان شد که عساکر گردون مآثر فوج فوج از راههای مختلف روان شوند و مجموع اراضي

---

(۱) دربعض نسخ بجايش (موضع جوی) و دربعض (موضع جور) است *

وصحاري آن قطر که محلِّ حرکت وسکون قوم جته است احاطه نموده هرجاکه ازایشان نشان یابند اثرنگذارند وبرحسب فرمان واجب الاذعان مجموع غجرجیان وقلاوزان جمع آوردند و راهها تحقیق نموده ثبت گردانیدند وبر شاهزادگان وامراء قسمت کرده مقرر شد که هرطایفه با غجرجي معین ازراهي مخصوص متوجه قلع وقمع مخالفان شوند وجمعی که ازبیمِ تیغ جان ستان ایشان ازهرگوشه بیرون رفته اند همه رابدست آورند ومجموع درموضع یولدوز جمع آیند ازانجمله امیرزاده عمرِشیخ بالشکرِانده‌گان غجرجي ایشان برهان اغلن وبیان تیمور پسر بیکیجک جته برحسب فرموده براهی که مقررشده بود روان گشتند واطراف وجوانب طریق را تاخت کرده هرجاکه دشمنان را مي یافتند بقتل وغارت کار مي ساختند وازعقبه دوبسین اندور گذشته بقصبه قرا خواجه رسیدند ومسافت میان سمرقند وقرا خواجه سه ماهه راه کاروان است وفوجی دیگرامیر جهانشاه وشیخ علي بهادربا سی هزارسوارآراسته نوکرسنقور را غجرجي ساخته از راهي که تعیین رفته بود روانه شدند واز قراارت وشوروغلوق (١) گذشته هرجاکه بیاغي رسیدند بکشتند وبغارتیدند وفوجی دیگرعثمان عباس با بیست هزار

---

(١) دربعض کتب بجایش (قرغلغ) مشاهده رفت *

مرد تیغ گزار امیر جلال حمید غجرجي شده براه سغیزغان[1]
به سغولغان لیق و کوک یار بشتافتند * مصراع *

* و دید انچه دید هر کرا یافتند *

و فوجی دیگر خداداد حسینی و مبشربهادر با بیست هزار
مرد پرخاش جوی جلادت آثار قمارتقو را غجرجي ساخته
از راه ارچکو روانه شدند و چون بموضع بیقوت رسیدند با قوم
بولغاجي ویلکر ملاقي شده جنگی عظیم واقع شد * نظم *

* ز تیغ گشته هوا همچو میغ آتشبار *

* ز نیزه گشته زمین همچو باغ آهن پر *

* ز گرد گرد ان گردون شده بلون زمین *

* ز نعل اسپان هامون شده بشکل قمر *

* به نیزه کرده سران چشم بد سگالان کور *

* ز نعره کرده یلان گوش خاکساران کر *

و آتش آن پیکار یکشبانروز مشتعل بود تا باد فیروزی از چمن
دولت صاحب قران وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار
بزخم شمشیر آبدار مخالفان خاکسار را مقهور گردانیده منهزم
و متفرق ساختند و غارت کرده باغنایم بسیار مظفر و کامگار

(۱) در بعض نسخ بجایش (سغرغان سغرلاغو و سوغالغان لیغ)
و در بعض (سعیرغان سوغولغان لیغ) و در بعض (سغرغان
سغرلاغو) دیده شد *

باز گشتند و حضرت صاحب قران بنفس مبارك با لشکرِ قول نهضت فرموده و کلن دوجي باتفاق فتح و ظفر غجرجي شده براه الغ قول توجه نمود و از معسکرِ همایون ایلغار کرده بسیچقان دبان برآمد و الوس بولغاجي را دگربار نکبت وادبار درمعرض صدمهٔ قهرعساکرگردون ما ثرانداخته بیك حمله دمار ازروزگار پریشان آن بي دینان برآوردند واموال نامعدود وغنایم نامحصور بدست مکنت واقتدار لشکرِ منصورافتاده و حضرت صاحب قران درزمان توجه بجانب توقتمش خان امیریادگار برلاس وامیرسلیمان شاه وامیرشمس الدین ترخان رادرترکستان گذاشته بود و چون لشکرِ توقتمش خان را شکسته وراندهٔ عنان عزیمت ازان صوب مصروف گردانید و بطرف جته معطوف داشت بایشان کس فرستاد که شمانیز بمغولستان درآیید و بقلع و قمع دشمنان مشغول شوید ایشان برحسب فرمان بمغولستان درآمده توی[1] بوغا شیخ را بفرموده حضرت صاحب قران دران سرحد بگذاشتند تا بزراعت اشتغال نماید و خود بطلب دشمنان روان گشته منازل و مراحل قطع کرده از اوردبان بگذشتند واز آب ایله عبور نموده و بسوت کول وچچکلیک رسیده ایل و الوس آن نواحي را غارت کردند و مال و غنیمت بسیار بدست آن

(۱) دردو کتاب بجایش (توبي) دیده شده ٭

سپاه جلادت آثار آمد و ازانجا بطرف بالای قاز روان شده هرجا که با مخالفان دوچار خوردند ایشان را بکشتند یا در قید اسار[1] آوردند * * بیت *

* بهرکجا که رسیـــد آن سپاه کشورگیر *
* عدو ز تیغ هلاک اربرست[2] گشت اسیر *

وبطلب ایل بولغاجي وسالوجي اطراف آن نواحي را تفحص نموده مي رفتند وچون ازمولزود[3] بگذشتند بخضر خواجه اغلن که حاکم مغولستان بود باز خوردند وبا او غلبه بسیاربود نویینان وامراء با ایشان سواره درآویختن مصلحت ندیدند وگریختن شیمه واوار آن سپاه ظفرشعار نبود بضرورت پیاده شدند وچلبرا سپان برکمراستوارکرده بردشمنان تیر باران کردند وبزخم پیکان جان ستان راه تسلط واستیلاء بر ایشان به بستند وچون بعد ازکوششِ بسیارکه ازجانبین دو شبانروز بنمودند * * بیت *

* یکـــی پشـــت بردیگری برنگاشت *
* نبگذاشت آن جایگه راکه داشت *

هرچند کوپلك ودیگر امراء وبهادرانِ جته پروانه وارخود را برآتشِ پیکارزدند ظفری نیافتند وجنگ قایم شد همه را

---

(۱) دریک نسخه بجایش (اسارا) (۲) در دوکتاب بجای برست (بدست) (۳) دربعض نسخه بجایش (موازودو) بنظرآمد *

غبطه ناموس دران بود که عرصهٔ آن مقاتله و جدال بصلح
ریخته شود و امراءِ نامدار با خضرخواجه اغلن عقد مصالحت
بشرط و عهد موکد گردانیده بصوب یلدوزکه موعد اجتماع
عساکرگردون مآثربود باز گشتند و شاه ملک ترخان ازان جنگ
فرار اختیار کرده خود را دربیابان انداخته بود درموضع
(۱) کیتو بدولت زمین بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت
و حالی که مشاهده نموده بود یکی درد و معروض داشت
و چون صورت واقعه بمسامع علیه آن حضرت رسید به تعجیل
هرچه تمام تر روان شد و بتومان سلطان محمود خان پیوسته و از
کون گز گذشته بموضع یولدوز رسید و امیر یادگار برلاس و امیر
سلیمان شاه و امیرشمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان
که از محاربه و مصالحه خضرخواجه اغلن انصراف نموده
متوجه بودند درانیجا بسعادت بساطبوس سرافراز گشتند
صاحب قران گیتی ستان مردان کار از لشکر اختیار فرمود و
اغرق را گذاشته بایلغار روان شد و از گذرگاه اولاقینا ور از آب
گذشته درعقب خضرخواجه اغلن بشتاب براند ودران
بیابان بی پایان * * بیت *

* که کس ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *

* کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان *

---

(۱) دربعض نسخ بجای کیتو (کیتور) است *

* زتنگ عیشي بردرو هاش بردہ همای *
* ازاستخوان مسافرد خیرهای گران *
* کسی بروز سفید وشب سیاہ درو *
* بجز کبود ے گردون ندیدہ هیچ نشان *

فراز و نشیب عقبها و مغاکهای آن قطع کردہ بموضع قرابلاق رسید و ازانجا روان گشت وچون از تیرتاش گذشته درقوشون قاے سیاهي سپاہ دشمن پیدا شد دران محل توقف فرمود مخالفان چون از وصولِ لشکرِ منصور آگاہ گشتند خوف و هراس برایشان غالب شدہ درهمان شب آهنگ گریز کردند و هرکس سرِخود گرفته * * بیت *

یکی شان سراز پا ندانست باز * بیابان گرفتند و راہِ دراز نگون سارکردہ دُرَفشِ سیاہ * برفتند لرزان به بی راہ و راہ

و لشکر جته چون ازهم فرو ریخت از غایتِ دهشت هرفوجی بگوشهٔ بدر رفتند گروهی انبوہ بهمان صوب که لشکر منصور آمدہ بودند گریخته میرفتند و با امیرزادہ عمر شیخ باز خوردند و سپاہ شاهزادہ ایشان را غارتیدہ دمار ازروزگار برآوردند و غلبه ازان گریختگان بطرفی دیگر بیرون رفته بودند امیر جهان شاہ و شیخ علي بهادر با ایشان دوچار خوردہ همه را بهمان طریق کار بساختند * * شعر *

کسی را که برگشت روز از قضا * بکوشش نیابد خلاص از بلا

اگر باد گردد بگاهِ گریز * شود آسمان برسرش فتنه بیز
حضرت صاحب قران ازکوتل تاریي رین گذشته دشمنان را
تا قراناش تکامشي فرمود و خضر خواجه اغلن دل از ملک
و مال برداشته بهزار حیله جان بدر برد * * بیت *
خضرخواجه کوجته رابود خان * چو بگریخت ازبیم صاحبقران
شدآواره یکباره ازجای خویش * تن ازبیم لرزان دل ازغصه ریش
نه ملك ونه مال ونه لشکربجای * زدهشت ندانست سررا زپای
سپاهش همه کُشته یا دستگیر * زن وکود کانش بخواري اسیر
اُلُس گشته یکباره زیر و زبر * نماند ه ز مردم دران بوم اثر
چنین باشد احوالِ آن پادشاه * که صاحبقران باشدش کینه خواه
عساکرگردون مآثر بقیه مخالفان را که دران کوه و صحرا بودند
تا قولان کوتل تمام غارت کردند و غنیمت بسیار از اسپ و شتر
و کوسفند وغیرآن بدست آورده اسیرو برده بی شمار گرفتند
وصاحب قران سپهر اقتدار مظفر و کامگار ازانجا بازگشته
بجیش(1) آمد و غنایم آن فتوحات که محاسب وهم با نامل
قیاس وتخمین ازعقد شمارآن عاجزآمدي مجموع برلشکر
قسمت فرمود وازانجا بسعادت واقبال نهضت نموده واز قیچرتو
و پلاچرعبور فرموده موضع یولدوز مضرب خیام نزول همایون

(1) دردونسخه بجاي جیش (حلیش) ودریك کتاب بجایش
(حلیس) است *

گشت امراء ولشکریان که برحسب فرمان باطراف وجوانب بقطع واستیصال دشمنان رفته بودند باغنایم بسیار وبرده بی شمار درین محل برحسب میعادِ مقرر منصور و مظفر بسعادت بساط بوس فایز گشتند وآن موضعی است بغایت نزاهت وطراوت وچشمه بسیار دل پسند و علف فراوان سود مند * * بیت *

زبس چشمهٔ روشن باصفا * بیلدوز خوانند آن جای را
که معنی یلدوز اختر بود * همان چشمهایش منور بود
بقوت علفهای آن بوم و بر * بحدیست ازقدرتِ دادگر
که اسپ ارچه باشد ضعیف ونزار * چو یکهفته گردد دران مرغزار
شود همچو کوهی روان بیگزند * قوی هیکل و فربه و زورمند

وازانجا تا بسمرقند دو ماهه راه کاروان است و حضرت صاحب قران کسی را پیش امیرزاده عمرشیخ فرستاد وفرمان داد که براه قهلغه روان شود و مجموع مخالفان راکه دران نواحی و حوالی باشند مستاصل و ناچیز گرداند شاهزاده با متثال امر مبادرت نموده ازقهلغه گذشته درراه بکوپلك که از امرای بزرگ جته بود بازخورد وجنگی عظیم واقع شد * * نظم *

* خروش آمد و نالهٔ کره نای *
* بر انگیخت شهزاده لشکر ز جای *
* دلیرانِ رزم آزمای ازدوروی *

* خروشان و جوشان شده کینه جوی *

* همه دشت پرخسته و کشته شد *

* زمین سربسر چون گل آغشته شد *

آخرالامر شاهزاده ارجمند از فرّ دولت ابد پیوند فیروز گشت و کوپلك را گرفته به تیغ انتقام بگذرانید و تمام الوس اورا بغارتید و اسپ و گوسفند بسیار غنیمت یافته ازانجا روان شد وازموضع کوزن واوج فرمان گذشته بکاشغردرآمد وازانجا نهضت نموده با لشکر ظفر قرین بمبارکي وطالع سعد باندگان که اقطاع خاصهٔ او بود نزول فرمود *

گفتار در مراجعت صاحب قران جهانگیر بمستقر سریر جلالت صریر خلافت مصیر

صاحب قران را چون خاطر همایون از کار جته بپرداخت *

* شعر *

براعدای دولت مظفرشده * سپاه از غنیمت توانگر شده
همه دشمنان کشته یارانده * به بندش اسیران بسی مانده
دیارِ بد اندیش را سربسر * همه رفته و کرده زیروزبر
برآورده از بومِ دشمن دمار * برین گونه فرسنگ بیش ازهزار (۱)
عزم دارالسلطنة سمرقند را وجههٔ همت عالي ساخت وبا

(۱) دردو کتاب بجای هزار (شمار) دیده شد *

تمام عساکر گردون مآثر از کچک یولدوز نهضت فرموده به الغ(۱) یولدوز درآمد و درانجا طوی عظیم کرده بعیش و عشرت مشغول گشت و تمام نوییذان و امراء و اشراف را بخلعت وکمر و انعام پادشاهانه محظوظ گردانید * * بیت *

* همه دشت خرگاه و پرده سرای *
* ز دیبای زربفت کرده بپای *
* نهاده بخیمه درون تخت زر *
* همه پیکرِ تخت دُرّ(۲) و گهر *
* نشسته برو شاه توران سپاه *
* بجنگ اندرون گرز و برسر کلاه *
* بدان فتح یك جشن شاهانه ساخت *
* سرانِ سپه را باحسان نواخت *
* بسی نامدارانِ کشورکشای *
* بخدمت رهي وار گردش بپای *
* زدستِ بتان نوش کرده بکام *
* شرابِ عقیقي بزرینه جام *
* دران عیش و عشرت چو شد چند روز *
* روان گشت ازان منزلِ دل فروز *

---

(۱) در بعض نسخ بجای الغ (اولوق) (۲) در نسخه کتاب بجای در (زر) دیده شد *

و امیرجهانشاه را در راغرق گذاشته در یکشنبه پانزدهم شعبان
سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) موافق ییلان ایل متوجه
مستقر سریر سلطنت شد و بتعجیل رانده در یکشنبه هفتم ماه
مبارک رمضان خطه جنت آئین سمرقند از فرّ قدوم همایونش
غیرتِ سپهر بلند گشت جهانیان را از بشارت فتح حضرت
صاحب قران و مراجعت نمودن در عین اقبال و کامرانی
نهال آمال و امانی بازهار و اثمار بهجت و شادمانی
تازه وبار ورگردید آغایان و شاهزادگان و امراء و نوییناں
نثارها کرده طویهای لایق دادند و پیشکشهای مناسب
کشیدند وازادرات اقداحِ افراح ریاض عیش وعشرت
را چنان سرسبز و شاداب داشتند که فصلِ پاییز رشک بهار
آمد و کافه خلایق در سایه عدل و احسان و مهادِ امن و امان
مرفه و شادمان آسوده از عمر برخوردار شدند وچون
زمستان برسید صاحب قران گیتی ستان ببخارا نقل فرموده
در کول فرکتی قشلاق کرد و دران محل قوریاها گرفته قصرها
ساختند و خانها پرداختند وچون دران موضع کول متعدد
هست و هرگونه مرغان بتخصیص قو که بلفظ فرس آنرا ارج
می گویند بسیار می باشد و ازبرای قوشلامشي و صید طیور
بغایت مناسب افتاده لاجرم درما بین آن کولهـــا مسنـــدِ
خلافت مصیر از شکوه صاحب قـــران جهانگیـــر زینت پذیر

مي گشت وبندگان همای فرعنقا شکر[1] عمدها مرتب داشته بکولها درمي آمدند وبغلغله خروش وطنطنه طبل وکوس مرغان را رمانیده مي پرانیـــدند وتا رسیدن بکـــول دیگر قوشچیان جانوران مي انداختند شنقارتند حمله تیز منقار وچرغ فلک سرعت نسرین شکار بطیران درآمده مرغان قوي هیکل چون ارج وحواصل ازاوج هوا بقهر واستیلاء فرو مي آوردند وجسره چربدل وباز بلند پرواز ازکمین برکلنگ وقاز کشاده چنــگ قضا آهنــگ را بخون ایشـــان یاقوت رنگ میساخت خروش قوشچیان قورا فحوای قوا انفسکم مي شنوانیدند اما ازآسیب حمله جان کسل طغرل امان نمي دید وآواز طبل باز مرغان را براجتناب واحترازمیداشت لیکن جلادت بحري وشاهین ودیگر جوارح صید آیین ایشانرا سالم نمي گذاشت * نظم *

* نه چندان زمرغان باندك زمان *

* گرفتار مي شد که وصفش توان *

چه وفورطیور وکثرت مرغان دران مواضع بمرتبه ایست که صاحب تاریخ جهان کشای ثبت کرده که شاهزادگان چغتای واوگدای یک زمستان درانجا قشلاق کرده بودند وهرهفته پنجاه شترواروقو برسم شرلغه باردوی بزرگ که درظاهـــر

---

(۱) در بعض نسخ بجای شکر (شکار) مکتوب است *

سمرقند نشسته بود مي فرستادند والعهدة عليه وهم دران زمستان اختراقبال امیر سلیمان شاه باوج کمال صعود نموده بعزمصاهرت حضرت صاحب قراني اختصاص یافت وطویهای پادشاهانه مرتب داشته پیشکش بسیار بمحل عرض رسانید وخدرمعلی سلطان بخت بیگم را بآن نویین کامکار دادند وامیرزاده میرانشاه قضایا ومهمات خراسان بر حسب دلخواه چنانچه ذکرکرده شد کفایت نموده متوجه پایه سریراعلی گشت وامراء ونوییندان باقامت رسم استقبال قیام نمودند ودران قشلاق بشرف بساط بوس خسرو آفاق فایز شد * * بیت *

* چو پرداخت شهزادهٔ نامور *
* زانجامشي(۱) پیش تخت پدر *
* جهاندارش ازلطف دربرگرفت *
* ببوسید روی وسخن درگرفت *
* بپرسیدش ازراه وهربیش وکم *
* زهردرسخن راند شهزاده هم *
* وزان پس بسی پیشکشها کشید *
* زمین بوسه داد وثنا گسترید *
* شهنشه بسی آفرین خواندش *

(۱) دراکثرنسخ بجای انجامشي (الجامشي) دیده شد *

* بجائي سزاوار بنشاندش *

* جهان شاد ازان اجتماعِ گزین *

* کزان تازه شد رونقِ ملک و دین *

و درانثناء آن زمستان برمقتضای رای حضرت صاحب قران امیرزاده ابابکر پسر شاهزاده میرانشاه را دختر امیرحاجي سیف الدین نامزد شد و خدر معلی خانزاده برسم طوي اقامت نمود و هم دران اثنا برحسب عادت روزگار که هر شادماني را غمي و هر سورني را ماتمي درعقب مي باشد وانه هو اضحک وابکی مهد اعلی قذاق خاتون که حرم پدر صاحب قراني بود ازین سرای فاني بدار القرار جاوداني نقل کرد انا لله وانا الیه راجعون خاطر مبارک آن حضرت از وقوعِ این حادثه بغایت متالم شد و چهرهٔ همایون که دیدهٔ دین و دولت بآن روشن بود مصب سیول ملال و محن گشت ولاغرو * ع *

* القلب تحزن والعین تدمع *

ختم کلام معجز نظام و رسم آش واطعام و افاضتِ خیرات و صدقات بفقراء و عجزه و ایتام فوق مایتصوره الاوهام باقامت پیوست و نعش محفوف بمغفرت را بکش برده دفن کردند وعز من لا یموت * * مصراع *

* روانش بخلدِ برین شاد باد *

و چون زمستان بآخر رسید صاحب قران گیتي ستان عزیمت
دار السلطنة فرمود و همه راه در پناه حفظ و تایید اِله کامران و
شکارکنان بسعادت و اقبال منازل مي گذاشت * * نظم *

* بنّه دریک شکارستان نمي ماند *
* شکار افکن شکارافگــن همي راند *

و بفرخنده طالع مسعود از قرشي گذشته در جلکای دلکش
کش برلب آب خشکا در اقیار نزول فرمود * * نظم *

سراپردهٔ شاه چرخ اقتدار * زمین را کشیده زدیبا حصار
همه دشت گشته کران تا کران * پر از خیمه و خرگه و سایبان

گفتار در قرلتای فرمودن حضرت صاحب قران

چون از میامنِ آثار شوکت و اقتدار حضرت صاحب
قران کامگار آفتابِ دولتِ ترک بتخصیص الوس چغتای
باوج عظمت و جلال صعود نمود و کمال رفعت و استقلال یافت
چنانچه از حدود مشرق تا بمغرب پرتوِ تسلط و استیلاء انداخت
و از کثرت غنایم وافر که دریورشهای پیاپی از فتوحات
متواتر بدست جلادت عساکر گردون مآثر مي افتاد یساقیان
معسکر ظفرمآب از روی مکنت و اسباب برامرای دیگر عهد
و زمان فایق بودند هر آینه رای ممالک آرای که آیتي بود

لازم الاتباع در شان اِحکام سلطنت و کشورکشائي اقتضای آن فرمود که در شانِ لشکر اضافتی رود ودربهار آت ئیل سنه (اثنین و تسعین و سبعمایة) در آق یار که از فرِّ نزول همایون مهبط انوار ابهت و افتخار بود بقرلتای بزرگ فرمان داد و بعد از جمع تمام امراء و نویینان از تومانات و هزارجات و صدجات و سایر سروران و حکام مواضع و ولایات رسومِ طوي و قورلتای و آدابِ آن بحشمتي و تجملي مرتب افتاد که جهان فریدون و افراسیاب دیده مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون اشارت علیه در باب زیادت کردن شان سپاه بنفاذ پیوست *

* نظم *

سرانِ سپه سربسر هرکه بود * بخدمت کمر بسته فرمان شنود

بموجبی که فرمان واجب الاذعان جریان یافت قرار گرفت و مجموع التزام نموده خط بازدادند که برحسب مقرر سپاه بعرض گاه رسانند و تواجیان بزرگ که خط بازمي ستدند امیر حاجي سیف الدین بود و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین عباس و هم دران ولا طویهای خسروانه مرتب گشت و جشنهای پادشاهانه مشتمل بر انواعِ تجملات و تکلفات ترتیب کرده شد بغتاقهای گوهر آگین برفرق خواتین بلقیس آیین * * ع *

* گفتي مگر ثریا درماه کرده منزل *

و ساغرهای بلورین در دستِ ساقیانِ زهرة جبین * * ع *
* صافي زهر کدورت همچون ضمیر عاقل * * بیت *
جهانی بشادی شد آراستــه * همه بوم پر زیور و خواستــه
جهان شد نهان زیر دیبای چین * پراز در و گوهر بسیطِ زمین
و مهد اعلی سونج قتلغ آغا دخترِ شیرین بیگ آغا که نهالی بود
از دوحهٔ ابهت و جلال و رخسارِ افتخارش را حضرت صاحب
قران خال بامیرزاده عمر شیخ دادند و بعد از فراغ ازین امور
برحسب اجازت و اشارتِ حضرت صاحب قران امیرزاده
میرانشاه بخراسان معاودت فرمــود و امیــرزاده عمر شیخ
باندگان و امراء و نوییغان نیز بیورتهای خود باز گشتند و حضرت
صاحب قران بمستقر سریر سلطنت فرمود و بعد از چند روز در
ظاهر سمرقند مرغزار یلغزیغاج مرکزِ استقرار رایتِ فتح آثار
نصرت شعار گشت * * بیت *

* نظامِ حال زمانه قوامِ کار جهان *
* تمام گشت باقبالِ شهریارِ جهان *

گفتار در لشکر فرستادنِ حضرت صاحب قران بطرف جته

حضرت صاحب قران گیتي ستان هم در اوایلِ سال مذکور
امیر سلیمان شاه و خداداد حسیني و امیــر شمس الدین

عباس و برادرش امیر عثمان و از امرای قوشون و خانه بچگان
صدیق تابان و سلطان سنجر پسر امیر حاجی سیف الدین
و حسن جاندار و تلك قوچین و عید خواجه و توکل باورچی
و نصرت قماری با بیست هزار سوار بطرف جته روان فرمود
و چون از سیحون عبور نموده از تاشکنت بگذشتند و به اسی
کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملش اپردی
و پسرش پیکش و بدر و صدر ترکمان با پنج هزار مرد از شجعان
و دلاوران ازجانب اندگان رسیده بایشان پیوستند و چون
بکوك توبه رسیدند چند روز دران موضع توقف کرده بتفحص
احوالِ مخالفان مشغول شدند و ازانجا پی دشمنان گرفته از
راه عقبه ارجتو روانه شدند واز مخالفان هرکرا یافتند *

* بیت *

بکشتند یا زنده کردند اسیر * زن و بچه شان اولجه برنا و پیر
بغارت ببردند چیزی که بود * زخشك و ز ترشان برآورده دود
باین طریق اطراف وجوانب آن نواحی و اراضی را بمراکبِ
جلادت و صرامت می پیمودند تا از المالغ گذشته و از آب ایله
بشناه عبور نموده بقراتال رسیدند که یورت انکا تورا بود
و درانجا خبر یافتند که از قوجینان اولجه بوغا مجلکاجی که
با چهار صد سوار پیشتر بخبرگیری رفته بود درشکارگاهی با
قمرالدین دوچار خورده جنگی عظیم کرده اند و بسیاری از

جانبین بقتل آمده امرای از برای تحقیق کیفیت این قضیه حسن جاندار و ملش و پیکش را بفرستادند ایشان روی شهامت و حزم براه آوردند و چون بموضعي رسیدند که آن جنگ واقع شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و دران میان از لشکریانِ خود از قوم مغلغو شخصی را یافتند زخم دار که از حیاتش رمقي مانده بود و چهل روز بعلف گذرانیده اورا غمخواري نموده پیش امراء آوردند او تقریر کرد که دران موضع با قمرالدین جنگ کردیم و بسی مردم از هردو طرف کشته شدند و سپاهِ ما شکسته بیرون رفتند وقمرالدین بصوب صحرای ایجنی بوجنی روان شد امراء بی توقف درعقب او بتعجیل براندند و چون از ایجنی بوجنی بگذشتند و به اوکرکیتجی رسیدند اغرق را دران محل گذاشته بایلغار روان شدند و چون بکنارِ آب ارتیش رسیدند قمرالدین از آب گذشته بود و بطرف تولس که گویند سمور و قاقم دران بیشها مي باشد رفته و سالها و عمدها که بسته بودند و بدان از آب گذشته یافتند امراء چند روز دران موضع درنگ نمودند و هریک کسِ خود را از آب گذرانیدند تا داغ و تمغای ایشان بران درختهای صنوبرعالي که دران بیشها بود کشیدند * * بیت *

* تا زشیرانِ سپاهِ حضرتِ صاحب قران *

* باز ماند بردرختِ بیشهٔ دشمن نشان *

* یک وجب بوم از زمینِ کشورِ دشمن نماند *
* کین سپاه اسپِ تسلط برفرازِ آن نراند *

و چون زمان یورش ایشان دران بیابانها قریب شش ماه متمادي شده بود و لشکریان را زواده نمانده و دران مدت بیشتر بگوشت شکاري و پیاز صحرائي مي گذرانیدند (و هوا نیز سرد شده بود)[1] ازانجا بسعادت معاودت نمودند و براه الطون کور که بازگشتند و آن راهي است که از دو طرف او بحیره عظیم هست که آنرا اتراك کول گویند و منازل و مراحل قطع کرده در سمرقند بپایه سریر اعلی سعادتِ بساط بوس دریافتند *

گفتار در توجه نمودن خدیو افاق بدشت قبچاق

در پاییز همین سال سنه (اثنین و تسعین و سبعمایة) صاحبقران گیتي ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت قبچاق جزم فرموده سایه التفات بتفقد حالِ لشکر و ترتیبِ سپاه انداخت * * نظم *

زا سپاهی که بودش بصحرا یله * بیاورد از دشت چوپان گله
کجا بود ازان لشکرِ نامدار * پیاده کسی شاه کردش سوار
ز اسپ و سلاح و زر و خواسته * سپاهش سراسر شد آراسته

و از سمرقند در ضمان حفظ و تایید ذوالجلال بسعادت و اقبال

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (و زمستان دررسیده بود و هوا بغایت سرد شده) است *

روان شد و برآبِ خجند پل بسته عبور فمود و زمستان در تاشکنت میان یارسین و جناس قشلاق فرمود و دران اثنا رای مصلحت نمایش زیارت مرقد تابان فرقد شیخ مصلحت را قدس سره از معدات حصول مقاصد دیني ودنیوي دانسته بآن قصد عنان توجه بصوب معموره خجند معطوف گردانید و از صدق نیت و صفای طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده دو هزار دینار کپکي ازوجهي که تصدق را شاید بارباب استحقاق صرف فرموده بتاشکنت بسعادت معاودت فرمود و دراینجا مزاج همایون آنحضرت ازنهج استقامت انحراف یافته عارضهٔ مرضي طاري شد و غلوای سورت آن بغایت اشتداد پذیرفت و مدتِ یک اربعین متمادي گشت چنانچه امراء و ارکانِ دولت عظیم پریشان خاطر واندیشناك بودند *

* نظم *

* زبیم تکسرش جهان مي لرزید *
* وزلفظِ ملالتش زبان مي لرزید *
* اوجانِ جهان بود ودران سال ازخوف *
* برجانش دوصد هزارجان مي لرزید *

میامنِ انفاس قدسي جهت امن و امان جهان و جهانیان بدعوات صالحات مواظبت نموده زبان حال هرگویا و لال فحوای این مقال باداميِ رسانید * * نظم *

* گر تیغ تو یکدم از میان برخیــزد *
* عصمت همه را زخان و مان برخیزد *
* از بستر غم که جای بدخواه تو باد *
* برخیز سبک ورنه جهان برخیــزد *

تا آفتاب سلطنت و اقبال از کسوف سقم و ملال انجلاء پذیرفته همایون ذات بی همالش را از دارو خانهٔ ما هو شفاء ورحمة للمومنین شربت شفای کلي کرامت گشت روزگار زبان تهنیت بمضمون * شعر *

* المجد عوفي اذ عوفیت والکرم *
* وزال عنک الی اعدائک الالم *
* وما نخصک فی برء بتهنیة *
* اذا سلمت فکل الناس قد سلموا *

برگشاد و کافه خلایق شادمان و مستبشر گشته هرکس شکرها گزارد و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج مبارک بحال قوت باز آمد و امیرزاده میرانشاه با لشکر از خراسان رسیده بسعادتِ بساط بوس مستسعد شد رای عالي حضرت صاحب قراني به ترتیب لشکر التفــات نموده امراء و نوییدنان را بنوازش پادشاهانه مخصوص گردانید و عامه لشکریان را اولکا(۱) داد * نظم *

(۱) در سه نسخه بجای اولکا (اوکلکا) مکتوب است *

در مخزنِ سیم و زر برگشاد * سپه را درم داد و دینار داد
ز اسپ و سلاح و زهرگونه چیز * بهرکس ببخشید و بنواخت نیز
و بعد از ترتیبِ لشکر التفات نموده غجرجیان را برامراء
قسمت فرموده و در قول که مرکز رایات نصرت شعار بود تمور
قتلغ اغلن پسر تمور ملك خان و کونچه اغلن و ایدکو اوزبك
برسم قلاوزي ملازم بودند و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه
(ثلث و تسعین وسبعمایة) که آفتاب درهشتم درجه دلو بود
موکبِ همایون درضمان عصمت و تایید ملك جلیل نهضت
فرمود و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را
جهت ضبط مملکت باز داشت و امیرلعل وامیرملکت را ملازم
ایشان ساخت و آغایان را مجموع بازگردانید مگربا نوی
کبری جاپان ملك آغا بنت حاجي بیگ جته که دران سفر
دولت آسا بسعادتِ مرافقت و مصاحبت آن حضرت مستسعد
بود وچون رایت ظفر پیکر محفوف بفتح مبین و نصرعزیز
حرکت کرد امراءِ تومان وهزاره وامراءِ قوشون هریك
بمورچل روان شدند و چون موضع قراسمان مخیم نزول فرخنده
گشت ایلچیان توقتمش خان برسیدند امراء و نوییدنان ایشان
را بمحلِّ مناسب فرود آورده لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند
و بواسطه برف و بارندگي چند روز دران منزل توقف افتاد
و چون خبرِ وصول فرستادگان توقتمش خان بسمــع مبارك

حضرت صاحب قران رسید[1] * * بیت *

بفرمود تا بر کشایند راه * در آرند شان از در بارگاه
چو دستوری از شاه دریافتند * بخدمت رهي وار بشتافتند
بعزت نهادند سر بر زمین * زباني[2] پر از پوزش و آفرین

و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس یکدست شنقار و نه اسپ راهوار که جهت پیش کش آورده بودند بعز عرض رسانیدند صاحب قران سعادت قرین رعایت آیین سلطنت را شنقار بر دست سپهر اقتدار مکرمت آثار گرفت اما از حمیت پادشاهانه زیادت التفاتي نفرمود ایلچیان زبان استکانت وانکسار بصنوف اعتذار و استغفار گشاده رسالت توقتمش خان رابوساطت عظماء امراء زانو زده عرضه داشتند محصلش آنکه آنحضرت نسبت با من بمثابت پدر و ولي نعمت کهتر پرور است چه سوابق حقوقِ انواع ایادي و نعم که درباره من ارزاني داشته زیادت ازانست که از هزار یکی و از بسیار اندکي شرح توان داد اگر آن کردارِ تباه و مخالفتِ بی جایگاه که از شورشِ بخت تیره روز و افسادِ مردم شریر بد آموز بران اقدام نموده ام و ازان شرمسار و پشیمانم بکمال عواطف و مراحم خداوندانه عفو فرمایند ضمیمه سایر الطاف

---

(۱) در چهار نسخه بجای رسید (پیوست) است * (۲) در بعض نسخه بجای زباني (زبانها) دیده شد *

و اعطاف گردد و من حدِّ خود شناخته بعد ازین یکسر موی پای
از طریقِ متابعت و انقیاد بیرون ننهم و در مراعاتِ شرایط
ادب و طاعت گزاري هیچ دقیقه فرو نگذارم * بیت *

یکی بنده باشم بفرمان شاه * نه پیچم دگر سر ز پیمان شاه

حضرت صاحب قران فرمود که در مبادي حال که او از
دشمنان جسته زخم خورده و خسته تنها پیش ما آمد عالمیان
را معلوم است که او را در سلک فرزندان در آورده رعایتِ
او بچه مرتبه کرده شد و از جمله برای او لشکر باُورس خان
کشیدم و بدان سبب چندین اسپ لشکریان و اموال و اسباب
فراوان دران سال عرضه تلف شد و با وجود آن در تقویت
و تمشیتِ او اهتمام نمودم تا ایل اورا از ایل اُرس خان
جدا کرده بدو دادم و دستِ او را بنوعي قوي کردم که بر
تخت الوس جوجي بخاني استقرار یافت دولت از فضل
باري تعالی است اما سببش من بودم و پیوسته او را بزبان
عطوفت و شفقت پسرخوانده ام و او مرا پدر مي گفت و چون دولت
بر و قرار گرفت و قوتی و شوکتی در حالِ خود مشاهده نمود حقِ
نعمت و احسان فراموش کرده شرایط فرزندي بجای نیاورد
و چون ما بایران زمین نهضت نموده به تسخیر فارس و عراق
مشغول بودیم طریقِ عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد تا حوالی
مملکت ما را خراب کردند و من سایه التفات بران نینداختم

تا مگر از کردار نا پسندیده خود انفعال یافته دست از بی
حفاظي و فضولي باز دارد و از شرابِ غرور چنان بیخود شده
که اصلا نیک از بد نمیداند دگر باره لشکر کشیده و گروهی انبوه
بمنقلای پیش فرستان و بولایت ما در آمدند و همان که روی
توجه بجانب او آوردیم سیاهي سپاهِ ما نادیده فرار اختیار
کرد و اکنون که از عزیمت ما آگاه شده است از درِ عجز در
آمده عذر خواهی مي نماید چون بکرات نقضِ عهد و پیمان
ازو مشاهده رفته برقولِ او اعتماد کردن از حزم دور است
عزیمتی که کرده ایم و لشکر ازان جهت آورده بتوفیق رباني
و تایید آسماني با مضا خواهم رسانید * * مصراع *

* تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست *

ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و
لنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون و با این همه اگر راست
میگوید که طالب صلح است مي باید که علي بیگ باستقبال
فرستد تا با امراء جانقي کرده آنچه مصلحت باشد بجای
آوریم و بعد از اقامتِ رسم طوي ایلچیان را خلعت های
زرد وزي پوشانید و وثاق تعیین فرموده مثال داد که مراسمِ
رعایت و مراقبت بتقدیم رسانند و در چهارشنبه شانزدهم
ربیع الاول قورلتای کرده با شاهزادگان و امراء مشـــورت
فرمود و ایلچیان توقتمش خان را گرفته بطالع فرخنده و اخترِ

سعد با تمام عساکر گردون مآثر روی کشورکشائي براه نهاد
وازيسي وقراجوق وصيران گذشته سه هفته دربيابان وچول
منازل ومراحل قطع کردند واسپان از کثرتِ سیر و قلتِ آب
مانده وخراب شده درپنجشنبه غره جمادي الاول بموضع
سارق اوزن رسيدند وچهارپايان را سيراب گردانيده شکر
باريتعالی بجای آوردند وچون سيلي عظيم آمده بود چند
روزدرانجا توقف نمودند وبعد ازان گذرگاه باز جسته کورگه
زدند وکوچ کردند وبشناه ازآب بگذشتند ودران شب دو
نوکرايدکواوزبلك گريخته به بيابان وچول بطرف توقتمش
خان بدررفتند حضرت صاحب قران درعقب ايشان کس
فرستاد وبايشان نرسيدند ورايت نصرت شعارازانجا روان
شد سپاه ظفرپناه دربيابان وچول درمغاکها آب يافته
مي رفتند روزچهارشنبه بيست ويکم ماه مذکور بکوهی رسيدند
که بکچک تاق[1] مشهوراست وازانجا کوچ کرده دو شب درميان
روزجمعه موضع الق تاق[2] مخيم نزول همايون گشت مهرسپهر
صاحب قراني وجهان باني بنشاط نظاره آن دشت ببالای
کوه برآمد صحرا درصحرا سبزه بود آن روز درانجا توقف
فرمود وامرعالي بنفاذ پيوست که لشکريان سنگ آوردند

---

(۱) در بعض کتب بجايش (به کچيك طاق) * (۲) در بعض نسخ
بجايش (اولوق طاق) مکتوب است *

و درین محل نشانه بلند مانند منـــاری برافراشتند و سنگ
تراشانِ چابك دست تاریخ آن ایام بران نگاشتند تا یاد نامه
بر روی روزگار باقي ماند و ازانجا کوچ کرده شکارکنان روان
شدند و بکنار آب بیلاق جوق رسیده فرود آمدند و از آب
گذشته بعد از هشت روز بموضع انا قرغوی رسیدند و چون
از ابتدای نهضتِ مبارك قریب چهار ماه گذشته بود ولشکریان
را آزوق نمانده و ازاطرافِ آن بیابانها پنج ماهه و هفت
ماهه هیچ آباداني نیست دراردوی همایون که ازغایت
فسحت مجال و کثرتِ شجعـــان و ابطال وبسیارے خیول
و جمال دریایي بود درجوش وجهانی پرولوله وخروش
تنگي وگراني پیدا شد چنانچه یك سرگوسفند بصد دینار
کپکي ویك من غله بسنگ کلان که عبارت از شانزده من شرعي
باشد بصد دینارکپکی رسید و یافت نمي شد حضرت صاحب
قران قولی فرمود وبامرای تومان وهزارجات و صدجات
و دهجـــات جاررسانیده مجلکا بسرباز ستدند که هیچ آفریده
دراردو نان وکماج و بغرا وتتماج ورشته واماج وامثال آن
نپزد و ازمطبوخ به بلماق اکتفا نمایند وامراء جهت احتیاط
تجربه نمودند وازیک من آرد بسنك انبارکه عبارت از هشت
من شرعي باشد با اضافه سبزي که آنرا مطرگویند شصت
کاسه بلماق بیرون آمد و مقررفرمودند که ازلشکریان هریک

بیک کاسه ازان قناعت کنند و بیشتر سپاه آن هم نمي یافتند
و پیوسته دران صحراها مي گشتند واز تخم مرغان وانواع
جانوران که دران بیابان مي یافتند و علفی که مي توانست
خورد روزگار مي گذرانیدند و بدین طریق میرفتند حضرت
صاحب قران در روز شنبه اول جمادي الاخری شکار اختیار
فرمود و تواچیان باامراء جرنغار و برنغار جار رسانیده
سپاه بچرا گاه روان شدند وتمام آن صحرای بی انتها فرو گرفته
وحوش وطیور بی شمار براندند وبعد از دو روز قمار مشي
کرده * * بیت *

* ملک هرسو که مرکب راند حالي *
* زمین ازگور و آهو کرد خالي *
* چو لختی گشت و صید افگند تا چاشت *
* ازانجا سوی منزل راه برداشت *
* وزان نخچیرگاه آمد سوی تخت *
* بفیروزی قرین دولت و بخت *

وسپاه از فرّ اقبال شاه عالم پناه ازگوزن و آهو و بکن (١) و دیگر
انواع نخچیر چندان انداختند که چنان کثرتی بی قیاس
با وجود چنان تنگي که دست داده بود فربه را گزین کرده
برمي داشتند ولاغر را مي گذاشتند * * شعر *

(١) در یک نسخه بجای بکن (بُلن) است

زهرجنس چندان گرفتار شد * که گیرنده را دست بیکار شد
و از جمله نوعي آهو دران صحرا یافتند از گاومیش بزرگتر که
مثل آن هرگز مشاهده ننموده بودند و مغول آنرا قندغای
میگویند و دشتیان بُلن(۱) بسیارے ازان نیزانداخته بودند
و مدتي قوت لشکریان از گوشت شکاري آماده بود *

گفتار در عرض دیدنِ حضرت صاحبقران لشکرِ منصور را

بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحب قران
سپهر اقتدار پرتوِ التفات برباز دیدن جبه و عرضِ عساکر
گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسره و قلب و جناح
چون گوهرِ تیغ در آهن نشسته و مرکبان باد پای را چون آتشِ
جهنده از دلِ آهن در برگُستوان نهان کرده * * بیت *
سپاهی بکثرت فزون از شمار * ظفر پیشگانِ تسلط شعار
بهیجا چو آشفته پیلانِ مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
گرفته سپرهای چرم نهنگ * برافگنده برگستوانِ پلنگ
نه از مرگ شان باک نه از تیغ تیز * نه از آب بیم و نه ز آتش گریز
بمردي یگانه بکوشش گروه * برزخم سندان برِ حمله کوه
برین گونه لشکر از حیز قیاس بیرون و بکثرت ستاره و صولت
گردون سراسر مکمل و آراسته فوج فوج و تومان تومان بمورچلِ

---

(۱) دردو نسخه بجای بلُن (بکن) دیده شد *

خود روان شده متوجه عرض گاه گشتند * * نظم *

* جهاندار چون لشکر آماده گشت *
* برآمد باسپ و درآمد بدشت *
* یکی تاج برسر زیا قوت و زر *
* بچنگ اندرون گرزهٔ گاوسر *
* عنان را بسوی جرنغار تافت *
* جهان سربسر کوه فولاد یافت *
* درآمد روان ازسرِ صف نخست *
* فروجست بیردی بیگ ازاسپ چست *
* که تومان او بود ازآغاز صف *
* گروهی همه تیغ و خنجر بکف *
* بقصد عدو تنگ بسته میان *
* بالماس کین تیزکرده سنان *
* سپهبد زده زانو اسپی کشید *
* زمین بوسهٔ داد و ثنا گستردید *
* که بادا جهان از کران تا کران *
* بفرمان صاحب قران جاودان *
* سروجانِ ما ازرهِ دین وداد *
* فدای سمِ مرکبِ شاه باد *
* برایشان جهاندار کرد آفرین *

* که آباد بادا بگردان زمین *

و چون حضرت صاحب قران تومان بیردي بیگ را قوشون قوشون بنظر التفات احتیاط فرموده بسعادت و اقبال پیش راند تومان خداداد حسیني مکمل و آراسته صفها کشیده بودند * * بیت *

سپاهي همه صفدر و رزم ساز * دلیران گردن کش و سرفراز
سواران جنگي و مردان کار * کمند افگن و گرد و خنجرگزار

خداداد حسیني بعد از اقامت رسم اولجامشي و پیش کش زبان اخلاص بعرض ثنا و دعا بر گشاد * * بیت *

بسی آفرین کرد بر شهریار * که باشي چنین جاودان کامگار
چنان باد گیتي که کامت بود * فلک بنده اختر غلامت بود
تن و جان ما بندگان سربسر * فداي ره خسرو تاج ور

شهنشه مر او را نوازش نمود * بسی آفرین کرد و حرمت فزود

و بعد از تومان خداداد شیخ تمور پسر آقتمور بهادر با هزارهای سلدوز صفها آراسته ایستاده بودند * * نظم *

سپاهی سبک حملهٔ تیز جنگ * گشاده بکین جستن خصم چنگ
چو پیل دمان و چو شیر ژیان * بکف تیغ و گرز و کمند و کمان

شیخ تمور بهادر رسوم نیکو بندگي بتقدیم رسانیده و زانو زده اسپ کشیده * * شعر *

و زان پس دعا کرد بر شهریار * که بادا مطیعت فلک بنده وار

بکام تو بادا زمین و زمان * نگه بان جانت خدای جهان
چوما بندگان دررهت جان سپار * بهر وقت و هرجا هزاران هزار
جهانبان زگفتارِ او شاد گشت * برو آفرین کرد و زانجا گذشت
و بعد ازان گروه انبوه لشکر فیروزي اثرشاهزاده عمر شیخ صفها مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت برافراشته دران صحرای وسیع المجال راه برگذرندگان صبا و شمال بسته بودند *

* بیت *

زانبوه لشکر دران پهن دشت * بصد حیله باد ازهوامي گذشت
سپاهي سرافراز گیتي فروز * سوارانِ جنگ آورو کینه توز
همه با دلِ شیر و نیروی ببر * زنوکِ سنانشان خراشیده ابر

چون آفتاب رایت ظفرپیکر پادشاهي محفوف بعون و تایید الهي سایه وصول برایشان انداخت شاهزاده با قامتِ وظایف خدمت مبادرت نمود و بعد از تقدیم مراسم ادب بنوعی که ازچنان شاهزاده سزد پاسخ همایون را زانوزده زبان را بِاِثنیه فایحه بیارا راست * نظم

* که ای بر ملك و دین فیروزي از تو *
* جهان را طالعِ بهروزي از تو *
* کلیدِ تیغت از فتحِ عدوبند *
* گشاد از حدِّ چین تا مرز دربند *
* نگویم کت زِبخت است ارجمندي *

* که خود بخت از تو دارد سربلندي *
* بهر منزل که مشك افشان کني راه *
* منور باد چون خورشید و چون ماه *
* بهر جانب که روآري بتقدیر *
* رکابت باد چون دوران جهانگیر *
* کمربسته بدرگاهِ تو از جان *
* غلامانِ زما بهتر فراوان *
* جهاندارش فراوان آفرین خواند *
* دعایش بر زبانِ مرحمت راند *
* که ازبختِ بلندت یاوري باد *
* بر اعدایت همیشه برتري باد *
* وزانجا شادمان مرکب روان کرد *
* غبارش باد را عنبرفشان کرد *

و چون حضرت صاحبقران از عساکر امیرزاده عمرشیخ نظاره کنان درگذشت لشکر سلطان محمود خان و تومان امیر سلیمان شاه کران تا کران آن دشت بی پایان فروگرفته صفها ترتیب داده بودند وایستاده * * بیت *

* سپاهي ز ریگ بیابان فزون *
* که کین نهنگان دریای خون *
* همه تند و کینه کش و رزم ساز *

* سترگ و جهان سوز و دشمن گداز *

ایشان نیز طریق معهود بپای ادب بسپردند و هریک رعایتِ رسم بجای آورده * * نظم *

همي خواند برشهریار آفرین * که بی تو مبادا کلاه و نگین
خدایت بهرکار یاري دهاد * زچشمِ بدان رستگاري دهاد
جهانت بکام و فلك بنده باد * قضا یاور و بخت فرخنده باد
براهت نداریم جان را دریغ * اگر تیر بارد وگر گرز و تیغ
جهانبان برایشان ستایش گرفت * جهان آفرین را نیایش گرفت
بسی خواند برهریکي آفرین * که پیوسته باشید باداد ودین
وزانجا باقبال بگذشت شاد * زگردِ رهش عطرسا گشت باد

بعد ازان ماهچه چتر آسمان سای آفتاب ارتفاعش پرتوِ سعادت برلشکرِ شاهزادهٔ جوان بخت محمد سلطان بهادر انداخت گروهی که از چین جبین خشم شان روزگار چون زلف پریشان خوبان بهم برآمدی و ازصدای خروش قهر شان مهرسپهرچون دیدهٔ بلادیدهٔ عاشقان تیره و خیره ماندی فضای آن صحرای بي انتهارا از غایتِ کثرت بتدنگ آورده صفها آراسته بودند واستاده * * بیت *

سپاهی زبسیاری از حد برون * یکایک بمردي زرستم فزون
دلاورسوارانِ پرخاش جوی * دلیروقوي هیکل و تند خوی
چوشیران درخشم وپیلانِ مست * زجان ازپی آب روشسته دست

و چون حضرت صاحب قران دیدهٔ احتیاط بنظارهٔ آن جهان سوزان خون خواره برگماشت شاهزاده محمد سلطان در اقامت رسمِ اولجامشی و عرض پیش کش شرایط ادب مرعي داشته خطاب مستطاب را بفنون دعا وثنا بیاراست *

* نظم *

که ای شـــاهِ سریر آفرینش * دعایت حرز جان اهل بینش
گذشته ز اختر و انجم کلاهت * گرفته مشرق و مغرب سپاهت
فروغِ لعل خورشید از نگینت * طلوعِ صبح اقبال از جبینت
ز بهرِ سجده پیشت گاه و بیگاه * کلاه افگنده هم خورشید و هم ماه
مظفر بادت از دولت نشانه * مبادا یک زمان بی تو زمانه
همیشه حشمتت در چاره سازي * بقا در سوزي و عاجز نوازي
سپهرت رام در فرمان روائي * خدایت یار در کشورگشائي
چوکار افتد بوقتِ جان سپاري * ز ما کوشش ز اقبالِ تو یاري
زهی توفیق آن فرخنده چاکر * که در بازد براهِ خدمتت سر
شهنشه را خطابِ شاهزاده * نشاط افزود و شد خاطرگشاده
بروکرد آفرین از شاد کامي * که ای شایسته فرزندِ گرامي
چراغي چون تواند رد ودمانم * چرا روشن نباشد چشم جانم
بهرکاري زیزدان یاریت باد * زعمرو ملک برخورداریت باد

و چون بهمین منوال لشکرِقول ظفرقرین که از وفور کثرت بحري بود امواجِ آن افواجِ بهادران جلادت آیین فوج فوج بهترتیب

عز ملاحظه همایون دریافتند امراء و نوینان بمراسم آداب
معهود قیام نمودند و دربرنغار لشکر نصرت شعار شاهزاده
کامگار میرانشاه بهادر و دلاورانی که سرمه دیده روشن اقبال
را جز گرد حرب و قتال ندانستندي و گلگونه رخسار برافروخته
سعادت بغیر از خون مبارزان میدان جلادت نشناختندي
صفها مرتب ساخته رایت فیروزي براوج گردون برافراخته
بسیط هامون را کران تا کران فرو گرفته بودند * * بیت *

* سپاهي به بسیارے از ریگ بیش *
* گذشته گه مردي از جان خویش *
* ندیده کسی پشت ایشان بجنگ *
* بچستي چو باد و چو کوه از درنگ *
* فروزنده آتش کارزار *
* فرازنده رایت شهریار *

و چون حضرت صاحب قران ظفر در رکاب و نصرت هم عنان
بایشان رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوار میدان سلطنت
و کامگاري بود پیاده گشته پیش آمد و آنچه از رسوم و آداب
آن مقام تواند بود * * مصراع

* چنان کز چنان نامداري سزد *

بجای آورد و زانو زده طوطي ناطقه را باداي وظایف ثنا
و دعا شکرخا گردانید * * نظم *

* که ای شاهِ دریا دل و پاک دین *
* فروزندهٔ تاج و تخت و نگین *
* جهان آفرین تا جهان آفرید *
* چو تو پادشاهي نيامد پديد *
* جهان مرترا داد يزدانِ پاک *
* ز تابنده خورشيد تا تيره خاک *
* بگيتي همه خوبی ازداد تست *
* کجا هست مردم همه ياد تست *
* توئي درجهان شاه بيدار بخت *
* ترا ديده دولت سزاوار تخت *
* درخشنده تيغت عدو سوز باد *
* دُرَفش و سنان از تو فيروز باد *
* بجان بنده و هرکه هست از سپاه *
* کمربسته ايم از پی کام شاه *
* درين داوري داورت يار باد *
* سرِ بختِ دشمن نگونسار باد *
* خديوِ جهان شاه صاحب قران *
* ز گفتار شهزاده شد شادمان *
* برو آفرين خواند و بر لشکرش *
* سخنها بسی گفت از هردرش *

* که بیدار دل باش و سنجیده گوی *
* به یزدان پناه آور و کام جوی *
* مکن ایمني درسرای فسوس *
* که گه روشن است و گهي آبنوس *
* زتو نام باید که ماند بلند *
* مگر دل نداری بگیتي نژند *
* جهان آفرین ازتو خشنود باد *
* سرِ بدسِگالت پر از دود باد *

و همچنین در برنغار امراء نامدار و تویینان رفیع مقدار محمد سلطان شاه و امیر حاجي سیف الدین و امیرجهانشاه جاکو و دیگر امراء و سپهداران که تعرض بذکر هریک نمودن موجب تطویل کلام مي شود هریک تومانِ خود را هزاره و قوشون مرتب ساخته و مکمل برآراسته بجای خود داشته بودند و حضرت صاحب قران بهرفوج که مي رسید امراء زانو زده اسپان مي کشیدند و بزبان اخلاص و هوا خواهي وظیفه دعا و ثنا بادا مي رسانیدند و عاطفت پادشاهانه همه را استمالت فرموده بستایش و تحسین بلند پایه و سرافراز مي گردانید تا بدو روز ازوقت بام که جمشید خورشید بسبز خنلک فلک سوار میگشت تا بهنگام شام که قهرمان گردون سپاه ستاره عرض مي داد لشکرے بدانشان بساني که در

جلکای کش بموضع آق یار مقرر شده بود و امراء خط باز داده بودند عرض دیده شد بعد ازان کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند روزگار از شوکتِ صاحب قران کامگار و کثرتِ ترتیب آن لشکرِ جرار متعجب ماند و مصدوقه * * بیت *

* اي سپاهت را ظفر لشکرکش و نصرت یزك *

* نه یقین برطول و عرضِ لشکرت واقف نه شک *

برای العین مشاهده نمود *

گفتار در روان کردن حضرت صاحب قران کشور کشای امیرزاده محمد سلطان را بمنقلای

حضرت صاحبقران امراء و سرانِ سپاه را بانعام و نوازش استمالت فرموده خواست که منقلای روان سازد دران حال امیرزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منقلای او باشد حضرت صاحبقران را آن جرأت و دلاوري بغایت پسندیده افتاد و ملتمس او را مبذول داشته مقدمه لشکرساخت و زبانِ عاطفت و استمالت بنوازش و تربیت او برگشاد * * نظم *

* که امید سپاه و سپهبد به تست *

* که روشن روان باشي و تند رست *

و در روز جمعه هفتم جمادي الآخرة باختیار واقفان صناعتِ تنجیم بطالع فرخنده و اخترِ سعد از پیش روان گردانید و

عظماء امراء نامدار بملازمتِ رکابِ همایونش تعیین فرمود
و تا غایت از دشمنان خبرے نیافته بودند شاهزاده و امراء
دو روزه راه رفته بمنزلی رسیدند که پنج شش جای آتش
کرده بودند و هنوز تمام فرو نه نشسته بود فی الحال این خبر
بحضرت صاحب قرانی فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که غجرجیان دانسته پی گرفته تفحص نمایند که
افروزندگان آن آتشها بکدام طرف رفته اند و سفارش فرمود
که از حال لشکر نیك بر خبر باشند و شرایط حزم و احتیاط
مرعي داشته تغافل جایز ندارند * بیت *

بفرزند شایسته فرمود شاه * که آگاه باشد زحالِ سپاه
تن آساني و غفلت از کارها * نداند صواب و ندارد روا
نپوید مگر بر طریقِ خرد * بود دایم آگه زهر نیك و بد

و چون اشارت علیه بر شاهزاده کامگار و امرای نامدار رسید
بامتثال امر مبادرت نموده شب و روز کوچهای دور میکردند
و تفحص کنان میرفتند و چون بآب توبل رسیده بگذشتند
قراولان خبر رسانیدند که هفتاد محل آتش دیدیم و هرچند
در تفتیش آن کوشش نموده شد از هیچ کس اثر نیافتیم باز این
معني را بحضرت صاحب قران عرضه داشت کردند و چون
صورت حال بمسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده بتعجیل
براند و چون بآب توبل رسید بواسطه عبور لشکرِ منقلای گذار

خراب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع آورده گذار راست کردند صاحب قران کامگار با تمام لشکر نصرت شعار از آب عبور نموده بمغلا پیوست عساکر گردون مآثر دشت و هامون را در زیر سم ستوران گیتی نورد آوردند و از مخالفان هیچ اثرے و خبرے معلوم نمي شد و هرکس که بخبر گیري میرفت دران بیابان بی پایان سرگردان گشته از کس نشان نمي یافت حضرت صاحبقران بالهام دولت ثابت ارکان شیخ داود ترکمان را احضار فرموده با جمعی دیگر از بهادران بخبرگیري فرستاد و او مردي دلاور کاردان بود در بیابان و ریگستان بزرگ شده و در کفایت کارهای عظیم زحمتها کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده برحسب فرمان روان شد و دو شبانروز بتعجیل تمام براند در شب دوم اُلاچوقي چند یافت در پس پشته با دیگر بهادران پنهان شدند و چون صبح دمیدن گرفت سواری ازان اُلاچوقها بمهمی میرفت صبر نمودند تا ازیشان بگذشت درعقب او شتافته اورا بگرفتند و بحضرت صاحب قران رسانیدند آن حضرت ایشان را تربیت فرموده شیخ داود را بانعامات پادشاهانه مخصوص گردانیده کمر ترکش زرین و خلعتِ خاص ارزاني داشت و ازان کس احوال توقتمش خان پرسید گفت یکماه شد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم

و ازخان خبری نداریم اما چند روزاست که ده سوار
جبه پوش آمده اند ودرین نزدیکی ما بیشه ایست آنجا
می باشند و معلوم نیست که چه کسانند حضرت صاحب
قران عید خواجه را باسی مرد تعیین فرمود که مردم آن
اُلاچُوقها را کوچانیده بیاورند عید خواجه مردم اُلاچُوقها را
چنانچه امرشده بود بیاورد وقماری یساول را فرمان داد
که با بیست سواربرود و آن ده مرد را که دربیشه اند کوشش
نموده بگیرد وبیاورد قماری یساول برحسب فرموده متوجه
شد و چون بایشان رسید بجنگ پیش آمدند و بعضی کشته
شدند و بعضی را دستگیرکرده بپایه سریراعلی آوردند و خبر
توقتمش خان ازیشان تحقیق نموده کوچ کردند و منازل
و مراحل بسیار پیموده و ازبسی آبها وکولها عبور نموده روز
دوشنبه بیست و چهارم جمادی الآخرة بکنارآب تیق رسیدند
غجرجی بعزعرض همایون رسانید که این آب را سه گذاراست
یکی را ایغریالی گویند ودوم را بورکچت وسوم را که ازهمه
کوچکتراست چپمه کچت حضرت صاحب قران که ضمیرمنیرش
مطرح انوارصدق و صواب بود فرمود که ازین گذارها گذشتن
مصلحت نیست چه شاید که دشمن درکمین بود صلاح آنست
که ببالای آب روان شویم و توکل برمهیمن حفیظ جل و علا کرده
برآب زنیم و بگذریم و همان ساعت کوچ کردند و ببالای آب

رفته سوار و پیاده از هرجا خود را بر آب زده بشناه میگذشتند و بدو روز تمام آن لشکر بی کران ازان آب گران بسلامت عبور نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده بآب سمور رسیدند و قراول لشکر منصور پیش رفته بودند صدای غلغله دشمنان شنوده آن معنی را بحضرت اعلی عرضه داشتند و دران حال امیرزاده محمد سلطان یکی را از مخالفان گرفته بدرگاه عالم پناه آورد و چون اوضاع ازو استفسار نمودند تقریر کرد که ایل غلبه اینجا بودند و چون از توجه لشکر آگاهی یافتند کوچ کردند و برفتند و چون تحقیق شد که مخالفان کجا اند یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که هیچ کس از هزاره و قوشون خود جدا نشود و لشکریان در شب آتش نیفروزند و ازان پس لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند * بیت *

* چو از دشمنان آگهي یافت شاه *
* گرایید رایش بضبط سپاه *
* بیاراست لشکر بآیین و ساز *
* همه جنگ جویان دشمن گداز *
* روان شد پیاپی سپه فوج فوج *
* چو بحری که جوشان درآید بموج *

و چون حوالی آب ابیلك مخیم نزول همایون گشت حضرت صاحب قران صباح دوشنبه غره رجب بسعادت و اقبال سوار

شده بر سر پل بایستاد و فرمان داد که منغلا پیشتر از پل
گذار کنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکرِ قول از پل
بگذشتند و برنغار و جرنغار هرکس از مقابلِ خود بر آب زده
عبور نمودند و بعد ازان قرین فتح و فیروزي از پل گذشته روان
شد درین اثنا قراولان سه نفر از دشمنان گرفته بیاوردند
حضرت صاحب قران گیتي ستان ازیشان اخبار استفسار
فرمود تقریر کردند که توقتمش خان از آمدنِ شما آگاه نبود
دو نوکر ایدکو از اردوی شما گریخته آمدند و اورا از توجه شما
خبر دادند که با لشکري فراوان افزون از ریگ بیابان و برگ
درختان مي رسند توقتمش خان را از شنیدن این خبر آتش
در نهاد افتاد و دود از سر بر آمد و گفت من نیز دو چندان
لشکر جمع کنم و در زمان خبر با طراف و جوانب فرستاد و لشکر
دست راست و دست چپ را جمع آورد و اکنون در قرق
کول نشسته است و باز بطلب لشکر فرستاده * * نظم *

* غلط بین که بدخواه را درسر است *
* که فیروزي از کثرتِ لشکر است *
* بصد رنج کوشش نماید بجان *
* که جمع آورد لشکرِ بی کران *
* نداند که هنگام رزم آوري *
* ز حق نصرت آید نه از لشکری *

* سعادت شود روز کین دستگیر *
* نه بسیـــاری لشکـــر و تیـــغ و تیر *

و توقتمش خان را تصور چنان بود که حضرت صاحب قران
چون بآب تیق رسد از گذارها عبور نماید در مکمن فرصت
مترصد آن راهها می بود و آنحضرت از تایید الهی آن معنی
را در حساب گرفته بود و از بالای آب گذشته و بدینجا رسیده
و چون رای عقده کشای بکیفیت اوضاع توقتمش خان احاطه
یافت دران منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام رسیدند
و میمنه و میسره ترتیب داده امر فرمود که توراها و چپرها
آماده دارند و پیرامون معسکر همایون را طناب زده قسمت
نمایند تا لشکریان حوالی خود خندق کنند و برحسب فرمان
کاربند شدند و شرایط حزم مرعی داشته آن شب دران مرحله
بسر بردند * * بیت *

دگر روز چون خسرو خاوری * برآمد برین کاخ نیلوفری
ازانجا کوچ کرده روان شدند و در هر منزلی بهمین طریق
رعایت حزم نموده میرفتند حضرت صاحب قران مجموع
امراء را از تومانات تا صدجات احضار فرمود و همه را بتجدید
تربیت و نوازش نموده خلعتهای فاخر ببخشید و ایشان را
و لشکریان را جبهای لایق داد * * شعر *

چو بحر عنایت در آمد بجوش * سپه جام انعام کردند نوش

سران را همه خلعتِ خاص داد * ببخشش دلِ همگنان کرد شاد
دِرگذسج وکوپال و برگُستوان * همان جبه و تیغ و تیر و کمان
گشاد و بلشکر پراگنده کرد * و زانجا روان شد بعزمِ نبرد
و دراثنای آن راه بگل ولای وعظیم رسیدند و بتعب و مشقت
بسیار ازان وحل گذشته فرود آمدند ودران روز قراولان
کس فرستادند که ازسپاهِ مخالف سه قوشون ظاهرشد و باز
خبررسید که درعقب ایشان غلبه دیگر پیدا شدند حضرت
صاحب قران بسعادت واقبال سوارشده پیش رفت و لشکر
راامرفرمود که صف راست داشته میمنه ومیسره آراسته
روان شوند درین حال قراول یکی را ازدشمنان گرفته بیاورد
واورا بعد ازاستفسارِ احوال بیاساق رسانیدند وسونجک
بهادروارغونشاه را بفرستاد تا ازسپاهِ دشمن خبری بازداند
وچون برحسب فرموده روان شدند آنها که خود را نموده
بودند بازگشته رفته بودند وایشان هرچند درتفحص وتفتیش
سعي بليغ بجای آوردند ازمخالفان اثری نیافتند وچون
بازگردیدند حضرت صاحب قران مبشررا بهمان کارنام زد
فرمود وفرمان داد که تا از دشمنان خبری معلوم نکند
مراجعت نه نماید مبشر با چند مرد مردانه بتعجیل تمام روانه
شد ودراثناء راه بجنگلي رسید ودرانجا ازدوردودي دید
وچون نیک متوجه شد آوازهم شنید کس فرستاد تا کیفیت

وضع تفحص نموده قلت و کثرت ایشان باز داند و چون بتحقیق
پیوست که طایفه از لشکرِ دشمن اند مردم خود را مرتب داشته
برسر ایشان راند * * نظم *

* چو دشمن شد آگه که لشکر رسید *
* برآمد بزین تیغ کین برکشید *
* بجز جنگ چون چارۀ ره نبرد *
* صف آراست و زبیم جان پی فشرد *
* شد از بادِ کین آتشِ جنگ تیز *
* قضا فتنۀ خفته را گفت خیز *

تایید آسمانی که پیوسته رفیق روزگار اعوان و انصار حضرت
صاحب قران بود یاوری نموده سپاه ظفرپناه بر مخالفان
غالب آمده چهل کس را ازیشان دستگیر کرده بپایه سریر
سلطنت صریر آوردند حضرت صاحب قران مبشر را بانواع
تربیت و عنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و جمعی را که
با او بودند بصنوفِ عواطف سرافراز داشته اکلکا داد ونوازش
فرمود و از گرفتاران قید اسار احوال توقتمش خان استفسار
نمود عرضه داشتند که توقتمش خان لشکر را جار رسانیده
بود که در موضع قرق کول جمع شوند ما بندگان برحسب فرمان
بآنجا رفتیم و او را نیافتیم وسبب تخلف او از میعاد هم ندانستیم
بدان واسطه در بیابان و جنگل سرگشته مي گردیدیم تا باین

بلا مبتلا شده‌یم و چون حکایت تمام معروض افتاد قهرمان
قهر بقتل ایشان فرمان داد و درین اثنا پسر مماق[1] را بزخمي
مجروح گردانیده بحضرت آوردند زانو زده بعز عرض
رسانید که بنده از طرف سرای پیش خان مي رفتم واو را
در محلي که وعده گاه بود نیافتم و بر دیگر اوضاع اطلاع ندارم
صاحب‌قران گیتي ستان جلال پسر امیر حمید را با ندیله ترخان
و مولی و صاین تمور و جمعی از بهادران بقراولي تعیین فرمود
و فرمان داد که چون سیاهي سپاهِ دشمن به بینید اگر بسیار
باشند خود را بدیشان نموده گریزان بازگردید تا ایشان
فریفته شوند و پیش آیند و هرچه رو نماید باعلامِ آن مبادرت
نمایند امیر جلال و بهادران برحسب فرمان روان شدند
و چون از لای و گل و آبها بگذشتند سیاهي دشمن پدید آمد
و ازیشان پانزده نفر جدا شده پیش آمدند و ازین طرف
صاین تمور پیش راند[2] و با ایشـــان سخن کرد و بازگردید
و مولی را بحضرت اعلی فرستادند تا صورت حال معروض
دارد و از برق سرعت سیر استعاره کرده به پایه سریر خلافت
مصیر آمد و کیفیت وضع رفع کرد *

ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیر ایکوتمور

---

(۱) دربعض نسخ بجای مماق (قماق) (۲) دربعض کتب بجای
راند (رفت) است *

چون خبرِ مذکور بحضرت صاحبقران رسید اشارت
علیه بصدور پیوست که امیرایکوتمور با بهادران پیش رود
و از مخالفان خبری تحقیق نماید که درکجا اند و غلبه پیش
آمده اند یا اندک و در جمیع احوال طریق حزم و احتیاط
مرعي دارد امیرنامدار بامتثال امرمبادرت جسته بتعجیل
روان گشت و از وحلي عظیم و دو آب گذشته با میر جلال حمید
و دیگرقراولان ملحق شد و چون پیشتر رفت گروهی ازسپاهِ
دشمن را دید که بربالای پشته ایستاده نظاره مي کردند
فی الحال جمعي ازمردان کار و مبارزان تیغ گذار را بجانب
ایشان روانه گردانید دشمنان چون توجه ایشان را مشاهده
کردند بازگشته از پشته فرورفتند و ایشان ببالای پشته بجای
دشمنان برآمدند و ازان طرف پشته سی قوشون سوار مکمل
جبه پوش را دیدند در مغاکی صف کشیده و جنگ را مهیا
شده و درکمینِ فرصت ایستاده و چون بران حال اطلاع
یافتند همانجا توقف نموده خبربامیرایکوتمور فرستادند و او
در زمان روان شده ببالای پشته برآمد و لشکرِدشمن را
احتیاط کرد و چون غلبه بودند جنگ کردن مصلحت ندانست
و صواب دران دید که بآهستگي بازگشته از آبها بگذرند و سپاهِ
خود را روانه گردانید و خود باندک نفري درعقبِ لشکر
بازایستاد دشمنان چون دریافتند که مدد ایشان دوراست

وآب و وحل بسیار درراه روان بسرِ امیرایکوتمور راندند واو از کمالِ شجاعت وفرطِ دلاوري پاي ثبات بیفشرد وبزخم تیر آهن گذار چند قوشون را بازداشت وچندان کوشش نمود که تمام لشکرِ منصور سالم از آب ولاي بگذشتند ودرین اثنا از قضا تیری باسپ او رسید واو نیز زخم خورده بود باوجود آنکه زخم داشت بهمان اسپ تیرخورده از آب بگذشت وچون اسپ را قوت نماند بیفتاد اسپی دیگرپیش کشیدند که برنشیند هنوز سوار ناشده تیری دیگراز شست(۱) لامرد لقضاء الله گشاد یافت و بر مقتل آن اسپ آمده عرضه تلف گشت ومخالفان غلبه کرده بانبوه گرد او درآمدند وآن دلاور نامدارعالي مقدار پیاده پاي ثبات بیفشرد واز غایتِ حمیت ومردانگي دستِ جلادت از جنگ بازنکشید تا دشمنان اورا ناشناخته(۲) شهید کردند انا لله وانا الیه راجعون * نظم *

* زمکرِ جهان هیچ کس جان نبرد *
* کس این رقعه باوي بپایان نبرد *
* ندارد جهان دوستي باکسی *
* نیابي درو مهرباني بسی *

---

(۱) در همه نسخ شصت بصاد مهمله است وآن صواب نیست (۲) در بعض نسخه بجایش (بشناخته) است *

* جهان را بدین گونه شد رسم و راه *
* برآرد بگاه و ندارد نگاه *

و دران واقعهٔ هایله که چراغِ دولت مخالفان را وقت فرو نشستن بود و خانه روشن مي کرد هریملک پسریادگار برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات را نیز بدرجهٔ شهادت رسانیدند * * بیت *

* چراغي کان فرو خواهد نشستن *
* کند در وقت مردن خانه روشن *

حضرت صاحب قران بنفس مبارك باندک سپاهي درین حال بکنار آب رسید و امیر حاجي سیف الدین و امیرجهان شاه ملازم رکاب همایون بودند اشارت علیه بصدور پیوست و سپاه پیاده گشته از آب بگذشتند و بزخم تیر خاره گذار و شمشیر صاعقه کردار یاغي را براندند * * بیت *

* ببارید تیر ازکمانِ سران *
* بران رزم جویان جوشن وران *
* براندند اعدا به شمشیر و تیر *
* برآورده ازجانِ دشمن نفیر *
* نماند ازمخالف کس آنجا بجای *
* که روبه ندارد برِشیر پای *

و دران معرکه جلال حمید وظایف نیکوبندگي بجای آورده

با سی کس بوسه قوشون از لشکرِ دشمن که در مقابل او بودند حمله کرده آثارِ جلادت و دلاوري بظهور رسانید و زمان زمان طبل باز فرو کوفته شبرنگ رعد شیّهه برق آهنگ را با قُطاس هیبت و باس بهرجانب مي تاخت و از جرّ کمان و صفیر تیر صدای فنا در گوشِ جان مخالفان مي انداخت * * نظم *

* خروشان و جوشان گرفته بجنگ *

* کمانِ کیانی و تیرِ خدنگ *

* روان کرده ازبرج زاغِ کمان *

* عقاب اجل را سوی دشمنان *

و ندیله نیز جنگي مردانه کرد و شاه ملک پسر تغای مرکن کوششهای مردانه نمود * * بیت *

بهر تیری از لشکرِ دشمنان * بخاک اندر افگند یک پهلوان

و بایزید شش انگشتی نیز داد مردي و مردانگي داد و از دشمنان سه کس را دستگیر کرده بیاورد حضرت صاحبقران ازانجا مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین نزول فرمود و جماعتی را که دران موقفِ هولناک پای ثبات فشرده بودند و بشرایط سربازي قیام نموده بانواع تربیت و نوازش بلند پایه و سرافراز گردانید و حکم ترخاني ارزاني داشته فرمان داد که جماعت یساولان دست رد پیش ایشان ندارند و از درآمدن بحضرتِ ما منع نکنند و تا نه گناه که از ایشان

و فرزندان ایشان صادر شود نپرسند * * بیت *

چنین داد پاسخ که تا نه نژاد * هر آنکس که از تخم ایشان بزاد
گنه شان نپرسند ابنای ما * کزین پس نشینند برجای ما

و خویشان امیر ایکوتمور را که بعز شهادت فایز شده بود عنایت و مرحمت بسیار فرمود و ازانجمله شاه ملک پسر قلجغای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص بخشید و راه و رسم امیر ایکوتمور باو داده مهر کلان و مهر پروانه باو سپرد و چون قریب شش ماه بود که رایت نصرت شعار متوجه صوب شمال گشته میرفتند بمحلی رسیدند که در شب پیش از غروبِ شفق اثر طلوعِ صبح ظاهر می شد چنانچه در هنگام بودن آفتاب در برج شمال نماز خفتن دران موضع بحسب فتوای شریعت غرای واجب نمي شود و بعد ازان حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت روان شد شمشیرِ نصرت آخته و رایتِ دولت و اقبال برافراخته و بر بلندي فرود آمد *

* نظم *

* بران پشته سلطانِ فریاد رس *
* برآسود تا صبح برزد نفس *
* جهان کسوتِ سوگواري فگند *
* برافراخت خور افسرا (١) رجمند *

---

(١) در بعض نسخه بجای افسر (لشکر) دیده شد *

وزانجا بسعادت و اقبال روان شد و چون توقتمش خان نمي ايستاد که لشکرِ منصور برسد و قراولان سپاهِ دشمن هرروز خودرا مي نمودند و بازگردیده میرفتند و آن بیابان بی پایان را پیش گرفته توقف نمي کردند حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوینان مشورت فرموده امیرزاده عمرشیخ را فرمان داد که با بیست هزار سوار ازپیش روان شود و به تعجیل رانده باو رسد تا بضرورت توقف نماید وازامراء امیرسونجك وسلطان سنجر و امیرعثمان و حسن جاندار وغیرهم بااو بروند وچون ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند روزدیگر خبرآمد که منقلای ازجانبین بهم رسیده اند رای اعلی چون برین حال اطلاع یافت ترتیب لشکرفرموده بطالع سعد و بخت فیروز * * بیت *

* روان شد سوی دشمنِ کینه خواه *

* به نیروی اقبال وعونِ اِله *

ودران روزها ازکثرتِ ابر و بارندگي * * شعر *

هوا تیره بود و سحاب اشك ریز * قضا خنجرِ فتنه مي کرد تیز

گفتار در تعبیه لشکر و آراستن جیشِ سترگ و وقوع جنگ بزرگ

صاحب قران گیتي ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه (ثلث و تسعین و سبعمایة) موافق قوي ئیل که هوا بعد

از شش روز گشاده گشت در موضع قذ زجه بنفس مبارك ملتفت آراستن لشکر و متصدي نسق وترتيب آن شد و هفت قول مقـــرر فرمود بنوعي که هيچ کس مثل آن نديده بود ونشنيده وامثال اين معاني ازنتايج الهامات رباني و تاييدات آسماني تواند بود چه درخصوصيتِ عدد هفت بسی اسرار است که واقفانِ سرّسبع المثانی بآن راه برند *

* مصراع * * بلبلانِ اين گلستان را نوای دیگراست *

يك قول باسم سلطان محمود خان بيا راست گروهی جمله مردان کاروانبوهی از بهادران تيغ گذار * * نظم *

* همه جنگ جوی و همـــه نامدار *

* چو شيـــران آشفتـــه درکارزار *

* سپاهي چودريای جوشان بجنگ *

* همـــه تيز کرده به پيـــکار چنـــگ

وباشلامشي آن با مير سليمان شاه رجوع فرمود و قول بزرگ را مرتب داشته بشاهزاده محمد سلطان سپـــرد و اطراف و جوانب آن را بدلاوران شيرافگن و نبرد آزمايان صف شکن *

* بيت *

* همه جنـــگ را تنگ بســـته ميان *

* بگـــردن درآورده گـــرزِ گران *

* بخـون آب داده همـه تيغ را *

* سنان در جگر دوخته میغ را *

مستحکم ساخت و از بهادرانِ لشکر و مبارزانِ صفدر بیست قوشون مردِ دلاور * * نظم *

یلانِ سرافراز شمشیر زن * نبرد آزمایان لشکر شکن
سوارانِ جنگی و مردانِ مرد * کز آتش بخنجر برآرند گرد
همه کارشان کوشش و تاختن * همه رای شان رایت افراختن

برگزیدۀ ملازم رکاب همایون گردانیده و علی حده در عقب قول بزرگ بایستاد تا هنگام اشتعال نیران قتال و جدال که بهادران جانبین بایکدیگر درآویزند اگر فوجی از سپاه ظفر پناۀ را بمعاونتي احتیاج افتد مدد آماده و مستعد کار باشد و در دست راست قولی دیگر * * بیت *

همه شیر مردان کار آزمای[1] * دلیر و عدو بند و کشور کشای
بگاهِ وغا هر یکی صفدری * ازایشان تنی و زعدو لشکری

ترتیب داد و برایت نصرت آیت امیرزاده میرانشاه مکمل گردانید و در پیش شاهزاده محمد سلطان شاه با چپرها و توراها آماده جنگ شد و در قنبل دست راست امیر حاجي سیف الدین با لشکری آراسته و حشری گاه دلاوري ازسرِ جان برخاسته * * نظم *

* هنر نماي و نبرد آزمای و مرد افگن *

---

(۱) در بعض کتب بجاي کار (رزم) بنظر آمد

* ظفرفزای و ولایت کشای و قلب شکن *
* همه بسانِ سپرسینه باز کرده به تیغ *
* همه چو گوهرِ شمشیر غرق در آهن *

بایستادند و در جرنغار قولی دیگر * * نظم *
گروهی همه پردل و پهلوان * مخالف شکار و ممالک ستان
توانا تن و زورمند و دلیر * بهیکل چو پیل و به نیرو چو شیر
مرتب فرموده ملازم رکاب همایون امیرزاده عمرشیخ گردانید
و درقنبل دست چپ بیردي بیگ ساربوغا و خداداد
حسیني با فوجی از مبارزان * * بیت *
که گر برکشیدندی از خشم تیغ * شدي آب خون در دل وچشم میغ
وگر مرغ پران زدندي به تیر * بلرزیدي از بیم بهرام (۱) و تیر
روی جلادت به پیکار دشمنان آوردند و امرای دست راست
و دست چپ ازتومانات و هزارجات و قوشونات هریک
درمقام خود قرار یافته صفها برآراستند و پیاده وسوار چپرها در
پیش داشته جنگ را مهیا و آماده گشتند * * نظم *

* شد آراسته لشکری بی حساب *
* که پوشید گردش رخِ آفتاب *
* درآوردگه هریکی رستمی *
* ازایشان یکی وزعدو عالمی *

---

(۱) در بعض نسخه بجاے بهرام وتیر (بهرام پیر) مکتوب است *

* سپاهي که شد تیره خورشید و ماه *
* زبس جوشن و تیغ و خود و کلاه *
* ز تیغ و ز گرز و ز کوس و زگرد *
* زمین شد سیه آسمان لاجورد •

و ازان جانب قراولِ دشمن پیدا شد و توقتمش خان قلب و جناحین لشکرِ خود را بشاهزادگان جوجي نژاد مثل تاش تمور اغلن و بیگ یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و بیگ پولاد اغلن و علی اوغلن و جینتته اغلن وغیرهم و امراء و نوینان مثل علی و سلیمان صوفی عنغرات[1] و نو روز عنغرات[1] و اقتاو و آقبوغا و اروس جوق قیات و عیسی بیگ برادرِ بزرگ آیدکو و حسن بیگ و سراي و کوکه[2] بوغا و یغلي بي بهرین و قویغوربي و دیگر امراء وسردارانِ الوس جوجی آراسته و یسال کرده دررسیدند * نظم *

* سپاه انــدر آمد همـــي فوج فوج *
* چو دریاے جوشان که آیـــد بموج *
* شد از سمِ اسپان زمین سنگ رنگ *
* ز تـــیره هوا همچو پشتِ پلنـــگ *
* سراسر همه دشت و صحـــرا و کوه *

---

(۱) در بعضے نسخه بجایش (قنغرات) (۲) در بعض کتب بجاي کوکه (کوکر) است *

* ز سمِ ستـــوران لشكـــر ستـــوه *

تا از مخالفان دران دشت كين چندان لشكر برسيد كه محاسبِ وهم با ناملِ قيـــاس و تخمين از عقد شمارِ آن عاجز آيد صاحب قران گيتي ستان كه از علوِ مرتبت و رفعتِ شان *

* بيت *

بود گردون فرود پايهٔ او * عالم انـدر پناه سايهٔ او

از غايتِ شجاعت و دلاوری بفرمود تا تمام لشكر فرود آمده خيمها بزدند توقمتش خان چون آن حال مشاهده كرد از كمالِ تمكن و غايت شجاعتِ لشكر منصور و بی التفاتي ايشان بسپاهِ دشمن خيره بماند و حسابها برگرفت و با دهشتي تمام به تعبيه و ترتيب صفهاي لشكر مشغول شد * * بيت *

* بيارا ست لشكر كران تا كران *
* ابا تيغ و شمشير و گرزِ گران *
* ز بس جوشن و تَرك وتير و تبر *
* همان درع و خود و سنان و سپر *
* تو گفتي جهان سر بسر آهن است *
* و يا كوه البرز در جوشن است *

چون لشكرِ جانبين برابر يكديگر صف بر كشيدند سپاه دشمن از هرد و طرف ميمنه و ميسره بچند قوشون زياده بر لشكرِ اين طرف بود صاحب قران مويد كامگار كه در همه كار استظهار بعنايت

پروردگار و اعتماد بر فضل آفریدگار داشتی نه ببسیاری لشکر جرار و آمادگی اسباب بسیار چنانچه در هر جنگ عادت پسندیده او بود فرود آمد و دو رکعت نماز با خلاص و نیاز بگزارد و روی تضرع و خشوع بر خاکِ استکانت و خضوع نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش تعالی و تقدس فتح و فیروزی طلبید *   * نظم *

* که گر نارد نمود ارِ خدائی *
* در اسطرلاب فکرت روشنائی *
* نه زابرو جستن آید نامهٔ نو *
* نه از آثارِ ناخن جامهٔ نو *
* بدو جوئی بیابی درحبش حور *
* نیابی گرنه زو جوئی زمه نور *

و بعد از فراغ مناجات با عالم السر و الخفیات توکل بر فضل نامتناهی الهی کرده بسعادت سوار گشته متوجه شد دلاورانِ لشکر و بهادرانِ صفدر صدای صلوات و غلغله تکبیر در گنبد کیوان و چرخ اثیر انداختند و رایتِ دولت و اعلام اسلام باوج عیوق برافراختند و از طرفین کورگه و کوس و نقاره فرو کوفته گوشِ زمانه را از خروشِ سورن کر ساختند *   * نظم *

* بر آمد خروشیدنِ کره نای *
* زمین و زمان اندر آمد زجای *

* برآمد خروشِ سپــاه ازدو روی *
* جهان شد پراز مردمِ جنگ جوی *
* تو گفتي نه شب بود پيــدا نه روز *
* نهــان گشته خورشيد گيتــي فروز *

و درین حال شعبهٔ دوحهٔ عظمت و جلالت و ثمرهٔ شجرهٔ طيبهٔ نبوت و رسالت سيد بركه قدس سره كه از مبشراتِ دولت روزافزون حضرت صاحب قران بود چنانچه اشارتی بآن رفته دستِ اخلاص بدعا برداشته و فرقِ مبارک بخضوع وابتهال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت خواست و برحسب سنت سنيه جد بزرگوارش - عليه افضل الصلوات واكمل التحيات آيهٔ كريمهٔ ياايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكــم اذهم قوم ان يبسطوا اليكم ايديهم فكف ايديهم عنكم واتقوا الله و على الله فليتوكل المومنون برزبانِ اخلاص بگذرانيد و شاهت الوجوه گويان خاك بر جانب دشمنــان پاشيد و صاحب قران مويد را مخاطب ساخته برزبانِ مبارك راند كه توجه حيث شئت فانك منصور درزمان دليرانِ هردو سپاه بباد حمله آتشِ جنگ برافروختند و نايرهٔ حرب و قتال التهاب و اشتعال يافت *

* نظم *

* دو لشکر نگویم دو دریای خون *
* به بسیاري از ریگ صحرا فزون *
* بتدبیر خون ریختن ناختند *
* بهم تیغ و رایت بر افراختند *
* ز هر سو دلیران و کند آوران *
* کشیدند شمشیر کین از میان *
* گرفتند کوپال و زوبین بجنگ *
* نهادند دل برفنا و بجنگ *
* زمین شد غبار و برآمد باوج *
* جهان گشت بحر و درآمد بموج *
* ز گردِ ستوران پر خشم و تاب *
* شد انباشته چشمهٔ آفتاب *
* رخِ شاهِ گردون شد از بیم زرد *
* پر از خاک شد چشمهٔ مه زگرد *
* بر آورد گردونِ گردان فغان *
* برآمد فغان از جهان کالمان *

امیر حاجي سیف الدین از نیروی اقبال صاحب قران نصرت قرین پیش از همه شمشیر کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن که در مقابل او بود برهم شکست و براند * * شعر *
چنان برگرفتند لشکر زجای * که پیدا نیامد همي سر زپای

چند قوشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود روان شدند
که از عقب لشکر امیر حاجي سیف الدین درآیند جهانشاه
بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاه خود پیش ایشان
گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتش بار ایشانرا باز
گردانید و قلنجاق بهادر نیز حمله کرده یک قوشون از مخالفان
برگردانید و امیرزاده میرانشاه مرکب کوه پیکر هامون نورد
برانگیخته زبرجد تیغ را از خون پردلان گونه یاقوت رماني
بخشید و زمرد شمشیر را از تاثیر پرتو سهیل عقیق یماني
ساخت * * بیت *
بیک حمله شهزادهٔ نامدار * بیفگند ازیشان فراوان سوار
تا از مخالفان آنچه درمقابل قول او بودند هزیمت یافته
برگشتند و عثمان بهادر با قوشون قبچاقي پیش رانده با سه
قوشون دشمن جنگ درپیوست و دراثنای کر و فر از اسپ
خطا شد و درچنان حالتی از میامنِ دولت صاحب قران
درزمان سوار گشت و باز برهراول دشمن حمله برده متفرق
ساخت و شیخ علي بهادر که نهنگ دریای هیجا بود دست
بردهای مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ
پیش رانده قلب دشمن برهم شکست و شیر بیشهٔ شجاعت
امیرزاده عمر شیخ در جرنغار بقوت بازوی کامگار شمشیر
صاعقه کردار را بخرمن سوزي حیاتِ دشمنان درخشان

کرده داد مردي ومردانگي داد ومقابلِ خرد را مقهور ساخته منهزم گردانید * * بیت *

* چو دریـــا بموج اندر آمد زجای *
* نـــدارد برش آتشِ تیـــز پـــای *
* دُرَفشش چو دشمن به بینـــد زدور *
* دلش مـــاتـــم آرد بهنـــگام سور *

و بیردي بیگ وخدا داد نیزیکران جلادت در میدانِ شجاعت جهانیدند و قنبل دست راست دشمن را پای ثبات از جای برده براندند و هرکس از امراء و سرداران سپاه ظفر پناه با لشکر مقابل خود درآویختند و خاك معرکه را بیابان در بیابان با خون مخالفان برآمیختند سپرها و جبها بر سینه و تن دشمنان بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر دوخته و دریده شد و سرهای گردن کشان و گردنهای سروران بگرزِ گران و خمِ کمند شکسته و بسته آمد * * نظم *

* زبس نیزه و گرز و شمشیـــر تیـــز *
* تو گفتي برآمد همان رستخیـــز *
* اجل برگشاده ز هـــر سو کمیـــن *
* چو دریای خون شد سراسر زمین *
* چنان شد که کس روی کشـــور ندید *
* زبس کشتگان شد زمین ناپدیـــد *

توقتمش خان چون آثارِ ضعف درلشکرِ خود مشاهده کرد
و قوت مقابله با حضرت صاحب قران درخود نمي ديد
روی ازان جانب گردانیده متوجه امیرزاده عمرشیخ شد
و چون لشکراورا مرتب و مضبوط یافت ازو نیز اجتناب
نموده رو بشیخ تموربهادر و هزاري سلدوز آورد و با انبوهي
عظیم ازامراء و بهادرانِ لشکرخود بجنگ مشغول شد و هرچند
شیخ تموربهادر و تومانش درمقابل تیر باران کردند ایشان
فدائي وار دست ازسرشسته و دل ازجان برداشته روی
برنتافتند و با تیغها و سالیقها حملهای پیاپي آوردند و عاقبت
غالب شده بسیاری ازمردمِ سلدوز را بتیغ قهر بگذرانیدند
وازمیانه ایشان گذشته درعقبِ لشکرمنصور صف کشیده
بایستادند مهرِ سپهرِ شجاعت و دلاوري امیرزاده عمرشیخ
چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چندی ازسپاهش
بازگشته بمقابله توقتمش خان درآمد و چپرپیش گرفته
آتشِ پیکار برافروخت و دران حال حضرت صاحب قران
درعقبِ لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند میرفت
جکه تواجي بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند
فوج ازسپاهِ خود ازلشکرمنصورگذشته است و درپس پشتِ
مردم ما صف زده ایشتاده است آنحضرت هنوزمتامل بود
دران معني که ازپیش امیرزاده عمر شیخ همین خبررسید

صاحب قران ظفرقرین با جمعی بهادران جلادت آیین عنان توجه بصوب ایشان معطوف فرمود توقتمش خان چون رایتِ نصرت شعار مشاهده کرده پای ثبات و قرارش از جای برفت * * بیت *

* عقل داند که چو مهتاب زند دست بتیغ *

* رد زخمش نه باندازهٔ درع و قصب است *

بی توقف دست اضطرار بآب حسرت از تاج و تخت شسته دل از مملکت و پادشاهي بضرورت برداشت و از بیمِ جان سراسیمه و پریشان * * بیت *

عنان بارهٔ تیز تگ را سپرد * بصد حیله زان رزمگه جان ببرد و چون توقتمش را شامت کفران نعمت و بی ادبي کردن با ولي نعمت دامن دولت گرفته فرار برقرار اختیار کرد و بحکم

* بیت *

با ولي نعمت ار برون آئي * گر سپهری که سرنگون آئي

پشت هزیمت نموده رو بگریز آورد و مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بوضوح پیوست تمام الوس جوجي مقهور و شکسته * * نظم *

* دل از هستي خویش برداشتند *

* به بیچارگي پشت برگاشتند *

* نمودند شاه و سپه جمله پشت *

* وزان کارباد اندر آمد بمشت *
* نه تاج و نه تخت و نه دولت به جای *
* نه اسپ و نه مردان جنگي بپای *
* نگون گشت کوس و دُرَفش و سنان *
* نَبُد هیچ پیدا رکاب از عنان *
* نه اسباب جنگ و نه بارو بنه *
* همه میسره جسته و میمنه *
* بیابان سراسر پراز کشته شد *
* همه دشت ازان کشتگان پشته شد *
* همانا که فرسنگ بودی چهل *
* پراگنده از خون زمین زیرگل *

وماظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و خامت عاقبت طغیان و غرور طغرای جند ما هنالک مهزوم من الاحزاب برمنشور شقاوت آن مغرورا ن کشیده و سوء خاتمت بی باکي و بد کرداري فحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر بر صحیفه ادبار ایشان نگاشت * * نظم *

* گر ازکوه پرسی بیابی جواب *
* که شاخ خطا میوه ندهد صواب *
* بد اندیش مردم بجز بد ندید *
* بیفتاد و عاجز تر از خود ندید *

* شرانگیز هم در سرِ شر شود *

* چو کژدم که با خانه کمتر شود *

وچون توقتمش خان واتباعش را مضمون فذاقت وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا صورت حال گشت حضرت صاحب قران بفتح وفیروزي نزول فرمود و با قامت لوازم شکر و سپاس مالك الملوک تعالی و تقدس * نظم *

* که چرخی بدین گونهٔ بر پای کرد *

* شب و روز را گیتي آرای کرد *

* یکی را سزاوار تخت آفرید *

* یکی را چنان تیره بخت آفرید *

قیام نمود شاهزادگان کامگار و امرای عالي مقدار در پایه سریر نصرت صریر جمع آمده زانو زدند وزبانِ بهجت و استبشار به تهنیت و مبارک باد آن فتح نامدار برگشاده نثار بسیار کردند صاحب قران سپهر اقتدار ایشان را کنار گرفت و امراء و بهادرانِ سپاهِ ظفرپناه را با نواع عنایت و عاطفت نوازش فرموده انعامات پادشاهانه ارزاني داشت و تمام لشکر را از ده نفر هفت نفر گزین کرده بتگامشي در عقب گریختگان خون گرفته بفرستاد و بهادرانِ دلاور تیغ کین را بزهرِ قهر آب داده و کمندِ چین درجبین ر بکفِ قوت تاب داده شمشیر آبدار را بفسانِ خشم تیزکرده و سنانِ آتش بار را چون غمزه

معشوقان و چشم عاشقان خون ریز ساخته کمان جلادت در بازو افگنده و چین صلابت در ابرو انداخته باد پایان کوه پیکر را برانگیختند و خاکِ دشت را بسمِ مراکب توتیا ساخته در چشمِ کواکب ریختند و بر حسب فرمان از پی دشمنان چون برقِ جهنده و قضای رسنده بشتاب روان شدند آن روز برگشتگان را از پیش آب آتل بود و از پس شمشیر قاتل نه ازان طرف مهربی و گریز جائي و نه ازین جانب مهلتی و محابائي *

* بیت *

* نه از پیـــش راه و نه از پس امان *
* نه جز تیر و شمشیر کس درمیـان *
* نه قوّت که دارنـد پای ستیـــز *
* نه فرصت که جوینـــد راهِ گریز *

از پیش رود آتل عمیق بود و آب از سر مي گذشت و از پس آب تیغ بالا گرفته بگردن مي رسید لاجرم درمیان دو سیلاب چنان بیشتر ایشان را آبِ زندگاني برخاکِ هلاك ریختـــه شعله حیات شان ببادِ فنا برنشست و اندک مردمی ازان گرداب بلا جریده بیرون توانستند رفت و زن و فرزند و مال و اسبابِ ایشان تمام بدستِ لشکر منصور افتاد * * بیت *

* گرفتند آن لشکـــرِ ارجمنـــد *
* غنیمت نه چندانکه گویم که چند *

و از شاهزادگان و امراء الوس جوجی کونچه اوغلان و تمور قتلغ اُغلن و ایدکو از قدیم باز با توقتمش خان مخالفت و عداوت می ورزیدند و ازو گریخته پناه بدرگاه گردون اشتباه حضرت صاحب قران که جلوگاهِ سلطنت و جهانبانی بود آورده بودند و در سفر و حضر ملازمتِ رکاب سعادت انتساب می نمودند[1] آنحضرت ایشان را بمزید عنایت و عاطفت اختصاص بخشیده تازه بتازه انعامات بی اندازه میفرمود و پیوسته بمواهب پادشاهانه مثل کمرهای مرصع و تشریفات فاخر و اسپان راهوار گرانمایه سرافراز و بلند پایه میگردانید و درین وقت که از مکمنِ تایید الهی نسیمِ فتح و فیروزی بررایتِ نصرت شعار وزیده توقتمش خان قضیه من نجا براسه فقد ربح غنیمت شمرده نیم جانی بهزار حیله از ورطه هلاک بیرون برد والوس جوجی بکلی از هم فرو ریخته متفرق و پراگنده گشتند آن دو جوان بخت جوجی نژاد و ایدکو رپایه سریر اعلی زانو زده عرضه داشتند که اگر اشارت علیه صدور یابد ما بندگان برویم و هریک ایل خود را استمالت داده جمع کنیم و بیاوریم عاطفت خسروانه ملتمس ایشان را مبذول داشت و فرمان داد که جهت هریک یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوندد که هیچ آفریده متعرض و

---

(۱) در بعض نسخه بجای می نمودند این عبارت است (را باعث افتخار ساخته بودند) *

مزاحم خانها واقوام ایشان نشوند و غان از ایشان نستا نند ایشان حکمها حاصل کرده خوش دل و شاد مان بجست وجوی ایل خود روان شدند صاحب قران گیتی ستان درعقب عساکر گردون مآثر که بتکامشي مخالفان رفته بودند بسعادت و اقبال روان شد وچون بکنارِ آب آتل رسید و صحرای اورتوپه که دشتی بود از نزاهت و صفا چون خاطرِ اهل حضور پرنور و خرم و مرغزاري از غایت نضارت و طراوت غیرت فزای روضه ارم * * بیت *

* بســاطِ سبزه چون جانِ خرد مند *
* هوائي معتــدل چون مهرِ فرزند *

مضربِ خیام نزول همایون گشت سراپرده ابهت و جلالت پیرامون هامون کشیده و درانِدرون قبه بارگاه نصرت پناه باوج گردون برآمده * * نظم *

سراپرده از دیبــهٔ زرنگار * درو خیمه و خرگهِ بی شمار
بسیطِ زمین درسراپرده گم * درو بارگه رشکِ چرخِ نهم
زده هرطرف خیمه و سایبان * سه فرسنگ راه ازکران تاکران
پی بزم شهــزادگان بارگاه * زهرسو برافراخته سربماه
امیران بجای خود ازچارسو * فزون هریکی را زجم های وهو

و تمور قتلغ که بطلب ایل خود رفته بود چون قوم خود را جمع آورد استشمام روایح رفاهیت هوای خاني الوس جوجي

درسرِ پندار او انداخت وحقوق حضرت صاحب قران را رقم نسیان کشیده بعهد وفا ننمود وبا اتباعِ خود رو به بیابان نهاد وایدکو نیز چون مردمِ خود را بازیافت و غلبه بد وجمع آمدند چهره عهد را بنـاخنِ بی وفائی بخراشید و از طرف دیگر بیرون رفت *   * نظم *

مخالف نگردد بجان دوستدار * مغیلان نیارد بجـز خار بار
زاعدا نجـوید وفا هوشمند * که ریحان نروید ز تخـمِ سپند
ندید از نی بوریا کس شکـر * که گوهر نگردد بکوشش دگر
کسی را که باشد بدی درنهاد * نیـارد بجز مکر و تلبیس یاد

وکونچه اغلن بعضی از قوم خود را یافته فراهم آورد و چون در مجالس خاص بمزیت قرب و محرمیت مخصوص گشته بود برحسب وعده بدرگاه عالم پناه آمد و ملحوظ نظر تربیت وعنایت گشت و مجموع امراء و لشکریان که برحسب فرمان قضا جریان باطراف و جوانب رفته بودند مظفر و منصور باغنایمِ نا محصور از اسپ و شتر و گاو و گوسفنـد و برده فراوان از جواری و ولدان بگـرد و نها بدرگاه عالم پنـاه آمدند واز مخالفان هرکه بجزیرهای آتل پناه برده بود همه را گرفته و اسیر کرده بیاوردند و عساکر نصرت شعار را داران فتح نامدار چندان غنیمت بدست افتاد که پای تحریر و تقریر اصلا بسرحدِ وصف آن نرسد *   * بیت *

غنیمت کشان بر درِ شهریار * غنیمت کشیدند بیش از شمار آحاد و افرادِ مردم اردوي همایون را که قوت ضروري بزحمت مي یافتند چندان اسپ و گوسفند گرد شده بود که هنگام مراجعت چون باز گشتند از راندن عاجز شده بعضی می راندند و بعضی مي گذاشتند و ازبرده چنانچه یکی از ظرفاء که ظفر کرد ار ملازم موکب فرخنده بود در زمان بزبان امید نظم کرده بود که * * بیت *

گر بماند حیات ماباقي * بکف آریم ترک تقماقي (۱)

چندان کنیز حوروش و غلام چابك دلکش در معسکرِ نصرت پناه جمع آمد که آنچه از برای خاصه حضرت صاحب قران اختیار کرده شد پنج هزار نفر بیش بود دخترانِ بکر ماه رخسار و جوانان سرو قامت (۲) لاله عذار که آفتاب خاوري از شرمِ طلعت جهان افروز شان روی در پرده توارت بالحجاب کشیدي و زاهد شب زنده دار اکر ایشان را بخواب دیدی جیب خرقه پرهیز چون صبح از مهرِ جمال شان بدریدی *

* نظم *

بخوبي پري و بپهاي گهر * به پیکر سروش و بچهره قمر
روان را بشمشاد پویندہ رنج * خرد را بمرجان گویندہ گنج

---

(۱) در بعض نسخه بجاي تقماقي (تغماقي) و در بعض کتاب (تخماقي) بنظر آمده * (۲) در دو کتاب بجای قامت (قد) دیده شد *

به بالا بکـــردار آزاد ســرو * برخ چون بهار و برفتن تذرو
دهانش بتنگي دلِ مستمند * سرِ زلف در حلق جانها کمند
و دران منزل بهشت آیین که طراوتش حکایت ازنزاهتِ
فردوس برین میکرد طبع شادکام خســـروگردون غلام نشاط
عشرت فرمود * * نظم *
یکی جشن شاهانه فرمود شاه * که باغِ ارم گشت آن بزم گاه
باقبال شاهِ سپهـــر احتشـــام * مهیا شد اسباب شادي وکام
همه عرصهٔ دشت[(۱)] پرشیره گشت * بنوعی که چشمِ فلك خیره گشت
اواني زرین فزون از هزار * پراز لعل گون بادهٔ خوشگوار
قمربود وبال و نبیـذ و عرق * جهانرا پرازنقش وشادي ورق
زآمد شدِ ساقیان با قدح * فلک رادل ازجای رفت ازفرح
زلحـــنِ مغنـــي و آوازساز * بچرخ آمده زهرهٔ دل نواز
حضرت صاحب قراني بعون تاییدات صمداني دران محل که
مستقر سریرسلطنت وخاني جوجي خان و فرزندانِ او بود
بتختِ پادشاهي وجهانباني برآمده بعشرت وکامراني
مشغول شد * * نظم *

* بگـــردِ تخــت خوبـــانِ سرائي *
* جهان را داده ازرخ روشـــنائي *
* پري چهـــره بتانِ نازک انـــدام *

---

(۱) در بعض نسخه بجای دشت (دهر) مکتوب است *

* زجعد ازبهر دلها بافته دام *
* عروسانِ لطیف و ناز پرود *
* زچشمِ بدندیده روی شان گرد *
* بریشم زن رهِ عشاق میزد *
* صلائي عیش در آفاق میزد *
* کرشمه سازکرده ساقي مست *
* زغمزه ناوک افگن شست درشست *
* خرامان جام برکف چون تذروی *
* شگفته لالهٔ بر شاخِ سروي *

سبزه منزل همایون را نزهت وطراوتي بی اندازه وروضهٔ سلطنت وجلالت روزافزون از رشحات فتح وفیروزي سرسبز وتازه آب رود بار مخیم نصرت مآب را نزاهت وخرمي افزوده وزلال دولت واقبال ازچشمه عنایت ذوالجلال برجویبار روزگار فرخنده آثار کشوده فُسحتِ معسکرِ ظفرپناه چون عرصهٔ امید بی کنار درطول وعرض وسعت مجال مکنت واقتدار کجنة عرضها السموات والارض جامهای بلورین پرازلعل مذاب برکفِ ساقیان صاحب جمال وساغرِ اماني وآمال اززلالِ کرامت وافضال مالامال ازانتظامِ اسبابِ فرحت وسرور جنودِ محنت رخت بربسته وسپاهِ غم واندوه پشت هزیمت داده وازصولتِ انتظامِ عساکر

منصور لشکرِ دشمن شکسته و بنیاد شوکتِ مخالف بکلي بر افتاده نوای مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادماني درعشرتگاه ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و اهتزاز این ترانه دل نوازدرپرده کامراني ساخته * * نظم *

* که جاوید صاحب قران شاد باد *
* زعدلش جهان یکسرآباد باد *
* بروآفرین ازجهان آفرین *
* که نازد بفرّش زمان و زمین *
* زمین گلشن از پایهٔ تختِ اوست *
* زمان روشن از پرتوِ بخت اوست *
* سرِ دشمنان باد خاکِ رهش *
* سرِ تخت فیروزه عشرت گهش *
* فلک بنده و اخترش یارباد *
* خدای جهانش نگهدار باد *

برین منوال بیست و شش روزدران محل دل فروزبعشرت و کامراني بگذرانید و لله الحمد و المنة *

گفتاردرمراجعتِ رایت آفتاب اشراق صاحب قران آفاق بمستقر سریر سلطنت وجلال از دشت قبچاق

چون از عنایت الهي آن فتح ارجمند میسر شد و دران حوالی و نواحي هیچ کس از مخالفان نه در بیابان‌اوانه در جزیرها بماند رایات نصرت شعار حضرت صاحب قران سپهر اقتدار محفوف بحفظ و تایید پروردگار بصوب سمرقند که محلِّ استقرار سریرِ سلطنت معدلت آثار بود توجه نمود * نظم *

روان گشته درموکبش مه‌رخان * چمان در رکابش شکر پا سخان

گلــه دار ترکان زرین کمــر * کمربستــه برکوه سیمیــن ززر

عساکر منصور درعین رفاهیت و حضور و وفور بهجت و سرور کران تاکران دشت و هامون فرو گرفته بسعادت روان شدند و درعیش و کامراني منزل بمنزل شادمان و خوش دل مي رفتند چه همه را ازغنایم و فتوحات ثروت و مال و ازبرده و سراري محبوبان صاحب جمــال حاصل شده بود و چون نشیمن دشتیان دران بیابان بی پایان خرگاه کوترمه مي باشد که آنرا چنان ساخته اند که ازهم نمي کشایند و همچنان زده مي نهنــد و برمي دارند و هنــگامِ حرکت وکوچ آنرا برگردون نهاده روان مي شوند و مجموع آنها بدستِ تسلط و تصــرف عساکر گردون مآثر آمده بود هرکس بکامِ دل ماه با منزل درکنارِ مراد داشت *   * نظم *

* عادت آنست که چون مملکتی گردد فتح *
* مال غارت شود و خانه بماند برجا *

* واندران فتح زاقبال شهِ عالم گیر *

* مال با خانه و با خانه نشین شد یغما *

لاجرم کثرتِ سواد اردوی همایون بمرتبه رسیده بود که اگر کسی وثاق خود گم مي کرد بیک ماه و دو ماه باز نمي یافت و چون بآب تیق رسیدند کونچه اغلن را که مسکن اصلي او دشت بود حب وطن راه صواب از دیده خرد پوشیده داشت که حب الشيء یعمی و یصم وازطریقِ وفا عدول نموده با مردمِ خود راه گریز پیش گرفت و برفت * * نظم *

به بیگانه مردم مکن اعتماد * که یابي درآخرخلافِ مراد

یقین است وبی شبهه نزدِخرد * بود میل اشیاء سوي اصلِ خود

و چون ازآب تیق عبور نمودند بعد ازچند منزل حضرت صاحب قران امیرحاجي سیف الدین و دیگرامراء را در اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شد ودر ضمان حفظ ذوالجلال بدولت واقبال مراحل و منازل آن بیابان پرخطرو چولهای پرضرر قطع فرموده درذي قعده سنه (ثلث و تسعین وسبعمایة) ازصیران گذشته بسعادت و سلامت باترار رسید * * بیت *

* چشمِ بد ازین دولتِ پیروزلوا دور *

* دررفتن و باز آمدنِ رایتِ منصور *

و چون ازانجا بسعادت نهضت فرموده ازآب سیحون عبور فرمود و سایه وصول برخطه فردوس آیین سمرقند انداخت

و دیده اهالي مملکت از غبار موکب همایونش روشنائي یافت واشعه آفتابِ مسرت و شادماني برخواطر و ضمایر اکابر و اصاغرِ آن دیار تافت شهزادگان وآغایان و امراء ونوییان * * بیت *

برفتند یکسر همه با نثار * ثنا خوان و شادان بر شهریار
فراوان زر و گوهر افشاندند * بر و مدحت و آفرین خواندند

و بعد از اقامتِ رسم نثار و تهنیتِ قدوم موکب همایون آثار پیش کشهای لایق و سزاوار بمحلِّ عرض رسانیدند و طویهای بزرگ مرتب داشته بعیش و عشرت مشغول شدند * * نظم *

* سعادت باقبال صاحب قران *
* برآراست بزمي چو باغِ جنان *
* سریر از نشستِ شهِ تاج ور *
* گذشته ز گردون بآیین و فر *
* زهر سو امیرانِ چرخ اقتدار *
* بخدمت کمر بر میان بنده وار *
* مهیا و آماده اسباب عیش *
* بجوي سعادت روان آب عیش *
* روان کرده ساقي سیمین عذار *
* بزرین قدح بادهٔ خوش گوار *
* مغني بسازاند رآورده ساز *

* سرودش همین نغمهٔ دل نواز *
* که این دولت و شوکتِ برکمال *
* مبیناد از آسیبِ دوران زوال *

وچون چند روز در عیش و شادمانی داد عشرت و کامرانی داده شد امیرزاده میرانشاه برحسب اجازت و اشارت علیه متوجه هرات گشت و رایت آفتاب اشراق بطرف تاشکنت بعزم قشلاق نهضت فرمود و از آبِ خجند عبور نموده صحرای پارسین مضرب خیام اقامت همایون گشت ودرمحرم سنه (اربع وتسعین وسبعمایة) امیرحاجی سیف الدین با اغرق وتمامی لشکرکه درصفر سال گذشته از تاشکنت روان شده بودند بهمانجا رسیدند چنانچه مدتِ آن یورشِ مبارک یازده ماه بود مجموع دشت وصحرای آن ممالک ازبسیارے گله ورمه که از بقایای غنایم مانده بود مالا مال گشت وعاطفتِ پادشاه دریا نوال تمام شاهزادگان وخواتین واشراف واعیان مملکت را ازفتوحاتِ آن سفر همایون انرغلامان ودختران ماه رخسار واسپان وگوسفندان بسیار برسم ارمغانی ارزانی داشت وآن زمستان درانجا باقبال وکامرانی بگذرانید ودراول بهارکه سلطان هفت اقلیم گردون سایه التفات برمحلِ شرف خویش انداخت فرمان فرمای ربع مسکون ازانجا کوچ فرموده متوجه مستقرِ سریرِ سلطنت شد

و چون از آب خجند بگذشت خاطرِ مبارك كامگار نشاط شكار فرمود امراء و لشگریان بر حسب فرمان باقامت مراسم آن قیام نمودند و شكاري بسیار انداخته شد *

گفتار در تفویض فرمودنِ حضرت صاحبقران گردون سریر ایالت ولایت زابلستان و كابلستان بامیرزاده پیر محمد جهانگیر

چون صحرای آقار از فرِّ وصول و نزول صاحب قران كامگار غیرت سپهر فیروزه حصار گشت عاطفت پادشاهانه ممالك سلطان محمود غازي را انار الله برهانه از غزنین و كابل تا حدود هند و قندهار و آن ولایات و نواحي تا آب سند نامزد امیر زاده پیر محمد جهانگیر فرمود و امراء و نویینان مثل عمه زاده امیر سلیمان شاه قطب الدین و علي غانجي پسر امیر موسی و بهلول پسر محمد درویش برلاس و اسلام پسر ایلچي خواجه برلاس و تمور خواجه پسر آقبوغا و برات خواجه كوكلتاش و حسین صوفي پسر غیاث الدین ترخان و حبي خواجه خویش (۱) امیر عباس و اقبال شاه برغوجی (۲) و شمس الدین اوج قرا و سونیچ تمور تیلیه و دیگر فرزندان و برادران امراء با لشكري گران ملازم ركاب شاهزاده گردانید و مجموع خانه كوچ متوجه

---

(۱) در بعض نسخ بجای خویش (پسر) (۲) در بعض كتب بجای برغوجي (غجرجي) دیده شد *

ضبط آن ولایت گشتند و حضرت صاحبقران ظفرقرین در ضمان تایید رب العالمین روان شد و بتاریخ سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) موافق بیچي(۱) ئیل خطه بهشت آیین سمرقند از فرّ نزول همایون غیرت سپهر برین گشت * بیت *

سعادت قرین و زمانه غلام * همه کارِ دولت مهیا بکام

بعد از چند روز کمال عاطفت و رافت حضرت صاحب قران چنان اقتضا فرمود که دران ولا بعضی از نبیرگان بزرگوار را که دراری سپهرِ شهریاري و دررِ بحر سلطنت و کامگاري بودند برحسب اشارت تناكحوا توالدوا تكثروا باکرایم جلایل درسلكِ ازدواج انتظام یابند بسعادت و اقبال از شهرِ سمرقند بیرون رفته مرغزار کان گل محلِ نزول همایون گشت فرمان قضا جریان به ترتیب طوی و سور و تهیهٔ اسباب جشن و سرور نفاذ یافت * بیت *

غلامانِ شایستهٔ کاردان * به بستند بر رسم خدمت میان
یکی جشن شاهانه کردند راست * مهیا درو هرچه اندیشه خواست

بسیطِ زمین از کثرتِ سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه چون راز در سینهٔ محرمان آگاه پوشیده ماند و صحن هامون ازبس تجمل و زینتِ گوناگون و انواعِ تعبیهای لطیف موزون حیرت

(۱) دراکثر نسخ بجایش (بیچین) مکتوب است و آن خلافِ کتب لغت است *

فزاي عقل ذو فنون آمد * * نظم *

بآيين بزمـگاهى ساز كردند * كزان فردوس را درباز كردند
شهنشه تكيـه زد برمسندِ ناز * بعشرت رنج سوز و گنج پرداز
فروزان ازجبينش فرِّ شاهي * زمين تا آسمـان نورِالهي
بگردِ مسنـدِ عالم پناهش * جهاني از بزرگانِ سپاهش
برسمِ بندگي استاده برپاى * سرِهريگ زرفعت آسمان ساى
بحشمت هريكى افراسيابى * سپهرِ سروري را آفتابى
سراسـردرنشاط و كامراني * بفرِّ دولتِ صاحب قرانى
زمانه برگِ عشرت ساز كرده * فلك درهاى دولت باز كرده
شراب و شيرهٔ واسباب مجلس * فزون زاندازهٔ وهمِ مهندس
زهرسو مطربانِ زهره آهنگ * زده چنگِ طرب دردامنِ چنگ
نوا سازان نواها ساز كرده * سرودِ خرمي آغاز كرده
بدستِ ساقيانِ ماه پيكـر * مي لعلِ روان دركاسهٔ زر
زبس عيش ونشاط وشادماني * جهان راتازه شد رسمِ جواني

و حضرت صاحب قرانى درعين عشرت و كامراني اميرزاده پيرمحمد عمر شيخ و برادرش اميرزاده رستم را باد ودخترِ غياث الدين ترخان و اميرزاده ابابكر پسر آميرزاده ميرانشاه را با دخترِ اميرحاجى سيف الدين برسمِ شرع مطهر عقد بسته همه راكه خدا ساخت وزمانه زمزمه تهنيت و خروش مباركباد درگنبدِ فيروزه فام سپهر انداخت * * بيت *

نثار افگن شده گوهر نثاران * ستاره برمه و خورشید باران
طبق بردست مروارید ریزان * گهرچیدان شده افتان وخیزان
دران تاراجِ دُرهاي زمین‌پوش * زلّت معزول گشته چوب چاوش

گفتار در نهضت فرمودن حضرت صاحب قران بیورش پنج ساله

از حضرت تخت نشین کِریاس جلالت اساس وما ارسلناک الا کافة للناس و فرمان ده بارگاه رسالت پناه فاتبعوني یحببکم الله شاه‌سوار مضمار انا نبی السیف از دار خلوت لی مع الله وقت و الوقت سیف - علیه من الصلوات اتمها وازکاها و من التحیات اعمها وانماها - مرویست که الجنة تحت ظلال السیوف ترجمه ظاهر حدیث مبارک آنست که بهشت زیر سایهای شمشیرها است و ازخلالِ ظلال این مقال فرخنده فال مانند آفتاب جهان تاب میدرخشد که روضۀ دولت و اقبال بی آب شمشیر نصـــرت مآب نضارت وسرسبزي نیابد ونهالِ اماني و آمال بی آبیاري تیغ ضمیران مثال میوه فیروزي بار نیارد هم ازروي صورت بهشتِ امن و امان درضمان شمشیر خسروانِ جهانبـــان برقرار ماند وهم از راه معني فردوس برین رهین تیغ سلاطیـــن معدلت آییـــن تواند بود برمسندِ حشمت و کامگاري بختیاري تمکـــن تواند یافت که نفـــس ارجمندش ازمشقتِ اسفار و اقدام نمودن براهوال و اخطار

زیبند یشد وسریرِ فرمان دهي وجهانداري شهرياري را سزد
که همتِ بلند جنابش از مقاساتِ شدت حرب و دهشتِ پیکار
نه پرهیزد چشمِ امید گیتی ستاني بمشاهده جمالِ مراد
روشنائي یابد که سرمه دیدۀ دولت از غبارِ معرکه سازد
و دست آرزوی جهانباني بگردنِ عروس مقصود حمایل
گردد که با طلعتِ سروقامتِ نیزه عشق بازد * * بیت *

* کسی بگردنِ مقصود دست حلقه کند *

* که پیش تیر بلاها سپر تواند بود *

بلندي وپای داري درختِ بخت از سرافرازي سنان کشیده
بالا دست دهد که * * نظم *

نهالیست دربوستانِ ظفر * که از جوی فتحش بود آب خور
چو در موسمِ کین بهار آورد * سرِ دشمنِ ملك بار آورد
وکشادگي چهره دولت از خمِ ابروی کمان چشم توان
داشت که بزبان زه دردهان سوفار این نکته معني دار ادا
مي کند که * * بیت *

* پشتم زپی خدمتِ اسلام دوتا است *

* پشتِ ظفر از کژی من گردد راست *

* سهمي زسعادتم نصیب است وروا است *

* قوسی است که مشتري اوسعد نما است *

و بصفیرِ تیر بگوشِ هوش راست روان طریقِ توفیق میرساند

که *   * نظم *

* من خود کج و راستان زمن راست روند *
* داسِ ظفرم چو کشتِ دولت دروند *
* پشت از پی خدمت چو کنم خم کِه و مِه *
* از هر طرفی زمزمه زه شنوند *

قرار بر چهار بالش مفاخر و معالي بحرکات متواتر و رکضات متوالی میسر شود و عروج بذروه معظمات مناصب و مناقب بارتکابِ شداید پیاپی و متاعبِ متعاقب متمشي گردد ماه از خمول و خفای محاق بسیر شبا روزي بمرتبهٔ رسد که نشیب و فرازِ آفاق از نورِ ظهور برافروزد و آفتاب از وبال دالي بروش برتوالي دربیت الشرف حمل رایت افتخار و اقتدار برافرازد *   * نظم *

* خرم دل آنکه باغم یار بساخت *
* با کام نشست هرکه با کار بساخت *
* مه نور از ان گرفت کز شب نرمید *
* گل بوی از ان یافت که با خار بساخت *

و از شواهدِ صدق این دعاوي که انوار حکم از فحاوی آن لایح و لامع است آنکه حضرت صاحب قران گیتي ستان چون از یورش دشت قبچاق مقضی الاوطار مظفر و کامگار مراجعت فرمود همت عالي نهمتش مقتضی آن شد که بر ممالك ایران

که سابقاً تسخیر فرموده بود گذاري فرماید و آن بلاد را از
افساد بعضی بی باکان که در غیبتِ رایتِ ظفرپیکر بحکم
* بیت *
چو بیشه تهي گردد از نره شیر * شغال اندر آید به بیشه دلیر
سرِ تهور برداشته بودند وگردنِ جلادت برافراشته بعطفهٔ
عناني پاك سازد * * بیت *
درخشیدنِ ماه چندان بود * که خورشید تابنده پنهان بود
تواجیان را فرمان داد که باطراف وجوانب رفته لشکریان
را جار رسانند تا استعدادِ یورش پنج ساله کرده متوجه پایهٔ
سریرِ خلافت مصیر شوند درروز جمعه پانزدهم رجب سنه
(اربع و تسعین و سبعمایة) موافق بیچي ایل نهضت همایون
بسعادت واقبال اتفاق افتاد هوا از حرارت تموز تافته
واژدهای رایت ازنسیم فیروزي جان یافته وچون از
غبارِ موکب همایون هوای بخارا مایه بخش مشك اذفر
و عنبر سارا گشت * * نظم *

* بزرگان شهر آگهي یافتند *
* سوی رایتِ شاه بشتافتند *
* بشکرانه جان را کشیدند پیش *
* که دیدند روی خداوند خویش *

تمامي آن نواحي از دشت و صحرا لشکرِ منصور فرو گرفتند *

* نظم *

* شهنشاهِ توران سپاهي کشید *

* که چشمِ فلک طول و عرضش ندید *

* چنان شد زگردِ سواران جهان *

* که خورشید گفتي شد از آسمان *

ودرآنجا یکشنبه غره شعبان مزاج مبارک حضرت صاحبقران را عرض مرضي طاري شد وبدان التفات ننموده کوچ فرمود وچون بجوی زرکه از ولایتِ بخارا است فرود آمد زحمت روی به تزاید نهاد وسورتِ(۱) مرض اشتداد پذیرفت خواتین وفرزندان را طلب فرمود وحضرات علیا(۲) سرای ملک خانم وتومان آغا وخدرمعلی سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان وخواتین ازسمرقند بتعجیل شتافته درپایه سریر اعلی حاضرشدند فرمان قضاجریان نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای ازپیش رفته بود واز جیحون گذشته لشکررا بموضعی که رسیده باشد بگذارد وجریده بازگردد عجب حالتی حیرت زای ومشکل قضیه دهشت افزای ذاتي که سلامتي عالمی درسلامتِ او بود ازکسوتِ صحت عاري ماند ووجودی که نظامِ سلسله وجود ازمیامنِ

---

(۱) دربعض نسخه بجای سورت (صورت) (۲) بجای علیا در بعض کتاب (عالیات) دیده شد *

عدالتِ او سمت انتظام داشت از حلیهٔ اعتدال عاطل گشت
اطبای حاذق از ترک و تاجیك جمع آمدند و امیرحاجي
سیف الدین برسرایشان استاده به ترتیب ادویه و اشربه
و وظیفه معالجه کماینبغي قیام نمودند خواتین و فرزندان
وامراء و نویینان از پرتوِ صفای عقیدهٔ حضرت صاحب قران
مي دانستند که قانون شفای جزاز دارالشفاء و ننزل من
القران ماهو شفاء و رحمة چشم نتوان داشت وهردارو
که نه طبیب لطف الله لطیف بعبادهٔ در مطبهٔ واذا
مرضت فهو یشفین کرامت فرماید سودمند نیاید فرمودهٔ
طبیب دلها و حبیب خدا علیه شرایف الصلوات وکرایم التحیات
کل صباح و مساء داووا مرضاکم بالصدقة پیش نهاد
همت خود ساختهٔ دستِ تصدق از سرِ اخلاص برگشادند
و بمزارات شریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلات
فرستادند فقراء و صلحاء و عجزه و مساکین راصدقاتِ وافراززر
و نفایس و ذخایر ارزاني داشتند و اسپان نامدارو بارگیران
خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند میامنِ دعوات
صالحات که صافي دلان و گوشه نشینان از برای صلاح کار
جهانیان بدان مواظبت مي نمودند بظهور پیوست و برکات
صدقات که الصدقة تزید فی العمر کارگر آمد و درشبِ
یکشنبه منتصف شعبان که بشب برات موسوم است برات

صحتِ ذات و مزید حیات آن حضرت مکرمت آیات در دیوان
واذا سالک عبادي عني فاني قریب اجیب
دعوة الداع اذا دعان اطلاق رفت و روز یکشنبه
پانزدهم شعبان مزاج همایون رو بصحت نهاد * * بیت *
نگویم مزاجش گرفت اعتدال * که عالم شد ایمن زبیمِ زوال
خلایق را حدایقِ آمال وبساتینِ اماني ازشقایقِ بهجت
و ریاحینِ شادماني آراسته گشت وازصدای شکر وادای
شکرانه گوشِ فلک پرسپاس ودامنِ زمانه پرازخواسته شد *
* بیت * * شکرایزد را که ذاتِ خسروِ گیتي پناه *
* حلّهٔ صحت زنو پوشید زالطافِ اله *

و چون مزاج مبارک بحالِ استقامت بازآمد اشارت علیه
بصدور پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط لشکرِ
منقلای ازپیش روان گردد ودر روز چهارشنبه بیست وپنجم
ماه بمبارکي وسعادت نشاطِ حرکت فرمود و برسبیلِ طوف
سوارشده دیدهٔ روزگار ازمشاهدهٔ سلامتي ذات بزرگوارش
روشنائی یافت ودلِ صغار و کبار ازمیامنِ صحتِ مزاج
خسروِ سپهراقتدار مسرور و شادمان گشت - والحمد لله
رب العالمین *

گفتار درنهضت فرمودن صاحب قران فریدون فربعد از صحت ازجوی زر

روز دوشنبه غره ماه مبارک رمضان خاطر خطیر از نو
ملتفت انتظام اسباب سفر شد و روز شنبه ششم همان ماه کورگه
زده باَسْعد طالع واَیْمن فال کوچ فرمود و بسعادت واقبال
روان شد جنود فتح و فیروزي از یمین و یسار و میامن آثار
سعود سماوی قرین رایت نصرت شعار و برحسب فرمان
مطاع امیر حاجي سیف الدین متوجه سمرقند شد و روز
چهارشنبه دهم ماه موضع آمویه مخیم نزول همایون گشت
و در انجا مهد اعلی سرایملک خانم و تومان آغا را با تمامي
آغایان بسمرقند بازگردانید و موکب ظفر قرین از آب جیحون
گذشته بقرب قلعهٔ آمویه فرود آمد و روز آدینه شاهزاده جوان
بخت شاهرخ را اشارت فرمود که بسمرقند معاودت نماید *

* بیت *

* طلب کرد سلطان صاحب قران *
* گرامیء خود را چومي شد روان *
* به بر در گرفت و رخش بوسه داد *
* ز مهرش بهنگام غم کرد شاد *
* بهرگونه لطفش چو خوشنود کرد *
* سپردش به یزدان و پدرود کرد *

در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نمود * * نظم *
روان شد جهاندار گیتي کشای * بچول اندر آمد بعون خدای

بعد از طی منازل ازماخان و ابیورد گذشته در سه شنبه
سلخ رمضان ازیاسی دیان عبور فرمود و چهارشنبه غره شوال
مبارک مستهل فرخنده استکمال دران یورت باقامتِ نماز
عید و عرضِ راز و نیاز بر حضرت فعال لمایرید و تقدیم سایر
مراسم و آداب آن روز سعید قیام نمود و ازانجا بمبارکي
کوچ کرده در موضع یلغزیغاج خیوشان بامیرزاده محمد
سلطان که برسم منقلای ازپیش روان شده بود ودرانجا توقف
نموده ملحق شد و امیرزاده پیر محمد جهانگیر بالشکرِ کیهان
گیر و امیر جهانشاه با سپاه پیش از وصول رایت فتح آیت
بر حسب فرمان از قندز و بقلان بمنقلای پیوسته بودند و خدر
معلی خانزاده نیز از هرات احرام استلام قوایم سریر
خلافت مصیر بسته رسیده بود ودرانجا حضرت صاحب قران
را طوی داد و پیشکشهای لایق کشید صاحب قران دریا نوال
بسعادت و اقبال ازانجا نهضت فرموده روز دوشنبه بیستم
شوال بحوالی استرآباد رسید و کنار آب جرجان مضرب خیام
نزول فرخنده گشت و درهمان روز شعبه دوحه جلالت و
و رسالت سید برکه سید غیاث الدین پسرِ سید کمال الدین را
با نثار و پیشکش همراه آورده بعز بساطبوس رسانید و
و سخن سید کمال الدین را در پایه سریر اعلی عرضه داشت
فحوای قصه آنکه سید کمال الدین در مقامِ مطاوعت و

فرمان برداریست و کمرِ انقیاد واذعان برمیان جان بسته خراج قبول مي کند و باقامت مراســـمِ هواداري و خدمتکاري التزام مي نماید عاطفت پادشانه سید غیاث الدین را بمزید نوازش واکرام اختصاص بخشید وچون موکبِ ظفرقرین باسترآباد رسید بیرپاشا پسرِلقمان پاشا که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران او را بجای پدر نصب فرموده بود وظایف خدمات پسندیده ازطوی و پیشکش وانچه ازلوام نیکوبندگي تواند بود بتقدیم رسانید *

* شعر *

* فخریست بندگان را دربندگیِ سلطان *

* ورنه چه آید ازمور شایستهٔ سلیمـــان *

گفتار در تسخیر آمل وساري وقلعهای ماهانه سر

چون رایت نصرت شعار سه کوچ ازاستر آباد پیشتر رفت جنگلی عظیم پیش آمد که از تشابكِ اشجار باد ازانجا گذار دشوار توانستی وخیالِ شب رو درخلال آن چون ماهي درشست گرفتار آمدی یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیر شکار درختان بیشه بریده دران جنگل راهها بگشایند برحسب فرمانِ قضا جریان سه راه بگشادند عرض هریک ازان یك تیر پرتاب رای رزین راه میانین را جهت عبور لشکرِقول تعیین فرمود ودوراه

دیگرجهت مرور جرنغار و برنغار مقررشد وبدین طریق
جنگل می بریدند و می رفتند و چون بساری رسیدند معلوم
شد که سید کمال الدین از نقصانی که قدر و منزلت او را مقدر
بود گریخته پیش سید رضی الدین بماهانه سرنقل کرده است
و ماهانه سرقریه ایست در چهار فرسخی آمل بجانب بحر
واقع شده و بقرب آن برفراز بلندی حصنی حصین ساخته
بودند که از یك طرف بدریا پیوسته بود و دیگر جوانبش
مغاک بود و مواضع پست که هم از آب دریا هنگام موج دران
میریخت تا نزد یك یك میل حکم دریا داشت چنانچه آب
محیط بود بقلعه از جمیع جوانب و پیرامنِ حصار درختهای
بلند به نزد یک یکدیگر فرو برده بودند و خلال آنرا از شاخهای
درخت برهم بافته استوار ساخته و باین تعبیه حصاری دیگر
برافراخته و دران وقت حکامِ آمل وِ ساری با مجموع خویشان
ومتعلقان ومردان کارو هرچه داشتند ازذخایر و نفایس بآن قلعه
رفته بودند و سایر متمولان آن دیار حتّی تجار که از اطراف
بآن ولایت رسیده بودند تمام اموالِ خود را باستظهار مناعتِ
حصار بآن قلعه درآورده بودند لاجرم از نقود و اجناس
بتخصیص نقره و زر چندان درانجا جمع شده بود که محاسبِ
وهم با تاملِ قیاس و تخمین عقد شمار آن نتوانند[1] کرد حضرت

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ و دریك کتاب بجای نتوانند (نتوانستی)

صاحبقران چون ازان حال آگاهي يافت بسعادت و اقبال روان شد و عساكر گردون مآثر دران گل ولاي جنگل بريده مي رفتند روز سيوم بآمل رسيدند از پايه سرير اعلي حكم قضا مضا صادر شد كه سيد غياث الدين برود و پدرش را نصيحت كرده بياورد و چون حكايت سوء اعتقاد و قبح سِيَر و افعال (۱) آن طايفه بي باك بتواتر پيوسته بود غيرتِ اسلام و عصبيتِ دين چنان تقاضا كرد كه بزبان پسرش برسبيل تعيير و سرزنش اين پيغام گزارش پذيرد كه مردمِ ولايت تو همه بد مذهب اند و هيچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعات هيچ اثري نيست بلكه باداء فرايض و سنن اصلا قيام نمي‌نمايند و اگر كسي ببانگ نماز مشغول ميشود او را ايذا مي كنند و بمرتبه قتل ميرسانند دريغ اسم سيادت كه بروست (۲) و چون سيد زاده را روان گردانيد فرمان لازم الاتباع نفاذ يافت كه تمامي لشكر در امل تغار بريزند و چون بامتثال امر مبادرت نموده برحسب فرموده بتقديم رسانيدند و ازانجا روان شدند و جملگي لشكر توره انداخته هر بيشه و جنگل كه پيش مي آمد مي بريدند و خار و خاشاك و چوب آنرا برآبها و لايها مي انداختند و مي گذشتند و آن بيشهاى بى پايان كه زمينش چون چشمِ

(۱) دردو نسخه بجاى افعال (احوال) مكتوب است (۲) در بعض كتب بجاى بروست (برتست) مشاهده افتاد *

نابینا نه در روز از نور آفتاب بهره داشت ونه در شب از
شعاعِ ماه وستارگان حظی همه را صحرا ساخته هر روز مقدار
یك فرسخ کوچ مي کردند وچوب وخس بربالای لای وگل
انداخته فرود مي آمدند روز شنبه بیست وششم ماه
ذي قعده قراولان ازطرفین بهم رسیده جنگی عظیم واقع شد *

* بیت *

* خروش آمد و نالهٔ کرنای[1] *
* همي کوه را دل بر آمد ز جای *
* سپاه ازدو جانب درآمد بجنگ *
* زهرسو روان گشت تیرِ خدنگ *
* بکشتند چندان زهردو گروه *
که شد خاك دریا وهامون چوکوه *

حبي خواجه پسر شیخ علي بهادر دران مصاف دادمردي
ومردانگي داده بحکم * * مصرع *

* مرا نام باید که تن مرگ راست *

حیاتِ فاني را ازبرای ذکر جمیل که عمر ثاني است فدا
کرد * * مصرع * * نمرد آنکه نامش به نیکي برند *
بعد از سه روز سید کمال الدین دراز ومولانا عماد الدین
بپایه سریر خلافت مصیر آمدند وزبان استکانت بتضرع

(۱) درد وکتاب بجای کرنای (کره نای) است *

گشاده امان طلبیدند حضرت صاحب قران فرمود که ملتمس
شما مبذول میدارم مشروط برآنکه سادات که وُلات این
ولایات اند ازهریک یکي از فرزندانِ خود با مالِ ولایت
پیش ما فرستند تا ملازم باشند و پدران ایشان را تسکین خاطر
حاصل شده ایمن گردند واعتماد کرده بی حجاب بیایند
و چون ایشان این سخن برسانیدند تیرگي دیده دولت آن
گروه کوتاه بین طریق صواب ازنظر بصیرتِ ایشان پوشیده
داشت وبخیال محال که خرد بقهقهه افسوس بران
مي خندید درحال نقاره زده اظهار مخالفت کردند
صاحب قران گیتي ستان بیرو پاشا وارغونشاه برد الیغي
ونادرشاه قراکولي وشیخ علي آموبهي را با کشتي بانانِ
جیحون و رعد اندازان و نفط اندازان ازراهِ کناردریای
قلزم بفرستاد که کشتیهای دشمنان رابدست آورده روی
جلادت به تسخیرحصار ماهانه سرآورند ایشان برحسب
فرموده برفتند وبه نیروی دولت قاهره کشتیهای مخالفان
را بدست آوردند و بی توقف ترتیب قوشونها کرده مردان کار
با توقها و علمها و نقاره و نفیر بکشتیها درآمدند روی دریای
قلزم ازبرق جبه وشمشیرچون آفتاب میدرخشید و ازغریو کورگه
وکوس وخروش گیرودار پردلانِ آهن پوش گوش زمانه
مي درید و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار

انداخت برطبق فرمان قلعهٔ ماهانه سررا درمیان گرفتند
و جنگی واقع شد که نه دستِ زبان بدامنِ تقریرآن رسد و
نه زبانِ خامه را تحریرِشرح آن دست دهد * *بیت *

* نه زان گونه پیکار آمد پدید *
* که مشروح گردد بگفت و شنید *
* برآفروخت آتش زدریای آب *
* تو گفتي که دارد قیامت شتاب *

عاقبت الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بفرِّ اقبال روز افزون
شاه حصار بیرون را مسخرکردند و خصمان ازبیم جان باندرون
گریختند روز شنبه غرهٔ ذیحجه صاحب قران کامگار بعون
تایید پروردگار سوار شده روی دولت بحصار آورد زهرهٔ
مخالفان از هیبت شکوه آن حضرت آب گشت و جان و جنان
دشمنان از غایت دهشت و خوف در قلق واضطراب افتاده
بضرورت از حصار بیرون آمده گروه گروه روی ضراعت
بحضرت گردون بسطت نهادند(۱) * * نظم *

* رخشان شد از سپهر امید اخترِمراد *
* بشکفت درریاض اماني گلِ ظفر *
* اسلام گشت خرم وآفاق پر سرور *

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای نهادند
(آوردند) است *

* چشمِ حسود کور شد و گوشِ خصم کر *

صاحب قران دین پرور در اوایل ملاقات بواسطه عقاید بد که نسبت بایشان مي کردند همه را تهدید فرمود و سخنانِ قهر آمیز گفت و در آخر بسبب نسبت سیادت ایشان را بحسنِ اکرام و بذلِ انعام نوازش تمام ارزاني داشت و بر حسب نص وتواصوا بالحق ایشان را بر سلوکِ طریق مستقیم تحریض فرمود که از معتقدات فاسده بکلي رجوع میباید کرد وبعد ازین طریقه ستوده اهل سنت و جماعت پیش مي باید گرفت و علماء و صلحاء را تعظیم کردن و حرمت داشتن و فرزندان را به تعلیمِ علوم شرعي ترغیب نمودن و بران گماشتن که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان دودمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام غیر ازین پسندیده نیفتد و بعد از نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساري فرستاد و فرمان شد که محافظت نمایند و چند روز دران جا توقف فرمود و از قلعه چنانچه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز از حد شمار در تحت تصرف آمده بود قلزمِ مکرمت پادشاه دریا نوال موجی زد و کشتیها را ازان پر ساخته کشتي کشتي بامراء و لشکریان انعام فرمود *

* بیت *

گر دل و دست بحر و کان باشد * دل و دستِ خدایگان باشد

و باشارت رای رزین آن حصن حصین را بعد ازانکه بجاروب

تاراج پاك ساخته بودند تودهٔ خاك ساختند و هنوز بران
حال است و چون مكرر از هر زبان بمسامع عليه رسيده بود
كه دران ولايت مردم بد اعتقاد و فدائي بسيارانند يرليغ
لازم الاتباع از موقف جلال صدور يافت كه هر كس كه باسم
سيادت متسم باشد ازميان سپاهيان و عوام بيرون آورده
حاضرگردانند و كافه بد كيشان را بحُسامِ انتقام شربتِ حِمام
بچشانند امرعالي بنفاذ پيوست و آن نواحي از شرِّفساد آن
طايفه گمراه مباحي كه اگر ورقي بدست غريبي بيافتندی
بتهمت آنكه فقيه و طالب علم است خونِ او راهدر دانستندی
برست و بتخصيص شيخ علي بهادر جهت انتقامِ قتل پسرش
حبي خواجه و اسكندر شيخي از براى پدرش افراسياب
و ديگرخويشان كه درويشان سيد قوام الدين ايشان را كشته
بودند و آمل را فرو گرفته قتل بسيار كردند و حكم شد كه سيد
كمال الدين را با اهل و عيال در كشتي نشانده بخوارزم
برند و فرزندانش سيد مرتضى و سيد عبد الله با پسران و
جمعى مردم را از سمرقند گذرانيده بتاشكنت روانه سازند
برحسب فرمودة كاربند شدند *

گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه وطلب داشتن فرزندان و خواتين عصمت پناه

چون ممالك مازندران بكلي مسخر شد صاحب قران

کامران بشارت فتح ساری و آمل و ماهانه سر و توابع بابیلاکات ارجمند بسمرقند ارسال فرمود و فرزند کامگار امیر زاده شاهرخ و نبیرگان عالي مقدار امیرزاده خلیل و امیر زاده رستم و سلطان حسین نبیرهٔ امیرموسی که دخترزاده حضرت صاحب قران بود و خدربیگی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه و حضرات خواتین سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان را طلب فرمود و در ماه محرم سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) فرمان داد که در موضع شاسمن(1) از نواحي جرجان سرای عالي بساختند و داروغگي ساری را بجمشید قارن که از قاین قهستان بود تفویض نمود و چون سادات آنجا پدر و برادر اسکندر شیخی را بغدر کشته بودند و آمل را از ایشان گرفته و او گریخته بود و مدتی بملازمت موکب همایون مشرف گشته درین وقت عاطفت پادشاهانه آمل را باو ارزاني داشت و بسعادت و اقبال معاودت فرموده بیستم ماه بشاسمان دران سرای نزول کرد و تواجیان را باطراف روانه داشت تا عساکر منصوره که بهرجانب رفته بودند همه را بپایه سریر اعلی جمع آورند * * بیت *

سپاهِ پراگنده را جمع کرد * زمین آهنین شد هوا(2) لاجورد

---

(۱) در بعض نسخهٔ بجاي شاسمن (شاسمان) (۲) دریك کتاب بجای هوا (سما) مکتوب است *

و بشارت فتح که بمبتقر سریر سلطنت فرستاده بود روز سه شنبه هیــــزده هم ذي الحجة سنه (اربع و تسعين و سبعماية) با تحف وهدايا بدارالسلطنة سمرقند رسيد * * نظم *

* * گوش گردون پر بشارت شد که از تاییـدِ حق *
* صبح فیروزی دمیـد از مطلـعِ امن و امان *
* شاه مشرق را که در مغرب امان ازعدل اوست *
* فتـح گشت ازتازه یکســـر کشورِ مازنـدران *
* از نسیـمِ گلشــنِ دولت معطر گشـــت ملک *
* وزفروغِ کوکبِ نصرت منـــور شد جهـــان *

غنچه امید همگنان در گلبنِ مرادِ دهن بخنده دوستکامی بگشاد و همه را بهارِ بهجت و شادماني از شاخســـار آمال و اماني سربرزد آورندهٔ خبر فتح را چندان سِیُونْچِي فتوح شد که لشکری را از فتح کشورے دست ندهد و بشکرانه چندان صِلات و صدقات بمستحقان رسید که مساکین و فقراء درانتظام اسباب جمیعت و کامراني باغنیاء برابر گشتند مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا با دیگر خواتیـن و شاهزادگان که اشارت علیه حضرت صاحب قران بطلب ایشان صدور یافته بود در روزِ دوشنبه بیستِ و چهارم ذی الحجه از دارالسلطنة سمرقند بمبارکی بیـــرون آمدند و آن شب درموضع توتک[1]

(۱) در بعض نسخه بجاي توتک (توبك) و در بعض (نویک) است *

نزول کردند و روز سه شنبه باران و برف بسیار ببارید و سرمای عظیم پیدا شد * * بیت *

* برآمد سحابی ز دریای ژرف *
* فرو ریخت باران بپا شید برف *
* ازان برف سرد رجهان داشته *
* دره تا گریوه شد انباشته *
* ز باریدنِ ابر کافور بار *
* سمن رسته از دستهای چنار *

آن روز آغایان و شاهزادگان بموضع شادمان در آمده بخانها فرود آمدند و درروز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده بمحلی که بدمشق معروف است در خانقاهی که از مستحدثات حضرت صاحب قرانی است نزول کردند و دو سه روز درانجا توقف نمودند و چون هوا گشاده گشت بسعادت و اقبال نهضت نموده باز روان گشتند وچون سیوم روز بقرشي رسیدند کسی از پیش حضرت صاحبقرانی آمد که فرزندان و آغایان اغرق را گذاشته بتعجیل بیایند و چون دران ولا امیرزاده شاهرخ را که قرة العین دولت این دودمان ثابت ارکان است عارضه درد چشم طاری شده بود شتاب کردن درسیر تعذری داشت منازل و مراحل باهستگي قطع کرده میرفتند روز دوشنبه شانزدهم محرم سنه (خمس و تسعین و سبعمایة)

از آب آمویه عبور نموده فرود آمدند وازانجا متصل اَیوار وشبگیر کرده روز دوشنبه بماخان رسیدند ورمدي که شاهزاده جوان بخت را روی نموده بکلي زایل شد مهد اعلی سرای ملک خانم عرضه داشتی بحضـــرت صاحب قران نوشت مشتمل برخبر سلامتي تمام فرزندان و عرض صورت حال که چون حکم واجب الاتباع رسید برحسب فرموده بی توقف روان شدیم و چون بقرشي رسیـــدیم اشارتی که درباب استعجال نمودن در سیر فرموده بودند سمت وصول یافت لیکن بواسطه رمدی که قرة العین سلطنت امیرزاده شاهرخ را عارض شده بود تعجیل نمودن میسر نمي شد و این زمان بحمد الله آن زحمت بشفای کلي مبدل گشت بشتاب هرچه تمامتر مي آییم و چون عرضه داشت ارسال نمود ازانجا کوچ کرده بدیه هنـــدوان فرود آمدند و درانجـــا آغایان و شاهزادگان اغرق را گذاشته بتعجیل تمام متوجه شدند و شب و روز رانده بعد از سیزده شبانه روز بموضع جیلاون رسیدند و حضرت صاحب قرانی ازراه عطوفت و مهرباني ایشانرا استقبال فرموده درانجا بیکدیگر رسیدند آنحضرت فرزندان را کنار گرفته دیده دولت روزافزونش که از کسرِ اهل عناد و فتح بلاد روشن شده بود از مشاهدهٔ طلعتِ اولاد و احفاد روشنائي افزود آغایان و شاهزادگان نثارها کردند و پیش کشهای

ارجمند کشیدند و درعین اشتغال بعیش و طرب ازانجا کوچ کردند و بشاسمن آمده بسعادت و اقبال نزول فرمودند اسباب عشرت و کامراني بر حسب دلخواه مهيا و ملتيم و امور سلطنت و گيتي ستانی درسلك مكنت و اقتدار متسق و منتظم رياض پادشاهي از چشمه سار فتح و ظفر سرسبز و شاداب و اركانِ دولت و مطيعانِ بارگاه كيوان رفعت

طوبی لهم و حسن مآب و الله عنده حسن الثواب *

گفتار درتوجه حضرت صاحب قرانی بصوب فارس وعراق نوبت ثانی

چون علوهمت صاحب قران رفيع مقدار روانمي داشت كه درهيچ حال اوقاتِ همايون بمجرد عشرت و شادماني و بهجت و كامراني گذرد هم دراوایل زمستان كه آفتاب هنوز دراواخرجدی بود حدود عزيمت ممالك فارس وعراق كه بي تكلف واسطهٔ عقد بلاد و امصاراست تشحيذ فرمود *

* نظم *

دگروه بفرمانِ صاحب قران * به بستند قورانِ گُردان ميان
دِلاور سوارانِ كوپال گير * بر آهخته شمشيرو بر بسته تير

واميرزاده محمد سلطان و برادرش اميرزاده پير محمد

را برسم منقلای روانه گردانید و شیخ علي بهادر و مونجک بهادر و تمور خواجه آقبوغا و مبشر و دیگر امراء را ملازم رکاب ایشان ساخت و تمام عساکر گردون مآثر را از هرده نفر سه نفر اختیار فرموده در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) از مازندران درضمان عون و تایید مهیمن دیان تعالی و تقدس روان شد * * بیت *

* مگـــر موکبِ شاه بود آسمـــان *

* که نا سود برجای خود یک زمان *

و امیریادگار برلاس و امیر شمش الدین عباس و حاجي محمود شاه و اوج قرارا جهت ضبط اغرق و نسق لشکـــر باز داشت که ازعقب بآهستگي بیایند و از مخـــدرات تتـــق عظمت و جلال سرای ملک خانم و تومان آغا را با غرق بگذاشت و جلبان ملک آغا و دُرّسلطان آغا و نگار آغـــا را نصرت آسا مصاحب موکب همایون گردانید و امیرزاده شاهرخ را نیز منقلای ساخت و ازییلاق ولي گذشتـــه در دامغان وسمنان وری وشهریار تمام لشکر را تغار داده میگذشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد که از پیش رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شهسوار را که حاکم آنجا بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند واورا بحضرت صاحب قران فرستادند و ازانجا متوجه سلطانیه

شدند و آقچکی والي سلطانیه وفات یافته بود و ارتق[1] شاه
نوکرِ او قایم مقامِ او شده چون لشکرِ منصور بآنجا رسید قلعه را
گذاشته رو بگریز نهاد * * بیت *

مورکی مرد پای پیل بود * پشه کي مرد جبرئیل بود

شاهزادگان یك هفته آنجا توقف نمودند و سپاه را تغارداده
و قلعه را ضبط نموده روی جلادت بسعادت بصوب بغداد
آوردند چون بکُردِستان رسیدند مولی از حضرت صاحب
قران بیامد و فرمان رسانید که ایشان باتفاق از راه جمجمال[2]
روانه شوند برحسب فرموده از انجا مراجعت نموده بحصار
سنقر رسیده و غلات آنرا خورانیده غارت کردند * * شعر *

همه بوم بدخواه بیداد گر * شد از صدمهٔ قهر زیر و زبر
همه کشت شد طعمه چارپای * نماند اندران مرز چیزی بجای

و هنگام صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرت صاحب
قران رسید و خبر رسانید که کُردانِ آن نواحي را بربقه
مطاوعت درآورده مطیع و منقاد گردانند و هرکه مخالفت
ورزد و تمرد نماید ولایت اورا غارت نمایند و تمام کوه
و دشت آنجا ذب را از خبثِ وجود مفسدان و راه زنان

(۱) دربعض نسخه بجاي ارتق شاه (ارتوقشاه) و در بعض
(ارتغشاه) است (۲) دربعض کتب بجاي جمجمال (جیحمال)
و دربعض (جیحمان) دیده شد *

پاک سازند برحسب فرمان واجب الامتثال روان شدند
و چون بچمچمال و کوه بی ستون رسیدند سونجک بهادر و تمور
خواجهٔ آقبوغا و مبشر بهادر با لشکر بطرفی دیگر از کُردِستان
بایلغار روانه شدند و شاهزادگان متوجه دربند تاشي[1] خاتون
گشتند و چون بآنجا رسیدند یکی از سرداران آن طرف بطمع
آنکه آن ولایت بدست آورد گریخته پیش شاهزادگان آمد
و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمي داند
اگر فرمان شود غجرجي شوم و وظیفه بندگي بجاي آورم
امیرزاده محمد سلطان اورا نوازش فرمود و خلعت و کمربند
و شمشیر و بار طلا ارزاني داشت و شیخ علي بهادر را منقلای
ساخته غجرجي با او روانه گردانید ابراهیم شاه که حاکم آنجا
بود بمقامِ اطاعت و انقیاد درآمده پسرِ خود سلطان شاه را
با اسپان تازي و تقوزهای مناسب و پیشکشهای لایق بحضرت
شاهزادگان فرستاد و چون بسعادتِ بساط بوس استسعاد یافته
تحف و هدایا برسانید و بهادران را نیز به تحفهای مناسب
خشنود گردانید امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد و شیخ
علي بهادر را باز خواند جهان پهلوان برحسب فرموده
مراجعت نمود دراثناء راه بمنزلي که فرود آمده بود و بآش
خوردن مشغول شد غجرجي که همراه داشت چون از مقصود

---

(۱) دربعض نسخه بجای تاشي (تای) مشاهده افتاد *

خود نا امید گشته بفریب نفس بد اندیش کاردي بي خبر
با و زد و آن شیر بیشه شجاعت بر و باه بازي سگ نفسي بر
خاک هلاک افتاد آري بکرات و مرات درمیان چندین شمشیر
و سنان و نیزهاي سبک حمله و گرزها گران بمردي درآمده بود
و دست برد ها نموده و سر بسلامت بیرون برده و چون وعده
لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون دررسید بزخم
کاردي جان سپرد * بیت *
چنین است این منزلِ پر هوس * نماند دروجاودان هیچ کس
و هم دران زمان غجرجي بد کردار را بعقوبت هرچه تمامتر
بقتل آوردند و بسوختند * مصراع *
* که واجب شد طبیعت را مکافات *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب لُرستان و خوزستان

چون حضرت صاحبقران سپهر اقتدار در موضع شهریار
رسید باز از لشکر جماعتي برگزیده و امیرزاده میرانشاه را
با بقیه سپاه آنجا بازداشت و فرمود که چندان توقف نماید
که اغرق از استرآباد برسد و خود بنفس مبارک با آن گروه
گزیده متوجه صوب وروجرد شد و به تعجیل تمام براند
و امیر زاده عمرشیخ با لشکرِ دست چپ براه آوه روان شد
و از موضع کوشک جویان عبور نموده بآوه رسید و ازانجا

گذشته قلعه کیو را کرد پنج کرد و درحال مسخر گردانید محمد قمي را که کوتوال آن قلعه بود بگرفت * * بیت *

چو شهزادهٔ بالشکرِ نامدار * درآمد به پیرامنِ آن حصار
زگردِ رهٔ آن قلعهٔ پر نفیر * گرفتند و شد کوتوالش اسیر

وشب درمیان کردهٔ روز دیگر بموضع مرون راند و مظفر بیراهاني که گماشته محمد قمي بود استقبال نمودهٔ شرف بساط بوس دریافت و ازانجا کوچ کردهٔ به کرهرود رسید و اسفندیار ازراهِ عجز و اضطرار بیرون آمد شاهزادهٔ محمد قمی و اسفندیار را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و آن حضرت روز جمعه غرهٔ ربیع الآخر بمبارکي و طالع سعد به وروجرد نزول فرمود و امیرزادهٔ عمر شیخ از ترون گذشته بپایه سریر اعلی رسید و اجازت طلبیدهٔ بمورچل خود بجرنغار رفت وحضرت صاحب قران سیف الدین قلداش را بکوتوالی قلعه وروجرد نصب فرمود و شیخ میکائیل را بضبط نهاوند باز داشت و ازانجا بسعادت واقبال روان شدهٔ روزسیوم بفیروزي وخرمي بخرم آباد رسید ملک عزالدین چون توقف نیارست نمود بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرد صاحب قران کامکار یک شب بسعادت آنجا بگذرانید و روز دیگر بجهت محاصره قلعه جماعتی را از سپاهٔ تعیین فرمود وامیر زادهٔ عمر شیخ را طلب داشته بتکامشي ملک عزالدین فرستاد

و لشکرها از برای دفع متمردان و قلع و قمع ایشان باطراف و
و جوانب روانه گردانید و بنفس مبارک از خرم آباد نهضت
فرموده روی توجه بصوب تُستَر (۱) آورده و بهر منزل که مضرب
خیام نزول همایون می‌گشت مردم دلاور را در کمین گاهها
می‌گذاشت و کوچ می‌فرمود تا جماعت دزدان و قطاع
الطریق لُر که از کوهها فرود آمده بیورت در می‌آمدند
خبثِ وجود ایشان را بآبِ تیغ از لوحِ هستی فرو شویند *

* بیت *

* بآبِ تیغ توان شست لوحِ گیتی را *
* زنقشِ فتنه وخبثِ وجود اهل فساد *

و بیازده منزل بپول آب زال رسید و امیرزاده عمرشیخ
بتگامشی ملك عزالدین تا بحصار منکره برفت و در جست
وجوی او دران کوهستان سعی بلیغ نمود واصلا ازو اثری
نیافت وتمام مردم قلعه وکوه وصحرا را مطیع ومسخر گردانیده
در آب زال بموکب همایون پیوست و امیرزاده میرانشاه
که در اغرق بود با جمعی از سپاه ایلغار کرده بدرکاشان راند
و دران وقت ملوک سربدال که از هول صدمه لشکر شاهزاده
از خراسان گریخته بعراق آمده بودند و از قبل شاه منصور
داروغه کاشان بودند و چون از وصول رایت شاهزاده

(۱) در سه نسخه بجای تُستَر (شوشتر) دیده شد *

خبر یافت کس بیرون فرستاد وبزبانِ عجز واضطرار امان
طلبید شاهزاده اورا خلعت امان بخشیـــد واو بقدم
انقیاد بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساب گشت وشاهزاده
بسعادت واقبال باغرق معاودت فرمود صاحب قران
گیتي ستان امیرزاده عمر شیخ را با لشکري بجانب دست
راست روان گردانید وهرجا که بادشمن دوچار خوردند
دمار ازروزگار برآوردند وچون بحویزه رسیدند وکس را
یارای اندیشه مقابله ومدافعه نبود داروغه اسلام نام که از
قِبَل شاه منصور آنجا بود ازبیم جان بگریخت امیرزاده عمرشیخ
بضبط ونسق حویزه مشغول شد وصاحب قران کامکار شب
شنبه شانزدهم ماه بسعادت سوار شده چاشتگاه از پل گذشته
در اندرون دز پل نزول فرمود ودرالسنه وافواه شیوعي
دارد که آن قنطره بدیع الاوصاف پرداخته وبرافراخته
معمار همت موفور شاپور ذوالاکتاف است طرح آساس آن
بربیست وهشت طاق بزرگ واقع شده وبیست وهشت عدد
تمام است درمرتبه عشرات متولد ازازدواج عدد امهات
سفلي وآبای علوي بطریق ضرب چه حاصل ضرب چهار در
هفت بیست وهشت است ولهذا منازل قمرکه نص والقمر
قدرناه منازل بآن ناطق است بهمین عدد مقرر شده
وحروف که ازجلایل تحف وجزایلِ نعم که بوسایل رسل

از حضرت پروردگارِ عالم به بندگان رسیده آنست که اصول
مفرداتش بزبان عربي مبین که اتم السنه و افصح لغات است
همین عدد آمده از بحارِ زخار معاني که کریمه ولقد آتیناک
سبعا من المثانی محیط است بران گوهرِ صدق این دعوی
استخراج مي توان نمود و عدد جمله رکعات صلوة سفر و حضر
همانست و توافق این امور دلیلي روشن است بر خصوصیت
خاصیت این عدد ارجمند و الحق خواص آن زیادت ازانست
که در امثال این محال متعرضِ آن توان شد شمه ازظاهر امر
نموده شد تا لبیب مستبصر دریابد که مهندسي که بنیادِ عمارتِ
آن پل طرح کرده از خواصِ اعداد که حکماء آنرا ارثماطیقي
گویند باخبر بوده و درمیان هر دو طاق ازان طاقهای بزرگ
طاقي خرد بربالای آن انداخته چنانچه تمام اصول و فروع
آن پنجاه و پنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجیب و آن مجموع
شمار یکی است تا ده چنانچه بیست و هشت مجموع شمار
یکی است تا هفت و درضمن این امور که ظاهراً سهل مي نماید
بسی اسرار خفي است وما یتذکرا لا اولوا الالباب و تمامي
آن طاقها از سنگ تراشیده و خشت پخته در غایت حصانت
و استحکام بنوعي برآورده اند که بتمادي روزگار و تعاقبِ
لیل و نهار فحواي فانظروا بعدنا الی الآثار بگوشِ هوش
اولوا الابصار میرساند القصه چون صاحب قران سپهر اقتدار

دزپل را بفر قدوم همایون آثار مصر جامع سعادت و اقبال ساخت دهدار شمس الدین بست خروار نقره پیشکش کرد وگماشتگان دولت قاهره هر اسپ و اشترکه در شهر بود مجموع بدر بردند و همان روز از شهر بیرون فرموده پیشین گاه متوجه تستر(۱) گشت و بر سر تلی فرود آمده اسپان را بعلف رها کرده و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه به تستر(۱) رسید وکنار آب چهاردانگه را مخیم نزول همایون ساخت علي کوتوال و اسفندیار نامي که از قبلِ شاه منصور متصدي ضبط و محافظتِ تستر(۱) بودند از آوازهٔ توجه عساکر گردون مآثر گریخته بودند و رو بشیراز نهاده اکابر و اشراف آنجا کمربندگي برمیانِ جان بسته بقدمِ اطاعت و انقیاد بیرون شتافتند و از آب گذشته بدرگاه عالم پناه آمدند و آمراء و سپاه تمام اَحشام و صحرا نشینان آن نواحي را ازاطراف و جوانب غارت کرده اسپ و اشتر بسیار بیاوردند صاحب قران دریا نوال آن غنایم را مجموع بر لشکریان قسمت فرموده * * بیت *

* جهان و هرچه درو شاه کامگار بقهر *
* ستد زدشمن و لطفش بدوستان بخشد *

روز چهار شنبه بیستم ماه از آب چهاردانگه عبور فرموده

(۱) دردو نسخه هرسه جا بجای تستر (شوشتر) مکتوب است *

بظاهرشهرد رمیان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد از دربند تاشي خاتون کوچ کرده بمورچل روان شدند و ازآبها و عقبها گذشته و تمام آن ولایتها را ازکوه و دشت کُردستان و لُرستان راه براه مسخر گردانیده و مخالفان را استیصال نموده درین محل بسعادتِ بساط بوس استسعاد یافتند * * شعر *

* از هرطرف سپاهِ شهنشاه دادگر *
* باز آمدند درکنفِ نصرت وظفر *

ذکر بعضی ازحکایاتِ حکام فارس و عراق که اتمام کلام درین مقام موقوف است بران

درداستانِ مراجعت حضرت صاحب قران گیتي ستان از یورش سه ساله گفته شد که آنحضرت در زمانی که عزم معاودت بدارالسلطنة سمرقند جزم فرموده بود ازشیراز روان مي شد چون آل مظفرهمواره دم از هواداري و خدمتگاري آن حضرت میزدند و دران ولا اکثرایشان کمربندگي بسته بدرگاه عالم پناه آمده بودند و بسعادتِ ملازمت استسعاد یافته عاطفتِ پادشاهانه حکومتِ شیراز را بشاه یحیی که دران وقت غرهٔ جبین آن دودمان او بود تفویض فرمود ویزد رانیزکه سابقًا با اوبود برقرار مسلم داشت و اصفهان را

بسلطان محمد پسر بزرگ او داد و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع مسلم داشته او را رخصتِ مراجعت بآن ولایت کرامت فرمود و سلطان ابو اسحاق بن اویس بن شاه شجاع را بحکومتِ سیرجان با قلعه و توابع سرافراز گردانید و پهلوان مهذب خراسانی را که از امرای شاه شجاع بود و مدتی از قِبَل او و بعد از وفات او از قِبَل پسرش سلطان زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود و از عهده آن کار نیکو تفصّي نموده برقرار بضبط و ایالت آنجا باز داشت و دران حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم تستر(۱) بود و سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع از بیم توجه عساکر گردون مآثر از شیراز گریخته بود و به تستر(۱) رفته و شاه منصور اورا گرفته و دربند کرده و چون حضرت صاحب قران در ضمان حفظ و تایید یزدان از ایران بتوران معاودت نمود از سنه (تسعین و سبعمایة) هجري که تاریخ آن قضیه بود تا سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) که صاحب قران کامگار از مازندران باز متوجه فارس و عراق شد میان آل مظفر بسی وقایع دست داد و مضمون ٭ ٭ نظم ٭

٭ کفـل گرد کردند گوران دشت ٭

٭ مگر شیر ازان گورگه در گذشت ٭

---

(۱) در بعض نسخ هردو جا بجای تستر (شوشتر) دیده شد ٭

* گوزنان ببازي برآشفته اند *

* هزبرانِ صايل مگر خفته اند

بظهور پيوست ازانجمله سلطان زين العابدين که در قلعه کرتکرد[1] که بچهار فرسخی تستر[2] واقعست دربند بود بمعاونت احمد شاه ترمتاشی[3] و محمود شاه خويش او از بند خلاص يافته متوجه ورد جرد شدند پيش ملک عزالدين کريت[4] و باتفاق باصفهان رفتند و چون سرداران اصفهان ميل بجانب او داشتند سلطان محمد نتوانست ايستاد و بقلعه درآمد و بعد از يکماه باتفاق محمد قورچي که قلعه بدست او بود متوجه يزد شدند و مملکت اصفهان بحوزه تسخير و تصرف سلطان زين العابدين درآمد و درخلالِ اين احوال شاه منصوراز تستر[2] لشکرکشيد و بدرِ شيرازآمد و جماعتی ازسادات شيراز که دراندرون شهربودند باتفاق اتباع و اشياعِ خود دروازه سلم باز کردند و اورا بشهر درآوردند و شاه يحيی درايوان شاه شجاع نشسته بود تا اونيک به نزديک رسيد بعد ازان سوارشد و ازدروازه سعادت بيرون رفت و رو به يزد نهاد وشاه منصور بيامد و درايوان نزول کرد و اصلا متعرض براد ر نشد و کس بتکامشي او نفرستاد و چون سلطنتِ شيراز برشاه

---

(۱) دربعض نسخه (کيرکرد) و دربعض (کرد کوه) (۲) دربعض نسخه (شوشتر) (۳) دربعض نسخه (تمورتاشی) (۴) درد ونسخه (کرت) *

منصور قرار گرفت لشکر کشید و قلعه دیه بید[1] و قلعه سرمق و حصار مروست فتح کرد و بدرابرقوه رفت و دران وقت والي آنجا پهلوان مهذب بود شاه منصور بمحاصره مشغول نشد و بشیراز مراجعت نمود و سلطان زین العابدین در اصفهان لشکري ترتیب داد و بتصور آنکه بیشتر امرای شاه منصور مربای تربیت شاه شجاع پدر او بودند و شاید که رعایت حقوق واجب دانسته بجانب او میل نمایند متوجه شیراز شد و شاه منصور با سپاه خود از شیراز عازم مدافعه و مقابله ایشان گشت و بپای قلعه اصطخر در پول نو تلاقي فئتین اتفاق افتاد و صورتی که زین العابدین بکلک تمنی بر لوح خیال نگاشته بود بر حسب دلخواه رو ننمود و لشکر شاه منصور خود را بر آب زده بگذشتند و جنگ درانداخته سپاه اورا بشکستند و او هزیمت یافته باصفهان بازگشت و پهلوان مهذب از بیم استیلاء شاه منصور باشاه یحیی اساس مصادقت و مصافات درانداخت و در زمانی که شاه یحیی بکوهستان یزد که از سرحد آن تا با برقوه یکروزه راه است رفته بود پهلوان مهذب بقدم مطاوعت وانقیاد پیش او رفت و بعد از عهد و پیمان اورا با برقوه دعوت کرد و بشهر در آورده در اندرون قلعه بقصرے که از برای خود پرداخته و برافراخته

---

(۱) در بعض نسخه (ده بند) دیده شد *

بود فرود آورد و شاه یحیی بعد از استیلاء بر شهر و قلعه
باغواي جمعي ملازمان مفسد مرتکب نقض عهد شد و پهلوان
مهذب را گرفته بند کرد و بقلعه ملوس که از قلاعِ حدود یزد
است فرستاد و اورا درانجا بامر شاه یحیی بقتل آوردند
و شاه یحیی ابرقوه را ضبط کرده با میر محمد قورچي که یکی
از امراء او بود سپرد و شاه یحیی بیزد معاودت نمود و شاه
منصور از شیراز لشکر بدر ابرقوه آورد و شهر بگرفت و گماشته
شاه یحیی بقلعه پناه برده متحصن شد و شاه منصور جماعتی
از مردمِ خود را با برقوه بنشاند و با معظم سپاه روی کین
بجانب یزد آورد و چون شاه یحیی ازین حال آگاه گشت
کس پیش گماشته خود امیر محمد قورچي فرستاد که قلعه
بسپارد بشرط آنکه مردم شاه منصور بولایت یزد درنیایند شاه
منصور از راه باز گشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از ضبط
شهر و قلعه متوجه اصفهان شد و غله آنجا خورانید و خرابي چند
کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر بدر اصفهان برد و همان
طریق سپرد و باز گردید و چون سلطان زین العابدین از بیداد
آن دشمن مسلط بتنگ آمد استغاثت بمجموع خویشان
و اقرباء برده استعانت طلبید و از اشارت * * شعر *

* من استعان بغیر الله في طلب *
* فان ناصره عجز و خِذلان *

غافل ماند سلطان احمد ازکرمان و سلطان ابواسحاق از سیرجان بالشکرهای آراسته بعزم معاونتِ او روان شدند و شاه یحیی نیز بزبانِ فریب وعده داد و از یزد بیرون نشست اما بایشان نه پیوست و دیگر مظفریان جمع شده باتفاق فصل زمستان روی انتقام بشیراز نهادند و دربعضی ولایات بتخصیص کربال خرابی بسیار کردند و شاه منصور سپاهِ خود را مرتب داشته از شهر بیرون آمد و ایشان از کربال میل بجانب گرم سیر کردند و چون شاه منصور این خبر بشنید متوجه ایشان گشت و درجلکای فساجروز جنگ واقع شد و شاه منصور بر وفق اسم خود مظفر و منصور آمد و همای نصرت سایه برو افگنده غالب گشت و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هریک بجای خود بازگشتند و چون بهار شد شاه منصور دگرباره لشکر بدر اصفهان کشید وچون بظاهر شهر نزول کرد خواجه عضد الدین صاعدی که درمال امیرلرستان بود اورا طلب داشت و همین که او بقیتول شاه منصور رسید اصفهانیان شهر بسپردند و سلطان زین العابدین بگریخت و درنواحی ری میان ورامین(۱) و شهریار موسی چوکار اورا بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد واو بمیل بی حفاظی ونامردی مردمک دیده آن نکبت رسیده را از دیدن بازداشت و ازاشارت فرمود *

---

(۱) دربعض نسخه بجای ورامین (ورامی بنظر آمد *

من لا یرحم لا یرحم هیچ حساب بر نداشت و بعد ازان دو
نوبت لشکر بدر یزد کشید و در نوبت دوم والده شاه یحیی
که با او همین نسبت داشت از برای مصالحت فرزندان از
حصار یزد بیرون آمد و پسر را نصیحت کرد که چون برادر
بزرگت با دو پسر بمجرد یزد ساخته و فارس و عراق را بتو
گذاشته اگر با او درین نیز مضایقه کنی محل ملامت و جای
سرزنش باشد و اورا الزام کرد که از در یزد برخاست و بشیراز
معاودت نمود و درین مدت چهار پنج سال میان مظفریان
چنانچه شیمه ایشان بود که پیوسته قصد یکدیگر کردندی چند
واقعه دیگر دست داد *

* نظم *

نهادند شمشیر در یکدگر * شد آشفته آن مملکت سربسر
شده تنگ ازیشان دل سلطنت * که ده پادشه بود و یک مملکت

لیکن چون غرض اصلی نه تحقیق ایشان است تعرضی بذکر
تفصیل آن نرفت القصه دران وقت که حضرت صاحب قران
درظاهر تستر قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراخته
بود شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور داشت و خود در
شیراز بود و یزد ازان شاه یحیی بود و خود باد و پسر درانجا
بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت مشغول بود و سلطان
ابو اسحاق در سیرجان بود *

گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز

چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد
از طرف دربند تاشي خاتون مظفر و منصور مراجعت نموده
در ظاهر تستر بمعسکر همایون پیوستند صاحب قران گیتي ستان
سونجک بهادر را بحویزه فرستاد بطلب امیرزاده عمر شیخ
و خواجه مسعود سبزواري را که خواهرزاده علي موید
سربدال بود بحکومت تستر نصب فرمود و لشکر سبزوار را که با او
بود پیش او بازداشت و بازاز لشکر ایلغار کرده دررور
دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (خمس و تسعین و سبعمایة)
موافق تخاقوئیل بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد
و امیرزاده عمر شیخ که اورا طلب کرده بود واو حویزه
و حوالی و نواحي آنرا ضبط نموده و پیشکشها مرتب داشته
متوجه گشته کس فرستاد که ما بصوب شیراز روان شدیم میباید
که اغرق را سرکرده از عقب بیایي و در شیراز ملحق شوي
و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب
دودانکه بگذشت و جمعه بیست و نهم به آب شور و خان کنده
رسیده فرود آمد و در روز شنبه غره جمادی الاولی در
رام هرمز نزول فرمود و اتابک پیراحمد که حاکم لُربزرگ بود
با پیشکش و هدایا درین محل بدرگاه عالم پناه آمد و بوسیله

امراء شرف زمین بوس دریافت و زانو زده پیشکش کشید
و ظفر کرد ار ملا زم موکب فیروزي شعار گشت و حضرت صاحب
قران پیشین همان روز بسعادت سوار شد و از آب رام هرمز
عبور فرموده فرود آمد و روز یکشنبه بآبِ مي رسیده نزول نمود
و روز دوشنبه از جایزان ایوار کرده صحراي زهره مخیم نزول
ساخت و روز سه شنبه از کُردستـــان و آب ارغون گذشته
بهبهان معسکر نصرت آشیان گشت و روز چهارشنبـــه از آب
شیرین عبور نموده در صحرای تستر نزول فرمود و روز پنجشنبه
از کج هوس گذشته درسراب خان بیـــدک فرود آمد و روز
آدینه جولاهه از میامنِ نزولش رشك شهرهای جهان شد
و روز شنبه از پاشت و آب شعب عبور نموده بمال امیرشول
نزول فرمود و روز یکشنبه از آب خاوران گذشته و استفسار
قلعه سفید کرده درصحرای نوبنجان فرود آمد و روز دوشنبه
دهم لشکرها آراسته و از نوبنجان روان گشته بپای قلعـه آمد
و سعادت نام(۱) شقاوت فرجام(۲) از قبل شاه منصـــور کوتوال آن
قلعه عدیم المثال بود * * نظم *

* دزی بود کش خواندندی سفیـــد *
* بدان دز بُد ایرانیـــان را امیـــد *

---

(۱) درچهار نسخ بجای نام (نامي) (۲) دربعض کتب بجای
فرجام (فرجامي) دیده شد *

* عجب گونه کوهی خدا آفرید *
* که مانند آن کس بگیتي ندید *
* رهش تند ولغزان زتنگ تافراز *
* چو زلفِ بتان پیچ پیچ ودراز *
* بران سرکه ازابربالا تراست *
* یکی دشت هموار پهناور است *
* زیک فرسخ افزون بطول و بعرض *
* زمینِ دگر بر فلک کن تو فرض *
* بهر سو روان چشمهٔ خوش گوار *
* درختانِ پر میوهٔ وکشت زار *
* شکاری بیحد دران پهن دشت *
* شده یارجدی وحمل گاه کشت *
* سران برسرش خانها ساخته *
* بسی مسکنِ طرفه پرداخته *
* نیابد گزند ازغریق وحریق *
* نه ازنقب و عرّاده ومنجنیق *
* امیدِ سلاطین گیتي ستان *
* گسسته بکلي زتسخیرِ آن

و حقیقت آنکه تسخیر آن قلعه ازروی اندیشه وقیاس از حیز امکان بیرون است چه کوهیست ازتمام کوههای آن ولایت

بلند ترو انواع حیل که در فتح قلاع و کشودنِ حصار متصور است چون نقب زدن و ملجور ساختن و منجنیق افراختن نسبت با آن خاره پاره همه هبا و هدر است و راهش بحیثیتی است که هرکجا سه کس بایستد جهانی مردم را از برآمدن منع توانند کرد و با وجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع بسنگ و گچ و آهک استوار کرده اند وچون محصول مزارعش بقوت محافظان وفا می نماید و گله و شکاری و رمهٔ گوسفند در صحراش می چرید از تمادی مدتِ محاصره اش اندیشه نیست *   * شعر *

* هر آن کس که دارد درآنجا نشست *
* نیابد کسی ازرهِ چاره دست *
* زسوی زمین ایمن است ازخلل *
* مگرز آسمان تیغ بارد اجل *

پس اگر سعادت مندی بمدت دو روز چنین قلعه را بقهرو جنگ بکشاید عقلای عالم را یقین گردد که دولت آن صاحب تایید را سری تواند بود اِلٰهی نه مجرد شوکت و پادشاهی و آثار فتحهای نامدارش جلوه کمال قدرت پروردگار باید دانست نه همین کوشش بهادران تیغ گذار و جوشش غلبهٔ اعوان و انصار *   * بیت *

* چنین کاری نباشد جز خدائي *

* که هست افزون ز طورِ پادشاهي *

و صورت قضیه آنکه حضرت صاحب قراني چون بپای قلعه
سفید رسید با معددي از خواص ببالای کوه برآمد و بدروازه
نزدیك شد عساکر گردون مآثر از چپ و راست سورن
انداختند و از بس غریو که از نعرهٔ دلاوران و خروش کورگه
و نقاره و کوس برآمد * * مصرع *

* کوه از نهیب آنکه مگر روز(۱) محشر است *

بیم آن بود که بباد ینسفها ربي نسفا برود و بسیط زمین سمت
قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا گیرد و شامیانه
و بارگاه گردون اشتباه بر بالای کوهی که بقلعه پیوسته بود
باوج سپهر برافراشتند و صاحب قران کامگار بسعادت و اقبال
نزول فرمود و فرمان داد تا عساکر گردون مآثر بی توقف
روی جلادت به تسخیر قلعه نهاده بآن کوه برآیند برحسب
فرموده چون مور و ملخ در جوش آمدند و از اطراف و
جوانب پیاده و سوار متوجه حصار گشتند امیرزاده محمد
سلطان از دست راست جنگ انداخت و امیرزاده پیر محمد
نیز لشکریان را برنبرد اغرا کرده رایت محاربه و قتال بر
افراخت و امیرزاده شاهرخ از جرنغار با سپاهي آراسته بپای
قلعه شتافت و مردمِ خود را پیاده ساخته آتشِ پیکار بنوعی بر

(۱) در دو نسخه بجای روز (صور) است *

افروخت که تیغ بهرام در طبقهٔ پنجم حصار نیلی چون آهن در کورهٔ حدّادان بتافت و سایر امراء و لشکریان هریک از جای خود در حرکت آمده با زهرهٔ شیر و خشمِ پلنگ آهنگ جنگ نمودند * بیت *

* زبس جوشش و کوششِ آن سپاه *
* بلرزید مهر و نهان گشت ماه *
* عقابِ دلاور بیفگند پر *
* بدرید چنگ و دلِ شیر نر

دلاوران صف شکن و شیر شکاران پیل افگن خواستند که همان روز بکمرها بالا برآیند و قلعه را تسخیر نمایند و چون شب هنگام در رسید هرکس درمقام خود قرار گرفتند روز دیگر چون خسرو سیارگان از نشیب تحت الارض ببالای حصار فیروزه کار فلک برآمد و از سطوت شکوهش گروه انجم که بر قلعهٔ کوه بی ستون گردون رایت استبداد برافراخته بودند فرو ریختند * بیت *

دگر بر فرق چرخِ سرکشیده * نهاد ند این کلاهِ زر کشیده

برحسب فرمان قضا جریان شاهزادگان و امراء و سایر بهادران نبرد آزمای جنگ را آماده گشته کمرکین دربستند و از صدای کورگه و غریو سورن دلِ کوه را شگافته جنگ در پیوستند از شست و چنگ مخالفانِ حصاری تیر و سنگ چون

باران آذاري باريدن گرفت و موافقانِ دولت جان شيرين فداى كار خسرو كرده فرهاد واربكوه دويدن آغاز نهادند ناگاه از نوكران شيخ ايكو تمور آقبوغا نامي از محض دولت صاحب قران بجائي كه اصلا متصور نبود كه هيچ آفريده ازانجا تواند برآمد بالا رفت و صلوات فرستاد *

* نظم *

* برآمد ببالا چو پران عُقاب *

* خروشان چو رعد ازفرازِ سحاب *

* كه صاحب قران باد فيروزه گر *

* بد انديش اوزار و خونين جگر *

و ازسرِتهور و پردلي خروش برآورده بسربازي مشغول شد اهل قلعه را از مشاهده آن حال كه در ضمير ايشان نگذشته بود پشت دل بشكست و زورازبازوى جسارت برفت و از غايت دهشت و سراسيمگي دست ازجنگ باز داشتند و لشكريان اميرزاده محمد سلطان از راه دروازه ببالا رفتند وتوقها(۱) را باوج نصرت و فيروزي برافراختند و دشمنان را مقهورگردانيده قلعه را مسخرساختند و هركه درانجا بود از لشكرى و سپاهي ازكوه در انداختند و محمد آزاد مهتر

(۱) در بعض نسخ بجاى توقها (توغها) است وتوغ بالضم لفظ تركي است بمعنى علم و نشان و درلغت تركي غين بقاف بدل ميشود *

سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت صاحب قران آورد
و تیغ کین را بخون او رنگین ساخت *   * نظم *

هرکس که کشد زخدمتش سر * جز تیغ سزای او نباشد
کانرا که خدای بر گزیند * جز بند گیش نکو نباشد

و سلطان زین العابدین که شاه منصور اورا میل کشیده بود
و درانجا محبوس داشته بپایه سریر خلافت مصیر آوردند
عاطفت پادشاهانه اورا نوازش فرمود و بخلعت خاص
اختصاص بخشید و تسلي خاطر شکسته اورا فرمود که بعنایت
الهی من داد توازشاه منصور بستانم و جزای فعل بد او
باو رسانم وعوراتی که لشکریان نصرت آیات درقلعه اسیر
کرده بودند همه را آزاد فرموده نجات بخشید و ملک محمد
اوبهي را بکوتوالی قلعه بازداشت و بسعادت واقبال
مراجعت نموده آخرروز سه شنبه یازدهم بذوبنجان فرود آمد
و آقبوغا راکه پیشتر ازهمه ببالا برآمده بود عنایت فرمود
وازنقد واقمشه وخیمه وخرگاه ودختر واسپ وشتر و استر
چندان اسباب تجمل ارزاني داشت که روز سابق یك اسپه
بود روزدیگر ازحالِ خود متعجب مانده زبان وقتش
بزمزمه *   * مصرع *

* این که مي بینم به بیداریست یارب یا بخواب *

ترنم مي نمود و چون سپیدهٔ صبح چهارشنبه بدمید صاحبقران

گیتي ستان بمبارکي و طالع سعد روان شد و ازدرهٔ بوان برآمده بهٔ تیر مردان نزول فرمود و روز پنجشنبه ازانجا نهضت نموده درجرجن[1] فرود آمد و بامداد جمعه چهاردهم جمادی الاول موافق تخاقو[2] ئیل بحویم رسید و درین حدود هرچند ازاحوال شاه منصور استفسارمي رفت بمسامع علیه میرسانیدند که پای سبك دارد و موقوف یک خبرتحقیق است که رو بگریز آرد و در واقع معقول این بود چه قطره را با دریای زخار برابري کردن و صعوه را با شاه بازدرهوای معارضه پروازنمودن ازمقتضای عقل که کشایندهٔ بند شک ونمایندهٔ راه یقین است بعید مي نماید * * نظم *

چوکنجشك با بازبازي کند * بخون ریزخود ترک تازي کند

گفتاردرجنگ کردن حضرت صاحبقران با شاه منصوروکشته شدن شاه منصور

چون حضرت صاحب قران ازقضیه شاه منصور حسابی چندان برنمي داشت درهمان روزازان مقدارسپاه که حاضر بودند دو قول ترتیب فرموده یکی را مستقر رایت فتح آیت گردانید و آن دیگر نامزد امیرزاده محمد سلطان فرمود

---

(۱) دربعض نسخه بجای جرجن (خرجن) (۲) درسه نسخ بجای تخاقو (توق) است *

و در قنبل دست راست امیر زاده پیر محمد جهان گیر را
برداشت و تمور خواجه آقبوغا را هراول او گردانید و قول
امیر زاده محمد سلطان در دست چپ بایستاد و در قنبل
او شیخ تمور بهادر مقرر فرمود و امیر زاده شاهرخ را ظفر
کردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان
عباس را بقراولی از پیش روان گردانید و با سایر عساکر
گردون مآثر مرتب و آراسته روی سعادت بشیراز آورد
امیر عثمان چون قراول دشمن را در سر باغات بدید در
مغاکي پنهان شد تا ایشان بگذشتند و باصاین تمور والوس و
تموک و مولي و قرا محمد و بهرام یسوري از کمین گاه بیرون
آمدند و درپی قراول دشمن تاختند و بهرام بهادر با تیغ
خون آشام درعقب ایشان تاخته برسید و ران یکی را قلم
کرده بگرفت و بحضرت صاحب قران برسانید ازو کیفیت
وضع شاه منصور و کمیت لشکرش استفسار نموده درضمان
تایید پروردگار براند و چون قریب یك فرسخ برفتند لشکرِ
دشمن در باغستانِ شهر قریب سه چهار هزار سوار پیدا شد
مجموع زره و بگتر مکمل پوشیده و تمام اسپان کجیم انداخته
و علمها برافراخته * * بیت *

* همه کمان کش و رزم آزمای و تیر انداز *
* همه مبارز و آهن گداز و جوشن در *

* همه فگنده تن اندر مغاکهای هلاک *

* همه نهاده دل اندر نشانهای خطر *

و شاه منصور شمشیرکین کشیده چون شیر خشمناك بی باك
مي آمد هرچند خرد صواب اندیش بهزار زبان باو ا
میرسانید که * * نظم *

* بترس ارچه شیره زشیرافگنان *

* دلیري مکن بادلیر افگنان *

* گوزنِ جوان گرچه باشد دلیر *

* عنان به که برتابد از نره شیر *

* بسر پنجهٔ آهنینت منار *

* که نیروی(۱) دهراست آهن گداز *

* مشو غره گر زور بازوت هست *

* که بسیار دست است بالای دست *

لیکن بحکم اذا جاء القضاء عمي البصر سابقه یکتب رزقه
و اجله پردهٔ غرور بدیده بصیرت او فرو گذاشت و در
کود پاتیله وقت نماز جمعه برقلب سي هزار ترک پرخاش جوی
کشورکشای حمله کرد و قوشونها را برهم زده صفِ سپاه بشگافت
و بکوتلها که در عقبِ لشکر وا داشته بودند رسید * * بیت *
و زانجا عنانرا بعزم نبرد * به پیچید و رخ سوی ناورد کرد

(۱) در بعض نسخه بجای نیروی دهراست (آهنگرانند) دیده شد *

نگویم که مانند نر اژدها * چو دیوی که از بند گردد رها
نه اندیشهٔ جان و نه فکر سر * تو گفتي که از خود ندارد خبر
و حضرت صاحب قران با جمعی از خواص ایستاده نظارهٔ
جلادت آن پهلـوان مي فرمود شاه منصور بجانب آن حضرت
حمله آورد صاحب قران کامگار خواست که بضرب نیزه مندان
گذارد مار از روزگارِ او برآورد پولاد چهره (۱) که نیـــزهٔ
آنحضرت داشت از صدمهٔ جنگ هزیمت نموده بود
و نیزه برده صاحب قران سعادت یارِ با آنکه پیش او ده
پانزده کس بیش نمانده بودند توکل بر حفظ و تایید پروردگار
کرده پای ثبات و قرار استوار داشت و اصلا ازجای خود
نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بخود خجستهٔ
آن حضرت رسانید و از حفظ الهي که در همه حال حارس
و نگهبان آن موید کامگار بود هیچ ضرر بوجود مبارک ایشان
نرسید و چون کوه راسخ برجای خود متمکن و ثابت استاده
هیچ گونه تغییر باوضاع همایون آن حضرت راه نیافت
عادل اختاجي بر بالای آنحضرت سپر گرفت و قماری
یساول پیش آمده کوششهای مردانه نمود و دستش بزخم
شمشیر از کار باز ماند *   * بیت *
ز گردِ سپاه آسمان بست میغ * همه گرز بارید و پولاد وتیغ

---

(۱) در دو نسخه بجای چهره (جوزه) مرقوم است *

محمود شاه و توکل باورچي و امانشاه و محمد آزاد
درميان سپاه دشمن درآمده آثار جلادت و دلاوري
بظهوررسانيدند و شاه منصور ازانجا بطرف قول حمله برده
و اميرزاده محمد سلطان لشکرِ دست راست مخالف را
براند * * بيت *

همه ميمنه شد چودرياى خون * درفشِ سوارانِ ايران نگون

و مبشربهادر و ديگرامراء که ملازم او بودند پى دشمن کرده
برفتند و اميرزاده پيرمحمد جهانگيرلشکرِدست چپ ياغي را
درهم شکست * * ابيات *

دران ميسره هيچ رزم آزماى * زگُردانِ ايران نيفشرد پاى
بيکباره از هم فرو ريخته * هرآن کو نشد کشته بگريخته

و اميرزاده شاه رخ به نيروي دولت وراى فرخ استاده
چون شيرغران و هزبرژيان جنگ ميکرد و جماعتى ازعساکر
گردون مآثرکه گريخته بودند بازگشته بازنزد او جمع مي شدند
و جلال حميد و بيرم صوفي پسر يوسف صوفي و پسران
غياث الدين ترخان و خواجه راستين درپيش او وظايف
شجاعت وجلادت بتقديم مي رسانيدند و سپاهِ ياغي که در
مقابلۀ ايشان حمله مي آورد همه را بزخم تير باز ميگردانيدند
و عبدل خواجه بيراو و شيخ محمد ايکوتيمور نيز با ايشان
اتفاق نموده مخالفان را راندند و قوشون الله داد که بوفادار

معروف بود و قوشون شیخ نورالدین پسر ساربوغا که پای ملک شهرت داشت و قوشون بوی هزاره خاصه که ایشانرا قوجین گفتندی و قلب لشکر مي بودند دیگرباره جمع آمده علم برافراختند و قول آراستند و مرتب ساختند و قوشون شیخ علي و لالم قوجین و قوشون بهرام داد مردي داده از جای خود نجنبیدند و با دشمنان درآویخته دست بردهای دلاورانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده سالگي بود بعون تایید الهي دشمنان را رانده سرشاه منصور را بحضرت صاحب قران آورد و زانو زده سردشمن را بخاک افگنده به تهنیت فتح و فیروزي اقامت نمود و زبان بشاشت بدعا برکشوده که *

سرِ دشمنانِ تو استغفر الله * که خود دشمنانِ ترا سر نباشد
نثارِ سمِ مرکبت[1] باد اگرچه * نثاری ازین بے بها تر نباشد

و چون منصور مغرور مقهور گشته کشته شد * بیت *

بآن رزمگه زو سواری نماند * و زان سرکشان نامداری نماند
برفتند از ایرانیان هرکه زیست * بران زندگاني ببايد گریست

صاحب قران کامیاب نصرت هم عنان و ظفر درركاب ببالای پشته برآمد و شاهزادگان و نوینان را کنار گرفته شکر و سپاس

---

(۱) در بعض نسخ بجای مصراع اول (فدای سمِ مرکبت فرق دشمن) است *

باري عزاسمه باد ا رسانيد امراء و ارکان دولت برسم تهنيت الجامشي کرده گفتند * * نظم *

زمان تا زمان از سپهر بلند * بفتح دگر باش فيروزمند
بلند اختـرت عالم افروخته * زوال اخترت دشمنت سوخته

و بقاعده و عادت مغول سرود مي گفتند و زانوزده کاسه مي داشتند درين اثنا از دشمنان قوشوني دگر آراسته و مکمل ازعقب پيدا شد و چون آب و آتش رو بجنگ نهادند حضرت صاحب قران و اميرزاده شاهرخ رو بايشان آورده سورن انداختند * * نظم *

از آواز گردان بلرزيد کوه * زمين آمد ازنعل اسپان ستوه

دشمنان ازهيبت و صلابت راه گريز پيش گرفته و رنگ ازبيم زرد وروی ازنکبت سياه خود را بطرف کوه قلات سرخ انداختند صاحب قران ظفرقرين چندی از امراء و لشکريان را درعقب ايشان بتگامشي روان فرمود و مخالفان بکلي مخذول ومنکوب گشته ازايشان دگر اثري ظاهر نشد * * بيت *

* ميانِ دو کوه از بر راه و دشت *
* ز خون و ز کشته نمي شد گذشت *
* جهانی برآغشته درخاك و خون *
* يکی بےسر و ديگـری سرنگـون *
* فراوان ز ايرانيـان کشتـه شد *

* بسی سرکش از جنگ سرگشته شد *

صاحب قران گیتي ستان مظفر و کامران در دنیوکان(1) نزول فرمود و روز دیگر چون منوچهر رخشنده چهر مهر بعزم فتح کشور سپهر سنجق زرنگار را اضاءت شعار از دروازه افق برافراخت صاحب قران گردون آثار بسعادت و اقبال غازم دارالملک شده دروازه سلم را مرکز رایت نصرت آیت ساخت و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند و فرمان لازم الاتباع بنفاذ پیوست تا بغیر از دروازه سلم هشت دروازه دیگر را به بستند و جمعي از ارکان دولت بشهر در آمدند واز مجموع کلویان و کلانتران محلات محاکات بازستده تمام خزاین و اموال و اقمشه و امتعه و اسپ و استر شاه منصور و اتباع و اشیاع او جمع کردند و از شهر بیرون آورده بعز عرض همایون رسانیدند بخشش پادشاهانه مجموع آنرا برامراء قسمت فرمود و مال امان حواله رفته بحصول پیوست و امیر زاده محمد سلطان را بجانب اصفهان روان گردانید که آن مملکت را ضبط و نسق نموده مال اماني بستاند و منشیا بلاغت شعار صورت ترادف وتواتر فیض و فضل پروردگار که پیوسته بروزگار همایون آثار رواصل و متواصل مي گشت به بلیغ تر عبارتي و بدیع تر سفارتے درسلک تحریر کشیده

---

(1) در دو کتاب بجای دنیوکان (دنیکان) مکتوب است *

فتح نامها بسمرقند و دیگر ممالك ارسال نمودند * * بیت *

* دبیر سخن گستر چیره دست
* نشست و ظفرنامها نقش بست
* بهر کشورے گشت قاصد روان *
* پرآوازهٔ فتح نو شد جهان *

و امیرزادهٔ عمرشیخ که درعقب مانده بود برحسب فرمان قضا جریان اغرق را سرکرده می آمد و هرجاکه بمتمردان و مفسدان لُروشُول و کُرد میر سید غارت میکرد و درحیز ضبط می آورد و چون ازنوبنجان گذشته بکازرون رسید از حضرت صاحب قران فرمان آمد که همانجا توقف کرده آن نواحي را ضبط نمایند امرعالي را امتثال نموده بنسق و یاسامشي آن مواضع مشغول شد و بعد از چند روز یرلیغ لازم الاتباع بصدورپیوست که عازم پایه سریر اعلی گردد و بموجب فرموده توجه نموده در شیراز بشرف بساطبوس استسعاد یافت و چون آل مظفر بجائی دیگر نتوانستند رفت * * بیت *
و آنکس که جهان ازان او شد * از مملکتش کجا گریزد
بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی وفرزندان از یزد و سلطان احمد ازکرمان بآستان سلطنت آشیان شتافتند و هریک بقدر استطاعت پیشکش بسیار ازجواهرو نفایس و اسپ و استر و خیمه و خرگاه بمحل

عرض رسانیدند و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر
پسر شاه منصور خود در شیراز بودند حضرت صاحب
قران گیتی ستان با شاهزادگان فریدون قدر جمشید مکان
و عظمای امراء و نوئینان کامگار وکامران در باغ میدان مدت
یکماه بزم عشرت آراسته بعیش و طرب گذرانید * * بیت *
خروشِ ارغنون و نغمهٔ چنگ * رسانیده بگوشِ زهره آهنگ
شراب لعل گون در ساغرِ زر * بدستِ ساقیانِ ماه پیکر
و سلطان ابواسحاق نبیرهٔ شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده
عز بساط بوس دریافت و پیشکش کشید و حضرت صاحب قران
سایهٔ التفات بر ضبط امور مملکت و نسق اسباب جمعیت
و رفاهیت رعیت انداخت و رفع رسوم جور و اعتساف
و نصب الویه عدالت و انصاف انچه از مراحم چنان پادشاه
داد گستر سزد بتقدیم رسانید * * رباعي *
لطفش بکرم چارهٔ بیچاره کند * عدلش ستم از زمانه آواره کند
در موسمِ عدلِ او صبا را نبود * آن یاره که پیراهنِ گل پاره کند
و مملکت فارس را که واسطه عقد ممالك است و در حساب
بلاد و امصار بمثابت فذلك نامزد فرزند ارجمند امیرزاده
عمرشیخ فرمود و شاهزاده به ترتیب اسباب جشن قیام نموده
آنحضرت را طوی داد و زانو زده پیش کشها کشید و انواع
خدمات پسندیده بجای آورد *

گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بگماشتگان سعادت نشان

چون اولاد و اسباطِ محمد مظفر از مدتی باز دران ممالک تسلط یافته بودند و هریک درشهری وقصبه لوای سلطنت باستقلال برافراشته داعیه آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد وباوجود قرابت نزدیک اقارب چون عقارب نیش زهرآلود قهرتیزکرده پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند و درخرابي مواضع یکدیگرهیچ دقیقه فرو نمي گذاشتند و هرکه ازیشان بریکی از خویشان دست مي یافت اگرخونش مي بخشید البته میل میکشید و پسربا پدر و پدربا پسرهمین طریق مي ورزید و بدین واسطه درزمان ایشان رعایای بیچاره همواره دست خوش رنج و عنا و لکد کوب هرگونه محنت و بلا بودند درین وقت که مرحمت حضرت صاحب قران سایه اهتمام برانتظام امور آن ممالک انداخته بود علما و مشایخ و اهالي فارس و عراق صورت حال و مقابح افعال آن طایفه بعزعرض رسانیدند و محصل درخواست آنکه نواب کامگار مقالید حل و عقد آن دیار دیگر بار بدست اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند که مسلمانان درمشقت و پریشاني مي افتند و مآل مملکت بخرابي و ویراني مي کشد بنابرین روزدوشنبه بیست و سیوم جمادي الآخر حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور یافت

وهمه را بند کرده قیتولهای ایشانرا بغارتیدند و برحسب
فرمان امیرعثمان کس فرستاد و اموال و ذخایر سلطان احمد
که درکرمان بود بیاورد وحضرت صاحبقران امیرزاده عمرشیخ
راجهت ضبط ممالک فارس و دارائی اهالي آن درشیراز
بازداشت و امیربیردی بیگ ساربوغا و امیرزاده عمرموید
و امیرزاده زیرك جاکو وسونجک بهادر با فوجی از لشکر
پیش او بتوشقـــال سالیانه بگـــذاشت واز امرای خاصۀ
شاهزاده بیان تمور پسر بیکیجك جته و توکل بن هند و قرقرا
وملش اپردي ودولتخواجه و غیرهم ملازم بودند و ایدکو پسر
غیاث الدین برلاس را بحکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین
مذکور برادر بزرگ امیرجاکو بود و دارغگي یزد را بتموک
قوجین که برادرکیپکجي بورتجي بود رجوع نمود و لالم قوجین
را بداروغگي ابرقوه نامزد فرمود و جمعی را بمحاصرۀ قلعه
سیرجان روان گردانید چه دران قلعه از گماشتکان سلطان
ابواسحق نبیره شاه شجـــاع غلامي کودرز نام کوتوال بود
وچون آن حصن *   * نظم *

دزي بود با آسمان هم نورد * نبرده کسی نام او درنبرد
تودانيکه بر ناوک مهرو میغ * نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ

بکلك غرور نقش پنداري برلوح خیال محال نگاشت
ودران بالا یاغي شده رایت عصیان برافراخت وپسران شاه

شجاع شبلي که پدرش میل کشیده بود و زین العابدین که از
جام جور شاه منصور همان تلخي چشیده بود هردورا بسمرقند
فرستاد و از بهر هریك اقطاع مقرر فرمود و ایشان باقي عمر
در سایه مرحمت آن حضرت روزگار برفاهیت گذرانیدند *

* مصراع * * بسا لطیفه که در ضمن نامرادیها است *

و تمام هنروران از محترفه و پیشه وران ممالك فارس و عراق
را خانه کوچ بسمرقند نقل فرمود و مراحم خسروانه اتابگ پیر
احمد را ملحوظ نظر التفات گردانیده ایالت ولایت لُرستان
باو ارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون
کرامت نمود و پیر احمد از میامن مرحمت حضرت صاحب
قران با قریب دوهزار خانه دار از متعلقان و اتباع و اشیاعِ
خود که شاه منصور ایشانرا غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده
بود بمقام اصلي بازگشت و بجای آباء و اجدادِ خویش
در مآل امیر بحکومت مشغول شد *

گفتار در توجه رایت ظفراشراق بصوب عراق

روز جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر حضرت صاحب
قران از شیراز نهضت فرموده بسعادت و اقبال بجانب
اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادماني کامران و شکار
کنان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت * * بیت *

روان میراند یکرانِ ظفرشاه * شکارافگن شکارافگن دران راه
جهان خالي شد ازصیدِ چرنده * نماند اندر هوا مرغِ پرنده
و بعد از قطع دوازده منزل سه شنبه هشتم رجب قومشه محل نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر جریان پذیرفت بزرگ و خرد ایشانرا بیاساق رسانیدند و دیگر ذکور ذریات آن دودمان که در یزد و کرمان بودند دارغگان درهمانجا کار ایشان بساختند و آن ممالك را از استیلاء و تسلط ایشان بکلي پرداختند اوراق اقبال شان بارقام تلک امة قد خلت ارتسام پذیرفت و ازفرجام احوال ایشان مصدوقهٔ و تلک الایام ندا ولها بین الناس وضوحی تمام یافت *

* نظم *

* مده تا توانی دل اندر جهان *
* که ناپاید ارست و نا مهربان *
* هرآن پاره خشتی که برمنظریست *
* سرِ کیقبادي و اسکندریست *
* هرآن شاخ عرعرکه در گلشن است *
* نمودازي ازقدِّ سیه‌یسن تن است *
* هر آن گل که در گلستانی بود *
* سمن عارضِ دلستانی بود *
* بجز خونِ شاهان درین طشت نیست *

* بجز خاك خوبان درين دشت نيست *

وحضرت صاحب قران ازانجا روان شده روز پنجشنبه دهم باصفهان رسيد وغبار موكب سعادت يارش سرمه ديدهٔ افتخار واستظهار اهالي آن ديار گشت اميرزاده محمد سلطان برسم استقبال قيام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد يافت و آن حضرت را طوى داد و پيشكشهاى پادشاهانه كشيد و بصنوف خدمات شايسته چهره سعادت خود را برافروخت صاحب قران گيتي ستان پنج روز درنقش جهان اصفهان توقف نموده روز سه شنبه پانزدهم رجب ازانجا بمباركي و طالع فرخنده نهضت فرمود و اميرزاده شاهرخ رخصت خواسته پيشتر براه ديه علوي متوجه مهد اعلي سرايملك خانم شد و رايت نصرت شعار از اصفهان دو شب درميان كرده به جرباد قان رسيد وازانجا شب درميان بقريه انكوان نزول فرمود و مردم آنجا كه فرقه از ملاحده بودند ياغي شده در نقبها تحصن جستند امر مطاع صدور يافت تا عساكر گردون مآثر از بلندي جوى بريده از بسى راه آب آوردند و دران نقبها انداختند تمام آن خاكساران باد پيماى از ممر آب بآتش دوزخ پيوستند واموال و اسباب ايشان بباد تاراج بر رفت و حضرت صاحب قران شب همانجا بسعادت و كامراني بگذرانيد و صباح يكشنبه كوچ كرده بصحراى پراهان فرود آمد و روز ديگر كه شهسوار

گنبد فیروزه یعنی آفتاب بچرگه افق شتافته رمه ثوابت و سیّاره
بیك بار براند صاحب قران گردون اقتدار کوچ کرده فرمان
داد تا در صحرای پراهان شکار انداختند لشکر ستاره حشر کران
تا کران آن بیابان فرو گرفته انواع حیوانات را از وحوش
و سباع براندند روز دیگر جرگه بهم آمد * بیت *

* دران دشت شیرانِ دشمن شِکَر *
* فگندند بس آهو و گور خر *
* ز خونِ شکاري زمین شد تمام *
* چو دامانِ چرخ از شفق وقت شام *

و حضرت ابهت آیات عصمت سمات سرای ملک خانم و تومان
آغا و از حرمهای شاهزادگان خانزاده و دیگر خواتین براغرق
پیشي گرفته درین محل بسعادت بساط بوس فایز گشتند و بعد از
اقامتِ تهنیتِ فتح و سلامت نثارها کردند و پیشکشها کشیدند
و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده روان
شد و در مرغزار قول خروره نزول فرمود و سه روز آنجا توقف
نموده روز شنبه بدولت و اقبال سوار شد و روز دوشنبه هوای
همدان از غبار موکب همایون عطربیز گشت و دران مرغزار
خرم و صحرای خوشتر از باغ ارم سراپردهٔ عظمت و جلال
محیط هامون شد و قبهٔ بارگاه عالم پناه باوج گردون برآمد
و کران تا کران آن دشت محل خیمه و خرگاه و سایبان گشت *

* نظم *

بپوشید خیمه همه دشت وکوه * ز آردو شده کوه وصحرا ستوه

و شب پنجشنه دران یورت جنت مثال هلال خجسته فال شعبان مشاهده افتاد و امیرزاده میرانشاه اغرق را درراه گذاشته بپایه سریر اعلی شتافت و جهانشاه بهادر وامیرشمس الدین عباس وحاجي محمود شاه واوج قرا بهادرکه دراغرق مانده بودند ازراه سلطانیه بالشکرها بأردوی اعلی پیوسته بدولت زمین بوس استسعاد یافتند و امیرزاده محمد سلطان که دراصفهان توقف نموده بود مال آن ولایت بتمام وکمال استحصال فرموده بدرگاه خلافت پناه آمد ولب اقبال را ازتقبیل قوایم سریرجلالت صریرخندان ساخت ومخدرات تتق سلطنت وکامکاري سرایملك خانم وتومان آغا حضرت صاحب قرانرا طوی دادند *

گفتار درتفویض فرمودن صاحب قران ظفرپناه تخت هُلاکو خان را بامیرزاده میرانشاه

عاطفت پادشاهانه ممالك آذربایجان وری ودربند باکو وشروانات و کیلانات باتوابع و مضافات تاروم نامزد امیرزاده میرانشاه فرمود وشاهزاده جوان بخت ازتبریز

و سلطانیه و دیگر ولایات ساوري و پیشکش آورده حضرت صاحب قران را در همدان طوی پادشاهانه داد و پیشکشهای ارجمند بیرون از وصف چون و چند بکشید و بزم عشرت از انتظام اسباب بهجت و حشمت در گرفته چند روز بعیش و شادماني و مسرت و کامراني بگذرانیدند صدای شدرغو و قبوز و پی پا و تیغان و زمزمه بشارت علوشان و رفعت منزلت و مکان سروران توران در ایران قهرمان پنجم کشور آسمان انداخته و نوای مطربان مجلس انس بنغمات زیرو الحان دلپذیر رامشگري زهره را از نظر مهر سلطان سپهر انداخته * نظم *

همه بزمگه شیره در شیره بود * ازان جشن چشم فلک خیره بود
یکی همچو آتش یکی همچو آب * بگردید جام قمر با شراب

و روز سه شنبه سیزده هم ازانجا کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را از پیش بطرف قلاغي فرستاد و شکار انداخته بمرغزار ایلمه قرق نزول فرمود روز دیگر سپاه مظفر لوا بر تمامي دشت و صحرا محیط گشته انواع شکار از گوزن و آهو و گور خر صید کردند و بموضع توما تو رسیده پنج روز درانجا به نشستند و روز ششم چون رایت نهضت برافراختند باز شکار انداختند و امرای دست راست و دست چپ مجموع بیوسون معهود بجرگه رفتند روز دیگر صحرای بیش برماق را فرو گرفته صید فراوان افگندند و تمام آن دشت را از خون شکاري لاله گون ساخته

بمرغزار کل لوجه فرود آمدند روز دیگر بموضع دال پرد[1] ر جلکای گنبذک فرود آمدند و دران محل برقنداان[2] کرده طویها مرتب ساختند و ساز عشرت و شادمانی بآهنگ دولت و کامرانی بنواختند و روز دوشنبه ازانجا نهضت نموده و مقدار چهار فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده میرانشاه که پیشتر رفته بود از صحرای قولاغي کس بپایه سریر اعلی فرستاد و عرضه داشت که سارق محمد ترکمان درمیان کوهستان نشسته است وکوچ وحشم خود را بکوهها ی محکم برآورده و لشکر بسیار جمع کرده دم از مخالفت مي زند *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفرلوا حشم سارق ترکمان را

چون رای ممالک آرای برخبرمذکور احاطه یافت رایت کشورکشاي درضمان حفظ و تایید خدای بیچون ازراه قلعه سفاسون روان گشت و ازعقبه گذشته و دو شب درمیان کرده صباح پنجشنبه بقولاغي[3] رسید و در دشت جهان آور امر فرمود

---

(۱) در بعض نسخ درمیان لفظ پر و د این عبارت است (نقل نمودند و ازانجا کوچ کرده) (۲) در بعض نسخ بجای برقنداان (برغنداانْ) دیده شد و برغنداان بفتح اول و سیّوم بمعنی جشن و نشاط که اواخرماه شعبان کنند وگاهی غین معجمه بقاف بدل میشود * (۳) در بعض نسخه بجای قولاغي (قلاغي) مکتوب است *

تا تمام راهها و گریزگاههای مخالفان گرفته محافظت نمایند وایشانرا حصاری بود که آنرا حبشي مي گفتند ودیگر درهای محکم ازکوه داشتند راههای آن بغایت دشوار و تنگ ترکمانان دران موضع متحصن شده راههای تنگ گرفته بودند لشکر منصور پیش رفته جنگ در پیوستند * * نظم *

* غریو کوس داده مرده را گوش *
* دماغ زندگان را برده از هوش *
* صفیر تیر و چاکاچاک شمشیر *
* دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر *
* سنان بر سینها سرتیز کرده *
* جهان را روز رستاخیز کرده *

و ببالای کوه برآمده رمه بسیار و گوسفند بی‌شمار فرود آوردند و برانخواجه کوکلتاش دران پرخاش کوششهای بهادرانه نمود و از ممرهای تنگ بکوه برآمد و جنگ دلاورانه میکرد تا ازشست تقدیر تیری باو رسید وکمان حیاتش را زه بقا بگسیخت و شیخ حاجي پسر قماري نیز بکوه برآمده جلادتهای مردانه نمود و زخم خورده باز گردید وبهمان زخم درگذشت *

* مصراع * * شیرمردان جان فدای نام نیکو مي کنند *

ترکمانان مغرور چون صدمهٔ لشکر منصور شمه مشاهده نمودند همان شب غرهٔ ماه مبارک رمضان هرچه داشتند بگذاشتند

و ازکوه اوزمان و عقبها گذشته روی عجز بگریز نهادند عساکر گردون مآثر درپی ایشان کرده بکوهها بر آمدند و چهارپای بسیار از اسپ و استر و شتر و گوسفند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ تموربها در سپاه را سرشده در عقب گریختگان بتعجیل هرچه تمامتر براندند و بایشان رسیده بسیاری را بقتل آوردند

* نظم *

سپاهِ جهانگیر صاحب قران * چو بشتافتند از پی دشمنان
رسیدند و شمشیر بران بجنگ * بآن روز برگشتگان بی درنگ
بکشتند از ایشان ز اندازه بیش * و گر ماند از یشان کسی بود ریش

خسته و جسته چند ازان سرگشتگان که بجان خلاص یافتند همه را از گرمسیر بگذرانیدند و دران حدود حصاری دیگر بود که جماعتی گبران بی دین جمع شده بودند حضرت صاحب قران به تسخیر و تخریب آن اشارت فرمود فی الحال عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در انداختند و به نیروی دولت ابد پیوند مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه را توده خاک و فرسوده هلاک گردانیدند و صاحب قران ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت باز گشته در دشت قولاغي نزول فرمود و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان بعزم مراجعت ازانجا نهضت نمود و شب درمیان کرده صباح دوشنبه درکنار آب آق سای باغرق همایون

پیوست و دران نواحي بهرمغزلی یک دو روز توقف نموده تدبیر قلع و قمع مفسدان مي فرمود و امیرزاده میرانشاه را بمحاصره سارق قورغان فرستاده بود واوج قرا را بکرد تواپشان از میامن اقبال بی انتقال حضرت صاحب قران هردو قلعه را مسخرکرده و ویران ساخته و مخالفانرا کشته و برانداخته مظفرو منصور معاودت نمودند و بمعسکر همایون لاحق شدند درین ولا خانزاده ترتیب طوی سنگین کرده بود صاحب قران سپهر اقتدار امیر زاده محمد سلطان را فرمان داد که متوجه دربند کردستان(۱) شود و جماعت قطاع الطریق را که دران نواحي دست بی باکي بایذای مسلمانان کشاده اند از پای درآرد و بکلي مستاصل گرداند شاهزاده کامکار بامتثال امر مبادرت کرده بطوی نه استاد وبی توقف روی توجه براه نهاد و خانزاده دران یورت حضرت صاحب قران را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت ازانجا کوچ فرموده بآق بلاق آمد ورمضان درانجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام بطلب مرضات مالک الملک ذوالجلال و الاکرام بگذرانید و در یکشنبه غره همایون‌فال شوال بعد ازادای فطرو دیگر صدقات ازانواع احسان و افضال باقامت نماز عید قیام نمود و بعد ازدو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرایني

(۱) در بعض کتب موجوده بجای کُرد ستان (لُرستان) است *

علیه الرحمة و الرضوان که ازاکابرمشایخ روزگار بود از
طرف بغداد ازپیش سلطان احمد جلایربرسمِ رسالت بپایه
سریرخلافت مصیرآمد حضرت صاحب قران چنانچه آداب
آن موید گیتي ستان بود که درتعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه
فرونگذاشتي مقدم آن بزرگ دین را باعزازتلقي فرمود
و شیخ مشارالیه پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل برآنکه
کمرمطاوعت و خدمتکاري برمیان جان بسته ام اما ازدهشت
شکوه آنحضرت قوتِ احرازسعادتِ بساط بوس ندارم و اگر
به بغداد مي فرماید مراحَدِّ مقاومت نیست و قصد محاربه
و معارضه درخاطرنه تقوزها و پیشکشها که با شیخ فرستاده
بود ازجانوران مرکب وبارس شکارافگن و اسپان نامي
بازینهای زربمحل عرض رسانید لیکن چون نقد اخلاص بالتزام
سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود تحف و هدایا
ملحوظ نظرِ التفات و قبول نگشت وشیخ نورالدین را بجهت علم
و تقوی اعزازفرموده خلعتِ خاص ارزاني داشت و اسپ و
زرداده بازگردانید *

گفتار درتوجه صاحب قران اسلام ملاذ بجانب دارالسلام بغداد

حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلایرباز

گردانید عزم توجه بغداد جزم کرد وفرمان شد که امیرزاده پیرمحمد جهانگیراغرق را سر کرده باحضرات عالیات سرایملک خانم وتومان آغا ودیگر آغایان مراجعت نمایند وبسلطانیه رفته آنجا توقف نمایند وامر فرمود تا لشکریان را جاررسانند که هرسری مرد ازبرای گذشتن آب دوسناج ترتیب نمایند وروز جمعه سیزدهم شوال سنه (خمس وتسعین وسبعمایة) موافق توق ئیل بسعادت واقبال سوارشد ودر ضمان عون وتایید ذوالجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشته بموضع یان بلاق فرود آمدند * بیت *

* زبس لشکرکه بر جوشید از انبوه *
* روان شد روی هامون کوه تا کوه *
* چوکوه آهنین از جای جنبید *
* زمین گفتی که سرتا پای جنبید *

وازانجا ایوارو شبگیر کرده وازکوه و بیابان گذشته روزسوم بنفس مبارک بقراولی ازلشکر پیش شد و شبگیر کرده وازعقبها گذشته بقوره قورغان رسید و چون صبح بدمید با صد سوارا ز مردان کار محمد ترکمان را که حاکم ترکمانان بود بگریزانید وازولایتش بدرکرد ولشکر که ازعقبش می آمدند اهل والوس اورا که درشهرزور بودند بغارتیدند و درآنجا لشکر اختیار نموده ودیگربار ایلغار فرموده بسعادت روان شد وآن

راهی بود بغایت تاریک و عقبهای سخت ودرهای تنگ چنانچه مردم آنجا بدشواري تردد میکردند حضرت صاحب قران درشب بمحفه عبور فرمود و مشعلها برافروخته بسرعت هرچه تمامتر میرفت وعساکر گردون مآثر فوج فوج درعقب مي شتافتند * * نظم *

* زبس مشعل آن شب منور شده *
* زمین آسمانی پراختر شده *
* بتعجیل ازان راه تاریک و تنگ *
* گذر کرد صاحب قران بی درنگ *
* بزرگانِ لشکر پسِ پشت او *
* جهان آمده پاک درمشت او *
* همي رفت لشکر گروها گروه *
* چو دریا بجوشیده هامون وکوه *

وچون رایت نصرت شعار بمزار بزرگوار شیخ رباني ابراهیم یحیی قدس الله روحه العزیز که بقبه ابراهیم لك مشهور است رسید ازساکنان آنجا استفسار نمود که کبوتر ببغداد روان کرده اید ایشان گفتند بلی چون گرد لشکر مشاهده کرده یم کبوتر روان گردانیدیم که لشکر رسید صاحب قران گیتي ستان کبوتری دیگر طلب فرمود و ایشان را امر کرد تا مکتوبی دیگر نوشتند که آن گرد که ازدور دیده بودیم تحقیق کرده یم احشام

ترکمانان بودند که از لشکر گریخته باین طرف آمده اند و مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند و چون آن کبوتر به بغداد رسید سلطان احمد را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بکلی اعتماد نکرد و همچنان بنا بر خبر کبوتر اول بغه و انتقال خود را از آب می گذرانید صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد از صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرکه در آمد و میامن زیارت را احراز نموده از روح مطهر صاحب آن مرقد منور استمداد همت فرمود و بتضرع و ابتهال از حضرت ذو الجلال نصرت و فیروزی طلبید و جبر خاطر شکستگان و تطییب قلوب مسکینان کردن از موجبات نیل مراد شناخته بسی صدقات بمستحقان رسانید و عثمان بهادر را بقراولی از پیش روان ساخت و بنفس مبارک با عساکر گردون مآثر متوجه شد آن مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعی است بیک نهضت قطع کرده صبح گاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور ببغداد رسید سلطان احمد جلایر از دجله گذشته و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و دران طرف آب سوار ایستاده و چون غریو برغو و خروش سپاه سپهر نیرو از اطراف وجوانب بشنید بی توقف رو بگریز نهاد و بطرف حلة[1] بدر رفت همه عساکر منصور از هردو طرف بغداد بالا و زیر قریب

(۱) در دو نسخهٔ بجای حلّهٔ (دجله) است *

دو فرسنگ زمین بنوره خود را برآب زده چون مرغ درهوا و نهنگ درآب بگذشتند و محمد آزاد ازآب گذشته کشتی خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام کرده بود بیافت و آنرا باین طرف آب آورده صاحب قران دریا نوال بآن کشتی درآمده ازآب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه با جمعی سپاه نصرت پناه از زیر شهر بموضعی که بقریة العقاب معروف است برآب زده بسلامت بگذشت * * نظم *

* چو مور و ملخ لشکری بی شمار *
* برآن آب چون باد کرده گذار *
* روان درعراقِ عرب ریختند *
* سمندِ جلادت بر انگیختند *
* گشادند مردانه دستِ ستیز *
* به بستند برخصم راهِ گریز *

اهل بغداد درمشاهده آن حال متحیر مانده روی دجله را ازگذشتن غلبه چغتای از صحرا بازنشناختند و انگشت تعجب بدندان گزیده بیقین دانستند و دریافتند که حضرت صاحب قران موید من عند الله است و اتباعِ او که بمزید قوت و وفور جلادت برکافهٔ خلایق سمت رجحان دارند نه ازمقولهٔ دیگر سپاه القصه صاحب قران ممالک ستان با شاهزادگان و امراء بتکامشی روانه شدند و چون از صرصرگذشته به کنبتو

رسیدند ایلجاج اغلن و نوییدان و امراء و ارکان دولت التماس
نمودند که بندگی حضرت بمبارکی و سعادت معاودت نموده
در بغداد استراحت فرمایند تا بندگان تکامشی کرده سلطان
احمد را بدست آوریم وچون منشاء آن سخن محض اخلاص
و دولتخواهی بود بسمع قبول راه یافت و آن حضرت ازانجا
بشهر مراجعت نمود و خانه سلطان احمد را از فرنزول همایون
رفعت سپهر برین بخشید و انواع ذخایر و نفایس که ازو باز
مانده بود بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد و امراء
و لشکریان آن روز روانه شده شبگیر کردند و صبحدم بلب آب
فرات رسیدند سلطان احمد نیم شب ازآب گذشته بود و جسر
بریده و کشتیها غرق کرده وبراه کربلا متوجه دمشق شده عثمان
بهادر چون بران حال اطلاع یافت با دیگر امراء گفت وظیفه
آنست که برآب زده بشناه بگذریم و از برق خاطف سرعت سیر
استعاره کرده درعقب یاغی بشتابیم دیگر امراء گفتند کنار
بکنار آب برویم و گذاری مناسب پیدا کرده بگذریم برین
اتفاق نموده روان شدند و دران اثنا چهار کشتی یافتند کسی
با آن نه دران کشتیها نشستنـــد و اسپان را در پهلوی کشتی
داشته بگذشتند و تمام لشکررا باین طریق بگذرانیدند وپای
چستی و چابکی برکاب درآورده بشتاب براندند و درراه
اموال و اسباب یاغی ازخیمه و خرگاه و نقود و اقمشـه که از

غایت دهشت و استعجال درعقب مي گذاشتند به غنیمت مي گرفتند و امیرزاده میرانشاه نیز بایشان رسید و درحله توقف نموده لشکررا بایلغار درعقب سلطان احمد بفرستاد ایباج اُغلن جوجي نژاد وجلال حمید و عثمان بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگرامرای تومان و بهادران به تعجیل هرچه تمامتر رانده چهل و پنج نفر روز یکشنبه بیست و دوم در دشت کربلا بسلطان احمد رسیدند و آن چهل و پنج کس همه امراء بودند که اسپان و لشکریان تمام باز مانده بود و با سلطان احمد قریب دوهزار سواربود ازان جمله دویست مرد گزین بازگردیدند و باشمشیرهای کشیده حمله کردند امراء ازاسپ فرود آمده دست جلادت بکمان و تیریازیدند * نظم *

* کمان برگرفتند و تیرِ خدنگ *
* ببردند ازروی خورشید رنگ *
* زپیکان همي آتش افروختند *
* بتن بر زره را همي سوختند * (۱)
* خدنگی که پیکانش الماس بود *
* زره پیش او همچو قرطاس بود *

وبزخم پیکان جان ستان مخالفانرا رانده سوارگشتند وباز درپی

---

(۱) دریک کتاب بجای این مصرع ثاني (بتن برزرهها همیدوختند) است *

ایشان کردند ایشان دگربار روبجنگ آورده حمله کردند و امراء دگربار خود را از اسپ انداخته شهاب پیکان جگر موز را از چرخ کمان بران دیو ساران باریدند وچون باز آهنگ گریز کردند امراء دگربار سوار گشته از عقب دشمنان بتاختند وایشان سیوم بار عنان پیچیده چنان حمله آوردند که امراء را مجال پیاده گشتن نشد و بهادران جانبین درهم آویخته جنگی درپیوست که از نهیب آن بهرام خون آشام را برفراز قلعهٔ فیروزه فام لرزه براندام افتاد * بیت *

* خروشان سوار و درفشان سنان *
* سر افشان شده تیغ گردن کشان *
* چو دریا شد از خونِ گُردان زمین *
* تنِ بی سران بُد همه دشتِ کین *

وعثمان عباس داد مردي و مردانگي داده بقوت بازوی کامکار و ضرب تیغ آبدار آتشبار دمار از روزگار مخالفان بر مي آورد تا از چشم زخم زمانه بردست او زخم شمشیري رسید و دستش از کار بیفتاد لیکن از میامنِ اقبال صاحب قران سپهر اقتدار آن دلاوران نامدار دشمنان را براندند و غنایم بسیار گرفتند و آن روز هوا بغایت گرم بود و دشت کربلا چون چشم اعدای آل عبا بي آب از شدت حرارت و غلبه تشنگي همه را بیم هلاک بود و هر کس درجست و جوی آب

تکاپوی مي نمود و ایباج اُغلن و جلال حمید نیز جمعي را بجستن
آب فرستادند و بجد و جهد بسیار زیادت از دو شربت آب
نیافتند و چون بایشان رسانیدند ایباج اُغلن یك شربت ازان
آب بیاشامید و تشنگي او تسکین نیافت جلال حمید را گفت
از تشنگي هلاك خواهم شد اگر آن شربت آب که نصیب تست
بمن بخشي غایت کرم و نهایت جوان مردي تواند بود امیر
جلال در جواب او گفت من از حضرت صاحب قران شنیده ام
که شخصی از عرب و یکی از عجم در سفری مصاحب بودند
و در بیاباني بهمین بلا مبتلا گشتند و عرب را قدری آب مانده
بود عجمي با او گفت که سماحت و جوان مردي عرب مشهور
است چه شود اگر بشربتی آب مرا از هلاک خلاص بخشي
عرب تاملي کرد و گفت یقین میدانم که اگر این آب بتو میدهم
مرا جان شیرین بتشنگي مي باید سپرد و لیکن روا نمي دارم
که این فضیلت عرب را فوت شود ذکر جمیل را بر حیات فاني
اختیار کرده م و جان فدا کرده آب بتو مي دهم تا این اُحدونه
حسناء عرب را یادگار ماند آب را بعجمي داد و او بآن شربت
آب از مرگ نجات یافته جان بسلامت ازان بیابان بیرون برد
و این ذکر ستوده بر روی روزگار باقي ماند امیر جلال این
قصه ادا کرد و گفت من اقتدا بآن عرب مي کنم و از بند حظ
خود برخاسته آب بتو میدهم و این حق بر نسل جوجي و الوس

او ثابت مي گردانم تا اين نيك نامي الوس چغتای را
باقي ماند بشرط آنكه چون بپايهٔ سرير اعلی برسی صورت
اين حال عرضه داري تا در تاريخ ثبت كرده شود و اين
معني بتمادي روزگار بر حواشي صفحات ليل و نهار يادگار
ماند ايباچ اغلن تقبل نمود و بران گواه گرفت و امير جلال دل
بر هلاكِ خود نهاده آب باو داد تا بياشاميد و ازان تشنگي كه
بسرحد موت رسيده بود خلاص يافت و امير جلال نيز
به بركتِ آن مروت و نيكوكاري ازان ورطه بسلامت برست
و ازانجا با ساير امراء روان شده بمشهد تابان فرقد امام
معصوم ابي عبد الله الحسين بن علی المرتضی عليهما السلام
رسيدند و باحراز سعادت آستان بوسي آن موقف مقدس
و ميامن آن زيارت كه از جلايل فتوحات ارجمند است فايز گشته
بر مخالفان فيروزي يافتند و علاء الدولة پسر سلطان احمد و بعضی
فرزندان وزنان و متعلقان او را اسير كردند و سلطان احمد از بيم
جان دل از ملك و مال و زن و عيال بر داشته با معدودي چند
بيرون رفت و امراء با اسراء و غنائم مظفر و منصور مراجعت
نموده بدرگاه عالم پناه شتافتند و چون دولتِ زمين بوس
دريافتند ايباچ اغلن و امير جلال ماجرای آب باز راندند مكارم
اخلاق پادشاهانه را آن حركت پسنديده از امير جلال بغايت
مستحسن افتاد و عقل و كياست پدرش امير حميد ياد كرده

روح اورا بصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان عنایت
و تربیت ستایش نمود که در پیش ما بسی جان سپاریها کردی
و این که در چنان روزی که جان در خطر بود دل بر هلاک خود
نهادی و ایباج اغلن را آب دادی تا لباس مفاخر الوس
چغتای باین ذکر جمیل مطرز گردد از همه پسندیده تر افتاده
و او را بانواع نوازش خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال
طریق عبودیت و بندگي سپرده مراسم خدمت و التجا مشي
اقامت نمود آری طایفه ترک بیمن اتفاق و یک جهتي عالم
مسخر گردانیده اند و از داد و دهش برسایر طوایف از
بني نوع فایق و برتر آمده و بمنقبت متعالي منزلت
و جعلناکم خلایف فی الارض فایز گشته و این خصلت
که صاحب قران گیتي ستان را از جلال حمید ملایم خاطر خطیر
افتاد حضرت پادشاه پادشاهان جل جلاله و عم نواله از صحابهٔ
کرام رضوان الله علیهم اجمعین مرضي داشته و در مقام ثنای
ایشان فرموده و هو اصدق القایلین و یوثرون علی
انفسهم ولو کان بهم خصاصة واین حکایت بدان سبب
گذارش پذیرفت تا هوشمنـــدان را تذکره باشد که مروت
و مردمي پیش خالق و خلایق محمود است و مشکور و نام
نیکوی صاحبش برروی روزگار بالسنه خیر مذکور و مشهور
والله الموفق و الیه ترجع الامور *

ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد از دفع قطاع الطریق و مفسدانِ کردستان

امیرزاده محمد سلطان که پیش از یورش بغداد متوجه قلع و قمع کُردان و قطاع الطریق شده بود بکوهستان ایشان درآمد و بسیاری ازان مفسدانرا نیست گردانید و بعضي را مطیع و منقاد ساخت و ازانجمله هفت صد متمرد را که در قلعه کوهی شامخ متحصن شده بودند از بالای آن کوه درانداختند و از فرِ دولت صاحب قران و برکتِ آن سیاست براهی که پیش ازان کاروان غلبه با صد کماندار درپی راه بدهشت وخوف مي گذشتند دوکس و سه کس با من وحضور تردد مي نمودند و این معني را محرر این سطور درذهاب و ایاب ازان طریق برای العین مشاهده کرده • • بیت •

• ز عدلش جهان آنچنان امن گشت •
• که ایمن تر از خانه شد کوه و دشت •

و شاهزاده جوان بخت بعد از حصول فراغ ازان مهم ازراه دربند تاشي خاتون عازم پایه سریر اعلی گشت و در بغداد بسعادت بساطبوس مستسعد شد و بعد از چند روز حضرت صاحب قران او را بضبط ونسق واسط وآن نواحی روان گردانید و بحمله پیش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که ازانجا متوجه جانب بصره شود و فرمان قضاجریان بنفاذ

پیوست که زنان سلطان احمد و علاء الدولة پسرش با هنروران
از اصناف محترفه و پیشه وران دارالسلام که هریک در قسمی
از اقسام کامل و تمام بودند خانه کوچ بسمرقند برند برحسب
فرموده کاربند شدند و خواجه عبد القادر را نیزکه از غایت
اشتهار ازتعریف و وصف مستغنی است ودر فن موسیقی
سرآمدهٔ ادوار خانه کوچ نقل کردند وفتح نامها بجانب
تختگاه و کاشغرو ختن و خوارزم وآذربیجان وفارس و عراق و
خراسان وزابلستان و مازندران و طبرستان ودیگر بلاد ودیار
متطایر گشت * * نظم *

دبیرانِ فاضل بکلکِ هنر * کشیدند برنامه خطِّ ظفر
چو شد ساز دانشوري ساخته * بسی نامهٔ فتح پرداخته
بشیري بهرجانبی شد روان * شتابان تر از تند بادِ وزان
زمانه زبانِ بشارت گشاد * صدا در خمِ سقف گردون فتاد

وصاحب قران گیتي ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش
وکامراني داد و برکنارهای دجله درقصرهای زرنگار روزگار
همایون آثار بعشرت ومسرت گذرانید * * بیت *

* جهان بکام دل وکام دل بحسب مراد *
* زمانه تابعِ فرمان و آسمان منقاد *
* نشسته فارغ و فرمان برانش عالم گیر *
* عدو گریخته و باز ماندگانش اسیر *

و در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه را در آب ریزند بر حسب فرموده چرکس و دیگر سوچیان تمام شرابها جمع آورده در دجله ریختند و ماهیان را نیز کام عیش از تجرع مُدام بهره مند شد * * نظم *

* از یمنِ عدل پروریِ شاه دادگر *
* ماهي در آب و مرغ هوا گشته بهره ور *

و اهالي بغداد بشکرانه سلامتي نفس و عِرض مال اماني قبول کردند محصلان بتحصیل آن قیام نموده بخزانه عامره فرود آوردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران ایلچی بجانب مصر پیش برقوق

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب قران دین پرور با منِ مسالک و استقامت ممالك و رفاهیتِ بندگانِ خدا و سلامت آینده و رونده در راهها اهتمام و اعتنای هرچه تمامتر داشت درین ولا شیخ ساوه را که از مشاهیر هنروران عصر بود با جمعی مردم فرزانه و بیلاکات پادشاهانه بجانب والي مصر و شام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت روانه فرمود مضمون رسالت آنکه پیش ازین پادشاهان کامگار که از نسل چنگیزخان بودند با ملوک آن ممالک منازعت داشتند و بدان واسطه بسی زحمت و تشویش باهالي شام و سکان

آن نواحي ميرسيد و در آخر ميان ايشان رسل و رسايل متواتر شد و قضيه بمصالحت انجاميد و آن معني موجب امن و امان عالم و عالميان گشت و چون پادشاه سعيد ابوسعيد بهادر خان انارالله برهانه بجوار رحمت حق پيوست و از نسل چنگيز خان پادشاهي صاحب شوكت نافذ فرمان در ايران نماند و ملوك طوايف پديد آمدند هرج و مرج بحال عالم راه يافت اين زمان چون سابقه عنايت بي غايت مالك الملوك جل وعلا تمام ممالك ايران تا عراق كه در جوار آن مملكت واقع است مسخر فرمانِ ما گردانيد خير انديشي و نيكو خواهي خلايق اقتضاى آن مي كند كه حق همسايگي رعايت كرده ابواب مراسله و مكاتبه مفتوح گردد و ايلچيان از هردو جانب در آمد و شد باشند تا راهها ايمن شود و تجار جانبين با من و حضور تردد توانند نمود و اين معاني هراينه مستلزم معموري بلاد و آسايش عباد تواند بود والسلام على من اتبع الهدى والحمد لله رب العالمين *

گفتار در فتح قلعه تكريت

بعد ازانكه دارالسلام بغداد در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحب قران درآمد تجار و مسافران بعرض همايون

رسانیدند که درین حوالي قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور و بمتانت معروف و مذکور و جمعی مفسدان متمرد آن را پناه جسته اند و سرِعصیان از جیب تعدي وطغیان برآورده پای از جادهٔ راستي بیرون نهاده اند و راه برگذرندگان بسته دستِ تعدي و تطاول بنهب و غارت مال مسلمانان برکشوده اند و پیوسته کاروان مصر و شام را میزنند

* نظم *

* حصاریست عالي ز یک پاره کوه *

* دَرو ره زنانند چندین گروه *

* نه عرادهٔ برگردِ او ره شناس *

* نه از گردشِ منجنیقش هراس *

* همه روز و شب کاروانها زنند *

* ز بد گوهری راه جانها زنند *

و تا غایت این عقدهٔ بسرانگشت تدبیر هیچ آفریدهٔ انحلال نیافته و هیچ صاحب قوت دفع این واقعه در حیزِ قدرت و مکنتِ خود ندیده و بدان اشتغال ننموده پرتو رای مشکل کشاي چون برکیفیتِ این حال افتاد فرمود که چون بحمد الله تعالی همگي همتِ ما برصلاح حال بلاد و عباد و قلع و قمع اهل فساد و عناد مصروف است کفایت این مهم را از ذخایر مثوبات اخروي و جلایل فتوحات دنیوي

باید شمرد و فرمان داد که برهان اُغلن و بیق(۱) صوفي و امیر جلال حمید و شاه ملک و سید خواجه شیخ علي بهادر از پیش روان شوند و بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده بدانجا رفتند و بمحاصره مشغول شدند و عاطفت پادشاهانه مال اماني بغداد که بحصول پیوسته بود براُمراء و لشکریان انعام فرمود و امیر عثمان عباس را که در واقعه کربلا زخم دار شده بود در بغداد با غرق باز داشت و جهتِ مرهم او هرروز یکهزار دینار کپکي مقرر فرمود و رایت نصرت شعار در روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعادت و اقبال نهضت نموده و در مزار متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و میامنِ برکاتِ زیارت دریافته استمداد همت نموده امیرزاده شاهرخ را برسم منغلا از پیش روان گردانید و روز یکشنبه ایوار کرده ببالای آب دجله توجه فرمود و بمنزلی فرود آمد و ازانجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار کولي عظیم رسیده آنجا نزول فرمود و روز سه شنبه بسعادت نهضت نموده عانه مخیم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه لجرمه و روز پنجشنبه غره محرم سنه (ست و تسعین و سبعمایة) قریه حربی از فر وصول و حلول موکبِ همایون رشک فزای سپهر برین گشت و جمعه از حربی

(۱) در بعض نسخ بجای بیق (تابیق) و در بعض (تیق) است *

کوچ کرده بموضع بند اسار آمد و شب آنجا نزول فرمود و شنبه
کزستان معسکرِ ظفرپناه گشت و شخصی دربیشه شیری دیده
خبرآورد صاحب قران گردون اقتـــدار بدولت روزافزون
تفاول نموده بعزم شکار شیر سوارشد و شیرانِ بیشه پیکار بیشه
شیرانِ خون خوار را مرکزوار درمیان گرفتند و پنج شیر شرزهٔ
غران که ازنهیب آسیب چنگال ایشان شیرفلك آن که آفتاب
شکاراوست ازان سوی خانه ماه آرام گاه جستي ازبیشه
بیرون آمدند و دندانِ خشم تیز و چنگال کینه خون ریزکرده
حمله آوردند دلاوران پیل افگن که به نشترِپیکان سندان گزار
شِریان شیرژیان کشودندی و بنوک سنان جان شکارحلقـــه
حدقه هزبران غران ربودندی هرپنـــج را بیـــك زمان
بیند اختند وطعمه دیگرسباع ساختند و حضرت صاحبقران
ازانجا نهضت فرموده روز یکشنبه بقلعه تکریت رسید و صفهای
لشکرِ مرتب ساختـــه و ازغریو کورگه و خروش سورن هول
ان زلزلة الساعة شي عظيم دراند اخته * * بيت *

بفـــرمود تا لشـکرِ نامدار * درآیند پیرامنِ آن حصار
ببازوی قوت خرابش کنند * بسیلاب خون غرق آبش کنند

ودر مقابل حصار قبه بارگاه گردون اشتباه محاذي منزل
ماه گشته صاحب قران خلافت پناه درکنف حفظ وتاييد الله
نزول فرمود ودرین اثنا امیرموصل یارعلي و حاکم اردبیل

شیخ علي اویرات با تقوزها و پیشکشهـــای لایق بپایه سریر اعلی شتافت و بوسیله امراء نامدار سعادتِ بســاط بوس دریافتند و زانوزده پیشکشها بمحل عرض رسانیدند صاحبقران ممالك ستان سپاهِ ظفرقرین پیروزي نشان را بتسخیر قلعـــه فرمان داد و آن کوه پاره بود برلب دجله واقع شده چنانچه ازبیخ آن آب مي گذشت و در زمان سلطنت ساسانیان باز آن قلعه را ساخته بودند و گذرهای آن بگچ و سنگ برآورده حصانت و متانت آن بمرتبهٔ که درهیچ روزگارکمند اقتدار خسروان رفیع مقدار بر کنگرهٔ فتح آن حصار نیفتاده بود و تیر تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیربهوای تسخیـــر آن نرسیده *

* نظم *

ازبلندیش فرق نتوان کرد * آتش دیده بان زنور زحل

و والیش امیرحسین(۱) پیوسته بقطع طریق اقدام نمودی و نسبت با هیچ پادشاه درمقام اطاعت و انقیـــاد نبودی ودران وقت که آوازهٔ توجه رایت نصرت شعارشنیده بود رعب و ترس برو غالب گشته برادر کوچك را بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهاربندگي وخدمت گاري کرده مکارم ملکانه او رابعنایت و نوازش مخصوص داشته باسپ وخلعت گرامي گردانیده بود و باز فرستاده وفرموده که برادرت حسیـــن را

(۱) دربعض نسخ بجای حسین (حسن) مکتوب است *

بگوی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هرچه زودتر بیاید
تا ملحوظ نظر عاطفت و تربیت گردد وچون برادرش برحسب
فرموده باو رسیده بود و پیغام رسانیده آن بی توفیق را از
غایت وهم و هراس قوت بیرون آمدن نبود و باضطرار و ضرورت
دل بر طغیان و مخالفت نهاده جنگ را آماده گشته بود
عساکرِ منصور بر حسب فرموده دامنِ مردي برکمرِ اجتهاد
زدند و دستِ اقتدار از آستین سعي برآورده روی همت
به تسخیر حصار آوردند و عرادها نصب کردند و منجنیقها بر
افراختند و خانهای آن خاینان بزخم سنگ خراب ساختند
روز سه شنبه که سیوم روز بود امیرحسین مادرخود را بشفاعت
بیرون فرستاد باچند سر اسپ و دیگر تحفها و بزبانِ عجز و
استکانت عرضه داشت که مارا با بندگان و ملازمانِ حضرت
حد مخالفت و مقاومت نیست اما شکوه آنحضرت بزرگ
است و یارای بیرون آمدن ندارم اگرمرحمت پادشاهانه
بنده را امان بخشد و عفو فرماید برادر و پسر را بپایه سریر
اعلی فرستم حضرت صاحب قران مادرش را نوازش فرمود
که گناه اورا بتو بخشیدیم و ازخون او درگذشتم برو و
بی توقف پسرت را بیرون فرست و یقین بدانکه اگردرآمدن
تقصیر نماید وبال خون چندین خلایق که درقلعه اند درگردنِ
او خواهد بود و مادرش ازان سخن اندیشناک شد و متحیر

و متفکر باز گشته بقلعه در آمد و عسا کر گردون مآثر نقبها بریده
بپای حصار بیرون در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ
علي بهادر با نوکرانِ دلاور خویش یك برج خالي کرده
بودند آنرا درشب بیندا ختند و بقوت بازوی شجاعت و
زخم شمشیر جلادت دشمنان را رانده حصار بیرون بگرفتند
و ایشان ازبیم جان بحصار اندرون گریختند و امیرحسین را
دهشت و خوف زیادت شده به پیغام مادربیرون نیامد و دل
ازجان برداشته بجد هرچه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم لازم
الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکرازاطراف وجوانب نقبها
درآرند وبیخ قلعه را تمام خالي سازند تواجیان برحسب
فرمان زمین بخش کرده بموجب تفصیل برلشکریان قسمت
کردند و چکه تواجي نسخه تفصیل بمردمان رسانید و بکار نقب
مشغول گشتند و مفصل آن ابتدا از دست چپ کرده بدین
موجب بود اول تومان کپک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان
بود روی کوشش بکار آوردند دیگر بیر پادشاه نبیره طغي تمور
خان بجد تمام دست سعي بنقب کندن برکشاد دیگر خواجه
علي پسرخواجه یوسف اولجایتو اپردي دیگرالله داد پسر
امیر توکل برلاس دیگر امیرجلال حمید وشمس الدین و علي
هرسه بیك نقب مشغول شدند دیگر برهان اُغلن و جمال الدین
فیروزکوهی هردو بیک نقب استغال نمودند دیگر یادگار

اند خودي ديگر لطف الله بيان تمور بن آقبوغا ديگر حمزه تابان ديگر آدينه قپلغه چي و تنكري بيردي هردو بيك نقب و از توما نات شاهزاده جهان شاهرخ آيت خواجه وموسی كمال[1] بيك نقب مشغول شد ند ديگر چركس سوچي و بايزيد بيك نقب ديگر جلال باورچي وبيان قوجين وايشان نقب بريده بسنگ رسيد ند و به نيروی دولت قاهره مقدار سی و پنج گز سنگ خارا سوراخ كرد ند وديگر شمس الدين اوج قرا و تويلاق قوجين و ابوالقاسم خويش امير عباس هرسه بيك نقب ديگر جهان ملك ملكت[2] ويوسف جليل پسر حسن جاندار بيك نقب ديگر خواجه راستي و قرا محمد بيك نقب و از تومان كلان و توسقال تومان ختلان علي درويش برلاس و شيخ حسن و شاه سوار هرسه بيك نقب و از تومان طغي بوغا برلاس توكل و يوسف چوره[3] بيك نقب در كار بود ند ديگر سونجك وقوشون توی بوغا شيخ بيك نقب ديگر خواجه اصيل قمي ديگر شيخ درويش اَللّٰهي و از تومان اميرزاده ميرانشاه امير قطب الدين برادر قمر الدين جته و احمد محمد سلطان شاه و تغلق تمور قوجين هرسه بيك نقب و حمزه سلدوز و حمزه قطغو بيك نقـــب ديگر طاهر ساوه ديگر دولتخواجه ارلات و اميرزاده عمر مويد و شير زاده اوج قرا

---

(۱) دردو نسخه بجای كمال (رك مال) (۲) در بعض نسخ بجای ملكت (مملكت) (۳) در دو كتاب بجای چوره (چهره) است *

بیك نقب دیگر محمد بیگ ارلات و درویش بیک نقب دیگر
یحیی که اتابك امیرزاده خلیل بود و ایدي بیردي بخشي
اوزبك بیك نقب دیگر قوشون امیر عثمان که سر آن تیلک
قوچین بود توشقال امیر یادگار برلاس و منکلي خواجه و کپکچي
یورتچي و علي همه بیک نقب دیگر شیخ محمد ایکو تمور دیگر
شاه ملک دیگر اولجایتو بوغا مچلکاچي و اسن تمور بیک
نقب دیگر ارد شیر برادر علقه تواجي دیگر سید خواجه شیخ
علي بهادر دیگر الله داد برادر امیر حاجي سیف الدین
و امان شاه هر دو بیک نقب دیگر شیخ علي قوچین و لالم
قوچین و استوی هر سه بیك نقب دیگر بیق صوفي و در
سر کار او کوه را سوراخ میکردند دیگر خواجه مسعود سبزواري
و در سر کار او نیز سنگ مي بریدند دیگر مراد پسر ایلچي بوغا
قوچین و حاجي خداداد کشي در کنار آب بیک نقب و تمام
این جماعت باندک زماني اراضي حوالي قلعه را چون
غربال مشبك ساختند امیر حسن چون حال برین منوال بدید
مضطر و سراسیمه شد و کس بیرون فرستاد و بجریمه و گناه خود
اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحب قران فرمود که
بیرون مي باید آمد و چون فرستاده باز گشت روز دیگر تضرع
و اضطرار زیادت کرد و کسی دیگر پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد
و دست توسل بدامن عاطفت آنحضرت زده در خواست

کرد که سایهٔ حمایت بر حالِ پریشان او اندا ختهٔ بزبانِ شفاعت
خون او را بخواهد شاهزادهٔ جوان بخت از مراحم خسروانه
التماس او را مبذول داشت و تقبـــل نمود که او را حمایت
نماید امیر حسین برادر را نیز پیش شاهزادهٔ فرستاد و عجز
و استکانت بی حد اظهار کرده عرضه داشت که ما بندگان کمر
بندگي بر میان جان بسته خود را از کمترین غلامان حضـــرت
مي شماریم اما برادر مرا از استیلای دهشت و خوف قوت
بیرون آمدن ندارد و امیرزادهٔ شاهرخ او را بعز بساط بوس
حضرت صاحبقران رسانید و سخن او عرضه داشت آنحضرت
فرمود که تا خود بیرون نیاید و از بدکرداري و قطع طریق توبه
نکند و رجوع ننماید هیچ عذر او مسموع نخواهد افتاد و اگر
بدین معني اقدام نماید او را خلعت عفو و اغماض ارزاني
داریم و با برادرش گفت اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او
باش و او را خلعت پوشانیده بازگردانیـد و چون برادران
بهم رسیدند مشورت کردند که مدتی مدید است که ما درین
مقام پدر بر پدر مستقل و بسرِ خود زیسته ایم و آنچه خواسته ایم
کرده ایم و کسی را دستي بر ما نبوده اکنون اگر بیرون رویم
بیشک جمعي که درین مدت اموال ایشان بنا حق ستده ایم
داد خواهند خواست و فرمان شود که انچه بظلـــم ازیشان
گرفته ایم باز گردانیم و ما از عهدهٔ آن بیرون نتوانیم آمد البته

ببد عذاب کشته شویم اولی آنکه تا جان در تن ورگ در بدن باشد بکوشیم و جمعی قطاع الطریق که آنجا بودند درین معني با ایشان اتفاق نمودند و بنا برین اباطیل طبل زده بتجدید اظهار مخالفت کردند شعلهٔ خشم حضرت صاحب قران ازان معني اشتعال یافت فرمان نافذ شد تا کورگه و نفیر و برغو و نقاره فرو کوفته سورن انداختند زلزله درافتاد که کوهها ازبیم حلول القارعة ما القارعة نزدیک بود که چون عهن المنفوش بباد فنا بررود * * بیت *

* بلرزید کوه و بجنبید دشت *
* غریو از نهم آسمان درگذشت *
* تو گفتي که صورِ قیامت دمید *
* زمین پاره شد آسمان بردرید *

صاحبقران گیتي ستان بخانه که بربالای ملجور ساخته بودند برآمد و چون تمام قلعه را بر سر چوبها گرفته بودند پیش ازانکه آتش در زنند بعضی ازان دیوارها بیفتاد و اهل قلعه رخنه برآورده فدائي وار بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صدور یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقتدار بحرب و پیکار آورند برحسب اشارت مبادرت نمودند و هرجا که مجوف ساخته برسر ستونها داشته بودند از هیمه و نِفْط پر کردند و شب چهارشنبه بیستم آتش زدند * * نظم *

* ز نفطِ سیه چوبها برفروخت *
* ستونها سراسر همه پاک سوخت *
* زبس دود کامد فراز از فرود *
* سیه شد بیکباره چرخِ کبود *
* چنان دود شد سوی گردون بتاب *
* که شد چشمهای کواکب پرآب *
* نگون باره گفتي که برداشت پای *
* بکردار کوه اندر آمد ز جای *

و اکثر دیوارهای قلعه برزمین افتاد وبرجی که بیق صوفي خالي کرده بود بکلي منهدم شد وبیست کس از دشمنان بزیر افتادند * * بیت *

* ازان باره چندی زدزدانِ دون *
* فتادند چون بختِ خود سرنگون *

اهل قلعه تختها و توارها گرفته بجنگ مشغول شدند * * بیت *

* برآمد خروشیدنِ کارزار *
* به پیروزیِ لشکرِ شهریار *
* سوی رخنهٔ دز نهادند روی *
* دلیرانِ خصم افگن و جنگ جوی *

حکم جهان مطاع نفاذ یافت و دیگر دیوارها که مانده بود ازاطراف و جوانب نقب زده مجوف ساختند و بیندا ختند

برجي كه سركار الله داد و اما نشاه بود بدرالدين ازبيخ كنده بينداخت امير حسن[1] و قوم گمراهش را آتش درنهاد افتاده دود حيرت ازسربرآمد و از هولِ جان بقلهٔ كوهى كه ازان قلعه مانده بود پناه جستند درين حال امراء وبهادران زانو زده اجازت طلبيدند كه بآن بالا برآيند وبقلع واستيصال آن زمره ضلال اشتغال نمايند آن حضرت فرمود كه چندان تحمل نمايند كه قلعه تمام بازمين برابرشود چون كاربااين مرتبه رسيد اهل قلعه بتضرع و زاري درآمدند و امراء واركان دولت را شفيع انگيختند و بجان امان طلبيدند حضرت صاحب قران شفاعت قبول نه فرمود و امان نداد و زبانِ دولت بركشاده كه اگربيايند واگرنيايند بعنايت حق ايشانرا بدست خواهم آورد * * نظم *

چو عونِ الهي مرا ياوراست * سعادت قرين دولتم رهبراست
بدست آورم رهزنِ شوم را * بهم بر زنم اين بر و بوم را

عساكر گردون مآثر چون اين سخن از حضرت صاحب قران بشنيدند روى جلادت بآن قله كوه نهاده ببالا برآمدند و قلعه را بجنگ تسخيركردند و امير حسن را باهركه دران قلعه بود گردن بسته بحضرت آوردند فرمان شد كه رعايا را ازسپاهى جدا كرده تعرضى نرسانند وسپاهيان را برتوما نات بخش كرده سياست نمايند برحسب فرموده آن مفسدان حرامي

(١) چنين است دراكثرنسخ و دربعض كتب بجايش (حسين) است *

را جزای فعل بد که سالها خون مسلمانان ریخته بودند
و مال ایشان برده در کنار نهاده ند و تواجیان از سرهای
ایشان برای عبرت دیگران منارها ساختند و ایشانرا مصدوقه
فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا نعت مساکن و محال شده
و مضمون و مزقناهم کل ممزق وصف حال آمد و هل
نجازي الا الکفور و این فتح مبارك روز دوشنبه بیست
و پنجم ماه مذکور مطابق توق ئیل اتفاق افتاد و باشارت
صاحبقران گردون اقتدار یک دیوار ازان قلعه رها کردند
تا بتمادي روزگار عالمیان بدیده حیرت و اعتبار مشاهده
نمایند که احکام و استواري قلعه تا چه غایت بوده و ببازوی
قدرت و کامکاري چگونه تسخیر کرده اند ان في ذلک لعبرة
لاولي الابصار *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار و جمع آمدن شاهزادگان کامگار و امراء نامدار که بهر جانب رفته بودند برسبیل ایلغار

روز شنبه[1] غره صفرا لمختوم بالفتح والظفر* * بیت *
به پیروز رائی شهِ نیك بخت * بتخت روندہ بر آمد ز تخت
سرِتاج برزد بسقفِ سپهر * برافراخت رایت برافروخت چهر

(۱) درده و نسخه بجایش (دوشنبه) دیده شد *

بصوب حربي[1] بسعادت و اقبال بازگشته شکار انداخت و خرگاه زده شب در چول نزول فرمود روز دیگر جرگاه[2] بهم بر آمده گورخر بسیار و نخچیر بی شمار صید کردند و جماعتی از شاهزادگان و امراء با انبوهي از سپاه ظفر پناه فوج فوج جهت دفع مفسدان و قلع و قمع مخالفان بهر جانب از عراق عرب و بریه و اطراف و حوالی آن نواحي رفته بودند چه امیرزاده محمد سلطان از کنار کنار شط بواسط رفته بود و از امراء قول رستم طغي بوغا و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان از آب شط گذشته بودند و شیخ تمور بهادر و اوج قرا بهادر و مبشر و ارغونشاه با لشکری بطرفی دیگر رفته بودند و امیرزاده میرانشاه با سپاهِ خود از حله نهضت فرموده ببصره رفته بود و امیر یادگار برلاس و جهانشاه جاکو باهم روانه شده بودند و محمد درویش برلاس و شیخ علي برغوی و اسمعیل برلاس باتفاق رفته بودند و این گروه بتفصیلي که گفته شد هر طایفهٔ بطرفی در استیصال مفسدان و دفع فساد متمردان کوششها نموده بودند و درین مدت بسی صحرا و بیابانها قطع کرده و از آبها گذشته و بسیاری از عظایم مهمات ساخته از انجمله شهر بصره و واسط را ضبط و یاسامشي کرده

---

(۱) در دو کتاب بجای (حربي) (حرپي) (۲) در دو نسخه بجایش (جرگا) و بتاييد لغت جرگه صحیح معلوم میشود *

بودند و صحاري و براري بريده بسے از اعراب بريه راکه راه
مي زدند و مانع عبور قفل حجاز مي شدند بقتل آورده و بُنَه
و خيل ايشان را غارتيده و تمامي اصول و کلانتران آن بلاد
و نواحي را از دور و نزديک مطيع و منقاد گردانيده و خراج
و ساو بگردن داده و هرکس که پای اطاعت برجادهٔ موافقت
نه نهاده سرش بدستِ قهر از تن جدا کرده اموال و اسبابش
عرضه نهب و تاراج ساخته بودند و اميرزاده ميرانشاه ملوک
سربدال را بضبط بصره بازداشته و از شط العرب گذشته بامير
زاده محمد سلطان ملحق شده و مجموع امراء و لشکريان
بايشان پيوستند و با حصول مقاصد و مرام دشمن سوز و دوستکام
مراجعت نموده دريتولا بموضع حربي بسعادتِ بساط بوس
فايز گشتند و چون مملکت بغداد و ديگر بلاد عراق عرب در
حوزه تسخير و تصرف بندگان حضرت آمد بر وفق اشارت عليه
امثله و احکام بحکام و وُلاتِ بلاد و ولاياتِ آن حوالي و نواحي
و پيشوايان احشام ترکمانان اغرآق قويلوق و قرا قويلوق ارسال
نمودند مشتمل بر آنکه تا غايت اين مواضع را بی خداوند
يافتـــه بوديد و در ميدان خالي گوی مراد زده هرچه
مي خواستيد ميکرديد اکنون قدمِ اطاعت درراه خدمتکاری
و فرمان برداري مي بايد نهاد و بعد ازين از قطع طريق و
بدکرداری توبه کرده متعرض ايذای بندگان خدا نمي بايد

شد تا سایهٔ مرحمت و جناحِ معدلت برحالِ شما گسترده شود و اگرنه هرچه بینید از خود بینید * * بیت *

همینت پسند است اگربشنوي * که گرخار کاري سمن ندروي

هرکرا سعادت مساعد بود و توفیق معاونت نمود روی اذعان بدرگاه عالم پناه آورد و بقدر حال و استیهالِ خود ملحوظ نظر عنایت و تربیت پادشاهانه گشته بصنوف عواطف و سیورغامشي بلند پایه و سرافراز شد و هرکرا سابقه شقاوت از طریق متابعت و بندگي عنان برتافت هدفِ تیربلا و مصبِّ سیل غضب خدا گشت * * نظم *

* هر که سر از بندگيِ او کشید *
* چشمِ امیدش رخِ دولت ندید *
* و آنکه نشد چاکرِ این آستان *
* شد بدنش حبس غم افزای جان *

و درین اثنا امیرعثمان عباس با اغرق ازبغداد آمده بمعسکر ظفرقرین ملحق شد والحمد لله رب العالمین *

گفتار در توجه رایت همایون نهضت فرخنده فال بجانب دیار بکر در ضمان حفظ وتایید ذوالجلال

صاحب قران گیتي ستان بعد از تسخیر عراق عرب و توابع

آن عزم دیاربکر وجهه همت عالي ساخت و خواجه مسعود سبزواري را بمحافظتِ بغداد فرستاد و فرمود که رعایا و اهالي آن دیاررا درکنفِ حمایت و رعایت مرفه داشته از تفقد حالِ عَجَزه ومساکین غافل و ذاهل نباشد و درتعظیم و اکرام سادات و علماء ونوازش و اطعــامِ فقراء وضعفـــاء حسب المقدور بکوشد و رایت نصرت شعــار درضمان حفظ آفریدگار متوجه صوب دیار بکرشد و امیرزاده میرانشاه را با امراء و لشکریان جهت فتح وضبطِ ولایت ببالای آب بغداد روانه گردانید و بنفس مبارک نهضت فرمود و جسربسته و از آب گذشته آوازهٔ مراجعت انداخت تا مخالفان اعتماد بران کرده وظایف حزم و احتیاط مرعي ندارند * * بیت *

* سکندر که با شرقیان حرب داشت *

* درِ خیمه از جانبِ غرب داشت *

و لشکرِ ظفرقرین را از هرده نفر دو نفرگزین فرمود وباقی را دراغرق بگذاشت وعثمان بهادررا بازداشت تاباقي لشکر واغرق را سرکرده ازعقب بیاورد وارد شیرتواجي را جهت ضبط سپاه و احتیاط یورت تعیین فرمود ودراغرق امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوچ قرابهادر برحسب فرموده باستــادند که آنرا ضبط نموده بیــارند و رایت منصور بتعجیل تمام ببالای آب روان شد وچون ازتووق

گذشته بقلعهٔ کرکوک رسید اهل حصار بقدمِ اطاعت و انقیاد پیش آمدند عاطفت خسروانه آن قلعه را با میرعلی موصلی سیورغال فرموده ازانجا بگذشت درین اثنـــا قزل میرعلی اویرات وبیرعلی و جهانگیر بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادتِ بساط بوس مشرف گشتند و امرای آن نواحي با جمعهم و کوتوالانِ قلاع آن حدود همه بتخصیص حاکم التون کوپروك باحراز دولتِ زمین بوس مبادرت جسته کمر خدمتگاري برمیان انقیاد بستند مراحم پادشاهانه ایشان رابنـــوازش و اکرامِ اختصاص بخشیده بکمرهای زر و جـامهای فاخر سرافراز گردانید و از بهر زنان وفرزندانِ ایشان زر وجواهر و اقمشه انعام فرمود تا برای پسران دختر خواهند و جهت دختران جهیز ترتیب نمایند و ازانجا بدولت و اقبال روان شده روز چهارشنبه بموضع اردبیل رسید و والي آنجا شیخ علي بمراسم طوي اقامت نموده پیشکشها کشید و انواع خدمات شایسته بتقدیم رسانید و آن حضرت روز دیگر ازانجا نهضت فرموده کنارآب خنازاب مخیم نزول همایون شد و روز جمعه بشناه از آب گذشته موصل از فرِّ وصول موکب نصرت قرین غیرت سپهر برین گشت صاحب قران سرا فرازاز صدق نیت بقدم نیاز باحراز میامن زیارت انبیاء یونس و جرجیس علي نبینا وعلیهما افضل الصلوات والتحیات مبادرت نمود و بعد از

استمداد همت در هر مزاری ده هزار دینار کپکی تصدق فرمود تا برسر مراقد نباهت معاقد ایشان گنبدها سازند و بسی صلات و صدقات بمستحقان و درویشان رسانید رجای واثق که میامن خیرات و مبرات که پیوسته ازان پادشاه دین پرور داد گستر صدور می یافت چنانچه درد نیا دستگیر دولت واقبال بود در آخرت پای مزد مغفرت و رضوان باشد و ما ذلک علی الله بعزیز و امیرزاده میر انشاه که بر حسب فرموده بتسخیر ایلهای اطراف رفته بود از یمن اقبال روزافزون همه را بمقام اطاعت و فرمان برداري درآورده اینجا بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و یارعلي والی موصل کمر خدمتگاری برمیان جان بسته باقامت مراسم طوی و پیشکش قیام نمود * * نظم *

* چو طوکرد صاحب قران را زشرم *
* سلیمان و مور است میگفت نرم *
* بزد زانو و پیش کشها کشید *
* بحدی که دستش بآن می رسید *

گفتار در توجه صاحب قران سعادت انتما بجانب روحا

صاحبقران ممالک ستان یارعلي والی موصل را غجرجي ساخته ازانجا شبگیر فرمود و بمبارکي و طالع فرخنده متوجه

روحا شد و امرای تومان ترتیب لشکرداده فوج فوج روان
شدند * بیت *

* جهان شد چو دریای شوریده موج *
* روان گشته دریا دلان فوج فوج *
* بُد اُردو زکثرت جهانی دگر *
* ز گردِ سپه آسمانی دگر *

و درا ثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس برسبیل
استعجال باستقبال فرستاده و اظهار بندگی و خدمتگاری کرد
بنابرین چون حضرت صاحبقران دراواخرصفربحوالی
ماردین رسید واو را مطیع ومنقاد می دانست پیش وی کس
فرستاد که با لشکرمرتب درعقب بتعجیل بیا که ما را عزیمت
مصر و شام مصمم است وازانجا گذشته براس العین نزول
فرمود و تمامي لشکر را بجبقون (۱) فرستاد سپاه برنغار ایل
وولایت حسین وقراقویلوق را غارت کردند وسپاه جرنغار
مواضع ومزارع آن نواحي رابتاراج دادند واسپ وشتر
بسیار و گاو و گوسفند بیشمار غنیمت گرفتند و چون عساکرمنصور
باغنایم نا محصور باردوی همایون باز آمدند ازانجا نهضت
نموده بروحا رسیدند کزل نامي که حاکم آن حصار بود چون
خبرتوجه عساکرگردون مآثر شنید ازبیم حصار گذاشته بیرون

(۱) دربعض نسخ بجای آن (بجیقون) ودربعض (بچپقون) است *

رفت و بعضی از رعایا نیز بموافقت او بیرون رفتند و در
کوهی بلند که داشتند پناه جستند حضرت صاحب قران امراء
و لشکریان را از عقب ایشان بفرستاد و همه را غارتیده اسیر
کردند و آن حضرت با شاهزادگان و نویینان و ارکان دولت
بمبارکي و طالع سعد بشهر در آمدند و عمارات آن شهر مجموع
از سنگ تراشید بر آورده اند و گویند از بناهای نمرود است
و قصه در آتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة و السلام درانجا دست داده و آن چشمه که از منبع
یا نارکونی بردا وسلاما علی ابراهیم درمیان آتش
جریان یافته هنوز جاریست و در حوالی چشمه آثار سیاهي
آتش و دود پیدا است حضرت صاحب قران کامگار با اعوان
و انصار آثار آن بدایع که بنور ایمان تصدیق نموده بودند
برای العین مشاهده فرمودند و دران چشمه غسل کرده ازان
آب بیاشامیدند و نوزده روز دران شهر توقف نموده مجلس
انس و بزم عشرت بیاراستند و طویهای پادشاهانه مرتب
داشته عاطفت خسروانه جماعتی را که بمراسم جان سپاري
قیام نموده بودند عنایت فرمود و باصناف نوازش سرافراز
گردانیده اوکلکا داد و جنید ترکمان درین موضع عزبساط بوس
دریافته خدمتهای لایق بجا آورد و بجان زینهار جسته جهت
اهل و عیال و ولایت خود امان طلبید و والی حسن کیف نیز

هما نجا بسعادت عتبه بوسی استسعاد یافت و بجبین عجز
آستان عبودیت فرسوده وظایف نیکوبندگی بتقدیم رسانید و
میامن مراحم بی دریغ شامل حال او گشت و چون سلطان
عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل نموده خلاف آنکه خود
اظهار کرده بود بظهور پیوست صاحب قران فرمود که مقتضای
توره و یاساق نیست که یاغی را درمیان ولایت گذاشته
متوجه مملکتی دیگر شوند بنابرین روز پنجشنبه بیست و ششم
ربیع الاول بسعادت و اقبال سوار شد و عنانِ عزیمت بصوب
ماردین معطوف داشته بازگردید و درین حال سلطان علی
حاکم ارزین بدرگاه عالم پناه شتافته تحفهای لایق بمحل
عرض رسانید و حاکم باتمن نیز بهدایتِ دولت و رفاقتِ
اقبال بآستان سلطنت آشیان آمده درسلك بندگان انخراط
یافت و مهد اعلی چلپان ملك آغا و دلشاد آغا که مدت سی
و پنج روز بود که از حضرت صاحبقران جدا مانده در اغرق
بودند از پیش رانده بربالای پشته بدولتِ تلاقی فایز گشتند
و اغرق نیز از ماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب
قران کامگار لشکرِ نصرت شعار مرتب داشته روان شد و چون
بهفت فرسخی ماردین موضع چملیك(۱) معسکر همایون گشت

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای چملیك (چیلیك)
دیده شد *

ملک عزالدین حاکم جزیره[1] بدرگاه عالم پناه آمد و شرف بساط بوس دریافته پیشکشها کشید و خراج و تغار قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشت و بازگردید و چون سلطان عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد بپایه سریر اعلی شتافته انواع پیشکشها از اسپان نامدار و استران راهوار و نقوزهای لایق بیاورد و بوسیله امراء در شنبه بیست و هشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید آن حضرت از سبب تعلل درآمدن سوال فرمود و او بزانو درآمده زبان استغفار باعتذار برکشاد پرتو آفتاب عاطفت خسروانه بر حال او تافته صنوف عنایت و نوازش پادشاهانه درباره او ارزانی داشت و بخلعت خاص اختصاص بخشید و ازانجا کوچ کرده به نزدیک ماردین دامن کوه مضرب خیام نزول همایون گشت *

ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمرشیخ انارالله برهانه

شاهزاده عمرشیخ که باستجماع سایر ملکات ملکانه در شجاعت و مردی آیتی بود و درمیان لشکر منصور رایتی در قریب یکسال که درفارس بود از قلاع آن حوالی و نواحی انچه اِیل نشده بودند چون قلعه اِصطخر و قلعه فرک و در گرم سیر قلعه شهریاری به نیروی دولت روزافزون همه را فتح

(۱) در بعض نسخ بجای جزیره (حویزه) مکتوب است *

فرموده بود و بدرقلعه سیرجان که جمعی امراء بمحاصره آن مشغول بودند و هنوز فتح نشده بود رفته و حضرت صاحب قران دران وقت که عزم توجه شام و مصر جزم فرموده متوجه دیار بکر شد کس بطلب امیرزاده مشار الیه فرستاد و در زمانی که بمحاصره آن قلعه مشغول بود خبر باو رسید شاهزاده بر حسب فرمان ایدکو برلاس و شاه شاهان والی سیستان و بیر علی سلدوز را برقرار بمحاصره بازداشت و بشیراز مراجعت نمود و از آنجا یراق کرده امیر سونجك را جهت ضبط مملکت فارس بگذاشت و بعزم بساط بوس حضرت اعلی متوجه دیار بکر شد و امیر سونجک بر حسب اشارت حضرت صاحب قران بتعمیر قلعه قهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول شد و شاهزاده با لشکری آراسته از راه شولستان روان شد واز کردستان عبور نموده میرفت در راه بقلعه مختصر رسید که آنرا خرماتو گویند و اندک مردمی درانجا ساکن بودند شاهزاده بنظاره آن قلعه ببالای تلّی برآمد و نادانی از قلعه تیری انداخت و از قضا بشاهرگ او رسید و درجه شهادت یافت * * نظم *

هردم بکمان کینهٔ خویش * تیری کشد آسمان بد کیش

منگر که بدیگری کشاید * کزوی چوگذشت برتو آید

آری ازافق حدوث آفتاب دولتی بالا نگرفت که بعد زوال

نرسید و در عرصهٔ ظهور کاخ حشمتی سر بگردون نکشید که از زلزله فنا اختلال پذیر نگشت * * نظم *

بگلزار گیتي درختی نرست * که ماند ازجفای تبرزن درست
درین باغ رنگین چو پرّند رو * نه گل درچمن ماند خواهد نه سرو

فرزند ارجمندش امیرزاده پیرمحمد وارکان دولت را دود حیرت ازسربرآمد وحدوث آن واقعه هایل آتش اندوه در جان همگنان زد * * نظـــم *

* بازِ اجل چو جانِ جهان را شکار کرد * تمغه
* دلها خراب ازاندُه وجانها فگار کرد *
* شام ازفراقِ خسروانجم زدُرِّ اشک *
* اطرافِ چرخ پرگهـرِشاهوار کرد *
* زین هول صعب ناکسـبسی کارزار شد *
* درمان چه باقضا نتوان کار زار کرد *

واین واقعه اواسط زمستان درربیع الاول سنه (ست وتسعین وسبعمایة) موافق توق ئیل دست داد مدت عمر شاهزاده شهید سعید چهل سال بود لشکریان بانالهٔ وخروش چون دریا بجوش آمدند وآن قلعه را با زمین برابر ساخته هیچ متنفس را درانجا زنده نگذاشتند وچون خبـرِاین مصیبت جهان سوز درظاهر ماردین باردوی اعلی رسید امراء متحیر مانده نه روی اظهار کردن داشتند ونه رای پنهان گذاشتن *

* نظم *

* بو العجب واقعه باشد و مشکل کاري *

* که نپوشیده توان داشت نه گفتن یارند *

اخر الامر همه اتفاق نموده صورت حادثه را در خلوتی بعرض رسانیدند * * بیت *

حدیث شه و قلعه و زخم تیر * نمودند یك یک بآه و نفیر

صاحب قران کوه وقار از کمال نفس بزرگوار لباسِ کرامت بفت وما صبرک الا بالله شعار ساخته زبان رضا و تسلیم بکریمه انا لله و انا الیه راجعون برکشاد و ادخار ثواب جزیل واجر جمیل را بر مرارتِ این شربت تلخ مذاق صبر فرموده هیچ گونه فزع و جزع بخود راه نداد و حکومتِ مملکت فارس را با توابع به فرزند ارجمند او امیرزاده پیر محمد ارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب بنفاذ پیوست و او دران وقت شانزده ساله بود و اوج قرا بهادر را با حکمِ همایون بتعجیل روانه ساخت که بشتاب هرچه تمام تر با میر زاده مصیبت رسیده ملحق شود و او را با امراء پدرش باز گردانیده در رکاب دولتش متوجه شیراز گردد و چون اوج قرا بهادر بخرما تو رسید و فرمان برسانید امیر بیردی بیگ و امیر زیرک جاکو با لشکر توسقال متوجه اردوی اعلی گشتند و امیرزاده پیر محمد با امراء پدرش واوج قرا متوجه

شیراز شد و نعش شاه زادهٔ شهید را از موضع برگشته خرماتو بشیراز نقل کردند و بمرقدي عاريتی بسپردند و بعد از چند گاه خواتینش سونج قتلغ آغا و بیگ ملک آغا و ملکت آغا و پسراو امیرزاده اسکندر که در صغرسن بود و در شیراز مانده نعش را از شیراز بکش بردند * * بیت *

* روانش روان شد بدارالسلام *

* شد آب و گلش سوی کش والسلام *

و درانجا ببقعهٔ که از مستحدثات حضرت صاحب قران است دفن کردند * * نظم *

مرقدش تابنده و پرنور باد * با شهیدِ کربلا محشور باد

و باعث بران نقل باوجود آنکه درسلك ممالك صاحب قران متعالي مكان تمام ایران با توران انضمام و انتظام یافته بود آن شد که آن حضرت درکش بقعهٔ ساخته و پرداخته است بمحلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلار و مدفن پدر نامدارش امیرطراغای درجانب قبلی آن واقع شده و ازیمین و یسار آن بقعه از برای امیرزاده جهانگیر و دیگر اولاد امجـــاد (۱) مقابر و بقاع احداث فرموده و چون دولت سرمد صاحب قران موید از بینات آیات قدرت اِلٰهي و جلایل مخایل عنایات نامتناهي بود اعوان و انصار سپهـــر

(۱) در بعض نسخ بجای امجاد (واحفاد) دیده شد *

اقتدار نسبت با آن حضرت اخلاصي داشتند که سبب آنرا بمجرد حصول مال و جاه و دیگر اغراض دنیوي حمل نتوان کرد چه امیر آقبوغا که یکی ازان خدمتگاران مخلص بود مدة العمر در هر حال و هر محل که بود هرگز چنان نه نشست که پشتش بو طرفی بودي که آوازه آنحضرت ازان طرف شنودي و هنگام استراحت پای بآن جانب دراز نکردی بنا بران اخلاص امرای برنغار و جرنغار و سایر خواص بندگان سعادت یار نسبت با بقعهٔ مذکوره هریك بمورچل مقرر خود مدفني ساخته بودند و درهرجا که بحکم و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات یافتند ایشانرا برحسب وصیت بآن مدفن نقل مي کردند * * بیت *

* محبتی که خدائي بود نه نفساني *
* بموت و فوت نیابد زوال تا داني *

تتمه داستان ماردین

چون سلطان عیسی که ملك مارد ین بود موکب همایون را استقبال نموده بشرف بساط بوس فایز گشت و مال تغار قبول کرده محصلان جهت تحصیل وجه و لشکریان از برای خرید فروخت بشهر در آمدند گروهی از زمره جهال و انبوهی از جهله(١) ارذال جمع آمده بر لشکریان غوغا کردند حضرت

---

(١) در بعض نسخه بجای جهله (جمله) است *

صاحب قران چون برین معني اطلاع یافت همان لحظه سلطان عیسی را طلب داشت و بزانو درآورده کیفیت حال ازو سوال فرمود و از هرگونه کاوش و خطاب و مجاري کلمات او در جواب معلوم شد که در وقت بیرون آمدن برادر و اتباع خود را وصیت کرده است که بهیچ وجه حصار از دست ندهند و شهر نسپارند و مبالغه کوده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و شفاعت کنم قطعا التفات مکنید که من جان خود را فدای شما و سلامت مملکت میسازم و چون این معنی برو ثابت شد امر لازم الاتباع بگرفتن و بند کردن او نفاذ یافت و چون کثرت لشکر و انبوهي سپاه بسیار بود و اواخر زمستان و دران حوالی علف یافت نمي شد رای مما لك آرای ماردین را دران ولا محاصره کردن مصلحت ندید و روز سه شنبه هشتم ربیع الاخر ازانجا نهضت فرموده بطرف کوهستان روان شد و از دره گذشته فرود آمد و روز دیگر ازانجا کوچ کرده بجانب اسپنج توجه نمود و تمام شاهزادگان و امراء لشکرها آراسته بمورچل خود بغوره روان شدند و روز جمعه یازدهم ماه هوا متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن گرفت و باراني دست داد که گفتي تمام اجرام آسمانها ابر گشته مي بارد * * نظم *

* فلك خواست تا برگ چشم سحاب *

* خیام معسکر بر آرد بآب *
* ز دریا برآورد ابری چو قیر *
* سرِ مشک بگشاد ابرِ مطیر *
* تو گفتي جهان باز طوفان گرفت *
* محیطِ بلا جمله کیهان گرفت *
* دران دشت امکان بودن نماند *
* بجز کشتي عجز ما من نماند *
* روان گشت لشکر چو کشتي بر آب *
* فرو ماند اشتر چو خر در خلاب *
* ازان پیل بالا گلِ تیره جوش *
* ز اسپان نبودی برون غیر گوش *

و زمین آن موضع بغایت سست بود و گل و لای عظیم باز دیده شد بحیثیتی که چهارپایان تا بسینه در وحل فرو میرفتند و چند روز لشکر در بلای آن لای ماندند و بسیاری از استران و شتران قطار قطار تلف شدند و در گل غرق گشته بماندند و بیشتر لشکریان فرود آمدند و خیمها زدند و زمان زمان شدت باران زیادت مي شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها بگذاشتند و پیاده براه افتادند و حضرت صاحب قران با لشکرِ قول در جمعه دهم جمادی الاول ازان بلاد بیرون آمده در علف زاري نزول فرمود و از بهر تفقد و استعلام احوال شاهزادگان کس

بازگردانید وشاهزادگان و امراء با تومانهای خود هرکس
درپیش خود نمدها وزیلوها وتاچپرهای[1] خیمه خود
برروی لای انداخته وراه ساخته بتمامي بیرون رفتند
وازانجا کوچ کرده بطرف موصل کهنه روان شدند وحضرت
صاحب قران کسی را با بسی تحف و هدایا جهت فرزندان
بجانب سلطانیه فرستاده بود وشخصی شیخ نام که درموضع
چیملک با ملك عزالدین بشرف بساط بوس رسیده بود
وبنوازش مخصوص گشته درراه پای ازراه صواب بیرون
نهاده دستِ جسارت بآن تحف وهدایا درازکرده همه را
برگرفت وبجزیره درآورد وملك عزالدین حاکم آنجا عهدی
که با بندگان حضرت کرده بود شکسته با آن شور بخت
هم داستان شد ویاغي گشت صاحبقران گردون اقتدار الزام
حجت راد ونوبت قاصد فرستاد واورا پیغام داد که شیخ را
گرفته پیش ما فرست تا ازسرِ گناه تو درگذریم واگرنه جزیره
وقلاع وخیل وحشمت درزیرسم ستور ناچیز خواهد شد
ملک عزالدین را نکبت وادبار دامن گیر شده بود
برحصانت قلعه وآب شط اعتماد کرد وسخن قبول ننمود
خردمندان گفته اند که بنیادي که برآب نهند استوار نیاید اما خاکساری
را که بادِ نکبت آتش دولت فرو نشاند پرده پندارپیش

---

(۱) دربعض نسخ بجای تاچپرهای (قناطهای) دیده شد *

بصیرت فرود آمد * * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جزیره و نواحی آن

چون ملک عزالدین حاکم جزیره از امتثال امری که در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود حضرت صاحبقران روز دوشنبه سیزدهم جمادی الاول اغرق را گذاشته ایلغار فرمود وبا تمام لشکر از دجله بکوبسر و عمد گذشته شبگیر کرد در وقت سحر که آن روز برگشتگان درخواب بودند بیخبر و غافل عساکر گردون مآثر چون قضای نازل بایشان رسیدند و تمام ولایت و احشام ایشان عرضهٔ غارت و تاراج گشت ودوسه قلعه او را بگرفتند و مال و چهارپای بسیار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار شد وحاکم جزیره ملک عزالدین دران آشوب بدست یکی ازلشکریان افتاد چون او را بشناخت بشکنجه وعقوبت بسیار بسی چیزازو بستد و او را رها کرد و چون صرصر قهرصامت و ناطق آن نواحي و دیار را بباد غارت و تاراج برداد و حاکم جزیره نیم جاني بهزار مشقت بیرون برده آواره شد صاحب قران گیتي ستان ازانجا نهضت نموده بسعادت واقبال بازگشت و روز پنجشنبه شانزدهم از دجله گذشته فرمان داد که تمام غنایم و گوسفندان را بموصل برند برحسب

فرموده آنرا بچهل کشتـــي در مدت ده شبانه روز از آب بگذرانیدند و از آب بشیب رانده باردوي همایون رسانیدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قراني بصوب ماردین نوبت ثاني

چون شهریار عدالت شعار بهار از میامن عون واقتدار مبدع مختار رجل و علا جنود قوای نامیه را تقویت نموده بکار درآورده و سپاه زبرجد لوای گیا روی زمین را بفیروزی فرو گرفته تمام دشت و صحرا سبزه زار و علف خوار گشت حضرت صاحب قران کامگار بعد از فتح جزیره و توابع و تسخـــیر قلاع آن نواحي و مواضـــع عازم ماردین شد و قورلتای فرموده سایه التفات برضبط لشکر انداخت و مجمـــوع پیادگان را سوار ساختـــه و درروز جمعـــه غره جمادي الآخر متوجه ماردین شد *

* نظم *

زکوس شهنشه برآمد خروش * سپاهي چو دریا درآمد بجوش
شد از جوش پولاد پوشان ستوه * همه دشت و صحرا و هامون و کوه

امیرزاده میرانشـــاه با لشکـــرهای خود برحسب فرموده بمنقلای روان گشـــت و صحرا نشینان آن ولایت که دربیابان و کوهها بودند همـــه را بتاخت و غارت کرد و روز سه شنبـــه دوازدهم ماه مذکور صاحب قران کامگار با لشکرِ منصور بظاهر ماردین رسیده شهر را مرکز وار درمیان گرفتند وخیمه

و خرگاه و سراپرده و بارگاه طناب در طناب کشیدند * بیت *

سپاه اندر آمد چنان چون سزد * همه بوم و بر خیمه بر خیمه زد

روز دیگر که خسرو جهان گیر زبرجد سریر گردون مقام بعزم تسخیر این عالي حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام ظلام برآورد صاحب قران گیتي ستان و شاهزادگان و امرای تومانات و هزارجات و قوشونات لشکرها آراسته متوجه حصار شهر شدند و از غریو کورگه و کوس و کرنای و خروشِ سورن و جوشِ بهادران رزم آزمای گوش زمانه کر ساخته جنگ درانداختند * بیت *

* سواران سوی رزم کردند رای *
* تو گفتي که عالم برآمد زجای *
* جهان گشت پردار و گیرِ نبرد *
* شد از وهم رخسارِ خورشید زرد *

و پیش از همه لشکرِ قول سپر در روی کشیدند و نردبانها بر دیوار حصار نهادند و با تیغِ سرافشان و گرزِ گران بنرد بانها برآمدند و سایر لشکر مغفر شگاف از جوانب و اطراف حمله آورده به نیروی دولب قاهره دشمنانرا براندند و شهر را مسخر گردانیدند و مخالفان از بیم جان روی گریز بقلعه کوه نهادند و سپاه ثوابت شمار بهرام انتقام با شمشیرهای خون آشام در پی ایشان کرده تا دروازه قلعه براندند و بسي از

ایشانرا بقتل آوردند و بسیاری از پسران و دختران ایشان در
زیر دست و پا هلاک شدند و بعضی بتشنگی بمردند و غنایم بی حد
بدست عساکر فلک حمله ستاره عدد افتاد و اسپان و قطارهای
شتران گرفتند و درپای قلعه کوه بجنگ مشغول شدند و آن
حصاریست بغایت استوار برسرِ کوهی بلند واقع شده و یک
راه بیش ندارد و از قلعه مقدار یک آسیا آب بزیر می آید و
جواهرِ اوصاف آن حصار در عقد اشعار بلاغت شعار شعراء
بتخصیص ابن سرایا منظوم است و بقلعه شهبا موسوم سپاه
گردون انتقام آنروز تا بشام درپای آن حصار آتش پیکار
افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان از
بالای قلعه بسنگ بارانِ سیل بلا را پیش گیری میکردند و
چون شب درآمد لشکرِ ظفر قرین در حوالی قلعه توقف
نمودند و روز دیگر که شهسوار خورشید ببالای افق برآمده
جیش کواکب که در اطراف حصار نیلی سپهر التجا جسته
بودند همه را فروریخت عساکر گردون مآثر باز روی جلادت
بقلعه نهاده ببالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار
رفته بودند و پناه بکمرها برده همه را دستگیر کردند و فرود
آوردند اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهده
کردند وهم و هراس بریشان غالب شد و بتضرع و زاری زنهار
خواستند صاحب قران سپهر اقتدار با لشکر فیروزی آثار از

پای قلعه معاودت نموده باردوی همایون خود فرود آمد و ایشان از قلعه تقوزهای بسیار واسپان نامدار بیرون آورده پیشکش کردند و مال و خراج بگردن گرفتند والتزام وظایف خدمتگاري را متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که درین ولا اهالي ماردین را یاوري نمود آن بود که چون شب بگذشت و مبشر سپیده دم بشارت قدوم نیراعظم در اغوار و انجاد عالم انداخت صباح جمعه از جانب سلطانیه از پیش سرا یملک خانم ایلچي رسید و بشارت رسانید که حق سبحانه و تعالی شاهزاده عالمیان امیرزاده شاهرخ را فرزندي کرامت فرموده و نهالِ اقبال در جویبار سلطنت گلي تازه بار آورده * * نظم *

* طالعِ عالم شده نیکو بمیمون اختري *

* منتظم شد سلک ملک و دین بوالا گوهري *

ذکر ولادت امیرزاده الغ بیگ

در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه (ست و تسعین و سبعماية) مطابق فروردین ماه جلالي موافق ایت ئیل در قلعه سلطانیه * * نظم *

* بسلطان گیتي ستان شاهرخ *

* خدا داد شه زادهٔ ماه رخ *

* که اوجِ سریرِ شهي یافت تاب *

* ازان ماه چون مشرق از آفتاب *
* فروغِ سعادت وانوارِ جاه *
* درخشان زرویش چوخورشید وماه *
* تو گفتی یکی کوکب ازاوج ماه *
* برآمد باقبال بر تخت گاه *

ماهرانِ صناعت تنجیم درتحقیق وقتِ ولادت واستخراج جزو طالع وتحریر مراکز سایر بیوت وتعیین مواضع کواکب و سهام شرایط احتیاط مرعي داشته ودقایق اعمال بجای آورده زایچه طالع همایونش بقلم دولت بربیاض سعادت کشیدند *

* نظم *

* اسد طالع وصاحبش آفتاب *
* ازان گشت درسلطنت کامیاب *
* شرف یافته آفتاب از حمل *
* گرایندۀ از علم سوی عمل *

وچون این بشارت منسرت افزا بسمع مبارک حضرت صاحب قران گیتي ستان رسید مواد بهجت وسرورش تضاعف پذیرفت وازغایت خرمی وشادمانی نایرۀ غضب وخشم آن حضرت بکلي فرو نشست وبشکرانه آن عطیه جرایم اهالی ماردین وآن حوالی را رقم عفو واغماض کشید واز سرِ انتقام ایشان گذشته مال راکه قبول کرده بودند ببخشید

و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی
داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود *

* نظم *

بخواهند گان گر کسی زر دهد * بجای زر او شهر و کشور دهد

وروز شنبه کورگه کوچ زده بمبارکی و طالع سعد نهضت نمود
وراهها بخش کرده متوجه طرف بسری شد و امیرزاده محمد
سلطان با لشکر خود براه میدان روان گشت و حضرت صاحب
قران ازراه سور و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود
و امیرزاده میرانشاه بالشکر خود ازراه جوسق و امرای
تومان بمور چل خود بهمین سبیل هرکس از راهی باز گشتند
و چون حضرت صاحب قران از راه سور بکنار شط رسید
امیرزاده میرانشاه را بجهت ضبط آن نواحی ببالای آب
دجله بایلغار روانه گردانید و بنفس مبارک از آب گذشته
بعلف زاری در غایت نزاهت نزول فرمود و سه روز درانجا
توقف نمود و در خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت
بجانب آله تاق معطوف دارد که ناگاه ازپیش امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار
قراجه قیا که عبارت از شهر آمد است که بحامد اشتهار یافته
بحصانت حصار مغرور گشته سرکشی مي کنند و بقدمِ انقیاد
پیش نیامدند *

گفتار در توجه رایت کشور کشای گیتی ستان بصوب حامد و فتح آن

چون حضرت صاحب قران بر مخالفت اهالی حامد اطلاع یافت درحال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد و روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر قرین نصرت و ظفر باتمام لشکر متوجه حامد شد و شب درمیان کرده آنجا رسید و مجموع لشکر از دجله که آبش دران محل بغایت سبک است عبور نموده کورگه و نقاره فرو کوفتند و سورن انداختند و حصار را درمیان گرفته فرود آمدند و آن حصار در استحکام و استواری بمرتبه ایست که کس مثل آن درعالم ندیده و نشنیده چه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده برآورده و بگچ استوار کرده و عرض دیوارش بحیثیتی است که بر بالای آن دیوار دو سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و بر سر باره هم از طرف بیرون و هم از جانب اندرون بمقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ تراشیده برآورده اند و بر بالای آن آهک زده و باز بر سر آن از طرف بیرون دیوار سنگ برآورده کنگرها ساخته چنانچه مجموع آن بارو دو طبقه است تا هنگام بارندگی و وقت شدت سرما و گرما مردم در طبقه زیرین توانند بود و برجهای عالی ترتیب کرده اند و درمیان هر دو برج ده پانزده گز باشد و در اندرون حصار دو

چشمه آب سنگین جاریست و بسی باغهای معتبر هست و این
اوصاف ازدیده ثبت افتاده نه ازمجرد سماع و گویند
ازبناي آن حصار چهار هزار و سیصد سال گذشته و درهیچ
عصراز اعصار دست قدرت وقوت هیچ ذوشوکت صاحب
اقتدار بفتح وتسخیر آن نرسیده مگرآنکه در ابتداء اسلام
خالد بن ولید با فوجي ازلشکرِاسلام بعدازانکه مدتي بمحاصره
آن مشغول بودند از راهي که آب ازشهر بیرون مي آید
به پنهاني درآمده اند و آنرا فتح کرده القصه پیرامن آن حصار
مخیم نزول عساکر گردون مآثرگشت روز دیگر صاحب قران
ممالك ستان بسعادت و اقبال سوار شد و لشکر را به تسخیر شهر
تحریض فرمود وایشان جنگ را آماده گشته با چپرها و توارها
و خرکها پیش رفتند و از اطراف و جوانب براهل حصار
تیرباران کردند و ایشان هرچند از بالا سنگ و تیر بر سرِآن
دلاوران نبرد آزمای مي ریختند چون کوه ازجای خود
نجنبیدند و عثمان بهادر پیش رفت و یک برج او را نقب زده
راه ساخت و سید خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگررا
نقب درآورد و همچنین ارغونشاه برجي را نقب زده پیش
ازهمه درآمد و ببالای برج برآمد و داد مردي و مردانگي
داد و دیگرامرای تومان کوششهای دلاورانه نموده هریک
بنوعي ببالای حصار برآمدند و چنان حصاری منیع که درمدت

چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود
به نیروی دولت روزافزون بدو سه روز مسخّر گشت * بیت *

* و امثال این غرایب و زین هم غریب‌تر *
* بسیار کرده دولتِ این شاه دادگر *

و لشکریان باندرون حصار درآمده شهر را غارت کردند
و خانها را آتش زدند و سپاهیان آنجا تمام در نقبها رفته
ناپیدا شدند و کس ایشانرا نیافت و یساقیان با تبرها
و متینها بربالای بارو برآمده بویران کردن حصار مشغول
شدند و چون آن بنا از غایت استحکام بمرتبهٔ بود که بسعي
بسیار اندکی ازان کنده مي شد و خراب کردن آنرا روزگاري
مي بایست پارهٔ از سرهای باروي آن بینداختند و روز
سه شنبه ازانجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر
جمادي الآخر یکي از طایفه اوزبك بپایه سریر اعلی حاضر شد
و بعزعرض همایون رسانید که ییق صوفي یاغي شده میخواهد
که درشب بگریزد درحال فرمان شد تا اورا گرفته حاضر
گردانیدند و چون تفحص نموده شد اقرار کرد و معترف شد
و جمعي مردم که با او متفق شده بودند باز نمود و حال آنکه
حضرت صاحب قران بکرات ازو امثال این حکایات ناپسندیده
مشاهده کرده بود و از مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده
و پیوسته درباره او عواطف و مراحم پادشاهانه ارزاني

داشته و او را تومان داده بود و در برونغار بعد از نسل خانان از و بزرگتر امیری نبود و با این همه از سرشت بد مرتکب چنین حرکات نا پسندیده میشد * بیت *

زهر کس پشیمان تر او را شناس * که نیکي کند با کسی نا سپاس

بنابرین حضرت صاحب قران ببندِ او و پسرش امر فرمود و جماعتي را که با او متفق شده بودند بیاساق رسانیدند *

گفتار در مراجعت ماهچه رایت آفتاب اشراق بجانب آله تاق[1]

رایت آفتاب اشراق محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه آله طاق شد و در جلگه مهروان[2] و نواحي آن از قلاع و ولایات مجموع حکام و کوتوالان و متعینان و سرداران کمر خدمتگاري بسته بدرگاه عالمپناه شتافتند و بسعادتِ بساط بوس استسعاد یافتند و مال و خراج قبول کردند و فرود آوردند و چون حضرت صاحب قران از میافارقین و باتمان و اشما عبور فرمود راهها تعیین فرمود و امرای تومان را غجرجیان مقرر کرد و امیرزاده محمد سلطان با امرای جرنغار از راه چپاچور روان شد و رایت ظفرنگار از راه سیواسر متوجه صحرای موش

(۱) دردو کتاب بجای تاق (طاق) (۲) دردو نسخه بجای مهروان (مهروران) و دریك نسخه بجایش (نهروان) دیده شد *

گشت و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و دران
طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار بود از
بسیاری برف بسی چهارپای از استر و شتر دران راه تلف
شد روز شنبه پانزده هم رجب ازان عقبهــای بلند و دشوار و
راههای سخت عبور نموده در صحــرای موش نزول فرمود
و امیرزاده میرانشاه با امرای برنغار از راه تبلیس گذشته
باردوی کیهان پوی ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان نیز
با لشکر جرنغار دران محل برسید و حکام آن نواحي مجمــوع
مطیع و منقاد گشتند و حاکم تبلیس حاجي شرف که در تمام
بلاد کردستان به نیکي و راستي او کسی نبود و نسبت با بندگانِ
درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت و بندگي بودي
باحراز سعادت بساطبوس مبادرت نمود و اسپان نامدار
پیشکش کرد * * نظم *

* بسی اسپ بازین و برگستوان *
* بلند و قوی مغز و سخت استخوان *
* سبق برده از آهوان در شتاب *
* بگرمي چو آتش بنرمي چو آب *
* بصحرا ز مرغان سبك خیــز تر *
* بدریا در از ماهیان تیــز تر *

و ازانجمله یك اسپ بود که با مجموع اسپان نامِي که حکام

وسرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش دوانیدند و از همه بدر رفت و هیچ باد پای بگرد او نرسید حضرت صاحب قران اورا ملحوظ نظر تربیت و عنایت گردانیده بسی نوازش فرمود و مملکت اورا باد یگر ضمایم باو ارزانی داشت و یرلیغ داد و بخلعتِ طلادوز و کمر و شمشیر زرین بلند پایه و سرافراز ساخت و بیق صوفي را باو سپرد که اورا در قلعه محبوس دارد و راهها را تفحص فرموده فرمان داد که بنویسند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها باطراف وجوانب از برای تسخیر قلاع وبلاد و دفع اهل شرو فساد

رای ممالك آرای صاحب قران ممالك ستان محمد درویش برلاس را بافوجی از لشکر بمحاصره قلعهٔ النجق فرستاده و قرا یوسف و احشام ترکمانان از آوازه وصول عساکر گردون مآثر رو بگریز نهاده بودند و رفته حضرت صاحب قران با شاهزادگان و امراء و نوییذان قورلتای کرده مشورت فرمود و رای بران قرار گرفت که لشکر درعقب ایشان برود و برهان اغلن را سرِسپاه گردانید و ایباج اغلن و جهانشاه بهادر را بادیگر امراء همراه او کرده از صحرای موش بایلغار

روانه ساخت و فرمود که از پی دشمنان تاهرجا که باشد بروند
و دردفع شر و فساد ایشـــان کوشش نمایند و بنفس مبارک
دران جلکا چند روز توقف فرمود و بجهت قلع و قمع آنان که
بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیر زاده میرانشاه را
بفرستاد تاهر که بقدمِ اطاعت و انقیاد پیش آید او را امان
بخشند و آنرا که سر کشـی ورزد بدست انتقام از پای
درآورده ولایت واحشام اورا غارت کنند و بقلعه النجق
رفته بمحاصره مشغول شود و تواجیانرا فرمان داد که بروند
واز تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریر اعلی آورند
و رایات نصرت شعار نهضت نموده بسعادت و اقبال بجانب
آله طاق باز گشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان
آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند و زمستان
آنجا گذرانیده در فصل بهار که موعد تلاقی گل و بلبل و موسم
سمن و سنبل است ازانجا کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی
گشتند واز تبریز گذشته می آمدند حضرت صاحب قران
امیرزاده شاهرخ رادر سه شنبـه بیست وپنجم رجب
باستقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوان بخت چهار شبانه
روز قطع راه کرده در میان مرند وخوی بایشان رسید *

* نظم *

دولتِ دیدار میســر شده * دیدۀ اقبـــال منور شده

و چون نواحي اخلاط مخیم نزول همایون گشت خاقان حاکم عادل جوزکه از هواخواهان دیرینهٔ آنحضرت بود بپایه سریر خلافت مصیر آمد و پیشکشهاے لایق کشید و چون خدمات او ازسرِ اخلاص بود در حضـــرت اعلی عزقبول یافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط وایل آنجارا باو سیورغال فرموده یرلیغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان دران صحرا شکار انداخت روز چهار شنبه جرگه بهم آمد * نظم *

* جهان جوی میشـــد چو غرنده شیر *
* جهنـــده هزبري شکاري بزیر *
* بران صید گه چون گذر کرد شاه *
* معنبـــر شد از گرد او صیـــد گاه *
* شکار افگـــنان باظفـــر هم قرین *
* ز چرّنده خالي شد آن سرزمین *
* ادیمِ گوزنان سرین تا بســـر *
* ز پیـــکان زرین شده کان زر *
* کمانِ شهنشـــه کمیـــن ساختـــه *
* شکاری بهـــر تیـــری انداختـــه *

صید بسیار از آهوي سفید و غوچ و میش کوهی و گوزن و غیرِ آن بیند اختند و چون مدت یازده ماه بود که شاهزادگان

با اغرق مبارک در سلطانیه مانده بودند استیلای شدت
شوق سلسلهٔ عطوفت حضرت صاحب قران را تحریک داد
و اغرق گذاشته ایلغار فرمود و روی توجه بسوی ملاقات
ایشان آورد و ازالش کرد گذشته شب دراوج کلیسای آله
تاق استراحت نمود و صباح جمعه جمعیب آثار سعادت شعار
که عید اخیازو ابرار است چشم امید روزگار بجمع شمل اقبال
و اتفاق دولت تلاقي و اتصال روشن گشت امیرزاده پیر
محمد جهانگیر و آغایان نثارها کردند و همگنان را نهالِ
آمال و اماني از میامنِ وصول بحضرت صاحب قراني بازهار
و اثمارِ بهجت و شادماني آراسته و برومند گشت * بیت *
و برونق دورنگي روزگار * که لطف گلشن نیست بی قهر خار
از تذکر واقعهٔ جگرسوز غم اندوز امیرزاده عمرشیخ جراحتِ
آن مصیبت تازه گشته و شاهزادگان و خواتین و نوینان
مراسم تعزیت بجای آورده وظایف دعا باد ارسانیدند * نظم *

* گر فرو رفت اختري از آسمانِ سلطنت *
* آفتابِ اوج شاهي جاودان تابنده باد *
* ور گلی از شاخسارِ ملک برخاک اوفتاد *
* گلبنِ اقبال سلطانِ جهان پاینده باد *

صاحب قران خلافت پناه زبانِ استرجاع را باعادهٔ انا لله
برگشاده چهرهٔ وقار پادشاهانه را بگلگونهٔ صبرِ جمیل بر

افروخت و رای ممالك آرای سایه التفات بر اشتغال جهانباني انداخت و تیمور خواجه آقبوغا را با فوجي از لشکر بمدد محمد درویش برلاس بمحاصره قلعه النجق فرستاد و درروز دو شنبه بمبارکی و طالع فرخنده کوچ کرد و متوجه قلعه آیدین شد و چون بآنجا رسید اهالي قلعه اطاعت و انقیاد نموده هرچه داشتند از نقود و اقمشه و چهارپای و غلات بیرون فرستادند و بتضرع و زاري امان خواستند مرحمت حضرت صاحب قران ایشانرا معاف داشته ازانجا مراجعت نمود و شب درمیان کرده باوچ کلیسیا نزول فرمود درین اثنا از شهرارزنجان که سرحد روم است طهرتن بدرگاه عالم پناه آمد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه و سرافراز گشته بخدمات پسندیده قیام نمود و زانوزده پیشکشهای لایق کشید عاطفت پادشاهانه اورا بانواع نوازش و تربیت اختصاص بخشید *

گفتار در فتح قلعه اونیک

چون مصر پسر قرا محمد که حاکم اونیک بود تا غایت بدرگاه عالم پناه نیامد و باقامت مراسم بندگي و خدمتکاري قیام نه نمود داعیه تسخیر آن حصار از خاطر حضرت صاحب قران سربرزد و امیرزاده محمد سلطان را با لشکری بجانب اونیك روانه گردانید و بنفس مبارك روز

سه شنبه شانزدهم شعبـــان کوچ کرده درعلف زارجلکای الش کرد نزول فرمود وازانجا نهضت نموده به تعجیل براند واز کوسه طاق[1] گذشته روز پنجشنبه هزدهم پیشترازامیرزاده محمد سلطان باونیك رسید واز غریو کورگه وخروش سورن زلزله درجهان افگنده بتسخیر حصار فرمان داد عساکرگردون مآثرازاطراف وجوانب حصار جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصارزیرین را مسخرگردانیدند وبا زمین برابر ساختند ومصربا اتباعش گریخته ببالای قلعه کوه برآمدند و آن قلعه کوهیست بغایت بلند وتند وهرممرکه احتمـــال آن داشت که پیادگان کوه‌رو توانند رفت آنرا بگچ وسنگ استوار کرده بودند ویك طرف آنرا باروکشیده ودروازه مستحکم گردانیده وترکمانان دران بالا جنگ وقتال را آماده گشته امرای تومان وبهادران لشکرکشورستان پیاده شده چپرها گرفتند وبه نزدیك دروازه بپای کمربرآمدند وجنـــگ درپیوستند * * نظم *

* پیـــاده روان شد بکـــردار پیـــل *
* سوی مصر مانند دریای نیـــل *
* سپـــه چون بقلعـــه رسیدند تنـــگ *
* برآمد ز هرجانبـــی کوس جنـــگ *

---

(۱) درسه نسخه بجای طاق (تاق) است *

* قبوجي ز هرگوشه بگماشتند *
* عراده ز هر سو برافراشتند *
* که هرکس که جنبد فرازِ فصيل *
* بناوک زنندش که گردد قتيل *
* فرازِ کمرها بسانِ پلنگ *
* سپاه انجمن شد بآيين جنگ *
* چو مژگانِ خوبان دو صف رزم ساز *
* يکی در نشيب و يکی در فراز *

و جمعه نوزدهم ماه مصرپسر و نايب خود را با پيشکشهای لايق بيرون فرستاد و عرضه داشت که بنده مطيع آن حضرتم و مرا قوتِ مقاومت با بندگانِ درگاه نيست و زهره بيرون آمدن هم ندارم اگر آنحضرت اين نوبت بنده را بجان امان بخشد از سرِ امن و اطمينان بوظايف خدمتگاری قيام نمايم حضرت صاحب قران ايشانرا نواخته خلعت و کمرداد و فرمود که از سرِ جريمهٔ او درگذشتم بايد که هيچ انديشه بخود راه ندهد و بی توقف بيرون آيد و چون ايشان باز گشتند و بقلعه درآمده اين سخن با و رسانيدند توفيقش ياوري ننمود و آن سخن را که خير و صلاح او دران بود بسمع قبول راه نداد و جنگ آغاز نهاده بتير انداختن مشغول شدند روزديگر امير طهرتن پيش رفت و مصر را از راهِ نيک خواهي

نصیحت کرد که این چه سودای فاسد است که ترا بر مخالفت میدارد با حضرتی که سلاطین هفت اقلیم از مقاومتِ او سپر انداخته اند معارضه کردن نه طریق عقل است ترا ازین ورطه جز بوسیلهٔ عجز و مسکنت خلاص ممکن نیست * * نظم *

بشاهی که شاهانِ روی زمین * سپردند شاهي و تاج و نگین
چو رستم دو صد بردِ ربارِ اوست * کمربسته وز جان هوادار اوست
فریدون و جمشید وخاقان چین * بدرگاه او بندهٔ کمترین
نباشد ترا مصلحت داوري * همان به که رو سوی عجز آوري
به پشتي قلعه مسازید جنگ * که در چنگ ترکان چو موم است سنگ
چه حدِّ تو باشد باو کارزار * چنین کار را خوار مایه مدار
همان به کزین قلعه آئي برون * سرِ کوه نا گشته دریای خون
درین گفتن ایزد گواهِ من است * که سوی صلاحِ تو رای من است

مصر چون این سخنان استماع نمود خوف و هراسش زیاده شد و باز پسر را باستلمش که از خویشانِ نزدیک او بود و از سرداران و دلاوران آن دیار با اسپانِ نامدار بیرون فرستاد و بتضرع و زاري همان التماس که اول کرده بود درخواست نمود صاحب قران سپهر اقتدار دانست که او خاطر بیرون آمدن ندارد في الحال بحبس ستلمش و کسانی که با او بودند فرمان داد و روز یکشنبه بیست و یکم

ماه مذکور امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم بودند بمعسکر همایون پیوست و شب هنگام لشکر منصور بپای کمر شتافته بجنگ مشغول شدند و تا روز کوششهای مردانه نمودند و دراثنای جنگ از قلعه تیری انداختند خبری بران نوشته چون بپایه سریر اعلی رسانیدند و برمضمون آن اطلاع افتاد حاصلش آن بود که ستلمش که بیرون آمده از خویشان نزدیك مصراست و بهادر و سردار این قلعه اوست اگر او را بند کنند پشت استظهار اینها بشکند

* بیت *

* بشه گفتي ایزد خبــر داده بود *
* که بند وی از پیــش بنهاده بود *
* شهی را که دل گشت چون آفتاب *
* بود حکــم رایش سراسر صواب *

و حضرت صاحب قران روز دوشنبه پسر مصر را طلب فرمود و او درسن شش سالگي بود و چون بپایه سریر اعلی آمد روی نیاز بر زمین نهاده پای بندگي حضرت را ببوسید و زانو زده بلفظی فصیح زاري کنان خون پدر درخواست کرد و عرضه داشت که اگر بندگي حضرت اورا ببخشد من بروم و او را بگویم که با کفن و شمشیر بدرگاه آید و از جمله غلامان این حضرت باشد صاحب قران کامگار فرمود که خون پدرت را

بتو بخشیدم بشرط آنکه بیاید و برحال این کودک ترحم فرموده خلعتِ فرزندانِ خود درو پوشانیده و حمایل زرین درگردن او آویخت و استمالت نامه بقلم عاطفت نگاشته باو داد و پیش پدر فرستاد و چون اورا باین طریق بقلعه درآوردند اهالي آنجا درخروش آمده زبان بدعا و ثنا برگشادند و جماعتی از بندگان حضرت را که با آن کودک رفته بودند استقبال نمودند و ایشان را بسی زر و خلعت داده به تعظیمی هرچه تمامتر باز گردانیدند لیکن مصر را خوف بمرتبه غالب شده بود که سراسیمه مانده اصلا راه بصلاح خود نمي برد و آن مایه قوتِ نفس که بیرون آید و خود را ازان مهلکه برهاند نداشت و چون بازدرآمدن تعلل کرد حضرت صاحب قران امر فرمود که امراء تومان هرکس به سِیبَهٔ خود استاده منجنیقها ترتیب کردند و سایر اسباب جنگ حصار از عراده و رعد و تیرچرخ آماده داشته کورگه و نقاره فروکوفتند و برغو کشیده بجنگ مشغول شدند * * نظم *

* برآمد خروشیدنِ کارزار *
* سپاه اندر آمد بگردِ حصار *
* ز بس ناوک و سنگ شد پر نهیب *
* نشیب از فراز و فراز ازنشیب *

عساکر گردون مآثر بزخم سنگِ منجنیق بسیاری ازان خانها
که دران بالا ساخته بودند خراب کردند درین اثنا مادر
مصرا ز قلعه فرود آمد و بسعادتِ بساطبوس فایز گشته زبان
تضرع بشفاعت فرزند برکشاد و از سرِ عجز و اضطرار عرضه
داشت که او را چه حد مقاومت با بندگان این آستان باشد
این اضطراب از غایت خوف میکند والحق از هیبت شکوه
این درگاه شیر شرزه را جگر آب میشود اگر او نیز ترسد عجب
نباشد * مصراع

* چه کند بپای پیلان الجوق ترکمانی *

روز دیگر حضرت صاحب قران اورا نوازش فرموده خلعت
فاخره پوشانید و فرمود که پسرت اگر امانِ جان و سلامتِ
خان و مان می طلبد بگو تا زود بیاید و حضرات عالیات
سرایملك خانم و تومان آغا و دیگر خواتین اورا خلعت
داده روانه گردانیدند و چون بقلعه درآمد و صورت حال
با پسر باز راند دولتش پشت کرده بود یاری ننمود و سعادت
روی برتافته بود دستگیری نکرد که از سرِ عناد برخاسته
بپای اذعان و انقیاد بدرگاه عالم پناه شتابد وازان مضیق
خلاص یابد همچنان در مقام یاغی گری باز ایستاد یرلیغ لازم
الاتباع بنفاذ پیوست که در مقابل حصار ملجور سازند *

* نظم *

چنین داد فرمان شهِ نامور * که هرکس که بود از سپه سربسر
سه روزه ره از هرطرف تاختند * درختی که پیدا شد انداختند
در اطراف قلعه به نیروی بخت * کران تا کران شد فگنده درخت
امیری که در رزم بودي چوسام * علی قدر عثمان عباس نام
شهش گفت تا برسرِ آن سپاه * ستاد ازگهِ شام تا صبح گاه
و بجد هرچه تمام تر آن چوبها را برهم مینهادند و لشکریان میان آنرا از سنگ و گل پرمیکردند و برمي آوردند تا ملجور تمام شد و از حصار ایشان بلند تر آمد چنانچه بر قلعه مشرف بود *

* نظم *

چو ملجور سرکوب شد با حصار * بگردون برآمد دمِ کارزار
گروهِ سپه بر سرِ ملجور * چو دریای جوشان درآمد بشور
و از بالای ملجور که باکاخ ناهید و قصرهور برابر ساخته بودند و ازان منجنیقها که از اطراف و جوانب حصار برافراخته بودند چندان سنگ برهوای آن قلعه پران گشت * * نظم *

* که گفتي سپهرِ بلند اقتدار *
* کند اهل آن قلعه را سنگسار *
* مگر آسمان سنگ بارد همي *
* جهان را بر ایشان سر آرد همي *
* کسي را که با شاه دل نیست راست *
* اگر بر سرش سنگ بارد رواست *

و چون از ماه رمضان پانزده روز بگذشت کار دشمنان بغایت اضطرار انجامید و از بی آبي آتش در نهاد ایشان افتاد و تمام رعایا را باین واسطه از قلعه بیرون کردند مصر و متعلقانش با جمعي سپاهیان همچنان بخیرگي جلادتی مي نمودند و ازبیم جان دست و پای مي زدند لشکرِ منصور بسنگِ منجنیق خانهای ایشانرا ویران ساختند و خرگاهها برسرِ ایشان کوفتند درین حال مصر مضطر و سراسیمه گشته باز نایب خود را بیرون فرستاده التجا با میرزاده محمد سلطان آورد و تضرع و زاري بسیار نمود شاهزاده جوان بخت فرستادهٔ اورا پیش حضرت صاحب قران برد و حالِ اضطرار وسراسیمگي مصر را عرضه داشت آن حضرت فرمود که اگر بیاید در امان باشد و فرمان داد که فرستاده را خلعت پوشانیده باز گردانیدند و چون بمصر رسید و پیغام بگذارد دهشت و حیرت او زیاده ازان بود که بآن سخن تسکین یابد بهمان وضع که بود برقرار اصرار نمود و بکوشش بیهوده دست و پای میزد گروهی از مبارزان سپاه ظفر پناه بکمرها و راههای باریک رفته بودند و چون شب شد خواجه شاهین با هفت کس پیشتر از دیگران بپای حصار بکمری بلند برآمد * * نظم *

* چو بگرفت طوطي زرینه پر *

* زنیلي قفس آشیانی دگر *

* ابا هفت کس خواجه شاهین بجنگ *
* بر آورد پر و بیازید چنگ *
* دران شام مانندهٔ پر زاغ *
* که کس ره نبردی بشمع و چراغ *
* بر آمد ببالای کوهِ بلند *
* به نیروی اقبال شه بی گزند[1] *

و دران بالا جهت اعلام لشکر منصور آتش برافروخت امیر ارغونشاه اختاجي و امانشاه خزانچي چون آن حال مشاهده کردند با چند بهادر دیگر بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند و مخالفان از وصول ایشان آگاه شده بجنگ مشغول شدند * نظم *

* شب تیره بود و گذرگاه تنگ *
دلیران سوی جنگ یازیده چنگ *
* خروشیدن تیغ افراشته *
* چراغی براهِ اجل داشته *
* برون جسته تیراز کمین کمان *
* شده مرگ را راهبرسوی جان *

و دران جنگ امانشاه زخم دارشد وازانجا بازگردید و ارغونشاه وبهادران که با ایشان همراه بودند و ذکرهریک

(۱) چنین است دراکثرنسخ ودربعض نسخه بجای گزند (کمند) است *

بتفصیل تطویل دارد پیش رفته بکمری برآمدند که سَمْكِ آن
مقدار سي صد گز بیش بود بپای دیواری رسیـــدند بزخم
کلنگ و مِیْتِین سنگ را سوراخ کرده زیربارو را مجوف
ساختند و برسرِچوبها بازداشتند دران حال نوکران مصر
چون نیل بلا را برخود محیط یافتند از مصراعراض کرده روی
برگردانیدند و ازبالای کوه خود را مي انداختند و خلایق
که داندرون حصاربودند بجمع فریاد برآوردند و ساز و سلاحِ
جنگ ازتن کشیده و انداخته راه بیرون آمدن طلبیدند مصر
ازین حال بغایت عاجز و مضطرب شد و روز آدینه که روزعید
بود دیگربارمادرو پسر را بیرون فرستاد وایشان بپایه سریراعلی
شتافته مادرش برخاک افتاد و روی تضرع بر زمین مالیده
بآب دیده و سوزسینه خون پسررا درخواست کرد عاطفت
پادشاهانه برزاري آن بیچاره ترحم نموده فرمود که اورا
بخشیدم و از خون او درگذشتم اما اگر حیاتِ خود میخواهد
همین لحظه بیرون آید و اگرتقصیرفماید بتایید الهي قلعه را
تسخیرخواهم کرد و خون خلایق بگردن او خواهد بود مادر
مصر متحیرو اندیشه ناك بازگشته بقلعه درآمد و آنچه شنیده
بود بازراند مصرآن روز دیگر بیرون نیامد و بقیه نوکرانش
که مانده بودند خود را ازقلعه انداختن گرفتند چون مصر
حال بران منوال دید بر حسب ضرورت کفن در گردن

انداخته و شمشیر بدست گرفته روز شنبه دوم عید فرود آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان برده روی عجز برخاک نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب قران درخواست کن که تا جان در تن و رگ در بدن باشد کمر غلامي برمیان جان بسته از زمرهٔ بندگان کمترین باشم و مدة العمر بمراسم خدمتگاري و جان سپاري قیام نمایم شاهزاده او را استمالت نموده دل خوشي داد و بدرگاه عالم پناه آورد و سخنان او را بعرض رسانیده خون او را درخواست کرد حضرت صاحب قران آن شفاعت را بقبول تلقي فرمود و رقم عفو بر جریدهٔ عصیان مصر کشیده او را بشاهزاده بخشید *

* بیت *

شفیعی گرامي مددگار بود * گنه عفو شد گرچه بسیار بود

تمام اسلحه و ادوات حرب که دران قلعه بود فرود آوردند و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که مصر و سلطان عیسی حاکم ماردین هردو را بسلطانیه برند و ازانجا بسمرقند فرستند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و عواطف خسروانه بهادران و مبارزان لشکر را که آثار جلادت و مردانگي بظهور رسانیده بودند همه را نوازش فرمود و خلعت داد و اولکا[۱] آرزاني داشت *

(۱) درچهار نسخه بجای اولکا (اوکلکا) دیده شد *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار حضرت صاحب قران از اونیک

حضرت صاحب قران قلعهٔ اونیک را بامیر اتلمش سپرده جمعی از لشکریانرا پیش او بتوسقال باز داشت و پنج روز دران موضع جشن کرده بعشرت و کامرانی بگذرانید و روز پنجشنبه هفتم شوال بسعادت و اقبال ازانجا نهضت فرموده روان شد و روز آدینه هشتم * * نظم *

جهانِ خرد آصفِ جم نگین * و زیرِ فلک مرتبت سیف دین
ز سوی سمرقند شادان رسید * بسی پیشکشهای لایق کشید
شه ازوی خبرهای توران زمین * بپرسید تا باز داند یقین
چنین گفت کاندر همه ملک شاه * نیارد کسی تیز کردن نگاه
چو چرخ ارکشد کس بسر طشت زر * که یارد دران تیز کردن نظر
جته از قرا خواجه زان سو شتافت * خبر زین ممالک ستانی چو یافت
حکایت بدستور می گفت شاه * چنین تا سوی منزلی کرد راه
یکی مرغزارِ چو باغِ بهشت * که رضوان تو گفتی دران لاله کشت
گلِ هفت رنگ اندران مرغزار * علف خوار اسپان وجای قرار
فرود آمد آنجا باقبال شاه * سپاهش گرفتند یکروزه راه

و دران جلکا چند روز توقف فرمود و روز دوشنبه هیزدهم دران موضع طوی عظیم فرمود * * نظم *

دران مرغزارِ چو خلدِ برین * بفرمود شاهِ زمان و زمین
که شاهانه بزمی برآراستند * بشاشت فزودند و غم کاستند
بگردون رسیده سرِ بارگاه * ز فرِّ شه آراسته تاج و گاه
بهرسو امیران و گردن کشان * بآیین خدمت کمر بر میان
جهان در جهان شیره بود و شراب * خورشهای الوان برون از حساب
نواي مغنی و آوازِ رود * بعالم فگنده صدای سرود
که بی شه زمانه زمانی مباد * ز دورِ زمانش زیانی مباد
جهان باد یکسر بفرمانِ او * خداوندِ عالم نگهبانِ او

و درین اثنا امیر طهرتن را در امور ملکی نصیحتهای پادشاهانه فرموده بانواع نوازش وانعام اختصاص بخشید و ولایت ازرنجان و آن نواحی باو ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود و بکلاه و کمر مرصع سرافراز گردانیده روانه ساخت و امیر زیرک جاکو بافوجی از سپاه ظفرپناه پیش ازین برحسب فرمان بدرِ قلعه آیدین رفته بود و در محاصره آن حصار آثارِ شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده وامیر بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجزِ خویش و جلادتِ لشکر منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه را بقهر و غلبه خواهند گرفت امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر ازپای حصار بر خیزد من بیرون آیم امیر زیرک ملتمس او را مبذول داشت و ازپای حصار باز گشته نزول کرد و بایزید در شب

از قلعه بیرون آمد و بی آنکه امیر زیرک را خبر باشد شبگیر کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت بساط بوس مستسعد گشت * * نظم *

* کمیتی گرانمایه آورد پیش *
* که از رَخْش رستم بُدش مایه بیش *

عاطفت پادشاهانه او را بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانید و آن قلعه و ولایت را باو بخشیده لشکرباز طلبید * * نظم *

* شهش تربیت کرد و دادش مثال *
* که در قلعه هم او بود کوتوال *
* یکی خلعتش داد و زرین کمر *
* سوی قلعه کردش روان تاجور *
* به نزدیک مضراب پیغام کرد *
* که آرد سپاه و گذارد نبرد *

گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحب قران بغز و گرجستان

رفعتِ منزلت مجاهدان و علوِشان غازیان بنص کتاب و سنت بنوعي محقق و مقرر گشته که دربیان آن احتیاج بکلفتِ حجت و برهان نیست ان الله یحب الذین یقاتلون في سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص لاجرم

صاحب قران گیتي ستان را پیوسته احراز فضیلت غزو وجهاد پیش نهاد همت عالي نهمت بودي درین وقت به نیت غزا برهان آغلن وامیرحاجي سیف الدین وامیرجهانشاه وعثمان بهادر را بالشکری گران بجانب گرجستان بسوی آقسقا فرستاد وبنفس مبارک از راه جنگلستان آله ناق عازم صوب گرجستان شد * * نظم *

* ظفر بر یمین نصرتش بریسار *
* قَلاوُز ره لطف پروردگار *
* الفهای انا فتحنا همه *
* علمهای او عرش فرسا همه *
* زسُمِ ستوران شیران کین *
* چو سیماب درلرزه آمد زمین *
* تو گفتي همان است لشکر مگر *
* نگشت است ازیشان جدا یك نفر *

و چون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شد فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست وجماعتی که دران نواحی یاغي بودند همه را بغارتیدند و حضرت صاحب قران دران صحرا شکار انداخت * * نظم *

* چنین داد فرمان شهِ کامگار *
* که بهرِ شکار از یمین ویسار *

* همه کوه مالان صحرا نورد *
* بر انند صید و بر آرند گرد *
* شه از پیش آراست قلبِ سپاه *
* سپه را شد از دور رخ سوی شاه *
* چو بازِ سفیدِ سحر در رسید *
* غرابِ شب از سهم او بر پرید *
* بهم بسته شد جرگه پرکارسان *
* چو نقطه همه صیدها در میان *
* چو آمد سرِ جرگه با یکدگر *
* در و دشت پر صید شد سربسر *
* زکثرت بپوشید روی زمین *
* گوزنِ سیه چشم عنبر سرین *
* ز آهوی مشکین دمِ تیزدو *
* فرو بسته شد راه بر راه رو *
* سوارانِ چابك دران پهن دشت *
* فگندند هریک ده و هفت و هشت *
* زخونِ گوزن و دد و غوچ و رنگ *
* سراسر در و دشت شد لاله رنگ *
* زبس صیدکان روز افگند مرد *
* زده صید فربه یکی بار کرد *

* شکاری چنـــان کرد مالك رقاب *
* که بهرام گور آن نه بیند بخواب *

و صاحب قران سپهراقتدار در ضمان عون و تایید پروردگار مراحل و منازل قطع کرده میرفت و لشکرِ نصرت شعار از هر جا که با اهل کفر و انکار دو چار می خوردند قتل و غارت کردند *

* نظم *

بسانِ سلیمان بر اسپِ چوباد * همي رفت و هر کو نکرد انقیاد
بغارت ببردند مالش سپاه * که واجب بود زجر اهل گناه

و چون باعث برین سفر همایون اثر نیت جهاد و غزا و تقویت و تمشیت شریعت غرا بود هر آینه فتوحات ارجمند و سعادات برومند روي مي نمود ازانجمله چون بشهر قارص رسیدند در ظاهر آن بصحرائی در غایت نزاهت فرود آمدند * * نظم *

* یکي منـــزلِ دل کش و جان فزا *
* ز باغ خـــورنق فزون در صفـــا *
* بهرچند گامي دران سبـــزه زار *
* روانه شده چشمـــهٔ خوشگـــوار *
* هوای خوش و بیشهـــای فراخ *
* درختـــان بارآورِ سبـــز شاخ *
* روان آب در سبـــزهٔ آب خورد *
* چو سیمـــاب در پیکـــرِ لاجورد *

* ریاحین دمیده در اطراف جو *
* صبا عطر بیز و هوا مشک بو *
* شکفته گلِ بختش از شاخسار *
* ز پیروزیش سبزهٔ مرغزار *
* دران دل نشین دشت جنت مثال *
* باقبالِ سلطان دریا نوال *
برآمد ز اوجِ جلال اختری *
* سپهر اقتداری جهان داوري *
* جهان گشت ازان اتفاقِ گزین *
* پراز عشرت و بهجت و آفرین *

گفتار در ولادت همایون شاهزاده سپهر آستان ابراهیم سلطان

* شعر *

* نعم الاله علی العباد کثیرة *
* و اجلهن نجابة الاولاد *

اهل دانش و بینش و واقفان اسرار کارخانه آفرینش از جلایل آلاء بی انتها و جزایل نعماء بیرون از حیز حصر و احصاکه از فیض فضل نامتناهي الهي بتمادي ايام ولياليي علي التعاقب والتوالي برعالم و عالمیان بتخصیص افراد و اشخاص نوع عالي شان متعالي مکان انسان فایض و ریزان

است نجابتِ فرزند و رشدِ اولاد شمرده اند چه بقای نوع
بتوالد و تناسل منـــوط است و استدامت ایام دولت
دودمان بوجود فرزندان شایستـــه متعلق و مربوط
و لهذا زمره برگزیده انبیاء علیهم الصلوة و السلام که منشور
منقبت شان بطغرای فحوای اولئـــک الذین هدی
الله فبهدیهم اقتده موشح و محلـــی است حصول آن
عطیه ارجمند از حضرت بخشنده بی مانند تعالی و تقدس
بزبان دعا استدعاء فرموده اند چنانچه آیه کریمه رب
هب لي من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء
و یتیمه فاجعلني من لدنک ولیا یرثني ویرث من
آل یعقوب ازان افصـــاح نموده لا جرم عنایت ازلي بر
وفق حکم لم یزلي بجلالتِ قدر و نباهت ذکر و تمادي روزگار
خجسته آثار دولت و اقبال حضرت صاحب قران تعلـــق
پذیرفته بود کاخ راسخ ارکان سلطنت و جهانبـــاني اورا
بکثرتِ اولاد عظام و اسباط کرام فرخنده فرجام از تطرق
اختلال و انهدام ایمن گردانید و بیت القصیده این حکایت
و طرازِ خلعـت این کرامت و عنایت آنکه در روز فیروز
سه شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه (ست و تسعین
و سبعمایة) که بحقیقت غره ایام دولت و اقبال و مفتتح
تباشیر صبح نجح اماني و آمال بود حضرت وهاب شکورا زخزانه

يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور

اميرزاده شاهرخ را پسری که لسان سعادتش بمضمون *

* مصراع *

* فلي فيه معني شاهدا بابوتي *

گويا بود کرامت فرمود * بيت *

يکی غنچه از باغِ دولت دميد * کزان سان گلی چشم گيتي نديد

انوار سلطنت و پادشاهي از ناصيه همايونش مانند تلالؤ نور

از چهره حور لايح و تابان و آثارِ جلالت و سروري از فرمهد

گردون رفعتش چون فروغ مهر از اوج سپهر واضح و درخشان *

* شعر *

في المهد ينطق عن سعادة جده

* اثر النجابة ساطع البرهان *

* ان الهلال اذا رايت نموه *

* ايقنت منه البدر في اللمعان *

* گرامي دُرّی از دريای شاهي *

* چراغی روشن از نورِ الهي *

* مبارک طالعی فرخ سريری *

* بطالع تاجداری تخت گيری *

مهد اعلی قيدافه زمان سرايملک خانم کس فرستاده مسامع

عليه حضرت صاحب قران را از ايصال اين مژده دلکشا مملو

از سرور گردانید * * نظم *

* چو شاه این حدیث چو در کرد گوش *
* محیطِ عنایت در آمد بجوش *
* ازان مژده شه شادمان شد عظیم *
* بشکرانه بسیار زر داد و سیم *
* همي گفت شکرِ جهان کردگار *
* که آمد درختِ امیدم ببار *
* چو از بخت فرخنده شاهِ جهان *
* بدیدار فرزند شد شادمان *
* دو چشمِ نیا در نبیره بماند *
* وزان فرو فرهنگ خیره بماند *
* گهی رو بروی نبیره نهاد *
* گهی بر سر و چشمِ او بوسه داد *
* دلم گفت بروی گواهي دهد *
* که او را خدا پادشاهي دهد *
* چو سرو خرامان شود این نهال *
* به بدرِ درفشان شود این هلال *
* که در وی پدید است از آغاز کار *
* که گیتي ستاني شود نامدار *
* همه تاجداران شوندش رهی *

* چو بینندش این فرّ و فرمان دهي *
* امیران لشکر کشِ کامگار *
* نمودند تقدیم رسمِ نثار *
* جواهر باشتر بخروار زر *
* بدرگاه آورده هر نامور *

شهزادگان و خواتین و امراء و نویینان نثار بسیار کردند حضرت صاحب قران درعین مسرت و کامراني کلاهِ بهجت باوج ماه بر افراخت و دستِ همت دریا نوالش خزاین را از ذخایر و نفایس بپرداخت * نظم *

* بدین شادماني یکی بزم ساخت *
* بگردون سرِ بارگه بر فراخت *
* شه از مهر فرزند فیروز بخت *
* درِ گنج بکشاد و بر شد بتخت *
* بشکرانه اندر سرای سپنج *
* بخواهندگان داد بسیار گنج *

کافه خلایق را بفیض انعامِ عام محظوظ و مسرور گردانید وطبقات مردم را از فرط احسان بی امتنان مرفه و معمور ساخت پرتو انوار شادمانیش بر سایر سرایر و ضمایر اکابر و اصاغر افتاد و ابواب معدلت و مرحمت برجهان و جهانیان برکشاد * * نظم *

* بهر کشور و بوم ازین ابتهـــاج *
* ببخشید یکساله مال و خراج *
* همایون قدم بود و فرخنده فال *
* شد از مقدمش مردم آسوده حال *

و صاحب قران دین پرور نیکو اعتقاد هرچند میدانست که
مجموع حوادث البته بی واسطه مستند است بقادر مختار
تقدست اسماؤه خاطر خطیرش برین معنی اطلاع
داشت که صانع عالم حکیم و علیم است و با آنکه وجود
همه از محض جود اوست وقوع اشیاء را بر حسب حکمت
بعضی ببعضی مرتبط فرموده چنانکه اختلاف لیل و نهار
و تفاوتِ طِباع فصول ازمنه سال از شتا و صیف و خزان
و بهار بمسیر شمس متعلق ساخته و معرفت هنگام زرع و
حصاد و موسم استواء هر گونه بدایع از انواع ازهار و
اثمار بآن باز بسته و نظامِ عقد شهور هلالي که شناختنِ
اوقات عبادات ازصوم وحج و زکات موقوف است بران
بتطورات اشکال قمر مربوط گردانیده چنانچه از نص
ویسالونک عن الاهلة قل هي مواقیت للناس والحج
مستفاد مي شود پس تواند بود که فی الجمله اوضاع اجرام
علوی علامت و امارت ظهور بعضي امور در قوابل سفلي باشد
ذِلک تقدیرِ العزیز العلیم بنابرین اشارت علیه بنفاذ

پیوست و دقیقه شناسان صناعتِ تنجیم و متصدیانِ استخراج موالید و تقاویم بتخصیص مولانا عبد الله لسّان که برای صایب و رویت ثاقب * * بیت *

همه زیجِ فلك جدول بجدول * باسطرلاب حکمت کرده بُد حل

از سرِ تیقظ و احتیاط زمان ولادت فرخنده نیکو تحریر نموده بتحقیق طالع همایون مشغول شدند * * نظم *

* از اختر شناسانِ آن روزگار *
* خبر جست از طالعش شهریار *
* چنین باز دادند شه را جواب *
* که گردد بر آفاق مالك رقاب *
* چو از مهد فرق آورد زیر تاج *
* از ایران و توران ستاند خراج *
* شود ملك گیتي بفرمانِ او *
* همه گنج فرمان دهان زان او *
* بیك حمله کو بر کشد تیغ کین *
* بگیرد چو خورشید روی زمین *
* بگیتي نماند یکی تاجور *
* به بندند پیشش بخدمت کمر *
* شود دشمن از تیغِ تیزش جهان[1] *

---

(۱) در بعض نسخه بجای جهان (نهان) است *

* بهرجا که رو آورد از جهان *
* مسلم شود ملك بی هیچ رنج *
* خزاین بدست آید و مال و گنج *
* بهرکس که قهرش فرستد سپاه *
* بگیرد بران خصم اَجل پیش راه *
* زالقاب این شاه عالی تبار *
* شود سکه و خطبه هم نامدار *
* کند وقت را صرف کسبِ کمال *
* بعلم و خطش کس نیابد مثال *
* بحکمت ز دانشوران بگذرد *
* همه مردمِ اهل را پرورد *
* کند خوش چنان خط عنبرسرشت *
* که یاقوت پیشش نیارد نوشت *
* چونقد سخن در عیار آورد *
* همه مغزِ حکمت ببار آورد *
* سیاست کند چون شود کینه ور *
* ببخشاید آنگه که یابد ظفر *
* چو در زین کشد سروِ آزاد را *
* براسپی که طعنه زند باد را *
* هم آورد او گر بود زنده پیل *

* کم از قطره باشد برِ رود نیل *
* زسر تا قدم مردی و مردمي *
* سروشي بود صورتش آدمي *
* باو تختگاهِ سلیمان نخست *
* رسد وآنگه آفاق گیرد درست *

واگر کیفیت اوضاع طالع خجسته او بتفصیل گزارش پذیرد واقفان دقایق احکام موالید را شبهه نماند که جواهر احکامي که ناظم در سلك بیان کشیده مجموع از اصناف دلایل وشواهد استنباط رفته که زایجۀ طالع همایون محیط است بران و صریح قواعدِ فن بصدق آن گویا است نه از قبیل اطراء واغراق است چنانچه شیمۀ شعراء است اما چون رعایت حزم ازافشای تفاصیل اوضاع طالع پادشاهان فرمان فرما مانع است درشرح آن شروع نرفت وبذکر یک نکته دقیق که غرابتي دارد اکتفا میرود وحال آنکه اگر بقانون اصول وقواعد این فن دربروج دوازده گانه وحالات لازمه هریك قطع نظر ازخصوصیاتِ اوضاع هرطالعي تفکروتدبر کرده مي شود برجی که بطالع سلاطین نامدار که وثوق رجای بدوام ایام سلطنت واقتدار ایشان تواند بود لایق تر ومناسب ترمي نماید از سابقه عنایت ازلي همان برج طالع واقع شده چه درمثل چنان طالع اهم امور حال طالع است وعاشرو

ثبات در هردو مطلوب است و انسب بطالع برجیست
که صاحبش از کواکب علوي باشد علی الخصوص کوکبي
که امضاء و اجراء عزایم و مقاصد از منسوبات او شمرند
و ظاهر است که الیق بعاشر خانه آفتاب تواند بود *

* بیت *

اسد بود عاشر خداوند زور * کزان دیدهٔ دشمنان گشت کور
و این جمله اماراتیست که ظاهر تبیان بآن استدلال
نمایند و اگرنه * * مصراع *

* اهل دل درصورتش معني رحمت دیده اند *

و حقیقت انکه * * نظم *

* رخشان زماه طلعتش انوار سروري *
* حاجت بحکم طالع و سیرِ ستاره نیست *

و از اتفاقات بدیع که درین ولادت همایون دست داده
آنست که بقواعد علوم یقیني محقق شده که از امهاتِ
مشخصات و معینات حوادث زمان است و مکان و زمان
بحسب اشرف تواریخ سال هفت صد و نود و شش بود عدد *
بسم الله الرحمن الرحیم * بهج و قارص که ظاهرش مطلع
آفتاب آن ولادت سعادت انتساب بوده ازروی عدد مطابق
شمار اسم بزگوار - الرفیع - است باآنکه اسم آن شهرهر چند
قارص مي نویسند بزبانِ اشتهارکه اعتبار آن دارد بقرس

مذکور است که عدد[1] آن موافق مجموع درجات فلکي است و موافق اسم مبارک - رفیع - که مستند القاء روح واقع شده درکلام ربانی - حیث قال عزوعلا - رفیع الدرجات ذوالعرش یلقي الروح من امره علی من یشاء من عباده ودرامثال این اتفاقات حسنه بسی اسرار ارجمند مندرج مي باشد که واقفان زبان رمزآنرا دریابند - والله اعلم بحقایق الامور - وبروفق الاسماء تنزل من السماء اسم مبارکش ابراهیم سلطان مقرر گشت تا سمي خلیل الرحمن باشد

* نظم *

سلطنت ازگنج خلت کام یافت * برحق ابراهیم سلطان نام یافت

و ازشمول میامن توافق و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل ارکان دولت واقبال این دودمان خجسته به نیروی سعادت این شاهزاده جوان بخت واولاد وامجادش مزید رفعتی یابد *

* رباعي *

* شاهی که زمانه کمترین چاکراوست *

* خورشید غلام طلعتِ انور اوست *

* نامش زخلیل است ونشانش زحبیب *

* زان ملک سلیمان بسزا درخوراوست *

---

(۱) دربعض نسخ بجای عدد (عدّه) دیده شد *

گفتار در جشن کردن حضرت صاحب قران جهت ولادت همایون بسعادت وکامرانی

* نظم *

چو سلطانِ خاور برافراخت سر * بداماںِ گردون برافشاند زر

حضرت صاحب قرانی درعیـــن شادمانی وکامرانی از مرغزار قارص نهضت نموده روان شد وبدشت منیک کول نزول فرمود وامراء که بجانب گرجستان به نیت غزو وجهاد رفته بودند غزوات بسیار کرده وولایت گرجستان را مسخر گردانیده وبسي از قلاع ایشانرا به نیروي دولت روز افزون کشوده مظفر ومنصـــور باغنایم نامحصور معاودت نمودند ودرین محل بشرف بساط بوس فایز گشتة نقود بسیار وجواهر شاهوار نثار کردند * * نظم *

نثارِ بی شمار از سیم و از زر * برافشاندند بابس لعل و گوهر
زلؤلؤ حلّها بستند ره را * نثار افشان ثنا گفتند شه را
گزین شهزاده دولت را نوي باد * وزو پیوسته پشتِ دین قوي باد

بر حسب فرمان جهت ترتیب اسبابِ طوي وآیین جشن بسی بارگاه پادشاهانه عالي تراز شرف ایوان زحـــل و سراپرده خسروانه فسیح تراز عرصه امل * * بیت *

دران پهن صحرای همچون بهشت * پراز خرده کاری اردي بهشت

برافراختند * * نظم *

* زده هرطرف خیمه و سایبان *
* دو فرسنگ راه از کران تا کران *
* ز سبزه رخِ خاک پیدا نبود *
* ز خیمه زمین پرستاره نمود *
* بسی خیمه و خرگهِ بی‌شمار *
* زده پیش و پس لشکرِ نامدار *
* تو گفتی نهم خیمهٔ آسمان *
* زدستند در مرغزارِ جهان *
* بهرسو یکی بارگه چون فلک *
* بگردش گروهی چو حور و ملک *
* چل استون زده سایبانی دگر *
* بطول و بعرض آسمانی دگر *
* مرصع یکی تخت زرین بپای *
* نشسته برو شاهِ کشورکشای *
* خواتین فرخ رخِ نازنین *
* دران سایبان جمع چون حورِعین *
* بفرقِ سرِ جمله بُغتاق زر *
* گرفته خم از بارِ لعل و گهر *
* چو برجِ سپهر از کران تا کران *

* جواهر درو جمع چون اختران *
* چو جنت یکی بزم آراسته *
* مهیا درو هرچه دل خواسته *
* کورگه ز شه صد قدم دور تر *
* فراوان تیق با صراحي زر *
* یمینِ کورگه همه مطربان *
* شُدُرْغُوی سلطاني و یاتغان *
* زسوی یسارش نی و چنگ وعود *
* ز گردون گذشته صدای سرود *
* دران بزم چون گلشن از هرکران *
* چو بلبل نواساز رامشگران *
* یکی تُوقُوز از چاوُشانِ گزین *
* براسپانِ تازي و زرینه زین *
* به بسته مرصع کمرهای زر *
* طلا دوز خلعت فگنده ببر *
* یکایك همه شش پر زر بدست *
* ز بهرِ سرانجام اهلِ نشست *
* جهان تا جهان خوان ودستارخوان *
* بر آراسته شیرها بی کران *
* جدا نزد هرکس ز ارباب عیش *

* مهیا ز هرگونه اسباب عیش *
* مرصع صراحي و زرینه جام *
* پر از بادهٔ لعل سیما مدام *
* می خسرواني و صافی عرق *
* ز کوثر بصد وجه برده سبق *
* بسی سرو بالای زهره جبین *
* کشان ذیل بغتاق اندر زمین *
* بقامت چو سرو و سمن بو همه *
* بطلعت چو ماهِ سخن گو همه *
* تو گفتي کواکب ز چرخِ کبود *
* همه آمدستند آنجا فرود *

شاهزادگان نامدار و امراء و نوینان رفیع مقدار و جمهور ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادماني و غایت مسرت و کامراني بعیش و عشرت مشغول گشتند *

* بیت *

* ز بس خسرو و میر فرخنده چهر *
* چو چرخی بد انجا پر از ماه و مهر *
* همه بادرونهای صافي چو جام *
* بکف باده از بام تا وقت شام *

و طوایف اکابر و اشراف از سادات و موالي و علماء و مشایخ

واعالي که از اطراف و اکناف بدرگاه عالم پناه آمده بودند

* نظم *

همه نامداران و دانشوران * ز اطراف عالم کران تا کران

زتوران و ایران وهر مرز و بوم * ز هندوستان تا باقصای روم

هر کس بحسب حال خویش به نیل اماني و آمال فایز شده

از شاخ شادماني میوه کامراني چیده و زبان مسرت به‌تهنیت

کشاده مراسم ثنا و دعا بادا رسانید که * * بیت *

* شکرِ خدا که از افقِ سلطنت ز نو *

* ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان *

* خورشید طلعتی که ز فرِّ جبین او *

* صد گونه نازش است زمین را بر آسمان *

و چون حضرت صاحب قران محافظتِ ذات شریف و جوهرِ

لطیف او را که در کنف حفظ حفیظ علیم تعالی و تقدس پیوسته

مصون و محروس است — والحمد لله علی ذلك — بمهد

اعلی تومان آغا که بلقیس زمان و قیدافه عهد واوان بود

نامزد فرمود آن ملکه ملک نهاد فلک اقتدار مراسم طوی

و نثار تقدیم نمود * * نظم *

* بشکرانه بانوی بلقیس فر *

* برآراست بزمی و جشنی دگر *

* که فردوس درجنب آن بزمگاه *

* نمودی ز صد بوستان یك گیاه *

* دران بزم شه کرد بخشش بسی *

* فزون زانکه داند شمارش کسی *

* بعشرت یکی هفته بگذاشتند *

* مرادِ دل از عیش برداشتند *

وچون امیر عثمان عباس برسم اتابکی آن شاهزاده جوان بخت بلند پایه و سرافراز گشته بود و حلیله اش سادقین آغا که قرابت نزدیك با حضرت صاحب قران داشت بدایگی استسعاد یافته ایشان نیز طویهای لایق و جشنهای موافق مرتب داشته پیشکشها کردند و نثارها افشاندند

* نظم *

* بصد گونه اقبال وشادي و کام *

* بعشرت برآمد سه هفته تمام *

وچون از وظایف طوی و لوازم عیش فراغت حاصل آمد و مراسم شکر و شکرانه باقامت پیوست حضرت صاحب قران گیتي ستان در سه شنبه هجدهم ذي قعده از منیلك کول نهضت فرموده بسعادت و اقبال روان شد و بر سرعقبه فرود آمد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران شاهزاده جوان بخت ارجمند شاهرخ را جهت

ضبط تختگاه سمرقند

صاحب قران سپهر اقتدار صباح جمعه بیست و یکم ذي‌قعده امیرزاده شاه رخ را اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود و بضبط و دارائي آن مملکت قیام نماید و درباب داد گستري و رعیت پروري سعي بلیغ بتقدیم رساند ودرین معني از هرگونه نصایح پدرانه بسی سخن راند محصلش آنکه * نظم *

* روان شو سوی تختگه با سپاه *
* ولي دار پندم سراسر نگاه *
* نخست آنکه غافل مباش از خدای *
* که فضلش بدولت بود رهنمای *
* میاسا ز طاعت شبان دراز *
* سوی عدل چون روز شو سرفراز *
* ز گفتار پیغمبرش بر مگرد *
* اگر بر سریری وگر در نبرد *
* طلب هیچ جز نام نیکو مکن *
* که این نیک نامي نگردد کهن *
* بران باش تا هرچه نیت کني *
* نظر در صلاحِ رعیت کني *
* خدا ترس را بر رعیت گمار *

* که معمار ملک است پرهیزگار *
* بد اندیش تست آنکه خونخوار خلق *
* که نفعِ تو بیند در آزار خلق *
* ز ظالم ستان داد مظلوم را *
* بیا را بانصاف آن بوم را *
* حرام است بر پادشه خواب خوش *
* چو بیند ضعیف از قوی بارکش *
* خدا مهربانست بر دادگر *
* به بخشای و بخشایشِ حق نگر *
* بسمعِ رضا مشنو ایذای کس *
* و گر گفته باشد بغورش برس *
* چو خشم آیدت بر گناهِ کسی *
* تامل کنش در عقوبت بسی *
* که سهل است لعلِ بدخشان شکست *
* شکسته نشاید دگر باره بست *
* ز صاحب غرض تا سخن نشنوي *
* که گر کار بندی پشیمان شوي *
* ترا این سخن ها ز من یاد باد *
* بنیروی دولت دلت شاد باد *
* برسمِ وداع آن زمان دربرش *

* گرفت و ببوسید چشم و سرش *

* روان گشت شهزادهٔ کامکار *

* رفیقِ رهش عون پروردگار *

و چون شاهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت براه آورد حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان و خواتین نیز با تمامی اغرق بر حسب فرمان قضا جریان متوجه سلطانیه شدند و بعد از وصول بسلطانیه حضرات عالیات و خواتین با اغرق بر حسب فرموده درانجا اقامت کردند و شاهزاده جوان‌بخت ازانجا گذشته روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده از جیحون عبور فرموده اهالي ما وراء النهر برسم استقبال با نثار و پیشکش پیش آمدند * * نظم *

زنزدیک شه تا حواشي کش * همه ره نثار و زرو پیشکش

زهر کشور و بوم فرمان دهان * پذیره شدندش کهان و مهان

چوآگاهي آمد سوی تختگاه * که شهزاده آمد بکش با سپاه

پذیره شدش میر روشن روان * سلیمان شه آن سرورِ کاردان

به بستند آذین[1] سمرقند را * که مستحسن افتد خردمند را

سراسر همه مردمِ پیشه‌ور * نمودند هریک دگرگون هنر

بیاراسته همچو خلدِ برین * همه شهر وکو از درِ آفرین

(۱) در سه نسخه بجای آذین (آیین) مکتوب است *

زگسترده زیور بدیوار ها * چمنهای گل گشته بازارها
زخفتان زربفت و خود وکمر * علم بسته دروازها سربسر
زدروازهٔ شهر تا قصر شاه * فگنده سقرلاط و اطلس براه
همه شهر در زیورِ زرنگار * زر وسیم درپای اسپان نثار
چون شاهزاده موید کامگار درعین جلالت واقتدار بمستقر سریر
سلطنت قرار یافت وازمیامن انوارِ داد و نَصَفَت وآثارِ
مرحمت و معدلت بی نهایتش عرصه دلکشای روح افزای
سمرقند که نزهت گاه شیرین لبان شکرخنداست غیرت
فردوس برین و رشک نگارخانه چین گشت * * نظم *

* منادي بفرمود در شهر شاه *
* که آید سوي بارگه دادخواه *
* چو نوشیروان کرد بنیاد داد *
* جهان را ز عدلِ عمر یاد داد *
* چنان پند صاحب قران کاربست *
* که ازامرو نهیش دروني نه خست *
* بران پور باد آفرینِ خداي *
* که گفتِ پدریکسر آرد بجاي *

ازمجاري احوال واوضاعِ سکان آن دیارو بقاع واهالي آن
نواحي مصدوقه * * نظم *
بقومی که اقبال خواهد خداي * دهد خسروِ عادل و نیکراي

بظهور آمد و کافه خلایق در مهادِ امن و امان و بساطِ عدل واحسان فارغ البال و مرفه الحال بیاسودند چه از کران تا کران آن ممالك و ولایات از کمال مهابت و عدالت آن سپهر سلطنت و جلالت * * بیت *

* نکردي هیــچ باد(۱) از آب فریاد *
* قباي گل نگشتــي پاره از باد *
* کبــوتر را عقاب آموختــي پند *
* بجانِ میش خوردي گرگ سوگند *
* بجز مطرب کسی ره زن نبودي *
* برهنه کس بجز سوزن نبودي *

گفتار در غزا فرمودن حضرت صاحبقران با کفار گرجستان

صاحب قران گیتي ستان رادگرباره داعیــه احراز فضیلت وتجاهدون في سبیل الله باموالکم وانفسکم ذلکم خیرلکم دامن همت عالي نهمت گرفته عزم جهــاد کفار گرج مصمم فرمود وازان یورت کوچ کرده شکارکنان براه کوهستان گرجستان درآمد و گرجیــان آن نواحي را مقهور گردانیده غارت کرد * * بیت *

---

(۱) درد و نسخه بجای باد ازآب (آب ازباد) است *

روان کرد لشکر بعزم جهاد * سمندِ ظفر زیر رانِ مراد
ولایات گبران بتاراج داد * سران را ز شمشیر خود تاج داد
و عنان عزیمت بصوب بعضی گرجیان که بقرا قلقا نلیق مشهور
اند معطوف داشت و ایشان بقلعه و کوههای بغایت محکم
متحصن شده بودند برحسب وعده وان جندنا لهم الغالبون
بر همه غالب آمده مجموع را بقتل و تاراج دمار
ازروزگار برآورده مظفر و منصور ازان کوه فرود آمده
بسعادت و اقبال دران جلکا نزول فرمود و بعیش و کامرانی
مشغول شد و ازانجا رایت نهضت برافراخته بشهر تفلیس که
تختگاه آن بلاد است نزول فرمود و ازانجا باز گشته شکارکنان
بجلکای شکی درآمد و چند روز آن محل را مضربِ خیام اقامت
ساخت وجهت تسخیرایل وولایات برتاز امیر حاجی سیف الدین
و جهانشاه بهادر را با جمعی امراء و گروهی گزین ازسپاه
ظفرپناه بایلغار روانه فرمود وایشان برحسب فرموده
شتابان رفته تمامی کوه و دشت برتاز را بغارتیدند وایل و
الوس آن نواحی را کورن کرده براندند و بدرگاه عالم پناه
آوردند شیخ نورالدین ساربوغا را با لشکری گران بجانب
کوهستان فرستاد واو چون بکوهستان درآمد سید علی شکی
ارلات ازخوفِ آن حال ملک و مال گذاشته راه گریز
پیش گرفت شیخ نورالدین خانهای اورا چون دلِ دشمنان

خاکسار وخراب ساخت وبباد تاراج برداده آتش زد وچون
ازان مهم فراغ یافت اقبال آسا بپایه سریر اعلی شتافت ودرین
اثنا از شروان خبر آمد که لشکر توقتمش خان مقدم ایشان
علی اُغلن والیاس اُغلن وعیسی بیگ ویغلی بی ودیگر امراء
از دربند گذشته بعضی ولایات شروانات را تاختند * نظم *

* بصاحب قران قصه برداشتند *
* که اوزبک دگر رایت افراشتند *
* شهنشه مثل زد که نخچیر خام *
* بپای خود آن به که آید بدام *
* تذروی که بروی سر آید زمان *
* بنخچیر شاهینش آید گمان *
* ملخ چون پرِ سرخ را ساز داد *
* بکنجشک خطی بخون باز داد *

و با لشکرِ نصرت شعار بعون آفرید گار از شکی روی توجه بسوی
ایشان نهاده شاهزادگان کامران وامراء و نوینان اعلامِ
دولت برافراخته واسباب جنگ وجدال آماده ساخته
فوج فوج روان گشتند * * نظم *
درروا رو فتاد موکب شاه * نم بماهي رسيد وگرد بماه
لشکر انگیخت بیش از اندازه * تیغها تیز گشت وکین تازه
نالهٔ کره نای وروبین خم * درجگر کرد زهرها را کم

کوه وصحرازبس نفیرو خروش * بر طبقهای آسمان زد جوش
لشکری بیشتر زمور و ملخ * گرم گشته چو آتشین دوزخ
همه پولاد پوش و آهن خای * کین کش و دیو بند وقلعه کشای
هریکی درنهاد خود شیري * قایم کشورے بشمشیري

لشکر توقتمش خان چون ازین حال واقف شدند بی توقف رو بگریز نهاده باز گشتند و حضرت صاحب قران کنار بکنار آب کر میرفت چون از گریختن سپاه دشت خبر آمد فرمان داد که یورتچیان از برای قشلاق یورتي مناسب اختیار نمایند ایشان بعد از تفحص علف زار محمود آباد را لایق دیدند صاحب قران سپهر اقتدار بآنجا رسیده بقرب قریه فخرآباد درقالین گنبد نزول فرمودند و مجموع لشکر نصرت شعار برنغار و جرنغار تومان تومان یورتها بخش کرده فرود آمدند و چون تعلق خاطر و دل نگراني حضرت صاحب قراني نسبت باصغار اولاد و اسباط نصاب کمال داشت کس بسلطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق طلب فرمود سرایملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و سایر خواتین و فرزندان با اغرق بدرگاه عالم پناه شتافتند و از آب کر گذشته باردوی همایون پیوستند و امیرزاده میران شاه نیز از ظاهرالنجق متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون ببابي[1]

(۱) دربعض نسخ بجای ببابي (بپایه میرزا علي) دیده شد *

رسید اورا پسری شد و چون صدای این بشارت بسمع مبارک
حضرت صاحب قران رسید اورا ایجل نام نهاد و امیرزاده
پیر محمد برحسب فرموده امیر سونجک و حسن چغداول
و علي بیگ عیسی را در شیراز گذاشته و با لشکر متوجه شده
درین محل باردوی همایون پیوست و بعز زمین بوس استسعاد
یافت و آن زمستان دران موضع بعیش و کامراني و مسرت
و شادماني بگذرانیدند * * بیت *

* شب و روز ارغنونِ عیش درساز *
* بهر جانب دری از خرمي باز *

گفتار درلشکرکشیدن صاحب قران ممالک ستان دوم بار بجانب توقتمش خان

درآخرزمستان که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش
درآمده روی پیروزي بدشت نهاد و ازفرمقدم عدالت
آثار صاحب قران بهار بنیادِ شوکت لشکر بیداد آیین شتا بکلي
برافتاد رای ممالك آرای حضرت صاحب قران اقتضای
آن فرمود که لشکر بطرف توقتمش خان کشد و اورا ازنو
گوشمالي دهد که دگربارە پای غرور ازحدِّ قدرت و مکنتِ
خود فراتر ننهد * * بیت *

* کان سیه دل که شد از جام هوا مست غرور *
* فتنه انگیزتر ازغمزۀ خوبان گردد *

بنابرین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته لشکریان را
اولکلکا داد * * بیت *

غنی کرد گردن کشان را زگنج * زگوهرکشی لشکر آمد برنج

و فرمان داد که حضرات عالیات با اغرق بسلطانیه روند
و سرایملک خانم و تومان آغا با فرزندانِ خرد روانه سمرقند
شوند و چلپان ملك آغا و بعضی خواتین درانجا توقف نمایند
و موسی رکمال را ملازم ایشان ساخت تا باتفاق اخی
ایرانشاه که کوتوالی قلعه سلطانیه مفوض بدو بود بضبط آنجا
قیام نماید چون ایشان برحسب فرمان متوجه شدند حضرت
صاحب قران بتاریخ یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه (سبع
و تسعین و سبعمایة) * * نظم *

* ازانجا برفتن علم برفراخت *
* بآهنگ نصرت نوائی بساخت *
* نشست از برِ بارهٔ ره نورد *
* برآراست لشکر برسمِ نبرد *
* جهان درجهان لشکر آراسته *
* زکوس وکورگه فغان خواسته *

و عساکر گردون مآثر با ترتیبی هرچه تمامتر فوج فوج علمها
برافراخته و چین کین در جبین مهابت و جلادت انداخته
متوجه شدند و چون روی توجه بصوب مشرق و شمال داشتند

پیشتر دست چپ چنانچه معهود سپاه ترک است روان گشت و حضرت صاحب قران هم در قشلاق جهت الزام حجت مکتوبي بتوقتمش خان نوشته بود * * نظم *

* سخنهای پروردهٔ دل فریب *
* که از مغز مردم رباید شکیب *
* حفاظی که امیدواري دهد *
* عتابی که بر صلح یاري دهد *
* زبان بندهای(۱) چو پیکان تیز *
* دری در تواضع دری در ستیز *
* سخن ساخته در گذارش دو نیم *
* یکی نیمه زامید و دیگر زبیم *
* طرازِ سر نامهٔ بود از نخست *
* بنامی کزو نامها شد درست *
* خدائي که امید وآرام ازوست *
* دلِ مرد جوینده را کام ازوست *
* پدید آورِ هرچه آمد پدید *
* رسانندهٔ هرچه خواهد رسید *
* پس از آفرینِ جهان آفرین *
* بسی داستان رانده از مهر و کین *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي بندهاي چو (بندها همچو) است *

* که ای بردهٔ دیو غرورت ز راه *
* چرا پایهٔ خود نداری نگاه *
* چه داری ندانم دگر در دماغ *
* که بر باد صرصر کشائی چراغ *
* فراموش کردی مگر آن نبرد *
* که از ملك و مالت بر آورد گرد *
* مکن بازکاری که این تند شیر *
* بنخچیر گوران درآید دلیر *
* بلا بر سرِ خود فرود آورند *
* که با یاد مستان سرود آورند *
* بهر مرز و بومی که من تاختم *
* ز بیگانه آن خانه پرداختم *
* کسی کو مرا نیک خواهی نمود *
* ز من هیچ بد خواهی او را نبود *
* زبانم چو بر عهد شد رهنمون *
* نبردم سر از عهد و پیمان برون *
* گرم ژرف دریا بود هم نبرد *
* ز دریا برآرم به شمشیر گرد *
* بهرجا که نیروی من پی فشرد *
* مرا بود پیروزی و دست برد *

* چو کین آوري کین ستاني کنم *
* سوی مهربان مهرباني کنم *
* اگر گوهرت باید و گر نهنگ *
* ز دریای من هر دو آید بچنگ *
* درشتی و نرمي نمودم ترا *
* بدین هر دو قول آزمودم ترا *
* چو نامه بخواني نسازي درنگ *
* نمائي بمن صورتِ صلح و جنگ *
* تغافل نسازی که سیلاب تیز *
* بجوش است در ابر سیلاب ریز *

و شمس الدین المالیغی (۱) را با آن مکتوب برسالت پیش توقتمش خان فرستاده بود و شمس الدین مرد دانا و سخنور و کاردیده بود و رسوم و قواعد توره را نیکو دانستی و بسخنان دلپذیر آداء مقصود برحسب اقتضای هرمقامی توانستی و چون از در بند گذشته دردشت قبچاق بتوقتمش خان رسید مکتوب رسانیده سخنان حضرت صاحب قران بحسن عبارت و چرب زبانی ادا کرد درخاطر توقتمش خان بغایت جای گیر آمد و میل بمصالحت نموده خواست که بدست مجامله در دامن اعتذار آویزد و از سرِ صدق و صفا پای

(۱) بجایش در دو کتاب (المالغي) و در یک کتاب (الماغي) است *

اطاعت در راه موافقت نهاده نوعی سازد که غبار وحشت
از میان برخیزد امرای او ازسرِ جهل و عناد پای منع و
افساد درمیان آن کار زده نگذاشتند و بدست پندار ازخاک
ادبار چشمه دولت ولی نعمت و چشم سعادت خود را
بینبا شتند * * نظم *

گزندی که بر شهر یاران رسد * ز تدبیرِ دستور نادان رسد
کسی را که دولت رود زآستان * شود با فرومایه هم داستان

توقتمش خان بسخن آن بی دولتان از راه صواب افتاده
در تیه نخوت و غرور تخم ویل و ثبور کشت و سخنان خشونت
امیز در جواب مکتوب نوشت * * بیت *

* به نزدیك صاحب قران نامه کرد *
* سخنهای بد بر سرِ خامه کرد *

و شمس الدین المالیغی را خلعت پوشانیده باز گردانید
چون مشار الیه در آب سمور بموکب همایون رسید و بعد از
اقامت مراسم زمین بوس مکتوب توقتمش خان بعرض رسانید
صاحب قران ازان جوابهای ناصواب بغایت خشم ناك شد
و بعرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران مظفرلوا لشکر فیروزی نشان را

* نظم *

شهنشاه دین دار صاحبقران * خدیوِ فلک قدر گیتی ستان
بفرمود تا بر نشینند سپاه * در آید بآیین سوی عرض گاه
بر آراسته یکسر اسپ و سوار * همه با سلاح آنچه آید بکار
و آب سمور در دامن کوه البرز واقع شده و ازانجا تا دریای
قلزم پنج فرسخ باشد برحسب فرمان لشکرها به ترتیبی تمام
سوار شده توره انداختند چنانچه قنبل دست چپ در
دامن کوه البرز بود و قنبل دست راست درکنار دریای
قلزم از جنبِ کوه تا لبِ دریا صفها راست بر آراسته ازفراز
تَرک رزم آزمایان تا شیب نعل باد پایان * * مصرع *

* درخشنده چون ماه ناکاسته *

ازکثرت و بسیاري بمرتبهٔ که از زمانِ چنگیز خان بازهیچ
آفریده لشکری بآن انبوهي نشان نداده و ندیده و در تجمل
و آراستگي بحیثیتی که در قصص و حکایات ملوک عجم هیچ
کس مثل آن نخوانده و نشنیده * * بیت *

سپاهی بکثرت فزون از حساب * بآیین فروزنده تر ز آفتاب
همه غرق فولاد و آهن کسل * هزبران پیل افگن و شیردل
صاحب قران کامگار محفوف بعون و تایید پروردگار دست
چپ و قول و دست راست لشکر نصرت شعار گردیده بنفس
مبارک خود جبه دید و بهرفوج از سپاه ظفرپناه که میرسید امیر(۱)

(۱) در بعض نسخه بجای امیرایشان با بهادران (امیران وبهادران) است

ایشان با بهادران بزانو در آمده زبان اخلاص و خدمتگاري بعرض ثناگستري و جان سپاري بر مي کشادند * * نظم *

* که ای ملک را از تو فرخنده فال *
* بعهدت سرِ فتنه شد پایمال *
* سپهرِ برین پایهٔ تخت تست *
* جوان گیتي از دولتِ بخت تست *
* سراسر سرو جانِ ما بندگان *
* فدای سمِ اسپ صاحب قران *
* به نیروی اقبالت ای تاجور *
* اگر پر زدشمن شود بحر و بر *
* بروزي که باشد گهِ دار و گیر *
* بگرز و سنان و بتیغ و به تیر *
* زمین کوه تا کوه پر خون کنم *
* ز خون شان جهان رود جیحون کنم *

و هریك زانو زده اسپ با زین چنانچه رسم است میکشیدند و آن حضرت ایشانرا نوازش نموده بمواعید پادشاهانه استمالت مي فرمود و چون در کنف حفظ اِلٰه بقلب گاه باز آمد کورگه و نقاره و کوس فرو کوفتند و کره نای و برغو کشیده از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه برطرف دشمن آخته سورن انداختند بنوعی که از صدای آن زلزله در

کوه و غلغله در بحر افتاد * * بیت *

بجوشید بحر و بلرزید کوه * روان گشت لشکر گروها گروه

امراء تومان و هزاره و قوشونات فوج فوج بمورچل خود روان شدند و چون از دربند بگذشتند در دامن البرز کوه قومي از هواداران توقتمش خان بودند که ایشانرا قیتاغ مي گفتند حضرت صاحب قران جهت تفاول بافتتاح امر که الفاتحه ام الکتاب بقلع و قمع آن بی دینان فرمان داد عساکر گردون مآثر بی خبر بر سر ایشان ریختند و اطراف وجوانب ایشان را چنان فرو گرفتند که از هزار یکی جان بدر نبردند و مجموع را غارتیده دیههای ایشانرا آتش زدند آن بدکیشان خود در ضرام دوزخ سوخته و در مسکن شان شعله انتقام افروخته و کذلک یفعل بالمجرمین و توقتمش خان شخصی اورتاق نام بایلچیگری روانه بجانب صاحب قران کرده بود درین اثنا بنزدیک معسکر همایون رسید و چون کثرت و غلبه سپاه ظفر پناه مشاهده کرد سراسیمه و هراسناک بتعجیل تمام باز گشت و توقتمش خان را آگاهي داد که صاحب قران با لشکری گران منقلای و قول مرتب داشته اینک رسید توقتمش خان را از استماع این خبر دود حیرت بسر بر آمد و قزانجي را منقلای ساخته با لشکری فراوان روان گردانید وچون حضرت صاحب قران

با مجموع لشکر بموضع ترقبي رسيده نزول فرمود بمسامع عليه رسانيدند که منقلاي توقتمش خان قزانجي با غلبه تمام درکنار آب خوی فرود آمده است صاحب قران نصـرت قرين بنفس مبارک با لشکری گزين شبگير کرده روان شد و دروقت صبح چون باد از آب گذشته برايشان حمله کرد و بزخم شمشير آتش بار دمار از روزگار مخالفان خاکسار برآورده عرصه صحرا و دشت را بخون دشمنان لاله گون گردانيد و سبزهٔ تيغ ازنهال اقبال غنچه فيروزي شکفانيد * * شعر *

* روی صحرا همه گلگون شده ازخونِ عدو *

* شسته شمشير بخونِ جگرِ دشمـن رو *

صاحب قران گيتي ستان با عساکر نصرت نشان ازانجا روان شد و بکنار آب سونج رسيده فرود آمد و توقتمش خان برکنار آب ترک لشکرهای خود جمع آورده بود و همـه توراها و عرابها و کويمها درپيش داشته جای خود را محکم گردانيده بود و محاربه و مقاتله را آماده گشته چون حضرت صاحبقران با صفهای لشکر آراسته نزديك رسيد به نيروی دولت ثابت ارکان و شکوه عساکر کشور ستان سيـلاب رعب و هراس در خانه ثبات و تمکن توقتمش خان انداخت و توقف نتوانست نمود با سپاهش چپرها انداخته و آهنگ گريز تيز ساختـه بازگشتند صاحب قران با لشکرِ ظفر قرين گذار پيدا کرده از

آبِ ترک عبور نمود و توقتمش خان بآب قوري رسیده بایستاد و بجمع باقي لشکرهای خود مشغول شد و چون سپاه ظفر پناه را زواده(۱) کم مانده بود حضرت صاحب قران کنار کنار آب بطرف ولایت جولات روان شد تا لشکریان از غلات آنجا آزوق بردارند و از سر فراغ روی جلادت باستیصال مخالفان آرند درین اثنا قراولان خبر آوردند که توقتمش خان دگربار لشکر آراسته است کنار کنار آب بطرف نشیب درعقبِ لشکر منصور مي آید حضرت صاحب قران میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده باز گشت و ببالای آب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان جانبین نزدیک شد در روز سه شنبه بیست و دوم جمادي الثاني سنه (سبع و تسعین و سبعمایة) موافق تنگوز ئیل در مقابل یکدیگر فرود آمدند تواجیانِ سپاه ظفرپناه برحسب فرمان زمین قسمت کردند و لشکریان از جمیع جوانب پیرامن معسکر نصرت قرین خندق فرو برده چپرها زدند و سندوها استوار کردند و بیرون آن خندق خندقی دیگر بکندند و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که دران شب هرکس بجای خود پای ثبات برقرار داشته از محلِ خود حرکت نکنند و از شبیخون پرحذر بوده هیچ آفریده آواز برنیارد و فغان ندارد *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ ودر بعض نسخه بجایش (آزوق) است *

* بیت *

بفرمود کاتش نسوزند کس * نباید که آید صدای جرس

امرعالي را امتثال نمودند و چون پاسي از شب بگذشت
توقتمش خان عزم شبیخون ساخت که مگر تفرقه دراردوی
همایون انداخت و چون نزدیك رسید کورگه زد و نقاره
فروکوفته برغو برکشیدند و سورن انداختند عساکرگردون مآثر
برحسب فرموده اصلا ملتفت ایشان نشدند و ازکس آوازي
برنیامد ایشان چون اثرتغیري به هیچ وجه احساس نکردند
ازان تمکن اندیشناک شدند و یاراي پیش آمدن نداشتند
بضرورت بازگشتند ودرهمان شب * * نظم *

زراي کجِ تیره ایباج اغل * بگشت از طریقِ سعادت بکل
باد بار شد نکبتش راهبر * خطا کرد و بگریخت دورابتر
زبود و زنا بود امثالِ او * چه خیزد بجز سوء احوالِ او
زجوجي نژادان وفا کس ندید * کسی فرِّ طُغرُلْ زکرگس ندید

گفتار در رکوب حضرت صاحب قراني بعزم جنگ سلطاني

روز دیگر که ازکمین گاه افق * * نظم *

* شهِ خاور علمها را برافراخت *

* به تیغِ روزشب را سر به یفداخت *

* فلک را شد تهي از مهرها طاس *
* مبدل شد لباسِ آل عباس *

صباح روز چهارشنبه لشکر از هردو طرف بجوش و خروش درآمدند * * نظم *

* علمها کشیدند لشکرکشان *
* پدید آمد از روز محشر نشان *
* سپاه از دو جانب صف آراسته *
* زمین آسمان وار برخاسته *
* غریویدنِ کوس گردون شگاف *
* زمین را درافگنده پیچش بناف *
* به تیره برآمد ز درگاه شاه *
* بسر برنهادند گردان کلاه *

صاحب قران سپهر اقتدار پرتو رای آفتاب اشراق بر نسق و ترتیب لشکر افگند و هفت قول مرتب ساخته تورة انداخت و بهادران را مقدم داشت و پیادگان لشکر چپرها گرفته پیش استادند و امیرزاده محمد سلطان را در قول بزرگ تعیین فرمود و اطراف و جوانب قول را بدلاوران صفدر و صف شکنان دلاور مستحکم گردانید * * نظم *

* برآراست لشکر چو کوهِ بلند *
* به شمشیر و گرز و کمان و کمند *

* سر آهنگ تا ساقه از تیر و تیغ *
* بر آورده کوهی ز آهن بمیغ *
* جداگانه از موکبِ هر گروه *
* حصاری بر آورده مانند کوه *

و بنفس مبارک با بیست و هفت قوشون مکمل * * بیت *
همه آلتِ جنگ برداشته * چو دریائي از آهن انباشته
در عقب لشکر باستاد * * شعر *

* نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب *
* وز آسمان رسیده بشارت بفتح باب *

و لشکرِ مخالف نیز در مقابل صفها مرتب ساختند و علمها
برافراختند * * بیت *

* ز نیزه نیستان شد آوردگاه *
* بپوشید دیدار خورشید و ماه *
* دو لشکر نگویم که دو کوه قاف *
* رسیدند در جلوه گاهِ مصاف *
* چو دریای هیجا در آمد بجوش *
* ز مردان جنگي بر آمد خروش *
* اَجَل فتنه را کارسازي نمود *
* سپه با سپه دستبازي نمود *
* بر آمد ز لشکر دِه و دار و گیر *

بپوشید روی هوا پر نیر *

درین اثنا از طرف میسره شخصی خبر آورد که از میمنه مخالف کونجه اغلن و بیگ یارق اغلن و اقتاد و داود صوفي داماد توقتمش خان و اتورکو با غلبه تمام مقابل میسره لشکر منصور در آمده اند حضرت صاحب قران بتعجیل تمام متوجه ایشان شد و با قوشونهای آراسته حمله کرد ایشان چون صولتِ عساکر گردون مآثر مشاهده کردند پشت داده رو بگریز نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون که با حضرت صاحبقران بودند جمعی درعقبِ ایشان روان شدند و ایشان چون بقول خود رسیدند باز گشتند و بران جماعت که درپی ایشان رفته بودند حمله آورده بازگردانیدند و بحضرت صاحبقران رسانیدند و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطه قوشونات بهم برزده شد و ایشان دلیر گشته پیش راندند و بر حضرت صاحب قران حمله آوردند امیر شیخ نورالدین جان فدای ولي نعمت و توکل بر حضرت عزت عزّ اسمه کرده پیش دشمنان فرود آمد و پنجاه کس با وی فرود آمدند و بزخم تیر جگردوز ایشان را باز داشتند * نظم *

بهر تیر کز شست شان شد روان * بپهلو در آمد یکی پهلوان

و محمد آزاد و علي شاه برادر او و توکل باورچي هریک عرابهٔ از عرابهای مخالفان گرفته بیاوردند و هرسه را

در پیش حضرت صاحب قران کامگار بجای چپرها برهم بستند
والله داد با قوشون وفادار ایمد د رسیده او نیز پهلوی شیخ
نورالدین پیاده شد و حسین ملک قوجین نیز با تغمکان برسید
و فرود آمد و امیر زیرک جاکو نیز با قوشون خود بیامد و با
ایشان موافقت کرد و قوشون قول با توغ و علم رسیده کورگه
زدند و برغو کشیده سورن انداختند و استوی نیز با قوشون
خود رسیده در عقب قوشون قول فرود آمد * * نظم *

* نهیب خروشیدن کوس جنگ *
* ز سر مغز مي برد و از روی رنگ *
* نفیر دلیران بر آمد باوج *
* بهر گوشه میرفت خون موج موج *

هرچند لشکر دشمن فوج فوج آمدند و حملهای پیاپی کرده
کوششها نمودند بهادران ظفر پناه را که فرود آمده و سوکدامشي
کرده تیر مي انداختند از جای نتوانستند جنبانید *

* بیت *

* ز بس قتل و زخم اندران دشت کین *
* تو گفتي که دریای خون شد زمین *
* زبس کشتگان گرد بر گرد راه *
* چو بازار محشر شده حرب گاه *

خداداد حسیني که قنبل دست چپ بود از کونچه اُغلن

که قنبل دست راست مخالف بود گذشته از پس پشت
افتاد که در مقابل حضرت صاحب قران ایستاده جنگ
میکرد درآمده بر ایشان تیر باران کردن گرفت و دران حال
امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه آراسته و مکمل
بمدد رسید و از دست چپ حضرت صاحب قران درآمده
بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران باتفاق حمله آوردند
و بیکبار بر لشکر مخالف زدند و بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان
آتش بار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند و امیر
حاجي سیف الدین را که قنبل دست راست بود ازان صعب
تر حالتی افتاد چه دست چپ مخالف که قنبل ایشان
امیر عیسی پی و بخشي خواجه بود غلبه کردند و ازوی گذشته
اورا درمیان گرفتند و او نیز دل ازجان برداشته با تومانِ
خود فرود آمد و چپرها پیش گرفته و سوکدامشي کرده
بمدافعه و مقابله دشمنان دست جلادت برکشادند و چون کوه
پای ثبات فشرده کوششهای مردانه نمودند و هرچند سپاه
مخالف بمدد یکدیگر میرسیدند و به نیزه و شمشیر و سالیق حمله
مي آوردند ایشان بزخم تیر همه را باز مي گردانیدند *

* بیت *

ترنگِ کمان کرده جانها ستوه * فَشافَش کنان تیر بر هر گروه
تا جهانشاه بهادر با تومانِ خود از طرفی دیگر درآمد وبر

دشمنان حمله آورده جنگی عظیم در پیوست * * بیت *

* بر آشفته شیران کوپال گیر *
* فرو ریختند ازدو سو تیغ و تیر *
* سنان چشمهٔ خون کشاده ز سنگ *
* برو رسته صد بیشه تیر خدنگ *
* خدنگی همه سرخ گل بارِ او *
* گلِ خون برآورده از خارِ او *
* همه باد پایان ز خون چون عقیق *
* شده تا نمد زین بخون درغریق *

و چون آن دو امیر صاحب تدبیر بلد و شیر دشمن شکار کشور گیر پشتِ اتفاق بتقویت یکدیگر باز داده ند قنبل دست چپ مخالف را که در مقابل بود منهزم گردانیدند و تمور خواجه آقبوغا نیز دست برد های دلاورانه نموده از میسره مخالف انچه برابر او بود براند و امیرزاده رستم عمر شیخ با تومان خود برق وار و صاعقه کردار بر اعداء زد و خرمنِ ثبات ایشان را سوزانیده بگریزانید و دران خرد سالي نام پدرِ نامدار را زنده گردانید * * شعر *

* ان السري اذا سري فبنفسه *
* وابن السري اذا سری اسراهما *

ویغلی بی بهرین که از مقربان وایچکیان توقتمش خان بود با بهادران لشکر خویش پیش رانده * * نظم *

ستایید خود را و گفتا منم * هزبری که در جنگ پیل افگنم
پلنگان درم برسرِ کوهسار * نهنگان خورم برلبِ جوی بار
سنانم زپهلو درآید بناف * گزافی نمي گویم اینک مصاف

وآواز برآورده عثمان بهادر را بمبارزت طلبید امیر عثمان را ازان لاف باد انگیز او آتش خمیت زبانه زد و بی توقف *

* بیت *

* چو کوهی روان گشت بر پشت باد *
* عجب بین که برباد کوه ایستاد *
* در آمد بمیدان چوسیلی بجوش *
* که از کوه در پستي آرد خروش *
* در آمد بناورد چالِش کنان *
* بخونِ مخالف سِگالش کنان *

چون عثمان بهادر باقوشون خود بایشان رسید از طرفین درهم آویختند و بی دریغ شمشیر و گرز و سالیق بر یکدیگر ریختند * * نظم *

* چنان درهم آویختند آن سپاه *
* که از گرد شد روي گیتي سیاه *
* زبس قتل روي زمین خون گرفت *

* فلک مانده زان چیره دستي شگفت *

عاقبة الامر از نیروي دولت قاهره عثمان بهادر غالب آمده مخالفان را مقهور گردانیده براند و دیگر امراء و بهادرانِ عساکر گردون مآثر هر کس در محل خود داد مردي و مردانگي دادند و از میامن اقبال صاحب قران بی هَمال سپاه مخالف را بیکبارگي برهم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و تو قتمش خان با شاهزادگان جوجي نژاد و امراء و نوییذان پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند و بسیاري از لشکریان ایشان کشته شد * * نظم *

* خداداد فرصت شهنشاه را *
* هزیمت درافتاد بدخواه را *
* ز دشتي بسي خون وخوي ریختند *
* گرفتند وکشتند و آویختند *
* پراز جوي(۱) خون گشت صحراودشت *
* سراسر زمین سونشِ لعل گشت *
* بخون غرقه شد مرکبان را نعال *
* تو گفتي مگردر شفق شد هلال *
* چوبر دشمنان شاه شد کامکار *
* شد از خرمي کارِ او چون نگار *

---

(۱) در دو نسخه بجای جوي (موج) است *

* فرود آمد از بارهٔ خوش خرام *
* که[1] دید آنچه مقصود بودش بکام *
* بشکرِ خدا روي برخاک سود *
* که[2] پیروزي از داورِ پاك بود *
* چو کرد آفرین داورِ خویش را *
* بسی سیم و زرداد درویش را *

شاهزادگان و امراء و نوینان زانوزده مراسم تهنیت بجاي آورده نثارها کردند و حضرت صاحبقران ایشان را کنار گرفته ستایش فرمود و رایت نصرت شعارازانجا نهضت نموده بفتح و فیروزي روان شد و چون کنارآب قوراي مخیم نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعوان دولت نموده امیر شیخ نورالدین را که درجنگ جان سپاري کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پایه قدر او را بلندگردانیده اسپ و جامه زردوز و کمرمرصع ارزاني داشت و صدهزاردینار کپکي اولکا فرمود و دیگرامراء و بهادران که آثار شجاعت و جلادت بظهور رسانیده بودند همه را اولکا داده بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران از عقب توقتمش خان

(۱) (۲) هردوجا در بعض نسخ بجاي که (چو) دیده شد *

صاحب قران گیتي ستان اموال و غنایم که از اندازه
بیرون درین فتح همایون حاصل آمده بود با اغرق بگذاشت
و امیرزاده میرانشاه را که پیشتــر از مصاف از اسپ خطا
کرده بود و دست مبارکش آسیب کسری یافته در اغرق
بگذاشت و امیر یادگار برلاس و امیر حاجي سیف الدین
را پیش او باز داشت و لشکر اختیار کرده ایلغار فرموده و
بتگامشي توقتمش خان روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز
در عقب او مي راند و چون بمعبر آتل رسید که آنرا گذار
تورا تور گویند پسر اروس خان قویری چاق اُغلن را که ملازم
حضرت صاحب قران بود و جمعي بهادران اوزبک که در
سلک ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرد و اسباب
پادشاهي آماده داشته بخلعت طلادوز و کمرزرین مشرف
گردانید و از آب آتل بگذرانید و خانی الوس جوجي را
باو تفویض فرموده * بیت *
آوریدی جهان به تیغ فراز * بسـرِ تازیانه دادی باز
گنج در حضرتش روانه شده * غارتِ تیغ و تازیانه شده
شاهزاده جوجي نژاد بر حسب فرموده بدانجانب رفت
و بجمع آوردن سپاه پراگنده و ضبط الوس مشغول شد و عساکر
گردون مآثر درپی دشمنان شتافته تا اوکک[1] برفتنــد و

(۱) دربعض نسخه بجای اوکک (الک) ودربعض (اوکل) است *

بسیاري ازیشان را بقتل آوردند و آن روز برگشتگان را ازین طرف ضرب شمشیر قاتل بود و ازان طرف آب خون خوار آتل بیشتر ایشان را گرفته اسیر کردند و اندکي ازیشان بعمدها خود را در آب انداختند و بآن طرف آتل گذشتند و توقتمش خان خاني را با خان ومان و هرچه داشت ازپیدا و پنهان بگذاشت و ازبیم جان با معدودي چند بطرف بولر(۱) بجنگلستان درآمد و از چنگال شیران دشمن شکن امان یافت و لشکرِ منصور ازین سوی آب تا بآن موضع رفتند که در یورش اول دشت ازان طرف آب بآنجا رسیده بودند و غارت کرده و آن موضع نزدیک است بظلمات و سپاه ظفرپناه این نوبت نیز بیشتر دشت قبچاق را غارت کردند * * نظم *

* نچندان غنیمت بخسرو رسید *
* که اندازهٔ آید آن را پدید *
* زسیم و زرو قندز و لعل و در *
* منازل کران تا کران گشته پر *
* غلامان تغماقي خوب روي *
* کنیزان حورا وشِ مشک بوي *
* وُشاقان موکب روي زود خیز *
* بدیدار تازه برفتار تیز *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي بولر (بوکز) است *

* مواشي و انواع حیوان بسی *
* شمارِ جهاني چه داند کسی *

و امیرزاده میرانشاه با امراء که بکنار آب قورای در اغرق مانده بودند تا اغرق را سر کرده در عقب بیاورند در موضع یولوقلوق ازوقلوق بموکب همایون ملحق شدند و چون دران سفر خجسته اثر اکثر شاهزادگان کرام و امراء عظام ظفر آسا ملازم رکاب مغلي بودند ملهم دولت ملاحظه رعایت جانب حزم درخاطر همایون انداخت و فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با شش هزار سوار بدارالملك شیراز معاودت نماید و امیر شمس الدین عباس با سه هزار مرد و غیاث الدین ترخان که داخل تومان او بود بدارالسلطنة سمرقند شتابند ایشان بر حسب فرموده روی توجه براه آوردند و چون از دربند گذشته باردبیل رسیدند از تبریز خبر آمد که قرا یوسف ترکمان با غلبه ترکمانان که باز جمع شده اند درحوالي آله طاق است و عزیمت خوی دارد و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان برقرار عازم سمرقند شدند و امیرزاده پیر محمد با امراء خود مثل امیر ابوسعید برلاس و بکش و دولت خواجه و توکل بهادر در تبریز آمدند و سپاهی که دران حوالي بودند تمام جمع گشتند و امراء شاهزاده میرانشاه که در تبریز مانده بودند با یشان

پیوستند و عرض سپاه دیده روی جلادت بقلع وقمع مخالفان
نهادند و چون بخوي رسیدند تیزك و چالیق با لشکر ملحق
شدند و درانجا خبرآمد که قراول قرا یوسف در قراده
است امیرزاده جوان بخت ایلغار فرمود وچون سایه وصول
موکب کشور کشایش برقراده افتاد قراول قرا یوسف بگریخت
و پیش او رفت که دربند ماهي بود و قرا یوسف را از
استماع توجه عساکرگردون مآثر ارکان ثبات و قرار متزلزل
شد و روی عجز و اضطرار بصوب هزیمت وفرار آورد و
امیرزاده پیرمحمد در عقب او ایلغار فرمود و به بند ماهي
راند و ملک عزالدین کرد با لشکر خود دران محل بموکب
امیرزاده جوان بخت ملحق شد و شاهزاده مشارالیه امراء
و لشکریان را ازعقب قرا یوسف بفرستاد و دو سه منزل ازپی
ایشان رفته فرود آمد و امراء تا اونیك برفتند و چون
قرا یوسف را نیافتند بازگشتند و امیرزاده پیر محمد ازانجا
مراجعت نموده از تبریز گذشته بسلطانیه آمد و خانزاده
او را طوي داده خلعت پوشانید وبجانب شیراز روان شد *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفرلوا دست راست الوس جوجي و ولایت روس را

همت عالي نهمت صاحب قران گیتي ستان که درهر

امری جز بغایت قصوی آن رضا ندادي بعد از شکستن و
راندن توقتمش خان وقتل و قهر سپاه و لشکریان او خواست
که مجموع آن ممالک و ولایت را در حوزهٔ تسخیر و تصرف
آورد و تمام اقوام و احشام آن حدود و نواحي را مقهور
و مستاصل سازد بقصد الوس دست راست جوجي خان
بجانب آب اوزي دران دشت بی پایان روان شد و امیر
عثمان را بقراولی تعین فرمود و اوقلاوز گرفته روی جلادت
براه نهاد و چون بآب اوزي رسید در موضع منکرمن بیگت
یارق آغلن را و بعضی الوس اوزبلک که درانجا بودند تالان
کرد و اکثر ایشان را در تحت ضبط آورد چنانچه اندکی یلک[1]
سواره جان بیرون توانستند برد و باش تیمور اوغلن و اقتاد
گریخته و از آب اوزي گذشته بالوس هرمدای که دشمن
ایشان بودند درآمدند وحال ایشان آنجا ازغارت و اسر
بدتر شد و ازانجا تومان اقتاد فرار جسته بروم رفتند و در
صحاري اسریقه ساکن شدند والحالة هذه هنوز آنجا اند
وچون حضرت صاحب قران ازآب اوزي باز گشت بسعادت
و اقبال آهنگ روس فرمود عساکر گردون مآثر بیگ یارق
را دگربار بکنار آب تن درپیچیدند ازپیش آب خونخوار
داشتند و ازعقب لشکر جرار و بقراسو که از شهرهای روس

(۱) در بعض نسخ بجاي یلك (اوزبک) است *

است رسیده تمام آنرا ازاندرون شهر و بیرون غارت کردند بیگ یارق اغلن بغایت عاجز و بیچاره گشت و از سر ضرورت و اضطرار اهل و اولاد خود را در چنگال بلا رها کرده با یک پسر بگریخت و ازمیان ایشان بیرون رفت و سپاه ظفرپناه زن و فرزند و متعلقان او را مجموع پیش حضرت صاحب قران آوردند و آن حضرت جهت ایشان خرگاه و خیام تعین نمود و انواع رعایت فرمود و از چهار پایان و اقشمه و اجناس و هرگونه تجملات بسی اسباب ارزاني داشته خوشدل و آسوده خاطر از عقب بیگ یارق اغلن بفرستاد و امیرزاده میرانشاه و جهانشاه بهادر و دیگر امراء تومان و هزاره با لشکریان باز گشته بطرف برنغار الوس جوجي دیگر باره تاخت کردند و بایشان رسیده بیگ خواجه و دیگر امراء را با تمام الوس اونقول بقتل واسر و غارت دمار از روزگار ایشان برآوردند و شهر سرای[1] و اوروس جوق را نیز غارت کردند و تمامي الوس و ولایات را در تحت تصرف آوردند و مال و منال فزون از حد و تخمین وهم و خیال ضمیمه دیگر غنیمتها گشت و گله و رمه بیحساب گرفتند و زنان و دختران صاحب جمال اسیر کردند *   * نظم *

* گرفتـــه لشکــــرِ سلطـــان آفاق *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي شهر سراي (ازروس) دیده شد *

* بسی مه پیکران از دشت قبچاق *

* پري وش دختـــرانِ سرو بالا *

* ظریف و چابک و دلبند و رعنا *

حضرت صاحب قران بجانب مسکوکه هم از شهرهای روس است نهضت فرمود و آنجا رسیده سپاه ظفرپناه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند و مجموع امراء آنجا را منکوب و مخذول ساختند * * بیت *

بنیروي بازوي شمشیر تیز * برآورده از روسیان رستخیز
زبس روسي برهم انداخته * شده دشت و کوهی برافراخته
و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد * * نظم *

* نه چندان گرانمایه در کار بود *

* که آنرا شمـــاري پدیدار بود *

* زرِ کاني و نقـــرهٔ زیبقـــي *

که مهتاب را داد بي رونقـــي *

* ز کتّان و انطـــاکي خانه باف *

* زده کوهه بر کوهه چـــون کوه قاف *

* به خروارها قنـــد زِ تیـــغ دار *

* سمورِ سیه نیز بیـــش از شمـــار *

* زقاقم نه چندان فروبستـه بنـــد *

* که تقریر آن کرد شاید که چنـــد *

* وشق تیغهای شبستان فروز *
* چو خالِ شب افتاده برروی روز *
* فروزنده سنجاب و روباه لعل *
* همان کره اسپان نادیده نعل *
* جز این مایها نیز بسیار گنج *
* که آید ضمیر از شمارش برنج *

ورای این نفایس واجناس امیرزاده محمد سلطان نیز جمیع اقوام قبونجي قراول را غارت کرد و دیگراقوام وطوایف مخالف نیز مثل قوم کوربقا و بیرلان و یورکون و گلچي که ازبیم لشکر منصور در بیابان متحیر وسرگردان مي گشتند همه را دریافته غارت کردند و اموال واسباب فراوان غنیمت گرفتند وزنان وفرزندان ایشانرا اسیرکرده بیاوردند * * بیت *

* چه گویم زان پري رویان روسي *
* چو گل آگنده درکتّان روسي *

صاحب قران سپهراقتدار غجرجي گرفته ازانجا متوجه طرف یال جمکین شد وچون بحصار آزاق رسید امیرزاده میرانشاه ولشکری که با او بود کنار آب تن گرفته ودشمنان را تاراج کرده درانجا بموکب همایون پیوست ویرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت ودر آزاق مسلمانان را ازمیان غیرملت جدا

ساخته رها کردند و تمام بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند
و خانهای ایشان را غارت کرده آتش زدند و مصدوقه
کم من قریة اهلکناها بظهور آمد *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب چرکس

رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بصوب قوبان
روان شد چرکسان علف زارها که میان آزاق و قوبان است
سوخته بودند و بدان سبب بسیاری از چهارپایان عساکر
منصور دران راه تلف شد و قریب هفت و هشت روز از
بی علفي تشویش کشیدند و از آب و گل بسیار گذشته بقومان
رسیدند و چند روزی دران مرحله توقف افتاد حضرت
صاحب قران گیتي ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
میرانشاه و امیرجهان شاه و دیگر امراء را بجانب چرکس
فرستاد و مبالغه فرمود که هرچند زودتر آن ولایت را تسخیر
کرده مراجعت نمایند شاهزادگان و امراء برحسب فرموده
ایلغار کردند و بتعجیل تمام بآن ولایت شتافته از میامن
تایید آسماني و فر دولت حضرت صاحب قراني مجموع
الوس چرکس را بدست تسلط و استیلاء تاراج کرده غنایم
بسیار گرفتند و بسعادت و اقبال بسلامت ازانجا معاودت
نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافتند *

گفتار در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرز کوه

چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات ولایت روس و چرکس به پرداخت با تمامي عساکر گردون مآثر بصوب البرز کوه باز گشت ودرین اثنا شحنهٔ غیرت و حمیت پادشاهانه بواسطه تهمتی که در واقع حقیقتی نداشت بقتل امیرعثمان عباس فرمان داد و چنان سروري بسبب افساد جمعي مفسدان فتّان از پای در آمد و لا مرد لقضاء الله و رایت کشور کشای به نیت غزا متوجه بوري بردی و براقن شد که حاکم قوم آس بود و دران طریق جنگلها بود درختان را انداخته و راه ساخته امیر حاجي سیف الدین را با اغرق بگذاشت و بقصد جهاد بالبرز کوه برآمد و در قلعهای کوه و درهای محکم با مخالفان دین محاربه بسیار کرد و در جمیع مواقف سپاه ظفرقرین بروفق میعاد وان جندنا لهم الغالبون مظفر آمدند و بسیاری ازان بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده بآتش جهنم و بیس المهاد فرستادند و قلعهای ایشانرا خراب ساختند و غنیمت بی شمار از اموال کفار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار گشت و ازانجا مظفر و منصور با مساعي مشکور و غنایم نا محصور باز گشته باردوی همایون نزول فرمود و امیر حاجي سیف الدین که در اغرق

مانده بود ترتیب طوی کرده جشنی خسروانه برآراست *

* نظم *

* زده بارگاهی بریشم طناب *
* ستونش زر و میخش از سیم ناب *
* بگوهر بیاراسته تخت زر *
* نشسته برو خسرو تاجور *
* سرانِ جهان جمله در پیش گاه *
* سر افگنده در سایهٔ یک کلاه *
* کمر در کمر تاجدارانِ دهر *
* به پیشِ جهانجوی پیروز بهر *
* نخستین زجلاب نوشین سرشت *
* زمین گشت چون حوضهای بهشت *
* نهادند خوان آن گهی بیدریغ *
* گرایندہ شد گرد عنبر بمیغ *
* ز هرنعمتی کاید اندر شمار *
* فرو ریخته کوهی از هر کنار *
* خورشهای الوان زهر گونه بیش *
* بخوانهای زرین نهادند پیش *
* چو خوردند چندانکه آمد پسند *
* زجام و صراحي کشادند بند *

* مي ناب خوردند با بانگ رود *
* زگردون گذشته صدای سرود *
* یکی هفته از خرمي یافت بهر *
* بر آسوده با پهلوانانِ دهر *
* دگر هفته روزی پسندیده جست *
* کزو فال فیروزي آید درست *
* بفرمود تا کوس بنواختند *
* برفتن علمها بر افراختند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بقلعه کولا و طاؤس و غیر آن

حضرت صاحب قران باز اغرق را گذاشته از آنجا متوجه قلعهٔ کولا و طاؤس شد و ایشان نیز از طوایف ساکنان البرزکوه بودند و سکان آنجا را قلعهای و حصارهای محکم بربالای کوه بود وراههای بغایت دشوار داشت از بس بلندي بمرتبه که نگرنده را چشم خیره ماندی وکلاه از سرافتادی بتخصیص قلعهٔ طاوس که در سیومین کمرکوهی رفیع واقع بود چون آشیانه جانوری وارتفاعش بحدی که تیرپرتاب بآن نمیرسید عقل تسخیر آن از قبیل محالات مي دانست و وهم کشودن آن بهیچ وجه تصور نمي توانست صاحب قران کامگار جماعتی را از قبیله تکریت که در عساکر منصور بودند و ایشان

در کوه روی بحیثیتی چست و چالاک مي باشند که هر جا که
نخچیر تواند رفت بروند طلب فرمود و به تفتیش و تفحص
راههای آن قلعه فرمان داد ایشان برحسب فرموده بجست
و جوی محل بر آمدن و فرود آمدن آن کوه مشغول شدند
و هرچند بگشتند و احتیاط نمودند اصلا طریقی که بآن قلعه
توان رسید نیافتند رای مشکل کشای آن حضرت پرتو اندیشه
بران کار فرو بسته انداخت وبعد از امعان نظر بفرمود تا چند
نردبان بلند بساختند و بر یکدیگر پیوند کردند و برکمر اولین
نهاده جمعی بهادران ببالا بر آمدند و نردبان را برکشیده بر
کمر دومین نهادند و ببالا بر آمدند و باز برکشیده برکمر سیومین
نهادند که قلعه در آنجا بود و آن شیرمردان دلاور دل از جان
بریده و شمشیر کشیده از پی یکدیگر به نردبان بر آمدند
و گروهی دیگر از دلاوران جان باز دست از سرشسته و دل
از جان برداشته در بالای کوه طنابها بر میان بستند و سرهای
طناب بر قله کوه مستحکم گردانیده با تیغهای آبدار آتش
بار تا برابر قلعه فرود آمدند و هردو گروه باتفاق از زیر و بالا
حمله مي آوردند و هرچند که از قلعه تیر و سنگ مي انداختند
و بهادران بدرجه شهادت فایز مي شدند دیگر دلاوران
دین دار از فردولت صاحب قران کامگار روی جلادت بآن
کار مي نهادند *   * بیت *

* حسن عالم سوز او چند انکه عاشق مي کشد *
* زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سربر مي کنند *

اهل قلعه چون آفت سماوی وارضي از فراز و نشیب هابط و صاعد یافتند مضطر و سراسیمه گشتند و بهادران سپاه ظفر پناه آن قلعه را باین نوع مسخر گردانیدند و بسیاري از قوم ارکون که درانجا بودند بقتل آوردند * * نظم *

* روان شد یکی چشمهٔ خون زکوه *
* بفرمان سلطان توران گروه *
* غلط شاه توران و ایران همه *
* که عدلش شبان بود و عالم رمه *

وکولاو طاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از پای درآوردند و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده متوجه قلعه پولاد شد که اوترکو که از عظماء امراء الوس جوجي بود پناه بآنجا برده بود و در اثنای راه در موضع بلقان(۱) یک روز توقف نمود دران جا چندان عسل بود که لشکریان هرچند خواستند برداشتند و ازآنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از برای الزام حجت مکتوبي بپولاد نوشت و مصحوب برادر اوترکو پیش او فرستاد متضمن کتابت و رسالت آنکه اوترکو را که التجا بتو آورده است

(۱) در دو کتاب بجای بلقان (بلقا) است بی نون *

بفرست و اگرنه با لشکر بی شمار همه شیران دشمن شکار میآیم
و چون مکتوب بپولاد رسید از سر استظهاری که بحصانت حصار
خویش داشت درجواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب
جنگ آماده است واوترکو پناه بمن آورده تا جان در تن
باشد اورا نسپارم و تا توانم اورا محافظت نموده نگاه دارم
و چون آن جواب بحضرت صاحب قران رسید شعله حمیت
پادشاهانه برافروخت و در راهِ آن جنگلی سخت بود چنانچه
ازکثرتِ اشجار و تشابكِ اغصان بادِ چابک نهاد ازانجا
افتان و خیزان گذار کردي امر عالی صدور یافت و عساکر
گردون مآثر سه فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و رایتِ
عزم برافراختند چون بدانجا رسیدند قلعه او در دره بود
بغایتِ سخت و مردم آنجا راه دره را گرفته بودند و دل از
جان برداشته فدائی وار بجنگ مشغول شدند سپاه نصرت
پناه بعد از کوشش بسیار بر ایشان ظفر یافتند و قلعه را کشوده
بسیاري ازان گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و اوترکو
گریخته بدرهای کوه البرز بدررفت و لشکرِ منصور خان ومان
ایشانرا غارت کرده آتش زدند و اولجه بسیار و غنیمت
بیشمار گرفتند درین اثنا شخصي خبر آورد که سه فوج از
مردم بی دین گریخته بکمرکوه بر آمده اند و استاده حضرت
صاحبقران متوجه ایشان گشت و عساکر گردون مآثر

جنگ کرده ایشان را بگرفتند و تمام آن دوزخیان را بآتش
بسوختند واز برنغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو
را درپی کرده ایم و درمیان کوهستان البرز بموضع اباسه
درآمده صاحب قران سپهر اقتدار بسعادت واقبال سوار شد
واز عقبها و درهای کوه البرز گذشته در اباسه نزول فرمود
و دران محل اوترکو را گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آوردند
فرمان جهان مطاع صدور یافت که اورا بند نهاده محبوس
گردانند و لشکر منصور بسیاری از مردم آن نواحي را غارت
کرده در ظل رایت نصرت شعار باز گشتند و باردوي همایون
پیوستند * * بیت *
شکوهِ سپاهش به تیغِ نبــرد * بر آورده از کوه البرز گرد
و صاحب قران کامگار باتمامي عساکر نصرت شعار چند روز
درپاش طاق و حوالي آن توقف فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران باجود بسمسم و قلاع کفار که دران جانب بود

صاحب قران ممالک ستان با عساکر فیروزي نشان
ایلغار کرده متوجه سمسم شد و چون بسعادت واقبال آنجا
رسید تمامي آن الوس را بفر دولت روزافزون مسخر گردانید
و محمد غیورخان کمر مطاوعت و انقیاد برمیان جان بسته با
ایل خود درپایه سریر اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس

سرافراز گشته در سلك بندگان درگاه انخراط یافت و جمعي دیگر از اهل ولایت گریخته بودند و پناه بکوه برده و بجایهای سخت در آمده که پیاده بدشواری آنجا توانستی رفت حضرت صاحب قران بنفس مبارک متوجه ایشان شد و بآن کوهها برآمده سپاه ظفرپناه دست جلادت بجنگ برکشادند و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و باشارت قهرمان قهرمردمان آنجارا بسته ازکوه بینداختند و دران کوهستان (۱) بسی ولایات را بگرفتند و در تضاعیف آن مواقف بسی محل بود که فرود آمدن ازان نه سواره متمشي میشد و نه پیاده بلکه خود را رها مي بایست کرد که لغزیده بشیب آیند و آن خدیو موید دیندار از غایت شغف باحراز فضیلت جهاد بنفس مبارک مرتکب آن اهوال و اخطار میشد * * نظم *

* هزار آفریـــن از جهـــان آفریـــن *

* بران شاه با دانش و داد و دین *

* که قصـــدی نبودش ز تیـــغ آختن *

* بجـــز رایت ملـــت افراختـــن *

و درمواضعی که از غایت ارتفاع وهم ازعروج بران قاصر آمدی بقوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر مخالفان را مقهور و اسیرکرد و قلعها را بحیز تسخیر درآورد و یک دو

(۱) در دو کتاب بجای کوهستان (کوهسار) است *

روز آتش قهر چنان برافروخت که تر و خشک آن درهم سوخت
و مجموع کلیساها و بتخانهای ایشان را خراب و ویران
گردانید و ازانجا فرود آمده دامن کوه اوهر را تاخت فرمود
و لشکریانرا غنیمت بسیار بدست افتاد و ازانجا باز گشته
بجانب بیش کنت روان شد و آن ولایت را بانوارِ عدل و
احسان و آثارِ مکرمت و امتنان آذین بست و اهالي آن
مواضع که پیشتر ازین آمده بودند و انقیاد نموده سیورغال
یافتند و ملحوظ نظر عنایت گشته از خوف و هراس ایمن
شدند و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که لشکریان اصلا
متعرض ایشان نشوند و بکم و بیش زیان نرسانند تا عالمیان را
معلوم گردد که هرچه از نیك و بد بمردم میرسد جزا و سزای
اعمال و افعال ایشان است چنانچه از فحوای نص
من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعليها مستفاد
میشود و حضرت صاحب قران ازانجا گذشته بر ولایت
جوتورقزاق تاخت آورد و مجاهدان سپاه ظفرپناه تمام
گمراهان که دران کوههای بزرگ نشست داشتند طعمه تیغ
فساد سوز گردانیده ایل جوتور قزاق را تاراج کردند و
اموال و غنایم بسیار درحیز حصول آمد و عسل فراوان نیز
برداشتند و ازانجا بموضع بوغازقم رسیده دران محل قشلاق
فرمود و تمامي اهالي ولایت ممقتو و قازي قوموق از سرِاذعان

و مطاوعت بپای انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمدند و مراسم بندگي و طاعت گزاري بجای آورده بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و درمیان جزایر بسی مواضع بود که مردم آنجا برآب اعتماد کرده آنرا حصار خود ساخته بودند ودر اظهار شعار خدمتگاري و فرمان برداري تهاون و تقصیر مي نمودند وایشان را بالیق جیان مي گفتند یعني ماهي گیران حضرت صاحب قران جهت استیصال ایشان جمعی را بایلغار فرستاد و چون زمستان بود وآبها مقدار دوگز و زیادت یخ بسته * بیت *

* بفـرمانِ شه بر سرِ آب گیـر *
* زپشـتِ(۱) کمانهـا روان گشت تیـر *
* ز پرنده پیـکان بران روی یخ *
* تبـه شد سپـاهي چو مور و ملـخ *

دلاوران برروی یخ گذشته تمامي آن جزایر را بتاختند و در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده ایشانرا بغارتیدند و اسیر گرفتند و مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند *

گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران مظفرلوا حاجي ترخان وسرای را

چون عمر تابان از بندگان حضرت صاحب قران که بر

---

(۱) دربعض نسخ بجای پشتِ (شستِ) معا ینه افتاد *

حسب فرمان بضبط حاجي ترخان مشغول بود از محمدی
کلان تر آنجا آثارِ مخالفت تفرّس نمود و صورت حال عرضه
داشت پایه سریر اعلی گردانید رای عالي تخریب و استیصال
حاجي ترخان وسرای را وجهۀ همت بلند جناب ساخته در
اغرق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر
حاجي سیف الدین و دیگر امراء را بگذاشت وبنفس مبارک
ایلغار فرمود و آن زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار *

* نظم *

* تاب سرما که برد ز آتش تاب *
* آب را تیغ و تیغ را گرداب *
* کوه قاقم زمین حواصل پوش *
* چرخ سنجاب درکشیده بدوش *

عساکر گردون مآثر برف کوفته روان شدند وِ حاجي ترخان
بر کنار آب آتل واقع است حصار او را متصل بآب از کنار آن
نهر کشیده اند تا باز بآب رسیده چنانچه از یک جانب شهر آب
بجای حصار است و چون زمستان درانجا یخ بنوعی مي بندد
که سطح آب حکم بسیط خاک میگیرد برلبِ آب از پارهای
یخ بجای خشت و گل دیواری بنیاد مي نهند و شب هنگام
آب بران مي پاشند تا مجموع برهم بسته یک لخت میشود
وباین طریقه بلند ساخته حصار شهر را بآن دیواریکپاره از یخ

مکمل میگردانند و دروازه می نشانند والحق این وضعی
غریب است ازین جهت ثبت افتاد القصه حضرت صاحبقران
چون بنزدیك حاجي ترخان رسید صبحگاهی با اندک نفری
از خواص پیش از سپاه بحاجي ترخان راند و محمدي حاکم
آنجا بضرورت باستقبال بیرون آمد و آن حضرت اورا با
امیرزاده پیر محمد و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین
و تمور خواجه آقبوغا با لشکری بظرف سرای فرستاد و
حضرت صاحب قران بحاجي ترخان درآمد و بعد از حوالهٔ
مال اماني و تحصیل آن هرچه درانجا بود از صامت و
ناطق عرضهٔ تاراج گشت و شاهزاده مشارالیه با امراء از
آب آتل بر روی یخ بگذشتند و برحسب فرمان محمدي را
بزیر یخ فرستادند و طعمهٔ ماهیان شد و سپاه ظفرپناه سرای را
بگرفتند و آتش زده بسوختند و احشام و صحرانشینان آن
نواحي را مجموع غارت کرده براندند و بیاوردند و خراب
کردن سرای انتقام جسارتی بود که لشکر دشت در تخریب
زنجیر سرای نموده بودند چه در زمانی که حضرت
صاحبقران بتسخیر فارس و عراق مشغول بود ایشان ماوراء
النهررا خالي یافته تاخت کردند و سرای قزان سلطان
خانرا که بزنجیر سراي مشهور است خراب کردند لاجرم
سرای بدین گونه زیروزبر گشت * * مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

و تمام اهالی حاجي ترخان را کوچانیده شهر را آتش زدند
و شاه عالم پناه با سپاه بقشلاق معاودت نمود و چون بواسطه
شدتِ سرما و سورت برودتِ هوا ضعف و فتور بحال لشکرِ منصور
راه یافته بود و بیشتر چهارپایان ایشان تلف شده و تنگي و غلا
بمرتبه رسیده که یکمن ارزن به هفتاد دینار کپکي و یك کله
گاو بصد دینار و یک سر گوسفند بدویست و پنجاه دینار یافت
نمیشد مرحمت پادشاهانه غنایم حاجي ترخان و سرای را
از غلات و اموال و انواع فتوحات که آورده بودند بر لشکریان
ارزاني داشت و تواجیان بر ایشان قسمت کردند و بعضي
پیادگان سوار شدند * * بیت *

چو دریای رحمت در آمد بموج * سرِ حال لشکر بر آمد باوج

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب قران بی همال از دشت قبچاق و بلاد شمال

چون تمام ممالك دشت خزر و دست راست و دست چپ
الوس جوجي و سایر بلاد شمال بحوزه تسخیر و تصرف در آمد
و عساکر گردون مآثر بلاد و مواضع آن قطر و نواحي را از
اولك[۱] و ماجر و روس و چرکس و باشقرو و مکس و بال جیمکین

---

(۱) در دو نسخه بجاي اولك (اوکک) و در بعضي (اوکل) و در
بعض (اوکلك) دیده شد *

و قرم و ازاق و قوپان والان با مجموع توابع ضمایم آن تاخت
کرده آثار کمال تسلط و استیلاء بظهور رسانیدند وازدشمنان
انچه زنده مانده بودند آواره وسرگردان و متفرق و بي
خان و مان گشتند حضرت صاحب قران گیتي ستان دراوایل
بهار سنه (ثمان و سبعمایة) موافق سچقان ئیل از قشلاق
بوغازقم بسعادت واقبال نهضت فرموده بصوب ذر بند
وآذربیجان روان شد * * بیت *
سران سپه رایت افراختند * روارو بعالم دراند اختند
تو گفتي که گیتي کران تا کران * بجوش آمد ازعزم صاحبقران
زلشکر که عرضش بفرسنگ بود * بیابان به نخچیر بر تنگ بود
وچون از آب ترك برروی یخ عبور نموده بموضع ترقي
رسیدند صاحب قران کامگار ازاغرق جدا شده لشکر ظفر قرین
را ترتیب داد وبه نیت غزا متوجه اشکوجه شد و بعد از
وصول سپاه نصرت پناه اشکوجه رادرمیان گرفته فرود آمدند
ولشکریان باطراف وجوانب بغارت وتاراج شتافتند درین
اثنا شوقل ازقازي قوموق واوهربا سه هزار مرد بمدد اهل
اشکوجه مي آمدند با آنکه ایشانرا پیش ازین عادت بود
که پیوسته باکفار آن مواضع غزا کردندي قراول دست
راست ازآمدن ایشان خبر یافت و بعز عرض همایون رسانید
حضرت صاحب قران * * بیت *

در آمد بزین چون یکی اژدها * سرِ بارگي كرده بروی رها
نه اسپی عقابي برانگیخته * نه تیغی نهنگي در آویخته
و با پانصد سوار مکمل گزیده پیش ایشان باز رفت و ایشان
در پس پشته فرود آمده بودند و اسپان بعلف رها کرده
آنحضرت بنفس مبارک تنها ببالای پشته بر آمده احتیاط
فرمود و بتعجیل فرود آمده سپاه ظفرپناه را آگاهي داد
دلاوران برایشان تاختند و بیشتر را به تیغ گذرانیده بنیاد
شان براندا ختند و مبشر[1] بهادر بشوقل رسید و او از بیم جان
بکوهی بر آمد دلاور نامدار بیک چوبهٔ[2] تیر دشمن شکار او را
ازان بالا بغلطانید * * بیت *

* چنانش دو در کرد پیکان تیـــز *
* که کرد از قفس مرغ جانش گریز *

سرش بخنجر کین بریده بحضرت صاحب قران آورد * بیت *
هر سر که ازو بتافت گردن * آورد بروش زمانه بی تن
و بعضی را ازیشان دستگیر کرده زنده بیاوردند صاحب
قران کامیاب بزبان عتاب از ایشان سوال فرمود که شما پیش

---

(۱) در دو کتاب بجای - و مبشر بهادر بشوقل رسید - (مصراع * مبشر بهادر بشوقل رسید *) (۲) همچنین دران دو کتاب بجای بیك چوبهٔ تیر دشمن شکار - (مصراع * بیك چوبهٔ تیر دشمن شکار *) دیده شد *

ازین بشعار اسلام مشرف شده دایما با کفار محاربه میگردید اکنون چه شد که ازان برگشته بمعاونت ایشان می آمدید مجموع بخطای خود معترف شدند و ببدی کار خود اقرار نمودند و زبان مسکنت و انکسار باعتذار و استغفار بر کشاده زنهار خواستند مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت و رقم عفو بر جراید جرایم شان کشیده همه را بخلعت و انعام نوازش فرمود و رخصت داد که بمحل خود باز گردند و کلانتران و بزرگان خود را پیغام رسانند که اگر در راه دین صادق دم و ثابت قدم اند بی توقف بیایند و از فعل قبیح خود انابت نمایند تا همه را بعنایت و تربیت سرافراز گردانیده ولایت برشما مقرر داریم و چون حضرت صاحب قران بمعسکر ظفرقرین معاودت فرمود عساکر گردون مآثر اشکوجه را به نیروی دولت قاهره بگرفتند و تمام آن بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و از کشته پشتها ساختند و مجموع ولایتش را تاخت کردند درین اثنا کلانتران قازي قوموق واو هر باقضات و اکابر آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و بزلت و گناه خود اعتراف نموده به تمهید معذرت و انابت مشغول شدند و مراسم بندگي و وظایف خدمتگاري بجاي آوردند حضرت صاحب قران زلال عفو را بشستن نقوش سیئاتِ ایشان افاضت فرموده پرتو نیر عاطفت خسروانه

بر احوال همه انداخت وبانواع عوارف و عواطف از
خلعت های فاخر و جامهای زربفت و کمر و شمشیرزرواسپان
تازي بنواخت و نصیحت فرمود که برقرار سابق باید که همواره
با مخالفانِ دین غزا کنید و در تقویت اسلام شمشیرانتقام از نیام
کشیده دارید ونص قاطع وجاهدوا فی سبیل الله نصب
العین ضمیر داشته و فحوای اقتلوهم حیث ثقفتموهم را بر
لوحِ خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز آن فضیلت تغافل
و تکاسل روا ندارید و ولایت برایشان مقرر داشته یرلیغها داد
و بازگردانید واز آنجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده روی
توجه بقلعه نرکس آورد وبعد از وصول آنرا بجنگ مسخر
گردانیده لشکریان نصرت نشان گمراهان آنجارا طعمهٔ شمشیر
غزا ساختند وقلعه را غارتیده با زمین هموار کردند و از
بی دینان گروهی انبوه بکمرها و غارهای کوه درآمده بودند
و بسوراخها و شکافها که درمیان جای کوههای بلند بود پناه برده
صاحب قران کامگار عنان همت واقتدار بجانب استیصال
ایشان معطوف داشت و بقلع و قمع ایشان فرمان داد جمعي
دلاوران جانباز با أهبه و سازجنگ * مصراع *

* همه شیرافگن و نهنگت آهنگ *

در صندوقها نشستند وایشانرا از بالای کوهها تا برابر کمرها
و سوراخها که آن گمراهان درآنجا تحصن داشتند فرو گذاشتند

و بزخم نیزه و تیر دمار از روزگار آن مخاذیل و مدابیر بر آوردند و بهمین طریق مجموع بی دینان که به بلند جایهای منیع متحصن شده بودند همه را مسخر گردانیدند و اموال و اسباب ایشان را قلیل و کثیر و جلیل و حقیر بغارتیدند فقطع دابر القوم الذین ظلموا الحمد لله رب العالمین و حصار میکا و حصار بالو و حصار درکلو را نیز بقهر و غلبه بکشادند و با زمین هموار ساخته بود و نابودش بباد نهب و تاراج بر دادند و ازانجا باقبال و سعادت سالم و غانم باغرق همایون معاودت نمودند اجر جزیل جهاد در دیوان مثوبات مثبت و سپاه ظفر پناه ازکثرتِ غنیمت در عین غنا و ثروت و چون تمامي قلاع و ولایات پشتِ البرز کوه که بجانب شمال داشت بعون تایید آسمانی و فر اقبال صاحب قراني بحوزه تسخیر در آمد و از خبثِ وجود کفار و مخالفانِ دین پاک شد رایت نصرت آیت بفتح و فیروزي روان گشت * نظم *

در آمد بزین شاه گیتي نورد * زهامون بگردون بر آورد گرد
درای شتر خواست ازکوچ گاه * سر آهنگ لشکر در آمد براه
گلوی هوا درکشید ای شکفت * بضیق النفس کام گیتي گرفت
ز رنگین علمهای گوهر نگار * همه روی صحرا شده نوبهار

عساکر فیروزي شعار شادمان و بختیار هریك را پنج شش

سرو قد گلعذار در کنار و غذایم بسیار فتوح روزگار بعرابها میرفتند * * بیت *

همه شادي کنان و باده گسار * نقد مقصود شان تمام عیار

و مجموع اهالي ولایت زره گران موکب همایون را بقدم اطاعت و انقیاد استقبال نمودند و زره و جوشن بسیار پیشکش کردند و عاطفت خسروانه ایشان را بصنوف نوازش اختصاص بخشید و ایل قیتاغ نیز مطیع شده امان جستند و مرحمت بی دریغ شامل حال ایشان نیز گشت و صاحب قران گیتي ستان درضمان عون و عنایت رحیم رحمان از دربند با کوعبور نموده بعمارت واستحکام قلعهٔ آنجا امر فرمود و برحسب فرموده کاربند شدند و طنطنه بشارت مراجعت حضرت صاحب قران درجهان افتاد * * نظم *

بهرشهری از شادي فتح شاه * بشارت بران بر گرفتند راه

بشکرانه رایت برافراختند * بهر کشوری جشنها ساختند

و والي شروانات شیخ ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب همایون بود چند روزپیشتر رخصت خواسته بشابران آمده بود و به ترتیب و تهیه اسباب ترغو و ساوري مشغول شده و چون رایت ظفرپیکر آنجا رسید باقامت رسم ساوري وظایف خدمتکاري بتقدیم رسانید و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بعد ازطی منازل از شماخي گذشته

لب آب کر مخیم نزول فرخنده گشت * * بیت *

* سرا پردهٔ شاه گیتی پناه *

* کشیدند بر اوج خورشید و ماه *

و دران محل شیخ ابراهیم طوي مناسب ترتیب کرد و
پیشکشهای فراخور کشید و مراسم نیکوبندگي چنانکه پیوسته
وارِ آن سعادت مند دولت یار بود اقامت نمود لا جرم
عواطف پادشاهانه اورا بانعامات بیکرانه مخصوص فرمود
و بخلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز گردانید
و اعیان خواص و نزدیکانش را نیز بخلعتهای فراخور بنواخت
و شروانات را با توابع برقراربرو مقرر داشت و فرمود که
دربندرا نیکو محافظت نموده از سرحد با خبر باشد و
و صاحب قران جهان ستان ممالك بخش چند روز دران محل
دل فروز بعیش و کامراني و عشرت و شادماني گذرانیده
ازانجا بسعادت و اقبال ارتحال فرمود و از آب کر گذشته
موضع آق تام مضرب خیام نزول همایون گشت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران موفق امیرزاده میرانشاه را بضبط آذربیجان و محاصره قلعه النجق

حضرت صاحبقران تختگاه آذربیجان و حکومتِ آن

ممالك ازدربند باكو تا بغداد و از همدان تا روم بامیرزاده میرانشاه تفویض فرموده بود چنانچه سبق ذکر یافت و کس رفته بود که متعلقان شاهزاده مشار الیه که در خراسان مانده بودند با کوچ تمام امراء و لشکریانش بآذربیجان نقل کنند درین وقت فرمان اعلی بنفاذ پیوست که شاهزاده بضبط آن ممالک قیام نماید و قلعه النجق را نیز محاصره کند شاهزاده جوان بخت برحسب فرموده عازم شد و صاحبقران کامگار او را برسم وداع کنار گرفت و بانواع نوازش فرموده روان ساخت و امیرزاده رستم و جهانشاه بهادر را با لشکر همراه او گردانید و فرمود که بمحاصره قلعه النجق مشغول شوند وکوچ امراء شاهزاده و لشکریانش که طلب داشته بودند رسیده دست راست سپاهش قراباغ ونخجوان تا باونیک یورت ساختند و دست چپ سوق بلاق و درکزین تا بهمدان فرو گرفتند *

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت بهلول مخذول در نهاوند

دران وقت که صاحب قران ممالک ستان با عساکر گردون مآثر در دشت قبچاق و اقصاي بلاد شمال بدفع و استیصال مخالفان اشتغال داشت قلعه سیرجان که سه سال

متصل سپاه کشورستان بتخصیص شاه شاهان بالشکر سیستان آن را محاصره مي کردند و مخالفان چنان به تنگ آمده بودند که بجز گودرز کوتوال با شش کس خراب و بد حال کسی زنده نمانده بضرورت و اضطرار قلعه بسپردند و گودرز بغرامت عصیان و طغیان جان بتیغ بران سپرد و چون دران یورش تموک قوچین که آن حضرت داروغگي و ضبط یزد با او تفویض فرموده بود ملازم معسکر همایون بود یکی را از نوکران خود بمحافظت آنجا باز داشته بود و چون مدت یورش فرخنده متمادي شد سلطان محمد پسر ابو سعید طبسي و بعضی خراسانیان که از بقیه سپاه مظفریان در یزد مانده بودند بخیال فاسد و سودای محال که از وساوس شیطان درد ماغ جهل و ناداني ایشان افتاد با یکدیگر اتفاق نموده یاغي شدند و گماشته تموک را بقتل آوردند و از بزرگان و متعینان یزد جمعی را بکشتند و بعضی بگریختند و دران هنگام مال دوساله آن ولایت نقد کرده درخانه قابض اموال دیواني نهاده بود و جهت مهد اعلی سرایملك خانم چند خروار قماش دریزد خریده بودند و هنوز نقل نکرده آن بی باکان نقود و اقمشه را تصرف نمودند و مجموع دو زندگان شهر را جمع آورده قبای بسیار بدوزانیدند و هربی سروپا که دست از جان شسته با ایشان همداستان شد اورا جامه

پوشانیدند و زرداده‌اند و باندک فرصتی بسی ارذال و جهال
ازاشرار الناس و قطاع الطریق آنجا جمع آمدند *

* بیت *

پراگندهٔ چند را گرد کرد * که از آب دریا برآرند گرد

و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ از شیراز بالشکر متوجه اطفاء
نایرهٔ آن فتنه گشت و سایر داروغگان آن حوالي و نواحي
چون اصفهان و کرمان و قهستان و خراسان با مردم خود و
چریک آن مواضع روی توجه بدریزد نهادند و درظاهر یزد
کثرتي تمام مجتمع شده شهررا محاصره کردند و بجنگ مشغول
شدند و چون این معني بمسامع علیه حضرت صاحب قران
رسید فرمان اعلي صادر شد که امیرزاده پیر محمد جهان گیر
با تمور خواجه آقبوغا و دیگر امراء و لشکریان روانهٔ آن طرف
گردند و چون بدان حوالي رسند بنابر آنکه درحوالي یزد
علف زاري که داد چهارپایان چندان لشکری توانند داد نیست
لشکریان اسپان را دریبلاق کوشک زرو ولایت اصفهان گذاشته
پیاده بدریزد روند و بمحاصره اشتغال نمایند شاهزادگان
و امراء با متثال امر مبادرت نمودند و چون از اصفهان گذشته
بدریزد رسیدند شهررا مرکزوار احاطه کرده فرود آمدند و
هرروز دونوبت بالغدو والآصال بمحاربه و قتال اشتغال
مي نمودند و هم دران هنگام که صاحب قران گردون غلام

بجانب دشت بود امیر مزید برلاس که مردی اصیل نیکو سیرت و کاردانی شجاع پاک سریرت بود برحسب تفویض آنحضرت والی نهاوند بود بضبط آنجا مشغول و نوکری داشت بهلول نام مفسدی شریر نهاد نکوهیده فرجام از خبث طبیعت برکفران نعمت اقدام نمود و امیر مزید را بمکر و حیله هلاک گردانید و نهاوند را بدست فرو گرفته اسباب مدافعه و جدال را آماده داشت * نظم *

* بتسویل نفس و فریب هوا *
* غروری بخود راه داد از خطا *
* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *
* که در بیشهٔ شیر سازد درنگ *

و چون حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال باردبیل رسید امیر شیخ نورالدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد و چون او بشیراز رسید امیر سونجك ازانجا متوجه اردوی همایون شد و موکب ظفر قرین از اردبیل نهضت نموده در کنف تایید الهی روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده بسلطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه پرتو ترحم برحال سلطان عیسی حاکم ماردین انداخت که از قریب سه سال باز درانجا مقید و محبوس بود و اورا از بند خلاص فرموده بخلعت عفو و مرحمت سرافراز گردانید و حکومت ماردین

بدو مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع ارزاني داشت واو با
امراء عهد کرد که مدت العمر از جادۀ انقیاد و خدمتکاري
انحراف نجوید و بهرجانب که رایت نصرت شعار توجه نماید
ظفرکردار ملازم باشد و در هیچ حال یک سرموی در وظایف
خدمت و نیکوبندگي تقصیر و تهاون جایز ندارد و پیمان را
بایمان موکد گردانیده بجانب ماردین روان شد و فرمان
اعلی بنفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خداداد
حسیني با دیگر امراء و لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند
و بتسخیر آنجا قیام نموده بهلول مخذول را سزای کفران نعمت
و بدکرداري در کنار روزگارنهند ایشان بر حسب فرمان
بایلغار روان شدند و موکب گیتي ستان از سلطانیه متوجه
همدان گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند کورگه زده و برغو
کشیده سورن انداختند و قلعه را محاصره کرده بعد از کوششِ
بسیار مسخر گردانیدند و مجموع باغیان را بتیغ انتقام
بگذرانیدند و بهلول کافرِ نعمت را گرفته بآتش بسوختند و بعد
از وصول خبراین فتح بمسامع جلال حکم لازم الاتباع صادر شد
که ایشان بطرف تستر توجه نمایند و تمام قطاع الطریق لرستان
را قلع و قمع کرده آتش فساد آن خاکساران بادپیما را بآب
تیغ دشمن سوز بکلي فرو نشانند و کناره ساحل گرفته مجموع
آن برو بحر را تا باقصای هرمز در تحت ضبط آورند و بفتح

وفیروزی مراجعت کنند ایشان بامتثال امرمبادرت نموده
ازنهاوند روان گشتند وچون رایت نصرت شعارمحفوف
بعون وعنایت آفریدگار بهمدان رسید دران جلگای فردوس
آیین سرا پردهٔ ابهت وتمکین پیرامن بسیط زمین درکشیدند
وقبهٔ بارگاه عظمـــت وجلال ازاوج افلاك وذروهٔ سمـــاک
بگذرانیدند ودران مکان سعادت نشان حضرت صاحب قران
ماه مبارک رمضان را بطاعت وعبادت ذوالمنن واقامت
وظایف صیام وقیام وهرگونه فرایض وسنن بگذرانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بجانب هرمز جهت ضبط آن ولایت باتمام توابع و لواحق آن

چون تباشیرِ صبح عید ازافقِ بخت سعید طالع شد وانوارِ
بهجت وآثارِ مسرت واستبشار بربشرهٔ روزگارساطع گشت
صاحب قران دین پرور باداء صلـــوات وافاضت صدقات
واشاعت صنوف خیرات ومبرات قیام فرمود وبعد ازتقدیم
مراسم جشن عید امیرزاده محمد سلطان‌را روانه جانب شیراز
گردانید وامیرحاجی سیف الدین وامیرجلال حمید وامیر
شاه ملك وارغون شاه اختاجی ودیگرامراء تومان وهزاره

را ملازم او ساخت تا بضبط و نسق آن مملکت قیام نموده هرمز
و تمام بلاد سواحل را مستخلص گردانند همگنان برحسب فرمان
روان شدند و درین اثنا خبر فتح یزد رسید و صورت حال چنان
بود که چون مدت محاصره متمادي شد خلق شهر از بی
قوتی چنان بتنگ آمدند که با وجود آنکه هرچه مي یافتند
از مرده و مردار و غیرآن میخوردند قریب سي هزار کس
بزعم عامه آنجا بگرسنگي هلاک شدند و آن بی باکان ناپاک
را نیز که آتش آن فتنه برافروخته بودند قوت نماند و از زیر
خندق شهر نقبی کنده بیرون رفتند که بگریزند سپاه ظفرپناه
آگاه گشته در پی ایشان کردند و پسر ابوسعید طبسي که مقدم
آن یاغیان بدکردار بود در حوالي مهریجرد کشته شد و تمام
مفسدان که باتفاق با او طریق بغي و عدوان سپرده بودند
بعضي را بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را بآتش بسوختند و
چون رای عالم آرای حضرت صاحب قران که مطرح انوار
الهامات رباني بود اطلاع داشت برآنکه اهالي آن ولایت
مردم مسکین اند و دران واقعه که روی نمود ایشان را
اختیاری نبود مرحمت ارزاني فرموده بود که چون شهر مسخر
شود باید که غارت نکنند و اماني نطلبند برحسب فرموده
هنگام فتح امراء بر دروازها باستادند و تموك قوچین را
که داروغهٔ آنجا بود با نوکرانش باندرون شهر فرستادند و

لشکریان را نگذاشتند که بشهر درآیند و متعرض مردم شوند و ازمیامن مراحم آن پادشاه دین پرور مسکین نواز هیچ آفریده اهل آن دیار را نه از جهت امانی و نه از جهت مال دو ساله که درانجا تلف شده بود باز خواستی نکرد و پرسشی ننمود وبا آنکه یزد ازبیداد آن بد فعلان چنان خراب شده بود که درشهر هیچ دکان درنداشت و بیشتر خانها از فوت ساکنان غیر مسکون مانده بود باندک زمانی چنان شد که بسیاری ازاول خوشتر وآبادان تربود * * بیت *

* شه چوعادل بود زقحط منال *

* عدل سلطان به از فراخي سال *

و چون خبرفتح یزد بپایه سریراعلی رسید فرمان همایون نافذ گشت که شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان را رخصت دهند که بخانهای خود روند برحسب فرموده امیرزاده پیرمحمد جهانگیر براه خراسان بازگشته متوجه قندز وبقلان شد و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ متوجه درگاه عالم پناه گشت و عساکر منصور هر کس روی فراغت بخانهای خود نهادند *

گفتار در مراجعت صاحب قران برجیس قدر بهرام قهر بجانب ماوراء النهر

صاحب قران گیتي ستان درتابستان سچقان ییل بروز

دوشنبه یازدهم شوال سنه (ثمان و تسعین و سبعمایة) بمبارکي و طالع سعد ازهمدان نهضت فرمود و عنان عزیمت همایون را بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزاری نَزِه دلکش فرود آمد وکس فرستاد تا امیرجهان شاه محاصره قلعه النجق را بسلطان سنجر حاجي سیف الدین و لشکریان امیرزاده میرانشاه بازگذارد و درعقب امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب فارس گردد و همان روز بآهنگ شکار فرمان داد ارکان دولت و ملازمان حضرت جرگه انداخته برتمامي آن صحاري محیط شدند روز دیگرکه خسروِ سَیّارگان برسبز خنگ آسمان سوارگشته رمه نجوم چون نخچیر وحشي برمیدند صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال سوارشده نشاط شکار فرمود * * مصراع *

* که هم صید خوش بود و هم صیدگاه *

و بعد ازفراغ از شکارعبد الملک قراقان را که ازالنجق آمده بود بازفرستاد که امیرزاده رستم را طلب دارد و چون بسلطانیه آمد امیرزاده مشارالیه عزیمت نموده بود و بآنجا رسیده عبد الملک برحسب فرمان ملازم شد و بی توقف روان گشتند و مراحم حضرت صاحب قران لشکر نصرت قرین را اجازت انصراف داد و از اغرق جدا شده بتعجیل تمام و سعادت بردوام روان گشت و سه منزل و چهارمنزل را یکی کرده

بشتاب میراند * * نظم *

* سمندش در شتاب آهنگ بیشي *
* فلك را هفت میدان داد بیشـــي *
* جهت شش طاق او بردوش کرده *
* فلك نه حلقـــه زو درگوش کرده *

و چون موضع ورامین از وصول موکب فتح آيین غیرت چرخ برین گشت امیرزاده رستم بسعادت بساطبوس فایز شد و بموجب اشارت علیه متوجه جانب شیراز گشت تا بامیر زاده محمد سلطان پیوندد و حضرت صاحب قران درحین مراجعت از دشت قبچاق سکزك تواجي را بسمرقند پیش امیر زاده شاهرخ فرستاده بود که امیرزاده ابا بکر را با جمعي از ابنای امراء مثل رستم طغي بوغا برلاس و پیرعلي پسر حاجي محمود شاه یسوري و پنج هزار سوار ازلشکر که مانده اند روانه اردو سازد و درین ولا چون رایت کشورکشا به بسطام رسید امیرزاده ابا بکر بموکب همایون پیوست و بعز بساطبوس استسعاد یافت عاطفت پادشاهانه شاهزاده را نوازش نموده صد هزارد ینارکپکي انعام فرمود و اسپ کمیت ظهرتنگي که پیکرِ کوه گران باسرعتِ باد و زان جمع داشت با و داد و نوکرانش را نیز بصنوف انعامات اختصاص بخشید و به تبریز پیش پدرش امیرزاده میرانشاه فرستاد و خود

بسعادت و اقبال یکران استعجال بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال روان داشت و بهر ولایت که میرسید امراء و سرداران آنجا مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ساوري مي آوردند و پیشکشهای لایق مي کشیدند و چون در کنف حفظ ذو الجلال بسعادت و اقبال بخراسان درآمد امیر آقبوغا از هرات برسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافت و بتقدیم وظیفه نثار قیام نموده ساوري مناسب کشیده و پیشکشهای فراخور بمحل عرض رسانید صاحب قران داد گستر بهر ولایت که مي رسید بنفس مبارک احوال رعایا پژوهش نموده داد مظلوم از ظالم مي ستد و متغلبان را بجهت عبرت دیگران گوشمالیهای بلیغ میداد و بعضی را بقتل سیاست مینمود و ازبرای تحقیق این معني که شاید که از قوي بر ضعیف زوري رفته باشد و از جلیل بر حقیر تعدي گذشته امیر الله داد را بمفرد خراسان تعیین فرمود و بکشتي از آب آمویه گذشته ولایت خزار را از فر قدوم همایون رشک سپهر دوار گردانید و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان با شاهزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوس دریافتند و نثارها کرده پیشکشها کشیدند *

* نظم *

هزار اسپ مرصع گوش تا دم * همه زرین ستام و آهنین سم

هزار استرستاره چشم یکرنگ * که دوران بود با رفتارشان لنگ

همه را در ریاض آمال و امانی گلِ بهجت و شادمانی شکفیده و دیده امید همگنان از فروغِ طلعت مراد روشن گشته وظایف شکر و شکرانه بادا رسانید و رایت نصرت شعار از خزار نهضت نموده بشهرکش درآمد و درآق سرا که از مستحدثات معمار همت بلند جناب آنحضرت است چنانچه اشارتی بدان رفته نزول فرمود و از صدق نیت و صفای عقیدت بمزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ و اکابر آن دیار توجه فرموده باقامت رسم زیارت قیام نمود و مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و صلات بنواخت و بمرقد پدرنامدار و امیرزاده جهانگیر و دیگرفرزندان و اقارب در آمده حفاظ را بتلاوت کلام الله اشارت فرمود تاختمات کردند وایشان را بجزایل مواهب وعطایا اختصاص بخشید و تمام بزرگان و متعینان کش و دیگر ممالك ماوراء النهر از ولایت وشهر بپایه سریر اعلی شتافته * * نظم *

زمین بوسه دادند در بزم شاه * که خالي مباد از تو تخت وکلاه

توئي آن جهاندار کشور کشای * که از داد و دین آفریدت خدای

بهر جا که رو آری از نیک و بد * پناهت خدا باد و پشتِ خرد

و با ارکان دولت و اعیان مملکت درآق سرا بسط بساط نشاط فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامراني مشغول شد *

* بیت *

نوازندگان با می و رود و جام * برآراسته دست و مجلس تمام
بتان پری وش برامشگری * همه شیوهٔ ساقیان دلبری

و ازانجا بفرخی و فیروزی و خرمی و بهروزی کوچ کرده واز عقبهٔ کش گذشته بسمرقند گزین که ساحه با راحتش از جلوهٔ ماه پیکران زهره جبین غیرت خلد برین و طیره حور العین است در آمد اهالی آنجا دستِ مسرت و شادی کشاده بودند و شهررا آذین بسته واز هر طرف تعبیهای لطیف انگیخته و مطربان خوش الحان نشسته * * نظم *

جهانی بشادی بیاراستند * بهرجای رامشگران خواستند
همه شهر در زیورِ زرنگار * گهرپوش روی زمین از نثار
بآئین ببسته بسی چار طاق * که هریك بُدی رشك نیلی رواق
بپوشیده بر هریکی زیوری * فرازش بهر گوشه رامشگری
همه مملکت گشته آراسته * در و بام و دیوار پر خواسته
چه درکوچها و چه بازارها * بزیور بر آموده دیوارها
تمامی بازارها سر بسر * بیاراسته مردمِ پیشه ور
همه راه زیرِ پی بارگیر * بگسترده دیبا و خزّ و حریر
نهان گشته بوم و برآن دیار * ز زربفت آیین[1] و سیمِ نثار
یمین و یسار و فراز و نشیب * نُبُد هیچ پیدا جز آیین و زیب

---

(۱) در سه نسخه بجای آیین (آذین) است *

صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد نخست بمزار اولیا و اکابر و علماء و زهاد گشته مجاوران و سایر مستحقان را بافاضت صدقات و عطیات نوازش نمود و بسریر سلطنت و جهانبانی بر آمده نشاط عشرت و کامرانی فرمود و جشنهای پادشاهانه ترتیب افتاد و بزمهای خسروانه آراسته شد و خرگاههای مرصع زده و بارگاههای ملمع برافراخته * بیت *

* بگسترد فراش صد نوع فرش *
* زبهجت زمین گشت مانند عرش *
* شد آراسته بزمی از نازونوش *
* که مثلش ندیده بمینو سروش *
* جهان در جهان شیره درشیره بود *
* زمین آسمان شیره انجم نمود *
* زهر نعمتی کاید اندر شمار *
* فرو ریختهٔ کوهی از هر کنار *
* خورشهای الوان زاندازه بیش *
* بخوانهای زرین نهادند پیش *
* می ارغوانی بزرین قدح *
* بمی خواره افگنده عکس فرح *
* مغنی مشکین نفس کرده ساز *
* سرودِ خوش و نغمهٔ دل نواز *

ساقیان سیمین ساق و سوچیان زرین نطاق ساغرهای مالامال از شراب زلال درگردش آورده قوبوزچیان(۱) خوش الحان و نغمهٔ سرایان شیرین زبان نوای تیغان و ارغنون وصدای بربط وقانون در گنبذ گردون و فضای هامون انداخته *

* نظم *

* که تا باشد جهان صاحب قران باد *
* زمانه حکم کش او حکم ران باد *
* مظفر باد بر اعدا سپاهش *
* میفتاد از سر دولت کلاهش *
* مرادش را سعادت راهبر باد *
* زنو هر روزش اقبالی دگر باد *
* زماهی تا بماه افسر پرستش *
* زمشرق تا بمغرب زیر دستش *

چون خاطر خطیر آن حضرت از عیش و عشرت بپرداخت سایه التفات بر ضبط بلاد وتدبیرمصالح عباد انداخت وسادات و علماء و مشایخ و صلحاء مملکت را - علي تفاوت درجاتهم و تباین طبقاتهم - نوازش فرمود و همه را از فتوحات و غنایم که بتازه از عراقین و دشت قبچاق و دیگردیار و آفاق آورده بود بمواهب پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردانید و احوال

(۱) درچهارکتاب بجای قوبوزچیان (قویزچیان) دیده شد *

رعایا و زیردستان بتقریر و تقریر استکشاف نموده بر هرکس که ظلمی رفته بود بعدالت و مرحمت جبر فرمود و ظلمه و متغلبان را بند کرده و دو شاخها بر گردن نهاده گوشمالهای عظیم داد و بعضی را بیاساق رسانید و خراج سه ساله بر رعایا بخشید و جمعی کاردان متدین معدلت نهاد را باطراف ممالک فرستاد تا احوال رعایا تحقیق نموده بر هر که بیدادی رفته باشد تدارک نماید و فقرا و مساکین مملکت را جمع آورده زر و غله و جامه زمستانی ارزانی داشت و کافه خلایق و قاطبه برایا از میامن نَصَفت و احسان و مکرمت و امتنان آن دادده گیتی ستان در مهاد امن و امان مرفه و آسوده و فارغ البال و شادمان دست دعا ببارگاه کبریا برداشته بزبان اخلاص باد امیرسانیدند * * بیت *

* که یارب برین شاه صاحب قران *
* که آراست گیتی با من و امان *
* بقای زیادت ز اندازه بخش *
* بهر لحظه اش دولتی تازه بخش *
* همه کام او را بر آور بخیر *
* بهیچش مباد احتیاجی بغیر *

و حضرت صاحبقران آن زمستان به ارک سمرقند در کوک سرای بسعادت و اقبال در عین عظمت و جلال * * بیت *

عدل میکرد و داد میفرمود * خلق ازو راضي وخدا خشنود
و امیرزاده پیر محمد عمرشیخ را که از فارس بعزم احراز دولت
بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرمود و او بر حسب
فرمان باز گشته متوجه شیراز گشت ودرخلال این احوال
اختری از افق سلطنت و اقبال درخشیدن گرفت و امیرزاده
محمد سلطان را پسري متولد شد و بمحمد جهانگیر موسوم گشت
و برسم معهود مراسم طوي و نثار و لوازم بهجت و استبشار
باقامت پیوست و برحسب اشارت علیه آن بشارت توره ملک
قوجین بشاهزاده مشار الیه که بمملکت فارس بود رسانید *

گفتار در تعمیر قصر باغ شمال

اول فصل بهار که جمشید خورشید از نصف جنوبي فلک
البروج بجانب شمال انتقال نموده به نزهت گاه شرف و اقبال
نشست وطناب سراپرده شاهي از دنبال ماهي بگردن بره بست *

* بیت *

* نشست خسرو گردون ببارگاه حمل *
* بنام نامیه منشور داد بهر عمل *

مهندسان طبایع و معماران قوای نباتي در عرصه باغ قصر
فیروزکار گلبن را ببدیع ترین وضعی اساس انداختند و کاخ
شاخ را بنقوش وزیب ازهار و اوراق بخوبتر صورتی
به پرداختند *   * نظم *

• شد طرف جویبار بیمن بهار سبز •
• آري بنو بهار شود جویبار سبز •
• بستان به نیکوئي شده چون روی دلبران •
• گل درمیان شکفته و گشته کنار سبز •

حضرت صاحب قران بباغي که بطرف شمال معموره سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال مشهور نقل فرمود سراپرده کیهان فسحت زده کُندلان و بارگاه و خیمه و خرگاه باوج آسمان وذروه ماه برافراختند وآن آرام گاه ارم آیین راازالتیام اسباب تجمل و تمکین رشک نزهت سرای خلد برین ساختند و فرمان قضا جریان بصدور پیوست که دران باغ فردوس وش قصری رفیع دلکش وعشرت گاهی بغایت خوش باسم خدرمعلی دختر امیرزاده میرانشاه بیکیسي سلطان بپردازند مهندسان کاردان و معماران چابک دست روشن روان که از تمام ممالك فارس وعراق وآذربیجان ودارالسلام ودیگربلاد بدارالسلطنته جمع آورده بودند طرح آنرا بکلک بصارت برلوح مهارت کشیدند وبعد ازعزقبولِ حضرت اخترشناسان رخشنده رای دراختیارِوقت بنادقایق تیقظ و احتیاط مرعي داشته بتاریخ جمادی الآخر سنه (تسع وتسعین و سبعمایة) مطابق اُوْدي[1] ئیل درساعتی فرخنده و طالعي خجسته بنیاد نهادند وچهار رکن

(۱) دربعض نسخ بجای اودي (اُودْ) است هردو لفظ بمعني گاو •

آنرا بر امراء قسمت کرده در هر سرکاری استادان مملکتی و هنروران کشوری تعیین نمودند و بجدّی از حد بیرون و سعیی از اندازه افزون روز و شب بعمارت آن مشغول گشتند و صاحب قران فلک غلام از غایت اعتناء و اهتمام در اتمام آن مدت یکماه و نیم بنفس مبارک ملتفت آن کار بود تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در نزاهت و ارجمندی غیرت فزای روضهٔ رضوان گشت * نظم *

* فراز قُبَّهٔ کیوان رِواق آن نَزِه ایوان *
* فرود چنبر سقفش طلوع جبهه و شِعْری *
* ز شوق آنکه شود حلقهٔ زد رِگه قصرش *
* عروس چرخ شبی میکند هزار تجلی *

ارکان راسخ بنیانش بغایت متانت و استحکام بر آوردند و بهر رکنی از آن ستونی از سنگ مرمر که از تبریز نقل نموده بودند نصب کردند سُطوحِ دیوارش را بلاجورد و زر چنان طُرفه و درخور منقش ساختند که طراوتش گرد تعییر و تشویر بر ارتنگ(۱) مانی و نگار خانه چین نشاند و فرشِ صحنش از سنگ مرمر و سنگ کوه نور بنوعی به پرداختند که در لطافتش * مصراع * * هوش مه هوش و عقل خیره بماند *
ایزاره اندرون و دیوار بیرونش بکاشی کاری آراسته

---

(۱) در بعض نسخه بجای ارتنگ (ارژنگ) بمعنی ارتنگ دیده شد *

روح القدس دافع عین الکمال را وان یکاد میخواند *

* بیت *

* رضوان بلاجورد ابد در کتابه اش *

* تحریر کرده دام لک العز و البقا *

بعد از اتمام دران مقام همایون فرجام خاقان گردون احتشام طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه فرمود *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران بطالع سعد و رای فرخ مملکت خراسان را بشاهزاده شاهرخ

صاحب قران سپهر اقتدار با وجود کثرتِ اولاد و اسباط که هریک از ایشان خسروي بود کامگار و فرمان دهي رفیع مقدار بحکم - ارباب الدول ملهمون - مي دانست که بقای دولت روزافزون و دوام اقبال دودمان همایونش بوساطتِ شاهزاده ارجمند شاهرخ و اعقاب خلافت انتساب او خواهد بود لاجرم رای صواب نمای عالم آرای که بی شبهه عکس پرتو انوار الهامات رباني بود چنان اقتضا فرمود که مملکت خراسان را که در اقلیم رابع و وسط معموره ربع مسکون واقع شده و واسطه است میان ایران و توران و ممالک شرقي و غربي هم در زمان حیات خویش بآن شاهزاده جوان بخت تفویض فرماید دراثنای آن جشنها که در عمارت خجسته

امارت باغ شمال مي فرمود ایالت ممالک خراسان و سیستان و مازندران تا فیروزکوه وري بمهر سپهر سلطنت و سپهر مهر خلافت - المعتضد بالملک الذي یحکم ویامر - امیرزاده شاهرخ بهادر نامزد فرمود و امراء نامدار و سرداران عالي مقدار مثل امیر سلیمان شاه و امیر مضراب چاکو و سید خواجه شیخ علي بهادر و عبدالصمد حاجي سیف الدین و حسن جاندار و ملکت و جهان ملک پسرش و پیر محمد پولاد و از فرزندان غیاث الدین ترخان علي ترخان و حسن صوفي و از قوجیندان تویلاق و کپک چي یورنجي و طغای مرکن و اولجه بوغای مچلکاچي و شیخ علي و میرک و غیرهم و از هرتومان جمعی همه را خانه کوچ بملازمت او تعیین فرمود و دیگر امراء هرکس پسری یا برادری همراه کردند و حضرت صاحب قران اورا یرلیغ جهان مطاع ارزاني داشته درهنگام وداع اگرچه * نظم *

* جدائي او بر دلش سخت بود *
* که او زیورِ افسر و تخت بود *
* طلب کرد و بگرفت اندر برش *
* بصد مهر بوسید چشم و سرش *
* و زان پس برون آمد از پیش شاه *
* چو شیرِ ژیان رو نهاده براه *

* روان گشته شهزادهٔ با لشکری *
* بروزِ وغا هر یکی صفدری *
* همه پادشه زادگان با سپاه *
* دو منزل برفتند با او براه *
* امیران و هرکس که بُدّ نام دار *
* برفتند پدرود را بندهٔ وار *
* سران چون ز پدرود گشتند باز *
* همي راند شهزادهٔ سرفراز *
* ظفر هم عنان نصرتش رهنمای *
* ز گردِ سپاهش هوا مشکسای *

و چون بسعادت و اقبال بکنار آب آمویه رسید در شعبان سنه (تسع و تسعين و سبعماية) موافق اوی ئیل با تمامي لشکر از آب بگذشت و باندخود رسیدهٔ فرود آمد و ازانجا منازل و مراحل قطع کردهٔ * * نظم *

* بهر یورت و منزل و هرمقام *
* که آنجا رسید آن شهِ نیك نام *
* مهیا شدهٔ ترغو و ساوري *
* خلایق ز شادي برامشگري *
* زهی دولتِ مردمِ آن دیار *
* که شاهی چنان باشدش شهریار *

و چون بحیچکتو رسید امیر آقبوغا با سادات و علماء و اعیان و اکابرِ هرات برسم استقبال پیش آمده نثارها افشاندند و پیشکشها کشیدند و ازانجا بسعادت و اقبال روان شد و در آخر شعبان بروز مبارك و طالع فرخنده در ظاهر هرات بمرغزار کهدستان نزول فرموده و آن مملکت را بانوار عدالت و احسان و آثار نصفت و امتنان آراسته رشك بستان ارم و باغ جنان گردانید و ماه مبارك رمضان درانجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام و تقدیم سایر موجبات مرضات ملك علام بکذرانید و بسعادت و اقبال ازانجا بشهر نزول فرموده باغ زاغان را نشیمن همایون ساخت * بیت *

* دست جور و درِ عدالت و داد *
* آن یکی بست و این دگر بکشاد *
* ستمِ گرگ برگرفت از میش *
* باز را کرد با کبوتر خویش *
* از سرِ فتنه برد مستیها *
* کرد کوته درازدستیها *

حُکام و وُلات خراسان و مازندران و سیستان بانواعِ هدایا و پیش کشها بدرگاه سلطنت پناه شتافتند * نظم *

* کارداران ز جمله کشورِ او *
* گنجها ریختند بر درِ او *

* قلعه داران خزانها بردند *

* قلعها با کلید بسپردند *

مجموع پادشاهزادگان از اطراف برسم تهنیت تحفه و نثار فرستادند و در آخر همین سال اختر دولت از برج اقبال طلوع نموده آنحضرت را در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) موافق اودی ئیل پسری آمد بطالع جوزا بارقه سعادت از جبین مبارکش لامع و انوار دولت از ناصیه همایونش ساطع و چون کس فرستاده خبر این بشارت بمسامع علیه رسید ببای سنقر موسوم گشت *

گفتار در نهضت همایون صاحبقران گیتی ستان بخطه فردوس نشان کش و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس ونواحی آن

در شعبان سال مذکور حضرت صاحب قران از باغ شمال بیمن و اقبال سوار شده براه رباط یام عازم شهر سبز گشت و چون بجلگای دلکش کش رسیده بمبارکی نزول فرموده سراپرده عظمت بر بساط هامون کشیدند و قبه بارگاه بقمه خورشید و ماه برافراختند و چند روز در آن سبزه و لاله زار بهجت آثار * نظم *

* صد هزار گل شکفته بد و *

* سبزه بیدار و آب خفته درو *
* هر گلی گونه گونه از رنگی *
* بوی هر گل رسیده فرسنگی *
* آبهای روان بسان گلاب *
* ریزه سنگش بلطف در خوشاب *

کامران و کامیاب توقف نموده بعشرت پرداخت و ازانجا کوچ کرده بشهر درآمد و بآق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را آنجا دیده بسعادت ازان محل نهضت نمود و به ییلاق سلطان ارنوج برآمد * * بیت *

* همه کار جهان برحسب دلخواه *
* ز ماهی بندهٔ فرمانش تاماه *

و درا ثنای یورش پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان حضرت صاحب قران با جماعتی امراء متوجه هرمز شده بود و صورت حال برین منوال بود که چون شاهزاده از شیراز توجه می فرمود با امراء کنکاش کرده مجموع راهها قسمت کرد و خود بنفس مبارک از طریق دارابجرد و طارم نهضت نمود و امیرجهان شاه و دیگر امراء ملازم رکاب نصرت انتساب بودند و امیر حاجی سیف الدین بواسطه عارضه مزاجی که داشت در کربال باغرق توقف نمود و امیرزاده رستم عمرشیخ که برنغار بود

باتفاق امیر شاه ملک براه کارزین و فال بکنار دریا روان گشت و امیر جلال حمید و ارغونشاه اختاجي و بیان تمور و بیکیچک جته براه جهرم و لار متوجه شدند و از طرف دست چپ ایدکو برلاس از کرمان روان شد و کیچ و مکران را تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت * بیت *

* ز مکـــران و دشتِ علی تا بکیـــچ *

* مسخـــر نکـــرده نهِشتنـــد هیـــچ *

وباین ترتیب هر طایفه بناحیهٔ عبور نموده راه براه هرجا که والي واهالي آن بقدم اذعان و انقیاد پیش نیامدند بغارتیدند و سرکشان را بدست قهرا ازپای درآوردند *

* نظم *

* همـــه سرکشـــان را سرانداختنـــد *

* مخـــالف و شان را برانداختنـــد *

* امان یافت هرکس که گردن نهاد *

* شده عاصیـــان را سر وزر بجـــاد *

و چون بحدود هرمز کهنه رسیدند هفت قلعه را دران حوالي و نواحي تسخیرکرده خراب ساختند اول قلعه تنگ زندان را بگشادند و غارت کرده ویران گردانیدند و ازانجا بکوشکك شتافته با آن نیز همین طریق سپردند وازانجا بحصار شامیل رفتند وآنرا هم گرفته خراب کردند و بهرمز کهنه درآمده

قلعه میذا را بگرفتند و آتش زدند و قلعه منوجان و نرزک و تازیان نیز مسخر گردانیده ویران ساختند * * نظم *

* ز آسیب قهرِ لشکرِ صاحب قران دهر *
* باشند هفت قلعهٔ افلاک در خطر *
* هرمز و هفت قلعهٔ او را چه اعتبار *
* جائی که این سپاه درآید بکرّ و فر *

لا جرم محمد شاه ملک هرمز از بیم صدمهٔ آن سپاه پیروز مخالف سوز چون سمك آبِ بحر را وقایه خود ساخت و چون کشف درجزیره جرون سر در نقاب عجز کشید و از هیبتِ عساکرِ بحرجوش رعد خروش که زلزله درکوه وولوله دردریا افگندندی ایل شده زنهار خواست و بسی تحفه از تنسوقات بحر فرستاده باج و ساو برگردن گرفت * * نظم *

* چو والي هرمز آن شعله دید *
* کزان بحر نم درجگر مي کشید *
* بترسید کان شاه بحر اغتراف *
* چو موسی بدریا درآرد شکاف *
* اگر هرکس آرد کفِ سنگ و خاک *
* شود تا لب انباشته آن مغاك *
* و گرشان ز عمان بود آب خورد *
* ازان کو برآید بعیوق گرد *

* در عجز و خواهش گري بازکرد *
* بسیم و بزر خدمت آغاز کرد *
* بران شد مقرر که هرسال باج *
* رساند نباشد ببحث احتیاج *

و خراج آنجا هرسال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار سال هیچ ازان بکسی نداده بود مال چهارساله قبول کرد و بازاء بعضی ازان بی توقف نقد و مروارید و اقشمه بفرستاد و تتمه التزام نمود که تدبیر کرده ارسال نماید و امیرزاده محمد سلطان ازانجا کوچ کرده بدولت و اقبال بازگشت و نور ملک برلاس را که برادر ایدکو بود پیش او فرستاد که آن زمستان در جیرفت توقف نماید و از مخالفان هرکس که متواري و پنهان شده باشد او را بدست آورند و دربهار بشیراز آیند و خود بمبارکي و سعادت بشیراز معاودت فرمود و بی توقف متوجه خوزستان شد و امیر حاجي سیف الدین ازراه یزد عازم درگاه عالم پناه گشت و شاهزاده تمامي خوزستان و لرستان و آن نواحي را درتحت ضبط آورد و دراثنای آن روزی شاهزاده سوار بود و جمال الدین فیروز کوهي برسم خدمتکاري پیاده در رکاب همایونش استاده بود وصول اجل مقضي که لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ازان خبرداده آن خون گرفته را بران داشت که بیخبر کاردي

بشاهزاده جوان بخت زد چنانچه اثر اندک جرا حتی باندام همایونش رسید و خود از هول جان بطرف کوه دوید و بسر درآمده دران دره افتاد و جان بداد و بعضی از چاکران شاهزاده از عقب او بدره درآمدند و اورا مرده یافته سر ازتن جدا کردند و بیاوردند شاهزاده ازانجا کامگار و مقضي الاوطار مراجعت نموده از راه وروجرد و همدان روی توجه بسمرقند نهاد و منازل و مراحل قطع کرده از خراسان بگذشت و از جیحون عبور نموده دریيلاق سلطان ارتوج بشرف بساط بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و آنحضرت اورا کنار گرفته * بیت *

* به پرسیـــد وبس مهرباني نمـــود *
* بران آمدن شادماني نمـــود *

و شاهزاده زانو زده پیشکشها کشید و طویهای بزرگ مرتب ساخته شادمانیها کردند و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بسمرقند تشریف داد و مهد اعلی خانزاده از تبریز عازم پایه سریر خلافت مصیر گشت و چون به نزد یك سمرقند رسید فرزند ارجمندش امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال پیش باز رفت و آن بانوی بلقیس مانند را از دیدار فرزند دلبند دیده امید روشنائي پذیرفت و در سمرقند بباغ بلند عزبساط بوس دریافته دیده روشن بختش از مطالعه

طلعت سعادت پرتو حضرت صاحبقران صورت نور علی نور مشاهده نمود و بسی پیشکشهای شایسته از جامه طلادوز و اسپان تازي بازین زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتهای فاخره زردوز پوشانید *



الحمـــد لله که طبع جلد اول ظفرنامه تمام شد
و این تقسیم بدو جلد از مولف نیست
بلکه عند الطبع براي تخفیف
حجم دو جلد نموده شد



فهرست جلد اول ظفرنامه

مقاله اول در ذکر صادرات افعال و وارداتِ صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه



تمام گردید فهرست جلد اول از ظفرنامه



THE

ẒAFARNÁMAH

BY

MAULÁNÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ
OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWÍ MUḤAMMAD ILAHDÁD.

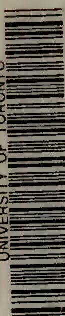
LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, BAPTIST MISSION PRESS.

1887.


UNIVERSITY OF TORONTO
3 1761 00375842 2